بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ و نصلی علی رسولہ الکریم

الحمد للہ [illegible]

ارشاد الطالبین

۱۳۲۸

۱۹۱۰

المشتہر شیخ الٰہی بخش محمد جلال الدین تاجران کتب کشمیری بازار لاہور

سله بتقدیم ستایش سپاس علی الکریم ... بقال ... لب تحقیق و نیچ بتقدیم الکریم ... لبستی جاه و وادی ... مصعم من الصراح

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی‌حد و ثنای بی‌عد مر ذاتی را که بتعلق محبت از عالم الغیوب که اعلاء محبت آورد در
تجلیات بنور ارادت در راه احدیت کاشت وازان در مظاهر علم که تنزل شهود از لوازم است عیان در
ثابت وجود عینی یافت وازان در تجلیات وحدت که توحید رحمانی است هنوز کاف تا نون نرسیده که
شیونات جلالی و کبریائی جمالی وجود ظاهری چون نور محمدی که هیولی و عقل کل است اسفل السافلین یافت
و صفاتی را که چون از کتم عدم اشیاء مختلفه بوجود آورد و بمظاهر کمی و کیفی وحدت ممتاز کرد و بدان
اسماء و صفات بیچون و بازعود آن بفرد انتشار یابد وتحفه درود اکمل واتم تا معدود بران
برگزیده نوع بشر که او است قبله واجد وجود ... وجود خویش جمیل و فیاض قدس نعت
او از سائر الشرائع انبیا و رسل اکمل و اجمل فرمود کقول الشاعر ؏ لم یمتحنا بما تعیی العقول به
حرصا علینا فلم نرتب ولم نهم + اشارت به پیوست بر خلفاء الراشدین که هر یک با عنایات نعت
اولیاء که سرور سرافراز حقیقت رشده چهارتن هم انداز تحقیق هر یک با عنایات بر جمله اصحاب که
بمنزلة النجوم اند و بر آل و عترت او که طیبین و طاهرین اند و بعامّة تبع التابعین الی یوم
الدین معدود باد و اما بعد مصنف عباد الله قدوس علماء و درویشان و ملتمس احوال و
فضائل ایشان میگوید که از چهارده خانواده اذن ارشاد و شیخ المشایخ و اولیا حضرت سیادت
پناهی سید ... ترمذی رسیده بود وازو باین قدوس شمه بشمام کام رسیده است بس ناچار
یا بالتماس فرزند حقیری ازان علوم طرفی خواهم بیان کرد و چون جمله اهل ایمان خاص و
عام را دیده که از هیچ چیز ناچار است بطریق اجمال در هیچ مجموعه بیان خواهم کرد تا محروم اهل

ایمان اپسندیده بود و نام این رساله ارشاد الطالبین نهادم تا هر طالبی که دم از
طالبی و سیر و سلوک زند باید که درین جا نظر کند بلکه در حفظ آرد تا در سلوک مغالطه نخورد و ضال و
مضل نگردد و پس این کتاب را چهار باب بنا نهادم تا چهار جوی بهشت باشند والله اعلم بالصواب
باب اول مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در توحید فصل دوم در ایمان فصل سوم در ذکر
و ملائم آن فصل چهارم در نماز و ملائم آن **باب دوم** مشتمل بر چهار فصل است فصل اول
در توبه فصل دوم در علامت پیر کامل و ملائم آن فصل سوم در چهار علم و ملائم آن فصل چهارم
در ذکر **باب سوم** در سیر و سلوک **باب چهارم** مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در اخلاق
حمیده فصل دوم در اخلاق ذمیمه فصل سوم در صبر فصل چهارم در شکر **باب اول** مشتمل بر چهار
فصل است فصل اول در توحید و توحید بحسب لغت مصدر است یعنی یگانه شدن بدان ای
عزیز که در نفحات الانس امام محمد غزالی قدس الله سره العزیز توحید را بر چهار نوع مقرر ساخته است
و در اصطلاح صوفیان التوحید اسقاط الاضافات کما سنذکره فی موضعه اول توحید عام
آنرا توحید ایمان گویند چنانکه عوام الناس از انبیا و اولیا و غیر ذلک را آن فرقی نیست کما قال الله
تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و قوله تعالی
انما الهکم اله واحد پس اگر انبیا نیامده بودندی و کتب آسمانی وارد نشده بودندی هر یکی را
لازم بودی که در بدیهه دانستی که این چنین مخلوقات مختلفات در ارضی و سماوات را خالقی
هست چنانکه اگر کسی ایوان رفیع مشاهده کند و دیر ببیند هر کس یقین بری میدانسته باشد که
در آنجا آتشی هست که بغیر آتش دود را وجود ممکن نیست پس چنین بدانستند که هر حادث را پیدا
کننده هست و یگانگی و هر یک قائل باشد که آفریننده عالم واحد است بلا شریک جز او دیگری را نه
پرستند هر که بجز او دیگری پرستد او کافر مطلق است و او را خداوند که همتای مخالف جسم و شبیه
و یا موافق جسم سازنده باشند نیست و نباشد و ذات پاک او را شیء موجود نه چون شیء که تجزی پذیرد
و هر که او را یگانگی ذات و صفات شناخت او را عارف گویند چنانکه ذات او قدیم است صفات
او نیز قدیم داند که اگر صفاتش قدیم نبودی پس علم که صفت قدیم او ست لابد از جهل بوده
باشد و این در حضرت پاک او نسبت کردن کفر محض است و از وی صفت دانستن خلق را

ناچار ست اول حی ست که زندگی او نه چون زندگی ما که به بدن و جان باشد دوم علم که ظاهر و باطن
جمله ممکنات و جزئیات و کلیات در علم او آسان تر از سپید دانه که بر دست ست و قدرت که اگر صد
قادر بی آسمان با این عظمت در پوست بادام گنجاند که آسمان بر عظیمی خود دارد و این را بصغری
خود اگرچه در افهام خلق نگنجد اما در پیش قدرت او کمتر و آسان تر از اندر آوردن رشته در سوراخ
است و ارادت که هرچه از تمامی مخلوقات و افعال ایشان در وجود آوردن جمله ممکنات از ازل
تا ابد در ارادت او روشن تر از شمس منیر بود که ذره از آن تجاوز و تناقص نخواهد شد و این چهار
صفت ذاتی را اضافی گویند که جمله اسما و صفات را اگرچه قدیم اند اضافت باثبات است
و سمیع که بی آلت گوش شنو است بصفت شنوائی و بصیر که بی حدقه و مردمک چشم اگر در شب تاریک
برنگ سیاه مورچه و پشه سیاه میرود بصفت بصارت او را می بیند و بصفت سمعیت شکستگی
پای مورچه و پشه و جنبش رفتن او را میشنود و بصفت عالمی استخوان پشه و مغز مورچه میداند
پس گویا که صفت از دیگر ممتاز نباشد آنجا که یک ست همه باشند و متکلم یعنی گویاست بکلام او
از جنس صورت و حرف نیست که آن جبرئیل [illegible] کلام الله تعالی
علی ما اراده الله تعالی یعنی دال و حجت بر کلام حق سبحانه چه چیزست یکی آنکه در تفسیر حسینی
آورده است چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در آسمان دنیا رسید سلامی شنید
که السلام علیک یا رسول الله حضرت رسالت پناه متحیر شد که آواز شنید و صورت ندید
پس جبرئیل علیه السلام گفت که جواب سلام باز گوی یا رسول الله بعد از جواب حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم از جبرئیل پرسید که ایشان کیانند گفت این دو فرشته اند که ایشان را در منزل
سفره و برره گویند که قوله تعالی بایدی سفرة کرام بررة پس آن نازنین کونین از
جبرئیل پرسید که یا اخی شما را ایشان را می بینید گفت نه یا رسول الله بلکه آواز ایشان میشنویم و
بر این منوال میدانم که هنوز آدم در وجود نیامده بود که جمله کتب منزل از ایشان شنودم
بیکبارگی در دل من محفوظ شدند و در آسمان دنیا پیش هاروت و ماروت که ایشان نیز سفره
بودند گفتم و ایشان بر اوراق درختان یاقوت که در آسمان اند نوشتند و هیچ حادثه تغیرات
را در ایشان رسانیدم که مورد ایشان کم و بیش نشود و دلیل دوم آنکه کلام را چند نوع تقریر کرده اند

یکی آنکه گفتم که این را کلام صوتی گویند دیگر کلام صورتی و سوم کلام معنوی و مراد از کلام صورتی
لوح محفوظ است آنرا جبرئیل علیه السلام معاینه میکند و کلام معنوی چون دو درویش در انجمن نشسته باشند
و هر دو از خود منتفی شده و خود را بتصرف حق سپرده پس بعد روح سرا جی یک بدیگر بیانگاهند
چنانکه عامه خلق را و ران اطلاع نباشد پس این کلام نیز با جهات ما مقرر است و در لوح مسطور
محفوظ است قرطاس و مداد و مخلوق آنا معنی که قائم بذات ست و صفت ازلی ست چنان ست
چنانکه بود پس هر چه حضرت رسالت پناه بر ما خوانده و او از جبرئیل علیه السلام شنید و جبرئیل از سفره کرام
بررة و ایشان از حضرت پاک لم یزل بیکلام و بے زبان آگاهی یافته اند ذره ازان بیش و
کم ندانند و غیر مخلوق اندتا ایمان سلامت ماند و در **بوستان ابوالليث** آورده است
قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ الْقُرْاٰنُ مَخْلُوقٌ فَهُوَ کَافِرٌ بِاللهِ و مشیت که آنرا تکوین گویند که
هر چه در ارادت قدیم خواسته هست اکنون هیچ ذره از ذات ممکنات ازان کم و بیش تغیر
و تبدل نیابد و بغیر مشیت او گیاهی و برگی در شجر نروید و نه فتد و این را صفات موجوداتی و
لازمی گویند که این چهار اول متعدی اند و هر هشت بلکه جمله صفات و اسما را ثبوتی و قدیمی
بخلاف صفات مخلوقات که حادث و عارضی اند و بیچون و بیچگون و بے عیب و بے نقصان
چون سبوح قدوس صفات سلبی و تنزیهی گویند که بغیر ذات پاک اطلاق نتوان کرد و معز و مذل
و محیی و ممیت را صفات اضافی گویند بعارفان را چنانکه در توحید ایمان اگر نفعی و ضرری
از حق تعالی ندانند و از آنها باطل چون دانند از دائره ایمان بیرون آیند و در ورطه کفر
افتند و طائفه عرفا را توحید علمی ست چنانکه در طوالع الشموس در بیان توحید ایمان آورده است
که در یگانگی او چنان بیشک باشند چنانکه وقتی صاحب کشاف بر دهقان گذر کرد و پرسید
که ای دهقان میدانی که خدا یک ست گفت بیشک و شبه میدانم که خدای یکیست شیخ گفت
اگر کسی دو گوید چه گوئی رنگ در روی آن دهقان متغیر شد و بیلی که در دست داشت بیچاره از
غایت بیطاقتی برداشت و گفت که اگر تو گوئی همین زمان در سرت کوبم و گردنت را بشکنم
شیخ تبسم کرد و گفت از اعتقاد و دلیل که من نقلی و عقلی دانسته ام و الله ثم بالله که هیچ یک اعتقاد
شما نیست و در **مشارق الانوار** آورده است که شیطان بر تخت نشسته بود و بر آب

بیابان می نهد و شیاطین را در پیش خود میخواند و میگوید که بروید و در عالم مردمان را از دین حق بگردانید چون باز پیش وی میروند هر یکی را میپرسد که چه کرده آید یکی گوید که یکی را خمر خورانیدم و دیگری را از زنا کنانیده ام و بدین طریق هر یکی از گناه کبائر و صغائر عرض کنند گوید که سهل ست که کرده اید و چون یکی گوید که فلان را در آوان خشم طلاق گویانیدم و باهم و زن را اعتقاد بر پرستش نجم گردانیدم و زن و شوهر یکدیگر طلاق شدند پس شیطان گوید که تو ندیم منی نزدیک من بیا که کاری کرده که اگر از خود جدا کنند نسل آدم کم شود و اگر بغیر توبه و نکاح جدید باشند و حلال دانند کافر شوند و همچنین طریق در بنی اسرائیل یکی از عابدان آن ملعون پیش زاهدی رفت که هفتاد سال در صومعه مستقبل قبله گذرانیده بود و پیشانی و زانو و کف دست و زبانش مانند گردن گاو درشت کرده بود او را پرسید که ای زاهد اگر خدای تبارک و تعالی هفت طبق آسمان و زمین را در سوراخ سوزن گذراند تواند یا نه گفت چه دانم و آن ملعون از پیش وی بر آمد پیش عزازیل آمد و گفت چه کردی گفت فلان زاهد را باین فسق رسیدم و باین طریق جواب داد گفت ندیم خاص منی که او را کافر کردی پس عرفا را واضح است که نفعی و ضرری او سبب ست نه از سبب پس جمله ممکنات را در قبضهٔ قدرت او دانند و آنچه پیش بینند پس هر چه با ایشان رسد از حق تعالی دانند نه بینند از خلق چنانکه منقولست که حضرت جنید بغدادی قدس سره چون مریدان به نزدش رسیدندی و دیدندی که روی مبارک او چون مگسان عسل که بر عسل جمع آیند همچنان مگسان گرفته بودی یاران میگفتند که یا شیخ خدا دست داده است باید که بجنبانی تا برخیزند گفت که چند چند جنبانیده بودم و چون نظر در علم الیقین کردم همه و پریدن مگسان از ایشان ندیدم بلکه از حق پس از تصرف و تدبیر در بنای خود گذشتم چنانچه عراقی گوید نظم

تا جنبش دست هست مادام	سایه متحرک ست ناکام	چون سایه ز دست یافت مایه
پس خود وارد عمل نیست سایه	هر چیز که بوجود او ز خود نیست	هیچش ننهاد از خود نیست

هر آن چیزی که بحق قیام دارد | او نیست و لیکن نام دارد

پس عرفا را چون نظر از آلت منقطع شده دیدند که غیر ازوی هیچ نیست که شرک ایمان عوام نیست که در عبادت غیر خدا را شریک کنند که در حق ایشان التوحید اسقاط الاضافات تا اگر اضافت بعضی اسناد کنند و هیچ فرقی از دائرهٔ ایمان بدر شوند یا ایشان را اسقاط اضافت از جمله اشیاست

احوال ابلیس که عابد را از طاعت ... گمراه کرده بود

احوال حضرت جنید بغدادی در وقت ...

کراشیائے آتیہ بعض نسبت کرد قوله تعالی والله خلقکم وما تعملون ایضا قوله تعالی انه یعلم
السر واخفی و در شرح فصوص آورده است که هرچه در ظاهر و باطن مخلوقات در وجود
می آید خداوند تبارک و تعالی در غائبات افلاک پنهان کرده و در محل خود بوقت میرساند و در
طوالع شموس ست که سر آنچه در ضمیر تست و اخفی آنچه هنوز نیامده باشد و هرچه خاطر تو میگذرد
بسا باشد که ترا معلوم نباشد و اگر مرا ازان جاهل دانی پس ایمان بیگانگی من نیاورده باشی والا
ولا تنسا انا ناظرین از ناظران مجازی مر سبک ندانی پس چون عارفان میرا علم سر و خفی دهند
خود را انسیر کرده بدو سپرده و ضرر و نفع خلق ازمیان برطرف کرده و اگر نه از دائره عارفان [illegible]
اما چون توحید ایمانی دارند در کفر نورزند و نه افتند اما در دعوی معرفت کذا باشند چنانکه پیش حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم کافری شقی نشسته بود از غایت بے ادبی یک نے در دست داشت آنرا
بر زمین سخت میزد و بحضرت رسالت پناه سخن میکرد ناگاه پارچه ازان نے جدا شد و انگشت وسطی
مبارک ازان زخم شد و ازو خون روان شد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همان انگشت را در دست
گرفت خون پنهان کرد تا نظر امیر المومنین عمر رضی الله عنه بدو نرسد که سرش از تن جدا خواهد کرد
زیرا که حق سبحانه وتعالی در حق من فرموده است قوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
تا در حق او زحمت نشوم و در آن زمان نظر حضرت در توحید علمی بود چون آن کافر چنان حال دید
مسلمان شد پس عارفان را اسقاط اضافات این رمز است توحید سوم حال مر آن چون دائم المدام
خود را در دهن نهنگ وحدت دانند که اذا انکسر السفینة یرکبه البحر که چون سفینه وجود ممکنات
از نظر منقطع شده ایشان را دریای وحدت بجهار اسما و صفات بهر نوع که استعداد ازلی یافته است
در تلاطم آرد ازین است که منصور میگفت شعر ولدت امی اباها ذا من عجائبی + انا
طفل صغیر فی حجر مرضعاتی + ظاهر کرد احدیت مر اسما اعلی را بخویش را وحدت که احدیت و حب
عشق سابق باشد که پیش از تقاضا خلق از نام و نشان صفتهاے قدیم خود مستغنی بود چون تقاضا
وحدت در واحدیت سعده ممکنات وجود ذهنی یافت که آنرا اعیان ثابته گویند و هر اسم خواهان
اثر خود شد اسماهای جلالیه خواهان اثر خود شد و جمالیه خواهان اثر خود شد پس وحدت اسمی احدیت اما
چنانچه شاه قاسم رحمه الله میفرماید بیت عشق است که پایه عالم ست بتحقیق + جز عشق کسے را [illegible]

هست بگوید یعنی آنچه در ذات حرف مخفی بود بعلت وحدت در واحدیت خود بخود مشاهده کرد که
علم و ظهور و شهود او لوازم واحدیت ست و ممکنات چون نمود را در معنی یافتند فرزند نامند و کنون
هر اسمی همچنان در پی شان اثر خود ست چنانکه مربوبات تعلق برب دارند و مرزوقات تعلق برازق
پس یافتن لمحه در لمحه غذا بها و شراره سقر که شئ آفرید تعلق بقهاری و جلالی دارد و آنانکه ممکن
هست گویا که در کنار دایگان آماند و دو لبیل برآنکه در آوان ها منصور را دست و پای بریدند خندید و
میگریه که در آن حال خلق او را سنگسار میکردند نه بحبر حق که در این مقام سالکان الست را هم
نه بینند و بیهوده باید باشند از آن سبب الم و زحمت بایشان نمیرسد چنانکه قاضی حمید الدین
ناگوری در تصنیف خویش در **طوالع شموس** آورده ست که چو لنی را بتهمت عاشقی معشوقی
گرفته بودند و او را سی صد چوب زدند و ویرا خبر از عالم چوب نبود خلق متحیر شدند که این چه حال
هست یکی که واقف این حال بود گفت محبوب او در میان این جمع ست و نظر او در محبوب است نه خلق
و چوب در نظر او نمی آید و او نیز در نظر محبوب محو ست از آن سبب مجنون ست که خبر از چوب نیست
و آورده اند که حسن نوری رحمه الله در حین مشاهده بیست حالی میشد و هفت روز در میان نیستان
در دیده برقص میرفت چون وقت نماز شدی بخود آمدی و نماز گذاردی و باز در رقص شدی و
هیچ آگاهی بوجود او نرسیدی که در صحبت محبوب بود و بود او جز محبوب نه دید و نیز در **طوالع
شموس** ست که قوم بنی اسرائیل زاهدی بود هفت سال تحریمه نماز بسته در حدیث او
مستغرق و از خود بیخبر استاده بود بعد از آن آگاهش کردند بخود آمد و گفتند این چه حال بود گفت
چون تحریمه بستم غیر الله را پس پشت انداختم و چشم حق بینی باز شد غیر الله جمله محو شد بلکه قبله را هم
فراموش کردم و بتصرف محبت الله استاده بودم و **منقول ست** که بزرگی قرآن را خواندن گرفت
بود و دوازده روز که چشم او کشاده و بیکجا قرار بود نه پلک میزد و نه جنبید خلق مضطرب شدند و بزرگی
دیگر را در پیش او دعوت نمودند چون چنان بدید دست مبارک را بجانب خود گردانید و در حال چشم پوشید
و طایر روح او از قفس قالب پرید گفتند که ای شیخ در حق او چه کردی گفت چشم حق بین او در مشاهده حق
بود چون رخ او بجانب خود گردانیدم جان را تسلیم کرد که این دوازده روز در ذوق محبوب همچنان
بود که گویا پلک نزده ست و در **تذکرة الاولیاء** مذکور ست که چون حضرت بایزید بسطامی

ف: [illegible] حال

ف: ایضاً [illegible] حال

قدس سره در هنگام سکرات انا سبحانی و ما اعظم شانی گفت بعد مریدانش گفتند که یا شیخ شما
سخن بیرون شرع گفته اید شیخ قدس سره گفت اگر بار دیگر بگویم مرا بکشید و بقتلم رسانید پاره پاره کنید چون
روزی چند بر آمد در خانه نشسته بود وجود او بظاهر چندان بزرگ شد که تمام خانه پر شد و سرش از خانه برگذشت
باز انا سبحانی و ما اعظم شانی گفت مریدانش کارد زدند هیچ اثر کارد بر وی ظاهر نشد پس وقتی که باز
بخود آمد پرسیدند که یا شیخ چرا سخن بیرون شریعت گفتی گفت مرا نزدید گفتند فرمان بجا آوردیم اما کارد
بشما اثر نکرد گفت پس من نبودم که او هست وجود مرا محو کرده بود و هر چه گفت خود بخود گفت من میان نبودم
و بعضی گویند که هر سو که در رگ دست خلانیدند چندان خون انا الحق ظاهر شد که فریاد بر آورد و گفت که من آنم نه
آن بودم که او بود و گفتند آن چه بود که سر تو از خانه گذشت خانه پر شد گفت که از حال خود آن شنیده بودید
وقتیکه آدم صفی الله از خاک پاک آب مرکب شده اند سر او در مکه مبارک و پا او در طائف که درازی
او به فرسنگها بود و چون از بهشت فرود آوردند در دنیا سر او تا آسمان میرسید و شهپر جبرئیل بر سر او نهاد
تا بقدر شصت گز آمد این نوع عجائب و غرائب تصرف الوهیت او بسیار است و در تفسیر ابو اللیث
است که شبی حضرت رسالت پناه از خانه مادر مومنان بی بی عائشه صدیقه بیرون آمد و بی بی از آنجا که صفات
عورتان است غیرت بکار آمد و متهم شد و گفت مبادا که در حرم دیگر رفته باشد بسی جستجو در پیش جمله
حرم رسول الله صلعم رفت و وی نیافت و در خانه ابی بکر رفت آنجا نیز نیافت در مسجد آمد دید که حضرت را
درون مسجد معکوس کرده و پا مبارک خود بر سقف خانه بسته است سر بر زمین نهاده بود و بی بی چون آن
چنان بدید از روی شفقت سر مبارکش را بالا گرفت و بالا کرد و درین بالا کردن بسیار مضطر شد
بعد از تکلیف بسیار حضرت پرسید که کیستی بی بی گفت منم عائشه گفت عائشه کیست گفت بنت ابا بکر
صدیق گفت صدیق کیست گفت پسر قحافه گفت قحافه کیست گفت پدر خسر محمد علیه السلام گفت
محمد کیست بعد از آن بی بی دست از وی باز داشت و در خانه آمد چون حضرت رسالت پناه بهوش
آمد و خود را از بستن خلاص کرد و در خانه بی بی آمد بی بی احوال باز نمود آن بازمین کونین صلی الله
علیه وسلم گفت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و شان او
التوحید اسقاط الاضافات این حضرت چنانکه در مکتوبات شیخ شرف الدین منیری آورده است

کرامت الله تعالی اولیائه یعنی الهام کند اولیا خویش انکشف [illegible] العبد و العبد متصل

بالظاهر والظاهر متصل بالرب و در مقابلهٔ او این آمد در دست محبت تو در دو گم شو که تو بیـ
آن بوده گم شدن کم کن که تفرقهٔ آن بود که پیدا و سا... گم شد نیست نه دم زدن نه کلام با من
و کلام با من بود خصوصیت و دعوی کلاب رب الارباب بباقی خود مردود است چنانکه حلاج میفرما
ید تا که تو دم میزنی همدم نه + تا که سر بپا نزده محروم نه + و حضرت شیخ سعدی شیرازی میفرماید
مثنوی ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز + کان سوخته را جان شد و آواز نیامد + این مدعیان
در طلبش بیخبرانند + کانرا که خبر شد خبری باز نیامد + قال غیره محبت هر که یار را دوست دارد
کافر مطلق شود + پیشوای خلق گردد سالک بر حق شود + بلغت عرب کافر بمعنی ساتر دارد
چنانکه زمین را ایشان نیز کافره گویند که زمین پوشنده تخم گیاه است و شب تاریک را نیز کافره
گویند که همه چیزها را پوشیده و محب بمحبوب رسد بنابر اینست که پیغمبر گفت الکافر اذا مات
فی کفره دخل الجنة و اینجا کافر بمعنی کفارت دهنده است یعنی دوستی من چه ظاهر و چه باطن به
رسول صلی الله علیه وسلم است پس چون رسول علیه الصلوة والسلام در آوان سکرات دوستی من خود را
و ملک مقرب را بیان نمیکند پس چاکران و کلاف دوستی زنند بطریق اولی شان دوستی من نخواهند
لقوله علیه السلام اتصاله فی انفصاله و انفصاله فی اتصاله یعنی اتصال حق بانفصال شدن
از خود و انفصال از حق باتصال شدن بخود پس در چشم سالک حق هر چه غیر الله است محو و مضمحل شود
سوای الله چنان پوشیده باشد که خود را و غیر را نداند پس چه جای جمله عبارات و اشارات از و پوشیده
شد گویا که ساتر مطلق شد آنگاه پیشوای خلق را شاید و نام سالک بر وی اطلاق توان کرد و توحید
چهارم را توحید الهی گویند و آن چنان است که در ازل لایزال غیب الغیوب بلا نشان و
عبارت بود اکنون همچنان است که هر چند کسی از انبیا و اولیا بیان بعبارت کنند ایشان
محدود اند و محدود گویند که محدود و غیر محدود را در مقالات و مفهومات آورند محالست که معقولات
در معقولات عقلا در نمی آید پس چه جای آنکه ذات پاکش کسی در عقل و وهم تواند آورد چنانکه روزی
این فقیر این سخن با ملحدی غیر افتاده بود که غیر چیست آن ملحد که اکثر مسلمانان را از دین برده بود
در شریعت مصطفی صلی الله علیه وسلم را پس پشت انداخته و محرمات را مباح داشته چنان تقریر نمود که
بجز غیر خدا را گویند فقیر بملایمت پیش آمده گفت که اگر ترا چشم حق بین باشد غیر مذهب ایشان

چه باشد مهدی که از انجا که لمهدی بود اظهار کرد و گفت که چون کسی آرد با مجبر باز دو از آن تا نی بیرون
از وجود نان باکسی چیز و کرمیان او مجوف سازد و یک طرف را پوست و دیگر طرف را پشت دهانش را
مغز نامند و جمله جز یک نان چیزی نیست پس گفتش که از این سبب مریدان جاهل امر به خود ساخته
واندر وحدت بیرون همه و مذهب باطنیان پیش گذشته بعده او گفت که در مذهب صوفیان
شما غیر حیث گفتش صوفیان با اثبات و که غیب الغیوب جلوت حق در تحقیت او معدوم بود و موجود
میگویند و غیر او جز نامی بیش نیست و اما چون نسبت تنزلات وحدت از اعلا و اسفل که سند کرده
انشا را الله تعالی وجود حسی یافته ممکن و محجوب گویند چنانکه عراقی فرماید **نظم** هر گدای مرد سلطان
کی شود پیشه آخر سلیمان کی شود + پس عجب این است کین مرد گدا + چونکه سلطان نیست سلطان
کی شود + بوالعجب کاین بیت بنا درست + این چون اهل الست آن کی شود + اگرچه غیر از کبریای نا محتاج بود
اما و تقضای صفاتیه چون قابلیت داشت گویا که شور انگیزی پیدا کرد و وجود را که در عیان
ثابت بود ظهور چنین آورد نام غیریت نهاد و حالا باز فرد انیتش بخود در راه ندهد و عجب از آن روی
که غیر محل واقع شده است که جبار آنرا گویند که جبیر را در غیر محل نهد که ادراک هیچ فرد بر وی بسد
از آنست که حق اجبروت گویند چون سخن بدین جا رساندم مهدی گفت که غیر محل چگونه باشد
گفتم که چون از زمین چوب خشک کنده بینند و حال بوقت میوه ها نیست و این چوبها از جنس
درختان میوه نیست و در این حال از وی زرد آلو و با انواع میوه ها ظاهر شود و چوب بغیر و تبدیل با
و هر کس از آن میوه بخورد و لذت میوه یابد و چوب آنچنان که بوده همان باشد و چوب بر جای خود و
میوه بر جای خود و مهدی چون سخنم را شنود از انجا که جاهل او بود خنده آغاز کرد و تبسم یاد کرد و گفت الحمد
ثم بالله آنچه شما گفتید همه حق است زیرا که هرچه دران چیز نباشد صادر شدن از محالست
و آن جماعتی که مریدان او بودند از سخن او خوش دل و خرم شدند پس بانقضی و تقریر در آمد
و گفت اگر این را در فرقان مجید خود یاد کرده باشد پس باید که شما از مهدی خود بازگردید و تائب
شوید و من بعد دست انابت ندهید و خلق را اگر او فسا زید در این شرط جزم کرد که هرگز در کلام
شریف چنین نباشد گفتم در وقتی که ثمودیان و عدوان کوچ و ترک بودند و تا اهالی بسیار دراب بند کی
داشتند و شود کم آن نبی را میگویند بعد از وفات هود و پیغمبر صالح پیغمبر علیه السلام ابرقیشان ابر طرف

[illegible]

دیگر پیدا شد و رسالت خود با یشان اظهار کرد و ایشان قبول نکردند تا آورده اند که روز
عید ایشان بود و ایشان به صحرا و بیابان گرد آمده بودند و جمع شدند و سنگ سیاه را بخدائی
پرستیدند حضرت صالح علیه السلام نیز آنجا حاضر شد و گفت ای بدبختان سنگ هرگز لائق خدائی نباشد
ایشان گفتند ای صالح برای ما معجزه پیدا کن که ازین سنگ اشترے پیدا شود که کلان ازین سنگ
باشد و ازان شتر بچه بزاید که او نیز بقد برابر مادر باشد و به پیغمبری شما گواهی دهد و ما را از ایشان
نفع بسیار باشد پیغامبر خدا گفت ای بدبختان هر معجزه که شما خواهید بفرمان خدا اینجا پیدا
خواهد شد اما بعد ازان شما ایمان نخواهید آورد و بعذاب گرفتار خواهید شد و ایشان شرط
کردند که با او ایمان خواهیم آورد پس صالح دوگانه ادا کرد و از ادای دوگانه سر بزمین نهاد و در بارگاه
رب العزت درخواست چون سر از سجده برداشت از سنگ اشترے برخاست و ازان سنگ
سیاه که پیشانی ایشان بود چنان دیده که صورت او باشد آواز برآمد و از شتر ماده پیدا شد
سر و سینه او بیست گز بود او نیز پس سبزه آغاز کرد و ازان شتر ماده بچه بزاید که
سر و سینه او نیز سه صد و بیست گز بود و هر دو بزبان فصیح برسالت صالح علیه السلام گواهی دادند
که لا اله الا الله صالح رسول الله پس ایشان را کاریزی بود که آب در یک حوض آمدی
در یک شبانه روز آنجا آب جمع میگردید و در شب پر میشد و در روز چهارپایان
و مواشی ایشان همه آب آنجا میخوردند چون این دو شتر پیدا شدند آب را نوبت کردند یک روز
این هر دو شتر میخوردند و آن حوض را از شیر پر میکردند و روز دیگر مواشی ایشان میخوردند
و از پشم ایشان صد قبا میساختند و از شیر ایشان میخوردند و آن بدبختان بعهد ان
ایمان نیاوردند مدتی مدید بر ایشان برآمد که دو پهلوانان ایشان بودند هر دو همراه یاران قدیم
در خانه دو بیوه زنان آمدند و آن هر دو زنان را مال بسیار بود و آن بیوه زنان را گفتند که بعقد
ما درآئید اطعام طیبه و گوناگون مهیا کنید آن بیوه زنان از سر ناز گفتند که چون شما پیش ما
آن پهلوانان گفتند که چرا چنین گفتید گفتند از سبب اشتران صالح مواشی ما پایان گیاه
نمیخورند و هر جا که شتران وے بیند مواشی ما پایان میگریزند و آب نیز یک روز میابند گویا که
خون ایشان خشک شده است و رفتن و شیر از کجا باشد آن بدبختان گفتند که اگر این اشتران

پی کنیم بابایان چه خواهید او چون آن دو زنان صاحب جمال و بدکاره صاحب مال بودند
گفتندش که ما هر دو مع اموال خود یکدیگر شما باشیم و آورده اند که راه گذر ایشان که آب
میرفتند زیر چشم ایشان بزمین مثل دره کافته شده بود و آن هر دو ملعون رفتند و در آن
رهگذر در هر دو جانب زمین آنجا دیدند و غارے راست کردند و در آن غار پنهان شدند
چون شتر ماده اول آمد از هر دو جانب برخاستند و پایهای او را پی کردند و راه تنگ بود
امکان بازگشتن شتر نبود و الا هر دو را هلاک کردندی چون بچه اش از عقب آمد و مادرش کشته
افتاده بود از پیش ایشان گریخت بفرمان خدا درون کوه در آمد و غائب شد تا مدت یک
سال بهیچ تا مدت سه سال گوشت وی میخوردند که ناقه بهشت بود گوشت او را بدبوی نبود و گنده
نمیشد و بعد از آن بصاعقه و شان را هلاک کرد مانند خم کلان سنگها آتش بر ایشان بارید و زیر و
زبر شدند بقهر خدا کما قال الله تعالی فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقیها فکذبوه فعقروها
و در سوره هود نیز مذکور است چون این آیت را بزبان شرح دادم و گفتم که ای بدبختان خدای را
چندان صنائع و اختراع است که پروانه بعقل اجز پروانه بسوختن سود نیست که التقدیر بحر عمیق
من غاص فیه فقد ضل **بیت** کمال عاشقی پروانه داند * که غیر از سوختن پروانه دارد * اگر شما
تکذیب کردید بیا تا آن شتر هنوز باقیست تا این زمان که حاجیان میروند در آن موضع چنان
شوغای تفنگ و دمامه و غیر ذلک پیدا میشد از ترس آنکه اگر آن شتر بچه آواز دهد تمام عالم را
زهره بترقد پس از این تقدیر ملوک که دعوی خدائی میکرد گفت که خصم آشنا که خدای نه ام
مرا از خدا جدا چرا ساختی و من غلط کرده بودم که خود را خدای میگفتم و منقولست که بایزید بسطامی
قدس سره بر زمین میرفت و میگفت ای مدعی گذاف که ترا سلطان العارفین میگویند و حق تعالی
و [illegible] ما قدس الله سره حق [illegible] پهلوی بایزید گفت بر سر جوانی پس من می آمد پی در پی من
تا وقتی چون نیک نگاه کردم جوان گفت بایزید اگر از پوستین خود پاره چه بتبرک بدهی تا من فرشته شوم خود
در دلم گفتمش اگر پوست خود را بخشم [illegible] با یزید نشوی تا [illegible] صفت من ندانی جوان
گفت [illegible] ریاضت خویش [illegible] گفتم کیفیته مجاهده [illegible]
اندیشه کردم از آن بود که آب [illegible] خورده بودم از آن قسم خوردم که مدتی [illegible] آب

نخوردم چون جانم از تشنگی و خشکی بیرون آمدی در خاک سر میکرد فقیر با نسبجای خود گر
گفت عفاک الله که مقام خاصان همین است و عامه خلق را آنجا گنجایش نباشد پس بعد از
سال گویا که از نفس خود زبده ساختم و شش سال در بوته آتش مجاهده بنوع ریاضات و مجاهده
گداختم از و آئینه پیدا شد و بعد سه سال به صیقل ریاضات مصقل ساختم روی در و نموده شد و
بعد از آن سه سال دیگر بنوع ریاضت و تزکیه و تصفیه نفس مجل در شن و مصفی ساختم گرد جو
من از روی معنی نه از روی صورت گنجشک شد سی هزار سال چنانکه مهوش صوفیان است در
و روح سبز چو پرواز کردم و سی هزار سال در توحید و سی هزار سال در الوهیت چون نود هزار
شد با یزیدی از من برفت خود در منتهی شده ام تا چند مثل نار در گردن آویختم و نشستم بر سر
هاتفی آواز داد و عتاب کرد که تن فتنی و ما عرفت حبیبی فارجع الیه پس زنار از گردن کشانیدم و سی
هزار سال در وحدانیت پرواز کردم دیدم که میان من و میان حبیب دو قدم مانده بود خواستم که از میشنم
رحم در قسم هزار در هزار دریا آتشین زبهار دو چهار دیدم که یک بایزید چه باشد اگر هزار در هزار
باشند سوخته و مضمحل شده گم گشته بود هم بازگشتم پس پیدا در آنجا که انتهای اولیاست ابتدای انبیا
است که آن گفتیم بدون مجال بایزید بود آنرا وحدت نامند و آنجا که ابتدای حضرت رسالت پناه
انتهای جمله انبیا هست تقدم را وحدت نامند پس گویا که از ذات حق کسی دم نزده است
چنانکه حضرت رسالت پناه صلعم فرموده است سبحانک لا احصی ثناءً علیک انت کما اثنیت
علی نفسک پس چون آن بازنین گوینی که از زبان و نشار او چندین حمد و ثنای حق تعالی گفته
که در حد و عد نیاید اما از کنه ذات نامحدود و زبان کوتاه کرده و عذر آورده در اتمام اقتضی
حامد الدین ناگوری قدس سره فرماید بیت ناطقه خوش سرای عاجز هیچ تو شده لاجرم
کرده بزبرش خصاصه قال غیر سبحان من تحیرت ذات سواه عقل و خرد و کنه کمالش هر دوام
و در کیمیای سعادت امام محمد غزالی رحمة الله علیه آورده است که معنی الله اکبر اینست
بیشتر از گفتار و عرفان خلق است و گفت ما وحد احد بوحدانی و صلا فهو جاهله
این فرصت بیان ی برادر اهل سنت و جماعت باشند که خود در شناسائی حق لی که حق معرفت او
همین بگو گفتن و نیکو دانستن تجیئة گردن است چنانکه حق تعالی گفت آنا الله لا اله الا

چون بشنود محمد رسول الله اعتقاد کرد تا در ورطهٔ ضلالت نیفتی و تا از کمال معرفت او چنانچه
سرور انبیا بعجز اقرار کرد تو نیز عاجز شده باشی و بطریق ملحدان دعوی گزاف نکنی تا مؤمن
سنی باشی سوال حضرت داود ع از حضرت حق نظم بصحرای عدم خوش خفته بودیم * ترا با هستی
خویش خوش بوده ز خواب خوش مرا بیدار کردی نمیدانم ترا این چیست مقصود جواب
از جانب حق بصحرای عدم خوش خفته بودم ترا با هستی خویش خوش بوده ز بهر معرفت
بیدار کردم یقین میدان همین بوده ست مقصود * **فصل دوم** در بیان
ایمان بگوید برادران ای عزیز که ایمان از روی لغت ادخال النفس فی الامانة و از روی
شرع تصدیق النبی بما جاء به من عند الله تعالی و در اصطلاح صوفیان خود را بحقیقت ایمان
سپرده ست پس نزد امام اعظم رضی الله عنه چون ایمان عام ست مجمل کافی ست چنانکه گوئی که
خدا حق ست و محمد صلی الله علیه وسلم بر حق ست و آنچه کتابهای آسمانی منزل شده اند بر انبیا علیهم
السلام همه حق اند و درست اند و این ایمان او را کافی ست اگر مؤمن بر این ایمان ثابت بمیرد
نجات یابد از عذاب قبر و عذاب ابدی دوزخ چنانکه در تفسیر جلالین مذکور ست و معنی این
آیت قوله تعالی یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ
و مراد از آخرت قبر گفته اند که دو فرشته بیایند و بپرسند مَنْ رَبُّكَ وَمَنْ نَبِیُّكَ وَمَا دِیْنُكَ
پس چون مؤمن موحد آنجا باقرار و تصدیق ایمان ثابت دارد در آنجا گوید رَبِّیَ اللهُ وَاحِدٌ وَ
نَبِیِّیْ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَدِیْنِیْ دِیْنُ الْاِسْلَامِ پس ایمان اعتبار عمل ان عمل اعتبار از ایمان
دان تا هر که ایمان اعتبار عمل نداند در روز قیامت که حشر شود در پیشانی او نوشته باشد هٰذَا الْمُفْلِسُ
عَنْ رَحْمَةِ اللهِ وَلَا یَنَالُ شَفَاعَةَ رَسُوْلِ اللهِ پس اگر کسی خدا را شناخت چنانکه حق ست اما گردن
برسول آورده او قبول نکرد کافرست زیرا که در حق اهل کتاب وارد ست قوله تعالی یَعْرِفُوْنَهٗ
کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَهُمْ پس شناخت ایمان آن نیست که فرعون دانست و نکرد بدوزخ رفت و در
حدیث ست که چون حیه کلبی پادشاه عرب بود و چند حربها و جنگها با اصحاب رسول الله کرده بود
و صحابه رضوان الله علیهم از دست وی نهایت زحمت یافته بودند لیکن حق تعالی او را هدایت کرد با لشکر با ایمان
[illegible] خلعت ایمان پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد اصحاب گفتند کشتنی وی را به تیغ

گرفت بشوم که از دست وی رنج بسیار یافته بودم پس پیش محمد رسول الله استادند و گفتند که یا
رسول الله ایمان بمن عرض کن که من مسلمان شوم پیغمبر گفت بگوئید اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا عبده ورسوله چون وی گفت همه ایمان آوردند دحیه کلبی درگریستن شد و بسیار گریه
هرچند حضرت منع کرد نمی استاد وی گفت که یا رسول الله چندان گناه کردم که هرگز در دل من آرام نمی آید
رسول علیه السلام گفت که گناه است چیست دحیه کلبی گفت یا رسول الله چند ملک و ولایت محمود رسم من
این بود که دختر ده ساله را جامهای خوب پوشانیدم و به بیابان در چاه می انداختم و آن در همان چاه
هلاک میشد که من پادشاه ایشان بودم از عار انکه دختر را چگونه بکسی دهم هفتاد دختر را که همه
جانها میدادند من بشمشیر میکشتم چون چنین گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم با جمیع اصحاب
گریه شدند در حال حضرت جبرئیل بیامد از حضرت رب العالمین و گفت که ای خواجه کائنات خلاصه
موجودات خداوند تبارک تعالی بر تو افضل الصلوة فرستاده است بعده بعزت و جلال خود
به پیغمبری تو قسم یاد کرده است که چون دحیه کلبی بوحدانیت من و برسالت شما گواهی داد آن جمع نهایت
طفلان بیگناه و شصت هزار گناه کبیره دیگر وی را بخشیدم و عفو کردم و دیدار خود و بهشت کرامت
وی کنم زیرا که انی اذا صالحت عبد الی اسأله عما مضی پس ای برادر چون ایمان این است خود را
بی شک مومن دانی که هرکه در یافتن ایمان ان شاء الله گوید بقول امام اعظم رح کافر گردد و ایمان مخلوق
باید دانست لقوله تعالی خلقکم وما تعملون زیرا که ایمان اقرار و تصدیق است و اقرار و
تصدیق فعل بنده است بنده مخلوق است و فعل او نیز مخلوق است و در بوستان ابو اللیث
سمرقندی آورده است که محض غلط است آنچه در بعضی نسخه گفته اند که ایمان لا اله الا الله
است و لا اله الا الله از قرآن است و قرآن غیر مخلوق است پس ایمان غیر مخلوق باشد زیرا که قرآن
مومن به است ایمان به این هفت چیز که مومن به اند تا اگر کسی همه را باور کرد و با آن همه اقرار و تصدیق
آورد و یکی را انکار کند کافر است پس ایمان غیر مخلوق باشد زیرا که قرآن مومن به است نه ایمان با این هفت چیز
که مومن به اند تا اگر کسی همه را باور کرد و با آن همه اقرار و تصدیق آورد و یکی را انکار کند کافر است پس خدا تعالی
و کتابها و تقدیر غیر مخلوق اند و فرشتگان و رسولان و روز قیامت مخلوق خواهد شد و بعث نیز
مخلوق است پس ایمان آوردن بغیر مخلوق و بمخلوق مساوی شد و او هدایت کرد و توفیق الهی

رسیده و را وارزانی کرده است کقوله تعالی کتب الله فی قلوبهم الایمان والهنا الله ولی الذین
امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور [illegible] این آیت [illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] آیت [illegible] الله الذین امنوا [illegible]
[illegible] اولیا [illegible] خلق [illegible] علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت بایزید قدس سره [illegible]
ایشان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حضرت بایزید گفت [illegible]
[illegible] اخلاص خاص
اخلاص [illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه
قول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ سعدی شیرازی [illegible]
بیت اگر کوه [illegible] آسیا سنگ [illegible] نه عارف است کز جفا سنگ برخیزد [illegible]
[illegible] خلق [illegible] اخلاص خاص الخاص انبیاست حضرت رسالت پناه [illegible] بود که چون
ابراهیم را در منجنیق انداختند [illegible] آتش [illegible] درازی و عرض آتش چهار میل بود و چون
[illegible] آسمان [illegible] چشم مردم غائب شد [illegible] جبرئیل آمد و گفت که اگر ترا [illegible] حاجت [illegible]

برایشان بخیم تا همه پیروان ایشان هلاک شوند مهتر ابراهیم گفت که تو میگوئی یا خدای تعالی گفت میگویم
مهتر ابراهیم گفت کار تو نیست و کار من بخدا تعالی است بعد از ان مهتر اسرافیل آمد و گفت اگر
بگوئی صور بدمم تا جانهای ایشان قبض شوند و ترا باسمان برم گفت بامر ایزدی میگوئی یا خود گفت
خود آمده ام و بر ان نیز سوال جواب مذکوره کرد چون مهتر میکائیل رسید گفت اگر بگوئی تمام دریاها
را برایشان فرو ریزم تا هلاک شوند و ترا بر آسمان برم او را نیز سوال و جواب مذکوره کرد بعد از ان مهتر
عزرائیل آمد و گفت اگر بگوئی جانهای همه را قبض کنم و ترا نجات دهم او را نیز همین گفت و دل او
از غیر خدا چنان خالی بود و خلاص بکمال داشت که دران هلاک از ملائکه مقرب نصرت نجست و چون
باتش رسید زنجیرها که در دست و پا او بسته بودند در یک لمحه تمامی سوختند و بر سر آتش
گلزار شد کما قال الله تعالی قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و ارادوا به کیدا
فجعلناهم الاخسرین یعنی خدای تبارک و تعالی آتش را حکم کرد که سرد و خوش شو تا سلامت
ماند از تو ابراهیم علیه السلام و عن ابن عباس رضی الله عنه ولو لم یقل ذلک ای سلاما لهلکه بردها
یعنی اگر خطاب سلاما نیامدی ابراهیم از نهایت سردی هلاک شدی والمعنی ان شاء الله تعالی نزع
عنها طبعها علینا او خلقنا عنها من الحر الاحراق و ابقاها علی الاضاءة و الاشراق کما
کانت وهو علی کل شیء قدیر یعنی احراق پس گردانید ایشان الاخسرین فارسل علی
نمرود و قومه البعوض فاکلت لحومهم و شربت دماءهم و دخلت البعوضة فی دماغ
نمرود فاهلکته و نجات دادیم ابراهیم را و از ینجاست که ابوبکر صدیق رض از آنحضرت باز پرسید
و سید ثقلین پرسید که ما الایمان آنحضرت رسالت پناه در انحالت مستغرق بود که اضافات وجود
بشریه ازو مضمحل شده بود و در جواب گفت الله اعلم و چون از ان دریای خطرناک بطرف سکر دید
ساحل بطرف صحو آمد گفت الایمان بان ان اگر ازین بپرسی که مومن چند صفت دارد چنانکه آمنت
بالله و ملائکته و کتبه تا آخر صدیق را چه خبر از آن آتش بیست زیرا که صدیق را روشن بود که
حضرت در ان مرتبه پرسیده و صحبت پرسیده باران دیگر شنود تا حضرت رسالت پناه گفت
والله اعلم حقیقت یاران از صحبت و صحبت دوست پیوستن از اشارات و عبارات زبانها
بیسبق و صحبت با حضرت کونین در حفظ و امان باشد چنانکه در خبر ست که خلیل ابراهیم

خلیل الله را در منجنیق کردند و در هوا بردند گنجشک که آنرا عندلیب گویند نیز در منجنیق با او
همراه نشست هاتفی آواز داد که ای گنجشک ضعیف چه طلبی که در محل هلاکت نشستی عندلیب
گفت که در تمامی عالم دنیا دوستی یک خلیل الله است و اکنون آنرا دشمنان حق در آتش می اندازند
من نیز میخواهم که با دوست حق تعالی برای دوستی و در آتش باشم چون آتش بر ابراهیم سرد شده
هیزم نیز میوه گشته درخت سبز شد عندلیب بر آن شاخ درختان به تسبیح حق مشغول شد و چنانکه
ملایم است که دختر نمرود در کوشک نشسته بود و حال ابراهیم دید که در عصمت الله معصوم شد آن
دختر نیز ایمان آورد و گفت لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله که دین پیغمبر حق است و دین کفار
باطل است آن ملعون را خبر کردند که دختر ایمان آورد نمرود او را نیز در آن منجنیق کردند و در
آتش انداختند و جبرئیل به حکم رب العالمین شد که او را از هوا بگرفت و در بستر زینب زد و در خبر
است که سه زنان اکنون حیات اند یکی دختر نمرود دوم خواهر پیغمبر موسی علیه السلام سوم مادر خضر
علیه السلام با صفا و با صفا و ساکنه هر سه در یک جا عبادت الله میکنند امیر المؤمنین امیر حمزه را چنانچه
مطلبی گفته اند که در آن وقت که تولد شد چون کسی یک ماهه کلان بشد و هر یک روز بشد و چون
دیگر هر یک سال کلان بشد دو یک ماه بشد و چون بکمال رسید پهلوان روی زمین شد نقل
است که دیوی بود او را دیو سپید میگفتند آن دیو در تک پای خود خشت زر نهاده و مبالغت
هر که پای او را بردارد این خشت زر از آن او باشد چون امیر حمزه پیش او رفت پای او بیک دست
گرفت و برداشت و از آن خشت چندان زر که میسر شد و خشت زر با اسباب چند با سپاه
عمرو که یار او بود صرف کرد و عمر سپاهی بود که حیله گر هست او همه خلق را در دین ابراهیم خلیل
الله می آوردند و عمر تیر و کمان نگاه داشت که تیر او بی پیکان بود و کمان او کمان گروهه است
و بود یک خود از چوب گرفته بود و کلاه کاغذ در سر میکرد و در وقت مقابله عدو و هر دشمنی که
پیش ایشان آمدی عمر حیله گر هست نیزه تیز کرده در چشم دشمن میزد و امیر المؤمنین حمزه را هیچ اسپ
طاقت برداشتن نداشت و هیچ کمان به دست راست نمی آمد و عمر که یار او بود در بیابان میگشت
از جهت اهتمام براق او ناگاه یک روزی رسید حصاری دید میان حصار یک اسپ مهیب سهمناک بند کرده
ترس هیچ او در رفتن نتوانست و تمامی براق بدین نوع بود و قریب ایشان سنگی نوشته بود که هر که

[illegible] عبدالمطلب [illegible] امیر [illegible]
حمزه باشد و آن به اتفاق [illegible] مصطفی [illegible] بود چون [illegible] آمد [illegible] اسلام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پهلوان [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر حمزه [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت ای امیر [illegible] پهلوان [illegible]
[illegible] امیر حمزه [illegible]
[illegible]
اسلام [illegible] بگو لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله و آن شش هزار لشکر مسلمان
شدند و آن [illegible] چون [illegible] آمد [illegible] مسلمان [illegible] گفتند [illegible]
لشکر [illegible] مسلمان [illegible]
بسیار بودند و آن [illegible] امیر حمزه [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دیوان [illegible]
ساختند و حاضر شدند پیش امیر آمدند و آن [illegible] دیوان [illegible]
ساختند که امیر حمزه [illegible]
[illegible] خضر علیه السلام را یافت [illegible]
[illegible] حضرت خضر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

اندر آتش شیطانی قیاس بر آن کنی و تمام اندام خود را سپید می یابی در آتش نمرود یانی
این سمندر باد فنا آن دریا کنار نشاند و چون چرک ناشود در آتش می اندازند که چرک بسوزد و
پاک می شود و میگویند که هزار درم بهای او است و امیر خراسان کرده در دریا آتشین آب روان شده
غرق شده و از آنجا از جزیره ای گذشت و بگوید که آنرا شتر دیوزاد گویند و آن بیابان پر از
نیلوفران گرفت و در آن تند روز برآمده در آمده و غرض از این حکایت توکل و اخلاص است که هر که با
اخلاص در دست گیرد و بر این مرتبت همچو نمرود و همچنان نشناخت و در قصه که هر گاه نوح
کشتی می ساخت بکند یکی پیرزنی بود با ده گاو و دشت و هر روز در حضرت نوح علیه السلام می آمد و
می گفت که مرا وقت طوفان فراموش مکن پس آن وقت که کشتی نوح مرتب شد و آب از تنور
نوح بجوشید و از آسمان نیز آب نازل شد که تمام عالم را آب گرفت تا بلندی هر کوه آب چهل گز بالا رفت
و جهت کنعان پسر نوح بود نزد او آمد و گفت که من از بر بلندی بلند روم و بر سر کوه بلند برآیم آب مرا چه
خواهد کرد چون خدای تعالی کشتی نزدیک کنعان رسانید و کنعان آب بجا کرده و غرق چهل گز آن چه
بود پیرزن چون نوح علیه السلام این حال بدید گفت کما قال الله تعالی یا بنی ارکب معنا کشتی تکون رشدن
و گرفت نوح علیه السلام میگفت همان زمان چهل آمد و کشتی بر دست کرد و گفت خداوند تبارک و تعالی میگوید که
چرا و شما را فرزند که کشتی اگر تو میکردی کشتی را غرق میکردم تا حق شد که کشتی درست بکوه فرود آمد
آن کوه است و رحمت بسیار باشد و خلق تمام کوهای عالم گمان بردند که ما فرود آمدیم کوه جودی گمان
بود پس خدا آمد کوه جودی چه آن دو نکردی گفت بار بس که از تو کشتی درست که من فرود آید
حق تعالی گفت که هم تو هم خواهم آمد که عاجزی آمد و چون پیرزنی از خواب بیدار شد بیدار شد پس
در روزی دید که هیچ جای نام و نشان هیچ شهر و آبادی نمانده است و تمام دنیا را آب تمام شده
و خرابه ساخته است پیرزنی متحیر شد و خانه خود برقرار دید و گاو و گوساله و متاع خانه برقرار دید چون نظر کرد دید
کوه جودی حال نوح را دید حضرت گرفته بیش ایشان رفت حضرت نوح گفت که ای پیرزن هیچ میدانی که
دنیا چه شد و طوفان گذشت و ترا فراموش کرده بودیم حق تعالی به برکت اخلاص ترا نگاه داشت
پیران بی بصیر که اخلاص نجات در جهان است به نسبت نفاق هلاکت در هر دو جهان نصیب
نجات نیابد چنانکه کنعان را یافت حقیقت خیر و شر و ظاهر و باطن است که پیغمبر علیه السلام فرموده

هر که مومن چنان نخواهد چنانکه نفس خود را دلیل واز همین نسبت اصحاب گفتند یا رسول الله ما ان
درین نسبت بسیار مضطر شدیم زیرا که هر چه میخواهیم که صحابت بیاوری چون فی قدر نسبت بلا حجتی
نعلین بهتر زمین بگیران اینا شد حضرت فرمود که با این طریق نمیگویم ما آن سگویم تا در قضا مومنین
کافر شده دو با کافر ایمان آرد و شما بغم اوغمناک و بشادی وی شاد نشوید حتی که اگر دشمن بیاوری با شد
بدعا سے با ایمان تواند کرد که خوف کفر است اصحاب بغم و دل شاد شدند که این نسبت را کمال ایم
اگر تمامی بنیا را بدین پیغمبر خود می آمدیم بهتر سے بود دوم نسبت خاص است چون نظر در علم الیقین دارند
و جمله سلکین را از ازل تا ابد در تصرف اسما و صفات الٰهی بینند و دانند و نسبت پاک ایشان بجمله اشیا
مساوی باشد چنانکه نقل است که رئیس محققان شیخ شبلی قدس الله سره که از جای گندم خرید
دار مسافت دور در خانه آورد چون هر انبان باز کرد مورچه دید که سرگردان میدوید مورچه را بگرفت
و در دست مبارک خود میدید شب و روز دیگر در آن منزل که گندم خریده بود برد و گفت بیت
مروت نباشد که آن مور ریش ۞ پراگنده گردانم از جای خویش ۞ سوم نسبت خاص الخاص ا ین
منازل پیروان طریقت و شاهباز ان حقیقت است که چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ارنا الاشیا کما هی فرموده است پس ایشان اشیا را بچشم حقیقت می بینند بلکه وجود ایشان را نیز
خودی خود مضمحل و جمله اشیا وجود شامل و مساوی بینند و هر نفع و مضرت که با ایشان بپیوندد
گویا که بوجود ایشان میرسد زیرا که ایشان همیشه در محاصره حسن مشغول اند هم از نسبت که اثر
بوجود ایشان ظاهر میشود چنانکه نقل است که روزی ملا ئی روم نشسته بود و سوالے در ربا کند
دست اتباع تازیانه زده و کمینه گرد شیخ آواز درد ناک از سینه مبارک کشید و آه کرد چون اهل ظاهری
یا در کم اعتقاد بودند گفتند یا ابالحسن خرقانی این چه امر است که اسپ را میزند و شما آه میکنید شیخ
ران خود را نمود که زخم تازیانه بران ظاهر بود یقین کردند که فنا فی الله بقا بالله دست
داده بود و این فقیر نیز سے همراه بوده بسند بوده خصال پسندیده اقوال چشم غیر بین را
پوشیده و سیر و فات غیریت را دیده همیشه غرق دریاے الوهیت نشسته بود بلکه چنان حقیقت
با دوست داده بود که از خواب و خوردن و آشامیدن و جماع کردن پنج ماه صبر شده بود از حیث
حضوری گفت چنانم که پیش حق بادبی کنم ناگاه قطاع طریق از جانب پیش آمد و قتل خورده بود

نقل شیخ شبلی قدس سره

و با آن درویش مجادله کذب کرد که من پشما حصه دارم و در پهلوی فقیر نشسته بود و یکی از آنجا که
حالت درویشان ست با او التفات نکرد و گریبان خرقه باز کرده نشسته بود و استخوان سینه
او همانند چوب خشک می بود و آن ظالم بے انصاف سنگی کلان در دست گرفته بود و بخوبی بالا میکرد و
آن درویش او را می نگریست بلکه ناگاه از جای شد و چندان که قوت داشته بود بر سینه او کوفت
درویش تبسم کرد و فقیر در عین مراقبه بود و چندان الم ضرب بفقیر رسید که مقدار دو فرسنگ زمین
رفتم و از خود خبر نداشتم و می پنداشتم که دلم از پس پشت برآمده است چون بعد از آن از وی
سوال کردم که هیچ الم ضرب بشما رسید قسم یاد کرد و الله بالله که من بمقدار گل از زخم این
سنگ خبر نداشتم و محاصره خمس درین رباعی ذبایحی ظل ارواح اند اشباح همه ظل عیان
اند ارواح همه با از اعیان ظل اسمای حق اند با از اسما ظل ذات مطلق اند پس چون صورت
جمله ممکنات که ظاهر شده است از اثر و فیض روح سراجی که آنرا حقیقة الاشیاء و حقائق کیانی و
بکنه عالم کن و غیر ذلک از اسما و صفات حقانی گویند گویا که ظل ست و ظل ارواح وجود باشد که نقص
و مراتب اسمائی اضافی که مرتبه از اعیان ثابت که آنرا نور و شهود گویند و در ست گویا که ظل اعیان
اند که نور دیدن خود را و غیر را گویند چون وجود جمله معلومات که در غیب الغیب بود در علم آورده اند
علم در نور و شهود که استعداد هر ذره چنانکه حقی ا دست تعین کرد پس گویا که صدیے هر بر لعبے آب را
تعین کرده ست با بحسب آن بے پرده و اعیان چون اقتضای واحدیت اسمای صفاتی مفصل ست گویا
که ظل اسماست آن ز مراتب ازو تبعیض اسمای تعدد دارند و هر یکے خواهان اثر خود شده
اند گویا که خواهان نام و نشان اند چنانکه بزرگی گفته است بیت تشریف دست سلطان چوگان
بود و لیکن بے گوی روز میدان چوگان چه کار آید پس اعیان با طوار خود تا ظهور حسی گوئی
پندار و اسما را چوگان و ذات مطلق از ان رو که بحث و سانج و صفت گویا که اقتضا اسما صفات
قدیم خود نهم ندارد پس اسما ظل ذات مطلق اند و ذات قدیر رب الوجود از ابتداء و انتها مجرا و مبرا ست
پس نسبت خاص الخاص متابعت بنظر دارند که چون در نظر ایشان غیر الله نباید نسبت نیز سیاری
تبع و حضر خلق و نسبت خاص الاخص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و انبیا و اولیا علیهم
السلام که چندین معارضه و خلاف و کید کفار میدیدند و ایشان هر روز بلکه هر ساعت دعوت میکردند

و با سلام مشرف [illegible] ایشان ایمان آوردند و اسلام [illegible] هرچند که [illegible]
با سلام [illegible] از جهت شفقت بر خلق [illegible] از برای خدای تعالی [illegible] مشغول [illegible]
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مبعوث شد [illegible] بود [illegible] گفت [illegible]
[illegible] چون نزدیک قلعه مبارک رسید [illegible] خود [illegible] باشد [illegible]
مشغول [illegible] ساخته [illegible] حضرت رسالت پناه رفت و هرچند که پیغمبر علیه السلام [illegible]
[illegible] دیوانه [illegible] گفتن گرفت چون دید که [illegible] گفت [illegible]
[illegible] غایط [illegible] گفت [illegible] غضب شد [illegible] حضرت علیه [illegible]
کسی یاران [illegible] زمین [illegible]
[illegible] دیوانه چون دید که خاطر مبارک [illegible]
علی الشهادة [illegible] پیغمبر [illegible] گفت [illegible] پیغمبر آخر الزمان [illegible] ایمان
آرد [illegible] خدای تعالی و رسالت تو [illegible] باشد گفت خداوند
تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید وعده بهشت کرده [illegible] قوله تعالی
أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ آن [illegible] گفت بهشت چیست گفت حوران و [illegible]
حلّه‌ها و نعمتهای گوناگون که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و هیچ بر خاطری نگذشته بهشت
گفت ای رسول الله من پادشاه و مالک [illegible] محمد [illegible]
هیچ [illegible] حضرت گفت که دوزخ است در راه گذر [illegible] که حق تعالی فرموده ان جهنم
كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَآبًا لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا هر کسی که از فرمان حق سر تابد همیشه در
دوزخ باشد و بندها گرفتار باشد و در دوزخ انواع عذاب ابدی و گوناگون است گفت [illegible]
[illegible] حضرت گفت [illegible] گفت اگر ضمانت قبول کنی که الله دیدار خود [illegible]
دارد من باین شرط ایمان آرم پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که نیت پاک و خلاص ایمان آرد
من ضامنم که دیدار [illegible] پادشاه [illegible] گفت دین اسلام بر من عرض کن پیغمبر گفت بگو لا اله الا
الله محمد رسول الله چون کلمه طیبه بر زبان آورد [illegible] رفت و غسل کرده آمد و دو
رکعت نماز ادا کرد و سر بر زمین نهاد و گفت خداوندا چون از پیغمبر تو ضمانت دیدار تو شنیدم

دیگر زیستن و بعد ازین سرای فانی نخواهم فی الحال جان بحق تسلیم نمود پس حضرت رسالت پناه با جمیع
اصحاب تجهیز و تکفین او را ساختند و دفن کردند و جمیع اصحاب حاضر بودند پیغمبر علیه السلام تبسم
نمود یاران گفتند یا رسول الله این جای عبرت است تبسم از جهت چه بود گفت چون دیوانه را دفن
کردند حوران آمدند بدست هر دو شراب طهور بود که از جنت العدن آورده بودند او را گفتند که
شراب بخور و بیا در کنار ما شو دیوانه از ایشان رو گردانید دو دست از غیب پیدا شد و دیوانه را
در کنار گرفت و گفت که ای بلند همت که بغیر دیدار من هیچ راضی نشدی پس ازینجا کاتب کتاب میگوید
ابیات: ولمن بے تو خراب است تو هم میدانی + جگرم بے تو کباب است تو هم میدانی + دو سه
نیست که در باغ نشینم بے تو + باغ بے دوست عذاب است تو هم میدانی + روز و شب گریم
در فراقت چو جهانی نیست بے دوست مرا ذوق جهان بستانی + و نیز آورده اند که ملاعم این
ولید همیشه حضرت را ایذا رساندی رسول گفت ای خداوندا از ایذاے ولید درمانده شدم
جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله خداوند تبارک و تعالی ترا سلام و درود میرساند و میفرماید که
دعاے تو مستجاب خواهم کرد اما اگر خواهی از پشت ولید فرزندی تولد خواهد شد خالد نام که چندان
هزار خلق از برکت او بشرف ایمان مشرف خواهم کرد حضرت گفت خداوندا از جهت دنیا
بگذر اگرچه ولید دو چندان ایذا من رساند عمر او را از گردان تا آن فرزندی از وی تولد
شود چون خالد از ولید در وجود آمد و مراهق شد پیش حضرت رفت و ایمان آورد و در پیش
حضرت همیشه میبود و وقتے لشکر رسول علیه السلام شب رحال کرد و این خالد همراه بود و خواب
برو غلبه کرد و عنان از دست او رفت و اسپ او را از لشکر خود جدا کرد و چون بیدار شد لشکر خود را
ندید و اسپ را بهر طرف میدوانید تا دور شد ناگاه دید که در کناره دریا وادی است و در آنجا
هفتاد هزار خیمه نصب کرده دید دانست که لشکر است و آن لشکر از کفار بود خالد بن ولید اسپ
خود را در جاے پنهان بست و خود را مانند ایشان کرد و در میان لشکر درآمد دید که کفار یک علم
نصب بود و منبر بست کرده بودند و آن علم بر سر منبر آمده و پادشاه و سائر ارکان دولت همه
حاضر بودند و آن علم میخواست تا وعظ باطل کند و حق را پوشد خالد بن ولید دعا کرد و گفت
خداوندا آنچه ... [illegible]

زبان او بیرون آمد معلم ترسا گفت که قوم بدانید که دین محمدی آمده است و در حق من
سحر کرده و زبان من بسته شده است پادشاه کفار را امر کرد تا تمام لشکر تفحص کردند چون
خود را پیدا نه دیدند پیش آن گروه بودند شنیده شد گفتند ما امیر یافته شود معلم ترسا گفت که
این سحر را گرفته آن ... خود را پیدا و گو که در حق من چه سحر کرده خالد رضی الله عنه بخود
اندیشه کرد که این پیدا باشد اگر ... از جان او ... حضرت رسالت پناه میکردم بر خاست
و گفت ای قوم من محمدی وار ... سحر در دین محمد صلی الله علیه وسلم حرام است و کننده
سحر کافر ... معلم ... آمده ای و خواستی که باطل را حق گوئی و حق را باطل گوئی
حق تعالی دعا کردم ... از زبان او دروغ بیرون میآید معلم ترسا گفت که من
از تو پنج سوال میپرسم اگر گفتی فبها و الا از جان خود دست بشو خالد گفت قبول دارم
اما بشرط آنکه من ... مسئله میپرسم جواب آن بگوئی بادشاه و ارکان دولت درمیان
گواه شدند معلم گفت در تورات خوانده ام که هر بهشتی در بهشت چندین طعام و شراب
خورد و او را هیچ بول و غائط نباشد نظیر او در دنیا کدام است جواب داد که چون فرزند در
شکم مادر پیدا از چهار ماه و ده شب زنده میشود و روح در قالب وی میآید و روزی و رزق
خداوند تعالی باو میرساند چون تولد شود در حال بول و غائط کند و اگر در شکم مادر بول و غائط
کردی مادر او هلاک شدی این قدرت خدای تعالی است باز گفت در تورات دیده ام که در بهشت
درختیست طوبی نام که هیچ کوشکی و سرای و خانه و محلی در بهشت نیست که شاخ و برگ و میوه
و سایه آن درخت طوبی در و نرسیده است نظیر او در دنیا چگونه است جواب داد و گفت چون
آفتاب در نیم روز بالا استاده هیچ جائی نیست که اثر پرتوی و روشنائی آفتاب بدو نرسیده است
پس درخت طوبی مثل آفتاب است و در قدرت خدای تعالی شک نیست باز گفت که آن کدام
زمین است که یک بار آفتاب را دیده است گفت آن قعر رود نیل است که چون بنی اسرائیل
را قبطیان که قوم فرعون بودند بنده ساخته بودند و قبطیان بر اسبان سوار میشدند و زن
و فرزندان ایشان را بنده ساخته و کلان ایشان را تیر و کمان بدست گرفتن نمیدادند
بسیار پریشان اند پس حضرت موسی علیه السلام را گفتند که اگر ما را از ایشان خلاص کنانی بتو

سوال اول معلم ترسا

سوال دوم معلم ترسا

سوال سوم معلم ترسا

قصه موسی و فرعون

ایمان آریم پس مهتر موسی علیه السلام گفت که هر کس پیش صاحب خود برود و هر چه براقی [illegible] طلب
از ایشان بگیرید و خلاص شوید قوم مهتر موسی هر یک پیش صاحب خود رفتند و گفتند که
ما را جای مهمانیست و هر یک بنده خود را سوار کرده می فرستد شما نیز ما را سوار کنید هر یک بندگان
خود را سوار کردند و روانه شدند و بر ایشان خنده میکردند که هیچگاه بر اسپ سوار نشده اند
همه از اسپان خواهند افتاد چون سه روز گذشت یاران فرعون که هامان وزیر او بود گفت ای ملک تحقیق شد
شما یاران سخن ما را قبول نکردید که ایشان خواهند گریخت اکنون در پس ایشان باید رفت فرعون حکم کرد
که هشتاد لک سوار در عقب ایشان روان کنید چون لشکر فرعون شنیدند هشتاد لک در عقب ایشان
رفت چون لشکر مهتر موسی بر رود نیل رسید از عقب غوغای لشکر فرعون شنیدند قوم مهتر
موسی شش لک سوار بودند همه از خود نا امید شدند چون لشکر رسید و آفتاب بحکم جلیل یک نیزه
وار نزدیک همچنان ایستاده بود ایشان دوازده قوم بودند بسوی هر قوم یک راه در آب
بشگافت و دوازده نقش شد چنانکه جمله لشکر یکدیگر را میدیدند و آن آفتاب بحکم جلیل
یک نیزه وار نزدیک شد تا زمین که زیر آب بود خشک شد و قوم مهتر موسی علیه السلام درگذشت
و فرعون رسید آب همچنان ایستاده بود ترسید هامان گفت شاید که بر دعای مهتر موسی علیه
السلام شده باشد هامان بدبخت گفت شرم نداری که دعوی خدای میکردی پس این یاران
مهتر موسی گذشت و تو نمی گذری این آب ایستاده که فرمان تو [illegible] شده بود [illegible]
است فرعون هر چند اسپ را گرفت اما اسپ سرکشی میکرد و نمیرفت [illegible] آورده
گردان مقدار یک اسپ مادی نبود ولکه جمله نر بودند جبرئیل [illegible] از [illegible]
سوار شده آمد و پیش از همه که فرعون بود در پیش شد اسپ فرعون [illegible]
نفس خود نتوانست نگاه داشت [illegible] آسمان فرود آمدند و تمام اسپان لشکر [illegible]
رسید چنانکه در میان دوازده آب در آمدند که ساحری و هامان [illegible]
ساحری [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible]
[illegible]

اندرخت و جامها ایشان قبض شد لیکن یکبار سوار سلاح و یراق و جامه سپاه ایشان را ک
نشده بود بلکه همه سلامت برآمدند تا قوم موسی غنیمت کردند و فرعون را نیافتند و چون بنیک طلب
کردند پایان تر از جمله لشکر او را یافتند و دیدند که چیزی بر سر او نوشته بود آورده اند که شیخ فرعون را
بحر وار بدیشان گرفته بود و آن پیرزن مروارید از ریش او بیچید گفتند که تو کیستی گفت من زن
مسلمانم و روز در دل آورده بودم که فرعون را مرده بیابم تا مروارید ریش وی چینم چه خوش بود این
زمان حق تعالی این را در دست من انداخت که من مروارید را چینم پس علاء الدین لبید گفت که آن زمین
رود نیل ست که یک بار آفتاب بر او دیده است باز معلم ترسا گفت که آن کدام جانور ست که از جن و انس و
ملک نیست و با سلیمان پیغمبر سخن میکرد جواب گفت آن مورچه بود که قوم خود را گفت که در سوراخهای
خود در آیید که ظالمان آمدند مبادا که زیر سم اسپان و شتران هلاک شوید باز رفته پیش پیغمبر سلیمان
غمازی کرد که تو چه چنین گفته است حضرت سلیمان مورچه را در پیش خود طلب کرد که لشکر مرا چرا
ظالمان گفتی گفت در حق مورچگان همگنان ظالم اند که از احوال ایشان خبر ندارند پس سلیمان را
گفت که ای مورچه سرت چرا کلان است مورچه ملیخا نام گفت که سرم پر از عقل است سلیمان باز
گفت کمرت چرا باریک است گفت خورد و نم اندک است باز سلیمان گفت دنبالت چرا کلان است
مورچه گفت هر که دنباله خود داشته باشد از دنباله دیگران نترسد گفت چند خوردنی خوری گفت
در سال دو دانه گندم پس مورچه را در شیشه حبس کردند و دو دانه گندم پیش او نهادند چون
بعد از یک سال کشیدند یک نیم دانه خورده بود پیغمبر سلیمان گفت که چرا نخوردی مورچه گفت از ضعیفی
خود اندیشیدم که مرا یاد آرند یا نه باری این را نیز قوت چند روز بینه سازم باز مورچه گفت که پیغمبر
خدا نامت چرا سلیمان کرده اند پیغمبر سلیمان گفت که شما بگویید مورچه گفت سلیمان برای اینست که
تا سلیم باشی بر بندگان خدا و هیچ زنده سری از تو نه رنجد مورچه گفت که تخت شما بر هوا که میبرد
گفت باد پس گفت در روز قیامت خرابی جهان چه باشد گفت باد پس گفت که باد اعتماد را
نباید کرد حضرت سلیمان مورچه را از حبس کشید و باز داد و معلم ترسا گفت آن ماده زاده کدام بود که زاده
گشت و آن جانور کدام است که از جن و انس و ملک نیست و وحشت بر آید علاء الدین لبید جواب داد
گفت که آن زاده نمرود لعین بود که ابراهیم را گفت که کدام لشکر تو با من برابری کنی لشکر من ...

ف سوال [illegible]

ف سوال [illegible]

خلیل الله گفت ای لعین سگ لشکر خود این بیا که لشکر من خدای است با هر چند که تمام خواهم بود
پس نمرود فرمود که سی صد فرسنگ در سی فرسنگ لشکر او جمع شدند و ابراهیم دعا کرد یا الله صغیر ترین
لشکر خود پشه بفرست لشکر پشه را بفرستید تا قوم نمرود را هلاک گرداند بعد از آن از حق سبحانه و تعالی ندا
شنید که یا ابراهیم اگر پشه را گفتی صغیر ترین لشکرهای من آن بود که اگر ده تن از ایشان جمع میکردی
یک پشه تمام نمیشد و همه ایشان را هلاک میکرد و غارها که نزدیک کوه قاف پر از پشه بود از آنجا
بهر سوار بر قوم نمرود یک پشه آمد آورده اند که ایشان چندان کوس طبل و سرنا نواختند که مرغان
از هوا می افتادند اما چون لشکر پشه در رسید چندان غوغا برخاست که جمله هر یک سوار را لجام
اند و سنت بگفت و هر یک پشه نیش میزد که یک نیش زدن ایشان آدم از اسپ بیفتاد و هلاک شد
و پادشاه پشه ملیخا نام رفت و در دماغ نمرود جا گرفت آن ملعون در خانه آمد و ابراهیم پیش
رفت و گفت که ای نمرود مسلمان شو و ایمان آر نمرود گفت که میگوید که پیغمبر ابراهیم گفت اهل بیت و جمله
اهل عیال تو میگفتند لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله چون نمرود بدبخت شنید شمشیر را گرفت
و همگی را شربت شهادت نوشانید باز گفت مسلمان شو گفت که میگوید که تو پیغمبری گفت که سنگ و
سر تو از هر چوب که میگوید آواز برآید که لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله نمرود آتش در زد و همه را
بسوخت از آنجا بجا شد و در باغ رفت لیکن از هر درخت که رفت آواز شنید که هر شاخ میگفت لا اله
الا الله ابراهیم خلیل الله درختان قطع کرد چون هر جا که میرفت ز آسمان زمین و سنگ کلمه گفتند و
از آنجا گریخت و دیگر جا میرفت و سر خود را پیک میزد از جهت سوزش پشه که در دماغ او رفته بود تا بدین
نوع عذاب هلاک شد زاده نمرود و نا زاده پشه این بود که اصل پشه از گیاه است و آن چهار نوراند
که در بهشت روند پشه نمرود و ناقه صالح و خر عیسی و قوچ ابراهیم خلیل الله و قوچ آن گوسفند
گویند که خصی کرده باشند و سگ اصحاب کهف و فیل اصحاب الفیل و ذئب یعقوب و دلدل امیر المومنین
علی و نقل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باز معلم ترسا گفت که ای عالم این همه است
گفتی و من در اظهار دین اهل میخواستم که چیزی بگویم اما چون شما دعا کرده اید قبول از شما بجز
نیست و رجوع از دین من صادر نشد عالم گفت ای معلم راست بگوی که در بهشت چه نوشته است
هر که آنرا گوید جزای او چه باشد معلم ترسا گفت پادشاه و سیاه پادشاه و ارکان دولت گفتند

می‌بینی تو نیز جواب او بگوی صلی الله علیه و سلم گفت که در توریت دیده‌ام که بر در بهشت نوشته است
لا اله الا الله محمد رسول الله هر که این کلمه را بگوید از عذاب دوزخ خلاصی یابد و به بهشت
و نعمت میرسد و حور و قصور و دیدار حق تعالی یابد پادشاه گفت وای صد وای بر تو که ما را از این
نعمت محروم داشته بودی پس پادشاه و جمله ترسا و تمامی جمعیت ده هزار لشکر مسلمان شدند پادشاه
خالد را پیش خود نشانید و گفت ما را از محمد رسول الله خبر ده که کجاست خالد رضی الله عنه واقعه
از خود گفت که من نیز همراه بودم و راه غلط کرده‌ام و باین جانب در شهر افتادم و دران ساعت
حضرت جبرئیل بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نازل شد و گفت هیچ میدانی که خالد کجاست
در تمامی لشکر تفحص کرد او را نیافت از حضرت جبرئیل پرسید که کجا باشد حضرت جبرئیل جواب داد که فلان
وادی است و این مقدار لشکر مسلمان کرده است حضرت همراهان را گفت پیک را بجانب او فرستاد
و پیک از هوش و شوق گرفت و بمدد الهی همراهان در پیش خالد رسید و پیغام حضرت رسول الله
صلی الله علیه و سلم معلوم نمود خالد و پادشاه مع تمامی لشکر روان شدند چون قریب رسیدند حضرت
ایشان را قریب خود نشاند و مرحبا و تلطف بسیار کرد پس حضرت گفت الحمد لله که از نسل ولید خالد
پیدا شد که دین مرا روشن کرد و آورده اند که در هنگام خلافت امیر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق
رضی الله عنه شش هزار لشکر مسلمان کرده بود پس ثبت شد خاص الخاص انبیا این جمله است که
تمامی خلق بوحدانیت الله تعالی و باوامر و نواهی او مقر باشند و ایمان به پیغمبران آنچه
پیغمبران ارشاد شده است آورده باشند و بلای خلق تحمل کردند تا ایشان ایمان آرند
عذاب سرمدی گرفتار نشوند آنچه پیغمبران ایمان بوحدانیت الله و رسالت مصطفی صلی
الله علیه و سلم آوردی شاید که ایمان اعز چیزی و از همه شریف‌تر و دوست‌تر از جان و زن و فرزند
داری مخفی است او و بقای او در چهار چیز است اول یافتن ایمان ثانی داشتن و یقین
که ایمان همین است که در حکم او در آمدی بجان و مال و فرزندان از گمان گرد
و ایمان را نگاه داشتن و از جهان از عذاب ابدی خلاصی یابد
پیغمبر ... ایمان ...
ایمان ...

دستور القضاة است که اگر کسی مسئلهٔ شریعت شنید که کلید بهشت لا اله الا الله محمد رسول الله
است یا شنید که بسبب گناه اندک بهشت کسی نا یابان بقصر شود و سامع گوید که اگر این چنین است بارغم
نیست و باطر نیست کافر گردد و نیز اگر کسی مسئلهٔ شرعیه کرد و سامع گفت که این کار که میسد کافر گردد
نیز اگر کسی بسیاهه بطریق وعظ گوید که چنین چیزها بهشت است یا چنین عذابها سقر و گفت که
از این چیزها کسی گویا بده است کافر گردد زیرا که بکتب آسمانی ایمان نیاورده باشد و نیز مومن صفت
چیزهای اند اگر یکی از ایشان را سبک گفت قولاً و فعلاً و اعتقاداً کافر گردد چنانکه گوید اگر فلان خدای جهان گردد
و یا فرزند خدای گردد و ام خود را زوجه بستانم کافر گردد و یا فرشته را منکر شود و یا دشمن او گردد چنانکه گوید
گروید یا فلان پیغمبر را یا عزرائیل و یا منکر و نکیر را بد گوید یا خازنان دوزخ را بد گوید و دشمن
دارد کافر گردد زیرا که ایشان هرچه میکنند بفرمان رب العزت میکنند یا که بحکم حق راضی نباشد
و یا اگر گوید آنچه در کتابهاست همه دروغ و افسانه است عالمان را سیاهی گویند و درویشان را علم
باطنی و سفیدیست درویشان عالمان اقدیم الایام و تمثیلی ست کافر گردد زیرا که عالمان از کتاب گویند
گویا که بکتاب عداوت کرده باشد و اگر پیغمبران ابزرگ و فضل از همه خلق و از ملائکت و اولیا ندانند کافر گردد
چنانکه بعضی عوام که خود را پیشوای خلق دانند و باین حدیث چنگ میزنند که الولایة افضل من النبوة
با افتراء در رفض و گمراهی معنی حدیث بتحقیق لفظ بمریدان بیان میکنند و ولایت خود را افضل از نبوت
مهتر موسی علیه السلام و غیر ذلک میدانند و خود را و مریدان خود را از دائرهٔ شریعت و ایمان بیرون
می آرند و در ورطهٔ کفر و هلاکت گردانند و خبر ندارند چنانکه در رساله عبید الله قیچی آورده است که چون
شیطان شیخ عامی را در خلوت یابد خنده و شادی میکند که بسبب این خلوت وی را کافر سازم و صحی
را در دست می گیرد و در آن بول میکند و کمیز می اندازد و می برد و پیر را میگوید که مبارک باد ترا این تحفهٔ
ولایت که این گلاب خوشبوی بهشت است و بعضی دیو پیری را رسم تا که چراغها در دست دارند
و منبرها و جایها خوب که این منزل گاه شماست در بهشت و بعضی دیو پیری را بدو بنماید بصورت حوران
بعضی بصورت پیر و عصا در دست و ایشان را سلام آرایند تا او را و مریدان میل و رغبت افزون شود
که شیطان عرش و کرسی و سبع سموات بدو نماید که الحال ز عرش گذشتی بلکه یک صورتی را پیدا کند
که این خداوند جهان است و آن شیخ جاهل بدو معتقد شود و گوید که خداوند جهان را دیدم بچشم

کنند و شیطان او را گوید که الحال کار تو از مهر موسیٰ در گذشت و اگر بر تو تجلی صفاتیه شده باشد و بر شما
تجلی ذاتیه شده است شیخ عامی بود و معتقد شود کافر گردد و معنی حدیث بظاهر از روی حقیقت این
است که حضرت رسالت پناه علم ولایت خود را از نبوت خود افضل گفته است زیرا که ولایت با دوست
بودن از خود محو شدن بود و نبوت اشتهار و دعوت خلق و طلب معجزات و مشغولی با خلق است
ازین جهت که حضرت رسالت پناه تا نشنیدی را و شب بیداری بر خود فرض کرده بود که شب خلوت
مشتاقان است و صلت محبوبان است بیت گر روز نیابیش ز شغل عالم شب * محرم عاشقان
پنهانش طلب اما از روی حقیقت لی مع الله وقت لا یسعنی ملک مقرب یا از خود که نبی مرسل بود
خبر نداشت اما صوفیان ولایت اخبارات از وحدت مدانند که قبله واحد موجود که لولاک لما
خلقت الافلاک اشارت بدست که ازانست و بعد ازان جهت که خواهان او جمله خلق شد
قبله بود و موجود را جواز تجعیل وجود خود بیان ثابت با ظهور نور محمدی تا اسفل السافلین ظهور شد
نیز قبله بود و نبوت مراتب است که مذکور شد که چند کرت متغیر شده بود و سبب آنکه پانزده روز
از وحی منقطع شده بود چنانکه در مصباح العاشقین است که روزی اهل کتاب مشورت
کردند و عالمان را جمع کردند تا پیش حضرت روند و چهار مسئله از و پرسند اگر دو را گفت و دو را
نگفت پیغمبر است و الا افترا گوی است نعوذ بالله منها که افترا گویان و گمراهان از روی دیگر نیز میگویند
چون پیش حضرت آمدند و گفتند که اگر شما رسول خدائید بگوئید که قصه نوح و دقیانوس چگونه
بود و مثل و مانند روح چیست با مگو و قیامت کی خواهد شد حضرت بتوقف گفت فردا بگویم و ان شاء الله نگفت
در میان پنج آورد و پانزده روز حضرت جبرئیل از رب العزت نیامد حضرت زنده پوشید و در کو
رفت و میگریست که قرآن هر روز می آمد و یکدیگر میگفتند که خذلهم الله که این مرد پیغمبر بود اما
خدای بر او بگذاشت و بدبختی گرفت و شرم نداشت که دعوی پیغمبری میکرد و خاک در دهن ایشان
بعد از پانزده روز حضرت جبرئیل آمد و گفت چنانکه از مشرق تا مغرب پرهای خود را گسترانیده بود و حضرت
حضرت و سی سه بار حضرت جبرئیل بصورت خود با آن عظمتی که او داشت حضرت رسالت پناه را و
کفار مکه را نمائیده بود و در اوقات دیگر بصورت یاری می آمد که در آن مجلس حاضر بود یعنی و اکثر
بصورت دحیه کلبی می آمد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم والضحیٰ واللیل اذا سجیٰ ما

وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلٰى وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُوْلٰى تا آخر یعنی محمد خداوند تبارک و تعالی بنفخه
در وجود لطیف انور او میسازند و قسم یاد کرده است بوقت چاشت یعنی بروشنائی روز و بتاریکی شب
تاریک چون تاریک شود یعنی از شب تاریک روز روشن بیرون آید و از روز روشن شب تاریک بیرون
آید و این قسم بقدرت خود است که آفریننده روز و شب است و بعضی از روز مراد جمال حضرت است که یک
ذره از فروغ جمال اوست مراد از شب گیسوی مشکبار اوست جواب قسم اینکه نگذاشت ترا خدای
تو و بدشمنی نگرفت شمار او آخرت که سرای باقیست بهتر است شما را از دنیای فانی اما چون میان جمع
دشمنان ما را یاد نکرد همی انشاء الله نگفتی برای حسن تادیب جبرئیل را منع کردم قصه حضرت نوح علیه السلام
و قصه یونس چنانکه معروفست بیان کرد از برای قیامت این آیت بخواند قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهٗ
عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْاَرْحَامِ وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِيْ
نَفْسٌ بِاَيِّ اَرْضٍ تَمُوْتُ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ خَبِيْرٌ یعنی قیامت لا ریب لا شک آمدنی ست اما روز مطلق
و تعیین گفتن کفر محض ست و نیز از آمدن باران از شکم مادران و از اکتساب کار مستقبل و از رسیدن
موت کسی نداند بدستیکه خدای علیم و خبیر ست و گوینده و قبول کننده این پنج غیوب کافر اند و در شان روح این آیت
خواند قوله تعالی يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّيْ وَمَا اُوْتِيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا
و چون روح را بحث طول کن گفت و در حدیث اخبار صحیح وارد است که جسم لطیف ست حضرت رسالت پناه صلعم
را بیشتر ازین آگاه نکرد و از بیان او منع کرد پس ما را و شما را اولی تر ست که هیچ نگوئیم و ساکت باشیم و آنچه گمراهان
و ملحدان از روح چیزی میگویند و مریدان خود را گمراه میسازند که ما از روح بنمائیم و در خلوت عوام الناس اطوار و
تجلیات شیطان معائنه میکنند احتراز از شیخ جاهل اولی تر از شیطان بد کرد زیرا که ایشان هیچ از بیان
روح و بیان ذات الله تعالی نمیتوانند کرد بلکه بسبب نقصان خود روح را عین ذات دانند کافر شوند و الا
اگر مرشد مستقیم بر شریعت بود و باشد تجلی روح را از تجلی ذات تمیز نسبد هد زیرا که روح را بقول صوفیان
فی الجمله تجلی هست مگر همه از برای اینست که در جمیل حدیث حقیقت رسالت پناه صلعم فرموده است کقوله
علیه السلام الخلوة هدایة والخلوة ضلالة یعنی هدایت در شان کسی ست که او در متابعت کامل
باشد و آن کامل نیز در متابعت کامل دیگر باشد تا عهد رسول الله دست بدست آورده باشد کامل
کسی را گویند که چهار علم تمام دانسته باشد اول علم تفسیر و احادیث تمام داند دوم علم فقه که گفته اند که

اگر یک مسئلهٔ شرعیه نداند او را مرید گرفتن روا نیست سوم علم مناظره و علم کلام بعقائد تا مرید او قولاً
و فعلاً و اعتقاداً الغرض نباید چهارم علم لغات یعنی از نفس و روح خبردار باشد که سید جلال بخاری
در رسالهٔ خود آورده است که بسیار مریدان از پیران ناقص بخلوت و مراقبهٔ ذات روح را ببینند و ایشان را
خدای پندارند کافر شوند چنانکه نجم الدین کبری قدس الله سره را مریدی بود و او وضو ساخت و در خلوت
رفت و بعد از ساعتی بیرون آمد و گفت یا شیخ خدای جهان را دیدم گفت خاموش باش که آن نور وضو
بود که از ابتدای وضو تا آخر سلام بنقصان و دوازده نور مشاهده میشوند همه نتیجه از آن وضو و نماز است و
ضلالت در حق کسی است که علم ظاهر چنانکه مذکور شدند و از علم باطن چون حادث و حدیث که غیر اوست
هست نیز آگاه نباشد اما بسبب جهل عامهٔ خلق و جهال را در خلوت در می آرند و به تجلی شیطان و
القای نفسانی همه اگرچه ضال و مضل سازند یکی گوید که ما خدا را دیدیم دیگری گوید که ما ذات را دیدیم کسی گوید
ما صفات او دیدیم کسی گوید که ما ملک الملوک ملکوت را دیدیم و علم فقه و احادیث و تفسیر را حجاب گویند
و ضال و مضل میگردند و از آن روزی نشنیده اند که در نفحات الانس است قوله تعالی یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ
مِنْ اَخِیْهِ وَاُمِّهٖ وَاَبِیْهِ وَصَاحِبَتِهٖ وَبَنِیْهِ چون دوزخ را بیارند در روز قیامت که قوله تعالی
اِذَا سَمِعُوْا لَهَا شَهِیْقًا وَّهِیَ تَفُوْرُ تَكَادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ و ایضاً قوله تعالی فَكَیْفَ تَتَّقُوْنَ
اِنْ كَفَرْتُمْ یَوْمًا یَّجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِیْبَا السَّمَآءُ مُنْفَطِرٌ بِهٖ كَانَ وَعْدُهٗ مَفْعُوْلًا و ایضاً
قوله تعالی وَجِایْٓءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ یَوْمَئِذٍ یَّتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ وَاَنّٰی لَهُ الذِّكْرٰی آورده اند که دوزخ
را پانصد گوشه است و در هر گوشهٔ او پانصد زمام است و بر هر زمام او پانصد فرشته دست زده
موکلند تا روز قیامت بالا میکشند و کلانی هر فرشته چندان است که یک پر او در آسمان و زمین
نگنجد چون دوزخ را بپایین بیخ دیک کنند و شرارهٔ او چون سرهای کلان در هوا پانصد ساله راه و اند
و آواز با بنیاد و چون آواز خر در گوش هر یکی پیچد و پنجصد ساله راه بعضی را از با نبیه دوزخ میگیرند
از خشم خدای چون دیگ بسپین میجوشد و از آواز آتش آواز یکدیگر نمیشنوند و از بیم پیغمبر و آسمان
از بالا بشگافد چون گل سرخ گردد و مانند روغن گداخته گردد و موی کودکان از هیبت سفید گردد
و حضرت ابراهیم خلیل الله در یکدست حضرت اسمعیل و در دست دیگر حضرت اسحق هر دو دست را گرفته باشند
و حضرت موسی و حضرت هارون صلوات الله علیهم دست یکدیگر گرفته باشند و حضرت عیسی و بی بی مریم نیز

بیان صفت دوزخ

دست یکدیگر گرفته باشند و چون زنان روز قیامت که خدای تعالی آن روز را عظیم خوانده است شوند
و هولهای او معاینه کنند همگی از یکدیگر دست بکشند و بستون عرش چنگ زنند و هر یک گوید نفسی
نفسی مگر حضرت رسول علیه السلام زنان و زنان امتی امتی گوید و چون یاران پدر و مادر از فرزند و پسر از
پدر و پیران از مرید و زنان از شوهر بهمه بیزار و انفرار نمایند و فرشتگان عذاب شعلهای آتشین بدست
گرفته پیر و مرید را یکجا کنند و گویند که چرا دعوی باطل کردید که پیر خود را خدای و پیغمبر گفتید و تجلی
شیطانی را تجلی ذاتیه و صفاتیه میگفتید و سخن علم و علما را قبول نکردید ایشان گویند که ما طالب دیدار
و نجات بودیم و همین شیخان پیران ما را گمراه کردند و بعضی مایان ضامن بشدند که ما شیخ زاده و پیر
زاده و سید زاده ایم چون ما را دیدی نجات یابی بلکه تکلیف عبادات از میان برداشت و هر باطلی که
پیش ایشان میکردیم و میگفتیم ما را منع نمیکردند پس پیران را گویند که شما چرا چنین پیری و پیشوائی
میکردید که بندگان حق را و امت محمدی را از راه راست که شریعت محمدیست بیرون میکردید آن
زمان این پیران گویند که چون ایشان بما طریق بجستند هم جاهلان پیش آمدند ما نیز چیزی از نزد
خود می گفتیم و بعضی از یکدیگر منکر شوند که ما پیر و مرید نه ایم چون خدای علیم و علام است حکم کند که هر دو را
یعنی پیر و مرید و شیطان را در دوزخ اندازید و آنکه پیران کامل اند و مریدان خود را در متابعت حضرت
رسول مستقیم داشته اند در روز قیامت در گلهای قیامت ایستاده شوند که گفته اند آفتاب را
هژده رویه است الحال در چهارم آسمان است و یک رو بجانب ما است و بیش این یک رو همه نقاب
حجابی نیست که در پیش روی آفتاب بود و اگر نه تمام عالم را بسوختی و در آن روز زمین دیگر منقلب شود
گر آن زمین سفید باشد کما قال الله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض و آن روز آفتاب را
یک نیزه دار بر زمین نزدیک کنند و هر هجده رویهای آفتاب را پایان کنند و هر فردی را چندان عرق پیدا
شود که هشتاد و شش فشته اگر خورند سیراب شوند و هفت طائفه در زیر سایه عرش باشند چنانکه
عالمان عامل و امیران عادل و آنکسانیکه شب و روز دو صد آیت از قرآن بخوانند و مؤذنان حی و کسیکه
خدمت علما کند و کسیکه در خرید و فروخت خود را فریب نه و کسیکه بر زنا قادر شود و از ترس خدای عز
و جل در نشود و روزه داران بعض و استغفار گویان در وقت سحر و شهیدان هشت سوله باشند و در آن روز
پیران کامل را فرمان شود که در زیر عرش و به ایشان گویند مریدان با یاران بجز او رسول خدا

آورده بودند وامر ونهی قبول کرده بودند اما بسبب گناهان در دوزخ روند الهی بجای بخشش فرمان شود که
ایشان گنهگار بودند همه را بدوزخ فرستم پیران کامل از وقت سوگند یاد کنند که ما یاران به بهشت نرویم تا
مریدان خود را همراه خود به بهشت نبریم چنانکه در کلام مجید فرموده بودی قوله تعالی یَوْمَ لَا یُغْنِی
مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَیْئًا وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ که در روز قیامت یار یار از یاری
بی‌نیاز نسازد و از عذاب مگر کسیکه ایمان آورده باشد حکم شود از حق تعالی که ایشانرا سلاسل در گردن
کرده اند و بسوی بهشت کشید چنانکه در خبرست لِلّٰهِ عِبَادٌ یُسَوْقُوْنَ اِلَی الْجَنَّةِ بِسَلَاسِلَ اگر جمله
ملائک و خلق بحبسند از جای جنبانیدن نتوانند و جمله مریدان بایشان بخشند و اگر در آمدن قیامت شک آرد
کسیکه خواهد شد یا بگوید که قیامت چرا می شود کافر گردد و اگر تقدیر نیکی و بدی هر دو از حق نداند کافر شود
اگر بعد از مردن زنده شدن از حق نداند کافر شود و سوم شرط از شرائط بقای ایمان اینکه دست و زبان باز
از رنجانیدن خلق نگهدارد از آنکه مبادا که رنجانیدن خلق خدا را حلال داند کافر شود چنانکه نقل است
که امیر المومنین عثمان رض روزی بنده را و بی‌ادبی و نافرمانی کرد حضرت امیر گوش او را بتافت باز گوش مبارک
خود پیش غلام داشت و گفت که گوش من نیز بمال غلام گوش او کشید امیر گفت که بیشتر بمال که از خدا
میترسم غلام گفت شما که خواجه من اید از خدا میترسید من چرا نترسم گفت ترا آزاد کردم و نیز روزی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مسواک بدست بجای وضو نشسته بود و کنیزک با بد رفته بود زود
نیامد حضرت گفت نماز مرا تا وقت کردی اگر از خدا نترسیدمی باین مسواک ترا میزدم بی بی عائشه رضی الله
عنها گفت یا رسول الله چند الطاف میکنی که بمسواک و یرا هیچ المی نرسد حضرت گفت یا حمیرا اگر بمسواک
بزنم سوگند بخدا هست تا حساب نکنند به بهشت راه ندهد بی بی در گریه شد و هر دو چندان گریستند که
بیهوش شدند و ایضا بزرگی بود پسرک خرد در کنار داشت از غایت دوستی از کنار خود جدا
نمیکرد روزی نشسته بود و کنیزکش آمد و سیخ در دست داشت و بر صاحب خود دست دراز کرد سیخ از
دستش افتاد و بر پسرک رسید پسرک سیخ کشیده شد در حال افتاد و بمرد کنیزک از آنجا بزمین افتاد
و بیهوش شد همچنین پدر یاست ... او در کنار گرفت پسر خود را همانجا که سیخ کشیده
ماند تا مردمان دیگر آمدند و سیخ را از پسر کشیدند چون کنیزک بهوش آمد گفت چه حال است
که بیهوش شدی کنیزک گفت از ترس ... تا چه خواهید کرد صاحبش گفت ترا آزاد کردم

شرط سوم بقای ایمان

نقل حضرت رسالت پناه

حکایت

و از من بترس نه پیر را که تقدیر خدا بود که ذره زیاده و کم نمی شود **و ایضاً** گفته اند که بزرگواری
بود غلام خود را از سبب نافرمانی طپانچه چند زد و باز بغلام گفت که تو نیز مارا طپانچه بزن تا برابر
شویم غلام گفت که غلام را آزردن خواجه چه عار است گفت من نیز صاحب دارم و از آزردن او
میترسم غلام گفت شما آزردن صاحب خویش ننگ ندارید از هیبت بر زمین افتاد و جان بحق تسلیم کرد
آورده اند که غلام سیاه در پیش اولیا آمد و توبه کشید و آن بزرگوار گفت برو هر که اینجا بینی از و
طلب بخشش کن تا ترا هم بخشد آن غلام همچنان کرد ناگاه بجایی رسید و بیهوش شده افتاد چون بهوش
آمد پیر پرسیدندش که حال چه بود گفت حکم پیر را بجا آوردم و درین جایگه خری را چند چوب زده بودم
بیادم آمد نمیدانم که بخشش از که جویم و بحل از که خواهم و هم ازینجا گفته اند که جوانی در پیش پیر توبه کرد
چون از جانب پیر باز گشت باز پیش پیر آمد و گفت در وقتی که گناه میکردم خدا تعالی میدید پیر
گفت ای غافل تو ندانسته که خدای علیم سر و اخفی ست گفت وای بر من که پیش این چنین خدای گناه
میکردم نعره بر آورد و جان بحق تسلیم کرد و بعضی گفته اند که حکم ایمان خوف و رجا ست و ایمان تعلق
بهر دو وارد چنانکه گفته اند الخوف ذکر و الرجاء انثی یتولد منهما حقیقة الایمان **بیت** مرغ
ایمان او پر خوف و رجاست مرغ بی پر را پاییدن خطاست **چهارم** سبع شرائط مشهوره ایمان
را بجا آوردن شرط بقاء ایمان است اول هستی خدای را و بهشت و دوزخ را بغیب باور داشتن دوم
علم غیب را خاصه حق تعالی دانستن سوم باختیار خود ایمان آوردن چهارم حلالهای خدای را حلال
اعتقاد کردن پنجم حرامهای خدای را حرام اعتقاد کردن ششم برحمت حق تعالی امیدوار بودن هفتم از عذاب او
ترسیدن و تفصیل ایشان در رساله عصمة الایمان بیان نموده و اینجا از برای آن گفته شد تا اگر یکی
از ایشان منکر شود و بجا نیارد ایمانش زوال پذیرد اما دانستن حلال و حرام از مهمات ایمان
است لاکثر وقوعها والناس عنها غافلون لقوله علیه السلام الویل للجاهل مرة وللعالم سبعین
مرة زیرا که عالم را پرهیز کردن از شبهات و بدعات و مباحات که در نظر جاهل قبیح نماید لازم است تا در متابعت
ایشان عامه خلق در ضلالت نیفتند لقوله علیه السلام زلة العالم زلة العالم چون عالم در
بعضی بود که بعضی مباح گفته اند امید عالیان از آن در گذرند و در حرام نیفتند و حلال دانند کافر گردد
چنانکه در مجموعه خانی معاملات آورده اند که هر که شیره جو و گندم و برنج و ارزن را بخورد و حلال داند کافر

گردد و اگر خمر بخورد چون شلیده انگور که بجهد تا کف پیدا کند و مست کننده شود و یا از مویز و خرما
و نیشکر شیره مست کننده سازد عاصی شود زیرا که این را مطلق حرام دانسته باشد و در آن شیره حلال
آرد و حال آنکه حلال نیست کافر شود که در مشارق و تنبیه ابو اللیث و ذخیرة الملوک
و نیز در مشرق المشارق بدین طریق مذکورست که پیغمبر گفت هر که خمر بخورد ایمان از دل وی
چنان بپرد چنانکه کوزه پر از آب که کسی باژگونه کند و بر رهٔ خود گرداند و درو هیچ آب نماند و شکم و
در روز قیامت از خبال و زخم پر کنند صحابه پرسیدند یا رسول الله خبال چیست و چرا خورند
گفت ریم و زرد آبه دوزخیان که در دوزخ جمع شود و گل گردد چون آن را بخورند گوشت و پوست
روده‌های ایشان بپرد و باز در طرفة العین برآید عذاب بر وی باشد و ازین جهت خورند که نام
ایشان را تبدیل کنند و نامهای دیگر نهند چون کیمی و شیره و بوزه و سوپس رسول گفت که زنهار
صد زنهار از دانشمندان خمرخواران دور باشید و باید که باقوال ایشان هیچ اعتبار نکنید و در بوستان
ابو اللیث ست که از دانشمندان که وی ثقه نباشند دور باشید و از ایشان علم نگیرید و مسئله ایشان
مجالست نکنید لقوله علیه السلام الصحبة تؤثر و ایضا لقوله علیه السلام مثل المجالس الصالح
کمثل العطار و مثل جلیس السوء کمثل القین و نبی علیه السلام در باب خمر حدیث فرموده است
کل مسکر خمر و کل خمر حرام خمر را از خمار گرفته اند و خمار رو منی را گویند که رو پوش باشد پس خمر گویا که
رو عقل پوشد پس شرح مشرق ست که خمر ازان جهت فرموده اند که اگر کسی خمری از جو گندم
و ارزن و برنج سازد و آن را خمر نداند کافر گردد و خمر سه نوع ست یکی آنکه از انگور و خرما و مویز و
شهد گیرد چهارم دیگر که از حبوبات مذکورست لقوله علیه السلام کل حبوبات اذا خرج من هیئة
الاصلیة فهی ملعونة من اکلها فهو ملعون و در بعضی ولایتها که از عدس جو سرکه گیرند نیز
حرام ست زیرا که شلیده علت ست چون تغیر یابد حرام شود مسئله اگر میوه و پنیر و شیر بر حسب
فاحش شکل حال سفته آورده اند که امام محمد غزالی را پرسیدند که یا امام هیچ گاهی از شما
تبسم دیده نمی‌شود گفت پیشتر که من مقتدی بودم تبسم میکردم و بیاران نیز مزاح میکردم اما چون مقتدا
شدم یعنی پیشوا گشتم تبسم بر من حرام شد زیرا که اگر من تبسم کنم دیگران خنده قهقهه را حلال
دانند کافر شوند و من با خود باشم و شیخ سفیان ثوری در پهلوان عمر و میرفت تا که و پا بلغ بند

و در زمین عیش عمیر رسید هاتفی آواز داد که ای ثور نعلین در پای چگونه در ایوان دیگران میبری
و نیز روزی پای چپ در مسجد اوّل نهاد برای دخول باز آوازی شنید که یا ثوره و نام او ابوسعید بود
بعد ازان لقب خود را ثوری کرد آورده اند که حضرت بایزید بسطامی قدس الله سره روزی
پای چپ در مسجد برای در آمدن نهاد از برای کفارت برده آزاد کرد پس باید که در وقت دخول
مسجد پایها را از نعلین بکشد و بدامن پاک کند بعد ازان در مسجد نهد نقل ست که روزی در
وقت خلافت امیر المومنین مرتضی علی رضی الله عنه یکی از اصحاب آمد و پای از نعلین کشید و بسنگ
دروازه مسجد بمالید مرتضی علی رض گفت اگر بر روی من بمالیدی بهتر ازان بودی که بسنگ مسجد بمالیدی
پس باید که چون در مسجد در آید ببیند که در مسجد اگر کسانی باشند که مشغول بذکر و تلاوة قرآن
نباشند و سنتی یا مادو یا پیشین نگزارده باشند سلام بگوید و اگر کسی نباشد سلام برین طریق
بگوید که السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِيْنَ تحیت مسجد بگزارد دو رکعت در رکعة اول
بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و سوره اخلاص سه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص سه بار و
بعد از فراغ رو بقبله بذکر و یا تلاوت مشغول باشد و مادام که در مسجد ست به نیت اعتکاف باشد
اگرچه یک ساعت باشد و سخن دنیاوی نکند که گفته اند چون سخن دنیاوی کنند از دهن ایشان گنده
بوی در مسجد پراگنده شود و فرشتگان از مسجد بیرون آیند و بحضرت رب العزت بنالند که یارب
مایان از بیت مبارک بیرون کشیدند از حق تعالی ندا آید که صبر کنید که تا مکافات شما در روز
قیامت از ایشان بگیرم در خبر ست که توبه چهار کس قبول نه افتد یکی سخن کننده دنیاوی در
مسجد دوم کسیکه در حالت مجامعت و یا بول و غائط و استنجا سخن کند سوم در وقت وضو و غسل
زیرا که در وقت مجامعت و غسل کرام الکاتبین پشت داده باشند که تا بعورت او نگاه نکنند
پس چون آواز کنند ایشان گویند لعنک الله کما از تو شرم داریم و تو از ما شرم نداری و او را برای
نوشتن ناچار ست که روی باو آرند و نویسند چهارم در وقت مذاکره عالمان و وعظ و پند و نصیحت
شاید که سلام هم نگوید که گوش داشتن در وقت وعظ و خطبه فرض ست و سلام سنت پس ترک
اولی ست و نیز جواب سلام نگوید اگرچه فرض ست که استماع وعظ و خطبه فرض عین ست و جواب
فرض کفایت ست چنانکه در صحیح الملک ست که در نوقت از دهن عثمان تا حد عراق زمین

طائفه حج ساقط ست زیرا که از یکطرف خطر در پاییت واز طرف دیگر باج دادن بمردم رفض است
است پس هر عبادتے که بدعت آید ترک آن اولی ترست و نیز بسیار مسائل ست که امام اعظم رح
ازان توقف کرد یکی ازان ختنه کردن ست که اگر خوردک ختنه کردن فرمایم طفل بیگناه را برنجانیده
باشیم واگر بالغ را گویم از برای سنت فرض را برهنه کرده باشیم واین نشاید وصاحبین گفته اند که
از ده سالگی سنت بجا آید واگر بحد بلوغ رسید بقول علمای ثلثه ختنه کردن ساقط شود که فرض را
از جهت سنت برهنه کردن نشاید و نیز در طحاوی آورده ست اذا بلغ الصبي عشر سنة لا
يجوز له ان ينام مع امه واخته والامرأة الاجنبية وعليه الفتوى ودر رساله
شاه قاسم بدر الدین کروری آورده است که در بنی اسرائیل عالمی بود که متابعت نفس وهوا اختیار کرده
بود وخواست که از گناهان باز گردد وتوبه کند به پیغمبر وقتش وحی آمد که آن عالم را بگوید تا هر کس که
گفته ودیده تو بگناه دلیر شده اند تا ایشان را از افعال بد باز نگردانی توبه تو موقوف ست
بایشان قبول نشود وچون از مسجد بیرون آید اول پای چپ بیرون نهد وحضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که از مسجد بیرون آید ونظر سوی آسمان کند واین آیت بخواند قوله
تعالی رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ خدا تعالی او را بنظر
رحمت نگرد ودر تفسیر مدارک این آیت ست قوله تعالی وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا
فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ واز حضرت شیخ سفیان ثوری
منقول ست که در دوزخ بیابانیست از آتش که لا یعلم طولها وعرضها الا الله پس ازان بیابان
جای عالمان باشد که از برای گرفتن مال دنیاوی بر درهای ملوکان وامرا وتوانگران نشسته باشند و
قربت ملوکان جویند ودر پیش ایشان تملق کتملق الهره میکنند واکثر اوقات از ترس ایشان
مسئله شرعیه را بهم نمیکنند واز جهت مال دنیاوی ترک امر معروف ونهی منکر میگیرند نعوذ بالله
من افعال قبیحهم وقال علیه السلام فروا من العلماء الذين اتخذوا ابواب الامراء لتحصيل
المال فهم كذباب الحصرة تصير على القدرة وايضا قوله علیه السلام العلماء امناء
الله تعالى ان لم يخالطوا بالامراء فلو خالطوا بالامراء فهم لصوص الدين ودر عمدة
الاسلام ست که [illegible] میکنند

کقوله تعالی لا تکونوا کالذین یقولون ما لا تفعلون والذین یقولون ما لا تفعلون
کبر مقتا عند الله و نیز بزرجمهر را پرسیدند صحبت بکه باید کرد گفت با عارف گفتند عارف کیست
گفت عالم گفتند عالم کیست گفت کسیکه از ترس خدا تعالی خود را از همه کمتر دارند لقوله تعالی انما
یخشی الله من عباده العلماء حضرت بایزید گفته است من کان به اقرب فهو فی صعبه خطر
و نیز حدیث حضرت ست قال علیه السلام الویل للعالم سبعین مرة وللجاهل مرة زیرا که
عالم پرهیزگار را گویند که از ذرهٔ گناه پرهیزد چنانکه پیش حضرت پیغمبر صلعم اعرابی نشسته بود پیغمبر
این آیت خواند قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال
ذرة شرا یره پس اعرابی گفت یا حضرت مارا همان علم بس ست که ذرهٔ خیر را تا توانم
بعمل آرم و تکلیف بکشم و از ذرهٔ شر تا توانم احتراز نمایم که ذرهٔ خیر را حرام و ذرهٔ شر را حلال
دانستن کفرست پیغمبر فرموده است هذا الرجل افقه الناس نقلست که بزرگواری در
زیر سایهٔ دیوار غیری نشسته بود و کتابت میکرد حرف تر بود و خشک نمیشد خواست که از آن
دیوار پارهٔ خاک بناخن برگیرد و بر آن حرف اندازد و در دل اندیشه کرد که حق غیریست باز
گستاخی کرد و دست پیش برد که چیزی سهل ست چون خاک بسر ناخن گرفت هاتفی آواز
داد که باش چون سهل انگاشتی در قیامت مکافات یابی کاتب از هول آن بیهوش شد
صاحب سرای برو آمد و سرش را در بغل گرفت چون بهوش آمد پرسیدش که حال چه بود
وقصه را باو باز گفت صاحب دیوار نیز در گریه شد گفت ترا بخشیدم و آن ذره علما معلوم است
پس برای استنجا از ملک دیوار غیر کلوخ نگیرند اگر گرفته باز در آنجا اندازند و از ملک غیری
چوب برای خلال دندان نگیرند و آورده اند در روایت حضرت مرتضی علی رض با خاتون جنت
بی بی زهرا رضی الله عنها حکایت از داماد مهتر سلیمان میکردند وقت کار خیر دختر داماد خود را
تاج داده بود که تمام تاج را بگوهر شب چراغ مکلل کرده بود که هر یک گوهر از ایشان خراج
ولایت بود از دید خاتون جنت غمگین گشت و دانست که مگر حضرت مرتضی علی رض در دامادی
پدر من چیزی نیافته است از مال نیاوردی پس از این جهت بیا حکایت او میکند و از این اندوه
در خواب رفت ناگاه جمال جهان آرای پدر را در خواب دید و گفت ای جان پدر غم آن هست

ف ۱ بزرجمهر گفته که صحبت با عالمان کنید که از ترس خدای تعالی خود را کمتر دانند

ف ۲ خاکی گرفتن از دیوار غیر بی اجازت نشاید

ومن و مادر تو مشتاق لقای تو شده ایم شاید که از دار الفنا بدار البقا درین ایام رحلت نمائی چون
از خواب بیدار شد حسن و حسین را در پیش خود خواند و در روی ایشان میدید گاه خنده میکرد و
گاه گریه میکرد و چون مرتضی علی درآمد حالش چنان دید گفت ای خاتون جنت گاهی خنده میکنی گاهی
گریه میکنی این چه حالست بی بی گفت که من در خواب چنان دیده ام چون جمال پدر و مادر در لقای
ایشان خواهم دید از فرحت میخندم و چون جدائی جگر گوشگان بیادم آید از غم میگریم و چون
بی بی وفات یافت و دفن کردند شبی مرتضی علی او را در خواب دید که مضطرست فرمود که یا
خاتون چون مضطر و دلگیر استاده گفت سوزنی از همسایه آورده بودم از برای دوختن جامه
کهنه خود چون کهنه را دوختم در فلان گوشه دیوار خلانیدم و باز بایشان ندادم مرا بهشت را نمی
دهند چون حضرت علی بیدار شد آن سوزن را یافت و بصاحبش رسانید شب دیگر در خواب دید
که در قصری از قصرهای بهشت نشسته است و حوران در پیش او صف زده استاده اند بخدمت
و یکی از زنان دنیاوی نیز در خدمت خاتون جنت استاده بود مرتضی گفت که یا خاتون
بهشت این زن کیست گفت این همان دختر مهتر سلیمان پیغمبرست که شوهر او را شما صفت
میکردید الغرض چون فردا روز قیامت شود علم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
که هفتاد ساله راه باشد استاده کنند و جمله ملکوت در جنبانند از جای جنبانیدن نتوانند پس هاتفی
از غیب آواز دهد که خدای عز و جل امر میکند که شبیر من در دنیا زور و قوت خود بکس ننموده بود
این زمان علم پیغمبر علیه السلام بگیرد بسبب دامادی وی مرتضی علی بیک دست بر علم زند چون گلدسته
بردارد و جمله صلحا و علما دران علم باشند هر یک باشند گوهر شب چراغ بدخشند پس داماد مهتر سلیمان
تاج دنیاوی فانی یافت و شما تاج علم مصطفی در عرصه عرصات یابید و گوهر شب چراغ دران
میدان باشید و از صراط گذرانیده باشید پس ای عزیز جهد و کوشش تمام باید نمود در طلب علم که
عالم از ذره گناه احتراز کند و اگر در آن قدر حرام داند کافر نشود و جاهل از ذره مناهی قولاً و فعلاً و
اعتقاداً خبر نباشد و جهل در اسلام محبت نیست پس بحلال انگاشتن او کفر بود و در خبرست که گناه بزرگ
را اگر همیشه یاد دارند و از سبب آن از عقوبت حق تعالی ترسناک بودن آن گناه خرد شود تا بصغیره
رسد عفو شود و اگر گناه خرد را فراموش کند و خرد داند بزرگ میشود تا بکبیره رسد پس ازین جهت

پیغمبر علیہ السلام فرمود فضل العالم علی العابد کفضلی علی امتی لان العلماء سراج الدین

وایضاً قال علیہ السلام سئلت جبریل عن فضیلۃ العلماء قال لهم سراج امتک فی الدنیا

والاخرۃ واوحی اللہ تعالی الی نبیہ محمد العلماء اهلی وعیالی وسائر الناس عبیدی ومالهم مالی

ومن اعطے مالی علی عیالی فلہ الجنۃ ولا ابالی ومن منع مالی علی عیالی فلہ النار ولا ابالی ق

قولہ علیہ السلام من کان فی قلبہ ذرۃ من بغض العلماء یبقی فی جہنم دهراً طویلاً نقل

ہست کہ در زمانہ ہارون رشید ارکان دولت با و مجادلہ کردند کہ تمام ائمہ و خزائن بر علما صرف

میکنی و باین طائفہ درویشان کہ مستقبل قبلہ نشستہ اند و در عبادت حق تعالی مشغول اند و علاقہ

از خانمان بریدہ اند میل کم داری و گفت کہ استحکام دین نبوی و قوام شریعت مصطفوی و احکام

عقائد یقینی بعالمان ہست و عالم ہرچند کہ بخیل باشد چہل کس بشفاعت وی بہشت روند و عابد

اگر در متابعت عالم باشد تنہا در بہشت رود والا بدوزخ لقولہ علیہ السلام شفاعۃ اربعۃ نفر

حق اولهم الانبیاء ثم العلماء ثم الشہداء ثم الاطفال لابویہ پس ارکان دولت گفتند کہ

بیائید امتحان کنیم یکی شخص را درمیان زجاجہ در آوردند و آن زجاجہ را ہیکل آدمی درست اندام ساخت

کردہ بودند و در اندرون آن زجاجہ چار روغن و آتش کردہ بودند چون شب شد آتش در و کردند

پس تمام از سر تا پاے یک نور می نمود و آن شخص گفتند کہ در صومعہ فلان عابد برو و امتحان کن چون

آن شخص در صومعہ در آمد تمام صومعہ پر نور شد عابد از جاے جست و گفت من انت آن شخص گفت

انا جبرئیل گفت شما را مرتبہ پیغمبری شد زیرا کہ ریاضت بسیار بجا آوردید و مشقت تمام کشیدید الحال

حکم باریتعالی این ہست کہ شما پیغمبر شوید و من جبرئیل ام ہر معجزہ کہ از شما خلق میخواہند من بر شما خواہم

آمد و باتمام خواہم رسانید شما را باید کہ فردا دعوی پیغمبری بکنید و دعوت نمائید عابد گفت اگر فردا

شما نیائید من چگونہ خواہم کرد گفت روا باشد کہ جبرئیل ہرگز دروغ نگفتہ ہست عابد قبول کرد و آن

شخص باکرام تمام از صومعہ بیرون آمد بار پیش عالمے رفت کہ بغیر از فرض خدا ہیچ از نوافل بجا

نیاوردی و شب بفراغت خواب میکرد چون در پیش او رفت از انگشت پا پیش کشید عالم بہ ہیبت بیدار

شد و خانہ پر نور دید کلمہ تمجید گفتن آغاز کرد دید کہ از پیش و نمی رود گفت کیستی آن شخص گفت منم

جبرئیل کہ تو پیغمبر شدی و حق تعالی درود میفرستد کہ شما علم بسیار حاصل کردید الحال باید کہ پیغمبری

قبول نکنید عالم گفت که ای ملعون بعد محمد بن عبد الله کسی را پیغمبری نیست دست بر چوب برد و سقطش بگفت و خواست که چوب بر سرش کوبد آن شخص از پیش او گریخته در خانهٔ خود آمد و چون فردا شد بادشاه و ارکان دولت آن شخص را در پیش خود خواندند و پرسیدند واقعه باز نمود و همه ارکان دولت بادشاه امام یوسف را پرسیدند گفته که عابد کافر شد زیرا که این مقدار ندانست که بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیغمبر دیگر نباشد و عالم ایمان خود را بسلامت برد پس معلوم شد که احکام شریعت محمدی بعالمان است که نگهبانان دین اند نه بعابدان و زاهدان ای برادر احتراز کن از عابد عامی و جاهل و از عالم ناپرهیزگار و غافل آورده اند که سه صد و هفت مریدان امام حسن بصری قدس الله روحه در ظاهر و باطن مانند او شده بودند و اگر در آتش می نشستند چنانکه در آینه آتش می نمود در ایشان چنانکه آورده اند که یکی از ایشان وصل نام بن حارث روزی چند بخدمت امام حاضر نشد امام کسی را فرستاد تا او را دعوت کند چون آنکس رفت سلام داد و جواب نگفت فرستاده گفت ترا امام میخواند گفت بخدمت امام هر دو چشم میرفتم اما بطفیل امام بخدا میرسیدم و الحال رفتن پیش امام خود خدای رخصتم نمیدهد چون آنکس پیش امام رفت و وقعه باز نمود امام وی را باز فرستاد و گفت بگو که امام خود خواهد آمد و الا بیا آن شخص رفت و گفت که امام این چنین گفته است گفت از آمدن او فدا باشم اما برفتن من رخصت خدای نیست چند کرت آنکس در میان گشت آن مرید اجابت ننمود عاقبت امام خود پیش او آمد و از آمدن امام نیز برنخاست و جواب سلام نگفت امام گفت که این طریق از کجا بشما رسید گفت که هم از طفیل شما بخدای رسیدم امام گفت این را حجتی باید تا واقعه راست باشد ناگاه تخت نورانی بالای سر وصل آمد و استاد چنانکه نور او بنور آفتاب غالب شد و وصل بر بالای آن تخت سوار میشد و باز فرود می آمد و آن تخت غائب شد امام گفت روز دیگر نیز باید نمود تا کرامت باتمام رسد قبول کرد روز دیگر از طرف ولایت بصره مردمان حاضر شدند بر روز دوم چون امام رفت وی همچنان در خرمی و بی ادبی خویش بود امام گفت کرامت دیروز نمودی امروز باز پیدا باید کرد باز تخت پیدا شد و آمد امام گفت سوار شو هر چند که قصد کرد نتوانست سوار شد امام گفت ای لعنة الله چرا راه مرید من زدی آن تخت در سماها

بماند و سیاه و پراگنده شد و واصل خجل و شرمنده شد و بپای امام افتاد و تائب شد گفت یا
امام این چه بود گفت تخت شیطان بود دیروز چون من بطرف او نگاه کردم زنجیری در دست
داشت دست دراز میکرد و سوار میشد چون من امروز نظر کردم نتوانست زنجیر را پایان کردن
از ترس من چون لعنت کردمش گم شد و گفته اند که بعد از وفات امام بغیر اذن واصل خود را
پیر و پیشوای خلق کردند بسیار جهال را از دین حق بر باطل انداخت و معتزل کرد و از انجمله
مریدان عبد الواحد بن زید و حبیب عجمی را اذن داده بود که پنج خانواده از عبد الواحد بن زید
پیدا شد اول زیدیه دوم فضیلیه که تعلق بفضیل بن عیاض دارد سوم ادهمیه چهارم هبیریه
پنجم چشتیه که تعلق بمشاد دارند و نه خانواده از حبیب عجمی پیدا شده اند چون عجمیه دوم طیفوریه
سوم کرخیه چهارم سقطیه پنجم فردوسیه که تعلق بجنید بغدادی دارند ششم عباسیه که تعلق بخواجه
عثمان مغربی دارد هفتم سهروردیه که تعلق بشیخ ابو نجیب سهروردی دارند هشتم کبرویه که تعلق بشیخ
نجم الدین کبری دارند نهم ستاریه که تعلق بعبد الله ستاری دارند نقل ست از امام حسن بصری که
هر که بغیر اذن پیر کامل ارشاد خلق کند ضال و مضل باشد و این چهارده خانواده برحق و هر یکی
بعض یک و بعضی تا چهار تا پنج کس را مرید میگرفتند اینکه بهجوم و جماعتی مردمان میروند و پیر میگیرند
و پیر گوید که شما را چیزی بنمایم از اطوار و انوار گویا که همان پیر و همان نیست بلکه شیطان ست
که ایشان را از راه حق بر باطل خواهند انداخت و مضلت اندازد چنانکه روزی امام حسن بصری
مر اصحاب خود را گفت که شما مثل اصحاب رسول خدا هستید ایشان خوشحال شدند امام گفت بر ریش
و فش میگویم نه از روی عمل که اگر شما ایشان را دیده بودید همه را دیوانه میدانستید بسبب آنکه از جمله تعلقات
دنیاوی منقطع شده بودند و اگر ایشان شما را میدیدند همه را کافر میدانستند و نیز روزی کسی امام
را پرسید که یا امام مسلمان کیست گفت مسلمانان در زیر خاک خفته اند و مسلمانی در کتاب نقل
است که روزی امام رضی الله عنه در قبر مرید خود نشسته بود و گریه میکرد و گفت ای یاران هر کسی
این گور را گور خود دانید از میان کسی گفت که آن کسی خواهد آمد گفت لا بل هر چه آمدنی ست آمده انگارید
هر همه چندان گریستند که آن خاک را گل کردند اینست طریق مریدان از ین جا ست
که روزی سید جلال جهانیان بخاری ثانی که پیر ماست در روضه حضرت رسالت صلی الله

علیه وسلم نشسته بود که از بالای کبوترے آمد و از روضه مبارک میگشت حضرت ایشان میگفتند
اے درویش باادب بنشین چون بنشست شیخ فرید عطار بود از گفته سادات ملتان حضرت
گفت که یا شیخ شما چه علم کرده اید بایه گفت من سفید طلب دارم سید جلال بخاری گفت گھے
شیطان را دیده شیخ فرید گفت یکمرتبه دیده ام اگر آن باشد باشد حضرت ایشان گفت
چگونه بود شیخ عطار گفت که در ابتدا چهار مستوره سید زاده خواهران بودند بی بی نور بی بی
حور و بی بی تاج و بی بی شهباز دختران بی بی تاج در باب هر همه اولیا بودند و بی بی نور در پیشم
روز روزه افطار میکرد و من هم بهمت مردانه بستم که من نیز بدارم چون نظر کردم از چهار ده
روز بیشتر رفتن نتوانستم روز چهاردهم علی الصباح رو بمشرق افتاده بودم و چون شعله آفتاب
برآمد در میان او چیزی سفید بود درآمد و در دهانم رفت تشنگی و گرسنگی از من برفت اما در دلم
چندان کدورت و سیاهی نشست که آنچه از علم بواطن و مراتب درویشان میدانستم از باطنم جمله رفت
خواستم تا خود را در چاهی آویزان کنم چون خود را آویزان کردم آواز داد که کار تو برآمد برآی
چون برآمدم هیچ سیاهی از دلم نرفته بود باز خود را آویزان کردم باز آواز کرد که برآی باز بر
آمدم از خاطرم سیاهی نرفته بود همچنان مدت شش ماه آویزان میشدم و مرا بیرون میکشید بعد از
شش ماه چون آویزان شدم باز آواز کرد که کار تو برآمد ازین چاه برآی گفتم اے ملعون تو ازین
چه طلبی چون شش ماه تمام شد بار دیگر آواز نکرد و آن سفید از دهانم بیرون شد و در خاطرم صفائی
پدید شد و آنچه از بواطن من چیزے رفته بود باز آمد پس سید جلال گفت که سفیدی و درین سیاهی
است زیرا که اگر شما را علم نبود شیطان روزه شما می شکست و در مدت شش ماه شما را فریب داد
و از روضه مبارک بالا می پرید که پاے نهایت بالا روضه بودی پس شیخ عطار گفت که یا سید
جلال شما که علم کرده اید شیطان را هم گهے دیده اید گفت دو مرتبه یک کرت درین ملتان میدیدم زیرا که چون
من درون روضه سر ور آوردم از عقب کسی فریاد کرد یا سید جلال بشما کاری دارم من بفراست
علم دریافتم که درین چنین محل که من بزیارت روضه حضرت میروم و مرا منع نمی کند نباشد مگر
شیطان گفتم اے لعنة الله چه کار داری و دیگر روزی دیدم که کلام الله در دست گرفته بود گاهے
پیدا میشد و گاهی غائب گفتم اے لعنة الله بکلام حق چه کار داری شیطان کلام الله را از دست

اندر جنت ورفت بعد ازان حضرت خواجه عطار رح در طلب علم مشغول شد. ای برادر خوف این مبلغ
باید کردن که حضرت داؤد همیشه گریه میکرد و از گریه کردن نمی آسود و چشمان مبارکش ورم گرفت حضرت
جبرئیل آمد و گفت ای داؤد گریه از برای چیست گفت از برای آنکه اگر مارا از کار آخر بیاگاهاند
حضرت جبرئیل گفت که خدا تعالی میفرماید که اگر چندان گریه کنی که سنگ خاره با آب چشم بگدازی آگاهت
نکنم و محمد آخر زمان آید که از طفیل و جمله موجودات در وجود آوردم او را نه آگاهانم مرا باد و لام کارست یا
از جانب راست بعد از خروج ارواح آواز آید لَا یَخَافُوْنَ و یا از جانب چپ آواز آید لَا یَسْتَوُوْنَ و نیز حضرت
یحیی علیه السلام چون بغایت جوانی رسید چندان گریه میکرد که رخساره مبارکش ریش شد و چون
افتاد هر دو طرف استخوان هی نمود و حضرت زکریا علیه السلام گفت که ای پسر من دعا کرده بودم که خداوند پسری
ده که پیغمبر مرسل باشد و پیش ازین نام بنام او کسی نهاده باشد بفرمان خدای نام شما یحیی نهادم و شما
چندان گریه میکنید که روز روشن بر من تاریک شده حال چیست گفت ای پدر جبرئیل آمد و گفت که میان
دوزخ و بهشت وادیست که مسافت او قطع نشود مگر باب چشم حضرت زکریا گریه کرد و گفت ای پسر
گریه او شد مرا نیز گریه باید ورجا بیشتر از خوف باشد لقوله تعالی سَبَقَتْ رَحْمَتِیْ عَلٰی غَضَبِیْ.
چنانکه وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با خداوند خود التماس کرد که یارب العزت
حساب امت من بدست من بده تا در پیش پیغمبران دیگر شرمنده نشوم حق تعالی گفت یا محمد حضرت
ما ارحم الراحمین است میخواهد که پیش تو نیز شرمنده نشود **حکایت** آن جوان یادکن آن چنان
بود که روزی جوانی پیش شما آمد و گفت که یا رسول الله گناهی عظیم دارم و بگو که مانند این گناه گناهی
بادر کدام دوزخ در اندازد و شما فرمودید که چه گناه کرده جوان گفت عاشق دختری بودم و او بیمار
بود و هیچ نوعی بما فعل ناشائسته نمی کرد و چون از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود بشب رفتم و او را
از گور کشیدم و خواستم که با او مجامعت کنم دست راست بر اندام نهانی خود نهاد هر چند که تکلیف
کردم دور نتوانستم کرد کارد کشیدم و دستش را بریدم باز دست چپ بر اندام نهانی خود نهاد آنرا
بریدم و کار ناشائسته برو کردم و چون روان شدم از عقب آوازی شنیدم که ای جوان مرا از زمره
معرکه مردگان جنب و شرمنده کردی برو در عرصات شرمنده شوی یا رسول الله پس جزای
من چه باشد شما فرمودید که از پیش من دور شو تا از شومیت تو بر من عذاب نزول نشود

آن جوان از پیش شما برخاست و راه بیابان گرفت و گفت یا محمد احمد از حضرت خویش براندو
در حضرت پاک تو آمده ام از پیش خود مرا ران یا بسے خبر کن که مارا در کدام دوزخ خواهی بردن
از کرم خویش بر سرش ندا کردم که ترا بخشیدم و گفته اند که درین میان یکی از عرب پیش حضرت
رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ شنیده شد که حساب امت خود بدست خود
التماس کردی چه جواب یافتی پیغمبر گفت هر چند که خواستم بدست من ندادند آن شخص شادی کرده
در رقص در آمد و دست کوفتن گرفت حضرت رسالت پناه فرمود که سبب شادی چیست گفت
از آنکه او ارحم الراحمین ست و مهربان ترین ست از حضرت شما و مشفق از مادر و پدر بر بندگان ست

لقوله تعالی قل یعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر

الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم. ابو هریره بصری روحه گفت قدس الله که خداوند مرا ازان
گناهگاران گردان که اضافت ایشان بذات پاک خود کرده و یا عبادی گفته و چون نامت
غفارست رحمت شما امروز عاصیان ادر کارست پس ما را چه غم اگر گناه بسیارست آورده اند
که وحی کرد حق تعالی بسوی پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم که یا محمد اگر تمامی خلق پیش بخیل ترین مخلوقات
باشد و خسته خرما ازو طلبید بدهد یا نه پیغمبر گفت یا خداوند خسته خرما هیچ کاروی نباشد وے
تکلف خواهد داد گفت منکه ارحم الراحمین ام و کمال صفت غفاری من اگر گناه هر یک مقدار
پری آسمان و زمین باشد چون در مغفرت در آید آسان تر باشد از بخشیدن خسته خرما وے و اگر
گناه بندگان نبودی پس صفت غفاری ما مهمل بودی و این چنین بذات پاک من روا نیست یحیی بن
معاذ گفت خداوندا تو که بچندین عز و عظمت ما را بچندین ذلت و مجبوری عبادی میگوئی و
اضافت بذات پاک خود میکنی ازین شرف و بزرگی را دیگر چه بهتر ما را همین اضافت بسندست

ولا تقنطوا هنوز بجای خود باشد و در تفسیر منیر در بیان آیت یا ایها الانسان ما غرک
بربک الکریم الذی خلقک فسوٰک بزرگوارے گفته است که اگر ما را خطاب شود که چه
چیز غره کرده بود ترا جواب گوییم که یارب کرم شما و کریم آنرا گویند که بخشد و منت ننهد و اکرم الاکرمین
آنرا گویند که چون شخصی گناهگار را خطاب شود که فلان گناه شما را بخشیدم بسبب آن گناه از
تمام عالم بخشد اے برادر هر چند گناهگاری باشد امید کرم او امیدوار باش که امن و ناامیدی نیست

هر دو کفرست چون ایمان را انتی کمال ورا باید دانست در ذخیرة الملوک آورده است
که ایمان را چهار کمال ست اقرار و تصدیق و عمل بالارکان و متابعت رسول الله و هر کرا اقرار
نیست او کافرست و هر کرا اقرار هست و تصدیق نیست او منافق ست و منافق بدتر از کافرست
کما قال الله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و این هر دو طائفه را جاوید در
دوزخ باید بود و برین اعتقاد باید کردن هر کرا اقرار و تصدیق هست اما عمل بارکان نیست او را مومن
عاصی گویند بقول همه اهل سنت و جماعت که ایمان زیادت و کم نمیشود چنانکه قرص آفتاب
هر چند گرد و غبار و کسوف میشود که او را سیاه کند اما قرص او را هیچ نقصان نمیشود و هر چند
که روشن شود قرص او نیز زیاده نمیشود پس ایمان بعمل زیاده نشود و بگناه کم و نقصان نپذیرد
پس عمل حسنه بارکان کردن از کمالات اوست نه زیادتی و نه نقصان و عمل نیک کمالیت ایمان
هست چنانکه صیقل مر آئینه را و عمل سیه کدورت ست مر ایمان را نه نقصان چنانکه زنگ آئینه را و
هر کرا اقرار و تصدیق و عمل بالارکان ست و متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست او را
مبتدع گویند نیز همیشه در دوزخ باشد لقوله علیه السلام اهل البدعة کلاب من اهل النار
و بدعت مانند کسی هست که یخ را بآب تر میسازد و میخورد و میگوید که نان خورش را خوردیم پس از مبتدع
احمق تر نباشد که متابعت حضرت رسول الله را مانده و فعل خود ساخته را دین دانسته هر که بغیر عمل را
مقصود دانند بمقصود نرسد که پیغمبر گفت کل بدعة محدث وکل محدث ضلالة وکل ضلالة
فی النار و گفته اند المبتدع من یجعل غیر طریق الشرع والشارع با ایشان دشمنی داشتن یکی از
اصول دین ست کما سند که انشاء الله تعالی و با ایشان دوستی از ترس زوال ایمان ست هر که
ایشان را در مجلس بدست و یا بزبان غیبت کند و یا برنجاند خداوند تبارک و تعالی از فزع اکبر که
هر کسی را در قیامت در پیش ست او را امان بخشد قوله علیه السلام من اهان اهل البدعة
امنه الله من فزع الاکبر و نیز کسی که با ایشان دوستی دارد و سخن نرم و چرب گوید و بر او
شدت یاری دهد در تفسیر سلطان ابراهیم ادهم قدس الله سره گفته است که نور
ایمان و حلاوت شریعت از وی برگیرند هر که اندوهناک شود از جدائی با اهل بدعت گویا که کور
بخرابی عالم میکند لقوله علیه السلام من تذهن لاهل البدعة سلخه نور الایمان و حلاوة

مسطور در بیان کمال ایمان

الشریعة وایضاً من تبسم علی وجه البدعة فقد اعان علی هدم الاسلام چنانکه در خبرست که حضرت داؤد علیه السلام زنده پوشیده در غارے رفت واز خلق یکسو شده بحق مشغول شد وبحکم رب العزت جبرئیل آمد وگفت یا داؤد چرا در غار رفتی گفت از قهاری وجباری ترسم جبرئیل گفت که خداوند تعالی بعزت وجلال خود سوگند یاد کرده است که اگر تمام عمل اولاد آدم بجا آری ذرهٔ از ایشان نه پذیرم تا با دوستان من دوستی وبا دشمنان من دشمنی نکنی چنانچه آورده اند که حضرت عیسی نیز همچنان کرد ورفته در غاری بنشست بر وی نیز همین خطاب آمد وبا دوستان او دوستی کردن نیز یکی از اصول دین است قوله تعالی یوم لا یغنی مولًی عن مولًی شیئاً ولا هم ینصرون الا من رحم الله در روز قیامت هیچ یارے بکار نیاید وخود رو ما شد بی نیاز نسازد ویار را از عذاب خلاص وشفاعت نتواند کرد مگر کسے که ایمان بخدای ورسول خدا آورده باشد ودر متابعت رسول الله مستقیم شده باشد بدیگری شفاعت کند ودر ذخیرة الملوک مذکورست که هر مومن را باید که چهل کس را از مومنان ومومنات برادر خوانده وخواهر خوانده گیرد که فردا قیامت بصفت ستاری هر یکی را بهشت چنان برد که هر یکی از ایشان پندارد که شفاعت وبرکت من است ودیگران اخلاص کردم نقلست که مردے بود هیچ عمل نافله چنانچه طریق اولیاست نداشت اما هر جا که نام انبیا واولیا وصلحا وعلما می شنود می نوشت تا بغایتی نوشته که یاد کرده بر پشت خود می گشت اندر قضا روزی در آب غرق شد واز دفتر با آب برد واو خود دست وپا زده بصد حیله بیرون آمد چون بساحل افتاد غمگین نشست که هیچ علم نداشتم مگر اینکه از جهت دوستی دوستان خدای نامهای ایشان جمع کرده بودم این نیز از دست رفت همین غم در خواب رفت دید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بجمله انبیا واولیا در چهارم آسمان نشسته است خود را نیز درمیان ایشان در آورده متلقی وپنهان نشسته بود تا گاه دید که فرشتگان آمدند وکوزه اندر دست گرفته وطبقها پر از الوان نعمت آوردند چون بقریب او رسیدند او را منع کردند گفتند که شما ازین جماعت نیستید وبرخیزید تا گاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را بر او نظر افتاد وگفت که او را کوزه دست شستن بدهید وهمراه این جماعت بخورد زیرا که او دوست این جماعت است چون خوردنی را با ایشان همراه خورد وبیدار شد تمام معانی ولایت در وی جمع شده بود

ف ۱ دوستان خداوند تعالی را دوستی کردن یکی از اصول دین است

ف ۲ دیاری و شفاعت ...

ف ۳ ...

ف ۴ ...

و نیز نقلست که سلطان ابراهیم بن ادهم قدس الله سره العزیز در وقتیکه امیر بلخ بود خواب
دید که دو شخص پیش او آمدند در دست یکی دوات و در دست دیگری پارچهٔ کاغذ گفت شما کیانید
گفتند کروبیان هر دو فرشته ایم که نامهای اولیاء الله را جمع میکنیم در آسمان نیز هم گفت نام من
نیز بنویسید گفتند تو از ایشان نه گفت من اولیاء الله را دوست میدارم از وی در گذشتند و
همدران خواب دیگر بار همان فرشتگان آمدند و آن کاغذ را نمودند که نام وی مقدم از همه
اولیاء بود و گفتند چون از تو گذشتیم فرمان خدا تعالی برین شد که نام او بنویسید که وی دوستدار
دوستان منست لقوله علیه السلام من احب قوما فهو منهم و [illegible] و حشره
فی زمرتهم و ان لم یعمل باعمالهم نقلست که بزرگوارے گربه داشت که در حرم او میبود
و خاصیت آن گربه این بود که هرگاه در خانقاه آن بزرگوار مهمانان می آمدند گربه نزدیک
ایشان میرفت و تفحص میکرد که چند کسانند و در حرم می آمد و آواز میکشید و ایشان خاصیت
گربه دانسته بودند هر چند کرت که گربه آواز میکشید آن مقدار مهمانان را خوردنی سرانجام
میکردند آورده اند که یک روز بمقدار آواز او خوردنی پخته بودند وقتی که مائده حاضر آوردند دیدند
که یک کس ازان زیاده بود ایشان گفتند که مگر گربه غلط شده است چون گربه در رسید دید
یک مرد بیگانه است در میان آمد و آنکس را بچنگال میزد چون تفحص کردند آنکس از مهمانان نبود
آورده اند که روزی برای مهمانان دیگ نشانده بودند و بر روی آن دیگ برغوله نبود ناگاه
مارے عظیم اندران دیگ افتاد فی الحال گربه در رسید و از هر طرف آن دیگ میگشت و فریاد
میکرد و آن دیگ را بچنگال میزد و ایشان گفتند که امروز نمیدانیم که این گربه را چه حال است
و قهر میکردند و او را از آنجا میراندند آورده اند که چون خوردنی پخت و دیگ بجوش میزد گربه
ناچار شده خود را در ان دیگ انداخت چون بزودی او را کشیدند طاقت نداشت مرد پس
چون خوردنی مردار شد بکشیدند وے انداختند ناگاه دیدند که اندرون دیگ مار کلان
پخته شده بود چون دانستند که کار این بود آن بزرگوار گفت که خود را فدای درویشان
ساخت باید که او را بکفن کرده دفن کنید آورده اند که چون مردمان بزیارت آن بزرگ
در میروند اول زیارت گربه میکنند بعده بزیارت آن بزرگوار میروند اما حدیث صحیح است

ف ۱ — [illegible] دوستان خدای [illegible] سلطان ابراهیم [illegible]

ف ۲ — [illegible]

که گریه مهمانان را بحقیقت سر مخفی کرد بلکه از باطنت خبر داشت هنوز مهمانان نرسیده بودند که آن گریه آواز میکشید و شیخ خود را خبر کرد پس این چیز معلوم باد که از سبب دوستی اولیاء الله گربه را چندان کرامت حاصل شده بود پس هر که خدمت و متابعت و دوستی اولیا گزیند پس چه عجب که بدرجهٔ ولایت برسد اما کار بخلاص و متابعت ست کسی که مستقیم بشریعت بوده باشد و او نیز تابع کسے باشد که بجایے رسد و نه در خدمت و متابعت هر آدم صورت و شیطان سیرت که در متابعت او بجز ضلالت نتیجه نیاید از ینجاست که پیغمبر گفته است اَلْحُبُّ لِلّٰهِ وَالْبُغْضُ لِلّٰهِ پس هر کرا اقرار و تصدیق و عمل بالارکان و متابعت رسول الله ست او را اولیاء الله گویند چنانکه بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی و معروف کرخی قدس الله سرهم که ایشان ذره قدم از شریعت تجاوز نموده بودند و در جمع ملکی آورده است که هر اولیاء الله اگر یک سر موے از شریعت تجاوز کند و حلال را کافر گردد و اگر حرام داند پس از مرتبهٔ حق و ولایت دور افتاده باشد و اگر گوید که شریعت دیگر و طریقت دیگر و حقیقت دیگر و معرفت دیگر ست درین خوف کفر ست زیرا که بعضی از الناس گمان برند بغیر شریعت مصطفیٰ راهی دیگر ست که سلف نهاده اند و باین سخن در فساد افتند اما اگر گوید که طریقت و حقیقت و معرفت زینتها و کمال شریعت اند درست چنانکه آورده اند که روزی حضرت بایزید بسطامی همراه اصحاب چند بزیارت بزرگواری رفت و گفته اند که کرامتها و چنان بود که هر معیوب چنانکه کور و لنگ و غیر ذلک در نظر او آمدی تندرست شدی چون حضرت بایزید در رسید وقت ضحی بود و بیرون مسجد آمده استاد و چون شیخ بر آمد نظر کرده معیوبان صحت یافتند ناگاه شیخ رو بقبله آورد و آب دهن انداخت حضرت بایزید ازان جا برگشت و زیارتش نکرد یاران گفتند که یا شیخ از راه دور آمدی چرا زیارتش نکردی گفت این که مسئلهٔ شرعیه خبر ندارد که آب دهن در قبله انداختن مکروه ست و آنچه از کرامات او ظاهر میشود همه مکر و استدراج شیطان ست چنانکه صدیق اکبر ابی بکر الصدیق رضی الله عنه گفته اند که در حالت نزع یکے از اصحاب نزدش رسید گفت آب دهن مبارک خود را چرا در دهان نگهداشته گفت که از طرف چپ نمی توانم گشت که آب از دهن اندازم و ما بطرف دست راست ازان که من پیغمبر را تا آن دیده ام آب از دهن نه انداخته ام و در وصیت نامهٔ امام اعظم رحمه الله آورده است که در هر ولایتی کرامتها

در بیان اتحاد شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت

بیان [illegible]

بدعت و اہل بدعت ظاہر شوند قوم آن ولایت را خدای تعالی بدست پادشاه ظالم اندازد و سماع
است از مرشد محقق قطب الاقطاب سید السادات سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز که روزی
خواجه نجم الدین کبری قدس سره بتغیر وجد دست مبارک خود بالا میکرد در حالت سخن کردن۔
آورده اند که در ان سال در تمامی بخارا چندان بلاهای گوناگون پیدا شد که خلق از مضرت ایشان
هلاک شدند و اکابر شهر پیش شیخ رفتند تا دعا کنند که مضرت بلا دفع شود چون شب شد شیخ وضو تجدید ساخت
و بر بام بر آمد و دعا کرد که خداوندا این بلا را دفع گردان هاتفی بر سرش آواز داد که این بلا از شومیت
آن بود که دست را بتغیر وجد بالا کرده بودی گفت خداوندا بدعت من کردم گناه خلق چیست
بلا بمن تعلق دار و فرشتگان از بامش انداختند پای مبارکش شکست و ران آن در شهر هیچ درد
سے ہم نماند علی الصباح خلق را معلوم شد بعیادت او رفتند و گفتند یا شیخ ما شما را وسیله بخدا ساختیم
تا بلا از من دفع شود از ما دفع شد و شما را سبب چیست گفت شومیت ما بود بکار شما خلاص
شد پس ای برادر چون ایمان با کمال آمدنی باید که اصول دین نیز بدانی مجموع او درین حروف
است تناع انت عبارت از تا توحید ست یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن ست و عبارت
از نون نبوت ست که اول همه آدم صفی الله و آخر او ختم همه محمد مصطفی عربی هر که چنین نداند از امت
محمد صلی الله علیه وسلم نیست و عبارت از الف امانت ست یعنی کار دین از کار دنیا مقدم باید داشت
چنانکه آورده اند که داود طائی قدس الله سره را هشتاد درم از میراث پدر بدست آمد به
پادشاه آن زمان داد گفتندش چرا بتصرف فقرا و مساکین نکردی گفت حق پادشاه بود زیرا که جد
قدری بود میراث کافر بر وارثان حرام ست و تعلق بیت المال دارد و هشتاد هزار درم در خانه
داشت آنرا تصرف فقرا کرد گفتند چرا چندین خزائن را تلف کردی گفت فانی بود باقی کردم گفتند
چرا بجای فرزندان نماندی گفت فرزندانم از دو حال خالی نباشند اگر دوستان حق باشند حق
دوستان خود را ضائع نکند و اگر دشمنان حق باشند غمخواری دشمنان حق نخواهم کرد و عبارت
از عین عدل ست یعنی انصاف هر کرا اندر خود در خور بجا آوردن چنانکه پادشاها را در رعیت
عدل واجب ست کما قال علیه السلام صاحب الورد ملعون و تارک الورد ملعون چنانکه منقول
است در فتاوی غرائب که پادشاهی بزرگوارے را پرسید که معنی این حدیث چه باشد گفت صاحب

و بر دوستی شما باید و تارک و دین که بر شما بغیر فریضه نافله انصاف و عدالت خلق مقدم است که پیغمبر فرموده
است عدل ساعة خیر من عبادة الثقلین ایضاً عدل ساعة یوازی عمل الثقلین و تارک دین
که عمل را ترک داده‌اند گفته‌اند که خوف است بعدل خرابی ولایت و قبائل و اگر خانه را چاره نیست که خراب
شود و در ذخیرة الملوک است که وقتی پادشاه روم که نام او عیسی بود فوت شد و اتفاقاً
کردند که هارون رشید را خلیفه باید گرفت که مرد فقیه و دوستدار علما و فقرا است چون هارون
رشید خلیفه شد تمام ائمه اسلام پیش او رفتند و همه را بعهد و ضمانت خود قرار کرد مگر سفیان ثوری
که پیش ازان ایشان را در ایام طالب علمی و درویشی محبت و دوستی بسیار بود الحال از صحبت
او باخود و حاضر نمی‌شد هارون رشید نوشته فرستاد که در دوستی ما و شما چه نقصان افتاد که
درین ایام حاضر نمی‌شوید اگر قدم شریف خود رنجه فرمائی عنایت کرده باشی شیخ نیز نوشته فرستاد
که دران ایام که طلب علم میکردی بمیراث محمد رسول الله نشسته بودی کما قال علیه السلام
العلماء ورثة الانبیاء و در شرح قصص آورده است العلماء ما ورثوا دیناراً و لا درهما
انما ورثوا العلم و الحال بمیراث فرعون نشستی مرا با شما دوستی و آشنائی دیگر نشاید چون هارون این
سخن بشنید در وقت نیم شب آفتابه را گرم کرد و در راه گذر شیخ سفیان استاد چون شیخ از دروازه
برآمد هارون رشید کوزه پیش داشت شیخ روی ازوی بگردانید هارون رشید بیک دست دامن او را
گرفت و بدست دیگر کوزه بدست گرفته استاد شیخ گفت دست خود را از دامنم بدار که روی شما را
نخواهم دید خلیفه گفت شما را باید که روی ما را نه بینید که روی ما ملوث دنیا است و من دامن شما را نخواهم
ماند که دامن شما چون بدست دست ازین نمی‌کشم چون شیخ این سخن از خلیفه بشنید روی بدو آورد و
معانقه گردید و بگفت که شما را بخدا سپرده‌ام باز ازین طمع مجالست ندارید پس امرا را عدل بغایت
بهتر است و اوراد درویشان را باید که اوراد خود را هیچ حال ترک نکند مگر بغیر از
ضرورت که بضرورت فرض نیز ساقط شود و اگر ورد را ترک کند ببلا گرفتار شود چنانکه آورده‌اند
که نماز تهجد بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در آغاز اسلام فرض بود و بر اولیاء الله که در متابعت
حضرت اند واجب است که بزرگوارے را گفته‌اند که یک شب نماز تهجد ازو فوت شد دران روز
نشسته بود ناگاه اسپی از بالای او درگذشت و پای او را شکست بیچاره هنوز بمصیبت گرفتار

چونکه عیسی بادشاه روم فوت شد بعده هارون رشید خلیفه شد شیخ سفیان همراه او دوستی گذاشته بسبب میراث فرعونی

بود وتاب هیچ میکرد ناگاه هاتفی آواز داد که باز نماز تهجد را فوت خواهی کرد چندان اندوه
وغمخواری برو رسید وتاسف خورد که مضرت پیاپی را فراموش کرد زیراکه هر کدام امری را در پیش گیرد
ولافی آن زند باید که بجا رساند وترک ندهد که شرمندگی دو جهان ست چنانکه نقل ست
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که من خواستم از خدای خود که مرا از گناه صغیره و کبیره
آگاه کند خدایتعالی بمن نمود حتی که از گناه ذره نیز آگاهم کرد لیکن هیچ گناهی بدتر ازان ندیده ام
که کسی یک آیت کلام الله را یاد داشته باشد باز فراموش کند و در شرح مشارق آورده است
که پیغمبر فرمود علیه السلام که بدترین مردمان کسی ست که آنچه بروی فرض نباشد بر خود فرض گرداند
یعنی نذر کند و عهد کند و عده وفا نکند وتا بجای نرساند و آورده اند که حضرت یوسف علیه
السلام را طبیب پرسید یا رسول الله در ایامیکه پادشاه مصر بودی و نیز اغلام می گفتند دوازده
هزار مردمان و دوازده هزار زنان و دوازده هزار دختران بکره از شوق و محبت شما مرده
بودند واکنون ازان جمال جهان آرای شمه باقی نمانده است اگر گوئی هر ضعیفی شما که باشد
فقیر علاج کند حضرت یوسف فرمود که ای طبیب من محتاج علاج ندارم و رنج من ظاهر ست و رنج
من آنست که مدت سی سال ست که من پادشاه مصر گشتم و چندان خزائن و اموال و اخراجات
بیت المال که دارم همه صرف فقرا میکنم و در روز روزه میدارم و چون وقت افطار شود نان
از مزدوری زنبیل بافی که بدست آورده باشم میخواهم که بخورم در خاطرم می آید که مبادا در ولایت
من فقیری گرسنه خفته باشد و من از احوال او آگاه نباشم فردای قیامت ماخوذ شوم و مفت
و من نیز گرسنه خواهم خفت پس درین سال من بنان جوی یک وقت خود را سیر نکرده ام این ضعیفی
ازان سبب آمد و در نقل ست و عدل بر سلاطین فرض ست پس ترک نقل از بجای فرض
اهم مهمات ست ازین جهت که حج بیت الله اگرچه فرض ست اما از پادشاه و امراء و سلاطین
بسبب عدل و انصاف خلق ساقط گردانیده است زیراکه درین امر حق الناس از حق الله سبق ست
زیراکه الله ارحم الراحمین ست اگر خواهد ببخشد و اگر خواهد عقوبت کند و آدمی هرگز حق خود را نه
می بخشد نقل ست که در عهد ماضی پادشاهی بود و از هر جانب قلعه رسنهای بیرون قلعه زنجیر بسته بود
و سرهای آن رسنهای در درون قلعه کشیده بسته بودند و بیک جا گره بسته بود و از هر

طرف که فریاد خواهی آمد آن رسن ها را می جنبانید پادشاه او را پیش خود آورد و کارش بانصاف
می رسانید آورده اند که روزی خری از سوداگران آمده بدان رسن پشت خود را خارید فرمود
مگر فریاد خواه باشد بیارید چون حاجبان دیدند که خر بوده پیش کرده نزدش آوردند و گفتند که
بغیر این خر دیگر نبود و چون دیدند که پشت آن خر از بار زخمی بود فرمود تا پشت او شستند و بمالیدند
زیرا که این خر نیز فریادی پشت خود بود که پشت او را کسی نمی شست و در مناقب آورده است
که کبیری داشت از طلا و هر روز در هر یک جانب یک پا را می انداخت و حکم کرده بود تا هر که بگیرد از او
باشد ناگاه روزی این کبیری بر شکم پسرک رسید و آن پسرک بمرد مادر و پدرش گرفتند و در پیش
او آوردند گفت مرا نیز قصاص بکنید همه مردم ازین ابا نمودند که کشتن پادشاه از جهت یک
پسرک بشرع روا نیست بعد از آن وزر خزائن بسیار بر مادر و پدرش داد و راضی گردانید و بعد
از آن ترک آن انداختن گرفت و بطریق دیگر مال را بفقرا صرف میکرد پدران ای برادر
چون عدل را دانستی و بجا آوردی احسان را نیز بدان و بجا آر که احسان از قبیله عدل ست و احسان
شفقت کردن ست بر خلق خدای تعالی و خدای را چنان پرستی گویا که او را می بینم و چون و او دیدی
خود را در میان آوردن و شمردن نشاید چنانکه ابوبکر صدیق رض در وقت سجده بر پیشانی
کژدمی بگزید تا تمام کردن آن نماز کژدم در پیشانی امیر المومنین آویخته بود و دور نکرد و بعد
از سلام دور کردش چون خبر برسول علیه السلام رسید گفت ای صدیق من فرموده بودم که اقتلوا
الاسودین ولو کان فی الصلوٰة و شما چرا کژدم را در پیشانی آویخته ماندید گفت حضرت شما این را
فرموده بودید که خدای را چنان پرستید گویا که می بینید او را پس در مشاهده حق دست جنبانیدن
بی ادبی دیدم و نیز این فقیر را حالتی پیش آمده بود چنانکه در نیم شب در مسجد رفتم و تحریمه دوگانه
بستم و آن شب از بسیاری ابر بغایت تاریک بود و ناگاه برق جهیدن گرفت بچشم سر دیدم که
در میان من و سجده گاه من ماری دراز کشیده افتاده است و چون نظر در عین الیقین کردم
دست داده بودم خود را ندیدم و متابعت صدیق کردم و چون سجده کردم او را خبر نشده و با وجود آن
نیز سجده کردم بفرمان خدای او بجا استم من نرسید که خبر یابد و چون از نماز فارغ شدم او را
بحکم اقتلوا الموذیات قبل الایذا و لو کان نبیا فرمودم تا کشتندش و اگر در هنگام رسیدن

مسئله در بیان احسان

۲ در بیان مقام حضور

او را نمی بینی او ترا می بیند ازینجاست که سهل بن عبدالله چهل سال خرج
نکرده بود کسی گفت که چرا پا را دراز نمی کنی گفت شما در نظر پادشاه مجازی پای را دراز نمی کنید
من در نظر پادشاه عالمین که جباری و قهاری صفت اوست چگونه پای دراز خواهم کرد و نیز
خواجه ضیاء الدین نقشبند همیشه خواب نمی کرد و اگر خواب کردی پیشانی خود را بر زانوی خود می نهاد
و گفتی که زانو را خدا تعالی برای پیشانی آفریده است گفتند پای را چرا دراز نمیکنی گفت هرچه یافته ام
از زانو یافته ام اما یکبار است مرا که پا را دراز کرده بودم پایم در دوزخ رسید و بشر حافی پای برهنه
میگشت گفتند چرا پای را نپوشی گفت خداوند تبارک و تعالی زمین را بساط خود خوانده است
شما پیادگان بر بساط پادشاهان مجازی نعلین در پای کرده رفتن نمی توانید پس من بر بساط رب
العزت چگونه نعلین در پای گیرم و چون بشر حافی باین مراتب رسید حق تعالی چندان
نیک نامی و نیک آوازه او در مخلوقات پراگنده کرد حتی که چهارپایان آن مدت عمر او در
حصار روم سرگین نمی کردند روزی دکانداری اندرون حصار سرگین دید فریاد کرد و گفت
مگر بشر حافی در عالم نماند که سرگین اندر حصار پیدا شد چون تفحص کردند رحمت حق تعالی از دار
الفنا بدار البقا رحلت کرده بود و آورده اند که پادشاهی بود روزی در باغ در آمد زنی باغبان
را یافت که بغایت صاحب جمال بود چون جمالش دید دلش از دست رفت دست بدامنش
زد که ترا من نخواهم گذاشت و آن زن فقیره و پارسا بود گفت تحمل کن تا دروازه باغ
بپوشم چون دروازه را پوشید در پیش او آمد و گفت که دروازه ها را پوشیدم اما یک دروازه
هست که هیچ وجه پوشیده نمی شود گفت آن کدام است عاجزه گفت ای امیر خدای را تعالی شانه
که بصفت بینائی هیچ ذره در ممکنات نیست که در نظر حق تعالی درون و بیرون طول و عرض
آن بقدر سپند دانه چیزی نیست که پوشیده باشد امیر چون این سخن شنید گفت ای صالحه
تو خواهری و من برادر و من توبه کردم و باز گشتم بآن خدای که دانا و بیناست نقلست که
عتبه غلام قدس سره یکی از مریدان ذوالنون مصری بود و در هفتم روز افطار میکرد و درین هفته
بیک وضو می بود گفتند چرا چیزی نمیخوری گفت شرم میدارم از دانا و بینا که در پیش او بول و
غائط کردن از بی ادبی ست آورده اند که روزی در بازار میگذشت دکانداری با عتبه گفت

کہ یا عتبہ گوشت فربہ است و لایق شماست گفت کہ این گوشت لایق کسی است کہ درم دارد من
درم ندارم دکاندار گفت شما چند روز نسیہ خواہم کرد گفت من نسیہ نفس خود بکنم ہر گاہ کہ درم
یابم نفس خود را گوشت خواہم داد دکاندار گفت از این است کہ در وجود تو گوشت نماندہ است
و ہم گفت بدلی گریان گو پوست ہم نبودی خوب بودی اما استخوان در رو نگہداشتہ اند و در زمستان
بود در یک پیراہن بیودی گاہ گاہ روی و رنگ او تغیر میشد و تمامی وجودش عرق میگرفت
گفتند چرا گفت در آوان خوردی گناہی کردہ ام اگرچہ تائب شدہ ام اما چون یادم می آید از بیم
خدای باین حالت میرسم آوردہ اند کہ روزی پیراہن نو پوشیدہ بود و آستین دراز کردہ بجای
میرفت ... سہل بن عبد اللہ را وفات شد سہیل گفت ای غلام بچہ گرسنہ
گفت چون ... غلام ... فوت کرد و گفتن شوق در وی پیدا شد رقص زد و بر
زمین افتاد چون نیو ... رفتند دیدند کہ جان بحق تسلیم کردہ بود بعد از دفن او را بخواب دیدند
کہ یک جانب روی او سیاہ شدہ بود گفتندش چرا گفت سیاہ است روزی در مجلس امام حسن بصری نشستہ
بودم کودکی امرد پیش من آمد و بگوشہ چشم در وی نگاہ کردم باز تائب شدم چون بر پل صراط اولیا
میرفتم از دوزخ بادی آمد و آن جانب کہ بسوی دیدن امرد گشتہ بود در رویم گرفت و گفت اگر تمام
دیدہ بودی حال خود را امید بدی بیدار است ... چسان شفقت بر خلق خدای کرد نقل است
آوردہ اند کہ روزی پادشاہ بچہ را بکشتن امر کرد و آن بچہ پادشاہ را دشنام داد پادشاہ گفت
چہ میگوید وزیر یک حضر گفت میگوید وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّٰهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ پادشاہ از سر خون او درگذشت روزی پیش مرتضی علی سخن محسنان
میرفت کہ کیا شد از اولاد مبارک او برآمد کہ حسن ... پیش مہمان تقسیم کنند و آمدن مہمان جا
بگوید آوردہ اند کہ روزی در سرای ... نشستہ بود و گفت یا مرتضی گرسنہ ام یک قرص نان بیار
غلام خود گفت این فقیر را نان بدہ غلام گفت نان در بار است گفت بار ... بدہ گفت بار
برشتر است گفت شتر ہم بدہ گفت شتر در قطار است چہ شود گفت تمامی قطار با وی بدہ غلام
گفت من ہم ... کہ مرا ہم با وی خدای بخشید کہ از خدمت تو محروم خواہم ماند آوردہ اند کہ روزی
عمر بن عبد العزیز بکشتن یکی جانی امر کرد و آن کس در وقت کشتن پادشاہ را دشنام کرد عمر از

بیرون او بگذشت گفتندش که این طور لائق قصاص او چگونه بخشیدی گفت چون مرا
دشنام کرد و مرا بدشنام خود خشم شد از جهت دشنام ترسیدم مبادا که از جهت دشنام خود کشته
باشم یا از جهت جنایت حال آنکه از جهت دشنام کشتن نباید و جهت نباشد که فردا ماخوذ شوم
بخشیدمش و عبارت از الف امر معروف و از ان نهی منکر بدانکه امر معروف و نهی منکر فرض
است هر کس اندر خود بخود و حاکمان را بر دست ست چنانکه سیاست و حد و قصاص و غیر ذلک
که بعضی را بزخم دره و چوب و غیره امر معروف کنند و بعضی را بزخم تیر و شمشیر از نهی باز دارند چنانکه
که اگر خفته را مردم از یک قبیله ترک دهند و یا تراویح را و یا اذان را ترک کنند بر حاکم فرض ست و
لازم ست که آن موضع را تاراج سازد و قاضی و مفتی را امر معروف و نهی منکر بدرست و علما را
بگفتار آورده اند که در روز قیامت بعضی علما را بیارند و لگام آتشین در دهن ایشان باشد منادی
بر سر ایشان ندا دهد که این آن عالمانند که امر معروف و نهی منکر از خلق دریغ داشته اند و عمل بحدیث
نبوی نکرده اند چنانکه در عین العلم آورده است قال ثم من کتم علما الجمه الله بلجام من النار الا عن
غیر اهله چنانکه اذان گفتن یکی از جمله امر معروف ست چنانکه در وقت رسول علیه السلام چون
غافلان بسیار نبودند اذان نیز اندک بود که اصحاب پیش از اذان جمع میشدند و در وقت
تابعین اهل من حی علی الصلوة و حی علی الفلاح در اذان کردند از برای خواندن خلق بسوی
نماز و در وقت تبع تابعین اهل کوفه الصلوة خیر من النوم در اذان زیاده افزودند بجای تنبیه غافلان
در زمان متاخرین فتوی داده اند که موذنان کوچه بکوچه بگردند و مسلمانان و امیران و غافلان
بشتابید بسوی نماز که فلاح شما ست که نفع آن نماز در روز قیامت پیدا خواهد شد از جهت آنکه خلق
از طاعت حق رو گردان و کاهل و بی پروا گشته اند مگر آنکه دلهای ایشان حق تعالی رسانیده است
کما قال الله تعالی واذا ذکر الله وجلت قلوبهم و آن علما را اندرین علما را لازم ست که در همه احوال امر
معروف و نهی منکر را از جهت دین نهند چنانکه در حدیث است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر
کسی پیش امیر جابر امر معروف کند ماخوذ نباشد و اگر بکند و کشته شود ثواب هفتاد شهیدان یابد و اگر
از کشتن نجات یافت گناهان او را از نامه اعمال وی محو کنند و این فقیر نیز یک شخص را در پیش
امیر جابر نظر بند بود و آن ظالم همیشه بخون ریختن مردم مشغول بود هر روز هفت یا بیشتر را

میگشت بنا حق روزے درپیش دو دانشمندان نشسته بودند و تفسیر حسینی میخواندند چون درین
سخن رسیدند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم سوار استاده بود با جمع اصحاب ناگاه مرکب بول کرد عبدالله
بن عبید که منافق بود پیش حضرت استاده بود چون بول بدنی خود را گرفت و خود را پس کرد از جهت
استخفاف رکوب النبی حضرت رسالت فرمودند هذا طیب مسک عبدالله بن عباس چوب خرما
بر سرش زد و سر او شکست و جنگ بسیار درمیان اصحابه و منافقان افتاده فیما بین بسیار سر شکستند
چون امیر جابر این سخن بشنید خاک در دهن آن سگ باد گفت که پیغمبر بد گفته است و عبدالله هم بد کرده
است که سرش را شکست و آن استادش از ترس و هیبت او چیزے نگفت و خاموش شد این
فقیر چنانکه رسم نظر بند است در نشسته بود و چون این سخن شنیدم آتش غیرت در ظلم چنان
شعله زد که از جان خود درگذشتم و گفتم هر که قول پیغمبر را زشت پندارد و زشت گوید کافر گردد
و گفت که از جهت این گفتم که مسک حلال است و بول مرا پس بول اسب چون بهتر از مسک شود
فقیر گفت که حضرت درینجا تخصیص کرده است که بجدی پلیدان کافر بود زیرا که بول اگر بر
زمین رسد بعد از سه روز آن زمین پاک میشود و کافر همیشه پلید است و در نظام المومنین
آورده است که دست کافر نتوان گرفت بمصافحت زیرا نچه پلید است و اگر بگیرد باید که بشوید
کما قال الله تعالی انما المشرکون نجس پس چون دست مومن و کافر هر دو خشک باشند و هر دو
بهم ملاحق شوند پلید شوند و دست مومن شستن واجب باشد پس بطریق اولی پلید شود و
عبدالله که سر او شکست امر معروف بجا آورد و بعد از آن ظالم بغایت خوشحال شد و قول بنده را پسندید
و اگر این شخص خود فاسق و فاجر باشد پس لازم است که امر معروف و نهی منکر کند و فتوی برین
قول است زیرا که در حق خود اگر بد کند اما باید که برادر مومن نصیحت کند و او را از راه بد دور دارد و این
بمانند کسیست که در چاه افتاده باشد پس او را شاید که فریاد کند دیگر برا که شما برین راه نیائید و اگر
فریاد نکند دیگران نیز دران چاه افتند و وبال آن متعاقبان که بعد از و در چاه افتند بر ذمه او شوند
چنانکه آورده اند که سه برادران بودند هر سه شب کور چون شب شدی هر سه بجایے میرفتند انکه
اول میرفت در چاه افتاد و فریاد نکرد و آنکه عقب وی آمد نیز در چاه افتاد و فریاد نکرد و ثالث نیز
دران چاه افتاد پس هر دو اول بجهت آن ثالث شریک شدند و منقولست که در عهد

رسول الله صلی الله علیه وسلم جوانی بود فاسق فاجر شنید که اصحاب رسول الله بر کافران ظفر
یافتند و قتل کردند و اسیران کفار و غنائم بسیار آوردند دل وی شاد شد بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم ندا آمد که فلان جوان فاجر را خدای بسبب نیت نیک که مسلمانان فتح و نصرت
بیامرزید ای پسر بدانکه امر معروف را وجه اول آنست که قول او را قبول کنند و از گناه باز گردد
پس امر معروف کردن واجب است و نشاید ترک کردن اگر میداند که قول او را زشت خواند و دشنام
دا و پس ترک افضل و نیز اگر او را بزند بسبب امر معروف او بران صبر نخواهد کرد و کار میان ایشان
بعداوت رسد پس ترک افضل است و اگر او را بزند و صبر تواند کرد و شکایت هم در پیش کسی نکند
باک نیست که او را باز دارد و از نهی منکر کردن باز ندارد که آن کار انبیاست چنانچه جرجیش
پیغمبر علیه السلام که در طرف هند ده بار میرفت و دعوت میکرد هندوان او را بشنیدند خدای دعوت
وی خوش نمی آمد هفت بار کشتندش باز زنده میشد بامر خدای تعالی چنانکه در پیش شیر انداختند و
بشمشیر زدند و در آب غرق کردند او باز زنده میشد آخر الامر او را بآتش سوختند شهادت یافت
و ایشان ایمان نیاوردند باز آن آتش بر ایشان نازل شد همه هلاک شدند و اگر میداند که قول او
قبول نمی کنند و از خدا نمی ترسند مخیرست در میان ایشان ترک کردن و امر کردن و امر افضل است و
ابو سعید خدری رض روایت کرده است از رسول علیه السلام که آنحضرت گفت چون یکی را گنهکار ببینی
پس او را بضرب چوب و غیره باز دارد و اگر نتوانی بزبان پس اگر بزبان هم نتوانی پس بدل عداوت
او نگه دارد که این ضعیف اهل ایمانست آورده اند که امر معروف بدست امراست و بزبان مر
علما را و بدل مر عامه مومنان را گفته اند که اگر کسی بمسجد برای ادای فریضه نمی آید و یا در جنگ کافران
و مشغول با لشکر مسلمانان شکست اختیار کند و یا بدکاری فعلی کند که نفع مسلمانان بشکند و
باید که او را تعزیر یا اخذ المال کنند و بحکم و روایت اخذ آن حلال باشد و اگر میدانی که اهل بدعت
و ضلالت است که امر معروف و نهی منکر را و مسئله شرعیه را طعن میکنند و صحبت در پیش نمی آرند
و علم و علما را دشمن میدارند و بگفته عالمان عمل نمیکنند و آتش معروف در سینه تر بدعت اثر
نمیکنند پس از ان ترک اولی است و اگر قوت داشته باشی پیغمبر گفته است من بدل دینه فاقتلوه
پیشوا ان کشتن و اگر قوت قتل و تعزیر نداری اگر میدانی که بملامت و خوفی باز گردد پس

لاچارست بدو ملامت کردن چنانکه حضرت رسالت پناه صلعم گفته اند که روزی جهودی کافری پیش
او آمد و حضرت چادر خود را در زیر پا و انداخت و گفت بنشین جهودان چادر را بر داشت و بر دو
چشم نهاد و گفت ترا ایمان آوردم و بگرویدم بآن خدای تو که ترا به پیغمبری بر خلق فرستاده است
زیرا که شما دوست خدا باشید و با دشمنان خدای چندین ملائمت کنید که ایشان شرمنده شوند و اگر
هیچ نوع باز نگردد و بگذارش که تا در خری خود باشد چنانکه گفته اند رباعی آنکه محرم نیست بر در بار
گو مدعی محال بی پیر باش گو تو بنادان نبید انانی مده تا قیامت همچنان خر باش گو

کما قال علیه السلام لا تطرحوا الدر فی افواه الکلاب و وقتیکه این فقیر در قدمبوسی
شیخ المشائخ سید السادات و الاولیا محقق قطب ربانی کهف امان سید علی ترمذی قدس الله روحه
بودم بزنی قضارا در خانقاه مهمان شدیم چون تفحص کردم از راه شریعت مصطفوی بیرون
آمده بود و مریدان خود را هم بدین ساخته بنگ خوارگی و بوزه خوارگی و غیره را مبتلا کرده بود
میگفتند بر شما حلال حلال است و یکی داشته بود که او را امیر نامیدند گاهی دعوی کردی که من
مرتضی علی ام و گاهی گفتی که من خود محمد ام و گاهی گفتی که من خود خدا ام و آن مرتد زندیق بدوزخ رحلت
کرده بود و پسر خود را وصیت کرده بود که بعد چند سال شما را شاید که در دهلی بیائی و من پسر وی را ده ساله
بادشاه دهلوی با هم دوستی شما را خواهم شناخت و این قصه آن سگ پیش حضرت ایشان تقریر کرد
و گفت که دو اسپ آورده بودم چون حضرت این سخن شنیدند تاکید بسیار کرد که شما زنهار صدقه بها رد کنید
و مانع نشوید این تاکید حضرت چند کرت مکرر کرد البته البته مانع نشوید چون از خانقاه او بیرون
رفتم فقیر گفت که یا حضرتا حکمت تاکید شما چیست گفت که دانستم که نقش از سنگ الماس و دو ویشه
و نقش و شناخت از دل شیخ و مرتضی مثل شیخ شده پس تاکید که نقش از آن بسیار کردم که بدو و دیگر
را نباید که روسیاه و شرمنده و خجل شده برگشته باید و عقیده فاسد خود فاسد تر و تباه تر شود
و از پدر خود بی اعتقاد گردد کسی باید که در هنگام امر معروف و نهی منکر کردن توکل بخدا کند و از خدا بهیچکس
نترسد و از دیگری نه چنانکه آورده اند که روزی اولیاء الله در کوچه میگذشت و از پیش او مشکهای
پر از شراب پادشاهی آمده دید چون نامشروع دید دست را زد که همه را و در زمین ریخته گرفتند
و در پیش پادشاه بردند پس پادشاه از روی غضب گفت که شما را چه کس محتسب کرده بود که حسا

(ف) [illegible]

نا موجه کردید درویش گفت پادشاه اسلام را نباید که از جهت شیء خبیث بلکه ام الخبائث دل درویش را
برنجاند و اگر حساب کجی بر فقیر احتساب یافته است پادشاه گفت از که یافته گفت از کسی که ترا پادشاه
کرده است او مر احتساب کرده پادشاه از جرم او درگذشت و بحل کرد و اگر در آوردن امر معروف و نهی
منکر کردن خوف سر و مال و باشند باید که لاف حق بینی نزند باز نگردد چنانکه آورده اند که اولیاء الله
گذر بر کافران افتاد دیدند که همه ایشان پیش یک سنگ گرد فراهم آمده اند و او را خدای پرستیدند و آن را
بت دیو نام نهاده اند گفتند ای بت پرستان شما را چه حالت است که خدای بی‌چون بی‌نظیر را مانده و سنگ را
بخدای گرفته اید این بت پرستان زبان به غلطی وجود پندارید که اگر شما رخصت دهید من این را
بشکنم او دست من بگیرد و بگفت درویش شما را رخصت دادیم اگر شکستید فبها و الا پیش شما را بکشیم
درویش تبر را گرفت و در پیش آن بت شد چون تبر دست بالا کرد دست او خشک شد و گفت
که از سنگ چه آید این نصیب من بود دست چپ برداشت آن نیز خشک شد گفت هم نصیب من
بود اما باید که یک لکد بزنم چون لکد زد همچنان خشک شد پای چپ و آن نیز خشک شد و گفت
که خدای امر آنچه خواهد کرد مرا از دو پا بر بقا میسر به سبب این کرد اما مرا باید که سر عجز را بر بت بزنم
یا سر هم شکند یا بت هم بشکند درویش چون اشارت کرد بت پاره پاره شد و بر زمین
افتاد و همه اعضای او صحیح شدند هاتفی آواز داد که من صدق یقین امتحان کردم و دیگر آنکه
من چگونه صدق و امید الا سنگ را باول کرت پاره پاره میکردم در معراج نامه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم خوانده ام که حضرت شب معراج چون بکوه طور رسید بوی مشک از جانب
مهر رسید گفت یا جبرئیل این بوی مشک از کجا می آید گفت این بوی مشک از غلامان فرعون می آید
آن چنان بود که زن فرعون دایه بود مسلمان روزی سر آن زن را شانه میکرد و شانه از
دستش افتاد گفت لعنت بر فرعون و هر کسی که او را خدا گوید پس گفت که غیر فرعون خدای در آسمان
دانسته کنیزک گفت خدای من از شش جهت منزه و مبراست اما آمنت ربنا و ربک و رب ...
رب السموات و رب الارض و رب العالمین گفت از این سخن باز گردی و الا فرعون را گویم
ترا چنان عذاب کند که کسی را نکرده باشد کنیزک گفت اعوذ بالله آن خدای من است که ماند عذاب
او فنا بیگانه کسی نباشد و فرعون ملعون چهار علامت ... آنکه سر او ... و نشانه ... هم آنکه

دریعقب او دنبال بند و نیب سگ ست سوم بوجود نامروست چهارم عذر زنان زیرا همیشه جاری
ست و بقدر یک نیم گز پس این بطور چگونه خدا باشد اینچنین خدای را نشاید زنی فرعون چون شنده
پیش فرعون رفت و در سجده افتاد و گفت یا الهی کنیزک شما بغیر شما خدای دیگر امید اند و بخدای
آسمان ایمان آورده است فرعون فرمود آتش بیارید روغن تلخ در دیگ مسین کرد و آن عاجزه را در
دیگ بنشاند و آتش در تحت او افروخت بغایتی که سخت جوشیدن گرفت آن کنیزک لائق بهشت
بود آورده اند که فرعون ملعون فرمود که تو گمان برده که غیر من خدای دیگر هست گفت آری
ربنا و ربک رب السموات والارض آن لعین گفت ازین سخن باز گرد والا چنان عذاب کنم
که پیش ازین هیچ کسی نکرده باشم کنیزک گفت که تو خود عاجزی و بزرا کل کردن علت خود قدرت نداری
و آن خدا نیست که مانند عذاب او عذاب کسی نباشد فرعون شوهر ورا طلب کرد و با تمامی عیال حاضر کرد
گفت که زن شما چه میگوید که بغیر من خدای دیگر است شوهر آن زن گفت که راست گفته است که خدای
او خدای تو و خدای من آفریننده زمین و آسمان است فرعون گفت باز گردید والا چنان عذاب
کنم که کسی نکرده باشم گفت از عذاب خدا باید ترسید که مانند عذاب او هیچ عذاب سخت نباشد چون چنین
گفت طفل شیرخواره در کنارش بود آنرا از پایش گرفت و در دیگ انداخت آن طفل اندرون
دیگ بزبان فصیح آواز داد که یا اباه یا اباه استعجلوا استعجلوا انتم علی الحق وان فرعون علی الباطل
و تمام خانه اش و ایشان یک یک انداخت و آن دیگ در یکجای غائب شد و انجا روضه از ریاض جنت گشته
است و علمای بهشت پوشیده و خوانهای بهشت در پیش ایشان نهاده و این بوی از ایشان
می آید پیغمبر گفت الحمد لله که اقرار کننده بوحدانیت الله و برسالت رسول الله را این چنین عطا
خواهد شد و شاید که در امر و نهی گفتن نیت خالصة لله و استقامت شریعت مصطفی کند و در جان
غرضش قصه خوانی و خلق را گفتن و خود غافل بودن و محتاج چیز از کسی باشد لقوله تعالی اتامرون
الناس بالبر وتنسون انفسکم چنانکه آورده اند که در یک ولایت درخت بود که جمیع اهل آن
ولایت بدان درخت معتقد بودند و اقتدا می آوردند و زیارتش میکردند و دران میان عالمی بود
که گفته او ایشان عمل نمی کردند چون شب در آمد آن عالم تبر بر گرفت و راهی شد که آن درخت را از
بیخ بر کنم قضا را شیطان در اثنای راه با او ملاقی شد گفت کجا میروی عالم گفت تبر را قطع اندر درخت

[illegible]

میرم شیطان گفت من شما را نخواهم ماند هر دو در خود در آویختند میان خود دست گیر آمد عالم بر شیطان
نصرت یافت و زور ور شد و شیطان را برداشته بر زمین بمثل خشت پاره و وزیر گرفت بعد از آن
شیطان بکار سلامت پیش آمد و گفت هر روز در وقت بامداد زیر مصلی خود به بین که یک دینار از زر سرخ
انداخته باشم و این درخت بر من بجان که قطع کردن و چه خواهی کرد آن عالم برگشت دوسه روز همچنان
یافت بعد از چند روز دینار را نیافت باز آن عالم تبر در دست کرده روان شد شیطان در اثنای
راه با و ملاقی شد و گفت کجا خواهی رفت گفت برای بریدن درخت شیطان گفت شما را نخواهم
ماند باز در خود باید یکدیگر افتادند شیطان عالم را بر زمین زد عالم گفت شیطان را که این چه کار است
شیطان گفت ای عالم بیچه عقل اول برای رضای خدا آمدی الحال از جهت دنیا پس ظفر یافتی و آورده
که پیرزنی در پیش امام یوسف رح آمد و پسرک بیمار را آورد و گفت که این پسرک گره بسیار میخورد
از گره اش خاک دارد امام یوسف رح گفت بعد از هفت روز بیار تا دعا کنم چون بعد از هفته باز آورد
امام دعا کرد و رنجش زائل شد و دلش از گره خوردن باز ماند گفتند که یا امام اول چرا دعا نکردی گفت ما
نیز گره خورده بودم و گره چیزی ندارد و هر چیزی که چیزی ندارد تا هفت روز اثر آن میماند و بعد از
هفت روز اثر آن برود اگر آن وقت دعا میکردم قبول نمی شد اکنون چون اثر گره نماند دعا مستجاب
شد پس امر و نهی برین جمله است تا هر که امر بجا آورد و از نواهی اجتناب نموده امر و نهی او دیگران
را هزار مرتبه باشد از آن کسی که میگوید و خود نکند و از عالم بیعمل امر و نهی قبول باید کرد و صحبت
با ایشان نباید کرد که فائده نیابد و مباد اکه بدان مبتلا شود در شرح مشارق آورده است که
بسبب یک سخن بهشت گفتن بهشت رود اگر چه یک کلمه است و از سبب یک سخن رفیع بدوزخ رود
اگر چه یک کلمه است پس رسخن گفتن نیز امر و نهی آمده است که غیبت گوی را منع کند که بنده کاری از
غیبت گوینده و شنونده بسیار است که بر غیبت او میگوید و هزل گوی را نیز منع کند که گفته اند اگر کسی
سخن بیهوده گوید که در آن کفر باشد و عامهٔ خلق بخندند گوینده و شنونده همه کافر شوند در تعریف
اللغات آورده است که سخن پنج نوع است یکی اجرا گویند چون مسئلهٔ شرعیه و ذکر خدا امر و نهی کردن
اجر و ثواب یابد و دیگر زجرا چون غیبت و غمزه و هزل که در حق هزل گو گفته اند که سرنگون به دوزخ
شود که زجر و عذاب یابد و یکی حلال چون سخن لابدی چنانکه طلب اکل و شرب با زن و فرزند کسی

گفته اند هر که فرزند طفل سخن نرم و بخوشی دل گوید همه تسبیحات است اگرچه لایعنی نماید بچگان
قال علیه السلام من لم یرحم علی صغیرنا لم یرحم علی کبیرنا چنانکه روزی حضرت در حجره با امیرین حسن
و حسین نشسته بود و ایشان هر دو بغایت خرد بودند حضرت را گفتند که شما اشتر شوید تا ما
سوار شویم حضرت هر دو دست بر زمین نهاد و پشت خم کرد و ایشان هر دو سوار شدند گفتند
که مانند شتران آواز شو حضرت همچنان شد گفتند مانند اشتر فریاد کن حضرت دو کرت عفو عفو
کرد و گفت از بیرون حجره کسی گفت که درون حجره رسول اشتر است حضرت شرم کرد و ایشان را
از پشت فرود آورد در آن زمان حضرت جبرئیل بحکم رب الجلیل بیامد و گفت یا رسول الله چون دو
کرت عفو کردی و بحجره امت تو بخشیدیم و اگر سه کرت کردی یهودی همه امت تو بخشیدمی آورده اند
هر که زن را بر لب و پسر را بر رخ و دختر را بر ناصیه و مادر و پدر را بر قدم بوسه دهد این چهار بوسه بغایت
شریف ترند و بهر بوسه هفتاد گناه از و محو شود و هفتاد نیکی در دیوان اعمال او نویسند دیگر مباح در
آن بود اگر کسی ترا پرسد و سوال کند باید که جواب او را باختصار و انحصار گوئی و دیگر فضول آن
آنست که اگر کسی گوید آب بده تا بخورم و بخوریم و طبق سبق ناری بری بغیر ذلک در پنج
نگوید که فضول فضولی نیز در جانب خود آرد و گفته اند جهت یکی سخن بیهوده تا پنج روز او را در آن
گرم روز قیامت ایستاده کنند و آن پنج روز مقدار پانصد سال باشد و گویند که چرا گفتی و از بهر چه ساخت
هر روز و هر شب بزبان حال این شخص را گوید که ما را مهمل مگذارید که من رفتنی ام و آن چه فرود آید
شب و روز دیگر باشد و من گواه شما ام در روز قیامت بر اعمال حسنه و سیئه و در عجیبه امت که روز و
بیست و چهار ساعت اند و بهر ساعتی این کس یک صندوق است پس یک روز و شب بیست
و چهار صندوق است بشود و در روز قیامت دراز و همه را حاضر کنند مثل کوهها تا بعضی پر
نور و بعضی پر نار و بعضی خالی باشد و آنچه در ذکر و فکر و صوم و صلوة و غیر ذلک من افعال الحسنات
کرده باشد پر نور باشد و آنچه در عمل سیئه کرده باشد پر نار باشد و آنچه هیچ نکرده باشد
آن خالی باشد بیار تاسف و پشیمانی خورد که کاشکی اینها را هم پر کرده می بودم از نور و نیکی
جبرئیل روزی بخدمت حضرت رسالت پناه آمد گفت که یا رسول الله ... حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود [illegible]

پیر و بهتر ازین پند دیگر نیست که چون بامداد کسی برخیزد تمامی جوارح بزبان حال بگویند که راست
باشی که راستی ما از راستی تست و کجی ما از کجی تست و در شرح مشارق آورده است که از جهت یک
سخن است نجات یابی و از جهت یک سخن در دوزخ در هلاکت افتی زیرا که ایمان و کفر بجز یک کلمه بیش
نیست که سخن گفتن بزبان آسان است و در وزن دشوار لقوله تعالی انا سنلقی علیک قولا
ثقیلا اصحاب گفتند یا رسول الله ثقیل چیست گفت کلمهٔ طیبه و سخن است مومنان را بزبان
آسان است و بوزن ترازو گران که در روز قیامت یکی را بیارند گناهان او در پلهٔ بدی چون
کوهها نمایند وی را پرسند که هیچ عملی داری او گوید خداوندا تو عالم الغیوبی که من هیچ عملی را یاد ندارم
که نجات من باشد مقدار دو انگشت کاغذی را بیارند که در وی کلمهٔ طیبه نوشته باشند در پلهٔ نیکی او
اندازند همه گناهان او چنانکه سبک شده بالا کنند و در حق کلمهٔ شهادت آورده اند که در روز قیامت
نود و نه کتاب بدی این کس بمقدار مد بصر بیارند و در پلهٔ بدی وی اندازند و بمقدار کاغذی بیارند
که در وی کلمهٔ شهادت باشد و در پلهٔ نیکی وی اندازند آن همه کتاب را در هوا بردارد و او نجات یابد
و کلمهٔ کفر و بیهوده مر فاسقان و فاجران را بزبان آسان باشد اما بیک کلمهٔ کفر جملهٔ اعمال حسنه
و ایمان او را چون کاه خشک آتش بسوزاند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را پرسیدند
یا رسول الله در قذف کردن حره را هشتاد دره لازم است و در قذف کردن مملوک حکم چیست
در آن جهان حضرت فرمود هر که بندهٔ خود را دشنام دهد که مادر فلان و خواهر فلان و یا صد هزار
کنیزک را چنین و چنان گوید اگر واقعه است باشد فبها والا او را در روز قیامت هشتاد تازیانهٔ
آتشین بزنند و بعضی حکمت گفته اند زبان یک و گوش دو برای آنست تا دو شنوی یعنی
دو سخن بشنوی و یک گوئی یعنی یک جواب اکثر او امر اشد که درین جهان حد و تعزیر و قصاص و دیة ندهد
اما در آن جهان ماخوذ خواهد شد چنانکه لواطت کار را حد نیست درین جهان اما پیغمبر گفت که خدا
بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده است اگر ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله
باشد او را بغیر آتش نخواهم گذاشت و گفته اند که چنانکه او را در گور دفن کنند او را انقلاب کنیم
گرفته بدوزخ ببرند و در ضمیمه آورده است قال علیه السلام ناکح الید و ناکح البهیمة
ملعون و همیشه لعنت خدا بر او باشد اما اگر دست مال ندارد و در وقت حذر اشتکه در حرام افتد

علی

وبکند باک نیست و بهترین مثل اگر پدر پسر را بکشد و یا صاحب غلام را او را قصاص نیست و اما اگر
این احلال داند کافر شود و در روز قیامت بر این قتل ماخوذ با خونیان باشد و یا پدر کنیزک پسر
گرفت و زنا کرد او را حد نیست اما عقر لازم آید و اگر چه مکرر کرده است و اگر پسر کنیزک پدر را وطی کرد گفت
چرا کردی گفت حرام ندانستم حد ساقط شد و عقر لازم شود و بهر دخول عقر جداگانه و کنیزک زن این
قبیله است و اما اگر کسی گمان برد که بسقوط حد این اشیا مذکوره در آن جهان نیز عذاب نیست کافر شود
که در زنا کردن با اجنبیه و بمحرمه علی التابید فرقی نیست در وبال اگر کنیزک خود را بغلام خود داده
باشد و با وی وطی کند و یا با مادر و خواهر زنا کند و میان ایشان فرق آرد کافر شود زیرا که فرق
جز این نیست که اجنبیه بنکاح حلال شود و مادر و خواهر هرگز حلال نشود و اگر کسی تاسف خورد و دریغا
کرد اگر زنا حلال بودی کافر شود زیرا که در هیچ عصر زنا حلال نبود لقوله تعالی وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا
إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً ولفظ کان ماضی است یعنی در همه اعصار ماضیه فاحشه بود و اگر تاسف خورد
که کاشکی نکاح خواهر و یا خمر و یا فروختن فرزند و یا بیکدیگر کشتن حلال بودی کافر نشود
اما عاصی شود که دین پیغمبر ما افضل از همه ادیان است پس گویا که تاسف آن ادیان منسوخ کرده
باشد زیرا که در زمان ابو البشر یا وقت نوح نکاح خواهر حلال بود و بعد از آن منسوخ شد و خمر در
وقت صحابه میخوردند و چنانکه امیر المومنین عمر مست بود و در نماز مغرب امامت میکرد و سوره
الکافرون میخواند جمله لا را گذاشت و این آیت نازل شد بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم قوله تعالی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ بعد از آن در وقت
نماز نمیخوردند و سائر اوقات میخوردند بعد از آن چون فتنه انگیزی بسبب خمر خوردن پیدا شد
حرام مطلق شد و آن چنان بود که روزی جمله صحابه در خانه بو علی نشسته بودند و خمر میخوردند
امیر المومنین عمر چون مست شد صراحی را بر سر یکی زد و سرش را بشکست بعد از آن این آیت
نازل شد لقوله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعلکم تفلحون ○ انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر
والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون یعنی حرام است هر چه عقل را
بپوشد و جمله قمارات تا اگر تیر اندختن که حلال است اگر گرو از یک جانب باشد نیز حلال و درست

واما اگر از جانبین باشد که تیر و غیر ذلک بگیرند حرام ست که از قبیلهٔ قمار میشود و حرام ست بت
پرستی و بغیر خدا سوگند چون به پیغمبر علیه السلام و کعبه و بکلام الله و بمذهب امام اعظم و باستانه و قبر
پیغمبران و اولیاء و غیر ذلک این همه حرام ست و دور بودن از این کارها فلاح هر دو جهان ست و بسیار
اوقات شیطان لعین چون عداوت و بغض و جنگ و جدال در میان خلق می اندازد بسبب خمر و
میسر می اندازد و از ذکر الله تعالی و از نماز باز میدارد کسی را که خمر میخورد و خمر را گفته اند که چند
خاصیت او بدتر از جمله گناهان ست اول آنکه هیچ گناهکاری از حق تعالی از درجهٔ خویش رانده است
مگر خمر خواره که ولا تقربوا الصلوة وانتم سکاری آمده است دوم ام الخبائث لقب کرده سوم
اینکه بدتر از نجاست ست که سگ و را نمی خورد چهارم اینکه او را بهمراه بت پرستی یاد کرده پنجم از پلیدی
شیطان یاد کرده ششم عداوت خلق را سبب ست هفتم سبب زنا ست چنانکه در قصهٔ ابو شحمه پسر امیر
المومنین عمر بود مشهور ست هشتم سبب طلاق ست که خمر خوار را همیشه طلاق بر زبان میرود و طلاق
او واقع ست و او را خبر نمی باشد و بزن خود مجامعت میکند و حلال میدارد کافر گردد نهم باز میدارد
کسی را از تلاوت کلام الله و جمله ذکر الله و هم باز میدارد از ادا کردن نماز و نماز گذارنده با خدا
است پس خمر باین آیت حرام شد اما از روم یک درم میخریدند و بمصر بده درم میشد بفروختند
پس این خمر حرام شد و خرد و خلق فرزند در وقت حضرت یعقوب ست بچه را فروختند و در
خبرست که چون عزیز مصر یوسف پیش یعقوب فرستاد چون بکنعان رسید پیرزنی پیر را دید که جا
نشسته است و گفت ای مادر هیچ میدانی که خانهٔ حضرت یعقوب کجاست گفت چه کار داری گفت
خبر یوسف آورده ام آن پیرزن فریاد بر آورد که خدا و ترا و تیغ بیاد عهد کرده بود ای پسر
گفت چگونه گفت پسر با یعقوب فروخته بود و خداوند با وعده کرده بود که تا اول بشنا
بیاید خبر پسر او بوی نرسانم گفت نام پسر تو چه بود گفت عزیز گفت بر خیز که منم و قتل در وقت
قوم حضرت موسی چون گوساله را پرستیدند بر ایشان حکم شد فاقتلوا انفسکم هفتاد هزار
یکدیگر را کشتند بشرط اینکه هر که روی از تیغ بگرداند کافر باشد باز حکم شد که یکی بنشیند و دیگری
بگردنش بزند اگر بطرف شمشیر ببیند ایمان و نباشد و این بیت از جهت این قبول میکردند
که بمعجزهٔ حضرت موسی کوهی بر سر مجالس ایشان فرود می آمد چون آواز شکستن قبرهای ایشان

بشنیدند دیگران پی اقوال میکنند بدین زنا تا که در پیش فرق نیست چنانکه بعضی عوام بلکه
عالمان جهال زن بیوه زنا حلال دانند کافر میشوند اما کلمه طیبه بر کافران گران ست تا بغایتی
که اگر کسی کافر را بزور بگیرد که کلمه گوئی والا بکشمت خود را میکشد اما کلمه را نمی گوید و گفته اند
هر که را این توفیق دست دهد که در آغاز سخن و تمام سخن کلمه طیبه بگوید اگر ده هزار سال عمر او باشد و
در هر روز صد گناه کند گناه او ننویسند پس دوستان را آسان ست این و رد کردن بر منافقان
و کافران چنان گران ست که سنگ از دندان گزیدن و سخنهای ناشائسته گویند و از بعضی مشائخ
گفته اند که اگر کسی سخن با زن بیگانه بشهوت کند پانصد سال در دوزخ بماند و عبارت از نا قولا ست
و بعضی ثانی حیز او قولا دوستی بدوستان خدای تا حدی کند که اگر چاه آتش باشد خود را بیندازد
از دوستی دوست چنانکه آورده اند که جهودی بود و زن او مخفی از دواعیان بحضرت رسالت
پناه آورده بود و هر روز آن زن پیش از اکل و شرب روی مبارک را میدید و بعد از آن بخانه خود
میرفت روزی آن جهود گفت که تو هر روز کجا میروی گفت در دل من دوستی حضرت افتاده است جهود
گفت اگر دیگر ترا کسی در راه دید بر من حرام باشی منافقی بود این سخن را بشنید روز دیگر آن جهود
میرفت وی در پیش آمد آن زن بنشست تا وی بگذرد آن منافق استاد و گفت روی بنما آن زن
آواز نکرد و در روی خود را ننمود و آن منافق گفت ترا بدوستی محمد رسول الله سوگند ست که روی
خود را بمن بنمائی آن بیچاره روی خود را بنمود و بعد از آن بزیارت رسول رفت چون باز بخانه
خود آمد گوشه روی مبارکش بغایتی تغیر شده بود و شوهرش گفت که چه اینچنین بنمائی آن زن واقعه
باز گفت آن جهود گفت خوش باشد در خانه رفت چاه کاویدن گرفت و سه روز در آن آتش
تافت چون گرم گشت او را در آن خانه خواند و پسرک خرد در کنارش بود اندر گرفت و گفت
بدوستی محمد رسول الله سوگند ست که خود را درین اندازی آن بیچاره بی تکلف برود بر رسول
گفت و خود را در آن چاه انداخت جهود سر پوشش بر آن چاه نهاد چون چنان دید آتش
فراق و صدق او در دلش اثر کرد و گریه کنان آن پسرک را در کنار گرفت و پیش رسول الله
صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله دوستداران شمارا با آتش سوختم و واقعه باز نمود حضرت
دست مبارک خود بدستار برد و باز فرود آورد و گفت یا الهی دوستدار محمد را با آتش مسوزانی

هنوز دست بدستار نبرده بود که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله اگر سر خود را برهنه کنی هفت طبق آسمان تا عرش برهم زنم و ناچیز گردانم و خدای تعالی میگوید که من دوستان شمارا بدوستی گرفته ام کما قال الله تعالی اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اورا باتش نسوزانیده ام چون حضرت خود بسر آن چاه رسید و سر پوشش باز کرد دید که آتش پر و گلزار گشته بود و آن مستوره درمیانش چون بلبل بر گلزار نشسته بود بعد از آن جهود بغیر بر رسول خدا ایمان آورد و مسلمان شد قصه پیغمبر آورده اند که در زمن بنی اسرائیل اولیاء الله بود که چهارصد سال در صومعه معتکف بود و عبادت الله میکرد فرشتگان گفتند که یا رب بنده شمارا در خدمت شما چست و چالاک می بینیم اما امتحانش کنیم گفت بکنید فرشتگان بحکم رب العزت پیش اولیاء الله رفتند و گفتند که ای بنده چه مشقت بیفایده می بری رنج بیحاصل میکشی عبادت تو بدرگاه حق مقبول نیست گفت چه را شما را بنده گفتید بندگان خدمت می باید کرد بقبول و نامقبول مرا کار نیست والله نیست رباعی ور بخوانی بنده مقبول توام ور برانی چاکر معزول توام ور برد و قبول تو مرا کار نیست هست بهر دو حال مشغول توام بعد از آن خطاب عزت در رسید ملائکه چگونه دیدید بنده خاص مرا که در هیچ اوقات رو از من نگردانید گفتند یا رب العالمین بنده تو خاص خواص است و دوستان ورا از جهت دوستی او خود را در مجاهدات فراموش باید کرد چنانچه ابراهیم خواص قدس الله سره العزیز دوازده سال در بیابان کشیده بود که برگ درختان قوت خود میساخت روزی در بیابان درخت انار را دید و اندیشه کرد که ازین انار بخورم اما نباید که ملک غیر باشد از آنجا گذشت که حضرت خضر پیغمبر با او ملاقات کرد و گفت بیا تا دوستان حق تعالی را ببینیم دستش گرفت و در غارے رسید که در آن غار شیخ زنده پوشی را دید که سرپوشیده بود و غار و تنش هم بر و جمع شده بود و میخوردند ش ابراهیم را گفت برو پایش را بگیر چون ابراهیم بن خواص پایش گرفت گفت ای ابراهیم بن خواص چه میطلبی گفت از کجا دانی که من ابراهیم خواص باشم گفت کسیکه خود را در تصرفات حق سپرده هست از جمله ذرات مخلوقات خبر دارد دیده اینکه انار را از ترس کسی نخوری که ملک کسی باشد والاحظوظ نفس میگرفتی چون از ین درگذشت حضرت خضر گفت ای ابراهیم در بیابان دوازده سال برای چه میگذرانی گفت تو را

ق ۱ قصه اولیاء الله در عبادت بیارد بقبول و نامقبول شدن نظر نکرده

ق ۲ قصه ابراهیم خواص که دوازده سال در بیابان برگ خورده

درویش کیستم خضر گفت توکل این نیست که شما میگوئید توکل خود را سپردن است نه حظ نفس طلب کردن بیا تا متوکلان را بتو بنمایم چون رفتند دیدند که کسی افتاده است سر خود را بریده پوشیده و تمام وجود او را زنبوران سرخ گرفته و به نیش میزدند گفت این اند متوکلان خدا و مردان خدا ابراهیم را پیش کرد و خود پس ایستاد چون ابراهیم بطرف سر رفت حضرت خضر پای مبارک بدو رسانید گفت ای مهتر خضر چه مطلبی ابراهیم التفات بوی کرد که همراه من خضر است و من نمیدانم آن ولیا از و غائب شد چون باز بدو دید خضر نیز غائب شد بعد از ان ابراهیم از مجاهدات خود پشیمان شد

لقوله علیه السلام کن عالما او متعلما او مستمعا او خادما و لا تکن من الخامسین فان تکن خامسا فتهلک زیرا که دوستی با جاهلان هلاکت است بیت سگی که تر شود از بول پاک تر باشد * از آن کسی که کند اختلاط با عامی ** و در رساله شاه قاسم بدرالدین کروری آمده است که مامون خلیفه هفت روز در خدمت مجالس ابو حفص کبیر حاضر میشد چون روز هفتم وداع میکرد شیخ گفت از نشستن خلیفه چه سود که درین ایام از من یک مسئله هم نه آموخت او بجواب گفت اینکه من از شما چهار مسئله آموختم و گفتید که این را حضرت رسالت پناه فرموده است من همه را در عمل می آرم شیخ گفت کدام اند گفت اینکه شما گفتید که حضرت فرموده است نظر کردن بروی عالم بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و زائر را نشاید که در هنگام زیارت در تسبیح و تهلیل مشغول شود باز گفتید که رسول گفته است که یک ساعت نشستن با عالمان بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هزار اسپ که فی سبیل الله بغازیان داده باشد و هزار گرسنه را طعام داده باشد و آب داده باشد و هزار برهنه را جامها داده باشد و حدیث سوم گفتید که هر که در حلقه مذاکره عالمان بنشیند و یک مسئله شرعیه بداند بهتر است از عبادات هزار ساله و هر مسئله که دران مجلس شود سامع یا قائل برابر باشد و حدیث چهارم گفتید که چون کسی بزیارت علما رود و روان شود صد فرشته بفرمان حق تعالی می آیند بست برابر سطر میروند که در هر قدم درجه او بلند میکنند و بست در پیش او میروند که در هر قدم نیکی در دفتر اعمال وی مینویسند و بست عقب وی میروند که هر قدم بدی از نامه اعمال وی محو کنند و بست برابر دست راست او میروند که هر قدم کوشکهای در بهشت راست میکنند و بست برابر دست چپ او میروند که در هر قدم میان او و میان دوزخ خندقها بسته است

مسئله در بیان فضیلت زیارت علماء و ثواب آن

سیکنند پس چون بمنزل او رسد خداوند تبارک و تعالی بکلام بی زبان ندا دهد که گواه باشید
ای فرشتگان که در آسمان و زمین هستید که انی غفرت له و لا ابالی قبل از این که قدم در راه نهد و
و نیز در خبر است که چون مومن بزیارت مومن روان شود فرشتگان گویند خداوندا آنکه او زیارت
کرده میشود مرد تقیه و پارساست و این از گناه ملوث است پس چه کنیم فرمان رب العزت در رسد که
گناه از وی بردارید و در دوزخ اندازید باز گویند آن عالم نیز متعلقات دنیاوی در مانده است حکم شود
که گناه او نیز بردارید و در دوزخ اندازید تا هر دو پاک بهم رسند و هر چند راه که زائر میرود آن زمین را
هفتم زمین در پله اعمال او نهند چنانکه آورده اند که در بنی اسرائیل ظالمی بود که نود و نه کس را کشته بود
روزی پیش پارساترین بنی اسرائیل رفت و گفت که گناه بسیار دارم که نود و نه کس را کشته ام اگر توبه کنم
خدای تعالی قبول کند یا نکند زاهد گفت از پیش من دور شو تا از شومیت تو مرا بعذاب نگیرد تیغ را از نیام
کشید و زاهد را بکشت و بعد از آن پیش عالم ترین بنی اسرائیل رفت و گفت صد کس را کشته ام که یکی از آن
مجموعه فلان زاهد است اگر توبه کنم هیچ روی صلاحیت دارد عالم گفت پیش اهل صلاح برو توبه تو خدای تعالی
بپذیرد از آن جا روان شد آورده اند که تا به قصبه رسید و او را در راه مرده یافتند و دیدند که یک خطی
از غیب بر او افتاده بود چون مطالعه کردند چنان نوشته بود که بر این کس فرشتگان رحمت بحث کردند
فرشتگان عذاب گفتند که فاسق و فاجر است ما جان او را قبض کنیم و فرشتگان رحمت گفتند که
زائر و تائب است چنانکه عزم توبه کرده بود ما روحش را قبض کنیم بر ایشان حکم شد که هر دو طرف زمین را
باز وزن کنید چون وزن کردند دیدند که یک طرف زمین یک بالشت از خانه خود بجانب آن صالح نزدیک شده بود
حکم بر این شد که فرشتگان رحمت جانش قبض کنند بسبب برکت آن صالح آورده اند که مالک دینار
را با دهریی مناظره افتاده هر یکی همین گفتی که من بر حقم چون در میان مردمان جدال بود بر اتفاق
کردند بقول دهریه که هر دو را دست بسته در خانه در آرند و در آن خانه آتش زنند چون
چنان کردند خانه بسوخت و ایشان هر دو سلامت ماندند مالک دینار مناجات کرد که یارب مرا با کافر برابر
کردی خطاب حضرت عزت در رسید که ای مالک دینار او را از برکت شما خلاص کردم اگر تنها میبودی سوختی
و خدمت و مودت بدوستان حق چنان باید کرد که قطب الاقطاب معین الحق والدین سنجری در
کتاب خود آورده است که روزی در خدمت مرشد خود شیخ المشایخ والاولیاء شیخ عثمان هارونی

در سفر بودم از افواه مبارک خواجه برآمد که بقول امام اعظم رح چون دو کس بسفر روند باید که یکی را
بادشاه کنند تا خلاف سنت و جماعت نباشد پس آفتابه و مصلی از و گرفتم و گفتم که بادشاهی لائق
شماست چون شب شد او در خواب رفت بیک ناگاه باران باریدن گرفت برخاستم و زنده خود را بر
سر او گرفتم تا بامداد ایستاده بودم چون شیخ بیدار شد عالم چنان دید گفت چرا گفتم چون شما را
بادشاه گرفتم پیش خدمت بادشاهان چنان باید کرد شیخ بنظر نیک در من نگاه کرد بمقصود رسیدم ای
عزیز چنانکه دانستی بدوستان حق دوستی کردن ثوابست پس دشمنان او دشمنی کردن ثواب
است و نیز درجات رفیع ست و اگر دشمنی بدست نشود بدل البته باید کرد چنانکه در مفتاح الجنان
است که جوانی بود فاجر و ظالم که در همه عمر خویش بجز گناه نمیکرد و آن همه را باز در یک دفتر مینوشت
و جمع کرد روزی در دروازه شهر نشسته بود که کسی بنزدیکش رسید او را گفت که بیا خمر بخور چون
آنکس ساغر بدست گرفت بادشاه گفت جوان فاجر دانست که این کس محتسب ست تیر بر دهنش زد
مرد جوان بخود آمد و گفت که دانسته قتل کرده ام این را نیز در آن دفتر نویسم چون بران دفتر رفت
و کشاد دید در هر جای که خون و زنا و خمر کرده بود در آنجا چنان تبدیل یافته بود که این کس چندان
برده آزاد کرده است و چندان ختم قرآن کرده است و چندان گرسنه را طعام داده است پس همه
اعمال بد او بسبب دشمنی بدشمنان حق به نیکی مبدل شد و در رساله خوانده ام که آسمان و زمین
و عرش و کرسی و لوح و قلم بود که دل از جان سوال کرد که اول کار چیست و آخر کار چیست و
ثمرهٔ کار چیست گفت اول کار فناست و آخر کار بقاست و ثمرهٔ کار وفاست گفت فنا
چیست و بقا چیست و وفا چیست جان گفت فنا از خودی خود بیرون آمدن و بقا بحق
پیوستن و وفا میان بخدمت دوستان بستن پس اگر سائلی گوید که چون هیچ نبود دل و جان از
کجا بودند جواب این فقیر میگوید که جان مفیض کل او را فیض اقدس و وحدت و حقیقت محمدی
و قبله واجد میگویند و دل اسماء الله که هر یک بحسب استعداد خود وجود یافت گویا که یکی از دیگری
سوال کرد که ارادهٔ حق با یجاد خلق مقصود همین است والا خلق در وجود نیاید و فیض
دوم که جان اسماء الله و دل اعیان ثابته که از علم و نور در شهود آمدند گویا که آن حقیقت قبله این
موجودات شد و از ینجاست ... که پیغمبر ما را قبله واجد و موجود گویند که چون روی

۱ سوال دل از جان

۲ مسئله در بیان تجلی ذات

ارادت پدید آورد و قبله واجد شد و چون موجودات از طفیل خود یافتند قبله موجود شد محاضره
سوم چون از علم و نور و شهود که اعیان ثابته معدومه ممکن وجود ذهنی یافت عیان را جان
گویند و چون بصورت خانه وحدت هر اسما تجلی فاصله گردید که چنان چنان ظهور باید کرد
این بکنه و ارواح سراجیه دل توان گفت محاضره چهارم چون در محل کن و فعل آمدند که
هر اسما عقب فعل خود شدند و بحسب استعداد جمله ذات ظهور شدند پس کن را که حقیقت کیانی
گویند جان توان گفت و موجودات ظهوری که آنرا هیولی و عرش کل و عقل کل گویند دل توان
گفت محاضره پنجم جمله ممکن و ظهورات چون در قبضه الوهیت اسیر مغلوب و مقهور اند پس
از روی حقیقت از اثر قطع نظر باید کرد و مؤثر را باید دید پس مؤثر را جان و اثر را دل توان گفت
که الا له الخلق والامر پس خلق چون کثیفات و امر چون روح و ملکوت همه او ست تو در میان
مباش ای عزیز این راه بس باریک و خون ناحق ریختن ست پس تابع کسی باید بود و
خدمت او خود را باید سپرد که او خود را بحق سپرده است و در لباس شریعت خود را چنان پوشیده
که هیچکس از احوال وی خبر ندارد اگرچه منصور مشهور بود او مستور باشد تا بمقصود رسد چنانچه
مورچه بپای خود بکعبه نرسد تا خود را در پر کبوتر تیز رو ضم نکند رباعی تو بدین رفتن بمنزل کی
رسی * تو بدین جستن بحاصل کی رسی * بس گران جانی و بس اشتر دلی * با سبک روحان بدین
دل کی رسی * و چون نظر در عین الیقین و حقیقت کنی الوهیت واحد یست بنسبت اطلاق
خاصیت موجودات و استعداد ایشان تعداد اسما شد از آن جهت تعدد ذات جمله اسما گویند که
ذات از صفات ممتاز نیست و چون صفات قدیم اقتضای ایجاد ممکنات کردند از روی نامیدن
تعداد اسما را اول و غیره ذات گویند اما چون همان ذات ست که بمرتبه تنزل کرده است و
با طوارات سبعه و تکثیرات مختلفه ظهور شد و صفات را عین ذات توان گفت کقول الشاعر
شعر بر لوح خود ست فتنه نقاش * کس نیست درین میان تو خوش باش * فهم من فهم
پس سوال دل از جان اقتضای هر مراتب تنزلات خویش و جان که مسئول ست فیض قدس
که بهر مرتبه نزول و ظهور آمده پس سائل و مسئول احدی نیست چنانکه دل این شخص جامع صفه
هست و از مراتب ارواح بیابد همچنین مراتب اسما را دل سراجیه و کنه و حقائق کیانی و غیره

من کلام الصوفیة میگویند و بحقیقت گویا که مسائل اند از وحدت که آنرا ابو الارواح و برزخ کبری
و حقیقت محمدی گویند قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای
لیعرفون سر این معنی ست اما جمله متابعت هدایت ست و جمله افترا و خودروی و ضلالت ست و
سماع ست از مرشد محقق طالب الله ثراه و جعل الجنة مثواه شنیدم که کشتی در دریای عمان شکسته بود
مردی دو دست به تخته برد و فریاد کرد که یا حضرت خواجه خضر فریادم رس مهتر خضر آمد و
از دستش گرفت و بر روی آب میرفتند آنکس نام خضر بر زبان میراند آنکس چون دید که خضر نام الله
یاد میکنند من نیز یاد میکنم چون آنکس نیز نام الله بر زبان میراند و خضر نام الله تعالی گفتن آغاز
کرد پایهایش در آب غرق شد مهتر خضر گفت که شما را بدرگاه او مجال نیست شما نام من گیرید
من نام او ؛ امام محمد غزالی را پرسیدند که چندین علم و فضائل بچه سبب یافتی گفت هر چه دانستم
از کسی دریغ نداشتم و بعام و خاص میگفتم و بخیل نبودم و آنچه ندانستم از دانستن او عار و ننگ نکردم
اگرچه یک مسئله بودی لقوله علیه السلام لیس من اخلاق المؤمن التملق الا فی طلب العلم و آورده اند
که روزی مهتر عیسی علیه السلام در بیابان میگذشت و اکثر عمر در بیابان میگذاشت راعی را دید گفت
ای راعی چرا طلب علم نمیکنی تا بخدا نزدیکی بدست آری راعی گفت من پنج مسئله در علم دانسته ام
پنج دیگر شما نمائید تا همه ده مسئله شود مهتر عیسی گفت آن کدام اند راعی گفت شما را باید اول بیان
کردن مهتر عیسی گفت اول شما بگوئید تا من دانم راعی گفت اول اینکه حلال خوب ست و حرام بد حلال
میخورم و حرام نه دوم راست خوب ست و دروغ بد راست میگویم و دروغ نه سوم اینکه اطاعت خوب ست و
معصیت بد ست اطاعت میکنم و معصیت نه چهارم با عیب خود دارم عیب دیگران نگویم پنجم آشنائی
با خدا باید کرد و با خلق نه پس با خدا آنم و با خلق نکنم مهتر عیسی گفت که علم اولین و آخرین همین ست که
شما را او بارا و همه خلق را بس ست که بجای آرند پس حاجت دیگر آموختن نیست زیرا که آموختن علم برای
عمل ست تا عزت دنیا و شرف عقبی بدو دست دهد خوش گفت آنچه گفت بیت چو کسب علم کردی
در عمل کوش ؛ که علم بی عمل زهریست بی نوش ؛ **فصل سوم** در وضوء و ملائکه آن
بدانکه وضوء بر چهار نوع ست وضوء ظاهر و وضوء باطن و وضوء فرض و وضوء مستحب بدانکه وضوء
بضم الواو مشتق از وضاءة ست و آن پاکی را گویند و وضوء بفتح الواو آبی را گویند و وضوء بفتح

قصه غزالی رحمة الله علیه

مسئله ۲ در بیان وضوء که چند نوع ست

الواو والهمزة روشنائی را گویند و در اصطلاح غسل اعضای ثلثه و مسح الراس را گویند و چون ظاهر
را چنان شرط است پاک ساختن باطنت نیز منور و روشن گردد که از نتیجه وضوی ظاهری وضوی
باطن و ست و هر چنانکه از حسد و کینه و حقد و عجب و ریا و اخلاص یابی خوش گفت آنچه گفت بیت
چون بیاری طهارت ظاهره باطنت نیز حق کند ظاهر از جمله نامشروعات ظاهر را ظاهر باید داشت
فائده
چنانکه آورده اند که شبی بی بی رابعه بصری قدس سرها نشسته بود که چراغهای پادشاهان
افروختن گرفت بی بی خرقه پاره بود بدان چراغ دوخت هر چه از انوار و اطوار و احوال اولیاء الله
بود از وی رفت بخود اندیشید که چه نامرضی از من در وجود آمد که من اینحال رسید بعد مدت مدید
ضمیر منیرش آمد که خرقه را بدان چراغ دوخته بودم آن چراغ از نامشروع بوده باشد پیدا کردم آن
تار را از خرقه باز کشید آنچه از ورفته بود باز بدو رسید و از اینجاست که مستوره از بزرگواری پرسید که
بشعلهٔ پادشاهان چیزی بتوان کرد یا نه گفت شما کیستید که ازین احوال اولیاء الله و
متقیان خبر میجوئید گفت من خواهر بشر حافی ام گفت از شما باید پرسیدن حضرت رسالت
پناه صلعم مر بی بی فاطمه زهرا را گفت که خود را همیشه خوشبوی داری گفت یا بابا چه چیز گفت با وضو
زیرا که هر که همیشه در وضو باشد تا بعرش خوشبوی او میرسد و نه بخوشبوی مجازی که زنان
که خود را بمشک و غیره خوشبوی خوشبو کند و بوی او با غیر شوهر برسد عذاب نا در نامهٔ اعمال او
بنویسند زیرا که رنگ و ابریشم و زر زنان راست و خوشبوی مردان راست و سرمه هر دو را سنت است
مسئله
شیخ نجم الدین کبری را مریدی بود چنانکه شرط وضو است بجا آورده بود و در صومعه رفت
چون برآمد گفت خدای جهان را دیدم شیخ گفت غلط کرده زیرا که این نور وضو بود و وضو
را حضور تمام باید کرد که بعضا و وضو نور سالکان را ره نماید همه را از نتیجه وضو تا آخر سلامت
پس چون اول بحاجت انسانی رود باید که در آمدن خلا اول پای چپ پیش نهد و بگوید اعوذ
بالله من کل رجس نجس ومن شر خبث الخبیث ومن شر الشیطان الرجیم ومن
شر کل آفة وعاهة وحیة وعقارب و چون بنشیند روی بجانب آرد که پهلوی چپ او قبله
باشد که روی و پشت بقبله آوردن مکروه است و در طرف هندوستان نیز مکروه است که حضرت
بابا آدم صلوات الله علیه در هند است و خود را بسیار برهنه نکند و زور بپای چپ کند و بول را

آهسته رها کند تا رشحه باو نرسد و اگر پشت بقبله آرد و تغییر رو بشستن دامن پاک نیست تا خلاف
مردم هندوستان شود و چون برخیزد اوّل پای راست بردارد و بگوید الحمد لله الذی اخرج
عنّی ما یؤذینی و امسک علیّ ما ینفعنی و سه کرت گوید غفرانک ربّنا و الیک المصیر و پیش از
خاستن خود را بسنگ و کلوخ چنان پاک کند که دل و یقین گیرد و شاید که تیمم زند اگر میان او و آب
مسافت باشد اگرچه اندک باشد چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم روزی بول کرد و
چون نجاست تیمم زد یاران گفتند یا رسول الله آب نزدیک ست گفت از آب مرگ نزدیک ست
و استنجا پنج نوع ست چهار فرض ست و آن چون از مخرج بمقدار درم شرعی تجاوز کند دوم از
جنابت سوم از حیض چهارم از نفاس و یکی واجب و آن چون مقدار درم شرعی باشد و یکی
سنت ست و آن چون کم از درم شرعی باشد و یکی مستحب و آن از بول ست و یکی احتیاط و آن
چون باشد پشک اشتر خشک افتد و آلایش بمخرج نشود و یکی بدعت ست و آن از جهت باد
و گرم خشک پس هرچه فرض ست آب بتوان شست که فرض ست و دیگران بسنگ کلوخ و لته
کهنه کافیست و چنانکه بعضے عوام میگویند که بسه سنگ سنت ست غلط کرده اند زیرا که آن مذهب
امام شافعی ست رح آورده اند که در لیلة الجن هشتاد هزار سرداران جن آمده بودند و برسول الله
بیعت میکردند و حضرت رسالت پناه بحاجت انسانی میرفت از عبد الله مسعود سنگ طلب
کرد وی دو سنگ و یک سرگین داد حضرت سرگین را پرتاب کرد پس امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح میگوید که
اگر سه سنگ سنت بودی حضرت سنگ دیگر را طلب کردے و امام شافعی رح میگوید که اگر سنت نبودی
عبد الله سنگ ندادی و متاخران برین اند که درین زمانه با آب باید شست زیرا که دیانت از مردان
کم شده ست و تنزه ها رفته اند و عوام الناس کالبهائم اند و از نجاست که گفته اند الاستنجا چنانکه مذکور
شد و الاستغنا تا حدیکه دل قرار گیرد بپاکی او اما چنانکه بمانند عوام الناس که وسوسه کنند و
آب بسیار ریزند که در کتابهاے معتبر از هفت کرت زیادت آب ریختن رخصت نداده اند و استبرا درست
خود را بدیوار یا بر زمین بمالد تا از وی بیرون شود و شاید که استنجا باستخوان و چوب و پنبه و جامه نو و دست
راست نکند که مکروه ست و نیز بهیچ چیزی نکند چنانکه از دیوار و زمین غیر کلوخ گیرد و نکند و اگر از زمین کسی کلوخ
گیرد و باز در آن زمین اندازد آورده اند که چون امام شافعی مذهب خود را انتشار کرد و لافی از دهن

مبارک وی برآمد که اگر من در عصر امام اعظم بودمی او را در اوّل مسئله الزام میدادم روح سراج الفقهین او را
در خواب نمود و گفت که اوّل مسئلهٔ من اینست که لا اله الا الله محمد رسول الله الزام بده چون از
خواب بیدار شد بعده فرمود که علم ده حصه است نه حصه مرا امام را بود و یک حصه مایان را و از انجا به
یمن و روم و شام سیر کرد و بیشتر خلق را در مذهب خود در آورد تا بجائیکه به بلخ رسید ابو اللیث سمرقندی
در خانه نبود امام شافعی خود را یک روزه راه پس مانده بمقدار سه شاگردان پیش آمد و مسئله دشواری
از شاگردان ابو اللیث پرسید ایشان چهار نوع گفتند و او هفت نوع دانسته بود امام چون جواب
شنید از همانجا بازگشت و کوچ کرد و بطرف روم روان شد چون ابو اللیث سمرقندی در خانه
رسید واقعه را باز نمودند ابو اللیث گفت که فردای قیامت جواب امام اعظم رح چگویم که تمام اهل مذهب
او در مذهب خود آورد ما باید که در عقب او بروم چون ابو اللیث سمرقندی روان شد منزل بمنزل
او میرسید امام شافعی یکمنزل پیشتر میرفت چون ابو اللیث بیرون حصار روم رسید امام شافعی
داخل مصر شد امام شافعی دران شب مناجات کرد که الهی مرا از دار فنا بدار بقا رحلت بخش
فی الحال جانش تسلیم شد چون علی الصباح حضرت ابو اللیث بدروازه رسید دید که تابوت
مبارکش پیش آمد که این تابوت امام شافعی رح است او نیز وضو جدید کرد و دو رکعت نماز گذارد
و سر بسجده نهاد و گفت او نیز از ینجهت خود را برحمت حق تسلیم کرده است الهی مرا نیز از دار فنا
بدار بقا رحلت بخش که تا پیش امام مباحثه بکنیم او نیز جان بحق تسلیم کرد الغرض ابو اللیث
سمرقندی درین سفر دو شتر از کلوخ از زمین سبیل بار کرده بود و بیشتر از شاگردان این فقیه
چون بسیر میرفتند کلوخ استنجا همراه خود میبردند و شاید که در محل استنجا سخن نگوید که مکروه است
و قبل از استنجا که هنوز تن خود را برهنه نکرده است این دعا بگوید اللّهم احفظ فرجي وبشري
من النار والزناء والحرام بسم الله العظيم والحمد لله على دين الاسلام الاسلام حق
والکفر باطل و چون از استنجا فارغ شود بجای پاک رود که در خبر است که هر که وضو و غسل در جای
پاک کند آنجای تا قیامت آنکس را از خدای طلب شفاعت او میکند و روی بقبله و سر برهنه نکند
شنید که پیغمبر گفت در حالت وضو سر برهنه کردن نزول رحمت است و دل او چنان
حاضر دارد چنانکه معیت و مشیت او متصل بر جمله حرکت و سکونت خود داند بلکه خود را درمیان

نه بیند و بحضور تمام بگوید بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام نوبت از الوضوء نقل با
للصلوة فرض الله تعالی پس آب را بدست چپ گیرد دسته کرت بدست راست ریزد پس آب
بدست راست گیرد دسته کرت بدست چپ ریزد که مسنون برین طریق است و در حضور چنان باشد
چنانکه آورده اند که حضرت امام زین العابدین علی بن حسین رضی الله عنهما چون بوضو کردن مشغول شدی رنگ روی
مبارکش متغیر میشد پرسیدند ازان امیر چرا گفت هیچ میدانید که در پیش چه کس حاضر خواهیم شد و چون
آب در دهن کند بگوید اللهم لقنی حجتی و تعرضنی بذنوبی و بیض وجهی کما بیضت انسانی
و مسواک از درخت تلخ از توت و بلوت باشد که پیغمبر گفته است که بهشت بخرید بشاخچه اراک و هرا
از شاخچه مسواک است و درازی یک بالشت باید و اگر از بالشت زیاده باشد شیطان بروی سوار
میشود و ستبری بمقدار انگشت خنصر باشد و خردتر از قبضه نباشد و باید که سه انگشت بالا و
خنصر و ابهام زیر او کند و در دهن زند اول بجانب راست دندان بالا باز زیرین آن جانب
باز بجانب چپ دندان بالا باز زیرین بر زبان نیز بمالد بعد ازان هر جانب که خواهد بزند و
باید که مسواک را بزبان نکد اول بشوید بعده در دهن زند و آخر بشوید و نگهدارد و اگر بتمام
قبضه گیرد آفتی ناسور بود در رسد و مسواک را به پهنای دندان زند نه بطول دندان و مسواک
را بر زمین ننهد که خوف دیو و پری است که بدو آفت رسانند و برابر گوش نهد که جای قلم است و
در سر استاده کند که در خبر است که روزی اصحاب رسول قلعه کفار حصار کرده بودند و جاسوس
کافران جاسوسی ایشان میکرد دید که ایشان بر کناره جوی نشسته اند و مسواکها از سر کشیده
دندان خود در شستند و مسواکها باز در سرها نهادند جاسوس خیال کرد که مگر ایشان سوهان با خود
همراه دارند که دندان خود را بدان تیز میکنند و بدان نیز جنگ خواهند کرد جاسوس رفت و قصه
را باز نمود که اگر ظفر یابند ما یان را بدندان بکنند لشکر کفار گریخت پس این همه برکت مسواک بود و
را شریک نباید کرد و کس نباید کرد شعر ثلث لیس فیه اشتراک * المشط والمشاط والسواک *
و نیز باید که بعد از آب در دهن کردن زند که خشک بدعت است و در وضوی نماز بغیر وضو و بی
مسواک فضل است از هفتاد رکعت بغیر مسواک و مسواک سنت است زنان و مردان را این در صلوة
مذکور است و اما در صلوة مسعودی میگوید که زنان را اگر ندارند قائم مقام مسواک است دو

مسئله در بیان وضوء و مسواک

خمس اوقات زند و بقول شافعی در رمضان در وقت ظهر و عصر نتوان زیرا که پیغمبر فرموده
است فم الصائم اطیب من المسک پس بزدن مسواک بوی او ببرد و بقول امام اعظم در رمضان
نیز در خمس الاوقات زند زیرا که وقتی که بوی بد عبدالله خوش باشد بوی خوش نیز خوشتر باشد
آورده اند که مسواک پیغمبران علیهم السلام از درخت زیتون بوده و اگر مسواک نباشد انگشت
شهادت نیز قائم مقام مسواک باشد و چون دوم کرت و سوم کرت آب در دهن کند غرغره گرداند
چون آب در بینی کند بگوید اللهم ارحنی من روائح الجنة وارزقنی من نعمها و آب در بینی بدست
راست کند و بدست چپ پاک کند بر عکس این مکروه است و مبالغه در استنشاق چنان کند که آب
بالا کشد تا نرمه و در مضمضه غرغره کند و این غرغره سنت است هم در غسل و هم در وضو مر غیر صائم را
بعده روی شوید که فرضیت وی از رستنگاه موی پیشانی تا زیر زنخ و از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و آنرا
که در سر موی نباشد پس حد پیشانی از چیست که در ایام طفولیت در بالای پیشانی او موی باشد و ریش
تنک را پوست با موی باید شستن و اما کلان ریش را که پوست روی را پوشیده باشد شستن پوست
ساقط است و سفیدی که درمیان دو زلف و گوش است شستن او نیز فرض است بقول امام اعظم
بعضی گویند عادت که زیر زنخ متغیر باشد اگر تیزی زنخ تراشیده باشد در وقت وضو آنرا نشوید و
مسح کردن و یا خشک ماندن نماز بگزارد کافر شود زیرا که فرض بجا نه آورده باشد و هر که یکبار موی
در غسل و وضو از و خشک ماند آن وضو سبب نباشد پس چون وضو نماز گذاردن کفر است و
فرضیت مسح ریش در وقتی معلوم شود که رنگ کرده باشد و خلال ریش از جانب چپ از فرود
بالای او ست و در آمدن شستن روی گوید اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائک
ولا تسود وجهی یوم تسود وجوه اعدائک اللهم بیض وجهی اشرح قلبی صدری و طهر
قلبی و آب ابروی سخت نزند و چشم را گشاده ندارد و نه سخت بپوشد که مکروه است و دست تا
آرنج بشوید و سنت است که سه کرت بر کف دستها ریزد و تا جانب آرنج کشد که رو فرض آرنج
میرسد و جانب کف دست می کشد و در وقت دست راست شستن گوید اللهم اعطنی کتابی
بیمینی و حاسبنی حسابا یسیرا و در دست چپ گوید و لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من
وراء ظهری یوم یدعو ثبورا و یصلی سعیرا و از سه کرت مسح آب کم فریاد مکرده

است پر اندام تا پایها به فرض ست و سه بار سنت ست و آب را روان باید کردن تا اگر جای
نشسته بی مسح کند یعنی تر کند روا نباشد و اگر جای مسح را بشوید روا باشد اما مکروه بعضی متکلمان
گفته ایمان مرتکب المکروه لا یستحق حرمان الشفاعة چهارم حصه مسح سر فرض ست و
تمام مسح سنت ست پس شاید که آب نو بگیرد و اگر از جای شسته مانده باشد نیز روا ست و مسح سر چنان
مسح کند که خنصر و بنصر و وسطی از هر دو دست بهم رساند و سبابه و ابهامه را گشاده دارد و این شش انگشت
را بر تارک نهد و بالا کشد تا قفا برد و بعده هر دو کف دست از طرف قفا بر هر دو جانب سر نهد تا پیشانی
آرد و سبابتین را در اذنین در آرد و ابهامین را از هر دو طرفین پشتان بگرداند و مسح گوش با آب
سر سنت ست و در مسح سر گوید اللهم احفظ شعری و بشری من النار و در مسح گوش گوید اللهم لا
تسمعنی غلیان اهل النار و با همان شش انگشت مذکور را آب جدید تر کند و متصل کرده بر گردن
نهد پشت انگشتان و از موی گردن مسح نکند زیرا که بدعت ست زیرا که روافض میگویند که کلمه امام
المسلمین امیر حسین رضی الله عنه از جانب قفا بریده اند پس مسح برین طریق نباید کرد و ایشان از
طرف حلقوم مسح میکنند تا موی گردن میرسانند و نیت وضو و مسح گردن هر دو مستحب و در مسح
گردن گوید اللهم اعتق رقبتی و رقبة ابائی و رقبة امة محمد من النار والسلاسل و
الاغلال و در مسح ریش و خلال ریش گوید اللهم هون علینا سکرات الموت و باید که اندام
را نیز ترتیب بشوید که اگر در یک اندام مکث کند ترک سنت باشد اما اگر یک بشوید و مکث و مانع
کند بعد از آن دیگر بشوید مکروه باشد و نیز ترتیب چنانکه خدای تعالی خبر داده ست نگهدارد تا
خلاف روافض باشد که ایشان اول پای بشویند و بعده دست بعده روی بعده استنجا میکنند زیرا که
ایشان میگویند که چون اول استنجا کنیم بعده دست را چگونه بر روی زنیم اما در فتاوی سراجی
آورده ست اگر استنجا فراموش شود و بعد از وضو باید کرد بلا اعادت وضو و بقصد شعران کرد و چون
پای راست بشوید بگوید اللهم ثبت اقدامی علی الصراط یوم تزل به الاقدام و چون
پای چپ بشوید بگوید اللهم اجعل سعیی مشکورا و ذنبی مغفورا و تجارتی لن تبور اللهم اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون مسئله در
ترغیب الصلوة آورده ست که خلال انگشتان پای بخنصر دست چپ از جانب پای راست از فرجه کرده

خنصر و بنصر ست از زیر بالا کشد و کف دست در زیر پای دارد و نیز در فرجه کہ میان سبابہ و
ابہام از پای چپ ست آغاز کند و در فرجہ خنصر و بنصر چپ ختم کند و آورده اند کہ امام
اعظم کوفی علیہ الرحمۃ از بالای پای بپایان خلال میکرد و چون مسئلہ وید کہ از پایان باید کرد بیست
سالہ نماز را اعادہ کرد چہار رکعتی را چہار گانہ و دوگانی را دوگانہ اما نماز شام را چہار رکعتی کرد
و چون نفل و ہمہ صلوٰۃ سورہ با فاتحہ قرین کرد و آورده اند کہ منصور حلاج در یک وضو
خلال انگشتان فراموش کرده بود دران شب جمال جہان آرای حضرت را در خواب دید کہ
از وی گشتہ اند بود و گفت یا رسول اللہ چرا گفت شما را باید کہ سنتی ما را ترک دہی یعنی نمی باید
شیخ معین الدین سنجری چشتی قدس سرہ ترک کرده بود و نیز ہمین خواب دید و تقدیر کآب از بقیہ وضو بید
آشامید کہ دران شفاست و بران این دعا بخواند اللّٰہم اشفنی بشفائك وداونی بدوائك
واعصمنی من الامراض والاوجاع یا ارحم الراحمین و نیز در ہر اندام بعد از دعا کلمہ شہادت
تکرار کند و در شرح اوراد علی ہمدانی آورده ست ہر کہ در ہر اندام شستن اسم القادر تکرار کند
بجملہ اعدای ظاہری و باطنی ظفر یابد و چہار آب ایستاده خوردن افضل ست آب وضو کہ باقی ماند و
آب زمزم و آب پس خورده علما و صلحا و آب سقا کہ در بازار میگردانند و بعد از وضو سوی
آسمان کند و بگوید اشہد ان لا الہ الا انت وحدك لا شریك لك واشہد ان محمدا عبدك
و رسولك و نیز بسوی آسمان نظر کند و ہمین دعا کند حق سبحانہ و تعالیٰ بنظر رحمت بوی نگرد و در اثنای
وضو سلام و کلام منع ست تا اگر یکی کسی را کہ در وضو یا در نماز و یا در وقت خواندن خطبہ سلام دہد
بر ایشان جواب لازم نیاید اما اگر گوینده سلام آثم باشد و دلیل این حاضر دارد کہ روزی
امام محمد غزالی در وضو نشستہ بود و در وقت پای شستن کفش خود را دید کہ کہنہ ست در
خاطرش گذشت کہ بروم در بازار و کفش بخرم درین میان امام محمد غزالی را سید کہ ابدال وارستہ
دیوانہ خبر دار سلام بود یعنی افعال ذمیمہ او با فعال حمیدہ مبدل شده بود سلام داد امام چون از
وضو فارغ شد گفت دیوانہ چرا سلام کردی نہ دانستی کہ در اثنای وضو سلام بے ادبی ست گفت
شما را در وضو ندیدم بلکہ در بازار و در تفسیر کابلی ست کہ اگر در میان وضو سخن کرد یا نشستہ
خواب کرد وضو نشکند اما اعاده وضو افضل ست زیرا کہ نتیجہ در وضو ست ثواب آن و

آن نباید کرد که پیغمبر فرموده است اسباغ الوضوء یحرق الذنوب کما یحرق النار الحشیش
و بعد از وضو سه کرت سوره انا انزلناه بخواند که مهتر عزرائیل را چشم نه بیند و خداوند تبارک و
تعالی بلطف خویش جان او قبض کند و در شرح ابو اللیث سمرقندی آورده است پیغمبر گفت
هر که بعد از وضو سه کرت سوره انا انزلناه بخواند ثواب ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح
الله و محمد رسول الله یابد اصحاب گفتند یا رسول الله چنانکه مراتب این پیغمبران است تمام یابد با مثال
گفت تمام یابد و ده کرت سوره اخلاص بعد از وضو بخواند آمرزیده شود و هر حاجتی که داشته باشد
برآید و سه کرت انا اعطیناک و سه کرت اللهم صل علی محمد و عترته بعدد کل معلوم لك
و اگر ده کرت این درود بگوید فاضل باشد و آیة الکرسی و آمن الرسول و سورها اذا زلزلت و الم تر
کیف و لایلاف یگان بار خواند که درد کمر او هرگز نباشد و در خبر است هر که بعد از هر وضو سه کرت گوید
اللهم اجعلنی محبوبا فی قلوب المؤمنین و بلغنی عمری الی مائة و عشرین سنة من غیر عاهة
و هم عمر او صد و بیست ساله شود و نیز اگر چهار بگوید اللهم اجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب
المؤمنین و بلغنی و بشرنی عمرا الی مائة و ستین سنة و اجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب
المؤمنین و ملائکة المقربین و الروحانیین و بلغنی و بشرنی عمری الی مائة و ستین سنة
و اجعلنی محبوبا و مقبولا فی قلوب الانبیاء و المرسلین و بلغنی و یسر لی عمری الی مائة و ستین
سنة من غیر عاهة و هر ... خداوند تبارک تعالی عمر او صد و شصت ساله گرداند بعده متصل دوگانه
بگزارد و شانه در اول بر پیش سر زند و باز با بروی چپ راند و این دعا بخواند اللهم زیننا بزینة الرجال
در راست گوید و در چپ گوید اللهم زین الرجال باللحیة و النساء بذوائبها و از جانب راست از طرف
بالای ریش شانه دارد و بهتر آنست که نشسته باشد و بگوید اللهم سرح لحیتی و فرجنی من الهموم و الغموم
و از جانب چپ از فرود بالا یعنی زیر زنخ بسوی خد کشد و سوره الهکم التکاثر نیز بخواند بعده هر دو جانب
از فرود بالا هر طور که بخواهد شانه کند و سوره و الضحی و الم نشرح یکبار و انا اعطینا سه بار بخواند و نیز سه کرت
بگوید اللهم صل علی محمد و عترته بعدد کل معلوم لك و در خمس الاوقات و هرگاه که وضو سازد شانه
کند که در شرح ابو المکارم آورده است که حضرت رسالت پناه شانه از استخوان ساخته بود و در دست داشت
بعد از نماز شام شانه بود و ریش را شانه میکرد و گفت این شانه را چیزی خوبی است و بعد از نماز خفتن

مسئله در بیان فواید سورها که بعد وضو خوانده و دعاها

فصل طریقه شانه کردن

اگر وضو جدید کند تنها والا شانه را ترک کند و ریش را شانه کند ثواب یک حدیث و مغفور گردد
و نیز شاید که شانه منکسر نباشد که درویشی آرد و بعد از وضو آفتابه پر کند برای وضوی دیگر که
مستحب ست و سر او بپوشد و در اجتناب الفقر حدیث نبوی مذکورست که هر آوندی و هر مشکی که سر
دهن او پوشیده و بسته نباشد شیطان لعاب دهن خود دران اندازد و هر آفت و دردی که باین
کس میرسد سبب آن لعاب شیطان ست و نیز آفتابه شکسته نباشد که درویشی آرد و آفتابه احجام
برای خود کردن بدعت ست بدان ای عزیز که وضو ظاهری صلاح مومن ست لقوله علیه السلام
الوضوء سلاح المؤمن و سالک را باید که بغیر سلاح نباشد از انکه وی همیشه با نفس خود و شیطان
محاربه دارد و در سلسله چشتیان مرید را تقدم از همه نصائح بدوام وضو فرمایند حتی که اگر از خواب
بیدار شود بچیزی پاک از جنس زمین چون سنگ و کلوخ و سبو و غیر ذلک تیمم زنند و حضرت شیخ
المشائخ والاولیاء فرد زمانه سید علی ترمذی که مرشد این فقیر بود قدس سره را خاصیت بود که
هرگاه در تعلیم علم التصوف ذاکثر مشتغل الحال وضو جدید میکرد و میگفت که الوضوء علی الوضوء
کالنور علی النور و آن مشکلات را حل میکرد از برکت وضو و چون کسی در دوام وضو باشد باطنش
همیشه بحق مشغول و حاضر باشد و در نظر آسمانیان همچون ستاره روشن می نماید چنانکه اهل زمین
از روی ستارگان می دانند که اگر دیدیم ایشان نیز از روی عکس می دانند پس وضوی باطنی گویا که
نتیجه وضوی ظاهرست بدانکه در اجتناب الفقر آورده است که بعد از وضو روی را بآستین دامن
پاک نکند که درویشی هر دو جهان ست باید که دستارچه را با خود نگاه دارد تا بدان روی پاک کند و
حکمت ست که فردای روز قیامت اگر بدی کسی بماند که هوا باشد دستارچه را بطرف نیکی نهند آن
پله بدی همه بالا شود و باید که بدستارچه غیری روی را پاک نکند که محبت میان ایشان منقطع شود حتی که
اگر بخلال خود مجامعت کند هر یک علیحده جداگانه اندام خود را پاک سازند والا عداوت میان ایشان
میخیزد و شاید که افتد و چون وضوی ظاهر را بجای آورد وی باید که باطن را از غش و کدورت و عناد
و از حقد و عجب و کینه خلق و از هرچه ماسوی الله ست پاک داری چنانکه شیخ شبلی گفته است هر
نگاه که مثل غیبت و بنیادی بخاطر رسد وضوی جدید لازم میشود و اگر میل عقبی بخاطر رسد غسل جدید لازم
میشود و پس هر دو را بجای آرم و غسل از بهر آنست لازم می آید که در عقبی خطر شش ... چنانکه

در بنی اسرائیل پنج سال باران نبارید چنانکه برگ درختان و بیخ گیاه را مواشی بخوردند و هر روز
حضرت موسی را باستسقاء بیرون بردند روزی بخدای خود مناجات کرد که خداوندا مرا فضیحت کردی
زیرا که مدت پنجسال ست که دعا میکنم بدرگاه تو مستجاب نمی شود بواسطه ندا شنید که تو در میان
خلق میباشی که خوردن و پوشیدن ایشان همه از موجهات ست در بیابانی برو و مردی سیاه بهر
پای برهنه و ژنده پوشیده و موی سر او تافته نقان باشد و نام او برخست او را بگو که دعا کند مستجاب شود
و چون حضرت موسی در بیابان رفت آدمی موصوف را یافت و نامش پرسید گفت نام من برخ گفت
طلب باران کن که حکم ست همدران جا استاده شد و گفت بطریق ناز که باد از حکم شما بیرون
رفت که ابر را پراگنده نمی کند و یا خزانه رحمت خالی شد و یا گناهگاران را در ان جهان عذاب
نتوانی کرد که درین جهان میکنی چون همه بر جا ست و باشد باران بکن همدران ساعت
چنان باران باریدن گرفت که بلندی و پستی همه هموار کرد و بفرمان خدای در یک روز گیاها
ساق آمدند حضرت موسی گفت خداوندا شمار اچه خاصه بندگانند فرمان شد که خاص نیستند اگر چه
دوازده سال در بیابان رفته و از خلق بریده و بمن پیوسته اما در باطن کدورت و چرک
دارد که لائق خواصی من نیست که روزی در گرمابه سخت خرقه را باز کرده و شمال را بر سینه خود گرفت زیرا
که در سینه ایشان محبت من نه بوده باشد از ضرر و نفع دنیاوی خبر نباشد پس وضوی باطن بسبب این میکنید
پیغمبر گفته ست که الاعمال بالنیات و نیز فرموده ست که حسد و کینه و ریا عمل ظاهری را چون
آتش گیاه خشک را میسوزاند و در خبر ست که زلت آدم از نفس و شهوت بود آمرزیده شد و لغزش
ملعون از کبر و حسد بود آمرزیده نشد پس چون عمل را به نیت بسته اند و بنیت عمل را قبول فرموده
اند لقوله علیه السلام ان الله ینظر الی نیاتکم ولا ینظر الی اعمالکم پس با عمل باشد و خالصة
لله نباشد الا بریا و نمایش خلق پس ریا بمذهب امام اعظم کفر ست که الریاء من الکفر و عمل او
عند الناس عمل می نماید و عند الله باطل پس نیت که غیر الله ست فاسد کننده وضوا و شد
ای عزیز چون وضوی باطنی را دانستی و میدانی باید که حکایتے چند از اولیاء الله نیز بشنو که
که الاولیاء جنود الله و نیز فرموده ست که عند ذکر الاولیاء نزول الرحمة و در
تسوید این حکایتها غرض آنست که فرزند فقیر التماس آن دارد که احوال و حال و اقوال اولیاء الله

قریب هر عمل نتوان آورد تا اگر از فضیلت و رتبهٔ ایشان اثر بر دل او شود چنانکه در تذکرة الاولیا
است هر که در هر روز دو حکایت از اقوال و حال اولیاء الله مذکور سازد بیشک فی شبه بمراتب ولایت
برسد و دوست ایشان گردد که من احبّ شیئاً اکثر ذکره منقولست که در پیش بی بی رابعه
بصری کسی نشسته بود و بسیار بسیار دنیا را بد میگفت و ذلیل میدانست بی بی گفت ای شیخ
چرا این مقدار دنیا را دوست میداری کسی گفت که بی بی او دشنام میدهد بی بی گفت که ازین
حدیث خبر نداری که من احبّ شیئاً اکثر ذکره پس کثرت ذکر گویا که کثرت دوستی ست و بی بی
رابعه را عدویه از بینائی گفتند که بغیر الله دشمنی نیست روزی او را پرسیدند که خدا را دوست میداری
گفت آری پس گفتند که شیطان را دشمن میداری گفت دل من چنان بدشمنی او مستغرق است
که از دشمنی کسی خبر ندارم پس کم التفاتی بچیزی دشمنی باشد و نیز حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم را در خواب دید که میگفت ای رابعه مرا دوست میداری بی بی گفت هران دل که
در دوستی شما نیست ترقیده باد اما ظم چنان دوستی حق گرفته است که از دوستی غیر خبر ندارد روزی از
روی مکاشفه بهشت را دید خوشحال شد هاتفی برو آواز داد که ای رابعه نه گفته بودی که بغیر شما بهر
دوسرا راضی نشوم و بدیدن بهشت دل شاد شدی رابعه از هیبت تب لرزه در وجود آمد توبه کرد
امام حسن بصری به پیش او رفت دید که هارون رشید چهار هزار دینار آورده بود و پیش در او نهاده
و او را رخصت نموده چون امام را دید منت کرد و تضرع نمود که با گنجینهٔ شما این مفتوح را قبول کنند
چون امام در صومعه در آمد گفت خلیفه زمان تصدق آورده پیش در استاده است اگر قبول
شود بی بی گفت بمن در کار نیست باید که تصرف فقرا کند که مرا روزی بشارت بهشت دل شاد
شده بود خطاب عتاب بر سرم آمد این پنج ماه است که از آن هیبت افتاده ام و گفته اند که هم
از آن هیبت بحق رسیده روزی بی بی گفت که خداوندا هرچه نصیب من است در دنیا
بکافران بده و هرچه از آن بهشت است مومنان را بده مرا درین دنیا در دوزخ و در آن دیدار
نقلست که سلطان العارفین ابراهیم ادهم قدس سره چهارده سال در راه کعبه بهر قدم
رکعتین میکرد تا بمکه رسید بی بی رابعه در آخر قافله بود چون سلطان ابراهیم رسید مکه را
بر جا نیافت متحیر شد از بالا هاتفی آواز کرد که در آخر قافله مستوره ایست که مکه بزیارت او رفته است

چون بکه پیش بی بی رسید پشت داد و گفت ای صاحب خانه می باید چون گشته بجا نه رسید و خاطر
آمد که حرمت تو آمدن بر من فرض بود نکردم وعده کرد که به پهلو روم پا بر زمین دراز میکشید یا نه
می ایستاد و دو رکعت نماز میگزارید چنان محنت کشیده بمدت هفت سال از بصره بمکه رسید چون بعرفات
برآمد گفت خداوندا عشقم تمام مکن تا تفنی ندا کرد که عشق خشک سالی ست که هیچ گیاهی در و نروید
چون طرف آسمان نگاه کرد دریاهای خون دید گفت خداوندا این چه دریاهاست ندا آمد که این خونها
از عاشقان من ست که خون ریخته رفته اند گفتا دنی ترین مقام ایشان من بنمای ندا آن زمان
بر وی چیض رسید ندا آمد که کمترین منزل من بر راه عشق اینست که مدت هفت سال از برای دوستی من زیارت
کعبه آید و زیارت آن کلوخ روبیش نگردانم و محنت خود را در میان آرد که من چنین کرده ام پس باز
شده باز گشت و گفت ای بی نصیبی من چون کعبه من آید قبول نکردم و چون من آمدم لایق نفس
نشدم و از کرامت او گفته اند که شبی مشائخان کبار در صومعه او جمع شده بودند و چراغ نبود بانگشت
خنصر خود فف زد آتش در وی افروخت و به مانند چراغ در گرفته بود آورده اند که روزی بکه نیز رفتا
کسی گفت بی بی پشت مر شما را خمی هست توشه چگونه خواهید برد گفت ببین چون آن شخص تفحص کرد
فرو ترید از آن بار برابر پشت آن مرکب ابرای دیدن آمیرفت آورده اند که همراهان سفر از غایت نیستی
طاقتی مرکب لنگران شده باز ایستاد هیچکس حاجت نکرد وی نیز همراه مرکب در بیابان ها نه چون بجا رفتند
بجانه رسید او را در مکه قدید یا مرکبش هم گفتندش ترا چه کس آورد گفت کسی که مرکب را طاقت داده بود
روزی دو ده درویش بزیارت در صومعه او رفتند پیش او دو نان جوی بود در پیش آورد تا گاه
سائلی بر در رسید و یا الله کرد از پیش ایشان گرفت بسائل داد ایشان متحیر شدند و دم همی
کشیدند که کنیزکی از در درآمد طبق برنجمت در دست داشت و پیش بی بی آورد بی بی چون سرپوش
برداشت دید که در و نان حلوا ست آن نانها را بشمرد که هژده نان ست پس گردانید بکنیزک داد
چون آن کنیزک در خانه سید بی بی اش پرسید چرا گفت رابعه می گوید که غلط کرده گفت چرا گفت
که چند نان ست گفت هژده نان ست گفت دو نان دیگر بیار گفت که من بیست نان ترکرده ام
چون بیست نان برد کنیزک معذرت کرد که من غلط کرده بودم دو نان مانده بود پیش هر یک درویش
دو نان و مقداری حلوا نهاد و بعد از فراغ طعام گفتندش که چرا در اول مرتبه این نان باز

فرستادی گفت مشا[ید] دست نان نذر کرده بود گفتند از کجا دانستی گفت چون شما ده کس را دیدید
نان سجدانی خود سودا کردم که یکی را بده و بین جهان عده کرده است و هفت صد را این جهان
پس ده نان مرا در این جهان دست بدست بده تا مهمانان بدهم که مهمانان گرسنه نروند چون کنیزک
هژده نان آورد دانستم که وعدهٔ حق دروغ نیست اما کنیزک غلط کرده باشد برگشته دادم کما
قال الله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها آورده اند که امام حسن بصری
و مالک دینار و شقیق بلخی پیش او رفتند بی بی گفت که چیزی از عشق بگوئید ایشان گفتند که شما را
سخن با خویش نمی آید خود بگوئید گفت باید چیزی گوئید امام گفت لم یصدق فی دعواه
من لم یصبر علی ضرب مولاه گفت این سخن شما بوی منی می آید مالک گفت لم یصدق فی دعواه
من لم یشکر علی ضرب مولاه گفت شما در کوچه دیگر رفته اید شقیق گفت لم یصدق فی دعواه
من لم یتلذذ بضرب مولاه گفت شما نیز طریقه او نیافته اید گفتندش که بی بی شما هم چیزی
فرمائید گفت لم یصدق فی دعواه من لم ینس الم الضرب فی مشاهدة مولاه گفت نقل
قول من کلام الله ناطق است و آن آنست که چون زنان مصر در پیش زلیخا رفتند و ملامت کردندش
زلیخا بدست هر یکی یک ترنج و کاردی داد و گفت وقتیکه شما را گویم بخورید و یوسف را فرمود تا جامه
خوب پوشیده و آراسته برآید چون یوسف برآمد گفت بخورید هر یکی چون چشم بر یوسف دیدند
کاردها از ترنج غلط کرده بدست خود زدند و میگفتند کما قال الله تعالی فلما رأینه اکبرنه و
قطعن ایدیهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم پس چون ایشان را مشاهدهٔ
مخلوق زنان مصر از الم دست با خبر نبودند کسیکه در عشق خالق عاشق باشد او چگونه از خود
خبر داشته باشد آورده اند که چون حیض نیز از ایشان پیدا شد پس عرق خون شدند و بیهوش
افتادند پس در مشاهدهٔ خالق چگونه کسی از خود خبر داشته باشد نقلست که وقتی در مصر باران
نمی شد و همه اهل آن ولایت پیش ذوالنون رفتند و گفتند یا شیخ طلب باران کن [illegible]
از مصر بیرون رفت چون برگشته آمد دید که باران شده و مرغزارها سبز شده و هر جا [illegible]
شده مردمان پیش او رفتند که از شما طلب باران کرده بودیم شما کجا رفته بودید شیخ گفت
در حدیث خوانده ام که اکثر اوقات باران بسبب بدکاران گرفته میشود پس من تنها [illegible]

در میان مردمان کسی را ندیدیم و بیرون رفتم و بر شما یاران باید ای عزیز سخن در وضو بود اما
کلام اولیاء الله در خاطر بسیار بسیار دلکش بود انداختم پس وضوی باطن پاک داشتن دل از نیت
است و دل را از هفت چیز که آنها شر نفس گویند پاک باید توان کرد که طهارت باطنی است اول از
حرص که قناعت در وزاید دوم از هوا که خوف و رجا در وزاید سوم از کینه که حلم در وزاید چهارم
از حسد که شفقت خلق در وزاید پنجم از کبر که تواضع در وزاید ششم از ایذا یعنی آزار کردن که کم آزاری
در وزاید و کم آزار را عارف گویند و عارف کسی است که خود را از همه کس فروتر داند هفتم از کذب یعنی
دروغ گفتن که راستی در وزاید چون این هفت نامرضیات را دور کردی و هفت مرضیات را
در وجاد ادی پس دل تو پر نور گردد و مر یاد حق را مهیا شود و کدورت ماسوای الله بسوزد تا
وحق را بحق مشاهده کند او در میان اما وضو فرض پس از برای پنجوقت نماز و برای نماز جنازه
و تلاوت قرآن اگر اندر مصحف بخواند و برای سجده تلاوت لقوله علیه الصلوة و
السلام من سجد بغیر الوضوء فقد کفر و وضو مستحب چون تلاوت قرآن بی مصحف و برای
زیارت مشائخان و خوردن طعام و گفته اند چون از استراحت خانه بیرون آید باید که تا وضو
نکند بغیر وضو و تیمم بطرف آفتاب و ماهتاب و ستارگان ننگرد و ایضاً بر روی مادر و پدر و
پیر و استاد ننگرد و چیزی که از نام خدا و با آیات کلام الله که در وقت خلا نه خود دور کرده
بود بدست نگیرد بی غلاف تا وضو نکند و یا تیمم نزند که وضو برای مس مصحف فرض است و در
مسواک نیز مبالغه کردن مستحب است بیا که بی بی عائشه صدیقه رض روایت کرده است
از
که حضرت رسالت پناه در هر شب یازده کرت مسواک زدی و چندان مبالغه کردی که بدان
بسیار کرت ترسیدم گفتم مبالغه برای چیست گفت یا عائشه در مسواک بست خصلت محمود است
یکی از آن اینست که بن دندان محکم شود و چرک دندان بیرون برد و بدبو و دندان ببرد و
دندان سفید کند و روشنائی چشم را بیفزاید و بلغم را کم کند و بر دشمنان بینی و دنیاوی ظفر یابد
و از خواب شسته داند برای خواب و از خنده قهقهه که بیرون نماز باشد و بعد از غیبت و شعر
و دروغ و کر زیف و حال شد از جمله سخنان لایعنی وضو کردن نیز مستحب است بدانکه ناقض وضوی
ظاهری نیز هژده چیز است و جمیع او درین حروف ست بخصوص کبخرزق مبدحق

و عبارت از با بول ست پس در وقت حاجت بول را آهسته رها کند تا رشحه بدو نرسد و نیز بول
را در سوراخ موش وغیر ذلک نکند که اگر مار و کژدم بیرون آید زحمت رساند و ایضاً دیو و پری
اکثر ایشان در سوراخ و شگاف میباشند اگر با بول تر شوند مضرت بدو رسانند و بعد از فراغ
ذکر خود را از جدا تا احلیل بدوشد و پای چپ را بر راست و راست را بر چپ نهد و بپیچد خود را
و همچون عوام الناس در روی خلق دست در ازار نبرد و از زنان در رنجال و در تر باشد که مکروه
است و مکروه ترین مکروه است که کسی دست در ازار دارد و با کسی سخن کند و عبارت از غ
غائط ست و عبارت از م منی ست و منی شکننده وضوست که بشهوت نباشد چنانکه از
گرسنگی و زحمت و بعضی گفته اند که منی هرگز بغیر شهوت نباشد مگر وقتیکه او را بزور گرفته باشند و بسیار
بار گران در سر او باشد و کسی از عقب بچوب بزند و از ان هیبت منی آید آن بی شهوت باشد
اما صحیح قول اول ست و عبارت از و آو ودی ست و ودی چیز سفید ست که بعد از خروج
بول برآید و صورت این مسئله وقتی ظاهر شود که کسی را سلسل بول باشد زیرا که او معذور ست
و طهارت معذور بخروج وقت منقوض میشود پس هرگاه که قبل از خروج وقت دران بول
و ودی ظاهر شود ناقض طهارت او باشد و طهارت او بدخول وقت منقوض نشود چنانکه
پیش از ظهر وضو ساخت و ظهر داخل شد وضوی او نشکند و عبارت از م دوم مذی ست
و آن آب سپیده است که در وقت ملاعبت بزن و بنظر نیز فرود می آید و عبارت از س سنگریزه
که مردان از راه بول می آید و برابر سنگریزه زنان را آنجا خاصه ست و عبارت از ک کرم ست که
از پس افتد تا اگر از راه بول افتد ناقض وضو نباشد و عبارت از ب باد که از دبر باشد اما
اگر از قبل باشد ناقض وضو نباشد مگر گنده بوی باشد و یا دو راه زن یک شده باشد و عبارت
از خ خواب بدانکه خواب بهر حال شکننده وضو نیست اما اگر تکیه زده باشد بیک سرین یا
خفته باشد اندک و بسیار شکننده وضو میباشد زیرا که توهم باد رفتن باشد و الا مجرد خواب
شکننده نیست تا اگر بزانو و سرین بزمین محکم داشته باشد و افتاد از غلبه خواب پس بیدار شد
در میان راه پیش از انکه پهلوی او بزمین رسیده باشد نشکند و اگر بعد از افتادن بزمین بیدار
شد می شکند و عبارت از ر ریم ست که بطبع و قوت خود بیرون آید و از سر جراحت [illegible]

واگر بر سر جراحت نهاده است بجامه یا بدست برداشته شود وضو نشکند و نیز اگر دانه بخیه
باشد و بر آن انگشت نهد و ریم بیرون آید اگر مادام که انگشت بر وی نهاده است بیرون می آید و وقتی
که انگشت باز دارد بیرون نمی آید پس بدین طریق هر چند برآید شکننده وضو نباشد و در زمانی که این
فقیر در قدمبوسی حضرت مرشد محقق پیر دستگیر شیخ المشایخ والاولیا معدن الاسرار مفضل الاخیار سیادت
پناه میر سید علی ترمذی بود روزی بر جوبیاتے رسیدیم حضرت شیخ وضو جدید ساخت چون متوجه
شدیم بر پاشنه پای وی دانه بود و آنرا نیز دو بشلیدیم ریم برآمد از فقیر پرسید که چگونه است گفتم وضو
بر جای است گفت اگر وضو جدید کنم گفتم مخیر ید حضرت شیخ تا شط نهر رفت باز برگشت که مبادا
خلاف شریعت کرده باشم باز بطرف آب رفت و همچنان چند کرت تا آب هی رفت باز می آمد آخر گفت
دو رکعت تحیت وضو بگذاریم تا از بدعت دور باشیم زیرا که آورده اند هر که وضو کند و تحیت وضو
نگذارد و باز وضوی جدید کند بدعت است بعده گفت که پیغمبر فرموده است الوضوء علی الوضوء
کالنور علی النور یعنی نور بر نور زیادت کند و عبارت از زرد آبست و حکم وی چون حکم ریم است
اما اگر چشم کسی بیخته باشد و از وی آب زرد میرود نیز ناقض باشد و این اثر وقوعهاست والناس عنها
غافلون و عبارت از قی نیم پر دهن باشد اگر چه تلخ یا طعام باشد و اما اگر خون بسته باشد نیز حکم قی
پر دهن دارد و اگر خون باریک باب دهن غالب آید نشکند و اگر خون بر آب غالب بود وضو بشکند و
اگر برابر است از برای احتیاط وضو میتوان کرد و اگر خون در چشم آمد و بیرون برآید وضو نشکند زیرا که
اندرون چشم را در غسل و وضو شستن فرض نیست و اگر در سر چوب خلال دندان خون ظاهر شود و دیگر
پیدا نشود وضو نشکند آورده اند که چهار اولیاء الله در مجلسی باهم نشسته بودند شنیدند که جاسوسان
هارون رشید میگردند و میگویند که یکی از این اولیاء الله را قاضی میسازیم چون چنان شنیدند ایشان
هر چهار در میان خود مشورت کردند که ما هر یک بیک حال شویم یکی دیوانه شد و دیوانگی در پیش گرفت و یکی
خود را مرده ساخت و دیگر گریخت امام اعظم هنوز بر جای بود که ایشان رسیدند آن مرده را برداشتند و دیدند
مرده افتاده است باز ماندند و امام اعظم و آن دیوانه را پیش پادشاه بردند پادشاه گفت که مرده را ببرید
دفن کنید و دیوانه را پرسید که بیا قضا را قبول کن دیوانه گفت پادشاه هم شتران شما کجا رفته است
و علف چرا پادشاه بگو میگوید دیوانه گفته دیوانه نیز باز ماندند امام اعظم را گفتند که قضا را قبول

مسئله در بیان خون شکننده وضو

کن حضرت امام گفت که خواتین شما را قبول نخواهند کرد زیرا که من بنده‌زاده‌ام و دل گفت که من
بنده خادم ایشان گفتند که بهر حال قبول داریم باز امام المسلمین گفت که دروغ گفتم من بنده‌زاده نه‌ام بلکه
پیشرایم بابت امام فرو دروغگوی را قضا نشاید بادشاه او را پنج دره زد و گفت بعد ازین هیچ مسئله شرعیه نکنید روزی
دختر امام فلان دندان میکرد و در سر چوب خون آمد گفت یا بابا وضوی من شکسته یا نه گفت مرا بادشاه منع
کرده است از برادر خویش بپرس این سخن بگوش بادشاه رسانیدند بر بادشاه بغایت دشوار آمد و گفت
یا امام المسلمین اگر شما شرع را بیان نکنید شریعت مصطفی صلی الله علیه وسلم خراب خواهد شد امام گفت
امر شما فرض بود بجا آوردم و حالا چون امر کردید آن شکننده وضو نبود اگر در عقب دخول دیگر پیدا
شد او را پرسید که چرا قضا را قبول نکردی گفت در روایتی خوانده‌ام که فردای قیامت سه علم نصب
شوند یکی از شیطان دوم از بادشاه عادل سوم از حضرت رسالت پناه صلعم پس قاضی راشی بی علم و
حکم کنند نباشد زیر علم شیطان باشند و قاضی که بحکم کتاب و سنت و کتب فقه حکم کرده باشد در زیر علم
بادشاه عادل باشد و آن عالم که باعمل است و قضا نکند در زیر علم حضرت رسالت پناه باشد پس من
احتراز از علم شیطان و علم بادشاه کردم و علم حضرت اختیار کردم و پرسیدندش که امام شما را چنان
حالت دیدیم که گویا زخم دره بشما نمیرسید که هیچ بطرف دره نگاه نمی‌کردید گفت مادری داشتم در علم
آمد که مبادا از عالم شنود و ناشکری کند و کلمه کفر از وجود او صادر شود پس بخدمت او بودم و از آن دره
خبردار نشدم و امام هم از زخم آن دره وفات یافت ملائم این سخن آنکه آورده‌اند که بزرگواری را حجاج
بن یوسف حکم کرد که پیش شیران اندازندش و شیران هر چند شیر را در خشم و غضب آوردند شیر
بغیر از بوی کردن ورا دگر آسیبی نرساند حجاج متحیر شد و او را بخواند و بعد از آن پرسیدند که
شما بطرف شیران نگاه هم نکردید چه الفت در خاطرم آمد که لعاب شیران بجسدم میرسد پلید است
یا نه و علما درین مسئله چه خواهند فرمود درین اندیشه رفتم و از خود خبر نداشتم و آنکه خود را دیوانه
کرده بود همیشه بر نی سواره گشت گفته‌اند که یکی از جوانان وعده کرده بود که تا هفتاد و یک
کس را که از آن کدام زن بنکاح کردن بهتر است بپرسم آن بحکم آن جوان هفتاد کس را پرسیده بود وعده
کرده که یکی مانده است هر که فردا ازین دروازه در آید از آن کس خواهم پرسید پس فردا کسی که از دروازه
در آمد گویند که آن دیوانه بود و بر نی سوار آمد جوان گفت که ازین دیوانه چه پرسم باز گفت که وعده

کرده ام پرسیدش کرای دیوانه زن چگونه باید کرد گفت باش تا اسپ را بربندم بعد از آن گفت
امرأة لك وامرأة عليك وامرأة لا لك ولا عليك باز بر آن نی سوار شد و گریخت این
کس در عقبش رفت و گفت نزدیک من بیا که اسپ ترا لگد نزند باز چون گفت که بیان کن شید که چگونه است
دیوانه گفت آنکه ترا ست بکر ست که شوهر دیگر ندیده باشد و آنکه ترا ست و هم از دیگری آن زن بیوه است
که از شوهر اول فرزند دارد که اگر خوشدل باشد از تو ترا در دل دارد و الا نه اول را در خاطر آرد
و آنکه نه از تو و نه از غیر تو آن زن بیوه و عقیمه زنیست این کس دانست که شخص دانشمند است و خود را
دیوانه ساخته این چگونه باشد باز در عقبش رفت و گفت که احوال خود باز گوئی گفت که من فلان کسی
بوده ام که از ترس خدا اقتضا را قبول نکردم و از ترس پادشاه خود را دیوانه و حیران ساختم و عبارت از
مباشرت فاحشه چون مرد و زن هر دو بهم اندام را مساس کنند بلا اظهار تری و سبب حول نیز
ناقض وضو باشد و عبارت از مستی چون شراب یا بنگ یا بوزه بخورد و مستی آنست که در رفتار او
جنبش پیدا شود و درین زمانه فتوی برین نیز داده اند که طلاق نیز واقع ست و عبارت از
بیهوشی چنانکه از خود خبر نباشد و اگر کسی رگ گردن کسی را بگیرد و بیهوش شود نیز ناقض وضو
باشد یا جنی باشد بیهوش شود و یا حالت درویشانه باشد و بیهوش شود نیز ناقض وضو باشد
و عبارت از دیوانگی و عبارت از خروج خون بیان و درمیان گفته شده است و عبارت از
قهقهه خنده در نمازیکه ذات الرکوع و السجود باشد پس اگر در نماز جنازه بخندد تباه نشود وضوی
او و اگر کودکی در نماز بخندد وضو نشکند زیرا که خنده گناه است و کودک تا عاقل بالغ نباشد گناه او
نوشته نشود و در عمدة الاخبار آورده است که چهار خنده تباه کننده وضو نیست یکی از کودک
دوم در نماز جنازه سوم اگر در نماز خواب برد و خنده کرد چهارم هر آن وضوی که در جنب غسل حاصل باشد
نیز بخندد نشکند و خنده بر شش نوع ست اول استبراق و آن چون روی و پیشانی بدرخشند و دندان
ننماید آن خنده انبیاست دوم استکشاف و آن چون دندان بنماید و آواز نباشد آن خنده اولیاست
باین هر دو نماز نشکند و وضو هم نشکند سوم تبسم ست و آن چون لب بلرزد و آواز نیاید این نیز نشکند
وضو و نماز طبیعت چهارم ضحک ست و آن چون خود بشنود و غیر او نشنود پس تبسم خنده مومنان
خفی ست و ضحک خنده عامه مومنان این شکننده نماز ست پنجم قهقه و آن چون قاف از

عیبی ظاهر کند چنانکه خود شنود و غیر نیز این خنده عاصیان است ششم استغراق و آن چون کام
بدن بلرزد و آن خنده کافران است در این هر دو هم نماز شکند و هم وضو و خنده قهقه بیرون
نماز و در سلک زنا شمرده اند احتراز باید کرد که گناه کبیره است و ابوذر غفاری رض گفت که من عجب میدارم
از کسانکه خنده قهقه میکنند و در فزع در پیش است که از هیچ یک نگذاشته است و هر فعلی که ازو
و زبان آید میکنند و نمیدانند که کرام الکاتبین ازو غافل نمیند خانها و کاخهای بزرگ است میکنند و
نمیدانند که منزل او گور است و در خبر است که در بنی اسرائیل اولیای بود که خانه است میکرد منجمی از قوم
دانیال پیغمبر بر وی گذشت منجم را گفت که ببین عمر من چند سال است منجم گفت عمر شما صد سال باشد
ولی شد دست از گل بشست و راهی شد منجم گفتش چرا گفت عمر سه صد سال در زیر آسمان خواهم
گذرانید و آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام تمامی عمر در بیابان گذرانیده بود و بخلق نه صحبت
روزی در بیابان خفته بود و سنگی را در زیر سر نهاده بود شیطان از پایش گرفت تا بیدار شد
گفت ای ملعون از من چه میخواهی گفت این که شما نگفته بودید که من تارک دنیا ام گفت ای ملعون
در پیش من از دنیا چیست گفت این سنگ از دنیاست حضرت عیسی آنرا از زیر سر خود انداخت و
بازوی خود را در زیر سر نهاد در خبر است که مومن را هر چند که از دنیا افزاید در دینش نقصان شود
و در تنبیه ابو اللیث است که پیغمبر ص گفت که خداوند تبارک و تعالی بغیر واسطه مرا گفته است که دوستانم را
نشان است بتن بیماری و سر انجام کار دنیاوی ورا بیش کنم و دلش غمناک دارم و دشمنانم را
نیز نشان است به تن تندرست و کار دنیاوی او با سر انجام و دلش بیغم و نیز در خبر است که
حضرت ص گفت که خداوند تعالی بر من وحی کرد که دوستان خود را چنان از دنیا نگهدارم چنانکه شما بیماران
خود را از آب چه نیز فرموده است علیه السلام الدنیا شین عند الله و زین عند الناس و الفقر زین عند
الله و شین عند الناس حضرت جبرئیل علیه السلام حدیث قدسی فرمود که فقیران امت روزی پیش از توانگران
کرد از دامن فشانند به بهشت رسند و آن نیم روز پانصد ساله باشد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم چنان بجست از خوشی که دستار مبارک ایشان بآسمان رسید گفت من فقیرم و برادرم سلیمان
توانگر پانصد سال پیش از و به بهشت رسم ای عزیز چنانچه تطهیر از نجاست فرض بود تطهیر از خباثت
نیز فرض است و در صلوة ماحنی آورده است که غسل از شش چیز لازم شود اول انزال منی

بشهوت و جهندگی در خواب و بیداری و دم غایب شدن حشفه بجز انزال و در مرده و بهائم اگر انزال
نشود بدخول حشفه لازم نباید سوم بعد از انقطاع حیض که اقل وی سه شبانه روز است و اکثر ده شبانه روز است
و اگر از سه شبانه روز بمقدار تحریمه نماز نقص شود استحاضه باشد و اگر از ده روز زیاده شد نیز استحاضه باشد
و در فوز النجات آورده است که الطهر المتخلل بین الدمین بدین نوع است اگر زنی یک روز خون دید
و یک روز طهر و سوم روز تمام خون دید پس حیض باشد و اگر یک روز خون دید و سه روز طهر باز یک روز خون
دید هر پنج حیض باشد و اگر یک روز خون دید و پنج روز طهر باز یک روز اندک بیش خون دید همه حیض
است که حیض او هفت روز شد و اگر یک روز خون دید و هشت روز طهر باز یک روز خون دید همه
حیض باشد و شاید که این مدت حیض باشد و معنی الطهر المتخلل بین الدمین این است باید که
اگر مدت حیض او سه روز باشد پس اگر متخلل شد روز سوم باید که تمام خون باشد و الا حیض نباشد مگر آنکه
آخر روز را تمام خون باشد تا غروب این هنگام نیز حیض باشد و در دیگر روزها اگر اندک بیند یا بسیار
حیض باشد و اقل طهر میان دو حیض پانزده روز است و اکثر او را حدی نیست مگر در ایام استمرار و آن چنان
است که اگر ده روز حیض بیند و منقطع نشد تا ده روز دیگر آن ده روز حیض باشد و ده استحاضه پنج
روز طهر دید پس این پانزده روز در میان حکم پاکی دارد و اگر بعد از حیض دوازده روز طهر دید و سه
روز خون این نیز حکم پاکی دارد و اگر دوازده روز طهر دید و پنج روز خون این نیز حکم پاکی دارد که
حیض کم از سه روز نیست و اگر دوازده روز طهر دید و شش روز خون پانزده روز طهر باشد و آن سه
روز حیض وقت استمرار آن باشد اگر در ابتدای استمرار شده ده روز از هر ماه حیض شمرد و بیست روز پاکی و اگر
معتاده است ایام معروفه خود را نگهدارد که در ده اول یا آخر یا اوسط است و اگر ایام خود را گم کرده حیرانه
بود و نداند کدام ده بود برای هر پنج اوقات غسل کند و از فرائض قرائت که سه آیت بوده باشد زیاده نخواند
و روزه را تمام ماه دارد و بیست و یک روز قضا کند و بروایتی ده روز قضا کند و اگر یک کرت خون دید
و شش ماه ندید بعده خون استمرار شد و آن عادت معروفه را فراموش کرد پس عدت او هر ده ماه سه
ساعت کم باشد که طهر او شش ماه باشد یک ساعت کم و ساعت کم از جهت آنکه مدت حمل و شش ماه
است پس طهر او شش ماه است پس طهر او یک ساعت کم باشد و چهارم نفاس است و منقطع شدن آن نفاس
آن خونی است که بعد از زادن فرزند آید و خونی که در حالت زادن پیش از بیرون شدن تمام

مسئله در بیان معنی طهر متخلل

مسئله حیض حامله

سر ولد می آید استحاضه است و استاد فقیه جمال الحق والدین را پرسیده شد که استحاضه گفتن این چون
چه قید است گفت که هیچ فرض از وساقط نشده است و نزدیکی شوهر با و درست و اگر سر فرزند
ظاهر شد سلی در دیگ بدارد و یا چقر در زمین بکاود و کرده پهلو خفته نماز ادا کند و نفاس توامین
از اول است تا اگر یک روز زاید و بعد از چهل روز دیگر بزاید اگر خون بیند و درست که وطی بکند تا
بگذارد و در روزه بدارد و اقل نفاس را حدی نیست و اکثر او چهل شبانه روز است چون پاک شود وطی
کند و ادای فوائت نیز کند و در فوز النجات آورده است که اگر از فرزند اول تا چهل روز منتظر شود
مستحب است و اگر زنی عادت معروفه در نفاس کم از چهل روز چون سی مثلا داشت پاک گردد اند
زیادة شده و اگر در چهل استاد فیها والا ثمانه ده روزه بیند قضا کند و حیض نیز همین حکم دارد اگر در
چهل استاد بعد عادت او چهل باشد و اگر در چهل نه استاد آن ده روز استحاضه باشد که در حالت حیض
و نفاس نشاید که در اوقات صلوة وضو سازد و روبقبله نشیند و هفتاد بار بگوید استغفر الله تا
ثواب هفتاد نماز در دیوان او نویسند و درین حالین مباشرت ما بین زیر ناف از پوشش لمس منع نیست شاید
که ازار پوشیده همراه شوهر خود خواب کند و زن را درین دو حال از خود جدا نکند هیچون سوم کافران
پنجم غسل از احتلام که کثر وقوعها والناس عنها غافلون اگر کسی خواب بیند و تری نه بیند غسل واجب نشود
و اگر خواب بیند و تری یافت و لذت یاد دارد غسل واجب شود اگرچه بول باشد و اگر خواب بیند و یاد
ندارد اما اگر منی باید غسل واجب شود و اگر چیزی دیگر باید واجب نشود و بعضی گفته اند اگر در حالت
خواب انتشار آلت نشده بود غسل لازم نشود زیرا که اگر لذت آن انتشار پیدا شده باشد والا مسلم
در کفالت الاسلام آورده است که عبد الله بن عباس رضی الله عنه گفت هر که شب مستانه نخسپد و مست
بخسپد و بچگان با و همان کار کنند که با زن خود کند می باید که علی الصباح غسل کند و نماز خالص
شود و الا از جنابت بیرون نیامده باشد شصت شمر را نا دیگو بیند و آن گم شدن ایام سنت کما
بلیت هیچ نه از گم شود ایام غسل باید نماز [illegible] غسلها سپرده و هیچ شش
فریضه مذکور و چهار سنت اول برای نماز جمعه روز جمعه آورده اند که اگر بعد از غسل جمعه و
کرد غسل را باز اعادت کند که پیغمبر گفت [illegible]
[illegible]

و بهشت و با هر زبان بصد هزار لغت خدا را تسبیح و تهلیل میگفت یاران گفتند یا رسول الله ثواب آن کرا باشد گفت هر کسے را باشد که در روز جمعه برائے نماز جمعه غسل کند و در مسجد حاضر شود و بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ثواب آن بنده سرو آن فرشتگان هر آن کسی را باشد دوم غسل عیدین باید در آخر شب کند حین صبح صادق و یا حین صبحی و بعد از غسل خود را معطر کند و جامهائے خوب بپوشد آورده اند هر که مردم مسجد را روز عیدین و غیرہما معطر سازد پس روز قیامت در تمامی عرصات بوئے خوش و پریشان شود تا در مشام هر یک برسد سوم روز عرفه که مر حاجیان راست چهارم حین احرام بستن حاجیان را دیگر غسل میت فرض است کراگر مرد بمیرد و مردمان نباشند زنی او را باید که غسل دهد زیرا که زن هنوز مدت چهار ماه و ده روز با تعلق دارد و اگر زن بمیرد و زنان نباشند مرد را نباید که زن خود را بشوید زیرا که مر او را با زن بعد از وفات هیچ تعلقی نیست اگر دران حال نکاح دیگر کند روا باشد بلکه چون زن را در قبر نهند باید که پدر آن زن و برادران و غیر ذلک از اقربا او را در قبر نهند و شوهرش او را دست نکند و اگر مرد و زن هر دو را در یک نهند و دفن کنند باید که پیشتر مرد را بنهند و روے بسوے قبله کنند و درمیان ایشان پلوان یا پاره یک از خاک بگیرند پس از و زن بگیرند و نهند و اگر مرده درمیان زنان که زن او نباشد مرده و زن درمیان آن مردان که درانها زنان نباشد مرده باید که از زنان زنے صالح و از مردان مردی صالح آنرا غسل دهد سر و دستهارا پارهٔ لته به پیچد و بر زمین زند و به نیت تیمم بر موضع تیمم بکشند زیرا که مرده را تا غسل و تیمم نکنند نماز جنازه برو روا نباشد و کافر چون در حالت جنابت ایمان آرد غسل و نیز واجب و مستحب است چون کافر در غیر حالت جنابت ایمان آرد و یا کودکے بالغ شود و اگر کودک را احتلام و غیره بلوغت خود شناخت باید که یک نماز پیش از آن که ادا کرده است قضا کند آورده اند که شخصے از امام جعفر صادق پرسید که غسل طریقت چیست گفت نصیحت پیر بجا آوردن هر پیر که نصیحت استقامت و مستقیم بودن بر شریعت نکند و مرید شرائع نه آموزد او ضال و مضل است و هر مریدے که نصیحت پیر بجا نیارد و مراد پیر و مراد خود طلب گردد یا گرسنه در طریقت است و در انیس العاشقین آورده است پیر شخصے که مرید خود را اول بار باید داشتن روزه ایام بیض و گذاردن نماز اشراق و نماز تهجد و در جمیع الاوقات بحضور مسجد و اعراض از نهی نصیحت نکند او ضال و مضل است چون

مرید درین اشیا مستقیم شد و مراد خود را بامر او پیر سپرد بعده او را خلوت دهد اگر داند که او را از
تجلیات شیطان نگاه خواهم کرد که اکثر جهال در خلوت دیو و پری می بینند و متابعت ایشان
میکنند و کافر میشوند و بعضی دعوی سمع اطوار می کنند و ندانند که سمع اطوار صفت اگر ذات
گویند یا صفات کفر محض ست چنانکه سید علی همدانی در اوراد فتحیه آورده است یا من تقدست
عن الاشباه ذاته وتنزه عن المشابهة امثال صفاته زیراکه هرگز ذات و صفات از مشابهت
دور نیستند و بعد از خلوت اگر داند که جرارت ذکر را احتمال تواند کرد ذکر الله دهد ای عزیز
محققان هرگاه که مراد خود آیند و مراد حق را فراموش کنند خود را اجنب دانند که مراد محقق ثنیر کبر
سید راه اوست چنانکه آورده اند که امام احمد خضرویه در حالت نزع نوشته در پیش بایزید
فرستاد و دران نوشته بود که اگر آسمان بر زمین اندوهگین شدی که از رو قطره باران نیامدی
و از زمین گیاه نروئیدی و تمام عالم عیال من بودی پس توکل من بحق چنان است که ذره اندوه
در خاطرم نیاید حضرت بایزید گفت که مشرک اید از انکه این غایت هنوز در بند نفس خود
اند ایشان باز نوشته فرستادند که شما را چه حالت ست حضرت بایزید بسم الله الرحمن الرحیم نوشته
فرستاد چون خواجه احمد خضرویه دید جان را بحق تسلیم کرد و در تفسیر ملا یعقوب ست که
آنچه در همه کتب منزل ست از روی معنی در قرآن ست و آنچه در قرآن ست در سوره فاتحه
است و آنچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحیم و آنچه در وست در باست حدیث قدسی
بی کان ما کان وبی یکون ما یکون و ایضا گفته اند که بالباء ظهر الوجود یعنی حق به اضافت
ما سوی الله به هستی خود کرد که مقام واحدیت را حرف با گفت و ازان چنانکه حق تنزل
است با از وحدت و منتهای مذکوره مراتب ظهور خلق ظاهر گشت پس گویا که این زمان
جمله مطلق بر کنار دایگان همه صفات اند پس سالک که اضافت بخود کند وجود را بخود منسوب گوید
مشرک حقیقت ست به سر سخن باز آییم که در وقت خلوت کلاه ابهای بجا آوردن خود را از مشارکت
دیو و پری دور دارد تا قرینه بدی ادب نزاید که اول تلقین کند منکوحه را که هیچ سخن بزبان نگوییم بلکه
نشنویم و نام خدا را بر زبان آرد یعنی بسم الله الرحمن الرحیم بوقت دخول و در تفسیر خواندم
که این دعا نیز بخواند اللهم جنبنا من الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا و در دل بیت رست

پای چپ او را در زیر بغل نهد و بدست چپ پای راست او را در گردن آرد و باز بدست راست پای چپ در گردن آرد و اگر دران حالت لبش بدهان گیرد چنان از گناه پاک شود گویا که امسال از مادر زاده است و چون جدا شود در روی بر وی ساعتی در کنار گرفته خواب کند که در حدیث که بعد از مجامعت اگر پشت بزن آرد از جهت خاطر زن آسمان بلرزه شود و از حق حکم جوید کیا رب فرمان ده تا بسوزانم و نیز در حضور آفتاب و ماهتاب و ستارگان و چراغ و باطلاع کس کنند تا گفته اند اگر غسل در جای کند که او را ببینند و یا آواز غسل او شنوند گویا که آنکس اعلان حرام کرده باشد و باید که در حالت جماع دست بالای شکم و ناف زن نهد در کتاب مطلبی آورده که فرزند صالح و شائسته آید و آورده اند که آب در وضو یک نیم من باید و من در رطل است و هر رطل بیست پهلوی و در غسل یک صاع است و صاع چهار من است پس در وضو نیم من استنجا کند و به نیم من دست و روی شوید و اگر مسح موزه باشد یک من کافی است و اگر مسح نباشد و استنجا کند نیز یک نیم من کافیست و در غسل نیم من استنجا و به نیم من دست و روی شوید و دو نیم من را بر تمام اندام روان کند اول کتف راست بعده بر کتف چپ بعده بر سر و اگر جای گرد آمدن آب باشد از انجا یک سو شود و بدان نیم من باقی پای بشوید و اگر بر تخته و سنگ باشد شاید که تقدیم غسل رجلین کند و اگر در حالت اضطراب سرما باشد باید که آب در دهن و در بینی کند و بی ترتیب در آب در آید و در شرح اوراد شیخ الشیوخ آورده است که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود مر اصحاب را که آب در غسل چهار من است اصحاب گفتند یا رسول الله اگر کسی درشت اندام و بزرگ اعضا باشد چه کند حضرت گفت او را نیز همین چهار من است اصحاب مبالغه نمودند که یا رسول الله بعضی کسان بغایت درشت و عظیم اندام میباشند ایشان را چگونه چهار من باشد حضرت اعراض کرد که فرمان حق بر من همین آمده است دیگر شما دانید حکایت آورده اند که رسول صلی الله علیه وسلم را پرسیدند که اسراف در آب هست یا نه گفت هست اگرچه در کناره جوی روان باشد و آنچه در نام حق گفته که ﴿ در اوای خواجه بر لب جوی چه نیست اسراف ﴾ هر چه بیشتر شوی هر دانان نیست یعنی اگر سه کرت دستها را بجای پر کرده بر اندام انداز و باکی نیست اما اگر زیاده از سه کرت اندازد آن سرف سنت و اسراف در لغت گذرانیدن چیزیست از حد خود اگرچه عبادت کند اما شایان دوستی خدای نباشد چنانکه بعیر زاد و در اعلام طریق

مسئله در بیان مقدار آب که در غسل و وضو چند باید

کسے که عزم بیت الله کند و یا بغیر جماعت و لشکر و شوکت خود را به نیت غازی گری بکافران کشد
گو یا که خود را خود کشته باشد و هر که خود را بخود کشد بوے بهشت نیابد لقوله تعالی ولا تلقوا
بایدیکم الی التهلکة نقلست که روزے حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با جمع اصحاب
نشسته بودند که جنازه شهیدے میگذرانیدند حضرت گفت هر که دوزخی را درین جهان خواهد که ببیند
باین کس نظر کند یاران متحیر شدند که این مرد صالح را چگونه دوزخی میتوان گفت ایشان همچنان متحیر
بودند که کسے از احوال او خبر آورد و گفت که آرے این کس زخمے یافته بود از جهت کثرت درد و الم
خود را کشت و همچنین در اکثر احادیث واقع میشود که بوی بهشت نیابد چنان هست که گفته اند بالغ
نشود کسے که خاک خورد و کسیکه یک مشت از عشر نگهدارد و لواطت کند این تاویل دارد که آورده اند که
اگر حلال داند کافر شده والا عاصی است پس این عاصی بوے بهشت نیابد و آن چنان ست که چون ملت
پنجاه هزار سال در عرصات بیک پا استاده باشند بعد از هزار سال راه بوے بهشت در میرود
بهر که برسد از غایت خوشبوی آن پنجاه هزار سال بران کس چون ساعت بگذرد و برین طائفه
مذکور نرسد و نیز باید که مال دنیاوی را در نامرضیات و نامشروعات صرف نکند که اسراف ست
چنانکه حضرت گفت بعضے از امتان من باشند که جنت را بیک درم که برضا و فرموده حق باشند خرند
و دوزخ را بصد و بیست هزار درم بخرند که نا فرموده حق ست یاران گفتند یا رسول الله کدام اند
گفت آنکه بریا و فسق و فجور و نام و ننگ سپید دهند حتی که آورده اند که اگر چند نفر با خود اتفاق
کنند که نوبت بنوبت هر یکے مهمانی کنیم این چنین نیز نهی و نامشروع ست آورده اند که خاک خورند
را در زمره خمر خواران حساب کرده اند و در اکل و شرب نیز اسراف ست تا اگر کان طعام و شراب
خوف باشد باید که بایستد و از طعام دست باز دارد و اگر یکے سیری طعام و شراب خورد حرام
خوانده اند بعضے مشائخان گفته اند در پرهیزگان بار باید خورد اما اگر از و کثرت زیاده
خورد اسراف ست کما قال الله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین و نیز
حضرت گفته است اگر آب را بیک نفس خورد شیطان آنست که قی کند پس چون آب را بر لب نهد
بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و چون باز دارد الحمد لله رب العالمین بگوید باز تسمیه گوید بعدہ
سه کرت و باید که کا وضو و غسل چون مرد و زن را نا جایست دانستن او فرض عین ست بیاموزد

ودر فتاوی سراجی آورده است اگر زنے از برای دانستن مسئله خود بیرون آید شوهر را لائق
منع نیست ودر دانستن از شرم نکند تا در عرصهٔ عرصات شرمسار نشود وچنانکه آورده اند که روزی
حضرت رسالت پناه صلعم نشسته بود که پیر زنے آمد و بر کنارهٔ مسجد رسید و دست را به بیرون لب زد
و یک انگشت را درون برد حضرت انگشتان را بیرون لب خود مالید در وقت اصحاب پرسیدند که یا
رسول الله این چه بود گفت این ارموز گویند پیر زن از من سوال کرد که در استنجا زن انگشتان
خود را درون فرج برد یا بیرون من گفتم بیرون منقولست که حضرت علی مرتضی رضی الله عنه قوت بسیار
داشت چنانکه چهل بار در یک شب غسل میکرد و اگر در آوان صحبت اذان را میشنودے استاده زن
رحمت می یافت بی بی زهرا رضه پیش پدر رفت و گفت یا رسول الله اگر کسے جنب چرا زیر دارد و بر
هر موی اندازد هر یکے را جدا جدا باز بیارد و یا همه را یکبار حضرت گفت یکبار بیارد و این موز صحیح
است یعنی یکبار غسل کند و باز گفت اگر کشتی در دریا میرود و ملاح اذان بشنود کشتی را از جریان
استاده کند یا پاند بعیت خود حضرت گفت اگر بر کنارهٔ دریاست باید شد و اگر داخل دریاست
برود و بعد ازان مرتضی علی یک غسل میکرد و در وقت اذان استاده می شد و باید که غسل و وضو را
تاخیر نکند زیرا که همه انفاس حیات آدمی محسوب اند اگر کدام وقت حساب بتمام منقطع شود و اگر
در حین موت بے وضو و غسل باشد از دوستان حق بود که إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِيْنَ ودر خبر
است که اگر در شب با وضو بخسپد ارواح او را فرشتگان بزیر عرش برند و بخدای تبارک و تعالی روح را سجده
کنانند و بایشان نزول رحمت شود و بوقت بیداری روح را باز می آرند اگر بے وضو و غسل خفته باشد
ارواحش را بالا راه ندهند پس ای عزیز بحیات اعتماد نباید کرد و با وضو و غسل باید بود که خبر دو
جهانیست حضرت رسالت پناه صلعم را پرسیدند که شما را بر حیات خود چند اعتماد است ابوبکر صدیق
گفت که من چون نماز بامداد ادا کنم امیدم نباشد که ظهر را ادا کنم یا نه و امیر المومنین عمر رضه گفت که من
چون نماز پیشین ادا کنم تا دیگر امید ندارم و ذی النورین رضی الله عنه گفت که من از عصر تا مغرب
توقع ندارم و مرتضی علی گفت که من از مغرب تا عشا امید ندارم رسول الله گفت که ای یاران
من که یکجانب را بعد سلام دهم تا جانب دیگر امید ندارم چنانکه پدرم سلیمان ع عصا را زیر سینه
گرفته استاده بود و خواست که بنشیند هم در قیام جان را بحق تسلیم کرد و مدت یکسال مرده استاده

مسئله

بود بعد ابلیس لعین خاک را بر تخت زرین و پاشید تا عصای او را خاک بسازد و بران موریچگان
بسیخ رفتند و عصا را خوردند و مهتر جبرئیل او را خوابانید تا این زمان جلها پوشیده و انگشتری در
دست خفته است و از هر طرف تخت دیوان و پریان ایستاده اند می پندارند که مهتر سلیمان در خواب
رفته است تا این حال بیدار خواهد شد و ما بدان منتظر باشیم که بگر پایان خدمت فرماید اگر هم ایشان بخبر آن
که مهتر سلیمان مرده است جمله دیوان و پریان با میان نزاع کنند و تمام عالم را بدی و خرابی رسانند
و چون مهتر عیسی صلوة الله علیه برای بی بی مریم گرده بریان میکرد شمی بخت که هر دو قطار شیم
گرده هنوز باقی ماند که بی بی مریم جان بحق تسلیم کرد و آورده اند که روزی مهتر جبرئیل آمد مهتر
سلیمان را خبر داد که درین هفت روز آصف وزیر را عنکبوت بخورد و او بدید مهتر سلیمان علیه السلام
زجاجه بمقدار وسع خانه راست کرد که در وی بول و غائط و اکل و شرب بود و آصف را در آن
زجاجه درون کرده سر بپوش کرد که راه موزن هم نباشد و زنش زرین و زنها پاسبانی و روز
هفتم عنکبوت آمد و بطرف شیشه میدید و آصف از هیبت شوهر چوبکی در دست بسیار میدید و میترسید
بیکبار ناگاه شیشه از خم آن چوبکی در دست او بود شکست و عنکبوت اندرون آمد و زنش فریاد
کرد که آصف را خورد چون شیشه را شکستند او را مرده دیدند و بلا کم این آورده اند که وقتی مهتر موسی
قوم خود را از فرعون خلاص میکرد خواست که بروم برود و لشکر او در تیه بود چون بی و میان شنیدند
جمله کلانتران و سرهنگان پیش بلعم باعور که صوفی وقت او بود آمدند و گفتند که پیش ازین خدمت
شما نمیکردیم الحال بخدمت شما آمدیم اما باید که شما دعا کنید که مهتر موسی در روم نیاید گفت که
من در حق پیغمبر خدای تعالی بد نکنم هر چند تضرع و زاری کردند قبول نکرد و ایشان غمگین شدند در جای
خود رفتند و گریه میکردند تا زنان ایشان خود را آراسته کردند و از زر و لعل جواهر طبقها پر کردند و نعمتهای
گوناگون گرفتند و پیش زن او رفتند فتوحات دادند و جامهای خوب پوشانیدند و نعمت خورانیدند
و الحاح کردند که شوهر از زن ناچار می باشد شما را باید که بشوهر خود بگوئید که دعا کند آن زن جامهای خوب
پوشیده و خود را آراسته در پیش شوهر شد شوهرش متحیر شد که این چه فتنه باشد چون نزد یافت و قصه
باز نمود و آنچه مکر زنان است از مالیدن بدن و دست اندازی و غیر ذلک آغاز کرد چون شیخ آنها
غالب شد دست انداخت زن منع کرد و بیرون رفت باز آمد و گفت باید که دعا کنید شیخ باز ابا نمود

علی هذا القیاس چند کرت بشیرین اندرون شهر شده گفتند اگر این بد باشد بعد از دعا تو باید کرد شیخ
ناچار شد. قبول کرد و عهد کردند و مجامعت کردند بعد از غسل و روزه هر شنبه دعا کرد دعایش قبول
شد حضرت موسی هفتاد روز از تیه کوچ میکرد شبانگاه باز همانجا میبود و مناجات کرد که خداوندا این چه کار
است جبرئیل آمد و گفت که در حق تو بلعم باعور دعا کرده است و اجابت شده است و شما را باید که
این حال و تیه حصار راست کنید و اینجا باشید حضرت موسی در حق او دعا کرد که خداوندا نتیجه ایمان از و
بستان پس حصار راست کردند چون نوبت بحضرت داود رسید روز شنبه همه ایشان بود و حکم بود که در
روز شنبه ماهی نگیرند و مال نیارند و هیچ از یک روز ذخیره نکنند و در روز شنبه چندان ماهی می آمدند
که روی آب ماهی میگرفتند و بعضی یکشنبه گرفتند و روز شنبه ماهی گرفته دران جا در آب نگاه میکردند و
روز دیگر می آوردند و باز از مصر سفر نمیکردند و ذخیره میکردند چون چهل سال برین گذشت از جمله
شش لک خانه دوازده هزار خانه مسلمان شدند و دیگر همه کافر شدند زیرا که میگفتند اگر او پیغمبر
بودی بنا فرمانی بران بلا نمیرسید و انکار نبوت او کفر بود حضرت داود علیه السلام آن دوازده هزار خانه
را بیرون حصار آورد که زنان و کودکان مسلمانان ایشان را دیده کافر شوند ازینجاست که حضرت
منع کرده است که مسلمانان با مشرکان و کافران در یک جا نباشند تا زن و فرزندان کافر نشوند
و بعد از قضای مدتی حضرت داود و سلیمان همه آن مسلمانان نیز کافر شدند و پادشاه ایشان
دعوی خدائی میکرد و هفتصد سال در ایشان موت پیدا نشد و کسی نمرد و پیغمبری حافظ نام
بر ایشان مبعوث شد دعوتش را قبول نکردند و از حصار بیرون کردند و یک کس امت او بود
و بر سر کوه میبود و مدت سیصد سال دعا بایشان رسانید روزی آن یک کس امت او بود گفت
که اگر در حق ایشان دعای بد کنید چه شود حافظ گفت از جهت خاطر شما سیصد سال گذشته است
چون سیصد سال دیگر بگذرد دعا کنم و دران شب هفتاد کس از کلان تران شهر بمردند علی الصباح
چون بیدار میکردند بیدار نمی شدند و قصه را با پادشاه نمودند پادشاه فرمود تا بر آن آتش اندازند
و گوشت ایشان را از بهر کشند هیچ بیدار نمی شدند و بعد از سه روز بیکبار از ایشان بوی آمد
فرمود تا ایشان را در آب انداختند چون بعد ازان در هر ساعت مردم می مردند پادشاه نیز ترسید
فرمود تا کوشکی راست کنند که او را چهار در بود و در هر سکه هزار سوار تا ناوک اندازند و تیر اندازند را

نشاندند و بیرون کوشک گنبد راست کردند از زر و یکساله نفقه با خود اندرون بردند و هیچ
نیز اندرون نبود که در مقدار سر سوزن راه نگذشت در وقت سحر حضرت عزرائیل با هیبت تمام
خود را با و نمود و گفت کیستی گفت منم عزرائیل گفت زائراً ام قابضاً گفت برای قبض آمده ام
گفت امروز بگذار فردا هم درین وقت بیا حضرت عزرائیل قبول کرد چرا که آن روز از عمر او مانده بود
چون او غائب شد بیرون آمد و جوانان را بدید گفت و هیبت تمام کرد که شما غافل بودید که او آمده
بود و شما نکشید ایشان گفتند که ما یان تیر و تفنگ و ناوک در دست گرفته استاده بودیم که هیچ
از جای نه جنبیده ایم گفت حاضر باشید فردا درین وقت خواهد آمد البته بکشید و باز درون رفت
روز دیگر نیز برو گذاشتند و چون روز دوم جان او اندرون جا نهاده آن دوازده هزار
کس بیرون قبض کرده شد و هیچ جا از مرگ خلاصی نیافت کما قال الله تعالیٰ اینما تکونوا
یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدۃ بعد از ان دریای عمان بر ایشان بر آمد و همه
حصار شهر را فرو گرفت و کنگره های حصار تا این زمان غائب است و هر کشتی که بدان جا میرسد غرق
میشود و میگشتند و آنچه باقی ماندند بگریختند و بحافظ پیغمبر ایمان آوردند تا بلا از ایشان دفع
شد و آنچه مقرر شد که حضرت داؤد علیه السلام با دوازده هزار خانه بیرون آمده بود آن باقی
نیز مبتلا گرفتار شدند چنانکه بعد از سه روز علی الصباح چون برخاستند هیچ آوازی از شهر
نمی آمد چون درون شهر تیره رفتند دیدند که همه بوزنه گشته بودند و یک بدیگری می شناختند
اما سخن کردن نمی توانستند بعد از سه روز آب و طعام نخوردند و باران بارید همه را برده
در دریا انداخت چنانکه در تفسیر کامل آورده است اصحاب السبت کونوا قردۃ خاسئین
و معلوم باد که آنچه مسخ میشدند انهم ماحصی عمر ایشان اکثر از سه روز نمی بود و در روز قیامت
کافر را بصورت خوک آرند برای عذاب و آنچه مومن بودند کفایت گناه ایشان باشد باز
بصورت خود آرند برای رحمت و آنچه عوام الناس میگویند که این صورتهای ممسوخ ازان مانده است
و یا این مال قارون است محض دروغ است زیرا که مال او در زمین رفت و نیز حضرت ؐ گفت
چنانکه برادرم هارون با موسی در بیابان میرفت در خیمه دید بسی عظیم کردن او از زر سرخ
و دیگهای او از نقره و در یک تخت زمین استاده بود که هر طرف آن تخت مکلل بزر و جواهر

بود و بران بساط از نور که استر آن بساطها از استبرق بود هارون گفت که ساعتی درین
تخت بیاسائیم حضرت موسیٰ گفت نزاید نگر ملک غیری باشد نخواهم رفت حضرت هارون نشنید و
بالایش برآمد و خسپید حضرت عزرائیل جانش قبض کرد و آن تخت بهوا رفت حضرت موسیٰ
چون در خانه آمد واقعه باز نمود هیچکس گفته او در قبول نکرد و تهمتش کردند که از جهت میراث
او را کشت روز دوم چون علی الصباح برخاستند دیدند که آن تخت موصوفه درمیان شهر
استاده است و حضرت هارون بر وی خفته تمامی عالم شهر بدیدند باز تخت بهوا رفت و از چشم
ایشان غائب شد ای عزیز اعتبار بحیات نباید کرد و [illegible] دنیا نباید برید که دنیا هیچ
باشش نیست وضو و غسل را آخرین نتوان نهست که بدست دیگران میسر شدن معلوم
است چنانکه شاه قاسم فرماید رباعی ابدم که در رکاب تو ام جان من است * ترسم مرگ
امان ندهد تا دمی دگر * هر بار من که میروم صد جان گر برم * احسان نتوان کردن اعجاز مسیحا را
پس مراد از موتوا قبل ان تموتوا است چون خود را از ان روی که واجب تصرف تو بتو
نداده است لاف خود بینی در تصرف طلاطم بحر وحدت که اسمای اضافی اند در دهن نهنگ الوهیت
عاجز و مغلوب بینی پس خود را زنده مدان که زندگی عارضی است و نادر است که النادر کالمعدوم
پس به رهبر مراقبه که خود را چنین دانستی گویا که صد مرتبه از ولایت اولیا بدست آوردی که نبوت
اشتهار است و ولایت استتار پس ازین جهت است که پیغمبر علیه السلام گفت ولایتی افضل من نبوتی
یعنی نبوت من بخلق پرداختن است و ولایت من بدوست ساختن است ازینکه گفت علیه السلام
انا اقل من ربی بسنتین ای هو القدیم و انا الحادث و هو القادر و انا العاجز و
سالکان را باین دو اسم اضافی خود را باید سپرد یکی قابض که اسمای جلالیه است دوم باسط که تعلقش
بجمالست پس هرچه در عالم ظاهری بر وی صادر شود جمله مضرات از قابض و جمله منفعات از باسط
داند و خود را درمیان نداند پس او را مراتب حاصل شود که اگرچه نبوت افضل است لاشیء لا محال
با شوق ولایت چیزی دیگر است ایشان ذهند که آورده اند که جریحه بالغ چند از صحابه
پیغمبر رفت شاعر عرب گفت که خاصیت محبوب من است که مرده را زنده کند و هر دو رگ شهرگ دریده
شده بر زمین افتاده و خون میچکید از وی پیرت یکی از اصحاب هر دو شهرگ او گرفت و بهم پیوسته نهاد و برخاست

و روان شد و مرتبهٔ انبیا که چهل و چهار مرتبه فضل از مرتبهٔ اولیاست که او را معجزه باشد و این مرات
اما انوار از روی شوق و اشتهار گفت که چسان بتوان کرد عجائبه بسیار از روی فضل چنان که
یکروزی امام جعفر صادقؓ جامهٔ ابریشمی پوشیده میرفت دکانداری در باطن اندیشید که خاندان
رسول الله را این جامه چه حاجت است امام اولیا گفت کسیکه یک کرت بمیرد جامهٔ ابریشمی آنجهان
مر او را مباح است و منکه هر روز صد بار می‌میرم چرا لازم نیست و دست دکاندار گرفت و در آستین
برد که پلاس رشت در زیر آن پوشیده است که دست دکاندار را خراشید و گفت هذا للحق وهذا للخلق
بیت مئے ناب حدت کسی نوش کرده که دنیا و عقبی فراموش کرده. و وصف اولیاء الله تعالیٰ
فراموش کردن ما سوی الله است تا آنکه از خود نیز خبر نباشد و آورده اند که در ایام ماضیه دیوانه
بود که هر چه از ماکولات دیدی میگرفتی و بخوردی و هر چه بر زبانش می آمدی میگفتی اهل شریعت
او را نه پسندیدند که سخن نامشروع بسیار از وی صادر شدی عالمان فرمودند تا تنور را گرم کردند و
او را در وی انداختند و سرپوش بر آن نهادند و جوانان طالب حق رفتند و تفحص کردند دیدند که
سلامت نشسته است بجانب ایشان دید چندین گفت که ایشان هم چنین کردند آن هر دو
مشورت کردند که شان خدمت است و سی سال در خدمت بودند او همیشه بیخود بود و بعد
از سی سال از سکر بخود آمد با ایشان گفت که شما را مقصود چیست گفتند دیدار چنان بیهوش
و مدهوش رفت که بدتر از اول شد بعده دو سال دیگر در خدمت او بودند باز بهوش آمد گفت
دیدار از گم شده گان است و از آن حال بدتر شد و آن جوانان دست از خدمت باز داشتند
آورده اند که خواجه گرگ دیوانه بود که بر دختر تنگ فروش عاشق شده بود اما در آن کار بعین
حقیقت رسیده بود و از خود بریده و بدوست پیوسته بود و از خود و ما سوا الله بیخبر و از حق باخبر
روزی اولیاء الله در پیش او ایستاده بود و او تنگ در دست میکرد و قدح پر کرده پیش آن ولی الله
که زود باش این قدح را بخور و از ترس دیوانه شدن در گریبان خود بریخت و زود در خانه آمد و
جامه را بکنیزک داد که زود بشوی کنیزک جامه را به تمام بشست اما قطره از آن خمر باقی ماند که زائل
نمیشد و آن را بدهن می‌گزید آن چرک از جامه رفت و از حلق آن کنیزک در گذشت چندان
علوم و اسرار ظاهری و باطنی بدو دست داد که یکی از دوستان حق گشت چون بخانه آمد بحالت

دیگر بود صاحبش پرسید که حالت چگونه نماید وقصه را باز نمود که از برکت آن یک لفظ نیکی با تمام آن
ولی دیده باز آمد و در پیش استاد و گفت ای برادر نصیب هر که بود بر دلش کسی گمان فاسد نکند
که از دست هر ناقصی ونا تمامی مهیات باید قبول کرد که این طائفه را لباس خرگون ست چنانکه
طبیب حاذق اگر کسی را زهر قاتل خورانند باید خورد که ایشان نیز طبیبان حاذق حقیقت
اند که بهر کرشمه وجلوه کس را بحق میرسانند چنانکه خواجه حافظ شیرازی قدس الله سره العزیز میفرماید
بیت بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید * که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها *
وایضاً آورده اند که روزی جوانی بخدمت جنید بغدادی آمد و گفت ما میخواهیم که حکایت بگویم
ونمایش عمل بکنم اما از بخت بد چیزی در پیش شما میگویم اینکه مدت چهل سال ست قائم اللیل وصائم
الدهر وقاری قرآن وچهل حج وچهل چله کشیدم اما هیچ از احوال حال اولیاء الله معائنه نمی شود
شیخ امر کرد که امروز هیچ مکن جوان فرض را ادا کرد و خفت آنچه مقصودش بود دید علی الصباح چون
باز بخدمتش آمد و گفت دیدی گفت دیدم جنید گفت چه گفت جنید را بگو که مان را هزن
چرا راهزدی که طالبان مرا استقامت بسوی کشف وکرامت راه نمونی میکنی زیراکه درگاه
مرا شایان استقامت ست نه کشف وکرامت جنید گفت عمل تو سد راه تو بود چون از میان عمل
گذشتی بحق پیوستی ایضاً آورده اند که روزی شیخ بهاء الدین زکریا قریشی خرقه خود را بخواجه
ترک فرستاد خواجه آن خرقه را در آتش انداخت روز دیگر باز شیخ کسی را فرستاد که خرقه را بده خواجه اورا
نزد دیگ بنگی سوخته بود اما باز در آن آتش میکرد چون کس سید واز وطلب کرد دست در دیگدان
کرد خرقه را برآورد و بر هم زد از وغبار برآمد وبآن کس گشت داد تا به شیخ بدهد واین رباعی بر زبان
شیخ واحد رباعی گر کت نپوشید کسی خرقه * پو زر مو تراشید یک ذره * خرقه چه پوشی چه تراشی زهر
زین دوکان بستانی ز نگذر * ایضاً دیوانه زنی را پرسیدند که چرا نماز نمی کنی گفت من همیشه
در نمازم و هیچ اشتهای هر دو جهانی وضو نشکسته ام وعلامتی از نماز دائم من از دفن در قبر معلوم شود
آورده اند که بعد از وفات چون اورا در تابوت نهادند خواجه ترک سید گفت ای زن فتی این مقام
را ما نمی سر آورد و گفت نروم ترک گفت برو و بعد از دفن چون به پهلوی راست رو بقبله
نهادند دیدند که سرش بجانب قبله وپایش بجانب مشرق برگشته بود وامحال در هر ماه مجاوران

قبر او را سبت ہپکنند باز ہمچنان میکرد و پیر دستگیر این فقیر را گفت کہ من بابت قبرش اکردم
کہ بطرف ہند ست **وایضا** دیوانہ بود کہ خود را برہنہ میکرد و در مسجد بول و غائط میکرد و رو بروی
نشستہ بود عالمی گفتش کہ خود را بہوش گفت خاموش باش کہ پسر را کشتم کسے خبر آورد کہ حضرتم پسر
شما مرد گفت رَضِينَا بِقَضَائِكَ وَصَبَرْنَا بِبَلَائِكَ عالم باز گفتش کہ خود را بہوش باش گفت پسر
دیگر شما را کشتم باز کسی خبر آورد از وفات پسر ہکذا آن عالم را سہ پسر بودند ہر سہ مردند و آن عالم باز
گفتش خود را بہوش گفت من ہر سہ پسر ترا زندہ کردم کسے خبر آورد کہ پسران شما ہر سہ زندہ گشتند
وایضا ہفت بیست کس از مجذوبان در ولایت ماوراء النہر پیدا شدند کہ ہرچہ از ماکولات میدید
از حلال و حرام میخوردند و ہرچہ بزبان شان می آمد میگفتند عالمان حکم کردند تا جاہا از ایشان
برگیرند ہیچ نگفتند و چند چوب و سنگ زدند ہیچ التفات نکردند گفتند گوشہای ایشان ببرید
ہیچ یکے التفات بہ برندہ گوش نکرد مگر یک کس را از ایشان جدا کردند و دیگران ماندہ
داوند مسئلہ آوردہ اند کہ مسواک ہرچند خرد باشد استعمال کنند اما چون برابر انگشت شہادت باشد
باید کہ او را البتہ پیچیدہ دفن کنند کہ در روز قیامت در عرصہ عرصات درخت عظیم گردد بفرمان
اللہ تعالیٰ کہ او را واقف باے و را اگر با بروز قیامت در زیر سایہ خود گیرد بعد ازین بدانکہ در وصیت
نامہ امام اعظم رح آوردہ اند کہ ہر کہ خاک را در حق طہارت چون آب پندارند کافر گردد زیرا کہ ہر دو بآیت کلام
اللہ ثابت شدہ اند کما قال اللہ تعالیٰ فَإِنْ لَّمْ تَجِدُوْا مَاءً فَتَيَمَّمُوْا صَعِيْدًا طَيِّبًا۔ قال علیہ السلام التیمم

مسئلہ در بیان تیمم

طہور المسلم ولو الى عشر حجج و این تیمم مر بی وضو و جنب و حائضہ و نفاسہ را مساویست و آنرا چہار
فرض فرض اول ضربت یکی برای روی و دوم برای ہر دو دست و سوم نیت و چہارم خاک پاک
و چہار چیز سنت ست انگشتان در وقت ضرب کشادہ دارد علی الصحیح و اقبال و ادبار یعنی دست
را بر زمین نہد و پیش و پس نبیدہ بر دارد و بیفشاند اگرچہ گرد نباشد و استیعاب در تیمم شرط
ست و در فتاوی سراجی آوردہ ست الاستیعاب شرط فی التیمم ھو المختار بخلاف ما ذکرہ القاضی

و در وضو استعمال مسواک

الامام صدر الاسلام فلو ترک تخلیل الاصابع لا یجزیہ وکذا اذا لم یحرک الخاتم الخ و در نام حق وارد
است قول بعضی باشد تیمم محدث و جنب افرقے نکردہ اند بلکہ ہمہ یکسان اند تا کسے ظن نبرد کہ جنب را
در خاک غلطید نست چنانکہ آوردہ اند روزی حضرت رسالت پناہ با جمع صحابہ رض در بیابان

رفته بود و آب نیافت فرمود تا تیمم زنند عمار نام اصحاب بود خود را در خاک انداخت حضرت فرمود یا عمار
اصبت حمار اما یکفیک الوجه والذراعان یعنی ای عمار آنچه تو کردی فعل حمار است زیرا که بنده بود و شما را
مسح روی و دو دست و اما این تنبیه است و نیت در وضو و غسل فرض نیست پس اگر کسی در آب افتاد
و یا باران بر او بارید که تمام اندام او تر شد جائز باشد از غسل و وضو اگر آب در دهن و بینی کند و اگر
تیمم برای خواندن قرآن و یا زیارت بزرگان و یا برای نماز جنازه و یا در مسجد جنب شد برای بیرون
آمدن از مسجد کرد با این تیمم نماز روا نباشد تا خاص نیت برای نماز نکند و خاک پاک اگر جای پلید شود
و سه روز آفتاب بر او بر آید اگرچه در سایه باشد آفتاب نه بیند در حق نماز پاک است و در حق تیمم پلید
زیرا که در کلام صعید خاک پاک یاد کرده است و بیک تیمم از فرضها و نفلها هر چند گذارد روا باشد و تیمم
و نیز روا است که اگر یک میل از آب دور باشد و میل چهار هزار گز است بگز جریب که هفت مشت باید
بقول اصح تا اگر کم ازین باشد روا نیست باید که نماز را فوت کند چون بآب برسد قضا کند الا
بعذر ضعف و بیماری که بوضو و غسل رنج افزاید پس درین هنگام نیز تیمم کند و اگر بیم دزد یا دشمن و یا
سرما سخت که بیم جدا شدن اندام باشد و یا چاه بی رسن باشد و یا ظرف آب ندارد اگرچه آب موجود است
یا نزدیک است تیمم روا باشد و اگر مسافری آب دارد اما از ترس نفس خود که هلاک از تشنگی خواهم شد
او نیز تیمم کند و برای نماز جنازه غیر ولی و امام را ادای و بنای روا است و از برای نماز عید ادای روا نیست
و بنا روا است که این دو نماز خلیفه ندارند و از برای جمعه ادای و بنای روا نیست زیرا که خلیفه او ظهر
است و مسائل چند که از جهت شریعت کتاب از حوض و مجلس نه آوردم الحال بشنو بدانکه آب ایستاده
هر چند اندک باشد و یقین شود که پلیدی در و نیست و کسی وضو و استنجا و غسل بطریق عوام الناس
مکروه است باید که چند آنکه کسی از کاسه بدست گیرد و در جای دیگر استعمال کند روا است تا آب مستعمل
بدو نرسد و اگر آب حوض عشر فی عشر باشد حکم جاری دارد اگر نجاست در و افتاده باشد مگر
تغیر کند یکی از اوصاف ثلثه او که طعم و لون و ریح باشد دیگر آنکه مقصود از ده در ده آنست که تمامی
نفس آب بصد گز شود تا اگر مربع باشد چهار گوشه او ده در ده باشد تا چهل شود و باز هر گزی
ده تا هی دیگر ده شود تا صد گز حاصل آید اگر مدور باشد باید که گرداگرد آب سی و شش باشد چنانچه
تمام شود و اگر مطول باشد باید که طولا بست و پنج گز باشد و عرضا چهار گز باشد تا صد گز تمام

مسئله

در بیان آب

ده در ده چاه

شود وقس علی ہذا پس انکہ عمق را اعتبار دیگر ندارد مگر اینکه گفته اند چون آب بغور فرو گیرد یا بہمان
زمین آب میگیرد و شتاب کافیست و بدانکه آب چاه پاکست در حق وضو و غسل و شرب چه آورده اند
که اکثر عمر امام محمدؒ بر سر چاه گذشته بود پس ازین جهت اماماں در حق چاه فتوی بقول او قبول
کرده اند و سخن او معتبر گفته اند بلکه در جمله اشربه چنانکه در تحریم خمر و بوزه و بنگ نیز فتوی بقول
اوست و در مسائل حیض و نفاس فتوی بقول امام ابو حفص کبیر ست پس اگر چاه بر سر راه باشد که
کودکان بدست آب او گیرند و بخورند پلید نشود مگر بدست و پای ایشان نجاست حقیقی باشد
تا اگر جنب پای در آب چاه در آورد پلید نشود و احتراز از قول عوام الناس که ایشان میگویند که
اگر رسن او و دلو را ناشسته اندازد آب پلید شود زیرا که در عرف رسن و دلو پلید نمی باشد و آنچه در وی
نزع آب لازم شود تا هر مقداری که باشد پس نزع دلو آخرین دلو و رسن و چاه هر همه پاک شوند و اگر چاه
چشمه دار باشد و استخراج جمله آب و لازم شده باشد و ممکن نمی شود پس باید دانست که فتوی بقول
امام محمدؒ ست که دو صد و بیست دلو باید کشید بدلوی که یکصاع در وگنجد و دلو صغر و اکبر را بدلو صاع حساب کنند

فصل چهارم در بیان نماز کما قال الله تعالی وما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلاتکم

وانما یسمی الصلوة بالایمان لانه علامة الایمان پس معلوم باد که نماز عین ایمان نیست بلکه علامت
ایمان ست و اهل کتاب را عین ایمان بود و شان نزول آیت آنست که هفده ماه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بعد از پیغمبری بجانب بیت المقدس که قبله یهودان و ترسایان بود نماز
میگذاردند و چون این آیت آمد فول وجهك شطر المسجد الحرام روی بجانب مکه آوردند و بیت
المقدس منسوخ شد و بعضے صحابه وقت نزول آیت حاضر نبودند و بغزا رفته بودند چون
برگشتند و مطلع احوال شدند غمگین گشتند که حال نمازهای ما که بعد از نزول آیت بجانب بیت المقدس
کرده ایم چه باشد این آیت مذکور در شان نماز ایشان نازل شد و وجه تسمیه نماز با ایمان این بود
که یهودان نماز را ایمان می گفتند پس چون بیت المقدس منسوخ شد جهودان فرح شدند که محمد
روی بقبله ما آورد و یهودان غمگین پس چون میان هر دو طائفه کفار خلاف شد از برای سرزنش ایشان
این آیت آمد ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله یعنی قبله مشرق و مغرب هر دو
از آن خدای ست پس هر کجا که بامر خدای روی آرید همان امر خدای ست و شایان لقا نقیم شود

و بدانکه امر را وجه گفت زیرا که امر کردن بچیزی معتبر بود جهت یعنی روی آوردن نمی شود تا وقتی
کسی بکسی روی آرد بعد از آن امر کند که فلان کار بکن و کسی گوید که بصفت روی آوردن به چیزی خدا را
نشاید زیرا که روی آوردن بچیزی بر دو نوع است حقیقی و حکمی پس حقیقی در حیوانات و حکمی در
اوصاف باری تعالی پس معلوم باد که وجه امر را گفته اند نه روی را چنانکه بعضی صوفیان شیطان سیرت
آدم صورت گویند که بهر جانب و در هر جا با هر کس روی خداوست و هر جا خدا است این محض کفر
زیرا که جا را نسبت کردن بخدا محض کفر است بدان ای عزیز که حضرت رسالت پناه فرموده است که
مثال صلوة خمسه مثل پنج جوی هستند که در خانه هر کسی برود و آن کس هر روز پنج کرت در آن
جویها غسل کند پس هیچ اثر چرک بر بدن آنکس نماند پس همچنین مصلی صلوة خمسه اگر کما حقه چنانچه حق
نماز است از رکوع و سجود و قیام و قرأت و غیره ذلک بجا آرد هیچ اثر گناه صغیره در دفتر او نماند
چنانکه آورده اند که روزی یکی از اصحاب پیش امیر المؤمنین عمر فاروق آمد در ایام خلافت
او و میگریست امیر گفت که گریه چیست گفت یا امیر گناهی از من در وجود آمد گفت چگونه گفت
روغن در بازار میخریدم زنی صاحب جمال بر من آمد و گفت روغن میخرم گفتم این روغن
لائق شما نیست اگر بدکان من آئی روغن خوب بشما فروشم چون بدکان خود آوردمش
اندرون بردم و بوسه کردمش زن گفت از خدا نمی ترسی از هیبت خدا میگریم امیر المؤمنین
عمر گفت که وقت خفتن بیا چون امیر خفتن را ادا کرد و وعظ آغاز کرد آنکس فریاد برآورد و گفت
یا امیر مشکلم بکشای امیر گفت که نماز پیشین و عصر و مغرب و خفتن را عقب من ادا کردی گفت آری
امیر گفت قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات یا آنکه تو از گناه صغیره آزاد شدی قال
علیه السلام اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة بعد التوحید الصلوة پس اگر خلاص شود
از حساب نماز ندا شود برو که ای بنده چون در حساب نماز درست آمدی دیگر حساب ها بر تو آسان
کنم والا همه حساب ها بر تو دشوار کنم ای عزیز پیغمبر گفته است که از نیاز بنده است باید که بحضور دل
باین ده خاصیت دانسته ادا کند تا نماز بنده قبول افتد والا پس ورد شود و معنی آن ده
خاصیت در زیر هر حرف است سنت و واجب و فرض مراد از سین سستی و کاهلی در نماز
کند که کار منافقان است کما قال الله تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون

الَّذِیْنَ هُمْ یُرَآءُوْنَ وَیَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ یعنی وای نماز یان را که فراموش کنند نماز را یعنی بگذارند نماز را
بعد از وقت خویش و تنها به سبکی گذارند و در روی خلق ثقیل بسیار کرده باشند والریاء من الکفر
راندانسته اند و مراد از ن سرهای نفس ست که شش صفت اند چون ریا و غیرت و کینه و
حرص و هوا و آرزو باید که هر همه ادر نماز ببرند یعنی در خاطر نه آرند تا قبول شود و مراد از ت
از غیر خدا توبه کنند و خدا را چنان پرستند گویا که حق را می بیند والا حق او را می بیند و مراد و
ق ویل ست یعنی در دوزخ چاهها اند که چهل هزار سال اعمق دارند و از خون و زرد آب عاصیان
پراند و وعید برای مصلیان غافل ست پس مصلی را باید که در نماز آن چاهها را در خاطر آرد تا غافل
نباشد و مراد از الف الله را شناسد که کار بندگان ست از عدم در وجود آورد و قابل شهود
کرد و مراد از ج جهد و کوشش نماز و عبادت خدا کند که بنده مکلف فاعل مختار ست و مراد از
ب بدی خلاف با نفس کردن که در خبر ست هر دشمنی که نیکی کنی بصلح آید الا النفس که هر چند
در حق وی نیکی کنی بخلاف پیش آید لقوله علیه السلام شر النفس اشد من شر الشیطان و مراد از
ف دل از ما سوی الله فارغ کند و چون تکبیر تحریمه حرام کنند هر فعل ظاهریست همچنان هر خطره
ما سوی الله حرام دانند و مراد از س راحت گرفتن ست بیاد خدا چون نماز یاد خداست پس نماز
او را راحت باشد و مراد از ض ضائع کردن نماز ست نماز را ضائع نکند و نماز وقتی ضائع
شود که در اول نیت نماز مقارن تکبیر اولی متصل بجا نه آرد که فلان نماز ست و مقتدی گوید خلف
امام ست و در آخر حضور که فلان نماز را ادا کردم بجا نه آرد پس این چنین کس ضائع کرده باشد نماز را که
رسول علیه السلام گفته است هر که ده خاصیت در دل نه آرد و نماز اندر منافق ست اگرچه نماز میگذارد
دوزخی ست پس ای عزیز باید که در نماز جهد و جهد بسیار بکنی که در روز قیامت از جهت نماز
در ماندگی و سختی بسیار ست کما قال الله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب
الیمین فی جنت یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین در
خبر ست که من لا صلوة له لا زکوة له چون در شب معراج حضرت رسالت پناه از رب
العزت پرسید که یارب در قرآن هفت صد جا نماز یا زکوة یاد کردی حکمش چه باشد از انکه
یکجای نیز کافی بودند شنید که ای محمد برای بندگان من امت تو هیچ عملی بهتر ازین ندیدم تا

شایان درگاه من باشد ازین جهت تکرار کردم و از جهت یکی نماز که کسی بعد ترک کند هشتاد هزار و
پانصد سال در دوزخ محبوس گردد اما اگر جمع را بینی و تمیز نتوانی کرد میان مسلم و کافر ببین که
هر که نماز کند آن مسلم است و هر که نماز نگذارد کافر است لقوله علیه السلام لا فرق بین المسلم و
الکافر الا بالصلوة اما تارک نماز کافر وقتی شود که مستحل ترک باشد چنانچه اگر در معرکه مقتولان
بیابی که تمیز میان مسلم و کافر نمی شود باید که ببیند اگر سبلت پست کرده باشد مسلم است و اگر دراز
باشد کافر است و از جهت مانع زکوة در روز قیامت مال وی را از زر و نقره تخته ها سازند و بر وی
آتش گرم کنند و روی و پهلو و پشت او را بدان تخته ها داغ کنند کما قال الله تعالی یا ایها الذین
آمنوا ان کثیرا من الاحبار والرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل الله
یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم
فذوقوا ما کنتم تکنزون. ان الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم. و در مفتاح الجنان آورده است که اگر یک درم از زکوة در خانهٔ غنی مانده
باشد بسبب [illegible] و دوانده کرده فقیر از گرسنگی بمیرد آن غنی بخون وی شریک باشد و در
مواشی آورده اند که اگر زکوة از مواشی نکشیده باشد روز قیامت در روزی که پنجاه هزار
سال باشد غنی را بران زمین گرم خسپانند و مواشی بر وی بعجل بندند تا آنکه مواشی آخرین چون
بر وی بگذرد مواشی اول باز بر سر وی [illegible] و لگد خستگیش سازند و هر مواشی بمقدار
کوه کلان شده باشد و در خبر است که چند نفر بگمان مسلمانانند و الا کافرند اول مانع زکوة
لقوله علیه السلام من لا زکوة له لا صلوة له دوم آکل الربوا سوم آنکه بزن خود لواطت کند
چهارم ساعی که کسی را بناحق بامیر و حاکم گرفتار کند پنجم کسیکه سلاح بدار حرب فروشد ششم آنکه بکسی
دعوی داشته باشد و بقضای قاضی [illegible] نیست بلکه برسوم جهال [illegible] باشد هفتم مدمن خمر که همیشه در
خانه خمر نگهدارد هشتم باج گیرنده که از مالک نصاب و غیر نصاب بی تفحص چیزی بگیرد نهم باغی که
بادشاه اسلام از وی ناخشنود باشد دهم تارک صلوة عمدا و از جهت یک روزه [illegible] سال در
دوزخ محبوس گردد و باید که روزه را سه فرض است اول نیت دوم وقت او از صبح صادق
تا غروب آفتاب سوم خود را از جماع و ماکولات و مشروبات هر چه غذا آرد و تداوی شود

یحمی بالکسر گرم کرده شود و بالفتح [illegible] و پیشانی و پشت [illegible] داغ کردن و [illegible] از زمین [illegible] و [illegible] دور کردن از [illegible] و [illegible] ۱۲ رشیدی [illegible] الاختصار

تمهید اشتن و بدانکه در روزه سه ثنا دعاست یکی در وقت افطار روزه و آن وقت اجابت دعا
است دوم جنه است از آتش دوزخ سوم جزاے و لقاے باری تعالی است باید که افطار صوم بعد از
غروب آفتاب نماید بکند و در معرفة المذاهب آورده است که دوازده فرق روافض
متفق برین اند که افطار وقتی بکنند که آسمان از ستارگان پر شود و نماز مغرب بعد ازان وقت
ادا کنند پس تشبیه بافعال ایشان نباید کرد و مقبولی و موقوف بدو چیز است اول صدقه فطر
ادا کردن و فطر واجب است بر کسیکه مالک قدر نصاب باشد و مال نامی شرط نیست چنانچه اگر
کسے را دو شمشیر و دو ترکش و دو کمان و دو کتاب و دو خانه و دو سلاح باشد یکی را برائے استعمال نگاه
و دیگرے را در حساب هیچ در آرد تا اگر تمامی مال بقدر دویست درم رسد صدقه فطر برو لازم شود
پس صدقه فطر ادا کند از جهت بنده شک و کودک و از هر کسے نیم صاع از گندم و نیم صاع دو من
چهل بهلولی و دو من هشتاد بهلولی می شود و از جو چهار من و هر که صدقه فطر را منع کند را بهم
دانه مار و گژدم در گور او پیدا شوند دوم تراویح بیست رکعات بده سلام و با جماعت گذاردن سنت
است و نیز ختم قرآن در وی سنت است باید که در هر رکعت ده آیت چون عده روز بخوانند تا ختم
حاصل شود و در تبیین الواعظین آورده است که اگر کسے از سوره فیل تا آخر قرآن بخواند سنت
را بجا نیاورده باشد و در روز قیامت ماخوذ شود و اگر جمعے از اهل قبله بترک تراویح متفق شوند
بادشاه اسلام را باید که همان وقت بر ایشان جهاد کند بدان اعزک الله که چون وقت نماز درآید
باعتقاد درست ظاهر و باطن از ما سوی الله پاک کن و غیر از الله چیزے را در دل راه مده
چنانکه شیخنا شیخ المشائخ والاولیاء رئیس سالکان غواص یم عرفان خلاصه زمان شیخ عثمان هارونی
قدس الله سره العزیز و پیر قطب الاقطاب شیخ حاجی شریف زندنی هر دو روایت کرده اند
که هر امامے که بداند که در یقین نیست در بسیار عمر نماز او نزد سالکان جوی نیرزد لقوله
علیه الصلوة والسلام الصلوة معراج المومنین من لا صلوة له لا معراج له چون نماز که
معراج باطنی مصلی است و زینه پایه است تقرب حق پس حضور تمام باید کرد و خود را حجاب
دیدن او در میان نباید دید چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در معراج ظاهری
از حجابات نور گذشت آواز می شنید که یا محمد این ست خدائے تو در نماز است یعنی در تسبیح

و قدوس ست و این اصفات سلبی گویند که پروانه عقل و وهم و خیال درین پر بسوزد پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بالای عرش رسید و در باطن او قطرهٔ از جذبات الوهیت و معنی
وحدت بچکید و او را از شعور مجبری در ربود اول هفتاد هزار مراتب نورهای کبود آسمان رنگ نا
محدود که آنرا سالکان پردهای نفس گویند ازین درگذشت چون از تن بدل شد مراتب مذکور
دید و چون از دل بخدا رسید که محل اخذ معرفت ست هفتاد هزار پردهای عقیق رنگ که آنرا مراتب
قلبی گویند دید چون از فواد بسر شد هفتاد هزار پردهای سرخ بغایت صاف دید و سر ابهی ست
میان فواد و روح و چون از سر بروح شد هفتاد هزار پردهای زرد دید چون از روح بخفی شد هفتاد
هزار پردهای سفید دید و چون از خفا باخفا رسید هفتاد هزار پرده ها سبز دید و ازینجا از نفی وجو
خبر بود و چون از خفای بغیر ذاتیت صرف گذر کرد هفتاد هزار پردهای سیاه در پیش بود که آنجا
نشان نبوت و شعور انانیت و اشارات خالقیت مخلوقیت مضمحل شد پس سبوح قدوس یعنی
دارد که عبادت و اشارت از در ره نسبت یعنی سرور انبیا و برهان اصفیا و تاج اتقیا محمد مصطفی صلعم
را چون اشارت شد که قربت حق کسی تصور تشخیص کند و قربت جسم تحق کفر محض ست بلکه قربت بمراتب ست
نه تجسیم و حضرت بمراتب پردهای مذکور که معراج باطنی بود و بعد از معراج ظاهری و لقد رآه بالافق
المبین یعنی چون در افق افلاک رسید به تشخیص مبارک خویش گویا که شخص و بالای عرش منع شد
از جسمیه پس بمراتب مذکور که نفس و دل و فواد و سر و روح و خفی و خفاست و سیر مع الله کرد و
این پردها را اطلاق بذات و صفات حق نتوان کرد که این را علی نور و حجاب گویند اگر میان
سالک سلوک نور محمدی و غیر ذلک من کلامهم گویند و هر پرده ازین پردها چون هفتاد هزار از مقدار
این جهان ست از روی نمایش در افق افلاک یعنی در جای که خارج از کیفات نمایش دارند و پردها چون
هفتاد هزار برابر این جهان می نماید اما چون از روی شمول ایشان کسی نظر کند که در کل ایشان هفتاد و
اتحاد دارند پس نامتناهی اند زیرا که آنچه اولیا را سیر می نماید در عین عالم کیفات می نماید نه خارج از
کیفات معلوم باد که چنانکه ذات و صفات باری نامتناهی و نامحدود و محیط جمله ممکنات بغیر
اتصال و انفصال ست این پردها نیز همچنان ست و مراتب و الوات حق متنزل کرده و یک بدیگر
نیز آمیزش ندارند پس ای عزیز اول چون مستقبل قبله شوی شاید که بقبله آب دهن نه اندازی که

در شرح مشارق آمده است که در آن ساعت روی سجده آورده است یعنی با امر ابلیس گویا که روی
حق آب دهن انداخته باشی و اگر آب دهن بسیار گردد بر کتف چپ بر گردد اندازد که شیطان از
عقب وسوسه میکند پس گویا که بروی شیطان انداخته باشی و چون انی وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین گوئی تحقیق چنان بدانی که باطن از ماسوی
الله شستم و معراج باطنی را با حق در پیوستم و دل را از غیر حق عاری باید کرد تا معراج ملحق
باشد که بمراتب کسان برسی که سر را از غیر الله خالی کرده اند و بحق بمراتب باطنی پیوسته اند و دست
برداشتن تحریمه اشارت بدان است که ماسوی الله را پس پشت انداختم و چون دست را زیر ناف
نهی الله اکبر گوئی زیرا که اگر در آوان دست برداشتن گوئی پس نقض نیت اول شود گویا که ماسوی الله
را پس پشت انداخته باشی و چون در آوان دست نهادن گوئی گویا که ثبوت الله کرده باشی و نفی
ماسوی الله و باید که تصور تمام چنانکه سالک محقق خود را در میان کعبه وحدت که مولد ذات
محمدیست داند و الا چون عوام الناس خود را بجهت کعبه که مولد ذات محمدیست داند و خواجه
فریدالدین عراقی معنی این حدیث فرموده و تاویل کرده است که احد رکعة مع المسواک
افضل من سبعین رکعات بغیر مسواک پس او گفت که یک رکعت برای حق و که تو در میان نباشی
افضل است از هفتاد رکعت که بخودی خود برای اداء کنی و بدانکه نیت شرعی مقرر است سه
نوع اول متصل آنکه تکبیر با نیت پیوسته باشد که فلان نماز است دوم منفصل آنکه نیت کند بعده شیء
منافی نماز در میان نه آرد و تکبیر گوید سوم مقارن آنکه نیت با تحریمه باهم مطابق چون خاتم در اصبع
و اگر نیت محققان که باید اوست ندانی باری خود را فهم هر کلمه که در صلوة آید بگمار که هر یک چه
معنی دارد میخواستم که از جمیع کلمات از تکبیر تا سلام فهم سخن گویم اما چون در کتاب ارشاد المریدین
آورده بودم سکوت کردم و باید که بعد از افتتاح شروع در قرأت کنی و خود را در میقات حساب گاه
حاضر دانی و قرأت یک یک حساب با حق دانی و چون قرأت را غلط خوانی گویا که حساب را غلط کرده
باشی و در رساله شیخ المشایخ قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس سره العزیز
مسئله
گفته است که اگر غیر المغضوب را بذال معجمه خواند گو سعیدان گفته باشد و اگر بظا گوید بالان
را گفته باشد پس مهجور و تقدیر نماز فاسد شود و در ترغیب الصلوة آورده است که اگر درود

اللهم صل بسین گوید نمازش تباه شود زیراکه السّل تیغ کشیدن را گویند و خوف کفرست در
تسبیحات اگر نفی سبین گوید نمازش تباه شود زیراکه سبّا معنی ثنا است و سبین بمعنی فراموشی است
و اگر بجای ثمّ سمّ بسین گوید نماز فاسد شود که ثمّ برای تعقیب است و سمّ سوفار را گویند در
مخافت قرأت بجدی خواند که خود بشنود که قرأت و طلاق و عتاق و قسم و استثنا تا خود نشنود
معتبر نیست و در جمعه نشنوند بسیر صحیح آن قرأت کار صعب بین نماز است باره از مخارج و طریق قرأت
کلام الله بقدر امکان نموده و بالتماس فرزند عبدالکریم اصلح الله شأنه بیان کنم بدانکه خلیل ابن
احمد قدس الله سرّه العزیز مخارج حروف را شش بیان کرده اند همزه از بن حلق قریب سینه
و ها قریب بحلق بالاتر از همزه و ع فروتر از مری و ح بالای مری و غ بالاتر از و خ نزدیک کام
این شش را حروف حلقی گویند و در تجوید آورده است که مخصوص در فاتحه اگر کسی ها را بجا بدیل
دهد و یا بر عکس نمازش فاسد شود و در اذان کسی لا اله الا الله چنان گوید که حلق را خبر نشود و الا
کفر گفته اند و ح را بتمام حلق نگوید و در تذکرة الاولیاء آورده است که روزی حبیب عجمی رض
امامت می کرد و آن زمان امام حسن بصری رض از جانب وی رسید و اقتدا کرد حبیب عجمی الحمد را الهمد
گفت امام از آن نماز شروع برگشت و تنها نماز گذارد و روزی امام را وجد در دلستان پیدا آمد
و گفت یا رب نزدیکی خود بمن بنمای هاتفی بر او آواز داد که نزدیکی من یافته بودی و لیکن ترک
دادی امام گفت یا رب کدام بود و گفت نماز خلف حبیب عجمی گذاردن زیراکه دل وی از کدورات
بشریت مصفی شده بود و خود را بی خود با حق پیوسته بود چنانکه در مناقب آورده اند که
هرگاه که کلام الله خوانده میشد حبیب را شوق و وجد پیدا میشد میگفتند ش که عجم را تحقیق
کلام که خواندن نمیدانند گفت لسانی عجمی و قلبی عربی و معلوم باد که این حکایت مفتی
علیه نیست زیراکه اگر جائز بودی امام نماز بجماعت را ترک نکردی و این حالت درویشان
است که تعلق به باطنه دارد و فنا در می فنند و گفته اند که النادر کالمعدوم اما عامه خلق را
فتوی برین است که ادای حروف فرض است چنانکه اگر در ایاک نعبد و ایاک نستعین
تشدید را گذارد نمازش فاسد شود و آورده اند که شبی قاضی حماد الدین ناگوری
امام شد و شیخ قطب عالم قطب الدین اوشی و معین الدین حسن سنجری و بهاء الدین زکریا قریشی قدس

اقتدا بهم اقتدا کردند و همه بیک پای استادند تا همه شب قاضی قرآن را در یک رکعت ختم کرد و
جمله سجده های تلاوت و سجده های نماز بجا آوردند بعد که بر پای حبیب استادند و در رکعت دوم نیز ختم
قرآن کردند بطریق اول و بعد از فراغ مناجات کردند که خداوندا چنانکه حق شناخت تست
و حق عبادت تست بجا آوردیم هاتفی آواز کرد که ای محبان چنانچه حق عبادت ما پرستیدید
و چنانچه حق معرفت ما شناختید مارا و ما شما را بخشیدیم و متابعان شما را نیز بخشیدیم نقلست که
روزی قاضی شهاب الدین ناگوری وفات یافت و او را دفن کردند منکر و نکیر در پیش او آمدند و
سوال کردند که من ربک قاضی گفت این کلام حق است چون فرشتگان را علم نحو و علم حقیقت نیست درماندند
و برگشتند و مناجات کردند که خداوندا بنده شما چنین میپرسد خطاب عتاب از حق بر ایشان شد که
بروید و جواب گوئید زیرا که چندین هزار بندگان من که می پرسید جواب میگویند و شما یک بنده را
جواب نتوانید گفت چون تضرع و زاری کردند حکم شد که بگذارید و پیش او نروید نقلست که روزی
قاضی حامد الدین ناگوری قدس سره را با شاگرد خود شیخ قطب الدین بختیار اوشی چشتی مباحثه
شد که در آخر کلمه شهادت عبده و رسوله مطلق است شیخ قطب الدین گفت نیست و بادشاه
زمانه مرید شیخ قطب الدین بود نیز حاضر بود چون در کتب دیدند حق بجانب قاضی بود اما شیخ لوح
محفوظ را نمود که در وی وطا مطلق نبود قاضی قبول نکرد و گفت خدا را یاد کرد و از جهت شما طا را
در حال دور کرد زیرا که در کتب دروغ واقع نشده است بادشاه اعتراض کرد که عجب است قاضی که لوح
محفوظ را قبول ندارد قاضی را صفت جلالیت اثر کرد و چون شیر شرزه بغرید و غضب تیز
آتش کرد چون برق بدرخشید و بپا خاست شیخ کفش او را رعایت کرد و در عقب او دوید
گرفت قاضی روی در بیابان نهاد تا آب دید پیش آمد همراه کفش در آب نشست چون پای شیخ
قطب الدین دامن او را گرفت و دامن خود هم بآب تر گردید و بگرد آلوده ماند چون مسافتی پیش برفت
قاضی گفت دست از دامنم بدار که تخت بادشاه را نگونسار کردم شیخ گفت بادشاه فدای سر تو باد
بر فقیر رحم کن گفت شما نیز بعد از هفت روز خواهید رفت گفت عمرم فدای تو باد بر ایمان من نظر
کن بعد از آن قاضی گفت که ایمان تو در امان حق باشد چون شیخ بخانه آمد بادشاه را مرده یافت
و بعد از هفت روز شیخ نیز وفات یافت و غرض از این حکایت اینکه تا هر کس را لازم است که عقیده

تلاوت در شد و مد و مطلق فهم تمام کند پس مخرج ق و ک درین کامست و هر دو را لهوی گویند
و لهت بن کام را گویند ج و ش و ی میان زبان و اینها را شجری گویند و ض معجمه را حافی
گویند و حافه کناره یعنی کناره زبان با دندان ضرس جانب چپ برساند و یازده حروف بر سر
زبان تعلق دارند ذ ث و ظ این اشفویه گویند یعنی بمعونت دندانهای زیرین و
ط و د و ت بمعونت دندانهای علیا این را نطعیه گویند ص و س و ز بمعونت سر زبان و میان
دندان و این را اسلیه گویند و اسلیه نیز سر زبان باشد و دو حرف از ان ر و ن بمعونت سر زبان
و بن دندان علیا و این را ذلقیه گویند و ذلق تیزی و کرانه زبان باشد و از لب پنج حروف
ف و ب و م و و این را شفویه گویند و این شش مخرج بیست مخرج باز آید مخرج
حلق و مخرج دهان و مخرج لب و بدانکه اگر مخرج و معنی هر دو حروف یک باشد اگر تبدیل کند
نمازش روا باشد و اگر مخرج هر دو یک باشد و معنی جداگانه نمازش فاسد شود چنانکه الله الصمد
را اسمد گوید و یا صراط را سراط گوید که هر دو لفظ معنی بی نیاز و راه دارد پس نمازش روا باشد
و اگر لست علیهم بمصیطر را مسیطر گویند نماز فاسد شود زیرا که مخرج و معنی هر دو یکی نیست و هر دو
بر گماشته شده را گویند قال علیه الصلوة والسلام من قرأ القرآن علی رأیه فلیتبوء مقعده من النار
پس باید که کلام الله را پیش استادی باید خواند که او نیز پیش استادی خوانده باشد زیرا که اگر کسی
صد ز له القاری بخواند نمی تواند که کلام الله را ترتیب هوا آورده اند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم در هر سالی یکان کرت به مهتر جبرئیل میخواند و در ان سال که وفات میکرد دو کرت
خوانده بود پس قرآن را بالحان بطربان و قاریان خود در که غیر مدر اکشد برای تحسین صوت نباید
خواند که خوف کفرست و اما باید که قرآن بترتیب اظهار و اخفا و ادغام و مد و شد و تفخیم و ترقیق
و قلقله و با [illegible] زینوا القرآن زینه پس اظهار و آن
شش حرفست که نون ساکن و تنوین را اظهار کند نون ساکن که با بعد او یکی از حروف حلق آید که مجموعه او
اخع حهع است اظهار کند چون ان انا زهدا من عین و من حیث و من علی النعمت مثال اظهار است حذف
باید کرد علیهم و من خوف و نظائر نون و تنوین سواء علیهم و عذاب الیم و رغدا حیث شئتما
محکمات هن و علیم خبیر و عذاب غلیظ حروف ادغام که مجموعه او یرملون است ی ر م و ن

ادغام باغنه و غنه آوازے باریک را گویند و در ر و ل ادغام بے غنه نظیر نون ساکن بے غنه
چون بعد او ر و ل آید چنانکه من ربهم و من لدنه و باغنه چون بعد از چهار حرف مذکور آید چون
من وراء و من نعمة و من یقول و من باد و ادغام باغنه بقدر اد مد بجا آرند تا حسن و جمال کلمه ظهور
یابد چون ان شاء الله ان الله نظیر نون تنوین بے غنه چون هدی للمتقین و من ثمرة رزقا و نظائر
تنوین باغنه ازواجا مطهرة و صیب و رعد و برق و بشیر و نذیر و آیة مکان و ایه حروف اخفا پانزده اند
و چون ما بعد از نون ساکن و تنوین یکی از ایشان آید مون را اخفا باید کرد و اخفا باغنه ادا کنند حروف
اینست ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ك نظیر نون ساکن انهم من قبل
ان کنتم فمن ثقلت من جاء من و الانسن و الذی انذر من شر من سبیل من قبل من ضلل
ان ظلمتم من ظهیر و نظیر تنوین چون دکا دکا صفا صفا قوم تجهلون رزق کریم و غیر ذلک
و بدانکه در علم یقینا لون در عما و مما نون ساکن است ادغام باغنه باید کرد و هر جا که بعد از
نون ساکن و تنوین حرف با آید قلب با میم باید کرد با غنه چون من بعد بصیر بما تعملون
بدانکه هر جا که بعد از میم ساکن چون هم و کم و لم حروف حلق آید اظهار باید کرد و دیگر همه جا اخفا
است چون الله یستهزئ بهم و یمدهم و ترمیهم بحجارة و بهم فی طغیانهم و بدانکه دال
ساکن در هشت جا ادغام باید کرد در ت چون قد تبین و در دال چون قد دخلوا و در
جیم چون قد جعل و در سین چون قد سمع الله و در شین چون قد شغفها حبا و در صاد
چون قد صدق و در ظا چون قد ظلم و در ذال چون قد ذهب بدانکه ذال در ذ و در ظ
ادغام شود چون اذ ظلموا و اذ ذهب و در جیم چون اذ جعل و تاء تانیث و در دال و در ظ
و ت ادغام کنند چون اجیبت دعوتکما فامنت طائفة و طا ساکن در ت ادغام کنند چون
بسطت و ان فرطتم و لام هل و بل و قل در لام و را ادغام کنند چون بل رفعه الله و بل لکم
و قل ربی و هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند اولین ساکن دوم متحرک اول را در دوم
ادغام کنند چون یدرککم الموت و اینما یوجهه و من یکرههن و مالم تستطع علیه و من رائهم محیط
مگر در محلے که حرف اول آن ساکن حرف علت باشد چون الذی یوسوس و الذی یکذب و در
کلمه الم نخلقکم قاف در کاف ادغام [illegible] و در ت ادغام کنند اگر [illegible]

باشد چون کم لبثت قال لبثت و را مفتوح و مرفوع را تفخیم باید خواند یعنی پر باید خواند نیز
اگر ماقبل او مفتوح و مرفوع باشد و او ساکن باشد به تفخیم باید خواند چون ربنا و ربکم خبیر خبیر
والم ترکیف و کنت ترابا و نظیر راء ساکن چون ارحلکم و قرآنا عربیا و اگر راء مکسور و یا ساکن ماقبل
او مکسور باشد به ترقیق باید خواند چون بعد عسیر یسیرا و ساکن چون فرعون و ارجعی مگر آنکه بعد را
حرف استعلا واقع شود و آن طا و صاد و قاف است چون قرطاس و مرصاد و فرقة و لفظ الله اگر
ماقبل او مفتوح و یا مضموم باشد به تفخیم خوانند چون قال الله و کان الله و لن الله و اگر ماقبل او مکسور باشد
ترقیق باید خواند چون الحمد لله و بسم الله و هر جا که در آیت موقوف منون و غیر منون قاری [illegible]
اگر ما بعد ایشان الف و ساکن نباشد اگر با حرکت رفع بود اشمام کند و اگر کسره باشد روم کند
چنانکه نستعین و اجر عظیم اشمام باشارت لب اندکی رفع را بنماید چون قل هو الله احد و
روم در کسره است یعنی اظهار حرکت کند با آواز نرم چون مالک یوم الدین و در آیت مفتوح فتح را هیچ
طریق اظهار نکند و در آیت مجزوم هیچ وجه نیست نه مد و نه اشمام مگر که انقطاع دم آهستگی کند
و بعده پیشتر بخواند چنانکه تحدث و توابا و عبدوا بیان وقوف منزل میم لازم است — مسئله در بیان اوقاف قرآن
گذشتن از و کفر است و آن در قرآن نود جاست ط مطلق است گذشتن از و مطلق نیست
ج جایز است و مستوی بین الطرفین است اما وقف اولی و صلی یعنی مجوز به هر دو جهت مساوی
الوصل اولی ص علامت رخصت است گذشتن از و اولی ق علامت قیل یعنی اختلاف قراء
برای آیت است و معلوم باد که وقف نفس کشیدن نیست اما نه چنانکه ساکن شود بلکه چون طرفة العین
نفس کشد و باز قرات کند و بدانکه حروف قلقله پنج اند و بر روایتی شش اند و قلقله بطریق روم
اظهار کردن حرکت را گویند اما البته اظهار کند اول ب چون التراب دوم ج چون بهیج سوم
د چون یوم الوعد چهارم ط چون فی لوح محفوظ پنجم ق چون من خلق و در ض اختلاف است و
قلقله در کسره بیشتر باشد در حالت وقفی چون ب ط ج ط د ط ط ط ق ط ض ط و بعد از این
معلوم باد که چهار مد است پس مد چهار اند اول منفصل چون ماقبل همزه یکی از حروف مد باید و حرکت
ماقبل آن حرف علت موافق او کنند چنانکه قالوا آمنا بما انزل و ما انزل و فی انفسکم و متصل چون
لیشاء و ماسواء و جیء و متصل آن را گویند که حرف مد و همزه در یک کلمه باشد کما مر و مد مشدد و این را

ضروری نیز گویند چون ولا الضّالّین وحاجّ ابراهیم ولا تحاضّون واتحاجّونّی چنانکه پرنده در
هوا باشد و باهستگی بزمین فرود آید چنان نفس را بالا برد و فرود آرد چون وما من دابّة ومدهامّتان
وتضاخّتن و ضادّ و شاید که این مد ضروری بغیر از باب اظهار نباید باشد و در ولا الضّالّین دو
مد ست یکی ضروری دوم از برای وقف آیت و در حالت وقف آیت چون نزدیک حرف اخیر حرف علت
ساکن واقع شود نیز باید کرد چون نستعین وللمؤمنین واولئك هم الکفرون و مد هجی که در اوّل
سورت از مقطعات واقع میشود اگر در لفظ او حرف علت آید چون الٓمٓ و صٓ و قٓ و نٓ
و اگر در لفظ او حرف علت نباشد مد نکنند نحو طٰ و در عین کٓهٰیٰعٓصٓ حٰمٓ عٓسٓقٓ و مد جایزست هم مد
هم قصر و هم مد ضمیری چون ها ضمیری همزه باشد و ماقبل و ساکن نباشد چون من ذا الذی یشفع
عندهٗ الّا باذنه و اگر ماقبل او ساکن باشد مد نباید کرد چون انّا انزلناه و عنه و فیه و اگر مابعد
ایشان همزه آید نباید کرد و مد مبدل و آن گویند که بدل از همزه و یا از تنوین باشد در حال وقف
چنانکه آمنوا و آمنّا و بنآء و سوآء و در بعض اقاویل چون و حرف علت هم آیند نیز مد کنند چون
اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اما اندک مد کنند مد منفصل و متصل چهار الفی اند و مد ساکن
سه الفی و مد مبدل از همزه یک الفی و مد هجی باتفاق سه الفی و مد آیت و وقف باتفاق قرّاء
سه الفی ست و در فوائد الساکین ایضاً در فتاوی غرایب آورده است که در آخر آیت
که وقف میشود ببینیم که آخر حرفی مجوّف ست یا پایانی هم اگر از برای مدح ست و فرح ست شاید
که نفس نکشد و تکبیر رکوع گوید و اگر نفس کشد نمازش فاسد شود و کافر گردد چون کفوًا احد و
مؤمنین و صالحین و فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی و اگر آخر سورت برای ذم باشد
شاید که نفس کشد بعد تکبیر رکوع آغاز کند و اگر دم نکشد نمازش فاسد شود و کافر گردد چنانکه
والکفرون هم الظلمون و کفرین و ظلمین و مشرکین علی هذا القیاس آیت و عید
تعلق بمدح دارد چون فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملًا صالحًا ولا یشرك بعبادة
ربه احدًا الله و قوله تعالی و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العلمین و آیت و عید تعلق بذم
دارد چون وقودها الناس والحجارة اعدّت للکفرین و الصلق عمد ممددة و
انّا بنعمت ربك فحدّث وما ادراك ماهیه نار حامیة و صحف ابراهیم وموسی

وعلی هذا القیاس در اعراب نیز تصحیح بخواند زیرا که اگر اعراب از جای خود تغیر کند معنی او نیز تغیر شود کافر گردد لقوله تعالی وقتل داؤد جالوت اگر داؤد که فاعل ست بفتح خواند و جالوت که مفعول است برفع خواند نمازش فاسد شود و کافر گردد و در کنت من الظالمین بفتح خواند تای فوقانیه و یا ظلمت نفسی بفتح تای فوقانیه گوید یا خشی الرحمن بضم نون گوید نمازش فاسد شود و کافر گردد و اگر علم بینهما الرحمن را بکسر و یا ضم خواند روا ست بدانکه حروف مشدد سیزده اند چون بکر را ایشان باید در آید الف لام و در میان محو ماند و مذکور نمی شود چون ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن چون التائبون ان الذین تتقی الذکری بسم الله الرحمن الرحیم الزوا

السلام. الشکور. الصبر. ولا الضالین. الطیبین. الظاهرین. واللیل. والناس.

و بعد ازین معلوم باد که نماز را چهار رکن ست قیام و قرأت و رکوع و سجود و اما قرأت رکن اصلی نیست که امام از مقتدی بر دارد و آن شقه دیگر بر داشته نشود و نیز در نماز سه گانی و چهارگانی مکرر نمیشود و این را رکن متصل میگویند و تکبیر اول را متصل و منفصل میگویند از جهت خلاف او در داخل صلوٰة و خارج صلوٰة تا اگر در عین تکبیر خنده قهقهه کند وضو نشکند و قعده آخر را رکن متصل گویند اما در عمدة الاسلام آورده است که تکبیر اول و قعده اخیره فرض اند اما رکن نیستند و ترتیب را رکن اتحادی گویند چون رکوع در هر رکعت یکبار ست ادا بجای خود باید کرد تا اگر قرأت او فوت کرد و برکوع آید یادش آید باز گردد و قرأت تمام کند و رکوع بار دیگر کند و اگر از رکوع بسجود آمد عمدا و خطاء نمازش فاسد شود و در همه نماز آنچه یک بار بیشود ترتیب او نیز فرض ست چون تکبیر اول تا اگر تکبیر در آوان قیام نگفت و تکبیر گویان برکوع آمد نمازش درست نباشد و قعده آخر نیز ترتیب او فرض ست تا اگر او جای خود تغیر دهد و برکعت زاید شروع کند اگر آن زاید را تا برداشتن سر از سجده اول بسجده قید نکرده است باز گردد و قعده بجا آرد الا نمازش فاسد شود و قرأت را از تجوید واند چنانکه مالک دینار گفته اند که ایاک نعبد و ایاک نستعین را تا صد بیشتر میگفت گفتند این تکرار بهر چیست گفته که صیغه مخاطب ست تا دل بحضور مطلق مشغول نشود چگونه گذارم و آورده اند که بزرگوارے بود مالک یوم الدین گفت بحذف الف زان شب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که روے از وی گشتانیده بود گفت یا رسول الله اعراض بهر چیست گفت هر که در نماز معنی قرآن میداند برابر

هر حرف که ذکر میکند او را برای او کوشکی در بهشت پیدا میشود و هزار نیکی در دیوان او نوشته میشود
و هزار نیکی و هزار کوشکی از اعمال خود کم کرده و امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح گفته است که قرائت ختم
قرآن را در ده روز تمام باید کرد تا در هر کلمه قاری را پند و عبرت حاصل شود و در نماز عبرت گرفتن
لازم داند که راز سجود است آورده اند که ابو بکر صدیق رض در نماز بامداد سورة الحاقة ما الحاقة میخواند تا
بجایی رسید که خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه بیهوش شده افتاد چهل روز بیهوش شده افتاده بود
چون بهوش آمد گفتندش که یا صدیق حال چه بود گفت چون خطاب بود که بگیرید و زنجیر در
گردن اندازید و آتش دوزخ بسوزانید پنداشتم که مگر زنجیر در گردنم کردند و با آتش انداختند و
ایضا امام حسن بصری رح را گفته اند که در نماز بامداد سوره یا ایها المزمل میخواند چون باینجا رسید و طعاما
ذا غصة و عذابا الیما آب دهن در حلقش بایستاد که فرو و بالا نمی رفت سه روز بیهوش افتاد چون بهوش
آمد گفتند که چه حال بود گفت چون وعید بود که میوه دوزخ در دهن کنند هزار سال در گلو استاده باشد
که فرو و بالا نرود و چون بشکم رسد روده هایش بزمین افتد باز بجای عذاب بود میپنداشتم که در دهن
من کردند گلوی گرفته شد آب دهن فرو نمیرفت چون قرائت را تمام کرده گویا که از حساب گاه قیامت
فارغ شده و از گرانی بار سر فرود کرده برکوع آمد که امام اعظم رح گفته است که رکوع را چنان کند تا سر
بسرین و برابر باشد تا اگر قدح آب پر کرده بر پشت او نهند نه ریزد و اگر چنان نکند خوف اند
زوال ایمانست و چون بقومه رود سمع الله لمن حمده گوید و ها را در قیام تمام کند و باید که بجزم ها
گوید و هو نگوید چنانکه بعضی عوام شافعی است زیرا که الوقف بتفصیل الکلمتین بعقول لا حمده گوید چنانکه
بعضی عوام در قومه بعد از حمده نفس نمی کشند و سجده میروند بزه کاری بسیار است و بعضی گفته اند
که خوف کفر است و باید که الله اکبر را در سجده تمام کند و بعد از آرام دهد و در جلسه تمام کند و از سجده
دوم چنان برخیزد گویا که در زیر پیشانی او انگشت سرخ بود و در رکعت دوم همین نسق کند آورده اند
که در آن روز که حکم شد بآدم علیه السلام سجده بکنید اول مهتر اسرافیل کرده و متابعت او همه
فرشتگان سجده کردند بحکم قوله تعالی و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس
ابی و استکبر و کان من الکافرین مگر ابلیس نکرد و بعضی فرشتگان متابعت ابلیس کردند چون
مهتر اسرافیل سر از سجده برآورد تمام کلام الله در پیشانی او ثابت شده بود و ابلیس را دید که تمام

مسئله در بیان سجده ...

رویش سیاه شده بود و آن فرشتگان که متابعت او کرده بودند همه باتش قهاری سوخته بودند
حضرت اسرافیل با برکت دوم سجده شکر و توفیق بجا آورد و ازین جهت بر ما دو سجده فرض شد و معلوم
باد که سجده اول عبادت و آخر عبادت است اول آنکه چون حکم الست بربکم شد مومنان بلی گفتند
و کافران هیچ نگفتند دران ساعت تجلی ذاتیه بر ایشان شد و امر از سجده شد باز مومنان سجده
کردند و کافران نکردند و دران وقت بعضے مومنان تاسف خوردند که کاشکے سجده نکرده بودے
الحال از مومنان بزایند و کافر میشوند و بعضے کافران بر نکردن سجده تاسف کردند الحال
از کافران میزایند و مسلمان میشوند و آخر آنکه چون در عرصات قیامت خلق اولین و
آخرین جمع شوند و دوزخ را نزدیک کشند و بنمایند و همه اهل سجده شوند که سجده کنند خلاص شوند و هر که
نکند هلاک شود آورده اند که سیاستے در انداخته است و قصر میکند دران وقت سیاست
او بنده آهنین شود و او را سجده کردن نماند و پیشانی او بزمین نرسد و هر که در نماز رکوع و سجود
خوب بجا آورد دران وقت سیخهاے آهنین بر پشت ایشان زنند تا بزمین رسند و ایشان
را قدرت سجده حاصل نشود پس ای عزیز بشنو که سجده سریست از اسرار الهی لقوله علیه
السلام لا کبر فی سجدة و اگر در حقیقت پنداشت انانیت است بشناید که ساجد و مسجود یکے
داند بلکه عین مسجود داند بلا ساجد هر که بغیر حلول و اتحاد از اسرار معیت او اطلاع یابد او را از هو
معکم اینما کنتم خبر باشد وایضا فقیر را حالت است که از مرشد کامل رسیده است که تا این سجده
بجا نیارد خود را در سلک نمازیان نشمارد و چون بقعده رسد پندارد که خدمت حق را بجا آوردم
و بر من حکم شد که بنشین چنانکه در طلوع شموس آورده است که چون بادشاه کسے را بنوازد و خطاب
قعود بدو میکند و بعد ازان زبان تحیت بکشاید و خود را بمعراج باطنی داند و آورده اند که چون
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بدرگاه کبریا رسید آواز آمد که یا احمد بنشین و بعد از قعود
زبان تحیت بکشاد و آورده اند که قبل ازان در امم ماضیه قعده نبود بلکه در قیام اتمام صلوة
میکردند چون حضرت رسالت پناه را حکم قعود شد بر ما فرض کردند بعد ازین معلوم باد که
نماز بر چهار نوع است فرض و سنت و واجب و مستحب فرض هفده رکعت است و سنت موکده
دوازده رکعت است و واجب سه رکعت و مستحب الی نهایة و در معراج نامه عربیه دیدم که

چون حضرت رسالت پناه در بیت المقدس سیدارواحان جمیع انبیا بحضرت مصطفے صلی الله
علیه وسلم بپیشوائی آمدند جبرئیل گفت یا رسول الله برای یگانگی حق تعالی یک رکعت نماز بگذار پس
حضرت تحریمه بست و جمله انبیا اقتدا کردند چون آن رکعت تمام کرد مهتر میکائیل با هفتاد هزار فرشته
نازل شد مهتر جبرئیل گفت یا محمد یک رکعت نیز باین تحریمه بگذار حضرت بایستاد و مهتر میکائیل اقتدا
کرد و بعده مهتر اسرافیل با هفتاد هزار ملائکه نازل شد باز مهتر جبرئیل گفت که یا محمد خیز یک رکعت
دیگر بگذار باز حضرت بایستاد و مهتر اسرافیل اقتدا کرد چون قرأت در رکعت ثالث تمام کرد مهتر عزرائیل
با ملائکه بیشمار رسید باز مهتر جبرئیل گفت که تکبیر آورده دعاء قنوت بخوان حضرت همچنان کرد
آن نماز ما را واجب شد و دعائے قنوت اینست اللهم انا نستعینك و نستغفرك و نؤمن
بك و نتوكل علیك و نثنی علیك الخیر و نشكرك ولا نكفرك و نخلع و نترك من
یفجرك اللهم ایاك نعبد ولك نصلی و نسجد و الیك نسعی و نحفد و نرجو رحمتك و
نخشی عذابك ان عذابك بالكفار ملحق و این ایچهارده واو خواندن افضل ست زیراکه ما
بعد هر واو دعا علیحده است و در شرح مختصر آورده است هر که عالم بقنوت نباشد نمازش
درست نباشد و گواهی او قبول ندارند و اگر این اندیشه باشد سه کرت یا رب یا رب یا
رب گوید بنابر ضرورت و اگر آیت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار بخواند بهتر از قول اول باشد و آن نکند چنانکه عوام الناس سه کرت سوره اخلاص خوانند
زیراکه قرأت سجیل لازم می آید و واجب اتر کرده باشد پس ترک واجب حرام و به فعل حرام در
نماز آوردن مصلی آثم میشود و نمازش نقصان شود و سجده سهو نمازش درست نشود که سجده
سهو از سهو و خطا می لازم آید نه از عمدا و بعد از فراغ وتر سر بسجده نهد و چهار سبوح قدوس ربنا
ورب الملائکة والروح بگوید و سر بردارد و آیت الکرسی بخواند و سجده دوم کند چهار تسبیح مذکور
بخواند در دستور القضاة آورده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بی بی فاطمه
را گفت که این وظیفه بهتر است شما را از هزار رکعت نماز و هزار ختم قرآن و هزار برده آزاد کردن
و هزار اسپ بغازیان دادن فی سبیل الله و هزار گرسنه طعام دادن و هزار برهنه را جامه و نعلین پوشانیدن
نماز جنازه فرض کفایه است تا اگر اهل قبله بجا نه آرند ایشان آثم شوند تا سه روز راه هر مرد هم

مسئله در بیان یاد دن سجده بعد از فراغ وتر

مسئله در بیان فضیلت نماز جنازه

دیگران فرض گردد چنانکه غزا بکافران که نزدیکان بجا نه آرند ایشان آثم شوند و تا سه روز راه
در قسم بیان شد و جنگ کنند و فرض کفایت او این ست که تمام اہل قبیله بجا آرند و اگر بعضے
بکنند و بعضے نکنند آن نا کنندگان بزه کار شوند و نیت او این ست نیت کردم تا ادا کنم چہار
تکبیر نماز جنازه فرض کفایت حمد و ثنا مر خدایرا و درود مر محمد مصطفی را و ثواب چہار تکبیر این مرده
را و بجا آوردم بجہت خانه کعبه که کعبه مومنان ست الله اکبر و مقتدی را شاید که لفظ اقتدیت بگوید
و بعد ازین بخواند سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و جل ثناؤک
ولا اله غیرک باز تکبیر گوید بلا رفع یدین و بخواند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما
صلیت و سلمت و بارکت و رحمت و ترحمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید
مجید باز تکبیر گوید و بخواند اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و ذکرنا و انثانا
صغیرنا و کبیرنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی
الایمان و اگر میت نابالغ باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لنا فرطا و اجعله لنا
اجرا و ذخرا و اجعله لنا شافعا و مشفعا و اگر دختر نابالغ باشد ضمیر تانیث بیارد چون
بضمیر الها بخواند باز تکبیر گوید باید که بعد از تکبیر آیت ربنا آتنا بخواند و سلام بگرداند **مسئله**
اگر کسے عالم باین دعا نباشد شاید که بعد از ثنا پس تکبیر سوره فاتحه بخواند کافیست زیرا که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در اکثر اوقات ہمچنان کردے و اگر صد کس و یا بیشتر و اندک را
به یک نیت صلوة جنازه بگذارد روا باشد آورده اند هر قدم که برای نماز جنازه ادا کردن رود
ثواب یک حج در نامه اعمال وی نویسند و اگر صد کس بنماز جنازه حاضر شوند اگرچه آن میت
مستحق عذاب باشد او را حق تعالی بکرم خویش بے بخشد و ذنوب ورا عفو کند و اگر صد نباشد
پنجاه را نیز ہمین حکم ست و در مفتاح الجنان آورده ست که مر ولی میت را لازم ست که
اگر پنجاه کس در دیه پیدا نشوند از دیه دیگر طلب کرده بیارد و سه صف شوند تا اگر هفت کس
باشند سه کس پیش امام بایستند و دو خلف امام صف زنند و یک کس باز خلف آن دو بایستند
تا صواب مذکور بیابند و هر مسلمان را لازم ست که ہمگی حاضر شوند و الا از عهده فرضیت
بیرون نیامده باشند زیرا که فرض کفایه بدون و لطیفے ہست که اگر یکے بجا آرند از دیگران

دیگر ساقط میشود و باید که نماز جنازه را تکرار نکنند زیرا که تکرار ممنوع ست مگر بغیر ولی ادا کرده شند پا
ولی را حق اعاده ست و آورده اند که تکرار نماز جنازه خاصه حضرت رسالت پناه بود صلی الله علیه و
سلم اول کرت نماز جنازه یاران کردند و امام ابو بکر صدیق بود و باز آدم صفی الله جامه ابریشم از بهشت
آورد و تن مبارک حضرت را بدو بپیچید و با آدم امام شد و همه ارواح پیغمبران اقتدا کردند و نماز
جنازه گذاردند و کرت سوم مهتر جبرئیل امام شد و همه فرشتگان آسمان و زمین اقتدا کردند و
نماز جنازه گذاردند بعد از آن از هر دری که مردم می آمدند نماز جنازه میگذاردند و آورده اند که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را هفت کفن بود از حریر و نقلست از عبد الله بن عباس رضی
که او گفت چونکه حضرت رسالت پناه را در لحد نهادم و کفن را از روی مبارکش بر کردم دیدم که لبها
می جنبید گوش خود را بدو نهادم و نزدیک دم شنیدم که امتی امتی میگفت و آورده اند که نماز
جنازه بر پا با آدم صفی الله مهتر جبرئیل بجا آورد و در سراندیب نهاد و بدانکه در خبر است که چون
مصلی مومن نماز را چنانکه هست بجا آرد مع جمیع ارکان و شرائط آورده اند که آن نماز را در جامه
سپید بپیچید و در زیر عرش برند و سر بسجده نهند و بی آرامی کنند و بگردد از حق تعالی خطاب آید
که ساکن شو گوید که ساکن نشوم تا آن مصلی را آمرزیده نگردانی و عزیز نکنی چنانکه مرا عزیز
کرده است امر شود که آمرزیدمش پس آن نماز دعا میکند در حق آن مصلی که اعزک الله کما اعززتنی
وحفظ الله کما حفظتنی و چون نماز را چنانکه هست بجا نه آرد او را در جامه سیاه بپیچید و چون
بالا رود او را راه ندهند باز گردد و بر روی آن مصلی افتد بگذا چند کرت بالا رود و بگردد و بعد از آن
همیشه بدعا یاد کند و گوید ضیعک الله کما ضیعتنی بدانکه آورده اند که در تحت عرش مرغ
است سفید رنگ که پایهای او در بحر الحیوة است بحر الحیوان نام دریایی ست در بالای هفتم آسمان
است که ابر هفت آسمان و هفت زمین ست آورده اند که آب باران نیز از آن دریا می آید
بطریق حجی فرشتگان از آنجا می آرند و ابر را بطریق سوراخ غربال رست میکنند و در بین از و قطره
شده میریزد که هیچ نقطه بنقطه دیگر آمیزش نمی باید بقدرت الله تعالی آورده اند اگر بقدرت
خدا نبودی همچنان آمدی از هفتم زمین بگذشتی از بعید مسافت او و در زیر عرش ستونیست
از نور الق که هیچ او در تحت الثری ست و آن مرغ سینه خود را بر آن ستون نهاده نشست و آن

تسبیح آن مرغ هنوز بآن نرسیده است از جهت کلانی او و در روز و شب هفتاد کرت باران
مشک و عنبر بر آن مرغ می بارد و چون وقت نماز شود آن مرغ بالهای خود را می فشاند و آن مشک
و عنبر از وی میریزد و بدرخت طوبی میرسد و برگهای درخت طوبی چون گوشهای فیل هستند و میان
آن برگها چون سطر دین آدمی نقش راست میشوند و از آن ثنای حق می آید پس از فوق ثناها
از آن برگ و از جمله ملکوت می نیز و که بندگان بنماز مشغول اند پس بنده را باید که نماز را کما حقه بجا
آرد تا پیش ملکوت شرمنده نشود و باید که نماز را بجماعت ادا کند و در مسجد آرد چنانکه در خبر است من
شذ شذ فی النار یعنی کسیکه تنها گذارد نماز را تنها رود در دوزخ و در شرح مشارق آورده است
که اگر کسی نباشد شاید که زن و یا کودک و کنیزک تعلیم بکناند که وضو کنند و از و در ایستاده باشند تا
از وعید خلاص یابد و در ترغیب الصلوة آورده است که اگر عبادت تمام اولاد آدم را بجا آرد
و نماز را جدا ادا کند جای او در دوزخ ست آورده اند هر که یک نماز تنها بگذارد چون چهل هزار
کرت با منکر و نکیر سوال کند این مقدار عذاب بدو برسد که یک سوال ایشان چه دشوار است
چنانکه امیر المومنین عثمان ذی النورین گفت که من ایشان را دیدم که سرهای ایشان مثل کوه اند
و رویهای ایشان سیاه از شب تار و آواز ایشان بمانند آواز رعد و دندانهای ایشان مانند برق
و چشمان سرخ که شراره آتشین از چشمان و دندان ایشان میریزاند و گرزها بدست گرفته که اگر تمام
عالم باهم شوند یک گرز ایشان بالا کردن نتوانند و امیر المومنین عمر فاروق گفت یا رسول الله
احوال مومنان چه باشد در هنگام سوال حضرت فرمود که بغیر عنایت الله کاری نیست و معلوم
باد اگر نماز خلف فاجر بکند از وعید جماعت خلاص شود اما آن مقدار ثواب نیابد که خلف
متقی موعود ست زیرا که پیغمبر فرموده است کسیکه خلف متقی ادا کند پس گویا که خلف پیغمبران ادا
کرده باشد و مقتدی اگر یک کس باشد پس بدست راست امام ایستد و اگر زیادت بر آن باشد پس هر دو
طرف باید کوشش بطرف راست کند که اگر یک کس در یسار باشد و دیگران همه در یمین روا باشد
زیرا که اول رحمت بر امام نازل شود و بعده بر کسانیکه طرف راست امام استاده باشند و
بعده بر کسانیکه بطرف دست چپ اند و در خبر است که روزی یکی از اصحاب بخدمت رسول
الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله اگر کسی چهار وقت نماز خلف امام ادا کند و ختمن

مسئله دستار بستن سنت

تنها او کند حال و چگونه باشد حضرت گفت هو فی النار همچنین سه کرت سوال کرد حضرت
میگفت هو فی النار بدانکه در وقت نماز با فش باشد که سنت موکده ست واعلم ان المسنون
هو ارسال العلاقة من تحت العمامة مما یلی القفا من جانب الایسر ومن قوله تعالى
ویمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین وهو من النبی علیه السلام من سنة الهدی
فمن فضله قال علیه الصلوة والسلام رکعتان معها افضل من سبعین رکعة بدونها
وانه علیه السلام ارسلها فی جمیع الاحوال الی حالة السیر وهی ثلثة انواع قبضة و
قبضتین وقبضات حتی الصدر الاول لضعیف الایمان والثانی لمتوسط الایمان
والثالث لکامل الایمان کالامر بالمعروف والنهی عن المنکر والفضائل فی حقها کثیرة
لکن لو بسطنا فیها سبق الانوار وههنا فنقول من شرح المشکوة فنقول من شرح المسمی
بالطیبی عن جابر بن حبیب قال سمعت عن استاذی اسامة وهو قال رایت رسول
الله صلی الله علیه وسلم لف العمامة علی اربعة اوجه بعلاقة سفل وعلو وبعلاقتین سفل و
علو وبعدم العلاقتین ان یرید الصلوة وقراءة القرآن سفل وان یرید القراءة
جدا وان یرید احکام الشرع فبکلیهما وان یرید السیر والصید فبعدمهما فی الترکیب
من مصنفات الامام محمد بن حسن الشیبانی قال النبی علیه الصلوة والسلام رکعتان
بعمامة خیر من سبعین رکعات بغیر عمامة و گفته اند در دستار بستن ده سنت اول
آنکه سفید خالص بود و فوط بستن بدعت ست دوم دستار دراز باید نه عریض جهت آنکه
بهر عقد ثواب باید سوم آنکه بزرگ باید تا کفن شود و آن ضیا اگر در حیات بپوشد دفع گرما و سرما
کند و در ترغیب الصلوة ست که دستار حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در میان
هفته بیست و هر روز هفت گز بود و آنکه در جمعه و عید هی بیست و دوازده گز بود پس دستار کمتر
از هفت گز بود ادای سنت نکند چهارم آنکه با طهارت بندد پنجم روی بقبله بندد ششم بر هر عقدی
صلوة فرستد بر محمد علیه السلام هفتم استاده بندد و در حدیث ست که ان موجبا الفقر تکویر
العمامة جالسا هشتم هر جا که خواهد که ویران کند واز سر باید که عقده کشاید چنانکه
بسته بود و در یکبار بر زمین نه اندازد نهم آنکه در آئینه بنگرد بستن و در آب ببیند و دست لبا

وهم با نقش بندد و در طیبی در شرح مشکوة مذکورست که نقش ماندن از سنتهای متروکه است و در
ترک او وعید بسیار واقع است هذه المسائل مذکورة فی تحفة الاخیار من مصنفات
الامام الغزالی قال صلی الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیض وکفنوا فیها موتاکم وقال علیه
السلام ان الله خلق الجنة بیضاء وان احب الثیاب الی الله تعالی البیض فلیلبسوا احیاءکم
وکفنوا موتاکم و چون وقت وضع دستار از برای آنست که تا کفن شود سفید بودن درست است اگرچه
یک بار سیاه نیز منقولست و دستار بستن سنت است فضیلت او بسیارست **فضیلت مسجد** مسئله در بیان نماز مسجد
بدانکه پیغمبر فرموده است هر که پیوسته در مسجد آید نماز را یکی از شما بشهادت ایمان او گواهی دهید
قال علیه الصلوة والسلام المؤمن فی المسجد کالسمک فی البحر والمنافق فی المسجد کالطیر
فی القفس چنانکه ماهی همیشه در عصمت باشد و همچنین اهل مسجد آن همیشه در عصمت الله
باشند حتی که چون دجال لعین و یاجوج و ماجوج بیایند هر که در مکة الله و در مسجد و اهل شود خلاص شود
وایضاً هر که عدس سیاه در خانه داشته باشد آن نیز خلاص شود و ازین جهت عدس سیاه را در
کفن میت انداختن ثواب بسیارست مر میت را در عوارف المعارف است که چون حکم مسئله در بیان خاک آدم
جاری شد که آدم را پیدا بکنم او دوست من باشد و من دوست او باشم حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل را
فرستاد که تا از زمین خاک بگیرید زمین گفت اسد آواز بر آمد که شما را بخدا سوگند است که از من
خاک نگیرید چون بازگشتند حکم شد که چرا نگرفتید گفتند که یارب از امر شما سوگند بشما دشوار
بنداشتیم نگرفتیم باز حضرت اسرافیل را فرستاد او نیز همچنان بازگشت باز حضرت عزرائیل را فرستاد زمین
باز سوگند بخدا داد او قبول نکرد و گفت خاموش باش که سخن نخواهم گذاشت و آورده اند که
پوست روی گرفت و جمع کرد و آدم را از آن آدم گویند که ادیم پوست را گویند چون حضرت عزرائیل
بدرگاه حق آمد حکم شد که چرا نگرفتی گفت از سوگند شما امر شما را محکم دانستم و گرفتم حکم باری تعالی
بر وی شد که چون تا رحمی کردی قابض ارواح بندگان که از زمین آفریدیم تو باش و چون بابا آدم را
آفریدند سر او در مکه بود و پای او در طائف که میان سه صد فرسنگ بود و در عین همانجا که الحال کعبه است
توده خاک باقی ماند و آن توده را کعبه نامیدند الحال آن را همه بدل کردند که شد و آورده اند
که آنچه او را او جمع کرد و سوگند بجا که بعد از او خاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود و سوگند

از جهت این میداد که ازین خاک بندگان پیدا شوند و ایشان بیفرمانی کنند خداایرا مستحق عذاب
شوند و چون بابا آدم از بهشت برآمد در نماز روی خود بجانب همان توده میکرد تا زمان ابراهیم خلیل
الله بعد از آن مهتر ابراهیم عم کعبة الله را بر آن جای راست کرد و بعد از آن در بنی اسرائیل مهتر داود بیت
المقدس راست کرد و در زمان طوفان نوح ع آن توده خاک در تمام عالم پریشان شد و آن خاک
حضرت رسالت پناه نیز از آنجا بمدینه آمد تا روضه مبارکش در مدینه شد و در آن جا که بابا آدم محراب
کرده بود و آن محراب را بچهارم آسمان بردند الحال در آنجا در چهارم آسمان از آن کعبه ساخته اند
که یکدانه مروارید است و او را بیت المعمور نامند و آن کعبه فرشتگان است که هر روز هفتاد هزار
صف ملائکه بطواف میرسند و هر صفی هفتاد هزار فرشته میباشد که تا قیامت هیچ فرشته نوبت
دیگر نیابد و آن خاک ما بقی در عالم پراگنده شد تا هر جا که مسجد راست میشود آن خاک رسیده جات
و آورده اند که در روز قیامت مکة الله مانند کشتی باشد که تمام حاجیان درو گنجند و از پل صراط در گذرند
و مسجد نیز همچنان شود و تمام اهل مسجد درو گنجند و از پل صراط در گذرند و در کتاب الفقرا
آورده است که چون کسی در بیابان و دشت در وقت نماز باید که مسجدی راست کند و در نماز گذارد
و چون راست کند هفتاد هزار فرشتگان در وقیام می نمایند و عبادت میکنند و تا روز قیامت
همانجا میباشند و مغفرت آن شخص از الله میخواهند و چون راست بکند شاید که زیادت از پنج
سنگ و یا کمتر طریقت پریشان میشود و در مفتاح الجنان آورده است که شخصی عاصی
فاجر بود اما خاصیت داشت که چون جای خوب میدید و در آنجا مسجد راست میکرد و بعد از وفات
او را بدوزخ بردند دید که آن سنگها همه جمع شده بودند و در راه دوزخ را گرفته بودند و او را نمی گذاشتند
و حکم شد که برگردانند به بهشت برید و ایضا آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم در
معراج باسمان چهارم رسید فرشته دید که یک پر او در زمین بود تسبیح و چشمان او مثل ستاره
آسمان بود و چندان گریسته بود و میگریست که از هر چشم او جوی روان می بود چون حضرت
رسید و سلام گفت او را هیچ خبر نبود از جهت اشتغال دیگر مهتر جبرئیل عم خبر داد که محمد آخر
الزمان علیه السلام سلام کرد بعد از آن جواب سلام داد و حضرت پرسید که گریه چیست گفت هر چه حق
آفریده است و می آفریند حساب و بمن حواله کرده است و حساب میدهم اما چند چیز را هرگز نتوانم

حساب کرده یکی ثواب آنکه بعد از نماز ده بار درود بر محمد فرستد دوم ثواب آنکه از ده مهمان زیاده در
خانهٔ او آیند سوم آنکه در نماز خلف امام ده مقتدی یا زیاده استاده باشند ثواب آن امام و آن
مقتدیان نیز تواند در حساب آورد و جائے دیگر آورده اند که خصوصاً در نماز خفتن چهار کس بعد
امام همین حکم دارند و معلوم باد که چنانکه مکه الله از هفتم آسمان گذشته هست مسجد نیز همچنان
تا آنکه آورده اند که اگر کسے داخل مسجد باشد و از درون مسجد آب دهن اندازد و تا بیرون رود
روا نباشد اگرچه بیرون افتد زیرا که این هوا نیز حکم مسجد دارد پس باید که بکنارهٔ مسجد ایستد و
آب دهن اندازد که ادب مسجد و مکه الله را اکمید شیخ لازم داند تا آنکه آب دهن جانب قبله و جانب
دست راست و جانب آسمان انداختن گویا که جانب رحمن انداخته باشد و اگر جانب دست چپ
در زیر پاے و پس پشت اندازد گویا که بر روے شیطان انداخته باشد و در ترغیب الصلوة
منقول است که در مسجد بوریا مصلی افگندن کراهیت است یکی آنکه بے ادبی است دوم آنکه
سجده کردن بر چیزے که متصل بزمین باشد افضل است چنانکه سجده کردن بر زمین فضیلت
(مسئله در بیان پادشاه یوسف نام) از همه سجده ها حکایت موافق این بشنو آورده اند که در زمانهٔ ماضی پادشاهی بود یوسف
نام چون وفات یافت دو پسر خلف او ماندند یکے حجاج نام دوم منهاج جمله ارکان دولت
پسندیدند که میان ایشان قرعه اندازیم تا بر هر که بر آید پادشاهی از وی بود و هر دو را گفتند که
شما نیت خود را ساز کنید تا در پادشاهی چه خواهید کرد منهاج در نیت گرفت که اگر پادشاه شوم
عدل و احسان و شفقت و رحم بر مسکینان و مدرسهٔ عالمان و خضوع و تواضع خواهم کرد و حجاج
در نیت گرفت که اگر پادشاه شوم تمام سیدان و اکابران و اهل دین را بکشم و خرابی عالم کنم
بعد از آن ارکان دولت دو سنگ گرفتند یکے سیاه و یکے سفید و در آوند آب انداختند
گفتند هر دو شما دست اندازید بدست هر که سفید آید پادشاهی او راست آورده که چند کرت
انداختند هر کرت سنگ سفید بدست حجاج آمد پس ناچار شدند او را پادشاه گرفتند در ایام
سلطنت چندان ظلم کرد که اگر کسے نزدیک او نشستے از ظلم بیهوش شدے و نود و شش هزار اولیاء
الله را کشته بود که اکثر ایشان سیدان بودند خصوصاً سوے امام جعفر صادق رضی الله عنه
را طلبیدن گرفت و جلاد را گفت که چون امام جعفر صادق اندرون در آید من دستار را از

سر مرا بگیرم و نواز قضا گردنش بزن چون امام داخل شد حجاج کرسی زرین خود در پیش امام
انداخت و جلاد را از شمشیر زدن منع کرد بعد از آن از وی پرسید که شما حکم کشتن کرده بود باین
قدر تعظیم من برای چه بود حجاج گفت چون داخل شدی ثعبانی دیدم دهان باز کرده گفت اگر امام را
بکشی ترا فرو خواهم برد و بار دیگر هزار و دویست کس بجانب روم رفتند تا چهار روز غباری بود بعد
از آن خبر ایشان رسید که بجانب روم رفته اند حجاج بدبخت در میان الکفت که ایشان را اگر
بمن فرستادید فبها والا شمایان را خراب خواهم ساخت پس در میان خود اندیشه کردند که اگر
اولاد رسول را برای کشتن بدهیم فردا قیامت بحضور رسول چه جواب خواهیم داد و در ولایت
روم دویست کس زندان بودند پیش ایشان رفتند و گفتند که شما قائل شوید بسیدی پس بدید
که شمایان را حجاج طلبیده است و عیال شما را اینقدر زر بدهیم که هفت پشت بخورند والا شما را
بنام فرزندان کرده بکشیم و عیال شما را بفروشیم ناچار شده بیچارگان قبول کردند پس ایشان را راهی
کردند چون ایشان در دل خود فکر کردند که یارب العالمین مایان بعوض اولاد رسول علیه السلام
خود را قتیل داده ایم که فردا از شفاعت رسول محروم نمانیم بدرگاه حق تعالی دعای بیچارگی ایشان
قبول شد یک و نه راه در میان مانده بود که خبر آمد که حجاج در جهنم شد و مردم ایشان را طفیل
رسول الله و از اولاد امجاد خلاص شدند باز گشته بولایت خود آمدند و دست بوسی و تعظیم
میکردند که سیدان اند نعوذ بالله من ذلک چگونه خود را سیدی قرار داده بودند و بدعتها
را اظهار کردند از برای حاصلات دنیاوی و قریب است خفتند و اقوال بقاری رفض آنها
صادر شده است آورده اند که الحال اکثر مردمان که خود را سید میگیرند و خود را برفض کشیده
و ستایش اصحابی کنند و خمر خوردن و زنا کردن بخود حلال میدانند و سلطنت راست بی کنند و همراه
علم و علمای دین که بنا نهاثبوت شریعت است دشمنی میکنند و خود را شاه خوانند و مینمایند ایشان
اولاد همان فرزندانند و صحیح النسب نیستند بلکه نسبت خود را تبدیل کرده اند و پیغمبر علیه السلام
فرموده است که ایشان بوی بهشت نیابند لقوله علیه السلام من بدل اباه بغیر اباته
فالجنة علیه حرام ایضاً روزی امام حسن بصری را برای کشتن طلبیدند کسان او رفتند
امام حسن گریختن گرفت و در حجره خود در آمد چون ایشان سید نسب بیچ کسی که عبد امام بود

بر روی صومعه نشسته بود و گفتند امام چه شد حبیب گفت که درون صومعه است چون آمدند هر چند گردا گرد
امام را نیافتند برگشته رفتند چون امام برآمد از حبیب پرسید که دیدی چرا مرا ننمودی حبیب گفت یا امام
این برکت راستی بود که خلاص شدی و الا نمیدانم که چه شدی الغرض چون حجاج بمرد در خواب
دیدندش مانند مشکی پر از آب افتاده بود و گفتند که خدا با شما چه کرد گفت مرا بیامرزید گفتند چرا
گفت بدو خاصیت یکی آنکه هرگز بغیر از خاک سجده نمیکردم حتی اگر در کشتی می بودمی و یا بر زیلچه
میبودم که خاک را در سجده گاه من انداختید و دیگر آنکه سنت نماز دیگر را فوت نکرده بودم و آن
سنت دیگر چهار رکعت است بیک فاتحه و یک اخلاص مسئله اگر زمین پلید باشد و جامه بر وی انداخته
ولق کرده اگر از طرف بالا اثر نکرده است نماز رواست و اگر جامه یک طرف پلید و یک طرف پاک
باشد اگر پیوسته نباشد چنانکه قبا باید که همان طرف پلیدی بر زمین کند و طرف پاک را بالا کند و بدانکه
اگر جامه در زمین انداز برای نماز چنان کند که گردن او را زیر قدم انداز و اگر کلمه همراه باشد طرق
طرف سر پوست حیوان را در زیر قدم انداز و طرف ذنب را جانب قبله کند مسئله اذا صلی فی
جلد الحیوان فیه طین یجعل رقبته تحت قدمیه فان لم یجعل لا یجوز صلاته در مضمرات
مسئله بدانکه پنج بنای مسلمانی بر دو گونه است بعضی بالفعل اند و بعضی بالقوت اند بالقوت
چون حج و زکوة و بالفعل چون نماز و کلمه و روزه پس اگر خواجه غلام را گوید که بر تو کار من فرض است
و کار حق را باید گذاشت و یا غلام گوید که کار خواجه بر من فرض است و کار حق نیست کافر گردد
زیرا که فرض خدا آنچه بالقوت است تا مستحق آن نگردد لازم نشود و آنچه بالفعل است لازم
است پس هر کس از آزاد و بنده و مرد و زن بر همه فرض عین است و فرض عین آنرا گویند که
هرگز از کسی ساقط نشود خوش گفت آنچه گفت ؎ طاعت اوست فرض عین شده
بر همه خلق هیچ دین شده مسئله در بیان اوقات خمس صلوة اول وقت
صلوة فجر طلوع فجر دویمی ست و آن سفیدیست در افق آسمان از جانب مشرق لقوله علیه
السلام لا یغرنکم اذان بلال و آن چنان بود که در زمان رسول علیه الصلوة والسلام
دو اذان بودی در شب اول اذان بلال میگفت برای انتباه خلق تا اکل و شرب کنند و
در رمضان و یا تهجد کنند و بغفلت نورزند در سائر ایام و در وقت بامداد اذان ابن ام مکتوم بود

پس حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که با ذان بلال فریفته نشوید که آن هنوز شب ست و اول
وقت نماز پیشین نزدیک برگشتن آفتاب ست و آخر وقت او دو چندان گشتن سایه هر چیز
را جز سایه اصلی که جبرئیل امامت رسول دو بار کرده ست در اول روز نزدیک برگشتن آفتاب
بود و در آخر روز نزدیک دو چندان گشتن سایه هر چیز بود جز سایه اصلی و اول وقت عصر
بیرون وقت ظهر ست و آخر او غروب آفتاب ست و اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب
است و توقف میان غروب و مغرب چندان کند که سه رکعت نماز بجا آرد حتی که اگر کسی
شروع کرده باشد در نماز دیگر و آفتاب غروب شد و او یک رکعت کرده باشد و سه رکعت مانده
است نمازش فاسد شود زیرا که بعد غروب این مقدار وقت بحساب عصر ست و آخر وقت
مغرب غایب شدن شفق ست بقول ابو حنیفه رح و آن شفق سپید ست در کناره آسمان
و اول وقت عشا از غایب شدن شفق ست و آخر وقت او تا طلوع فجر ثانی که آنرا صبح
صادق گویند بدانکه صعب ترین اوقات در حق مغرب وقت ظهر ست زیرا که تعلق بحساب
شهور دارد پس شمه ازان بیان کنم انشاء الله تعالی چنان چنان

اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی
بھادوں	اسوج	کاتک	مگھر	پوه	ماگھ
دلو	حوت	حمل	ثور	جوزا	سرطان
پھاگن	چیتر	بیساکھ	جیٹھ	اساڑھ	ساون

بدان ای عزیز که این مقدار دانستن از حساب فرض عین ست تا هر کسیکه بداند وقت
نماز را شناخته باشد زیرا که شناختن وقت یکی از فرض عین نماز ست بدانکه این دایره مثال
کوه قاف می دارد زیرا که کوه قاف گرد ست ازین زمین و آفتاب بر آسمان میرود و این
شب سایه وی ست و در زمستان آفتاب بکناره آسمان میرود و میگذرد و در تابستان در وسط
آسمان میرود و روز کلان می شود و در کناره کوه قاف زود برگشته می آید شب خرد می شود
و در زمستان از کوه قاف دور تر میرود و شب کلان می شود آورده اند که هفت طبق
زمین در نظر آسمان دنیا چون حلقه در بیابان ست و این آسمان در نظر آسمان ثانی چون حلقه
در بیابان ست از کلانی و هکذا تا هفتم آسمان و باز بالا تا هفتم آسمان می سیاحت کرد آنرا

بحر الحیوان نامند هفت برابر آسمان و زمینهاست و این همه که مذکور اند در نظر کرسی چون حلقه در بیابان
هست از کلانی او و باز کرسی در نظر عرش چون حلقه در بیابان ست ذکر عرش و کرسی و بهشت
لقوله علیه السلام ارض الجنة کرسی وسقفها عرش الرحمن و کرسی از زر سرخ ست و در و مرغزارها
ست که هر قدر مرغزار برابر این دنیا کلان میشود و در آن مرغزار برابر اقلیمها اند که هفت برابر این زمین در
زیر یک سم ایشان میشود و عرش را شصت هزار پایه ست و از یک پایه او تا پایه دیگر چهل هزار ساله
راه هست و در هر پایه او هفتاد هزار میدان ست از میدانی تا میدان دیگر هفتاد هزار ساله راه ست
و در هر میدان هزار بستان اند نورانی و در هر بستان هفتاد هزار شهرستان و در هر شهر هفتاد
هزار سرای ست و در هر سرای هفتاد هزار خانه هست و در هر خانه هفتاد هزار زاویه ست و در هر زاویه
هفت هزار تخت و در هر تخت هفتاد هزار حورا ند آورده اند که چون عرش را خدای عز و جل
آفرید با او هم فرشته را بیافرید که سر او بالای عرش و پایه او در تحت الثری آن فرشته بحضرت
عز و جل التماس کرد ربنا فرمانم ده تا بگرد عرش عظیم بگردم حق سبحانه و تعالی فرمان داد که بگرد گرد این
عرش گرد و آن فرشته همیشه گرداگرد عرش تا روز قیامت میگردد و در هر قدم ده هزار ساله راه است
که منقطع میکند تا ابد الآباد و از انتهای عرش خبر نشود و از آن جایگاه که راهی شده هست و باز
بهمان جا نرسد و پیغمبر علیه السلام فرموده هست که حول العرش منابر من النور و فیها خلق
من الله که همه چیزهای ایشان نورانی باشد و آن منابر انبیا و شهیدان نباشند بلکه انبیا
و شهیدان نیز آرزو برند بآن منزلها یاران گفتند یا رسول الله از برای که باشند گفت آن
کسی را باشد که خاصة لله خدمت عالمان کرده باشد و همیشه در صحبت ایشان باشد صدق
رسول الله صلی الله علیه وسلم الغرض گرداگرد زمین کوهیست قاف نام و پنج مقدار این
زمین بالای سر او ست و سر او به نزدیک بعضی متصل آسمان ست اما اهل دیده گفته اند که در میان
او و آسمان فرجه هست و گرداگرد آن کوه ماری پیچیده هست و مقدار یک شبر دنب خود را در
دهن گرفته ست و آورده اند که چون عالمی در جهان وفات یابد چهل روز فرشتگان جامهای
سیاه پوشیده می آیند و ماتم میکنند که خرابی در زمین پیدا خواهد شد و تمام حیوانات روی زمین
از وفات او خبر میشوند الا دو گروه نمیشوند که آن ها را نیز خبر میشود و از هیبت ایشان در زمین

خورا بخورد و باز روزه کرده مقدار شبر دیگر بدهد میکند ازین جهت ست که زمین خرد میشود
و ولایتهای بعید بیک دیگر نزدیک میشوند ورای کوه قاف زمین ست کثیف مقدار ده هزار
برابر این دنیا که بر وی یاجوج و ماجوج میباشند و ایشان از اولاد یافث اند و هیچیک از ایشان نمیرد تا
اولاد ایشان چهار هزار پیدا نشوند و خوردنی ایشان مار سے باشد چون سال قحط باشد بر ایشان
یک مار سے بارد و چون فراخی شود دو مار و همه ایشان کافر اند کر بوی بهشت نیابند و قد ایشان بعضی
از هر بلندی بلند و بعضی سه گز بلند و یک و نیم گز صدر دارند و صد من سنگ را صد گز دور مے اندازند
و بعضی بقدر یک شبر و پوشاک ایشان گوش ایشان ست یک گوش را در ته مے اندازند و یک گوش
بالای خود مے پوشند و تمام وجود ایشان مانند خوک ست و وران هوا هشتاد زمین سفید اند که انرا
حوا گویند و لطیف اند و فرشتگان بران چندان اند که اگر از آسمان سوزن بیاید بر راه نیاید از
کثرت ایشان و همگی ایشان لا اله الا الله محمد رسول الله گویند و ورای ایشان هفتاد هزار
زمین از نقره خام ست و هفتاد هزار از گلاب طلا و هفتاد هزار از مشک سفید و هفتاد هزار
مشک سیاه و هفتاد هزار پرده کبود و هفتاد هزار از عقیق رنگ و هفتاد هزار از زر سرخ خالص
و هفتاد هزار زرد و هفتاد هزار سفید و هفتاد هزار سبز و هفتاد هزار سیاه بعده پیغمبر گفت علیه
السلام که ملک حق نا متناهی ست اگر بیان کنم زهره‌ها بترقد و ورای ایشان جلال و جمال
حق ست که بیان نتوان کرد قال الله تعالی قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر
قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و این آسمان دنیا از همه میها گذشته هست و آفتاب صد
و شصت برابر این دنیا ست و احوال بر آسمان چهارم ست و پانصد گوشه دارد و هر
گوشه پانصد زمام دارد و در هر زمام پانصد فرشته موکل اند که او را بگردون میکشند و سیر عجیب میکند
آورده اند اگر اسپ تازی دررود و انیدن از زمین تا بپیچیدن آفتاب هزار ساله راه دور
چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روزی وقت پیشین از مهتر جبرئیل پرسید که هست
یا نه جبرئیل گفت لا و نعم حضرت گفت واقعه باز گو گفت چون گفتم لا هزار ساله راه بگذشت و وقت
شد بعد از ان نعم گفت آورده اند که در زمستان ازان جهت سرما میشود که بطرف شمال دریاها
بسیار اند و بعد ازین معلوم باد که نماز فجر را اول وقت تا خیر کردن ثواب بسیار ست حتی که

مسئله

آورده اند که چندان تاخیر کند که میان طلوع شمس و فجر صد آیت خوانده شود و این بطریق سنت که
در نماز پنجاه آیت بخواند و نمازش فاسد شود تجدید وضو کند و تا باز پنجاه آیت خوانده شود
لقوله علیه السلام اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر و در نماز پیشین و عصر تعجیل افضل ست تا بی خلاف
ادا شود و در خلاف امامان ما سهو نه فتد و در نماز مغرب تعجیل کند آورده اند که روزی امیر
المومنین عمر رض نماز مغرب ادا کرد و از سجده بر آمد ستاره دید یک بنده را کفارت آزاد کرد و
گفت که تاخیر کردم لقوله علیه السلام لا یزال العبد بالخیر ما لم یصل المغرب باشتباك
النجوم و دوازده فرقه روافض متفق اند برین که نماز شام را تاخیر کنند و فطار را بطلوع نجوم
کنند پس سنی را باید که خلاف ایشان کند و در فتاوی نوادر آورده است که نماز را از وقت
خود تغییر دهد عذاب سی و شش بار برابر در نامه اعمال وی نویسند و در نماز خفتن تاخیر تا ثلث لیل
اولی و پیغمبر فرموده که اگر بر امتان من دشوار نبودی فرمودمی تا خفتن به ثلث لیل ادا کردندی
والا حاجت نباشد و ماهتاب را گفته اند که نور وی چند از زمین کلان ست و در آسمان چهارم است
و او را نیز بر گردون میکشند و آورده اند که فرشتگان بغایت سرعت میکنند در کشیدن
آفتاب و ماهتاب حتی که در آسمان چهارم دریاها اند گاه گاه گردون کج شده در آب می افتد
هر چه مقدار از ایشان در آب می رسد تاریک می شوند و خسوف و کسوف می نامند و آن نیست
که بعضی عوام الناس میگویند که آنها از کثرت معصیت خلق و یا وفات بزرگی گرفته میشوند زیرا که
ایشان جماد اند و از نیک و بد خبر ندارند چنانکه آورده اند که چون ابراهیم فرزند حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود وفات یافت در آن روز آفتاب گرفته شد بعضی گمان بردند
که مگر از وفات ابراهیم چنین شد حضرت فرمود که نه چنانست که آفتاب و ماهتاب به وفات کسی گرفته
شوند و آن فرشتگان هیچ از شتاب و کشش استاده نمی شوند تا آنکه باز بحکم باری تعالی روشن گردند
و معلوم باد که شهور بعضی قمری اند و بعضی شمسی اند و قمری بعضی سی روز باشند و بعضی یک
کم از سی و شهور شمسی نیز دوازده اند و سال بحساب شهور شمسی یازده روز از حساب شهور قمری کلان
ست چنانکه در نصاب صبیان گفته است ــه لا و الف لا و لا لا شش مه است ٭ لل کرط
کرطا لل شهور کوته است ٭ حمل ثور سرطان اسد جوزا سنبله ٭ میزان عقرب قوس جدی دلو حوت

مسئله در بیان خسوف و کسوف

مسئله در بیان شهور شمسی و قمری

باب قصه عاد

وبشنو که در زیر این زمین همه باد ست و برای قوم عاد چون از سر سوزن از آن باد آمده بود که
همه ایشان را زیر و زبر ساخت و در روز قیامت آن باد بیرون آید و باشد که از صور بانگ
نیز همراه بیرون شود واین عالم را خراب خواهد کرد واین زمین پانصد ساله راه درازی دارد و پانصد
ساله راه پهنائی دارد **قصه عادیان** آنست که ایشان کافران بودند و از هر بلندی بلند بودند
حتی که یکی از آن طرف کوه میرفت و دیگر این طرف کوه میرفت و هر دو هم سخن میکردند در میان
ایشان هود پیغمبر مبعوث شد واین قوم را دعوت میکرد قبول نکردند پیغمبر فرمود که ای کنجان
شما از بت پرستی باز گردید و الا شما را هلاک خواهد کرد ایشان پرسیدند که هلاکی مایان بچه خواهد شد
هود گفت شما را باد هلاک خواهد کرد آن سگان بیعقل در کوهها رفتند و بر سر آن کوهها دیوارها
مهیا کردند بنایت کلان و گفتند که از این دیوارها باد نگذرد روزی جمع شده پیش هود آمدند که باران
نمی شود اگر شما پیغمبر هستید باران از خدای خود بخواهید و ابر پیدا کنید هود علیه السلام گفت ابر
چگونه پیدا شود گفتند ابر سیاه باشد در آن زمان بحکم خدای ابر سیاه پیدا شد مقدار سر سوزن
از آن باد بیرون آمد که همه ایشان را بر هم زد آورده اند که یک بدیگری دست میگرفتند و
می استادند و سنگ و چوب و خاک بر بالای ایشان می پاشید و در زیر سنگ میشدند و در زیر
زمین دوم خلق خدای اند که قامت ایشان مانند قامت گوسفند است و سرهای ایشان مانند
سر آدمی ست و آورده اند که از هر حیوان یک نشانی در ایشان هست حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم را پرسیدند که آدمی زاد اند گفت نه بلکه در روز قیامت عاصی شوند الحال یکی
از ایشان عاصی نشده است از ترس سنگهای گرم دوزخ که در زمین چهارم ست آن سنگها اگر به
نامند اگر یکی از آن سنگها درین جهان آید همه کوههای روی زمین چون موم بگدازند و آب شوند
خود بایستد و در زمین پنجم ماران دوزخ اند و در زمین ششم کژدمان دوزخ اند بمقدار اشتران کلان و در
زمین هفتم تخت شیطان است و شیطان را گفته اند که یک اندام او زیر است و یک اندام را بر دیگر اندام
میزند بهر زدنی او ده نفر زاید و تخت او را سجین نامند و آن سجین سنگی ست که برای این زمین نهایت
و میان کاو و آنکه بالای سنگی دیگر ایستاده سر پوش بر او نهاده اند ارواح بد و کفاران در آنجا بند است
واین هفت زمین بدست یک فرشته است که آن فرشته هفت پا به پای آسمان و زمین هست

وپایے او در هوا مانده بود بفرمان حق از بهشت یک تخته آورده شد از یاقوت سرخ که هفت بار برابر
آن فرشته زمین و آسمان کلانی دارد و آن فرشته پایے برو نهاد و آن تخته بر پشت گاو سفید
ابهشت که کلانی او را خدا داند و چهار سر و هشت شاخ دارد و این تخته از بند گردن او تا سر
وی رسیده ست آورده اند که روزی شیطان رفت و بروی وسوسه کرد که چه بار برا بر پشت
خود گرفته اند تا خلاص شوی چون عزم کرد که اندازم پشه بحکم خدای تعالی آمد و در دماغ او در آمد
و بیشتر و هفتاد سال بیهوش افتاده بود و چون بهوش باز آمد و در نگریست که مگر عالم
خراب شده باشد اما چون همه برجای بودند خطاب حضرت عزت برو شد که اینقدر املاک
من بچه چیز استاده اند که تو گمان داشتی خود بردی که مگر املاک خدا را من گرفته ام پس چون
این فکر شیطان را بجو در راه داده جزای تو آنست که فردای قیامت برای بندگان خود
ترا ذبح کنم آورده اند که از ترس آن خطاب هیچگاه چشم بر چشم نزده ست و آن گاو بر ریگ گلناک
ست که آنرا ثری گویند هفت بار برابر گاو کلان ست و آن ریگ بر پشت ماهی ست و آن
ماهی را از آن ریگ خبر ندارد چنین آورده اند که روزی حضرت عیسی علیه السلام گفت که یا رب آن
ماهی را بمن بنمای حکم شد که بروند یک کوه قاف آنجا غاریست که آب تمام جهان در آنجا جمع
میشود و در درون غار سنگی هست برابر این دنیا و از آتش دوزخ چون از سر سوزن بدو تاب
میرسد و این دریاهای دنیا همه بران سنگ میرسد چنان تافته است که چون کسی بر تابه تافته
قطره آب اندازد بلکه زودتر ازو خشک می شوند و اگر این آب نبودی تمام عالم از تاب آن سنگ
بسوختی و چون حضرت عیسی بدانجا رسید ماهی دید که از تیر تیزتر میرفت و یک موی او سه روز میگذشت
اما چون نگه کرد همه روزها یک چشم او نگذشته بود و بعد از آن حضرت عیسی گفت آمنا که آن ماهی
همین ست از حضرت عزت ندا شنید که لا بل این طور ماهیان هفتاد هزار ایشان یک لقمه
آن ماهی خواهد شد و آن ماهی در دریاست که آن دریا از آن ماهی خبر ندارد و آن دریا را پشه
در بر گرفته است و در زیر آن پشه تاریکی ست که انتهای او خدا داند و در زیر آن تاریکی دریاییست
که ده هزار بار برابر این دنیاست هم عرض و طول و عمق او برابر ست
و در زیر آن زمین ست سفید رنگ که از کفدست هنوز هموارتر ست و در روز قیامت

مسئله در بیان شیطان
مسئله در بیان گاو
مسئله در بیان ماهی

همان زمین ابپارند تا این مخلوقات در و گنجد و در زیر آن زمین نیز دریاست که در زیر آن
باز زمین ست و علی هذا القیاس هفت دریاست و هفت زمین آورده اند که در آن زمینها
مخلوقات اند که حساب آن خدا داند که سوزن ران زمین نگنجد و عبد الله انصاری رضی الله
عنه از حضرت پرسید که آدمی زاد اند حضرت گفت از آفرینش آدم خبردارند **وایضاً** گفت که
شیطان با ایشان حرکت میکند گفت لا بلکه از خلقت شیطان خبردارند **الغرض** سال تمام
برایشان دوازده روز میباشد یعنی سی و از این جهان یک و از آن مخلوقات میشود بحکمت الهی
و در زیر آن زمینها دریاست که ده هزار بار برابر این دنیاست و عرض طول و عمق او برابر
و آن دریا را جهنم نامند که از خون و ریم و زرد آب عاصیان ست و سخت جوشیده است و ارواح
خون کنندگان بناحق دران دریاست آورده اند که در روز قیامت نشانه هر طائفه جدا
باشد اما چهار طائفه را نشان برابر باشد اول زنا کنندگان و اصیل فروشان و خمرخواران
و کسی که بمزدوری مزدور را حقے کند تیره روز را جرم ایشان درشت باشد و درمیان هر دو
کتف ایشان چون مانند کشتی جابهای ماران و کژدمان باشد و لبهای ایشان چون جیل
لعد کلان باشد و پیشانی چندان کلان شود که سه روز راه اسپ تازی دوان دوان
بران و دو سرهای ربوخواران چون کوههای کلان شوند که طاقت استادن نداشته باشند
بلکه بر سری خود بایستند و پایها بالا کنند و مانع زکوة را و کسی را که در تجارت مال خود را بکذب
ستایش کند شکمهای ایشان چون کوهها کلان باشند و پر از ماران و کژدمان منقولست که
یکی از اصحاب وزری اشتر فروخت بسی صد درم چون این خبر بهشام که یکی از اصحاب بود رسید
در عقب آن سوداگر دویدن گرفت چون رسید گفت اشتر را برای کشتن خریدی یا برای بار
گفت برای بار گفت از بار نیست زیرا که سم او سوراخ دارد چون آن تاجر دید بیعه رد کرد به بالغ
صد درم کم کرد و صد درم خرید صاحب شتر در پیش هشام رفت و شکایت کرد که چرا صد درم مرا
نیان کردی هشام گفت که من خود را و شما را و اهل قریه را از عذاب خدا خلاص گردانیدم
زیرا که حضرت رسالت پناه فرموده است که چون بیعه عیبناک باشد و صاحب مال آن عیب با تاجر
نماید و مطلع نکند عاصی شود و هر که از اهل قریه بران خبر باشد و خبر نکند همه ایشان عاصی شوند

پس من متابعت حضرت کردم الغرض در روز قیامت برای این طایفهای مذکور و برای کفار و برای
جمله عاصیان جانی که بی توبه مرده باشند پیالههای از آن دریا بیارند چون پیش آرند از تلخی و
گرمی آن زرداب گوشت روی ایشان بریزد و در آن ساعت برای عذاب آن گوشت باز
بروید و چون فرو کشند تمامی گوشت و پوست ایشان بریزند و باز برویند و برخلاف این
پیغمبران و صحابه و متقیان و تائبان و جمله صلاح کاران را پیالههای از بهشت بیارند که
از مشک خوشبوتر باشد و از برف سپیدتر و از مسکه نرم‌تر چون فرو کشند آن پنجاه هزار ساله
چون یک ساعت بر ایشان بگذرد و در زیر آن دریا زمینی ست از برف و ژاله و کلانی او در
سی ده هزار سال کبوتر تیزرو بیکدم از طرف تا طرف دیگر رسد اگر آن زمین نبودی جمله را هلاک کردی
گرمی دوزخ بسوختی و در زیر آن سرپوش دوزخ ست که طول و عرض و عمق او خدا داند و در زیر
آن هفت دوزخ ست که اول ایشان جحیم نام ست و دوم جهنم و سوم لظی چهارم سقر و پنجم سعیر
و ششم حطمه و هفتم هاویه که همه دوزخها بدان گرم میشوند و در هاویه منافقان و برهمنان
کسیکه سوگند سخن را بکذب کند و رفضی و کسانیکه دین حق را تبدیل میدهند باشند و در زیر ایشان
هفتاد هزار پرده کبود اند که هر پرده هفتاد هزار بار برابر این دنیاست و در زیر ایشان
هفتاد هزار پردهای عقیق رنگ اند علی هذا المقدار در زیر ایشان هفتاد هزار پردههای سرخ
خالص اند علی هذا المقدار در زیر ایشان هفتاد هزار پردههای زرد اند علی هذا المقدار و در زیر
ایشان هفتاد هزار پردههای سیاه اند علی هذا المقدار و بعد از آن حضرت رسالت پناه صلعم
فرمود که جلال و جمال حق ست که در حصر نیاید و نه در بیان آید دلیل مرا طرا گفته اند که بر پشت
مار بیست و آن مار در دوزخ ست و نام او میلیخاست و در تمام سال دو نفس میکشد چون باز
و بیرون ست آورد گرمی باشد و تابستان میشود و چون از بینی جذب کند سردی باشد
و زمستان شود و معلوم باد که آفتاب درین جهان بحکمت الهی بیکسان نمی‌تابد چنانکه آورده اند
که بطرف شمال ولایتی ست که نماز عشا بر ایشان نمیباشد زیرا که چون بامداد ادا کنند و
ظهر و عصر و مغرب باز صبح صادق میدمد و نام آن ولایت جیپاست و مردمان آن ولایت
بلند و نحیف اند و بطرف یمین شهریست که بلغار نامند که در تمام سال چهل روز بر ایشان نماز

مسئله در بیان ولایتی که شش ماه برایشان روز است و شش ماه ایشان شب

عشائی نباشد زیرا که ظرف نماز وقت ست پس بعدم وقت عدم نماز لازم آید و بطرف مشرق ولایتی
ست که شش ماه در انجا شب می باشد و شش ماه روز که اصل همه دریاها از انجا راهی شده است و
همه ولایت پر از برف است حتی که آورده اند که هر زنده هر که از حیوانات که در انجا رسد برف شود
و در شش ماه تابستان چون آفتاب میان آسمان باشد بر آن ولایت روز می باشد و برف
میگدازد و دریاها کلان میشوند و شش ماه زمستان چون آفتاب بکناره آسمان رود در آن
ولایت شب باشد و برف میبارد بعد آنکه حکم نماز ساقط گردانیدن او ست از ذمه خواه
بادا خواه بقضا یعنی اگر بوقت آورده شود ادا شود و اگر بعد از وقت آورده قضا شود پس مومن
متقی را باید که اوقات را نگهدارد و اما آنچه متعلق بوقت نیستند در آن شتاب تمام باید کرد زیرا که
هر نفس که برمی آید گویا که یک سنگ از دیوار عمر تو خراب شود و هر شب که می آید که مست فردای
قیامت گواه تو ام هر چه از عبادت میکنی بکن و هر روز نیز همچنان میگوید و هر قدم که گرفته میشود
گویا که بجانب قبر می چنانکه بزرگی را گفته اند که درون خانه قبری را کاویده بود
علی الصباح غسل میکرد و زنده میپوشید و دران خوابی کرده میگفت یارب امروز مهلتم ده
تو شه اینجا بیارم تمامی روز و شب بعبادت الله صرف میکرد و میگفت که ای بدن کاهلی مکن که
فردا ترا انجا خواهد ماند کذا در تمام عمر چنان میکرد حکایت بایزید بسطامی در رساله
خود آورده است که بلبلی در باغ آشیانه داشت و در ایام بهار عمر خود را بخوشی و خورمی
بذوق و شوق گل میگذرانید اما چون باد خزان دست تطاول دراز کرد و تمامی باغ را بی برگ
گل ساخت و آشیان از ان جا خراب شد و در زیر آن درخت خانه مورچه بود که در تمام
ایام صیف توشه در زمین جمع کرده بود و در زمستان بفراغت شده از خانه بیرون
نمی آید بلبل ناچار شده در پیش آن مورچه رفت و سوال کرد که ای یار قدیم مدت ها بیاد
در اینجا بسر کنم از انعام الحال چون کم خوردم چیزی بمن بده تا غذا کنم مورچه گفت که ای
بلبل بی عقل سر بهار عمر نمی توان شد زیرا که باد خزان در پیش است و می گذرد و بهار بخرمی
خود می گذرد باید که مومن چنان زیرکی کند که آن مورچه کرده بود که خزان آخرت در پیش
است و ایضا حکایت ملائم این گفته اند که غلام بخدمت خواجه چیست بود چون خواجه را

بروی رحم آمد او را آزاد کرد و پاره زر بوی داد پس غلام راه کشتی پیش گرفت چون در کشتی در آمد بقدرت
الهی کشتی شکست و بر یک تخته ماند و آن تخته بر جزیره بیرون آمد چون چند روز در انجا
ماند بغایت گرسنگی و تشنگی کشیده ناگاه دید از طرفی جمع سواران پیدا شدند و او را لباس خوب
پوشانیدند و طعام و شراب خورانیدندش و بر اسپ سوار کردند و اسپی ساختند پس در شهری رسیدند
بغایت آبادان و زیبا تختی منقش و آراسته و او را بر تخت نشاندند و چند هزار لشکر بعید و چوبداران
و غلامان پیش او استادند غلام بغایت متحیر شد گاهی گفتی که مرده ام و باین درجه رسیده ام و گاهی
گفتی که خواب دیده ام فی الجمله از ایشان سوال کرد که این چه حالت ست گفتند که شما را پادشاه ساختیم
و شما بیدار اید و مرده نباید معلوم شما باد که خاصیت ما بان چنانست که چون یکسال بگذرد در ولایت
ما جائیست که هرگز از تری آب نشان نیست و نه سایه و نه درخت دارد و پادشاه خود را بردن
در انجا اندازیم و هیچ پس ما باین قریب یا میگردیم هر کرا بینی آدم خواه مرد خواه زن می یابیم او را پادشاه
می کنیم غلام گفت که مرا نیز خواهید انداخت گفتند آری گفت حکم من قبول میکنید یا نه گفتند اگر گوئی
الحال تمام مردم خود را در آب اندازیم و خلاف امر شما نکنیم غلام گفت بروید و آن جای را ایمن نمائید
رفتند چون آنجای را بغایت سهمناک دید غلام مرد حکیم بود فرمود تا در انجا عمارتها و سراها و چاهها
رست کردند و درختان از اینجا ببردند و در انجا نهال میکردند حتی که از جاهای ایشان غله می بردند و
دران جاهها انداختند ایشان بپادشاهی و دیگر شدند و آن موسم را نگاه میداشتند چون آن وقت
شد غلام را برده در انجا ماندند و ایشان برگشتند چون آمدند دیدند که درین ولایت هیچ خوشی و
خرمی نمانده بود بلکه همه خراب و ویران بود بازنا چار شدند و نزد باب آن غلام رفتند و در انجا او را
بپادشاهی قبول کردند و در انجا می باشیدند پس همین تمثال ست کار دنیا و آخرت لقوله
علیه السلام الدنیا مزرعة الآخرة پس ای عزیز که تقرب الی الله و یافتن نجات اخروی
حاصل نشود مگر بجای آوردن اوامر و بازه یاد نوافل کما قال حدیث قدسی لا یزال العبد یتقرب
الیّ بالنوافل و معلوم باد که بعد از ایمان فضیل ترین عبادتها نماز ست لقوله علیه السلام الصلوة
معراج المؤمن و من لا صلوة له لا معراج له پس فضیل ترین در میان سائر نوافل نماز ست الحال
شمه چند از نوافل نماز و روزه بیان کنم تا هر مؤمن را فائده حاصل شود و باید که هر نماز نفل و

مسئله در بیان نفل

روزه نفل بکسے بجاے آرد نیت آن تکمیلاً للفرائض کند واگرچه وصدقه بدین نیت نقصان زکوة
نکند تا مگر در فرائض و نقص شده باشد باین درست شود و معلوم باد که نماز نفل را بقیام ادا کرد
دو چندان ثواب است که در قعود ادا کند واگر نه مربع نیز درست و قرائت خواندن در نوافل در
همه رکعات فرض ست بعد ازین نوافل نماز و روزه و ادعیات که اوراد قصیرست و از کتبهاے
رواسخ گرفته است چون سبحة الانوار و مفتاح الجنان و اوراد شیخ الشیوخ و جنت الفردوس
وغیر ذلک من احادیث النبویه درین کتاب خواهد آورد آورده اند اول بعد از طلوع صبح
صادق باید که بغیر وضو بکار دنیاوی مشغول نشود گفته اند هر که بغیر وضو بکار دنیاوی
اشتغال نماید بعد از طلوع صبح صادق در روز قیامت همان کار او را با تش دوزخ گرم کنند
و بدو نزدیک کنند و او را بدان بسوزند و از کلام دنیاوی نیز احتراز کند و سنت نماز
فجر را باید که در خانه ادا کند و این دعا بخواند اللهم اجعلنی نوراً فی قلبی و نوراً فی سمعی
نوراً فی لسانی و نوراً فی راسی و نوراً فی مخی اللهم اجعلنی نوراً یا صاحب النور واغفرلی
ذنوبی واعتقنی من النار برحمتك یا ارحم الراحمین آورده اند که اول وقت چاشت
سوره یا ایها المزمل بخواند ثواب بسیارست و هفت بار سوره اذا جاء نصر الله بخواند و
نظر بکوهها کند آن کوهها فرداے قیامت در پله نیکی وانداخته شوند و یازده کرت این دعا
بخواند یا حبیب الفقراء یا انیس الغرباء و یا معین الضعفاء و یا دلیل المتحیرین یا حی
یا قیوم یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام ثواب بسیارست
و نیز اگر این دعاے مذکوره را بر پاره خاک از قبر بدمد و بران قبر اندازد هیچ عذاب بران گور
نماند اگرچه مستحق عذاب باشد و بست کرت این بخواند یا قیوم فلا یفوت شیء من علمه ولا
یؤده و خاصیت این اسم مذکور انست که بر هفت سنگ ریگان بخواند و در آب اندازد
فی الحال گم کرده خویش بیابد و اگر بعد از صبح صادق بست و پنج کرت بخواند ثواب بسیار
است و چون بجانب مسجد رود پیش ادای فرض فجر در راه آیت الکرسی بخواند و سبحان الله
وبحمده استغفر الله صد بار بخواند و ایضاً صد کرت استغفر الله العظیم الذی لا اله الا
هو الحی القیوم واتوب الیه واسأله التوبة و هفتاد کرت وان تعدوا نعمة الله لا

خصوصًا ان الله غفور رحیم بخواند حق تعالی فرزندان ور احتیاج کسے نکند و صد بار یا بصیر بخواند و صد بار یا سمیع بخواند و چهل بار یا عزیز بخواند که ثواب هیچ نعمت از وے حق تعالی نخواهد و اگر صد بار بخواند عزیز هر دو سرا گردد و چهل و یکبار یا حی یا قیوم یا حنان یا منان

یا بدیع السموٰت والارض یا ذا الجلال والاکرام ان تحیی قلبی بنور معرفتک یا الله

یا الله یا الله برحمتک یا ارحم الراحمین و پیغمبر فرموده که خانهاے خود را پر نور کنید یاران گفتند یا رسول الله چگونه باشد گفت بدو چیز یکے سنت بامداد در خانه ادا کنید و فرض در مسجد و دیگر فرض عشا در مسجد و وتر در خانه آورده اند که هر که وضو کرده بجانب مسجد راهی شود ثواب حج قبول برابر هر قدم بیابد و ثواب مهاجران می یابد بعد از ادائے فجر اگر امام باشد روے بجانب مشرق آرد و اگر مقتدی باشد روے بسمت قبله نشیند زیرا که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که بعد از ادائے فجر رو بقبله نشیند و با وراد و تسبیح و تهلیل مشغول شود تا بر آمدن آفتاب خداے تعالی نه کار بر وے آسان کند اول در دنیا وام دار نگردد و در دل جمله مومنان و خلائق دوست گردد و تلخی جان کندن بر وے آسان شود و سوال منکر نکیر را نیکو جواب دهد و قبر او روضه بهشت شود و از گرمائیه قیامت در سایه عرش نجات یابد و نامه اعمال او بدست راست او دهند و از پلصراط چون برق جهنده بگذرد و به نعیم بهشت بے حساب برساند و دیدار بیچون خود روزی گرداند و در فوائد بکری و مفتاح الجنان و جنت الفردوس آورده است که هر که هفت کرت بعد از نماز فجر بگوید بسم الله الرحمٰن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله هفت کار او حق تعالی درست بشود اول تاریکی گور بر وے آسان شود و باران و کژدمان بر وے اثر نکنند در قبر او و هفت در از شرمندگی دوزخ بر وے به بندند و حساب قیامت بر وے آسان شود و کتاب اعمال او بدست راست دهند و بر پلصراط چون برق بگذرد و نیز در دنیا محتاج کس نشود و دوست بدارد و این مناجات بخواند الٰهی تو که پادشاهی این عاصی و جافی را با همه مسلمانان با ایمان داری و با ایمان بری و از شرمندگی در خلق اولین و آخرین در زیر پناه خود نگهداری و بجماعت محمد علیه السلام حاضر گردانی و غائب نگردانی و بدیدار بیچون و بیچگونه خود مشرف گردانی و از پلصراط بآسانی

ف بعد از نماز ... [illegible]

بگذرانی و بهشت خویش اکرامت گردانی و سکرات الموت و تلخی جان کندن و تاریکی گور و سوال منکر و نکیر آسان گردانی الهی بلکا بادشاها در آن زمان که ملک الموت قصد جان ما کند و ابلیس لعین قصد ایمان ما کند ایمان ما را و پدر و مادر و همه مسلمانان ما را از غارت مردود در زیر پناه خود نگهداری الهی از جواب خلاصیت ده و دیدار بی سنت ده و شوق بشارت ده و رضا با قلت ده و تنم سعیلت ده غازیان را فتح و نصرت ده و کافران را مغلوبی و هلاکت ده و حاجیان اسلامت ده و عالمان را علم و آخرت ده و مردگان را آمرزش و مغفرت ده ربنا لك الحمد یا الله العالمین و یا خیر الناصرین برحمتك یا ارحم الراحمین بعد ازین اگر کسے ورد و اوراد داشته باشد و اجازت از شیخ خود داشته باشد بکند زیرا که بے اجازت شیخ خود اگر کسے روزه نفل و نماز نفل ادا کند روا نباشد و ثواب نیابد در تفسیر ملا یعقوب کابلی آورده است که روزے مریدان شیخ نجم الدین کبری بحضور شیخ رسید ند شیخ گفت مرخادمان را که آب خوردن بیارید که یاران تشنه مانده اند یکے ازان میان گفت که حضرتم من روزه دارم شیخ گفت بے اجازت مرشد روا نیست روزه نوافل را افطار کرد و از سلسله چشتیان و سلسله شطاری باین فقیر چند ورد و اوراد رسیده است بیان کنم اول سه کرت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اساله التوبة بگوید بعده سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و چهار بار الله اکبر و سی و سه بار لا اله الا الله بعده حلقه شده تشهد و اسم الله را بر زبان آرد تا بر آمدن آفتاب بعده سوره یٰس بخواند بعده سوره کافرون و اخلاص و معوذتین هر یک سه گان بار بخواند و سوره والضحی و لیال عشر و از سلسله کبرویه از سید علی همدانی مرشد محقق خواجه اسحاق ختلانی و از و سید السادات سید احمد نوربخش و از و بفرزند محمد و سید یوسف نور و از و بفرزند خود سید السادات شیخ المشائخ و الاولیا قطب الاقطاب فرزند با نام سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز اجازت سلسله و اوراد سید علی همدانی رسیده بود و از و باین فقیر مصنف رساله رسیده است تا اگر کسے اجازت این سلسله یافته باشد بعد از فجر بدو مشغول شود و این اوراد از هزار و چهار صد مرشد گرفته است یعنی ورد

مسئله

[illegible]

یکی را جمع کرده مجمل ساخته است و امیر سید علی همدانی گفته است که چون این جمع کردم بطواف مکه
و زیارت قبر حضرت رسول رفتم چون زیارت قبر کردم حضرت در خواب از چادر کشیده بمن داد چون
بیدار شدم در دستم بود و در روایت دیگر آورده است که از اول چون از ولایت خود بر آمد بسبب آنکه
آورده اند که امیر هرگز روی بشرق نمی نشست بلکه همیشه روی بقبله می بود روزی خلیفه زمان او را بخواند
کرد دعوتش اجابت نمود و خلیفه خود آمد و در پیش او نشست امیر روی از قبله گردانید خلیفه گفت هرگز
روی از قبله نمی گردانید بالحال چرا گفت از روی شما روی گردانیدم خلیفه گفت از ولایت من بدر
شو امیر گفت بوقت ظهر خواهم بولایت تو ظهر نمود چون وقت ظهر شد بوقت پیشین امیر راهی
شد همدان و بزیارت قبر بابا آدم صلوة الله علیه رسید و در زیارت قبر بابا آدم گفته اند که
فی الحال خوبی و زشتی کسی پیدا میشود زیرا که در آنجا زمین شگاف میکند و دست در آن می نهند
اگر مردی خوب باشد جملا بدست او میرسد و اگر زشت باشد آهن بدست او میرسد چون امیر در آنجا
رسید در خواب شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که این اوراد را از چادر کشیده
بدو داد و گفت ای فرزند هر که این را بخواند ثواب اولیا یابد و هر که باخلاص تمام این را بشنود
ثواب انبیا یابد اگر در هر لفظ او نظر کند عبرت گیرد چون امام بیدار شد در دست یافت و از آن
طرف بکشمیر رسید و مدت مدید در کشمیر بود و از آنجا با جمع اصحاب راهی شد و در ولایت پشت
رسید مدتی چند در آن جا متمکن بود که در آن ولایت برحمت حق از دار الفنا بدار البقا رحلت
نمود چون این خبر بولایت ماوراءالنهر رسید مریدان آنجا بیامدند و او را کشیدند میخواستند میان مردم
این ولایت و آن لشکر نزاع شد آن لشکریان ظفر یافتند بعده امام در خواب بنمودش که اندرون
من در اینجا دفن کنید و قالب من در آن ولایت برید پنهان کردند چون روز دیگر دیدند هیچ اثر
زخم و شق بر بدن نبود چون بولایت بلخ رسیدند مریدان بلخی او نزاع کردند باز آن لشکر ظفر
یافتند امام در خواب بنمودش که مرا در همین جا دفن کنید دفن کردند چون روز شد دیدند که سر
تابوت نهاده بود و از آنجا بولایت خود بردندش و معلوم باد که تسبیحات با انگشتان
حساب کردن فضیلت است و آن نیست که بتمام انگشتان حساب نکند که آن رسم جهودان است و
تسبیحات پیغمبر آنست که به سه انگشت میکند و به دو انگشت حساب نکند یعنی

مسئله تسبیح بانگشتان

بخنصر و بنصر و وسطی بیکند و بانگشت شهادت و ابهام حساب کند و آن چنان است که اول
خنصر در کف دست کج کند و بنهد بعده بنصر بنهد بعده وسطی بنهد باز اول خنصر بردارد و باز
بنصر بردارد و باز بنصر بنهد و وسطی بردارد باز بنصر و خنصر بنهد و بردارد و هفت میشود
باز بنصر بنهد خنصر بردارد باز وسطی بنهد باز خنصر بنهد تا ده شود و این هنگام انگشت سبابه
بر ابهام نهد یعنی بر سر ابهام نهد که این موضع ده است و چون علی هذا الحساب ده دیگر زیادت
شود سبابه را برین ناخن ابهام نهد تا بست شود چون ده دیگر زیادت شود سر انگشت ابهام
در اول بند انگشت سبابه بنهد تا سی شود و یازده دیگر بر بند دوم نهد تا چهل شود بعده
سر انگشت ابهام در بند انگشت خنصر بنهد تا پنجاه شود بعده باطن راس سبابه بر ظاهر راس ابهام
نهد تا شصت شود بعده سر انگشت ابهام را برین سبابه بنهد تا هفتاد بعده باز سر سبابه در بن
ناخن ابهام نهد که اول در حساب بست بود ان حال هشتاد شود بعده سبابه را در اول بند
ابهام نهد تا نود شود بعده سر سبابه بن ابهام نهد تا صد شود علی هذا المثال با انگشت ثلثه نزدیک
نهادن غیر برداشتن ایشان اما در اول برداشتن رفع خنصر چهار و رفع بنصر پنج میشود و
این در حساب است و در سائر کرات نیست مگر باز حسابی دیگر شروع کند و همچنان هر کرت
ده حساب کنند و بگردانند تا ده در ده صد شود و این تسبیحات بچیزی که از چوب کردن و غیر
گرفته باشند و در ایام رسول الله صلعم نبود و نیز نزدیک امام شافعی روا نیست اما نزدیک علما
ما رحمهم الله است که این را بدعت حسنه گویند آورده اند که جنید بغدادی از دست خود
انداخت یکی از صاحبدلان پرسیدش که ظاهر را باید انداخت و بر باطن باید مشغول شد گفت
من از برکت این ظاهر به باطن رسیدم ازین جهت دوست دارمش بعد از ادای نماز بامداد
دوگان یا رزاق بخواند بطرف مشرق بدید آورده اند که حق تعالی از آن جهت رزق
دهندش که او را از و هیچ خبر نباشد و دست راست در سینه نهد و هفتاد بار العلیم الله
یعلم السر و الاخفی بگوید هرچه بشنود یادش شود و صد کرت اسم یا فتاح دست راست
بر سینه نهاده بخواند هر چند کند ذهن باشد سینه اش روشن گردد و بعده مسبعات عشر بخواند
کما سنذکره ان شاء الله تعالی فی الاوعیات صد بار لا اله الا الله الملک الحق المبین

مسئله دربیان [illegible]

بخواند بعدہ صد بار اللّٰہم صل علیٰ محمدٍ وعلیٰ آلِ محمدٍ وبارک وسلم علیک و بعدہ صد بار
سورہ اخلاص بخواند بعدہ صد بار عالم الغیب والشہادۃ بخواند باطن او چنان منور
شود کہ ہرچہ بشنود یادش آید و ہفتاد بار ولاحول ولاقوۃ الا باللہ العلی العظیم و پنجاہ
بار الحمد للہ علیٰ کل حال حساب جملہ نعمتہا بروآسان شود و صد بار یا رحمٰن و صد بار
یا رحیم بخواند و شک و حسد و کینہ از دل او برود و با ہیچکس عداوتش نماند و صد بار یا وَاسِعُ
و صد بار یا وہاب و صد بار اسم الباری اگر بخواند آوردہ اند کہ از ہفت روز پیشتر او
در قبر نماند و بقالب ہمراہ در آسمان برند باید کہ عقب ہر نماز بخواند و بعدہ از سلسلہ
سہروردی کہ باین فقیر رسیدہ ہست ہزار بار اسم اللہ بخواند و اگر در عقب ہر نماز سہ
ہزار کرت اسم اللہ بخواند تا پانزدہ ہزار شود و او را آسمانیان ذاکر اکبر گویند و بعدہ
بعد از بر آمدن تمام آفتاب نماز اشراق کند دو رکعت در ہر رکعت بعد از فاتحہ پنج کرت
اخلاص بخواند بعدہ شکر ربر ہمین تقریر بعدہ دو رکعت نماز شکر اللہ ہمین تقریر
ادا کند یعنی بیک فاتحہ پنج کرت اخلاص بعدہ دو رکعت نماز استخارہ ادا کند در رکعت
اول بعد از فاتحہ یکبار سورہ کافرون بخواند دوم بعد از فاتحہ سہ کرت اخلاص
بخواند دعای او را در دعیات خواہم بیان کرد انشاء اللہ تعالیٰ بعدہ دو رکعت
نماز استخارہ بخواند در ہر رکعت بعد از فاتحہ سہ کرت اخلاص در عوارف المعارف
آوردہ است کہ در یک رکعت اول این نماز سورہ واقعہ تمام کند و در رکعت دوم سورہ
سبح اسم ربک الاعلی الذی ادا کند بعدہ دو رکعت حقوق والدین ادا کند آوردہ اند
کہ ہرچند کہ مادر و پدر را رنجانیدہ باشد خوشنود شوند و ہرچند گنہگار باشد آمرزیدہ
شود در رکعت اول بعد از فاتحہ یکبار آیۃ الکرسی بخواند و سہ گان کرت اخلاص
و در رکعت ثانی علیٰ ہذا القیاس و ہفت کرت این دعا اللّٰہم یا لطیف الطف لی فی
والدی بلطفک الخفی کما تحب و ترضی برحمتک یا ارحم الراحمین نکتہ در سبب
نزول این دعا گفتہ اند کہ روزی خطاب عتاب حضرت عزت بر موسیٰ شد کہ ای موسیٰ در
حضرت من سخنان دلاوری نمی توان گفت کہ من قہار و جبارم حضرت موسیٰ پیغمبر گفت یا رب

ننگه کلیم شما باشم مراهم ترسے هست در درگاه شما خطاب حضرت عزت شد که ای موسی بانند شما
کلیم را چندان ترس ست که کسے در شب تاریک وو اسباب جنگ نداشته باشد و همراه هم
نداشته باشد و هفتاد جایگه شیران آدمی خور راه او گرفته باشند حال او چگونه باشد مهتر موسی
سوال کرد که یارب بانند من کلیم را جان کندن چگونه باشد خطاب شد ای موسی بانند شما کلیم
را چندان بود که کسے گوسفند زنده را از پوست بکشد و باز برویاند و باز بکشد همچنین هفت کرت
برویید و بکشد مهتر موسیٰ از هول آن خطاب چندان گریست که سینهٔ مبارکش گویا که ترقیدن
گرفت و بعد ازان خطاب حضرت عزت رسید که ای موسی هر که این دعای مذکوره بخواند جان او چنان
آسان کنم که چون کودک پستان مادر در دهن گرفته باشد و در خواب رود و بعد ازان صد
کرت یا ظاهر بخواند و صد کرت یا باطن بعده چهار رکعت نماز بگذارد که ثواب وار حد و عد
بیرون است در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص هفت بار و در دوم
بعد از فاتحه والشمس وضحیٰها یکبار و چون از قعدهٔ اولی برخیزد در ثالث و رابع بعد فاتحه
یگان کرت آیة الکرسی بخواند و سه کرت اخلاص بعده نماز هفته بگذارد و اگر روز یکشنبه باشد
چهار رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه آمن الرسول الخ یکبار بخواند بعده صد بار
این تسبیح بگوید لا اله الا الله العزیز الجلیل یا عزیز یا جلیل و در روز دوشنبه دو رکعت اخلاص
و معوذتین سه گان بار بعد از سلام این تسبیح بگوید صد بار اللّهم صل علیٰ محمد النبی الامی و
در روز سه شنبه دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله سه گان بار و بعد از سلام
هفت بار سورهٔ فاتحه خواند و باز دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار بعد سلام
صد بار لا اله الا الله خالصاً مخلصاً و در روز چهارشنبه دوازده رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص و معوذتین سه گان بار و بعد از سلام صد بار لا اله الا الله خالق کل شئ قدیر و در
روز پنجشنبه دو رکعت بعد از فاتحه کافرون پنجگان بار و اخلاص ده گان بار و صد بار بعد از
سلام این تسبیح بخواند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم و در روز جمعه اول نماز اعرابی ادا کند و آن چنان بود که روزی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که هیچ جمعه مسجد جامع حاضر نشود که فرود اعرابی در آن میان

مسئله در بیان آسانی جان کندن در دعای آن

مسئله نماز های هفته روز یکشنبه نماز روز دوشنبه نماز روز سه شنبه نماز روز چهارشنبه نماز روز پنجشنبه نماز روز جمعه

حاضر بود وگفت یا رسول الله فقیر بنهایتی دورست از مسجد پیغمبر خدا فرمود هرکه بعد از
اشراق روز جمعه این نماز بگذارد اول دو رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه سوره فلق یکبار
و در دوم بعد از فاتحه سوره خناس یکبار و بعد از سلام هفت بار سوره فاتحه بخواند بعده هشت
رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اذا جاء یکبار و اخلاص بیست و پنجبار و بعد از سلام هفتاد
بار لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس حضرت فرمود که گذارنده این نماز نمیرد تا جای
خود در بهشت نبیند و بیابد بمقدار ثواب مقتدیان مع اماماان که نماز جمعه ادا کنند و عطا کرده
شود آورده اند که چون ثواب این نماز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بیان
فرمود جمله صحابه چنان خوشحال گشتند و شتران و گوسفندان مع متاع دنیاوی که داشته
بودند اکثر بآن اعرابی دادند که از سوال شما مایان را نعمتی عظیم بدست آمد و خبردار شدیم و
بعد ازین نماز چهار رکعت حفظ ایمان بیک سلام ادا کند در هر رکعتی بعد از فاتحه یازده بار اخلاص
بخواند و بعد از سلام صد بار لا حول ولا قوة الخ بخواند هیچ گناه زوال ایمان نشود و بعده
چهار رکعت خشنودی خصمان در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص یازده بار و در دوم قل
یا ایها الکفرون سه بار و اخلاص یازده بار و در سوم بعد از فاتحه الهکم التکاثر سه بار و اخلاص یازده بار
و در چهارم بعد از فاتحه آیت الکرسی سه بار و اخلاص بست و پنجبار بعد از سلام لا اله الا انت
سبحنک انی کنت من الظلمین جمله خصمان مع وام داران او را خدا تعالی خوشنود گرداند و دو رکعت
دیگر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره والناس بست و پنجبار بخواند دیدار بیچون و بیچگون
حق تعالی روزی او کند و بعد از سلام هفتاد کرت این تسبیح بخواند لا حول ولا قوة الخ
و در روز شنبه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره
الکافرون یکبار و اخلاص سه بار و بعد از سلام لا اله الا الله الملک الحق المبین محمد
رسول الله و بعد ازین نمازهای هفته نماز ضحی ادا کند که اندک او دو رکعت ست و در هر
رکعتی بعد از فاتحه اخلاص چهار رکعت بخواند و آورده اند که اگر در چهار رکعت اول
بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه الم
نشرح یکبار و اخلاص سه بار و اگر چهار رکعت آخرین در رکعت اول بعد از فاتحه والشمس

مسئله در بیان نماز برای خوشنودی خصمان و حفظ ایمان در

والضحی یکبار و در دوم بعد از فاتحه واللیل اذا یغشی یکبار و در سوم بعد از فاتحه والضحی
یکبار و در چهارم بعد از فاتحه الم نشرح یکبار پیغمبر فرموده است که هرکه اورا فرزندان و
عیال او را حق تعالی محتاج کس نکند و معلوم باد که اگر کسے در سفر باشد دو رکعت ازین
ضحی لازم ست که ادا کند و ترک ندهد زیراکه آورده اند که چون صاحب این وظیفه ترک کند بنالد
شتر بچه در عقب او فریاد میکند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود موسی اشعری
راکه اگر تنها سفر کنی توانی بایے چهار رکعت نماز را ادا باید کرد و در رکعت اول قل یاایها الکفرون
یکبار و در رکعت دوم اخلاص یکبار و در رکعت سوم فلق یکبار و در رکعت چهارم والناس
یکبار و بعد از سلام این سورتهاے مذکوره بخواند تا خلاف جهودان کرده باشی زیراکه ایشان
نماز ضحی را روا نمیدارند و بعد از سلام سر بر زمین نهد و هفت کرت یا وهاب گوید و مناجات
بدرگاه حق کند و بخواهد آنچه میخواهد و تسبیحات بعد او صدبار اللهم اغفرلی وارحمنی وعافنی
وتب علی انک انت التواب الرحیم بعده صدبار بگوید یا حافظ یا علی یا محسن یا احسان
هرچه بشنود فراموش نکند و قوت حافظه بیکران حاصل شود و هرکه هر روز چهل و یکبار
ارایت الذی بخواند سرخروی دو جهان گردد و اورا و فرزندان او را حق تعالی محتاج
کسے نکند و اگر از براے حاجت دو جهانی چهل و یکبار یاحی یاقیوم ان تقضی حاجتی
واغننی عمن سواک بخواند بر آورده خیر گردد و بعد ازین طالب حق را باید که همیشه
در پاس انفاس خود باشد تا اگر یک زمان از حق غافل شود نامه وفات او در تمام ملکوت
خیر جن و انس پراگنده شود که فلان طالب فات یافت چنانچه آورده اند که روزے
دو جوانان بهدل قصد زیارت امام حسن نوری کردند یکے ازان دو کس عالم بود بجمیع السنه
حیوانات چون ایشان نزدیک شهر او رسیدند دوگرے بهم سخن میکردند که امروز امام حسن نوری
در عالم نماند یکے ازان جوانان که بجمیع السنه عالم بود دیگرے را خبر کرد که واقع چنین ست
هر دو متحیر شدند بعد ازان گفتند که زیارت قبرش بکنیم چون نزدیک خانه امام رسیدند امام زنده
از خانه برآمد تا که هر دو نیک متحیر شدند امام پرسید که حیرانی چراست گفتند که واقع چنین ست
امام فریاد برآورد و گفت که آرے پیغمبر فرموده است کل نفس اذا خرج بغیر ذکر الله فهو میت

من امروز ساعتی غافل بودم تا آوازهٔ وفات من در تمام ملکوت پراگنده شد و راه صحرا
در پیش گرفت چون در بیابان رسید بغایتی تشنه شد بر سر چاهی رسید گفت اگر رسن و
دلو بودی آبی کشیدم اندرین بود که آهوان رسیدند امام از سر چاه دور شد که تا آهوان
چکنند چون آهوان بکنارهٔ چاه رسیدند آب چاه بیکبارگی بالا شد همه ایشان آب خوردند
بعد ازان چون امام رسید که آب خورد آب بیکبارگی فرو رفت امام گفت یارب با آهوان آب
میدهی و به بندهٔ صادق خود نمیدهی هاتفی آواز داد که تو امید بدلو و رسن کرده و ایشان
بمن کرده بودند از هول آن خطاب امام تشنگی فراموش شد و سر در بیابان نهاد جوانی
را دید و آن جوان چون پیش وی رسید گفت السلام علیکم یا حسن نوری امام بعد از
جواب گفت چه دانی که من حسن نامم و نام پدر من نوریست گفت آنها که خود را بتصرف حق
سپرده اند از همه چیزها خبر اند و نه چو تو که توکل بر رسن و دلو کرده بعد ازان جوان
گفت که طریق ملازمت با و شما چه میدانید که غرض چیست گفت لا گفت من خواهم مرد و
مرا دفن باید کرد گفت از غیبی توان گفت جوان طهارت کرد و سر بر زمین نهاد
و وفات شد چون او را دفن کرد و بسر قبرش نشست و دعا خواندن گرفت جوان خنده
کرد امام گفت زنده کسی در گور نشود و مرده آواز نکند جوان گفت که ای امام نشنیده که
ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلبون من دار الی دار و هر که هر روز صد بار یا قهار گوید
دل وی از محبت دنیا سرد شود و هر که در وقت نیم شب و نیم روز صد بار یا رافع گوید درجه او بلند
شود و باید که بعد از زوال وضو سازد و دو رکعت تحیت وضو ادا کند و چهار رکعت نماز
زوال ادا کند در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجاه بار اخلاص اگر نتواند ده بار اخلاص و الا یک بار
اخلاص بجا آرد و صد بار یا ملک گوید و در سجده رود و بنشیند و بعد ازین تحیت مسجد ادا کند بجا
ذکرنا فی فضل الایمان و بعد ازین چهار رکعت سنت ظهر ادا کند در رکعت اول بعد از فاتحه
سورة الکافرون بخواند و در دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص و در سوم بعد از فاتحه فلق
و در چهارم بعد از فاتحه سورة الناس و بعد از سلام صد بار بگوید استغفر الله العظیم
الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واساله التوبة آورده اند که اسباب

دنیاوی چنان نه و توجه نماید که اگر او گرید و خلاص نشود و باید که میان سنت و فرض ظهر
و بامداد سخن نگوید که ناقص سنت نباشد و بیک سخن و یا دو سخن و بیک لقمه یا دو لقمه
یا به یک دو شرب نشکند و در ثلثه و زیاده بشکند و بعد از آن از ادای فریضه دو رکعت سنت
ادا کند آورده اند هر که بعد از ادای فریضه سه کرت کلمه طیبه گوید ثواب بسیار است و
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را پرسیدند که یا امیر چه ثواب باشد گفت هر که یک کرت گوید
جان کندن او چون جان کندن دوستان حق باشد و اگر دو کرت بخواند باشد جان
کندن خلیلان باشد اگر سه کرت بخواند هر فکری که ماسوی الله که بر خاطر او گذشته باشد نیز را
عفو فرماید و مهر عزرائیل بر آن چشم نبیند و خواندن آیة الکرسی نیز بعد از ادای فریضه همین
حکم دارد و دست بردارد رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ
النَّارِ و باید که در حالة دعا کردن دست برداشته باشد والا بدعت است و در اخبار سلوک
آورده است که در حالة دعا دست برابر روی خود بالا نگیرد که عوام الناس ظن برند که خدا
تعالی بالاست باید که برابر سینه بردارد و دیگر از آن نیز نهد که شیطان پای خود را بر آن دست او
نهد و از رحمت حق محروم گردد و معلوم باد که درمیان فرض ظهر و سنتش و خفتن و سنتش
دعا کردن مستحب است لقوله تعالی فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ و آنچه بعضی
گفته اند که میان فرض و سنت دعا نمی توان کردن آن قول صحیح نیست و دو رکعت سنت
اخیره را باید که در رکعت اول بعد از فاتحه به فلق تمام کند و در دویمش آیه والناس ادا کند
و چون از ادای فریضه خلاص شود باید که از آنجا یکسو شود و سنت و نوافل ادا کند و آورده اند
که دو چیز باشد مکروهات نماز است یکی آنکه در نماز باید و چون امام ایستاده باشد و در صف
یکی ادای سنت کند و دیگر آنکه چون امام از نماز فارغ شود و نوافل را در آنجا ادا کند بلکه چون تمام
یکسو شود اولا لازم است که از آنجا یکسو شود و نوافل ادا کند و چون فارغ شود اول دو رکعت
نماز حفظ ایمان بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص سه بار و بعد
از این دو رکعت دیگر است که آن را نیز حفظ ایمان گویند در رکعت اول بعد از فاتحه آن ذکر
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ تا قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ بخواند در رکعت دوم

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ تا بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا بخواند و بعد از سلام سر بر
زمین نهد و سه کرت یا حی یا قیوم برحمتک استغیث اللهم ثبتنی علی الایمان ایمان
او از غارت کردن شیطان مردود در حفظ و امان حق باشد و بعد ازین دو رکعت دیگر بگذارد
در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص ده بار و بعد ازین ده رکعت نماز خضر علیه السلام بگذارد و این را
نماز وصال نیز گویند یعنی هر که بجا آرد او را وصال حق روزی کنند و مهتر خضر علیه السلام
را مشاهده کند در هر رکعت بعد از فاتحه هر چه خواهد از قرآن بخواند اما افضل آنست که از سوره
فیل تا آخر قرآن در هر رکعت یگان سوره بخواند و بعد از سلام دست بردارد و دعا بعد یگان
بخواند اینست لبیک لبیک اللهم لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک و
الملک لک لا شریک لک و استغفرک و اتوب الیک بانی اشهد انک لا اله الا
انت وحدک لا شریک لک و استغفرک و اتوب الیک و اشهد انک لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد انک انت غفور رحیم برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد ازین
تسبیحات نماز پیشین خواندن گیرد آورده اند که حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها
در خانه خود دست بآسیا نهاده بود و بدان غله خوردنی بدست خود آرد میکرد از کثرت
استعمال دستهاے او آبله شده بودند زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم کارها
مناصفه کرده بود میان ایشان آنچه تعلق باندرون خانه داشتی بی بی زهرا بجا آوردی
و آنچه بیرون خانه بودی امیر مرتضی علی کرم الله وجهه بجا آوردی روزی بخدمت حضرت
رسالت پناه حاضر شد و چگونگی حال خود را بنمود حضرت فرمود که من وردی را بشما آموزم
که از خزائن دارین بهتر باشد بی بی در طلب شد گفت اول اینکه بعد هر پنج وقت نماز
سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یک بار لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر
این بگوید تا هر که ورد کند اگر گناه او بعدد نجوم سموات و ریگ بیابان و برگ درختان
باشد آمرزیده شود و دعاے اخیره گفته اند که اگر در بامدادان و شبانگاه ده کرت بگوید به
ثواب او ثواب کسی نباشد مگر آن کسی که او نیز گفته باشد و بعد ازین صد کرت درود گوید

وصد کرت اخلاص وصد کرت عالم الغیب والشهادة وصد کرت یا رحمن وصد کرت
یا رحیم وصد کرت یا باری و اینها را عقیب هر نماز بگوید و یگان کرت سوره انا فتحنا بخواند
و یگان کرت سوره نوح را بخواند و هر که بعد از نماز ظهر سه کرت این دعا بخواند الحمد لله قبل
کل احد الحمد لله بعد کل احد الحمد لله علی کل حال ثواب حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل و حضرت
اسحق صلوات الله علیهم بیابد و بعد ازین باین انفاس که در آورده اند که در تحت معنی
هر کلمه از نماز و تسبیحات لفظ الله را ارادت داشته باشد تا خفتن و بعد از خفتن تا صبح
صادق و در تحت معنی هر کلمه هائے ارادت دارد تا ده کرت گفته شود آورده اند هر که ده
هزار کرت الهی گوید کشف او را حاصل شود و چون وقت نماز دیگر آید باید که اول چهار
رکعت نماز سنت عصر بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره والعصر را بجا آرد هیچ
گناه زوال ایمان او نشود و در روز عرصات که پنجاه هزار سال باشد و هیچ از سایه عرش دیگر
نباشد او را در تحت سایه عرش دارند و اگر چهار رکعت نتواند دو رکعت البته بخواند و هر چه
خواهد بخواند و بعد ادای فریضه سوره عم یتساءلون بخواند اگر یک کرت بخواند سوال منکر
نکیر برو آسان شود اگر پنج کرت بخواند محبت خدا در وی بیش گردد و سوره والنازعات
نیز بخواند که او را در زیر سایه عرش دارند و تسبیحات مذکور بعد ازین بخواند بعد از ان صد کرت بگوید
أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّیْ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَّأَتُوْبُ إِلَيْهِ وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ و هر که بعد از عصر تا غروب کلام
دنیاوی نکند و بذکر و بفکر مشغول شود هر حاجتے که داشته باشد بر آورده شود و این را صبح
عاشقان گویند و خاصیت بعد از عصر روز جمعه رو بقبله تا غروب آفتاب بنشیند و این اسما را
تکرار کند یا الله یا رحمن یا رحیم و سخن نگوید البته حاجت او بر آورده خیر گردد آورده اند
که روزے جمیع اصحاب پیش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه شدند و پرسیدند از آنچه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است که در جمعه یک ساعت است اگر کسے آنرا بیابد
ثواب روز و شب جمعه در ان ساعت است پس که یافته باشد امیر المومنین گفت که بی بی
فاطمه زهرا یافته است چون اصحاب در پیش بی بی شدند بی بی گفت که حضرت ایشان دو
کرت یافته بودند و من یک کرت من دیده ایشان نگهداشتم و ایشان پرده من دیدند

وآن ساعت میان عصر و غروب ست و نیز پیغمبر فرموده است هر که بعد از هر نماز سه کرت
بگوید استغفر الله ربی من کل ذنب لهٔ آمرزیده شود همه گناه او و قبولیت نماز او و چون قبولیت
نماز من باشد و چون فریضه نماز شام ادا کند و سنتش را بتمام رساند رکعت اولش سوره
کافرون بعد از فاتحه و در دوم اخلاص باید که پیوسته بدین سنت اقدام نماید بعده نماز اوابین
بگذارد و اکثر اوسبت رعایت بیک فاتحه و یک اخلاص و قل و شش رکعت ست در هر رکعت
بعد از فاتحه سه کرت اخلاص و اوابین نام دروازه بهشت ست تا هر که این نماز را ادا کند بران
در در آید و آن در باز شود مصلیان این نماز در پیش نشوند و بعد ازین دو رکعت نماز نور
بخواند بعد از فاتحه شش آیت از سوره انعام بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه بخواند الحمد
لله الذی خلق السموات والارض تا ما کانوا به یستهزؤن و در رکعت دوم بعد از فاتحه
این آیت بخواند الم یروا کم اهلکنا من قبلهم الی فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به
یستهزؤن پیغمبر فرموده است که گزارنده این نماز شفاعت من بیابد اگرچه قاتل ولد من باشد
آورده اند که یزید به بخت همین تفکر بخود برد که اولاد او را بکشم و این نماز ادا کنم چون از
نماز شام فارغ میشد خداوند تبارک و تعالی از شومیت آن تفکر درد سر و مسلط میکرد تا
نماز شام میگذشت و بعد ازین دو رکعت نماز بروج بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره
والسماء ذات البروج بخواند و در دوم سورة الطارق بخواند این را نیز نماز نور گویند و مصلی
این ثواب مذکور باشد و نیز دو رکعت دیگر نماز نور در رکعت بعد از فاتحه اخلاص پانزده
کرت بخواند آورده اند که چون مصلی این نماز روز محشر برانگیخته شود روی او ماه شب چهاردهم
تابان باشد و خلق اولین و آخرین در نظاره او شوند پندارند که وی ولی الله ست یا شهید
است و یا نبی ست و از همه درگذرد و در زیر سایه عرش رسد و بی واسطه کلام حق شنود که
این دوست من ست زیرا که مصلی فلان نماز ست و بعد ازین دو رکعت شکر شب در رکعت
اول بعد از فاتحه سورة الکافرون پنجاه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص پنجاه بار مصلی
این نماز از پنج تاریکی خلاصی یابد اول تاریکی ایمان در وقت نزع یعنی ایمان او سلب شود
دوم از تاریکی گور در وقت سوال منکر و نکیر سوم از تاریکی عرصات در وقت نامه خواندن

چهارم از تاریکی میزان یعنی میزان نیکی او سبک شود پنجم از تاریکی پل صراط در وقت
گذشتن ازو بعد ازین دو رکعت حفظ ایمان در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و
سوره انا اعطینا یازده کرت و ایضاً دو رکعت دیگر حفظ ایمان در رکعت اول بعد از فاتحه
اخلاص هفت بار و فلق یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و سوره والناس
یک بار و بعد از سلام سر بسجده نهد و سه بار بگوید یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان به هیچ گناه
زوال ایمان نشود و بعد ازان دو رکعت بنیت اوابین از جهت بر آمدن حاجات جهانی
بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه پنجبار این آیت بخواند ربنا لا تزغ قلوبنا الخ بخواند و
در دوم بعد از فاتحه پنج بار این آیت بخواند رب قد اتیتنی من الملک تا بالصالحین بخواند
و ایضاً پنج بار کلمه تمجید بخواند و بعد ازین دعا بخواند اللهم انی اسألک ایماناً دائماً و یقیناً
صادقاً و عملاً خالصاً و ولداً صالحاً و لقائک بلا حجاب و جنتک بلا حساب و الله غنی
عن العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد ازین دو رکعت ایضاً بنیت اوابین بخواند در
هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یک بار و آیت الذین یقولون ربنا تا آخر سریع الحساب بخواند
و چهار بار سوره اخلاص و معوذتین یگان بار و ثواب این نماز را گفته اند که از حد بیرون و شیخ
ازان در قلم نیاورده و بعد ازین دو رکعت حقوق والدین در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
سه بار آورده اند که مادر و پدرش آمرزیده شوند و هر چند گناهگار باشند و حقهای ایشان
بر جا شود هر چند که رنجانیده باشد و بعد ازین دو رکعت خشنودی جمله مشایخان در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص هفت کرت آورده اند که در روز قیامت شفاعت جمله مشایخان دریابد
جمله از وی خشنود شوند و بعد ازین دو رکعت هدیه رسول صلی الله علیه وسلم بخواند در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص هفت کرت بخواند آورده اند که در عرصات قیامت حضرت رسالت پناه
صلعم چنانچه کسی گم شده خود را طلبد او را از میان مردمان طلبیده بخشد و بعد ازین دو رکعت
نماز هفته در شب شنبه بعد از فاتحه اخلاص یک بار و در شب یکشنبه بعد از فاتحه اخلاص دو
بار و در شب دوشنبه بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در شب سه شنبه بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و
در شب چهارشنبه بعد از فاتحه اخلاص پنجبار و در شب پنجشنبه بعد از فاتحه اخلاص شش

مسئله در بیان حفظ ایمان

بار و در شب جمعه هفت بار آورده اند که مصلی این نماز در هر شب از ین شبها که بمیرد این نماز شفیع او شود و از جمله هولهای قبر و ر اخلاص کند و بعد ازین دو رکعت هدیه منکر و نکیر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار سوال منکر و نکیر حق تعالی بر وی آسان کند و بعد ازین دو رکعت سراج القبر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین سه گان بار و بروایت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص شش بار و بعد از سلام دست بردارد و شکر کند بگوید اللّٰهم اجعل صلاتی سراجاً فی قبری و فی قبر والدی یا الله و نیز شیخ المشائخ حضرت محی الدین شیخ عبد القادر گیلانی قدس الله سره العزیز فرموده است هر که میان شام و خفتن دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکفرون یازده بار و در دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص یازده بار بخواند در قیامت من شفیع او باشم و اگر بعد از نماز مذکور یازده بار درود و یازده گام بجانب عراق زند و در آنجا بایستد و یازده کرت درود بگوید و یازده بار یا الله بگوید و یکبار گوید الهی بحرمت شیخ میران محی الدین عبد القادر جیلانی الهی بحرمت این اسمای معظم و مکرم حاجت من بر آورده خیر گردانی بمنک و کمال کرمک یا النبی الامی و آله الامجاد برحمتک یا ارحم الراحمین مقصود و حاجت که داشته باشد اگر بر آورده خیر نگردد و قیامت چنگ او در دامن من باشد و این نماز ثانی بطریق مقید بوقت نیست بل فی کل حین جائز است اما در حواشی ابو المکارم دیدم که این گام زدن ممنوع است و بعد از آن یک رکعت فاتحه بعد از سلام سر بزمین نهد هفتاد بار گوید حمدت سعتی فرحت برای حاجت آزموده است دیگر چهار رکعت شلیدن گور و کرت من عند الله نازل شده است آورده اند که چون مادر امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه وفات یافت و نام او نیز فاطمه بود و برسول خدا ایمان آورده بود حضرت مصطفی را ایشان پرورش کرده بودند چون او را در گور نهادند حضرت قمیص خود را بدو پوشاندند و بیک دست یک طرفش گرفت و دست دیگر بدیگر طرف ساعتی برین بود چون دست بالا کرد یاران گفتند یا رسول الله دستها را برای چه گرفتی گفت معلوم شما بوده باشد که چون آدمی را در گور نهند اول طرف از زمین در میکشند او را چون منکر در جواب میپیچد و بعد از آن عذابها

مسئله بیان نماز دیگر ... العبد

دیگرے یا بدخواه مسلم باشد خواه کافر ودو سہاے خود را گرفتم تا او را بخشید یاران
چندان گریستند که گویا زہرہ ہای ایشان ترقیدن گرفت ناگاه جبرئیل از حکم
رب الجلیل آمد و این نماز را آورد و گفت یا رسول الله ہر که این نماز را بگذارد از شلیدن
گور خلاص شود و کرت دیگر آنکه چون سعد بن عبدالله وفات یافت حضرت میگفت مر یاران
را که بر سر انگشتان پا روید و آہسته روید تا فرشتگان از زیر پای خود نکنید زیرا که بسیار نازل
شده اند چون وی را در گور نہادند رنگ روی مبارک حضرت متغیر گشت و گریه کرد یاران گفتند یا
رسول الله چرا گفت اگر از شلیدن گور کسے خلاصی یافتی سعد بودی یاران چندان
گریستند که شرح نتوان کرد بارے ہمین نازل شد پس یاران گفتند یا رسول الله سبب چه بود مر عذاب
او را گفت با اہل خویش بدگوئی و تلخ گوئی بود ازان واسطه آورده اند ہر که مر کنیزک و غیره
را دشنام دہد که چندان کس شمار او ظلم کرده است اگر راست گوید نہ او الا ہر سخن در اشہاد
تازیانه بزنند و موافق این حکایت آورده اند که چون معاویه وفات یافت چندان
فرشتگان منزل شدند که گرد و غبار در زمین پیدا شد از کثرت ایشان یاران ہمه سلاح را
گرفتند که مگر لشکر کفار آمده است حضرت فرمود که لشکر نیست بلکه فرشتگان اند بزیارت
معاویه آمده اند یاران گفتند یا رسول الله چه فضیلت داشت گفت سوره اخلاص اکثر میخواند
در ہمه حال و ترک نمی کرد و نماز این است در رکعت اول ہشتاد کرت اخلاص بخواند و در رکعت
چہارم بیست کرت اخلاص بخواند آورده اند ہر که بعد از نماز شام سوره واقعه بخواند ہرگز
درمانده نشود چنانکه آورده اند که چون حضرت امیر المومنین عثمان ذی النورین رضی رحلت
میکرد دختران بسیار داشت کسی گفت بدختران خود وصیت ہیچ شی نکنی گفت من کرده ام
دادن است که چون کسے عقب نماز شام سوره واقعه بخواند ہرگز در دنیا فقیر و درمانده نشود
ذکر نماز و تسبیح نماز شام باید که بعد از ہر خمس صلوة سی و سه بار بگوید سبحان الله و سی و سه
بار گوید الحمد لله و سی و چہار بار گوید الله اکبر و یکبار لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد و هو علی کل شی قدیر بخواند و این تسبیح را گنج امان گویند که
بی بی فاطمه چند کرت شکایت سختی دنیوی پیش حضرت کرد و ہر کرت این میفرمود که تسبیح

نماز این را بخوان که ترا بهترست از جمله خزائن دنیا و صد بار کلمه طیبه بخوان و صد بار درود
فرست و صد بار اخلاص بخوان و صد بار یا رحیم و این نمازها را هر که بعد از هر نماز صد کرت بخواند
کفینه او پر و و هفتاد بار بگوید سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر یا غیاث
المستغیثین ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و صد بار عالم الغیب والشهادۃ و معلوم
باد که این مقدار تسبیحات عقب هر نماز میتوان گفت آورده اند که روزی مهتر موسیٰؑ
از حضرت رب العزت سوال کرد که یا رب من در توریت خوانده ام که قومے از آدمیان
باشند که چون چشمان بپوشند در بهشت در آیند ایشان را از امت من گردان خطاب آمد که
لا بلکه ایشان امت محمد مصطفےٰ باشند مهتر موسیٰ گفت یا رب چه خاصیت داشته باشند گفت
بعد از نماز شام نوافل بگذارند که وقت عشا داخل شود و خاصیت دیگر در شب تاریک
در مسجد هر چند سختی باشد بروند یا موسیٰ چون چشمان بپوشند و از مردم غائب شوند
ایشان را در حوران بهشت در آرم بعد ازین نمازهای هفته ادا کنند در شب یک شنبه چهار
رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار بعد از سلام هفتاد کرت
بگوید استغفر اللہ العظیم الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم واتوب الیہ واسالہ التوبۃ و
این است استغفار گویند و باید که هر کاتب این را بخطے کلان نویسد تا مشهور شود و در شب
دو شنبه دو رکعت ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه کافرون و فلق و والناس هر یکے را
پانزده بار بخواند بعد از سلام پانزده بار آیۃ الکرسی بخواند و ثواب این نماز مذکوره در خبر
آورده اند که ثواب این نماز اگر دریاها مداد گردند و کاه و درخت قلم گردند و جمله انس و
جن نویسنده گردند هرگز تمام نشود و در شب سه شنبه شش رکعت بسه سلام در هر رکعت بعد
از فاتحه اخلاص و معوذتین یگان بار بخواند و در شب چهار شنبه چهار رکعت و در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص چهل بار و در شب پنجشنبه هشت رکعت به چهار سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
ده گان بار و بعد از سلام صد کرت بگوید لا الہ الا اللہ الملک الحق المبین محمد رسول اللہ
و نیز دو رکعت حقوق والدین در هر رکعت بعد از فاتحه آیۃ الکرسی و کافرون و اخلاص و
معوذتین پنجگان بار و بعد از سلام پانزده بار درود و پانزده بار استغفر اللہ الذی

مسئله در بیان نماز هفته

لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واسأله التوبة آورده اند که گذارندهٔ این نماز را
هر حرفے که ذکر کرده ست دران نماز گناه ویکیک کم شوند وثواب ویک یک نوشته شود
وما در وپدرا واگر زنده باشند خشنود شوند ودر دنیا مزاحم نشوند واگر مرده باشند فرشتگان
بعید وبیایند وبا هر یکے طبقهای نور باشد وبر قبر او بیفشانند وجمله اهل مقبره خوشنود
شوند ودر شب جمعه دو رکعت بنیت آسانی سوال منکر ونکیر در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی
یکبار واذا زلزلت الارض سه بار ونیز دو رکعت بدین نیت مذکور در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص صد بار وبعد ازین دو رکعت دیگر بارواح مادر وپدر ویا هر مرده که باشد در رکعت اول
بعد از فاتحه آیة الکرسی پنجبار ودر رکعت دوم آیة الکرسی وکافرون واخلاص ومعوذتین
یگان بار وبعد از سلام سر بر زمین نهد وسه کرت بگوید والله غالب فوق عباده وثواب این
را بدان مرده بخشد در حال او را حق تعالی خشنود گرداند ودو رکعت دیگر گفته اند که اگر مابین
مغرب وعشا بخواند در شب جمعه ازین جهان نرود تا جائے خود را در بهشت نه بیند در رکعت
اوّل بعد از فاتحه آیة الکرسی یک بار واخلاص بست وپنجبار ودر رکعت دوم بعد از فاتحه
کافرون یک بار واخلاص بست وپنجبار وبعد از سلام هفتاد بار لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم بخواند دیگر در رکعت اول بعد از فاتحه هفتاد بار اخلاص بخواند وبعد از سلام هفتاد
بار سید الاستغفار بخواند حضرت فرموده ست که اگر مصلی این نماز تمام است من از الله تعالی
شفاعت خواهد خدا تعالی بدو بخشد ودو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه ربنا آتنا تا آخر
بخواند هفتاد بار وبعد از سلام صد بار اللّٰهم اجرنی من النار یا مجیر گوید پیغمبر فرموده ست
که برابر هر حرفے که ذکر کرده ست ثواب یک حج در نامهٔ اعمال او نوشته شود ودو رکعت
دیگر بعد از فاتحه آیة الکرسی پانزده بار وبعد از سلام سه صد بار اللّٰهم صل علی محمد النبی
الامی حضرت رسالت پناه را در خواب بیند وایضاً اگر بغیر این نماز همین درود مذکور
در شب جمعه هزار بار بخواند حضرت را بخواب بیند واگر کسے از برائے برآمدن حاجات در
شب جمعه سیصد بار بخواند حاجت او برآورده خیر گردد ودو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص هزار بار واگر این نماز بعد از غسل کند حضرت را در خواب بیند ومغفرت این شبه

گفته است که هر که در شب جمعه این دعا را چهل و یک بار بخواند هر حاجتی که داشته باشد تا
جمعه آینده دیگر درست آید و اگر درست نه آید بر من لعنت گوید نعوذ بالله منها دعا اینست

سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل

سبحان الحلیم الذی لا یعجل برحمتک یا ارحم الراحمین مشائخان گفته اند هر که دم درویشی زند و این دعاے مذکور
را نداند لقمه فقر بر وی حرام باشد وایضاً دو رکعت برای حاجت دینی و دنیاوی مجرب است
آورده اند که امام یوسف سبتانی علیه الرحمة گفته است که من این نماز به نیت علم میکردم
هفتاد شاگردان من پیچ دانشمندی رسیدند و اکثر مشائخان آزموده اند اینست در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص ده بار و تسبیحات رکوع و سجود هفتگان بود بعد از سلام سر بر زمین نهد ده بار

گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک وسلم علیه و ده بار ربنا آتنا فی الدنیا
الخ بخواند و حاجت بجناب تعالی عرضه کند بر آورده خیر گردد و دو رکعت پیش از وتر برای کفایت
جمله قضا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقول است که قضاهای چهل پشت او یعنی پدر
و کلان پدر و هر چند که بالا روند تا چهل پدر او بر جای شوند در رکعت اول بعد از فاتحه
کافرون ده بار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص ده بار و معلوم باد که این همه اوراد در شب
جمعه است و در شب شنبه شش رکعت بسه سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و نیز چهار
رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه کافرون یکبار در دوم بعد از فاتحه اخلاص یکبار
و در سوم بعد از فاتحه فلق یکبار در رکعت چهارم بعد از فاتحه والناس یکبار و چون خفتن
در آید اول چهار رکعت سنت نماز خفتن بخواند که ثواب او را بیحد و بیعد گفته اند از ان رقم
نیاوردیم که درین مختصر نگنجد بلکه از قیام اللیل نیز این سه آیه فضل گفته اند در رکعت اول بعد از
فاتحه آیة الکرسی بخواند و بعد از آیة الکرسی این آیتها متصل به وی نیز بخواند لا اکراه فی الدین
تا هم فیها خالدون الم تر الی تا والله لا یهدی القوم الظالمین و در رکعت دوم بعد از فاتحه آمن
الرسول تا آخر بخواند و در سوم آخر سوره حشر بخواند و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هو الله
الذی لا اله الا هو العزیز الحکیم بخواند و بدانکه آورده اند هر که تشهد بحضور نگذارد کافر گردد
و نمازش تباه شود بعد از ادای فرض عشا دو رکعت سنت در رکعت اول بعد از فاتحه

فلق یکبار و در دوم بعد از فاتحه والناس یکبار بعده چهار رکعت سنت بنیت قیام اللیل
و نماز حاجات نیز گویند و در رکعت اوّل بعد از فاتحه آیة الکرسی سه بار و در رکعت دوم
بعد از فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یک بار و بعد از تشهد رکعت سوم چون اول و رکعت چهارم
چون ثانی و اگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار بخواند نیز روا هست و بعد از سلام بیست
کرت یا کریم بگوید سر بسجده نهد و سه کرت این دعا بخواند سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان
العلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل و حاجت
خواهد و عرضه کند بر آورده شود و نیز چهار رکعت برای قیام اللیل و حاجت در رکعت اول بعد از
فاتحه کافرون یک بار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص یک بار و در سوم بعد از فاتحه فلق یک بار
و در چهارم بعد از فاتحه والناس یکبار و سر بسجده نهد صد بار یا حیّ یا قیّوم برحمتک استغیث حاجت
خود عرضه کند مجرب است که بر آورده خیر گردد و بعده دو رکعت بارواح ام المؤمنین بی بی
عائشه در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار آورده اند که بی بی عائشه از حضرت رسالت
پناه صلعم سوال کرد که یا رسول الله من فرزند ندارم چگونه باشد فرمود هر که این را ادا کند او
از فرزندان شما باشد و او را فردای قیامت بتو بخشد و ایضا دو رکعت نقصان و تقصیر نماز
در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخواند جمله تقصیرات او بر جا شود و کمال پذیرد و دو
رکعت دیگر در رکعت اول بعد از فاتحه آمن الرسول یکبار و اخلاص یازده بار و در رکعت
دوم بعد از فاتحه آخر سوره کهف از ان الذین امنوا و عملوا الصلحت الخ و اخلاص یازده بار
و این را نیز حفظ ایمان گویند و این چهار رکعت نماز سعادت آورده اند که در هر شب ادا کند
والا در هفته والا در هر ماه والا در هر سال والا در تمام عمر که او را کافیست و اگر این نماز را
بعد از هشت وضو ادا کند یعنی وضو کند و تحیت وضو بگذارد و باز وضو کند و باز تحیت وضو
بکند تا هشت کرت هر حاجتی که داشته باشد بیشک روا گردد اما باید که در جای کند که او را کسی
نبیند و فقیر در هر شب این اثر کم کند در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص ده بار و در دوم بعد از
فاتحه بیست بار و در سوم سی بار و در چهارم بعد از فاتحه چهل بار و بعد از سلام پنجاه و یکبار صلوة
فرستد و پنجاه و یکبار سید الاستغفار گوید کما ذکرنا فی هذه الفصل و پنجاه و یکبار و لا حول و لا

قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ بخواند و سر بسجده نهد و صفا دبار یا وهّاب گوید و اگر سر برهنه کند احسن است
و یکبار گوید اَللّٰهُمَّ اَسْعِدْنِیْ سَعَادَةَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ذکر تسبیح نماز خفتن
آورده اند که بعد از عشا سورهٔ تبارک الذی بیده الملک بخواند چون در گور نهندش منکر از سوال
کنند و نکیر را منع کند که این شخص سورهٔ تبارک عقب عشا میخواند نتوان پرسید و شاید که سورهٔ
فاتحه چهار بخواند و شش آیت از اول کلام الله تا وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِیْنَ و آیة الکرسی تا خٰلِدُوْنَ و
آمَنَ الرَّسُوْلُ و آیة شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهٗ لَا اِلٰهَ تا سَرِیْعُ الْحِسَابِ و بعده قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ
تا بِغَیْرِ حِسَابٍ و این در سورهٔ آل عمران است و شاید که این مقدار از کلام الله در عقب هر نماز بخواند
و ایضاً باید که در عقب هر خمس صلوة این آیتها بخواند که ثواب ایشان از حد و عد بیرون است
و در قلم تحریر و زبان تقریر نگنجد فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِیْنَ تُمْسُوْنَ وَحِیْنَ تُصْبِحُوْنَ تا رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ
بخواند و در نفحات شاید که بعد از پنج گنج صد بار کلمه تمجید و صد بار اخلاص و غیر ذا من المذکورین
بخواند و در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با امیر المومنین مرتضی علی گفت
که یا علی تا ختم قرآن بکنی و طواف خانه کعبه بکنی و مهمانی جمله پیغمبران بجا نیاری و جمله کافران
و شیاطین غزا نکنی و جمله حاجت من از حق تعالی نخواهی و هزار رکعت نماز ادا نکنی نیز لازم
و واجب است که بخوابگاه نروی آورده اند که مرتضی علی بغایت عاجز شد و گفت یا
رسول الله فقیر را این مقدار امکان از کجا باشد حضرت فرمود که من بیان کنم اول چهار
کرت فاتحه خوانی ثواب حج یابی و چون دوازده کرت اخلاص بخوانی ختم قرآن کرده
باشی و چون ده کرت کلمه تمجید بخوانی بجمله کافران و شیاطین غزا کرده باشی و چون
ده کرت درود بخوانی جمله پیغمبران را مهمانی کرده باشی و چون ده کرت اَللّٰهُمَّ اَجِرْنَا مِنَ
النَّارِ بگوئی تمام حاجت من از الله تعالی خواسته باشی و چون ده کرت سُبْحَانَ اللّٰهِ الْمُقْتَدِرِ مَا
یَشَاءُ بِقُدْرَتِهٖ فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیْدُ بعزته بخوانی هزار رکعت نماز گزارده باشی آورده اند که یکی
از زنان نیکوکار بخود قسم یاد کرد و گفت شوهر نگیرم مگر کسے را که هر شب هزار رکعت نماز بگزارد
دران میان جوانے گفت که من میگذارم بعد از عقد چون نکاح کرد جوان بغیر از فریضه و نفل بجا
نمی آورد زن گفت چرا عهد را بیوفائی کردی گفت بیوفائی نکرده ام بلکه هر شب میگذارم که در حدیث صحیح

خوانده ام که این آیت مذکوره را کسی هر شب خواند ثواب هزار رکعت نماز می یابد و ایضاً گفته شده
که هفت بار بگوید حَسْبِیَ اللّٰهُ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ سه کرت آیة الکرسی خوانده و سه
کرت اخلاص بخواند و علی هذا القیاس شاید که نزدیک بامداد نیز این بخواند آورده اند که از جمله بلاها
و آفتها و از شر ظالمان و از فتنه آخر الزمان ایمن باشد و ایضاً در بامداد و شبانگاه شاید که
هفت بار گوید مٰلِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ بِحَقِّ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ هر حاجتی که داشته باشد
بر آورده خیر گردد گویا که او را بدوزخ کاری نیست و ایضاً از برای کفایت مرادات هر
جانبی هفت بار بخواند یَا اَللّٰهُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیْمُ یَا غَفُوْرُ یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ یَا بَاسِطُ یَا سُبْحَانُ یَا
دَیَّانُ یَا شَکُوْرُ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ و دیگر بعد از نماز شام شاید
که پیش از آنکه با کسی سخن بکند هفت بار بگوید اَللّٰهُمَّ اَجِرْنِیْ مِنَ النَّارِ اگر در آن شب بمیرد از
آتش دوزخ خلاصی یابد و اگر در روز گوید اگر در آن روز بمیرد نیز خلاصی یابد و شاید که میان
مغرب و عشا خواب نکند آورده اند که در دوزخ آبیست بغایت سیاه و بدبو که اگر قطره از آن آب
در دنیا آید تمامی دریاهای عالم بدبو و تلخ شوند تا هر که از آن دریا بچشد بمیرد و آن آب نصیب کسی
باشد که میان مغرب و عشا خواب کند و ایضاً فرشتگان بعد از نماز عشا دفترها را از زمین
بآسمان برند و عرضه کنند پس چون کسی در آن حالت خواب کند آن فرشتگان گویند لعنت
خدا باشد و میان بهشت و دوزخ معلق گردی چنانکه ما را معلق ساختی بر چنین و عشا ادا
کن تا ما بان نیز راهی شویم و ایضاً حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است هر که در این
حالت خواب کند آتش دوزخ بمقدار یک گز نزدیک او برسد در زمین ها چون حکم خدا است میگردد
آورده اند که جوانان این حدیث انکار نمودند و در خواب رفتند و چون بیدار شدند
گفتند که یک گز زمین از زیر خود بکاویم تا ببینیم آورده اند که چون یک گز زمین بشگافتند
آتش چنان شعله زد که هر دو ایشان سوخته و گداخته تا چنین گشتند و دو رکعت نماز بعد از
قیام اللیل و این را نیز نماز حاجات گویند و اگر در شب قدر بگذارد ثواب شب قدر بیابد که
هر شب را شب قدر دانند و بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و در رکعت
ثانی چون رکعت اول را خواند و چون کسی در خواب میرود شاید که با طهارت باشد و الا شاید که

تهجد باید وضو بکند والا تیمم را البته ترک نکند وبعد از تحیة وضو به بستر رود وسه کرت بگوید استغفر
الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که این سه استغفار
در شب حالت بخواند آمرزیده شود وگناه او اگرچه باشند کف دریا وبشماره ریگ عالج وبشمار ورق
درختان وبشماره روزهای دنیا بوده باشد وعالج نام ولایت ست که ریگ در آن بسیار است
وسه بار نزدیک بالین خود باستد وآمن الرسول بخواند وچون بر بستر خود بنشیند اخلاص و
فلق والناس سه گان بار بخواند وبر دستهای خود بدمد وبمالد بر اندام خود از حرکت شیطان
خلاص باشد وباید که بر پهلوی راست خواب کند وروی بقبله آرد واگر زن باشد پشت بقبله خواب
بر پهلوی چپ چون سر بالین برد سوره کافرون بخواند وکلمه لکم دینکم ولی دین را در نهادن تمام
کند وچون سر بر بالین نهد دست راست بر سینه نهد وصد بار الباعث گوید دل وی زنده باشد
واگر با وضو خفته باشد زود تر بیدار خواهد شد آورده اند که چون بنده مومن با وضو بخسپد
ارواح او را فرشتگان بالا برند در تحت عرش سجده میکند ودر وقت بیداری برگشته باز می آرند
فاما چون بی وضو خسپد ارواح او را ببالا راه ندهند تا پایان فرستندش وباید که بگاه تر
بخیزد ونماز تهجد ادا کند وباز در خواب رود که پیغمبر علیه السلام فرموده است الصلوة بین النومین
واگر قوت این ندارد پس پیش از طلوع صبح صادق بخیزد وپیغمبر فرموده است که اگر مقدار
دوشیدن بز از صبح صادق کسی پیشتر بخیزد نیز افضل ست وچون کسی از خوابگاه میخیزد
باید که بپهلوی راست بگردد وبعد از آن بنشیند وبر دیوار خانه ویا کوزه ویا بستر تیمم زند وبگوید
الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور والیه البعث رضینا بالله تعالی ربا وبالاسلام
دینا وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا ورسولا ودو کرت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم ودو کرت کلمه طیبه گوید آورده اند که آدمی را سه صد وشصت رگ در دل است
وبر هر رگ دو شیاطین آویخته است پس چون علی الصباح کسی کلمه طیبه وشهادت گوید وسه
کرت تمجید وسه کرت اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک
لما لا اعلم به تبت عنه وتبرأت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله وسه کرت
سید استغفار گوید وسه کرت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین

مسئله
در بیان تهجد

وسه کرت رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و در مفتاح
الجنان آورده است که در خبرست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که حق
میگوید که قریب نزدیکتر بمن ازان کس نیست که در سجده همین آیت نه کرت بخواند و ایضاً
هفت کرت گوید ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک
من تدخل النار فقد اخزیته وما للظلمین من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی
للایمان ان امنوا بربکم فامنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیاتنا وتوفنا مع
الابرار ربنا واتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد
آورده اند که این آیتها را دران حالت بخواند هرگز فرزندان او را حق تعالی محتاج
کسے نکند و آیت آخرین ایشان اگر کسے در اوقات تکرار کند فردای قیامت بهیچ
گناه ماخوذ نشود و این آیتها در سوره عمران است نزدیک سوره نسا یک کرت بگوید
ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکفرین و یک بار
ربنا اغفرلنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین
امنوا ربنا انک رءوف الرحیم و سه کرت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظلمین
فاغفر لنا ذنوبنا کلها صغیرها وکبیرها سرا وعلانیة ظاهرا وباطنا بعده بگوید
الهی بحرمت توبه و استغفار محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بحرمت توبه استغفار مهتر آدم
علیه السلام سه کرت گوید صلوة الله علی آدم علیه السلام آورده اند که هر روز سه تا
صلوات بر آدم فرستد هیچ گناه در وجود او نماند و بحرمت توبه و استغفار مهتر موسی
علیه السلام و بحرمت توبه و استغفار مهتر داؤد علیه السلام و بحرمت توبه و استغفار مهتر ایوب
علیه السلام الهی بحرمت توبه و استغفار جمیع انبیا و رسل توبه و استغفار این عاصی جافی قبول
کنی و سه کرت ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم الهی بحرمت آنکه زلت و لغزش
انبیا عفو فرموده گناهان صغیره و کبیره این عاصی و جافی عفو نمائی و سه کرت گوید
واعف عنا واغفرلنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین الهی بحرمت
انبیا و رسل آنکه بذلت و لغزش نگرفتی این عاصی جافی را گناه صغیره و کبیره نگیری

وسه کرت گوید رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ
عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا
أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وسه کرت گوید اللهم اجعلنی محبوبًا فی قلوب
المؤمنین وبلغنی عمری الی مائة عشرین سنة من غیر عاهة وهرم واگر ده کرت گوید
افضل باشد وپنج کرت همان دعای مذکور که در فصل وضو عقب این دعا گفته ام بخواند
واعبد ربک وان عیسی عبد الله وابن امته کلمته وان الجنة حق والنار حق برحمتک یا
ارحم الراحمین پس چون از جا برخیزد اول کفش راست بپوشد اما رو کرده در دنیا شد چون
روان شود اول پای چپ بردارد وسائر آداب در فصل وضو گفته ام وچون از در
برآید بگوید اللهم اعصمنی فی دینی ودنیای والآخرة وچون از وضو فارغ شود در حال
تحیت وضو بگذارد ودر رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص سه بار گوید در رکعت ثانی چون اول
بعد از آن دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پنج بار وچون از و فارغ شود هزار
کرت گوید یا بدیع العجائب وهزار ویک کرت یا رب یا رب وچهل کرت یا کریم وسر بر زمین
نهد واین دعا بخواند اللهم یا خالق الذی مرا نخفته نه مشغول این غم کنی واز دل ما دور محبت
آن چیزی که در دو جهان رست وپاشنه پایش در دو جهان رست بشب وروز مشغول بطاعت
جبار ست بحرمت یا الله یا الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم بحق
لا اله الا الله محمد رسول الله برحمتک یا ارحم الراحمین آورده اند که مصلی این نماز وخواند
این دعا هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد وبعد از آن دو رکعت دوگانه بگذارد وثواب او را
جنت الفردوس باید که از حد وعد بیرون ست واز غایت در گذشته است ودر رکعت
اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار وکافرون چهار بار ودر دوم بعد از فاتحه اخلاص پنج بار آورده اند
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ثواب این بسیار گفت یاران گفتند یا رسول الله
اگر فوت شود چه باید کرد گفت که سنت نماز فجر را بدین طریق گذارد وهمان ثواب خویش
گردد وبعده دوازده رکعت نماز تهجد بگذارد اما سبکدست بگذارد ودر هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص یکبار وبعد از هر رکعتین درود گوید اندکی مراقبه در ذکر وفکر نیز بکند وبدانکه

مسئله در بیان ثواب نماز تهجد

ودر نماز تهجد اتفاق و میل بسیار بعضے در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و در
دوم آمن الرسول یکبار و بعضے در سه رکعت بعد از فاتحه الم نشرح لک صدرک یکبار
و اگر چهار رکعت بیک سلام میکند پس در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخواند و اگر
خواهد در رکعت اول بعد از فاتحه یک بار اخلاص و در دوم دو بار اخلاص
و در سوم سه بار اخلاص بخواند تا دوازدهم رکعت دوازده اخلاص شود و اگر خواهد دوازده ربنا
مذکور بگزارد در رکعت اول بعد از فاتحه رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ
و در دوم رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ و
سوم رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ
الْوَهَّابُ و در چهارم رَبَّنَا اِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيْهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُخْلِفُ
الْمِيْعَادَ و هر که این آیت همیشه بخواند و هر روز یک بار بخواند همیشه ملاقات با صالحان بود
و در پنجم رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا الخ بخواند و در ششم رَبَّنَا اٰمَنَّا بِمَا اَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ
فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِيْنَ و در چهار رکعت دیگر همان چهار ربنا مذکور که در آخر سوره
عمران است گفته ام و در دو رکعت دیگر همان ربنا مذکور که بعد از ایشان گفته ام
و بدانکه نماز تهجد را ثواب از حد بیرون است اما گفته اند که چون مصلی این نماز سر از لحد
بردارد در روز حشر دوازده کس برابر این دوازده رکعت در پیش وا استاده باشند
چهار پیغمبران رسل اول آدم صفی الله دوم ابراهیم خلیل الله سوم موسی کلیم الله چهارم
عیسے روح الله پنجم محمد رسول الله و چهار فرشته مقرب اول ایشان جبرئیل دوم مهتر
میکائیل سوم مهتر اسرافیل چهارم مهتر عزرائیل صلوات الله علیهم اجمعین و چهار خلفاے
الراشدین اول ایشان ابوبکر صدیق بن ابی قحافه دوم عمر خطاب سوم عثمان چهارم
علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم اجمعین ببرکت شرافت دیدار ایشان از جمله هولهاے
قیامت خلاص یابد و به بهشت برسد آورده اند که جنید بغدادی قدس سره را
کسے در خواب دید گفت چه چیز بشما نفع کرد گفت نمازے که در شب میکردم و بدانکه نماز تهجد
حضرت رسالت پناه صلعم فرض بود و بر امت نفل اما بر طالبے که مدام سالکی و طالبی زنده دلها

ف دوازده کس [illegible]

واجب است و در ترک آثم بلکه آورده اند کسیکه ورد و اوراد خود را بی عذر ترک و باز
نشومیت او آن ولایت تمام خراب گردد و الا اهل آن قریه الا آنخانه و الا خود وش مطلق ضرر
یابد چنانکه شیخنا شیخ الاسلام و المسلمین سید ترمذی قدس سره روزی از جانب مسجد وقت
صبح برخاسته بجانب خانه خود میرفت و فرزندش میان مصطفی با او همراه بود و مصلی او
بر دست گرفته میرفت چون حضرت شیخ در تنگنای رسید بحکم الهی میان دو گاو دست جنگ
افتاد تا که یکی را از بیرون کرده پیش راند و بشیخ چنان زدش که تمام روی و پیشانی و بینی شیخ
جراحت شد چون حضرت بخانه آمد و فرمود پیر آورد که من دانستم که امروز بر من بلا خواهد رسید چون
میان مصطفی پرسیدش که چه بود گفت ای جان پدر بدانکه من دوشب از سبب بیداری نماز تهجد را
فوت کردم تا بچنین حال رسیدم والضحا ما در این فقیر سقی الله ثراها قبل الجنه مثواها را خاصیت
این بود که دائم الدوام میگفت یا رب فرزندانم را به سیرت نیکنار و الا عمرشان کوتاه کن و در
کتبها نیز همچنان نوشته دیدم که مادر و پدر در حق فرزند چنان دعا کند پس معلوم شد که آنچه برکت
هر دو جهانی باین فقیر رسیده است از دعای مادرست روزی علی الصباح چون بروی‌ش نگاه
کردم که چشم راست او کبود محض بود پرسیدم که ای مادر مشفق حال چیست گفت ای جان مادر چون معلوم
شما است که پدر من مرد زاهد سحرخیز بود و از ایام طفولیت که بنماز استادم و با او همراه نماز تهجد
میگذاردم تا این زمان ترک بغیر عذر نکرده ام اما درین شب بی خبر شمار در مشغول گشتم چون وقت
سحر بخواستم که برخیزم گریه کرد آهسته آهسته او را اقرار میکردم و چشمان را غنودم درین حالت
انگشتی را دیدم و شخصی را ندیدم که آمد و در چشمانم زد که چشمت بر آید چه بیهوشی برخیز که بعد از چهار
سال وفات خواهی یافت چون از آن سال چهارم وفات شد همان چشمش هنوز کبود بود و بعد
از نماز تهجد سر بر زمین نهد و صد و یازده بار یا صمد گوید حشر او با صدیقان باشد و صد بار گوید

سُبْحَانَ اللهِ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ وَبِحَمْدِهٖ اَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّیْ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ وَّاَتُوْبُ اِلَیْهِ صد بار

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ وَاَسْاَلُهُ التَّوْبَةَ و صد بار

کلمه طیبه و بعد از آن دو رکعت نماز دیگر صلوة العاشقین در رکعت اول بعد از تکبیر ثنا تا الا اله
غیرک بگوید و به نیت بسم الله بگوید هر چند که تواند و بعد از تعوذ و تسمیه فاتحه بخواند و بعد از

فاتحه پنج بار اخلاص بعده بسته دم الله الله گوید که تکلیف تمام بکند در نفس گرفتن و در رکوع
بعد از تسبیح رکوع بسته دم الله الله گوید و بقومه آید بسته دم الله الله گوید و بسجده رود و بعد از
تسبیح سجده بسته دم الله الله گوید و بجلسه آید بسته دم الله الله گوید و در سجده دوم بعد از تسبیح بسته
دم الله الله گوید و در رکعت دوم قبل از فاتحه پنجه دم الله الله گوید و الباقی کالاولی و بعد از
سلام سر بسجده نهد و این رباعی را بخواند ع عشق تو رفیق راز من باد و بس زخمه تو چنگ
نواز من باد و بس از سرمه عشق تو سر ده مرا این سرمه مراده مرا نواز من باد و بس بایکه جهت
کثرت این تکرار کند و محبت حق جوید و در آوان این نماز خود را و ماسوا الله را از فکر
او مستغرق و اسیر اند و باشد و بر آ و گذارد و بعد از این چهار رکعت نماز محبین بگذارد
و در رکعت اول بعد از فاتحه صد بار یا الله و در دوم بعد از فاتحه صد بار یا رحمن و در سوم
بعد از فاتحه صد بار یا رحیم و در چهارم بعد از فاتحه صد بار یا ودود و بعد از سلام این
درود بگوید اللّٰهمّ صلّ علی محمّدٍ و علی آلِ محمّدٍ و بارِک و سلّم علیه و صلّ علی
جمیعِ الانبیاءِ والمرسلین و علی ملئکةِ المقرّبین و علی عبادِ اللهِ الصّالحین
و علی اهلِ طاعتِک اجمعین وارحمنا معهم برحمتِک یا ارحم الرّاحمین. اللّٰهمّ
صلّ علی محمّدٍ و عترتِه بعددِ کلِّ معلومٍ لک و این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
اللّٰهمّ احیِنی محبًّا لک وامِتنی محبًّا لک واحشُرنی تحت اقدامِ احبابِک و صلّی الله
تعالی علی خیرِ خلقِه محمّدٍ و آلِه اجمعین و این نماز اگر بعد از عشا برای حاجات بگذارد
آزموده است و بدانکه این دو نماز مقید بوقت نه اند اما چون حاجت فقیر بود که درین
حالت مرکوز بیان کردم و بعد از نماز محبین نیز این دعا بخواند اللّٰهمّ ارزقنی حبّک
وحبّ من احبّک وحبّ متابعةِ احبابِک و نیز صباحًا و مساءً این دعا را تکرار کند
دعا اینست اللّٰهمّ ارنا الحقّ حقًّا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلًا وارزقنا اجتنابه
آورده اند که حضرت رسالت پناه این دعای مذکوره را بسیار تکرار میکرد بدان العزیز
که حضرت رسالت پناه همیشه در حقیت بود و باطل پیش او کار نبود مگر اینکه هر چه ماسوا
الله است باطل است پس حضرت از ماسوا اجتناب و طلب میکرد تا به لی مع الله وقت

لا یسعنی فیھا ملک مقرب ولا نبی مرسل ہمیشه باشد وازین جا در آوان استغراق

گفتی اَرِنَا الاشیاء کما ھی یعنی چنانکه تو توئی و قیام ایشان تو ست و ہرچه ہست ہستی تو

مر بنمای و نیز بگوید اللّٰھم ارزقنی حلالا طیبا واستعملنی عملا صالحا برحمتک یا ارحم

الراحمین و بعد ازین بدانکه در شرح مشارق ست که عابدان را بانتباه و ثاق ہست وتر را

بعد از تہجد ادا میکنند و عارفان را بحیات اعتماد نیست در اول شب مے کنند آورده اند حضرت

رسالت پناه وتر را سه کرت میکرد اول بعد از عشا در مسجد میکرد و بعده در خانه میکرد و

بعده در آخر شب بعد از تہجد میکرد چون در اول شب بعد از وتر فارغ شود باید که دو رکعت نشسته

بگذارد و کرا از تکمیلا للوتر گویند در رکعت اول بعد از فاتحه اذا زلزلت الارض یکبار و در دوم الھٰکم

التکاثر یکبار و نیز در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الذین تا سریع الحساب و در رکعت دوم بعد از فاتحه

ربنا اٰمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاھدین آورده اند ہر که در اول

شب ہزار بار یا اللّٰه گوید آمرزیده شود و اگر دو ہزار بار گوید مرد صالح گردد و اگر سه ہزار بار یا اللّٰه

گوید واصل حق گردد و ایضاً شیخ شہاب الدین قدس سره گفته ہست ہر که سه ہزار بار یا اللّٰه گوید

ہر حاجتے که داشته باشد بر آورده گردد و نیز ہر که بعد از ہر نماز سے ہزار کرت بگوید استغفر اللّٰه

ہر حاجتے که داشته باشد بر آورده گردد و ذکر ہر نماز ہا ئے وراد فقیر اند و مقید بوقت نیستند

بل فی کل حین والساعات از روز و شب مے توان بجا آورد اما افضل این ست که در شب ادا کنند

اول چہار رکعت نماز ذاکرین در ہر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی پنجبار و از شہد اللّٰه تا سریع

الحساب سه بار لا اله الا اللّٰه سه صد بار و در رکوع بعد از تسبیح لا اله الا اللّٰه چہل بار و بعد از تسمیع

و تحمید در قومه نیز چہلبار و در سجده بعد از تسبیح نیز چہل بار و در جلسه نیز چہل بار و در سجده دوم بعد

از تسبیح نیز چہل بار و مصلی این نماز را شاید نست که دست از خود و ما سوی اللّٰه بشوید و از ابتدا

او ادا کند و از زحمت خود را نجات دہد و نداند ادا کننده و ادا کرده شده بیرا او مگر یک در لا اله

نفی کل داند و در الا اللّٰه اثبات چیز کند متکلمان گفته اند که لا معبود الا اللّٰه و صوفیان

گفته اند لا موجود الا اللّٰه دیگر چہار رکعت نماز کن فیکون از برائے مہمات دین و دنیا و در

رکعت اول بعد از فاتحه افوض امری الی اللّٰه صد بار و در رکعت ثانی بعد از فاتحه الا الی اللّٰه تصیر

الامور صد بار و در سوم بعد از فاتحه نصر من الله و فتح قریب صد بار در چهارم بعد از فاتحه
انا فتحنا لک فتحا مبینا صد بار بعد از سلام غفرانک ربنا و الیک المصیر صد بار بعده
سر بر زمین نهد صد بار استغفر الله گوید و حاجت خود عرضه کند بر آورده شود بحکم باری تعالی
چهار رکعت نماز حاجات در هر رکعت سوره فاتحه چهل و یکبار و اخلاص یک بار بعد سلام
خد راست بر زمین نهد و چهل و یک بار گوید یا حی یا قیوم بار خد چپ بر زمین نهد چهل
و یکبار گوید وعنت الوجوه للحی القیوم و حاجت خود را عرضه کند و دیگر چهار رکعت
نماز اگر حاجت دنیاوی داشته باشد در روز ادا کند و اگر حاجت دینی باشد در شب ادا کند
در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه تا آخر بیست بار و تسبیح در رکوع سبحان الله العظیم
وبحمده بیست بار و در سجده سبحان ربی الاعلی وبحمده بیست بار و بعد از سلام بیست بار
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم غافر الذنوب ساتر العیوب اتوب الیه
من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و سر بر زمین نهد و حاجت عرضه کند بر آورده گردد
و دیگر چهار رکعت نماز استغفار که کفایت گناهان صغیره و کبیره است در هر رکعت بعد از
فاتحه ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین هفت بار
و ده بار انه غفور رحیم و بعد از تسبیح رکوع نیز ده بار انه غفور رحیم گوید و بعد از تسمیع
تحمید در قومه نیز ده بار گوید و در هر دو سجده بعد از تسبیح نیز ده بار و در جلسه نیز ده بار و بعد از
سلام بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اساله التوبة
صد بار و سر بر زمین نهد و ده بار گوید اللهم انی استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته
عمدا او خطا سرا و علانیة و اتوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی
لا اعلم انک انت علام الغیوب غفار الذنوب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و در خبر است که حضرت رسالت پناه فرمود مر یاران را که نماز را می باید
که بجا آرند ناگذارید و حضور دل او کنید و الا درست نشود یاران گفتند یا رسول الله باشد شما
نماز را یان چگونه باشد حضرت فرمود که هر که بعد از هر نماز این دعا مذکور را بخواند نماز او چون
تمام باشد در قبولیت و دیگر چهار رکعت نماز ظهر و عصر بوستان افروز را گویند بس

آورده اند که چون مصلی این نماز بمیرد فرشتگان طبقهای نور با الوان نعمتها در دست گرفته بر
گور او حاضر شوند و گل و ریحان و در و جواهر و مشک جنت بر گور او پاشند تا که از برکت او تمام
اهل مقبره خوشبوناک شوند و هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه ده بار و ده بار کلمه تمجید و بعد
ازان چون در رکوع و سجود و قومه و جلسه نماز استغفار ده کرت کلمه تمجید بگوید و چون در سجده
اخیره تشهد تمام کند سر بر زمین نهد و ده بار سوره فاتحه و ده بار انا انزلناه الخ و سی و سه بار کلمه
تمجید بخواند و سر بردارد و یکبار درود گوید و سلام دهد و دیگر چهار رکعت نماز تسبیح در رکعت اول
بعد از ثنا تا لا اله غیرک پانزده کرت کلمه تمجید گوید بعده تعوذ و تسمیه گوید فاتحه بخواند و اخلاص
یکبار و بر وی ده بار بخواند پانزده بار کلمه تمجید گوید پس بعد ازان چون همچو در رکوع و سجود و قومه
جلسه تمجید گفته باشد ده بار و هر یک تسبیح سه بار یعنی تمجید بشود و بعد از تشهد اخیره و درود
این دعا بخواند اللهم انی اسألک توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة اهل
التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشیة وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان
اهل العلم حتی اخافک اللهم انی اسألک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک
عملا استحق به رضاک حتی اناصحک فی التوبة خوفا منک وحتی اخلص لک النصیحة حبا لک
وحتی اتوکل علیک فی الامور حسن الظن بک سبحان خالق النور بعده سلام و هر بعد از سلام
یکبار سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة والقدرة والهیبة والجلال و
الجمال والکمال والبقاء والثناء والضیاء والآلاء والنعماء والکبریاء والجبروت سبحان الملک
الحی الذی لا ینام ولا یموت سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح آورده اند که بر مؤمن
لازم است که این نماز در هر شب ادا کند والا در هفته والا در ماه والا در سال و الا در تمام عمر بجا آرد که
حق تعالی از برکت این نماز او را و مادر و پدر او را و اولاد او را آمرزیده گرداند و از آتش دوزخ
نجات یابد و دیگر چهار رکعت نماز نرگس کیشتی امیر المؤمنین عمر گفت که چون آن روز بدید از خیر البشر
شنیدم در حال این نماز را بجا آوردم حضرت رسالت پناه را بخواب دیدم و امیر المؤمنین ابوبکر
الصدیق گفت که از حضرت پرسیدم یا رسول الله چون از زیارت شریف شما محروم بمانم چه چیز است که
[illegible]

رکعت بعد از فاتحه سوره انا انزلناه ده بار و کلمه تمجید تا اکبر پانزده بار یعنی سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر پیش رکوع، و نیز بعد از تسبیح رکوع تمام تمجید ده بار و بعد از تسبیح و تحمید در قومه تمجید
تا اکبر سه بار و در هر دو سجده پنج بار سبحان ربی الاعلی و پنج بار تمجید تا اکبر و دیگر رکعات علی هذا القیاس
و بعد از سلام ده بار سوره فاتحه و ده بار سوره انا انزلناه بخواند و سی و سه بار تمجید تا اکبر و سجده یک بار این
درود گوید اللهم صل علی محمد النبی الامی جزی الله محمدا عنا ما هو اهله برحمتک یا ارحم الراحمین
و دیگر چهار رکعت نماز درود معلوم باشد که نماز درود تمامه بنماز تسبیح می ماند اما در آنجا کلمه تمجید می گفتند
و درین نماز این درود بخواند اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و حبیبک و رسولک النبی الامی
و باید که در هر شب ادا کند والا در شب جمعه البته ادا کند که نهایت ثواب است و در خبر است که چون
بنده مومن درود فرستد در سائر ایام مهتر جبرئیل همین خبر او را بحضرت رسالت پناه میرساند اگر بنده
لائق باشد حضرت نیز می گوید که رحمت خدا بر وی باد و چون از زبان مبارک رسول الله کسی رحمت
آید با آتش دوزخ نسوزد اما چون در شب جمعه بگوید الصلوة والسلام علیک یا رسول الله حضرت
بگوش می شنود و بر وی رحمت میفرستد دیگر نماز حاجات آزموده است در هر رکعت فاتحه چهار بار بعده
اذا جاء سه بار و اخلاص نیز سه بار و درود و بروایت دیگر خوانده ام که یک بار فاتحه و ده بار اذا جاء
و یک بار اخلاص و تسبیح و سجود هفت بار بگوید و آن فقیر روزی برای حاجتی کرده بود مقبول اول
در حال بر آمد بعده دعای نور بخواند و استاده دعای بزرگوار روزی حضرت رسالت پناه مهتر
جبرئیل را گفت که یا اخی جبرئیل چنانکه هیبت و صورت تو است بمن بنمای صورت خود را جبرئیل
گفت یا رسول الله در بیابان برو چون حضرت در بیابان رفت مهتر جبرئیل هر دو بال
خود را پریشان کرد از مشرق تا بمغرب رسید حضرت بیهوش افتاد چون بهوش آمد گفت یا
اخی از شما کسی کلان تر باشد گفت از من مهتر میکائیل کلان است زیرا که او را هفتصد [illegible]
و هر پر او چون تمام جبرئیل کلانی دارد مهتر جبرئیل گفت که اگر من همین میکائیل که هر است هزار سال
در پیش او بپرم از حضرت تا طرف دیگر او را خبر نشود حضرت فرمود یا اخی از مهتر میکائیل نیز
کلانتر باشد گفت از مهتر اسرافیل کلان است که هفتصد هزار پر دارد و هر پر او چون تمام میکائیل
است اگر مهتر میکائیل بعظمت خود در گوش مهتر اسرافیل کسی کلان باشد گفت مهتر عزرائیل

چنانکه مذکور بالا یکدیگر وارد و عرش خدائے کلان ہست کہ شصت ہزار پایہا دارد و از یک
تا پایہ دیگر چہل ہزار سالہ راہ ہست روزی از حضرت رب العالمین منتہا اسرافیل علیہ السلام التماس کرد کہ
یا رب اگر عرش خود را من بنمائی پادشاہ در حال خطاب حضرت عزت بدو شد کہ برو ببین او بر دوانید
کہ ہفت ہزار سال بیک نفس پرید اما پرہائش کہنہ و شکستہ شدہ افتادند باز التماس کرد
پرہائش نو رسیدند باز ہفت ہزار سال پرید باز پرہائش افتادند باز التماس کرد باز
پرہائش نو رسیدند متحیر ہست کہ باید ببرد خطاب حضرت عزت بدو شد کہ ببین کہ چند سال پریدہ
گفت سہ بیست و یک ہزار سال گفت پس ببین کہ چند بالا رفتہ چون نگاہ کرد تا ساق رسیدہ
بود پس خطاب حضرت در رسید کہ اے اسرافیل تو باین عظمت در مدت بیست و یک ہزار
سال پریدی اما چند کرت پرہای تو افتادند و تا ساق او نرسیدی پس ما فوق او تا
ابد الآباد نرسی المحال لائق تو نیست کہ فرود روی پس اسرافیل علیہ السلام عاجز شدہ بازگشت حضرت
رسالت پناہ گفت یا اخی جبرئیل از عرش چیزے کلان ہست گفت یا رسول اللہ چون عرش عظمت
خود بنا نہاد خداوند تبارک و تعالیٰ ماہے پیدا کردہ دہان باز کردہ کہ عرش در میان دہان او چون سنیدانہ
می شود خدائے تبارک و تعالیٰ این اسما خواند از ہیبت این اسمائے اعظم یک طرف دہان او بالا
و یک طرف پایان ماند و خشک شد و عرش چون سپندانہ در کام او مے بود فضیلت
این دعا بسیار ست اما مختصر کردہ شد بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم یا نور تنورت بالنور

والنور فی نور نورک اللہم یا عزیز تعززت بالعزت والعزۃ فی عزت عزتک یا عزیز
اللہم یا جلیل تجللت بالجلال والجلال فی جلال جلالک یا جلیل اللہم یا جمیل تجملت
بالجمال والجمال فی الجمال جمالک یا جمیل۔ اللہم یا واحد توحدت بالوحدانیۃ والوحدانیۃ
فی وحدانیت وحدانیتک یا واحد اللہم یا فرد تفردت بالفردانیت والفردانیت فی
فردانیت فردانیتک یا فرد اللہم یا علیم تعلمت بالعلم والعلم فی علم علمک یا علیم اللہم
یا رفیع ترفعت بالرفعۃ والرفعۃ فی رفعۃ رفعتک یا رفیع۔ اللہم یا حفیظ تحفظت بالحفظ
والحفظ فی حفظ حفظک یا حفیظ۔ اللہم یا واصل توصلت بالوصل والوصل فی وصل
وصلک یا واصل۔ اللہم یا فاعل تفعلت بالفعل والفعل فی فعل فعلک یا فاعل۔

دعائے عرش عظیم

اللهم یا فارض تفرضت بالفرض والفرض فی فرض فرضك یا فارض۔ اللهم یا حلیم تحلمت بالحلم والحلم فی حلم حلمك یا حلیم۔ اللهم یا عظیم تعظمت بالعظمة والعظمة فی عظمة عظمتك یا عظیم۔ اللهم یا ملك تملکت بالملك والملك فی ملك ملکك یا ملك۔ اللهم یا قدوس تقدست بالقدس والقدس فی قدس قدسك یا قدوس اللهم یا رحمٰن ترحمت بالرحمة والرحمة فی رحمة رحمتك یا رحمٰن۔ اللهم یا رحیم ترحمت بالرحمة والرحمة فی رحمة رحمتك یا رحیم۔ اللهم یا حنان تحننت بالحنان والحنان فی حنان حنانك یا حنان اللهم یا منان تمننت بالمنان والمنان فی منان منانك یامنان یا لا اله الا انت علیك توکلت والیك انبت وصلی الله تعالیٰ علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین ودو آوان خواندن این دعا دست بر داشته باشد و چون تمام کند سر بزمین نهد و حاجت خواهد روا گردد بفرمان الله تعالیٰ و چهار رکعت دیگر نماز حاجت در رکعت اول بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله تا آخر سه بار و در دوم بعد از فاتحه اذا جاء تا آخر بار ده بار و در سوم بعد از فاتحه اذا جاء تا آخر نه بار و در چهارم اذا جاء تا آخر هفت بار و بعد از تشهد درود چهل و یکبار اللهم صل علی محمد وعلی ال محمد وبارك وسلم علیه و چهل و یکبار حسبنا الله ونعم الوکیل نعم المولیٰ ونعم النصیر و بجانب راست سلام دهد و سر بزمین نهد چهل و یک بار یا ذا الجلال والاکرام و ده بار یا صمد و ده بار یا احد و سر بردارد و بجانب چپ سلام دهد و حاجت عرض کند بر آورده شود بحکم الله تعالیٰ و دیگر چهار رکعت نماز حاجات آورده اند که در حدیث قدسی حق تعالیٰ چنان فرموده است که اگر حاجت مصلی این نماز بر آورده نکنم پس آفرینندہ او نباشم میس بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی سه بار و در دوم سه بار فاتحه متصل بالتسمیه و سه بار اخلاص و معوذتین یگان بار و در رکعت سوم چون اول رکعت و چهارم چون ثانی و چهار رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یک بار و اذا جاء یک بار و اخلاص ده بار و بعد از سلام سه کرت درود گوید و سر بزمین نهد و حاجت عرض کند روا گردد بحکم الله تعالیٰ بدان اے عزیز که این نماز ها را در شب بجا آوردن بهتر باشد زیرا که شب برائے غفلت اکثر مردم ست پس بر عکس غافلان شاید که بیدار باشی و

سحجوب است اما دنحنی لقوله علیه السلام النوم اخ الموت چنانکه آورده اند در کفایت
ولدان که چون وقت سحر شود حق تعالی بر آسمان دنیا مے آید و ندا میکند که کیست که درین وقت
از من حاجت خواهد تا روا کنمش و کیست که فریاد خود بمن آرد و بدرگاه من آید تا قبول کنمش
آورده اند که چون کسی از صبح صادق پیشتر بیدار شود و برخیزد برحمت او مستغرق
بشود و چون تا صبح بیدار نشود میگوید علیك لعنتی یعنی لعنت من بر تو باد و چشمان
تو همیشه خواب آلوده باد و خواب تو از چشمان تو نرود و اکنون حل این معنی کنم که حق تعالی
خود در آسمان مے آید با آنکه حق از مکان و از جهت و جانب و رفتن و آمدن منزه است و گوینده
این ندا چنانکه مے فرماید فرد ہستی کرده سوالے که بگو حق بکجا ست گفتم آخر در همه جا مے بینیم
یعنی از آن جهت که وجود نامند و قیام مند و هرچه ما سوی الله اگرچه ممکن نا مند لا ممکن است در
نظر تحقیق پس جائے امید انم مگر او زیراکه غیر او جائے و سوالے و چیز نامے هیچ نیست چنانکه گفته اند
بیت کجا غیر کو غیر کو نقش غیر سوای الله و الله ما فی الوجود و چون با حاطت با همه شئونات
محیط است که والله علی کل شئ محیط پس گوینده و شنونده و بیننده و ندا کننده گفتن و
شنیدن و دیدن و ندا کردن نمیدانند مگر از و که خود بخود میگوید و بیند و ندا میکند اما این کار
سر بازانست و هر کسے را درین دخل نیست مگر عارف حق و درویشان عارفان گفته اند
بیت اگر ز کوه فرو افتد آسیا سنگے نه عارفست که از جائے سنگ برخیزد زیراکه
افتاننده و آورنده این سنگ نیست مگر حق پس هرچه از حق آید راضی باشند و الا دعوی
عارفی نکند الحال نمازها را بیان کنم که در هفته ادا کرده میشود اول در روز جمعه بعد از ظهر
چهار رکعت در هر رکعت ده کرت فاتحه و کافرون و فلق و والناس نیز ده گان بار و
بعد از سلام هفتاد بار استغفار خواند و هفتاد بار درود و هفتاد بار لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و ثواب این نماز بغایت بسیار است و آنچه در نظر فقیر آمده است در
شان این نماز مقدار هشت ورق حدیث نبوی صلعم وارد است که درین مختصر نگنجید و پیشتر
از ظهر چهار رکعت نماز قضاے عمری و نیت چنان کند نیت کردم تا ادا کنم چهار رکعت
نماز کفایت نمازها که از من فوت شده اند در همه عمر در هر رکعت بعد از فاتحه آیت

مسئله در بیان نمازهای هفته

الکرسی یک بار و انا اعطینا تا آخر پانزده بار آورده اند که بعد از وفات در میان
صحابه اختلاف شد بعضے گفتند که از حضرت چنان شنوده ایم که بست ساله قضا نماز او
بر جاے شوند و بعضے گفتند چهل ساله قضاے او بر جاے شود تا بی بی فاطمه زهرا گفت که
من از حضرت چنان شنوده ام که چهل ساله قضاے شود پس پرسیدم یا رسول الله اگر این
مقدار ازو فوت نشده باشد گفت از پدر و مادر او بر جاے شوند و تسبیح نماز جمعه بخواند

یا حی یا قیوم ان تقضی حاجتی واغننی عمن سواک صد بار بخواند و برائے کفایت مهمات

هر دو جهان صد بار بگوید سبّب لنا سببا یا مسبّب الاسباب افتح لنا بابا یا مفتح الابواب
و در شب جمعه باید که این دعاے مذکور بخواند و در ترغیب الصلوٰة آورده است
اگر کسے را نماز ها بسیار فوت شده باشد در روز جمعه بعد از نماز ظهر دوازده رکعات نماز بگذارد
و بسته سلام و بعد از فاتحه در هر رکعت اخلاص پانزده بار کفایت کند همه نماز ها را و ایضاً
در خبر است که عبد الله انصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم پرسید که اگر کسے را نماز ها
بسیار فوت شده باشد چکند حضرت گفت باید که در روز دوشنبه شب روزه کند بوقت
ضحے در بیابان رود و غسل بکند و دو رکعت تحیت وضو بگذارد و پنجاه رکعت نماز بگذارد و در
هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار باید که همه ارکعتین بگذارد تا بیست و پنج سلام شود ایضاً
آورده اند که شخصے بخدمت حضرت رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله گناهان بسیار دارم چه باید
کرد حضرت فرمود توبه بکن گفت یا حضرت گناهان من بغایت بسیار اند حضرت هر چند میگفت
توبه بکن و یکے میگفت گناه بسیار دارم بعد ازان حضرت گفت که در بیابان برو و غسل بکن و
دو رکعت تحیت وضو بگذارد و هر چند کثرت که تواند از ده تا بیست یا بیشتر کلمه طیبه تکرار کن
و توبه کن از گناهان گذشته و آینده و چون در خانه بیائی چیزے تصدق بکن همه گناهان تو
بفرمان الله تعالی آمرزیده شوند و در نظر آمده است که پیغمبران ماضی که پیش از حضرت
رسالت پناه بودند هر روز امت ایشان پیش ایشان میشد که در کتابها دیدیم که در شبهاے
دنیا یک شب است که در وی همه گناهان را ولیکن آخرین بخشیده میشوند اگر کسے دران شب طاعت
الله تعالی باشد ایشان میگفتند که آن شب از ما پنهان پوشیده است و آن شب پیغمبرے

که بعد از ما مے آید که نام او محمد باشد بدو خواهند نمود زیرا که گناهان امت او بسیار باشند تا
دران شب آمرزیده شوند و چون محمد آخر الزمان صلی الله علیه وسلم مبعوث شد صحابه پیش
او شدند و گفتند که آن شب را بما بیان نمائی که کدام شب را نشان همچو جبرئیل از رب الجلیل
در رسید و گفت یا رسول الله خدای تعالی بر شما تحفه درود و لطیف لو رود فرستاد بعد از آن نکه
مژده و خوشی باد شما را و امت شما را که آن شب الیلة السرّ نامند و آن شب بست و سوم ماه
شوال است هر که از امت شما دران شب دو صد رکعت نماز بگذارد بعد سلام ماه شوال است
فاتحه اخلاص یکبار یا رسول الله برابر هر حرفے که مصلی این نماز درین نماز یاد کرده است نیکی
او نوشته شود و برابر ایشان بدی او دور شود و برابر ایشان برای او کوشکے در بهشت مهیا
کنند و اگر جانور چون شتر و گاو و گوسفند و مرغ ذبح کند برابر هر موی که بر آن جانور است
چندان نیکی او نوشته شود و چندان بدی او دور شود و چندان کوشکے برای وے در جنت
بنا کنند و اگر غله ناپخته را تصدق نیز علی هذا القیاس ثواب دارد و اگر دران شب سورهٔ
روم و سورهٔ عنکبوت بخواند خواننده و شنونده را با آتش دوزخ کار نباشد و نیز این سورها
را اگر در شب بست و سوم ماه رمضان بخواند نیز همین حکم دارد و در رسالهٔ شیخ نور قطب
عالم دیده ام هر که در هفته این نماز بخواند هر حاجتے که داشته باشد در خواب بیند باید که در
شب او اکند پیش از انکه خواب کند شش رکعت نماز در رکعت اوّل والشمس هفت بار و در دوم
واللیل اذا یغشٰی هفت بار و در سوم والضحٰی هفت بار و در چهارم هفت بار الم نشرح و در پنجم
والتین هفت بار و در ششم انا انزلنا هفت بار و بعده این دعا بخواند اللّهمّ یا ربّ
ابراهیم وموسیٰ وربّ اسحٰق ویعقوب وانت یا ربّ منزل الصّحف ومنزل التورٰیت
والانجیل والزّبور والفرقان ارنی فی منامی هٰذه اللیلة امرنا انت به اعلم ذکر نمازها
که بعضے شبها و روزها ی بزرگ ادا کرده میشود اوّل ذکر شب قدر بدانکه شب قدر را این
جهت قدر گفته اند که هرچه دران سال میشود از زائیدن و مردن و کل مخلوقات و افعال ایشان
دران شب مقدر مے کنند و فرشتگان آسمان و زمین تمامه دران شب در مکه معظمه جمع میشوند
وان کسانرا از حق آمرزش میخواهند که درین شب بطاعت و تصدق و غیر ذلک من عبادت البدن

مسئله در بیان نمازی که شیخ نور قطب عالم [illegible] در بیان شب قدر

مشغول باشد و عذر خیرست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود اگر کسے تمامی دنیا را پر کند
از طلا و نقره و همه را در راه حق بدهد بهتر از آن این باشد که اگر در آن شب دو رکعت تا انزلناه بخواند
قال الله تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر **آورده اند** که چون از حضرت عزت خطاب
چنان آمد که آن شب بهتر باشد از هزار ماه پس معلوم شد که طاعت و تصدق دروی نیز بهتر باشد از
طاعت و تصدق هزار ماه **و آورده اند** که اگر کسے در هر ماه هزار حله و یا هزار اشتر و یا هزار
گاؤ و یا هزار گوسفند و یا هزار مرغ و یا هزار نان و غیر ذلک من متاع الدنیا به هدیه بدهد و یا در هر ماه
هزار رکعت نماز بگذارد پس بهتر از آن این باشد که درین شب یک چیز ازین چیزهای مذکور بدهد
و یا یک رکعت نماز بگذارد **و منقولست** از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که سه شب در
ماه پوشیده شده اند اول شب معراج در رجب و شب برات در شعبان و شب قدر در رمضان پس
بنده مومن را شاید که در هر شب از شبهای این ماه ها چیزے تصدق و عبادت بکند تا اگر شب قدر
را یافته باشد و یا شب برات و یا شب معراج را یافته باشد و فضیلت این شب از نیست که اول
کلام الله درو نازل شده است بر حضرت رسول و آن شب پنجاه کہ عبد الله بن مسعود چنان
گفته اند که ما یان خادمان حضرت رسالت پناه بودیم و در ماه رمضان را دریافته بودیم که بعد از
گذشتن نوزده روز حضرت رسالت پناه در همه شبها بیدار بوده و بخوا نگیرفت تا بیست و
سیوم روز و اتفاق همه صحابه رضوان الله علیهم اجمعین اینست که شب قدر بیست و هفتم باشد و درین
شب دوازده رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه ده بار و اخلاص ده بار و هر چهار
رکعت به یک سلام و بعد هر رکعت همه بقرات مذکور و اگر همه در یک شب نشود اینها باید که درین شبها که
از نوزده تا بیست و هفتم هست چند چند رکعت ادا کند و کرشته روز عید فطر عید در عرب بتکبیر
العین چیزے را گویند که کسے را از اندیشه و فات و بلیات باز دارد **و ایضاً** سکر مسلمانان
را نیز عید گویند و مهمانی را نیز عید گویند و فطر از آن جهت گویند که صائمان ماه شریف را در
افطار میشود و آن چنان بود که در ایام ماضیه پیغمبران دین متین بهار بیت و روز عید فطر
بر ایشان قیامت صغری شده است و بود آن پیغمبر با چون هود و نوح و شیخ قوم و غیره تا که
مرغ با قصیم پس چون پیغمبر آخر الزمان مبعوث شد صلوات الله علیه آن قوم واند و بعد از برکت او بطرف شد

زیرا که جهودان و ترسایان تا این زمان که این شب و این روز بیاید در بست شب و روز در گریه
وزاری و تضرع می باشند که مگر باز مبادا بلای بر ایشان نازل شود پس مهتر جبرئیل آمد که یا محمد
الله حق تعالی تحفه درود می فرستد بعد از آن مژده آنکه غم و اندوه را من از امت تو بلکه از برکت
امت تو از تمام عالم برگرفتم پس ترا باید که تا خلاف ایشان درین شب و روز شادی و طرب نمائی
و بباید که شما و امتان شما درین روز چیزی تصدق بکنند تا از شر این روز خلاصی یابند و آن را
صدقهٔ فطر گویند و در شب عید فطر دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی صد بار
و در دوم بعد از فاتحه اخلاص صد بار و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار
بخواند و این دو نماز باید که در شب عرفه که نهم ماه ذی الحجه است و در شب عید اضحی نیز بگذارد و
روز عید فطر نیز غسل کند و خوشبوئی در بدن بمالد و جامهٔ نو و پاکیزه بپوشد و اگر نو موجود نباشد
شسته بپوشد و غسل کرده بپوشد اول صدقه دهد بعد از آن بعیدگاه رود و در شرح
مختصر ابوعلی رودباری دیده ام که نماز جمعه بغیر از امام یعنی پادشاه و امر کسے انشاید از
روستایان و صحرانشینان کردن ادا کنند اما اگر نماز عید را مردمان روستایان باتفاق جماعتی ادا
کنند روا باشد زیرا که نفل است و لهذا از جهت او تیمم زدن روا است که خلیفه ندارد و باید پیش
از نماز عید نوافل نکنند از جهت وضو و اشراق و غیر ذلک زیرا که مکروه است و نماز هر دو عیدین
دو رکعت است در هر رکعت نه تکبیر باید بقول اصح نزدیک ابی حنیفه یک تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع و شش زائد
و آنچنان است که بعد از تکبیر اول دست را القا نماید و زیر ناف نبندد و ثنا تا غیرک بخواند باز دو
بر دارد و تکبیر گوید دست را القا کند باز بر دارد و تکبیر گوید همچنانا تا سه کرت و بعد از تکبیر سوم دستها
زیر ناف بندد و تعوذ و تسمیه خواند و فاتحه با سوره بخواند پنجم تکبیر رکوع بگوید و در رکعت دوم اول
ابتدای فاتحه با سوره کند و بعد از تمام قرائت دست بر آرد و دست را القا نماید همچنانا تا سه تکبیر گوید
و تکبیر هفتم تکبیر رکوع است بگوید پس مذهب ابی حنیفه نماز هر دو عیدین برین طریق است و تکبیر تشریق
از ابتدای عید فطر تا عصر او عقب هر نماز گوید در راه برای عیدگاه رفتن نیز تکبیر تشریق گفته باشد
و تکبیر تشریق در اضحی از ابتدای روز عرفه تا عصر روز نحر بقول امام اعظم بگوید تا هشت نماز شود و در
روز عید فطر دو رکعت نماز دیگر بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه انا اعطینا سه بار و اگر کسی را قوت قربانی نباشد

مسئله طریق نماز عیدین

مسئله بیان نماز عیدین

در روز اضحی باید که همین نماز مذکور را ادا کند ثواب قربانی بیابد و نیز در هر دو عید چهار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی الذی و در دوم بعد از فاتحه والشمس و در سوم بعد از فاتحه واللیل و در چهارم بعد از فاتحه والضحی و اگر این سورتها را نداند باید که در هر رکعت بعد از فاتحه قل هو الله پانزده بار بخواند و چهار رکعت نماز خشنودی خصمان که در روز جمعه گفته شده باید که در هر دو عیدین و هفتم ماه ذی الحجه و ترویه که هشتم اوست و عرفه که نهم اوست و در آخر جمعه ماه رمضان وقت چاشت بگذارد هر چند که خصمان بسیار داشته باشد خشنود شوند **قصه** عید اضحی و آن آنست که بابا آدم در بهشت نعمتهای گوناگون پرورده شده بود روزی در پیش وحوش پدید بابا آدم چون ورا دید از شوق و محبت او مست شد و در عقب او دوید هر چند بابا آدم بدو پیشتر میشد او اندوه میگریخت تا که بابا آدم بغایتے دلگیر شده افتاد و در خواب شد **آورده اند** که اما حوا از پهلوی چپ او پیدا شد چون بابا آدم بیدار شد او را در پیش خود نشسته دید گفت من انت یعنی تو کیستی گفت انا حواءُ یعنی حواے توام بابا آدم خواست تا دست بدو اندازد درین بود که جبرئیل ع آمد که بغیر نکاح دست درازی نمی باید کرد خدای عز و جل بخودی خود بکلام قدیم بے زبان نکاح او را بست فرمود

الکبریاء ردائی والعظمة ازاری والخلق کلهم عبیدی وامائی اشهدوا یا ملائکتی سکان
السموت والارض انی قد تزوجت آدم بدیع فطرتی وحوا امتی علی صداق ان لا اله الا
انا وان محمدا عبدی ورسولی یا آدم وحوا اسکنا جنتی وکلا من ثمراتی ولا تقربا هذه الشجرة
السلام علیکما ورحمتی

واین روایت در دستور القضاة آورده است وکذا فی تفسیر الدرر وعمدة الابرار پس چون عقد میان ایشان بسته شد فرشتگان تمام بهشت جمع شدند و طبقهای از بهشت پر از گل و ریحان و در و جواهر آوردند و بر ایشان جمع شدند و پاشیدند و شادی کردند پس از حق تبارک و تعالی ندا شنیدند که یا آدم هذا عیدک وعید اولادک الی یوم القیمة وعید از مدتهاے مدید چون حکم خدا شد که ایشان را از بهشت بکشند در آن زمان ابلیس رفت و در زیر کرسی ایستاد و دران زمان ابلیس را قوت آن بود که بر آسمانها میرفت و الحال بعد از تولد محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بر آسمان نمی تواند بر آمد چون ابلیس م آنجا ایستاد گریه آغاز کرد طاوس بر کنگره بهشت نشسته بود چون دید گفت چه شخصی و گریه برای چیست ابلیس گفت که من شنیده ام که حکم خدا براے

است که شما را و مار را و آدم و اما حوا را از بهشت بیرون کشند گفت چه باید کرد ابلیس گفت اگر مرا کسی در بهشت
درآورد و من کاری کنم که شما را باز نکشند طاوس غمگین شده رفت و این قصه را به مار گفت مار گفت که
من او را نمی‌توانم درآورد مار آمد و ابلیس را گفت که در دهن من درآی اما چنان باید کرد که نرسیده
شوی در جنت پایی آورده‌اند که ابلیس نصیحت او را قبول نکرد و چشم باز کرد مار یکی نجاست
دشوار بدو نرسید چون عادت حیوانیت است آب منی شیطان ره افتاد آورده‌اند که چون شیطان مار
از بهشت برآمد مار در بیرون غائط کرد همان آب منی شیطان بیرون افتاد و از و درخت گندم روئید از این
جهت حرام است که آب منی شیطان است چون شیطان در بهشت درآمد در پیش اما حوا شد و گفت ای بی بی حکم
خدا این است که شما را و بابا آدم و مار را و طاوس را از بهشت بیرون کشند اما آنچه من گویم اگر قبول کنی شما را
نکشند اما حوا گفت بگو پس شیطان گفت اگر از این درخت که در دهلیز شماست بخورید شما را بیرون نکشند و
آن درخت گندم بود چون اما حوا دست بوی انداخت درخت خود را بالا گرفت حتی که اما حوا از جای برخاست
درخت هنوز بالاتر شد اما حوا دست انداخت بیچاره نه پیدا با در هنگام دست انداختن دو دست او تا آرنج و پای
او تا شتالنگ سر او تا فرق منکشف شد از این جهت است که این اندام را در وضو شستن فرض کرده‌اند چون
بابا آدم آمد از سیر بهشت اما حوا پیش نمود و بابا آدم وسیل کرد که مگر این درخت که در دهلیز من است این حرام است
دلیلست که این از نفی عنس است و بعضی گفته‌اند که فراموش کرد از این جهت است که او را انسان نامیدند که
مشتق از نسیان است و آن فراموشی را گویند سه دانه بابا آدم خورد و دو دانه اما حوا در حال حلهای بهشت
از ایشان پرید و هر دو برهنه محض ماندند حتی که اگر نزدیک جانب درخت میرفتند آن نیز از ایشان میگریخت
تا که عیب انسانی که غائط باشد از ایشان پیدا شد گرفتند دو بغل و شرمگاه خود پنهان میکردند
از این جهت موی زشت بر این جایگاه پیدا شدند و چون به درخت انجیر پناه گرفتند انجیر برگ خود
داد اما پنج برگ بود سه اما حوا پوشید و دو بابا آدم علیه السلام خطاب حضرت عزت به انجیر شد که
این مقدار درختان بهشت با ایشان برگ ندادند تو چرا دادی انجیر گفت یارب آری همچنان
است اما من همان سخن قدیم شما را یاد داشتم که شما گفته بودید که در زمین دوستی پیدا فرستم و او را
خلیفه خود خوانم از جهت دوستی شما و آدم پس خطاب حضرت عزت در رسید که بارکت فیک که من
در میان تو استخوان را پیدا کنم و هر مومن که از شما بخورد او دوست من است اول در بهشت

مسئله: اشارت بآنکه چرا غسل اعضای وضو در وضو فرض شد

چهار نفر بودند و بوقت برآمدن پنج نفر شدند اول شیطان بر آمد بعده مار بعده طاوس بعده اما
حوا بعده بابا آدم پس حکم باری تعالی شد بر مار که برو تو دشمن فرزندان آدم باشی و ایشان دشمن
تو باشند و طاوس را نیز همچنان گفت پس میان بابا آدم و اما حوا فرقت افتاد و بابا آدم نه صد سال
در سراندیب سر بر خاک نهاده افتاده بود که هرگز درین مدت بالا نشده بود آورده اند که روزی
دو گنجشکان بر وی گذر کردند آب چشمانش چون ده جوی روان شده بود آن گنجشکان ازان آب
خوردند با یکدیگر گفتند که چه خوش آبی و چه خوشبوی و لطیف ست بابا آدم گفت یارب کار بنده را
چنان کردی که گنجشکان با جوال تقصیر بخندند در حال جبرئیل آمد و گفت ای آدم گنجشکان
دروغ نمیگویند بلکه شما نعیم جنت خورده اید این آب چشم تو ازان خوشبوی ست در آن حالت
سر بالا کرد وقت صبح صادق بود چون نظرش بعرش رسید در نوشته دید لا اله الا الله
محمد رسول الله بابا آدم گفت یارب این چه نام ست که متصل بنام خود نوشته است گفت این نام یکی
از اولاد شماست که اگر او نمی بود شما را پیدا نمی کردم و پنجاه و دو بهشت پس ازو بیاید بابا آدم گفت یارب
بحرمت آن نام خطای مرا بیامرز خطاب برو شد که شفیع نیک آوردی جرم ترا بخشیدم وجود بابا
آدم درست سیاه بود اما سه روزه و هشت از روزه ایام بیض چون اول روزه داشت سوم حصه
وجود او سفید شده بود و در روزه دوم دو حصه و به روزه سوم تمام وجود بابا سفید شد ازین جهت
ایام بیض خوانند و چون از سراندیب بعرفات آمد اما حوا را یافت خوشحال شد ازین جهت آن
موضع را عرفات گویند فرشتگان طبقها پر از در و جواهر و گل و ریحان آوردند و بر ایشان پاشیدند و
گفتند هذا عیدک و عید اولادک الی یوم الدین یعنی تا قیامت پس عید اضحی ازان پیدا شده است
درین حکایت رد قول با عتیانست که ایشان گویند دنیا باشد گلزار ست و زنان مانند گل
هر که خواهد گل را بوید زیرا که چون یک بابا آدم و یک اما حوا بود که خاص برای او آفریده شده بود نیز
بی نکاح زن نکرد پس بدان اگر شهری باشد باید که بعد از ادای نماز اضحی قربانی بکند و اگر روستائی
باشد هر وقت که خواهد بکند باید که اضحیه را بدست خود ذبح کند و منقولست از بی بی فاطمه زهرا
رضی الله عنها که حضرت رسالت پناه چون قربانی میکرد تمام اهل و عیال خود را حاضر میکرد
و میگفت که هر که این خون را ببیند آمرزیده شود آورده اند که حضرت رسالت پناه یکبار

مسئله در بیان عید اضحی و ایام بیض و عرفات

روز بود قربانی صد اشتر را خواباینده بود شصت و چهار را حضرت بدست خود ذبح کرده و باقی
را مرتضی علی ذبح کرد و حضرت رسالت پناه دو جانور قربانی میکرد و یکے از برای خود و یکے
از برای امت خود و میگفت بهترین مهمان من آنکس ست که دو جانور قربانی بکند یکے برای
خود و یکے برای مردمان و ضحیه را باید که سه روز بعد از عید نیز میتوان ذبح کرد اما اگر خریده بود
و ذبح نکرد تا گذشتن ایام بعد از ان بفقیران تصدق کند و الا قیمتش تصدق کند آورده اند
که اگر کسے مالک نصاب شود و زکوة ندهد و مال تلف شود تمامه زکوة از ذمه او ساقط شود و اگر مالک
نصاب قادر شده بود و صدقه و قربانی نکرده بود از ذمه او ساقط نشود **ذکر عاشوره** که
دهم ماه محرم ست باید که تمام شب را بذکر و فکر زنده دارد و خواب غفلت نه ورزد و در شب
می باید که بسیار گریه کرت بخواند یکے در اول شب باز در میانه شب و آخر شب و چون روز شود در وقت
ضحے غسل کند و بعد از تحیت وضو چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه دوازده بار
اخلاص بروح امام حسن و امام حسین شیخ سفیان ثوری گفت که من این نماز را در حق ایشان ادا
کرده بودم ایشان را در خواب دیدم که روے از من بگشتاند گفتم که یا امیرزادگان گناه من چیست
گفتند شمارا بما حقے ست که شما را به بهشت بریم از حق شما شرم داریم و معلوم باد که این روزه ماه
محرم به امم ماضیه فرض بود و بر ما نفل و در روز عاشوره حضرت فرموده که روزه دارید که درین روز
آهوان نیز بچگان خود شیر نمیدهند و اگر یک روز عاشوره تنها بدارد باید که یازدهم روز
نیز روزه بدارد که ثواب بسیار ست و آن نیست که بعضے روافض میگویند که این روز روزه
است از جهت جنگ و جدل بودن صحابه باید که بموافقت ایشان ما نیز گرسنه باشیم و بدانکه
نوحه داشتن درین روز که نه شب طعام خورد و نه روز عادت روافض ست و در روز عاشوره
چشم سیاه کردن نیز سنت ست تا خلاف روافض شود که ایشان میگویند که یزید چشمان خود را بخون
امیر حسین سرخ کرده بود این محض دروغ ست و باید که روز آخر ذی الحجه روزه داشته باشد و روزه دار
باشد که ماه محرم را به بیند اول روز محرم را نیز روزه دارد آورده اند که این کس ثواب صائم الدهر
یابد و باید که سال گذشته او را هم بروزه نویسند و آینده را هم بروزه نویسند که درین دو روزه دو
سال را تفرقه حاصل ست شود دو سال تمام شش روزه ست که هر یکے را ثواب صد هزار ساله

مسئلہ احیای شب عاشوره

مسئلہ روزه [illegible]

میشنوید یکبار ازان وزرها بست و دو محرم ست که اول حضرت رسالت پناه دران روز امامت میکرد و آورده اند که مهتر جبرئیل آمد و در پیش حضرت استاد و امامت کرد و گفت هرچه من کنم بهمان روش بکنید پس حضرت قوم را گفت که خلف من بایستید و هرچه من بکنم بهمان روش بکنید اگرچه قوم جبرئیل را نمیدید و معلوم باد که جبرئیل امام نبود بلکه معلم بود والا نماز قوم بدو امام جایز نبودی

مسئله ماه صفر

ذکر صفر بدانکه صفر او را ازین جهت گویند که همه انبیا را درین ماه زحمت میرسید و رنگ ایشان زرد میشد و چون ماه صفر در آید شب اول او یکهزار بلاے نازل میکرد و در دوم دو هزار و در سوم سه هزار و در چهارم چهار هزار و در پنجم پنجهزار و در ششم شش هزار پس باید که در اول شب شش رکعت نماز بگذارد بدو سلام اول چهار رکعت بیک سلام و باز دو رکعت بیک سلام در هر رکعت بعد از سلام فاتحه و اخلاص سه بار بخواند **ومنقولست** که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را درهمین ماه صفر وجد پیدا شد و آرزو کرد اگر از جانب حق رخصت میشود که از دار الفنا بدار البقا بروم تا دیدار بیچون و بیچگونه او را ببینم دران زمان مهتر جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله خدای تعالی گفت که رحلت شما در ماه ربیع الاول باشد حضرت خوشحال شد و گفت هرکه آن ماه را بمن بنماید مر او را مژده بهشت بدهم و آن ثواب تا این زمان باقیست هرکه آنماه را اول ببیند ثواب یابد همچنین هرکه در روز دوازدهم ماه ربیع الاول چهار رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار که وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دران روز شده بود

مسئله ماه ربیع الاول

ذکر ماه رجب رجب در لغت خدا را گویند چون اول ماه ببیند این دعا بخواند اللهم بارك لنا الرجب والشعبان وبلغنا الشهر رمضان و در شب اول بست رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار پس چون حضرت رسالت پناه ثواب این نماز را بغایت بسیار فرمود سلمان فارسی عرض کرد که یا حضرت من میخواهم که این نماز را همیشه ادا کنم حضرت فرمود این خاصه این ماه ست والا باید که در اول شب هر ماه میتوان بگذارد سلمان همچنان کرد قال علیه السلام من ادرك الرجب فاغتسل فی اوله واوسطه واخره خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه **وایضا** در ماه رجب سی رکعت نماز بگذارد و ده رکعت در اول روز بعد غسل و در هر رکعتے بعد از فاتحه کافرون یکبار و اخلاص سه بار بخواند بعده این تسبیح بخواند

لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی كل شئ قدیر اللهم لا مانع
لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منك الجد و دو رکعت روز پانزدهم بگذارد
بعد از غسل بقرأت مذکوره بگوید لا اله الا الله وحده لا شریك له تا قدیر الها واحدا صمدا لم
یتخذ صاحبة ولا ولدا و در روز آخرین بعد از غسل نیز دو رکعت بگذارد و بقرأت مذکور و بعده
بگوید لا اله الا الله وحده لا شریك له تا قدیر و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد النبی الامی و
علی آله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم برحمتك یا ارحم الراحمین و در جمعهٔ اول ماه رجب
که لیلة الرغائب گویند باید که تمام شب را زنده دارد **و ایضا** آورده اند که در ان شب تمامی
ملائکه آسمانها و زمینها بر مکهٔ مبارکه جمع می‌شوند و آمرزش آدمیان از خدا میخواهند که در ان
شب بیداری میکنند و بطاعت و عبادت حق مشغول باشند و در تمام ماه رجب شب معراج گویند
است باید که همه شبها را زنده دارد و بطاعت و عبادت حق مشغول باشد اما اتفاق بران است
که شب بیست و هفتم ماه رجب است و یک نشانهٔ او آن باشد که آفتاب دران روز بوقت بر آمدن
شعاع و شعله نداشته باشد و نماز در لیلة الرغائب دو رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص چهل بار بخواند و در شب معراج صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
پنج بار و بعد ازین بدانکه درین سه ماه یعنی رجب و شعبان و رمضان این اوراد در بامداد و
شبانگاه بخواند اول سه کرت فاتحه و سه کرت اخلاص و سه بار سورة الفلق و سه کرت سورة
الناس و سه کرت کافرون و سه بار آیت الکرسی و سه کرت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و سه کرت اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد
وعلی کل ملك ونبی و سه بار اللهم اغفر لی ولوالدی کما ربیانی و سه کرت اللهم اغفر لی
ولوالدی وللمؤمنین والمؤمنات و چهار صد کرت کلمهٔ استغفر الله تکرار کند و ثواب این زحد
و عدد بیرون است اما باید که در هر بامداد و هر عصر خوانده باشد **و ایضا** هر که در ماه رجب سه هزار
بار این دعا بخواند استغفر الله ذی الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والآثام حضرت
عزت قسم بجلال خود یاد کرده است که آنکس اگر بنده را زحم سوا آمرزیده اوست باشم و باید که در هر روز
صد بار بگوید سه هزار حاصل شود **و ایضا** در رجب شعبان هزار بار این دعا بخواند استغفر الله ذی الجلال

[illegible]

مسئله در بیان ماه شعبان

مصیبتی گویند این دعا نیز آمرزیده گردد **ذکر ماه شعبان** شعبان در لغت شاخ زدن را گویند یکی آنکه جمله گناهان او در و شاخ بیرون زد و دیگر آنکه جمله نیکیها هم او در و شاخ بیرون زد یعنی پیدا میشود در اول شب شعبان دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد فاتحه پانزده بار اخلاص بخواند آورده اند که عطا کند خدای تعالی او را ثواب دوازده هزار شهیدان و بنویسد مر او را ثواب دوازده هزار سال عبادت و بیرون آید از گناهان کلی گویا که الحال از مادر زائیده باشد تا هشتاد روز بر وی هیچ گناه ننویسند و در شب پانزدهم شعبان که آنرا برات گویند و برات در لغت بیزاری را گویند تا هر که حرمت این شب را بکند بنماز و وضو و صدقه و غیر ذلک من عبادات الله او از آتش دوزخ نجات یابد و برات بمعنی نجات است و بعضی مردم دران شب چراغها و شعلها افروزند این بدعت ست و این روایت در **انیس الواعظین** مذکور ست زیرا که پیغمبر فرموده است کل محدث بدعة و کل محدث بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار و شاید که درین شب هیچ نخورد با حقیرات همراه که ثواب بسیار ست و اگر غسل با این حضرات آمیزد یک لذتی از لذتهای بهشت یابد و درین شب سه غسل بکند یکی اول شب و یکی میانه شب یکی آخر شب چنان از گناهان پاک شده برآید گویا که از مادر زائیده و سوره یٰس ایضا سه کرت بخواند علی هذا المثال و صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در روز برات در وقت چاشت غسل کند و سی رکعت نماز به پانزده سلام ادا کند و در هر رکعت بعد از فاتحه سه بار اخلاص این نماز در پانزدهم ماه رمضان نیز ادا کند و در ماه شعبان هر روز صد کرت گفته باشد این دعا لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون **ذکر ماه رمضان** و در عرب رمضان چیزی تافته را گویند چون سنگ و غیره پس آنچه بر سنگ تافته و آهن تافته بیفتد بسوزد همچنان این ماه گناهان روزه داران را بسوزاند و درین ماه دروازه های بهشت کشاده شوند و دروازه های دوزخ بسته شوند و از سقیر مسلمانان عذاب برداشته میشود چون وقت نماز شام میشود جبرئیل علیه السلام شراب طهور و آب بهشت را پیش حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم آورد که بنوشد حضرت بگوید که امتان من تشنه اند من چون بخورم جبرئیل گوید که شما

مسئله در بیان ماه رمضان

بخورید و پس خورده شما را برده و شربت امتان شما اندازیم تا ایشان بشربت روزه فطار
کنند پس هر را نصیب از ان پس خورده حضرت شود بیشک آمرزیده گردد و از ظلمت گناهان
خلاص گردد اگر در ماه رمضان دو رکعت نماز ادا کنند در هر رکعت بعد از فاتحه انا فتحنا بخوانند
تا سال دیگر آنکس را نگاهبان حق تعالی باشد و بعد از نماز ده بار انا انزلناه بخوانند و ده بار
درود فرستد حق تعالی حساب بر وی آسان کند و در **تحفة المذکرین** آورده است که
امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت میکند که خواجه کائنات علیه افضل الصلوة فرموده است هر
بگذارد دو رکعت نماز در هر شب ماه رمضان بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه
بار حضرت فرمود بدان خدایی که مرا براستی بخلق فرستاده است به پیغمبری هر که بگذارد این
نماز را بفرستد حق تعالی سوی او هر رکعتی از ان هفتصد فرشته که بنویسند برای او حسنات
و دور دارند از او سیئات و بلند برای او درختان و بنا کنند برای او شهرها و قصرها در بهشت
یاران بطریق تعجب گفتند این قدر بیاید فرمود آری و جز این هم بیابد بهر رکعتی هفتاد حج
پذیرفته و این نماز را با امامت میگذارند بعد از تراویح اما در قرآن خوانی آمده است که امامت
جائز نباشد و در **دستور القضات** آورده است که میتوان با امامت کرد زیرا که
حضرت رسالت پناه فرمود عبد الله مسعود را که این نماز را خلف امام بکن آورده اند
که در روز قیامت ماه رمضان صورتی پیدا کند و در زیر عرش سجده افتد فرمان حق در رسد
که ای رمضان چه میخواهی گوید یارب صائمان من محنت بسیار کشیده اند و طاقت دوزخ ندارند
ایشان را از دوزخ نجات ده حکم باری تعالی شود که نجات دادم صائمان بعد از ان گوید تشنه اند
شراب طهور را بنوشانندش باز گوید گرسنه اند طعام بهشت بخورانندش باز گوید برهنه اند
حلهای بهشت بپوشانندش باز گوید پیاده اند براقهای بهشت به پیش ایشان بیارند و سوار
کنندش باز گوید یارب دیدار بیچون تو میخواهند گوید خوش شو که من دیدار خود را وعده کرده ام
بر ایشان بعد از ان راضی شده سر بردارد **مسئله** در دستور القضاة آورده است که اگر
مصلی را در نماز نفل سهو شود سجده بر او لازم گردد **ذکر چند نمازی** که مجلس از پایه رفته
الحال بیان کنم و در عشره مبشره آمده است هر که بگذارد در شب عاشوره دو رکعت نماز در هر رکعت

مسئله در بیان فضیلت اعتکاف و نماز در ماه رمضان

مسئله در نماز نفل سهو

بعد از فاتحه اخلاص سه بار و بعد از فراغ سبحان الله العظیم هفتاد بار بگوید پر گرداند حق تعالی گور او را از نور
تا نفخ صور و نیز گفته اند هر که بگذارد شب عاشوره چهار رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یک بار و اخلاص
و معوذتین دوگان بار بخواند بعد از فراغ صد بار اخلاص بخواند بنا فرماید خدای عزوجل از برای وی در بهشت
هزار در هزار شهری و در هر شهری هزار در هزار کوشکی و در هر کوشکی هزار در هزار خانه و در هر
خانه هزار در هزار تخت و بر هر تخت هزار در هزار فرش و بر هر فرشی حور عین نشسته باشد و مولود
از هزار در هزار ضرب سنت یعنی هزار رکعت هزار امیر المؤمنین علی گفت که پیغمبر فرمود علیه الصلوة
هر که بگذارد شب عاشوره دوازده رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یک بار ثواب بسیار
است **وایضاً** نماز های لیلة الرغائب و آن جمعه اول شب از رجب ثواب آن در او را مذکور
است که اول شب پنجشنبه ماه رجب احسن وقت گویند و دران شب تصدق و خیرات نجات
نیکوست و در روز پنجشنبه روزه دارد و بعد از نماز شام جمعه اول که آنرا لیلة الرغائب گویند
دوازده رکعت به شش سلام بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه سه بار و
اخلاص دوازده بار بعد از فراغ هفتاد بار گوید اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله
پس سجده کند و بعده هفتاد بار بگوید در سجود سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و
الروح بعده سر بر دارد و هفتاد بار بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانک انت العلی
العظیم بار دوم باز سجده کند بار هفتاد بار سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح
بگوید بعده این دعا و نماز سنت بامداد بخواند اللهم اجعل لی نورا فی قلبی و نورا فی سمعی و
نورا فی بصری ونورا فی شعری ونورا فی بشری ونورا فی لحمی ونورا فی دمی ونورا فی عظامی
ونورا فی بین یدی ونورا خلفی ونورا عن یمینی ونورا عن شمالی ونورا من فوقی و
نورا فی تحتی اللهم زدنی نورا واعطنی نورا واجعل لی نورا انک انت صاحب النور برحمتک
یا ارحم الراحمین و حاجت خواهد بیشک بر آید بفرمان الله تعالی و در او را مذکور است
که قبل از افطار روز پنجشنبه باید که دو رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی و
معوذتین یگان بار ثواب بسیار است **در بیان شب استفتاح**
هر که شب پانزدهم رجب بست رکعات نماز بگذارد و بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص

چندان ثواب است که در تحریر نگنجد و برابر هر رکعت ثواب بی بی مریم و عیسی صلوات علیه یابد و از گناهان
پاک شود و در بیان نماز شب معراج و در تحفة المذکورین مذکور است هر که بگذارد شب بیست و هفتم ماه
رجب شش رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و از خدای تعالی حاجت خواهد بر آورده شود
و ثواب بیست حج یابد و ثواب عتق سی صد بنده بیابد و گویا همانند کوه زر صدقه داده باشد و در روز
قیامت با امان حق تعالی باشد و در تحفه شامی آمده است که رسول علیه السلام شب معراج برابر انبیا
علیهم السلام دو رکعت نماز گذارده و در اول رکعت بعد از فاتحه الم ترکیف تا آخر و در دوم لایلاف تا آخر خواند
پس هر که این نماز بگذارد ثواب انبیا یابد که در تحریر و تقریر نگنجد و در تحفة المذکورین آمده است
که پیغمبر فرموده هر که بگذارد شب عرفه دو رکعت نماز و بخواند بعد از فاتحه هر چه خواهد حق تعالی حاجت
او را روا کند و در روز قیامت او را نجات دهد و در اوراد مذکور است که هم درین شب چهار رکعت نماز
بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین یگان بار بخواند و بعد از فراغ کلمه تمجید بخواند ثواب
بسیار است و در شب عید اضحی در ریاحین مذکور است حضرت ابو هریره گفت که پیغمبر علیه السلام فرمود
هر که بگذارد شب عید اضحی دوازده رکعت نماز در هر رکعتی بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص پنجبار بیرون
آید از گناهان چون مار از پوست بنویسانند برای وی هفتاد عبادت بنا فرمایند مر او را در جنت الفردوس هزار
شهر و در هر شهری هزار خانه و دو اگر داند خدای تعالی و را هزار حاجت و ثواب نماز زوال که در ابتدای زوال
گفته ام باید در تحفة الاخبار مذکور است که عطا کند خدای او را بهر موی که در تن او است قصری
در بهشت از مروارید سفید و از دنیا بیرون نرود تا جای خود در بهشت نه بیند **ذکر احکام سفر**
اول چون کسی عزم سفر کند باید که چهار رکعت نماز بگذارد و بعد از نیت و وضو در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص چهار بار و بعد از سلام صد بار درود فرستد و سر بر زمین نهد و دعای طیر بخواند و این دعای
طیر را امام اعظم رح در هر شب میخواند و خواننده این دعا را ثواب همان مرتبه روزی شود و سنذکره فی
الادعیات و چون بسفر رود اهل بیت را بحق تعالی بسپارد حق تعالی تا آمدن او اهل بیت او را
سلامت دارد **حکایت** چنان آورده اند که شخصی عزم سفر کرد و چون روان شد زن او حامله
بود گفت حمل ترا بخدا سپردم و چون از سفر باز آمد زن خود را مرده یافت گفت بار خدایا پیغمبر شما
دروغ نگفته بود که هر که اهل بیت را بخدا سپارد سلامت یابد زن من وفات شد چگونه است

مسئله در بیان نماز شب عرفه

مسئله در بیان احکام سفر

هاتفی بر وی آواز داد که ای پیغمبر دروغ نفرموده است شما حمل را بخدا سپرده بودید نه زن را پس گور او را
شگاف کن چون آن شخص گور را شگاف کرد زنش مرده و فرزندش زنده بود و شیر میخورد و چون پیغمبر
در رکعات تهجد سوره کافرون و اخلاص و فلق و الناس میخواند بجانب مغرب میدمید **حکایت** آورده اند
که سوداگری هر شب همین چهار سورت میخواند و بچهار جانب میدمید یک شب فراموش کرد همین
شب دزدان بر قافله زدند و مالش را غنیمت بردند و همان سالار را گفتند که ای سالار کاروان شما را چه
قدرت بود که در هر شب هر مرحله منزل قلعه است میکردی بیادش آمد گفت آری بدبختی من امشب
همان ورد را فراموش کردم که قلعه من همان بود و چون کس در سفر رود باید که تنها نرود و دو کس
نیز نرود که ثالث ایشان شیطان می باشد باید که سه کس برود که رابع ایشان حق تعالی است و
باید که در میان دو مسافر و سه و بیشتر یکی را بادشاه کنند و حکومت او را قبول کنند **حکایت**
آورده اند که روزی شیخ معین الدین حسن سنجری چشتی قدس الله سره العزیز با شیخ عثمان هارونی که مرشد
او بود در سفر بود شیخ عثمان هارونی گفت که حدیث نبوی چنین است که دو کس در سفر روند یکی را
بادشاهی قبول کنند شیخ معین الدین گفت شما بادشاه باشید و من خادم جای مصلا و آفتابه او را گرفت
و راهی شد چون شب شد باران باریدن گرفت شیخ هارونی در خواب رفت و شیخ معین الدین چادر خود را
بر سرش گرفت و استاد چون علی الصباح شیخ هارونی بیدار شد حال چنان دید گفت شما را چه بوده
در تمام شب محنت کشیدید گفت خدمت بادشاه را چنان میتوان بجا آورد شیخ دعا کردش فی الحال صاحب
باطن علوم اولین و آخرین شد و مسافر را باید که در سفر جای مصلی و آفتابه و مقراض و استره بخود
همراه داشته باشد و مسافر را باید که در سفر نیک محضر و نیک خاصیت و حسن ظن بوده باشد تا نیت
نیک خود نگاه داشته حق تعالی شود چنانکه آن سوداگر را که حسن الظن بآن دزد کرده بود در رویت نعمتهای
بهشت مشرف شد و آن چنان **حکایت** کرده اند که در زمانه ماضی دزدی بود بدزدی مشهور در
تمام آن ولایت از بدی او جهان سیر بود هر شب بدزدی میرفت گذرش مقصود بود زنی قبا دوز که
خود بعبادت الله مشغول بود و فرزندانش بگریه فریاد که ای مادر از گرسنگی مردیم و این شب
سوم است که مایان گرسنه ایم بیوه زن گفت ای جان ما در فردا انشاء الله تعالی در بازار بگردم اگر
جای مزدوری یابم بیارم برای شما بدهم و الا دریوزه و فقر کرده بیارم چیزی را چون دزد این

سخن شنید آتش شفقت در دلش اثر کرد که عاجزه باین عجز عبادت تبارک و تعالی میکند و من
با وجود این قوت عصیان میکنم اما چون در خانه چیزے ندارم فاما جاے دزدی کرده بیارم و
باین بیوه زن بدهم و در حال رفت و در خانهٔ جهودی در آمد اول چیزے اندک آورد را گرفته زود بر
آمد و در خانهٔ آن بیوه زن رفت بیوه زن گفت کیستی گفت فقیر نذر شما چیزے آورده است
بیس آورده بود و داد و در پیش تو بکشید که من بعد دزدی نکنم اما یک فکر بود داشت که زر آن جهود را
نیز بیارم و باین بیوه زن بدهم و آن جهود آگاه شده بود که دزد چیزے برده است باز خواهد
آمد نشسته بود چون دزد در آمد گرفتندش و فی الحال کشتند و در دریا انداختند قضا را چون
دزد در دریا بود ناگاه دریا او را بر کناره انداخت اتفاقاً کاروانے دران ناحیه بود فرود آمده
سالار کاروان مردے پارسا بود نماز جنازه بجا آورده و کفن کرده دفن کردند چون کاروان کوچ
نموده و دور تر رفت سالار کاروان گفت که صبر کنید من یعنی همیان من همراه مرده در گور دفن
کرده شد همراه یک نفر برگشته آمد و گورش را شگاف کردند او را نیافتند اما بجانب مغرب روزن
شده بود دران قبر سالار گفت من درین روزن در روم نفر منعش کرد ممتنع نشد چون سر در
روزن کرد سر او بر ولایتے بر آمد و آن دزد را بر تختهای بهشت که مکلل بزر و یاقوت بود نشسته
دید مغنی و سرودیان در پیش نشسته و یک حور عین در پهلویش نشسته و کاسهٔ شراب بر دست چون
سالار را دید گفت مرحبا خوش آمدی بیا و این امانت خود را بگیر همیان را بدو داد و گفت
برو سالار گفت قصه خود را بگو که بچه سبب بدین درجه رسیدی دزد گفت روزها بر شما بسیار خوار
گذشت سالار گفت اندک بگو در حال اندک چه دیر شود دزد قصه حال خود را از اول تا آخر
گفت چون سالار برخاست دزد گفت بے چه چیزی دنیا اندک مانده است سالار گفت چه
ساعت در آمدم چه گذشته باشد دزد گفت اگر قدح را نوشیده می بودی هرگز بیرون نرفتی چون
سالار بر آمد نه اسپ و نه نفر بود و دران ولایت همه خرابی و ویرانی پیدا شده بود سالار از ان
بر آمد و چون مردمان را بدید از کاروان می پرسید که کاروان فلان کس بکجا رفت هیچکس
خبر نداد چون در شهر   بپرسید که کاروان فلان کس بکجا رفت گفتند اے مرد درین
ولایت الحال راه گذر کاروان نیست و آن فلان سالار را شنیدم که در قبر در رفته بود و

بیرون نیاید گفت آن سال از عمرم چون عالمان حساب کردند سیصد و نه سال گذشته بود
و چون مسافر از سفر باز آید باید که در روز بیاید در خانه و در شب نیاید و بهتر آنست که اول
بمسجد رود و بعد ازان بخانه رود و چون در خانه برسد اهل بیت را سلام دهد **و ایضاً**
چون عروس را در خانه آرد باید که پایهای عروس بشوید و آن آب را در چهار گوشه
بنیاد از وی برکت و افزونی در آن خانه پیدا شود باید که پیش از خواب رفتن طهارت بکند و یک طرف
چادر او بر زمین اندازد و دیگر طرف بر عروس باشد و بران تحیت وضو بگذارد و بعد ازان
خواب رود و بعد ازین معلوم باد ای فرزند که نمازهای نفل و دعا و اوراد بسیارست اگر زیاده میخواهی
در دیگر کتابها ببین این مقدار چون در اوراد مقبول بود بالتماس شما در تحریر آوردم و زیادت از
اوراد خود ننوشتم زیرا که **آورده اند** حکایت که ناصح و واعظ خود نکند آن وعظ و نصیحت او بکسی دیگر
استقامت پیدا نکند کقول الشاعر امرتك الخیر لكن ما ائتمرت به * وما استقمت فما
قولی لك استقم * **آورده اند** که روزی زنی کودک خود را در پیش امام یوسف آورد و گفت
یا امام فرزند من شکر میخورد و از بسیاری شکر خوردن زحمت پیدا کرده همت در حق او دعا
بکن تا اوش ازان بگردد امام گفت که بعد از یک هفته او را در پیش من بیار چون بعد از هفته
آورد دل کودک ازان برگشت یاران گفتند یا امام روز اول چرا دعا نکردید گفت در آن روز
نیز شکر میخوردم دعای من روا اثر نمی کرد الحال چون از شکم من برآمد دعای من قبول شد
بدان ای عزیز در رساله شیخ فریدالدین عطار قدس سره خواندم که شب و روز خلیفه یک
دیگر اند در حکم حتی که اگر اوراد شب فوت شود در روز میتوان بجا آورد و اگر روز فوت شود
در شب میتوان بجا آورد باید که در وقت بیدار شدن از خواب وقت صبح و در وقت رفتن
در خواب وقت خفتن باید که سر کلام خود را کلمه طیبه وغیره من الادعیات بکن **آورده اند**
چون کسی از خواب بیدار شود و زبان خود بکلمه و دعا گویا دارد یعنی تمام درست روز فضیلت
باشد باز بوقت خفتن بسم الله بر زبان اند آنچه در میان ست همه آمرزیده شود و اگر اول
و آخر خفتن زشت باشد همه دعیات قبول نشود و اختلاف دران ست که اگر در اوراد
زیاده و کم شود بقول امام شافعی رح هر چه شود قبول شود و بقول امام ابوحنیفه رح باید که

از آنچه مأمور به کم کند و نه زیادت زیرا که اورا دیمثال آن ست که شخصی گنجینه نشان دهد که در
فلان موضع زیر فلان سنگ گنجینه است پس اگر آن کس بعین همان سنگ از آن جای بجای کند
گنجینه بیابد و الا محروم ماند و اگر در نماز زیاده و کم شود باید که سجده سهو بجا آرد **ذکر سجده**
سهو. بدان اعزک الله که سجده سهو در نماز بسیار جای واقع میشود اما عوام را ازین معنی خبر
نیست و در **قدوری** آورده است که سجده سهو واجب شود به زیاده کردن در نماز
چیزی را و یا به نقصان کردن در نماز چیزی را پس زیادت بر پنج اسم مسمی ست تقدیم رکن تاخیر
رکن تاخیر واجب تکرار رکن واجب قرائت بمحل و نقصان اینکه نام ست چون ترک واجب پس بوجود
این اشیا اگر سهو واقع شود سجده سهو بیارد و اگر عمدا بکند سجده سهو لازم نگردد و نماز درست
باشد اما بنقصان اگر بار دیگر ادا کند نمازش روا باشد اول بیان تقدیم رکن تکبیر تحریمه
گویان برکوع آید باز گردد و تحریمه اول باطل شد زیرا که وقت تحریمه قیام ست اما اگر تحریمه بست
در حال قیام و قرائت فراموش کرد و برکوع آمد باید که برگردد و قرائت بخواند و رکوع بار دوم کند سجده
سهو بیارد و اگر رکوع را ترک آرد بسهو و بسجود رود نمازش فاسد شود زیرا که ترتیب فرض
است **بیان تاخیر رکن** چون قرائت تمام کند و بمقدار سه بار گفتن تسبیح تاخیر کند بعد
از آن برکوع آید سجده سهو آرد و علی هذا المقدار اگر از رکوع بالا شد و در قومه رفت و تاخیر
کرد نیز سجده سهو آرد و علی هذا المقدار اگر در جلسه تاخیر کند سجده سهو آرد و در قعده اول
اگر اللهم صل گفت سجده سهو لازم نیاید و اگر اللهم صل علی محمد و علی آل محمد گفت
سجده سهو لازم شود که تاخیر رکن حاصل میشود و چون از سجده اخیره باز گردد یعنی سجده
دوم بجا آرد و بقیام رود و اگر دانسته رود و درین میان قرائت خواند اگر بقرا موفقی
بخواند سجده سهو آرد و اگر عمدا کند نمازش نقصان پذیرد و در بیان تکرار رکن
چون رکوع را دو کرت کند سجده سهو لازم آید و اگر سجود را تکرار کند نیز سهو واجب آید
و در بیان واجب چون بعد از ثنا و تعوذ بخواند اما بمقدار گفتن تسبیح تاخیر کند بعد
از آن فاتحه بخواند سجده سهو لازم آید و اگر میان فاتحه و سورت مکث کند نیز سجده سهو لازم
آید و اگر تکرار کند فاتحه را بتفصیل اگر در دو رکعت اول ست سجده سهو لازم که واجب یکبار

مسئله در بیان سجده سهو

مسئله در بیان تاخیر رکن

خواندنست و اگر در رکعت آخرین تکرار کند لازم نیاید زیرا که مخیرست میان خواندن و نا
خواندن و یا بتفصیل خواند در رکعتین اولین چون فاتحه خواند و ضم سوره کرد و باز فاتحه خواند و ضم
سورت کرد سجدهٔ سهو لازم نیاید زیرا که گویا طول قرائت کرده باشد و در تاخیر سلام چون قعدهٔ اخیر
تمام کند و سلام نه دهد برخیزد سجدهٔ سهو لازم آید و اگر قعدهٔ اخیر تمام کند و برخیزد و پندارد که مگر قعدهٔ اول
است تا رکعت دوم را بسجده مقید نکرده است بنشیند و سلام دهد سجدهٔ سهو آرد و اگر مقید کرد بسجده باید که یک
رکعت دیگر هم بکند که دو رکعت نفل شود و آن چهار اول فرض و سجدهٔ سهو آرد و اگر در قعدهٔ اخیر بنشیند
و برخیزد و اگر رکعت دیگر را قید نکرده است بنشیند و قعده تمام کند و سجدهٔ سهو آرد که تاخیر رکن شده است
و اگر قید کرد بسجده باید که یک رکعت دیگر هم بگذارد تا همه نفل شوند و فرض از سر گیرد **در بیان**
قرائت محل چون بجای تشهد فاتحه خواند و یا بجای قنوت سورت خواندن اخلاص و غیر ذلک و
اگر تشهد تکرار کند و یا قنوت را تکرار کند سجدهٔ سهو لازم نیاید زیرا که جای دعاست گویا که دعا دراز
کرده باشد اما چون تشهد را بجای فاتحه خواند اگر در رکعت اول بخواند سجدهٔ سهو لازم نیاید زیرا که در محل
ثناست پس گویا هم ثنا گفته باشد و اگر در رکعت دوم بخواند سجدهٔ سهو لازم آید زیرا که در محل دعا نیست و
اگر در رکعت سوم و چهارم بخواند سجدهٔ سهو لازم نیاید زیرا که مصلی در آن دو رکعت مخیرست از ثنا و قرار
و الثنا سکت **در بیان ترک واجب** چون در رکعت اول نخواند و در آخرین بخواند سجدهٔ سهو
لازم آید زیرا که قرائت در دو محل اول واجب بود بدانکه قرائت فاتحه هم فرض است و هم واجب
فرض بدان معنی که سورت قرآن است و واجب بدان معنی که واجب است که از تمام قرآن او را بخواند چنانکه
تکبیر تحریمه را فرض آنست که شروع کند بیک نام از نامهای خدا تعالی چون الله اجل و الله اعظم و غیر
ذلک اما واجب آنست که الله اکبر گوید که لفظ تکبیر واجب است پس اگر ترک کند فاتحه را و چیزی دیگر خواند
و یا لفظ تکبیر را اسم دیگر بگوید سجدهٔ سهو لازم شود و اگر فاتحه پیش از سورت نخواند نیز سجدهٔ سهو لازم
شود و اگر ضم نکند سورة باید و نیز سجدهٔ سهو لازم شود و اگر ترک آرد قعدهٔ اول را نیز سجدهٔ سهو لازم
شود و اگر فراموش کرد و نزدیک بقعود است بنشیند و سجدهٔ سهو آرد و اگر نزدیک بقیام است نباید
نشیند اگر نشسته است هم سجدهٔ سهو لازم میشود و اگر نشسته است هم سجدهٔ سهو لازم میشود و نیز ترک تشهد
در قعدهٔ اول باید هر دو قعده نیز سجدهٔ سهو لازم می‌شود و در تعدیل ارکان خلافست چون و

رکوع و سجود و آرام تکبیر و بقول امام اعظم رحمه الله سجده سهو لازم نمی‌شود و بقول امام محمد لازم میشود و بقول
امام ابو یوسف و شافعی رحمهم الله نماز را از سر گیرد که تعدیل بقول ایشان فرض است مسئله بترک
دعای قنوت در وتر سجده سهو لازم میشود و در ترک بلند خواندن امام را در سه نماز سجده سهو لازم میشود
واما منفرد مخیر است و نیز در ترک آهسته خواندن امام را در دو نماز سجده سهو لازم میشود هر امام را و مقتدی
را و سهو مقتدی لازم کننده سهو نیست نه بر امام و نه بر وی بدانکه در تحفة الاسلام آورده
اگر کسی را در قعده اول شک شود که قعده اول است یا آخر باز گوید آخر است باز گوید اول است پس
گویا که ایشان بمقدار ثلث تسبیح درنگ شده سجده سهو لازم شود و در ترک تکبیرات عیدین از زوائد
در رکوع اختلاف است اما صحیح آنست که سجده سهو لازم نشود از جهت بسیاری مردمان و رسیدن محنت
بامام و بایشان بدان ای عزیز اگر از بیست و هشت صحیحه که بر هر یک ایشان سجده سهو لازم
میشود یکی در نماز صادر شود یا همه بیا پیش همین یک سجده کافیست چنانکه کفارت رمضان اگر یک روزه
افطار کرده است عمداً یا همه یک کفارت لازم میشود معلوم باد که سجده سهو از نماز است تا اگر در عین
همین سجده کسی بدو اقتدا کند آنکس مقتدی گردد قال علیه السلام الانسان مرکب من الخطاء
والنسیان پس اگر کسی را در نماز نسیانی و سهوی واقع شود نماز او نقصان شود آن نقصان را باید که
دو سجده بربندد و ازین جهت سجده را جبر نقصان گویند و جبر بستن را گویند چنانکه جبیره شکسته
بسته را گویند و حق را نیز جبروت گویند و جبروت از آن گویند که لا ممکن را ممکن گرداند اگر معلومات
قدیمه حق بود اما در مقام احدیت چون سائر صفات عین ذات یگانه اند پس لا ممکن اند و از آن جا جبر
کرده به تکلیف روی نمود پس جبروت تمام یافت و چون مصلی از نماز فارغ شود دست بردارد و
آنچه داند از حاجات دینی و ایمانی بخواهد خاصیت آدمی آنست که از وی چیزی خواهی بخت گردد
و خاصیت حق آنست که از وی چیزی نخواهی قهر کند والله الغنی وانتم الفقراء و گفته اند
که الدعاء مغز [illegible] دعاء للایمان و دعاء للسلطان و این مناجات را اکثر بخواند
[illegible] اولیاء [illegible] ابو یزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی
[illegible] بسم الله الرحمن
الرحیم [illegible]

مسئله در [illegible]

خویش جمع دار الٰهی تفرقه و پریشانی و سرگردانی از راه ما و از راه جمیع مسلمانان دور گردان عفو و عافیت قرین وقت ما گردان الٰهی سعادت و رغبت بسابق و فایده ما گردان الٰهی ما را بما مگمار ما را از شر ما نگاه دار هرچه به بنده بخشی دینی و برضای خویش قرب بخشی الٰهی ما را از یاد خود معزول مکنی و بقهر خود مقهور مکن و بغیر خود مشغول مکن اگر به پرسی حجت ندارم اگر بگیری طاقت ندارم و اگر بخشی طاعت ندارم از بنده خطا و زلت از تو عطا و رحمت ای قدیم لم یزل ای عزیز بے بدل اللهم اصلحنا واصلح فساد اقوالنا واصلح فساد افعالنا واصلح فساد اعمالنا واصلح فساد قلوبنا واصلح فساد صدورنا واصلح فساد ولاة امورنا واصلح فساد بیننا وبینك یا مصلح یا مصلح الصالحین الخالصین ق یا خیر الناصرین برحمتك یا ارحم الراحمین. قال علیه السلام الدعاء مخ العبادات یعنی دعا کردن مغز عبادت است آورده اند که چون بنده مومن دو رکعت نماز بگذارد و از حق حاجت نخواهد حق تعالی را غضب در کار رسد و پیغمبر باید با همان نماز او را بر روی او زنند که مرا غنی و خود را فقیر ندانسته است و در لباب الاخبار آورده است که پیغمبر علیه السلام فرمود که حق تعالی وحی کرد بسوی من که یا محمد هر آن بنده مومن که بعد از حاجت انسانی استنجا نکند مرا جفا کرده باشد و اگر استنجا کند و وضو نکند نیز جفا کرده باشد و اگر وضو کند و دو رکعت نماز نکند مرا جفا کرده باشد و اگر نماز کند و دعا نکند و حاجت نخواهد مرا جفا کرده باشد و اگر حاجت نخواهد و ما در و پدر را در آن یاد نکند مرا جفا کرده باشد پس چون همه چیز بجا آرد و اگر من او را و مادر و پدر او را نیامرزم و حاجتش روا نکنم من جفا کرده باشم او را. بعد از این بدان ای عزیز که کلمه طیبه عقب هر نماز گفتن سنت رسول است و بعضے مردم منع میکنند امام اعظم رح فرموده است که ویل کل الویل لهم ولمن تبعهم که ایشان رفضی اند و فی مسائل

الایمان مسئل عن ابی حنیفة رحمه الله [illegible] الكلمة الطيبة [illegible]

[illegible]

الصحابة الكلمة الطيبة بعد الصلوة المكتوبة متصلا اما ابتداء الدعاء فهو ضعيف وفي بستان النوافل في باب الاذكار ايضا كذلك وفي شرح الكرخي من قال لا اله الا الله

ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی روایت کرد که جابر گفت که حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم این دعا استخاره بما یاران چنان تعلیم می کرد چنانکه کسی سورت قرآن از کسی تعلیم
میکنانند تا در زیر و زبر و ضم کسی غلط نخوانند **ذکر احوال مرده**. بدانکه مرده را در لحد

مسئله در بیان احوال مرده.

میتوان نهاد که امام اعظم ابو حنیفه رح فرموده است اللحد لنا والشق لغیرنا و لحد آن است که بطرف
قبله یک جانب گور را پاره کند و شق آنست که گور را در میان پاره کنند که آن را ساهی گویند پس بقول
امام اعظم لحد میتوان کرد که ساهی بقول امام شافعی رح ست و چون مرده را در قبر نهند باید که اول
رویش برهنه کنند و کفن فرو کنند تا قبر خود را ببیند بعد ازان بپوشند و روی حضرت رسالت پناه
را عبد الله بن عباس رض برهنه کرده بود گفت چون باز کردم لبان مبارکش می جنبید چون گوش
خود را نزدیکش بردم امتی امتی میگفت و دستهای مرده بر سینه نهند بلکه دراز کشند و تمام مرده
به پهلوی راست بگردانند و اگر آیتی از کلام الله بخواند و بر خاک بدمد و در لحد اندازد هر ذره
ازان خاک چراغ نورانی شود و قبر او کشاده گردد و چون او را دفن کنند باید که اول بطرف
سر بنشینند و سوره یٰس بخوانند و بطرف پای نشسته سوره تبارک الذی بخوانند اگرچه
مستحق عذاب باشد آمرزیده گردد **منقول ست** هر که این درود را یک بار بخواند از عذاب مرده
آمرزیده گردد و اگر دو کرت بخواند تمام اهل مقبره آمرزیده گردد و اگر سه کرت گوید هر چند مردگان
که بعد ازان بمیرند و دران مقبره دفن کنند همه آمرزیده شوند و اگر از جهت ما در و پدر بخواند بت
بار هر چند ناخشنود شوند هر چند گناهگار باشند آمرزیده شوند درود این ست بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد ما دامت الصلوة وصل علی محمد ما دامت البرکات و
صل علی اسم محمد فی الاسماء وصل علی روح محمد فی الارواح وصل علی نفس محمد فی الانفاس
وصل علی قبر محمد فی القبور وصل علی تربت محمد فی التراب صل علی روضة محمد فی الریاض
وصل علی نور محمد فی الانوار وصل علی جسد محمد فی الاجساد وصلی الله تعالی علی خیر
خلق محمد واله اجمعین. **فضل** در سوره فاتحه نیست که چهار کرت بخوانند و در خلاص

مسئله در بیان فضیلت اسم محمد

دوازده بار که ثواب بسیار ست و ده کرت بسم الله الرحمن الرحیم بخوانند آورده اند که روزی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بر مقبره گذشت و دران مقبره یکی را بغایت عذاب

سخت بود حضرت رسالت پناه صلعم غمگین شد مهتر جبرئیل آمد و گفت که یا حضرت ده کرت بسم
الله الرحمن الرحیم بخوان چون حضرت صلی الله علیه وسلم خواند و در حال عذاب از قبر او گرفته شد و
فی الحال ده حور در پیش او نشستند حضرت صلی الله علیه وسلم مر آن حور را پرسید که شما کیانید گفتند
ما یان از برکت تسمیه شما آمده ایم تا روز قیامت با او همراه ایم و در عرصات و در پل صراط نیز
همراه ایم و چون از پل صراط در گذرد او را به چشمه رحیق بشویانیم و بو بهای خویش او را بنشانیم
و از ان موی ما یان که قطره آب بچکد از قطره حورے پیدا شود آن همه از وی باشند و ایضاً حضرت
رسالت پناه صلعم بی بی خدیجه را بخواب دید و گفت از جهت شما چه عمل بکنم گفت بسم الله الرحمن
الرحیم بسیار بخوان و ده بار کلمهٔ طیبه بگوید بر سر قبر بهتر است آورده اند که عبدالله بن عمر رض
را چنان علم بود که چون کسی بمیرد و مقبر مودتا تمام قرابات و عزیزان او جمع شوند و از جهت آن
مرده صد بار کلمهٔ طیبه بخوانند که هیچ سختی از سختیهای آن جهان بر وی سخت نماند بلکه همه آسان شوند
آورده اند هر که این دعا را یک کرت بخواند تمام اهل مقبره از عذاب نجات یابند و تمام قبرها پر
نور گردند و ثواب گوینده گفته اند که برابر هر حرفے که ذکر کند چندان نیکی و نوشته شود و
چندان بدی او دور شود و چندان کوشک برا او در بهشت بنا شوند و اگر کسے در راه رونده
باشد فاتحه بخواند از جهت شتاب رفتن همین دعا خواند بسند است دعا اینست لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت ابداً ذوالجلال و
الاکرام بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و اگر در راه بغایت شتاب باشد بگوید بسم الله
و بالله وعلی ملة رسول الله کافیست و هر بار چون کسی بر قبر کسے گذرد اگر اندک خاک از ان
قبر بگیرد پیران بخواند یا شبیب الغفور یا انیس القبور یا [illegible] یا دلیل المتحیرین
یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا [illegible] یا ذالجلال والاکرام ارحمنا
یا ارحم الراحمین وان خاک را بر میان قبر پاشد اهل آن مقبره را حق تعالی بیامرزد و همه قبرها
پر نور گرداند و اگر انگشت شهادت را برابر نافه میت بر قبر او نهد و سه کرت بگوید اللهم لا تعذب
هذا المیت بحرمة النبی علیه السلام ایضاً عذاب وے برداشته شود و اگر سوره یٰس را در
حال نزع جان بخواند برابر هر حرف نیکی میت نوشته شود و برابر هر حرف بدی او دور شود چون

بیت را دفن کنند و مردم برگردند و یکی از ایشان بایستد و بیت را تلقین بدہد چہ بدانکہ تلقین مردن میت را مستحب است بقول امام اعظم رح وفی الابراهیم الشاهی وفی خزانة الجلالی وفی اوراد الزاهد الصفار فی کتابه التلخیص ینبغی ان یلقن المیت علی مذهب الامام الاعظم ابو حنیفة رضی الله عنه فمن لم یلقن فهو علی مذهب الاعتزال وبیان ذلک فی التلخیص و کیفیة التلقین هذا بسم الله الرحمن الرحیم یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا والاخرة یا عبدالله اوامة الله هذا بیت الوحشة وهذا بیت الوحدة وهذا بیت الغربة وهذا بیت الحیرة والندامة هذا اول منزل من منازل الاخرة واخر منزل من منازل الدنیا فاذا اتاک الملکان الکریمان المخلوقان الماموران لا ینفعانک ولا یضرانک الا باذن الله فیسألانک عن ربک وعن نبیک فلا تخف ولا تحزن وقل لهما الله ربی ومحمد نبی والاسلام دینی والقران امامی والکعبة قبلتی والمؤمنون اخوانی وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ایمانا بربه واعترافا بوحدانیته واشهد ان محمدا عبده ورسوله ونبیه وصفیه رسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون واین روایت در رخص الاتقیا مسطور است و چون مرده را دفن کنند و در خانه بیایند بهدران و زباید که چیزی تصدق از جهة او بکنند که مطلق رسید نیست و بدو میرسد و خلاف مر معتزله را که ایشان قبول ندارند تصدق را

قال علیه الصلوة والسلام ما لیل اشد علی المیت من اللیل الاول ینبغی لاولیائه ان یتصدقوا فی ذلک او یصلوا رکعتین بار واحد و یقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب و ایة الکرسی و سورة الهکم التکاثر وحدا وا وعشر مرات سورة الاخلاص فاذا فرغ من الصلوة صلی علی النبی سبعین مرة و یقرأ هذا الدعاء اللهم صلینا هذه الصلوة وانت تعلم وترید ان نبعث ثوابها الی روحه برحمتک یا ارحم الراحمین بعث الله تعالی فی ساعة الف ملک فی قبره مع کل ملک نور وهدیة لاجل ذلک المیت صدق یا رسول الله صلی الله علیه وسلم

حکایت

روزی پسر شیخ سفیان ثوری قدس سره بجانب بازار برخاست تا خربوزه خرید و بار و واح پدر خود بدهد در تمام بازار گشت نیافت اما پوست خربوزه در بازار افتاده یافت همان را گرفت

مسئله در بیان تلقین کردن مرده

مسئله در بیان [illegible]

در پیش خدا انداخت همدران شب پدر خود را در خواب دید که بر تخت نشسته خرم بوده در بهشت میخورد
گفت بابا از کجا میخوری گفت آنچه شما تصدق کرده بودید از جیرات آن بمن رسید چون بیدار شد
دانست که همان پوست بکار شد ایضاً آورده اند که دو جوانان در زیر سایهٔ بلندی که
آن را جریه گویند نشسته بودند ناگاه بقدرت الهی جریه بر ایشان افتاد اما بایشان هیچ رنجی
نرسید هر دو در میان جریه سلامت ماندند و هیچ طرف راه نیافتند تا بدر شوند آورده اند
بعد از یکسال هر دو بیرون شدند و ایشان روی آفتاب را دیدند بر آمدند چون بخانه رسیدند
مردمان یک متحیر ماندند که چه چیز شما را صبر بود گفتند حصهٔ یکی خوردنی می آمد در هر وقت میخوردیم
چون تفحص کردند آن پیر آن کس همیشه از جهت او تصدق میداد حکایت آورده اند
که پیرزنی بخدمت رسول آمد و گفت دیر شده است که دختر من وفات یافته و او را بخواب ندیدم
ببینم رسول فرمود در شب جمعه چهار رکعت نماز بگذار و در رکعت اول بعد از فاتحه والشمس
یکبار و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سوم والضحی و در رکعت چهارم الم نشرح بعد از فاتحه
یکبار و اگر بداند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و چون نماز بگذاری سر بسجده نه
و درود بگو و بخوابگاه رو و نیز درود بگو آورده اند که علی الصباح آن پیرزن گریه کنان
بدرگاه رسول حاضر شد گفت یا رسول الله دختر خود را بده نوع عذاب گرفتار دیدم و گفته است
تا امت جمع شوند من بگویم نوع اول نگونسار در آتش میسوخت گفتم چرا گفت از جهت
خوارشمردن که رکوع و سجود تمام نمی آوردم نوع دوم آتش دوزخ بر سر او افتاده بود گفتم چرا گفت
همیشه سر خود را برهنه میداشتم و نامحرمان موی مرا میدیدند سوم پنجهای آتشین از
یک گوش میزدند از دیگر گوش می برآمد گفتم چرا گفت سخن چینی میکردم یعنی سخن یکدیگر
میرساندم و پیغمبر فرموده است القتات لا یدخل الجنة یعنی زن چون داخل بهشت نمی شود
تا عذاب نشود و داخل نشود چهارم هر دو چشم او در میل آتشین می کشیدند گفتم چرا گفت نامحرمان
را نظر کردم پنجم روی او را ابلها سیاه دیدم گفتم چرا گفت روی خود را بیاراستمی و
از نامحرمان نپوشیدمی ششم با پنجه آتشین دو لب او را می بریدند و زبانش از پس پشت کشیده
بودند گفتم چرا گفت شوهر را بد میگفتم و آزار میرساندم هفتم بزنجیرهای آتشین بسته و بسوها

آتشین بر سرش میزدند گفتم چرا گفت مال شوهر را بی دستوری او بیجا دادم هشتم دو مار سیاه
دیدم در پستان او آویخته و می گزیدند گفتم چرا گفت پستان خود را بی دستوری شوهر بکودکان
بیگانه میدادم هفتم شکم او چون طبل بر آمده بود و ازو آوازها بر آمد گفتم چرا گفت حرام خورده بودم
و آن آن بود که شکم من سیر بود خوردنی دیگر میخوردم برای فربهی دهم بندهای آتشین بر پای او
نهاده که نمی توانست جنبیدن گفتم چرا گفت بی دستوری شوهر از خانه بیرون می آمدم و مرا گفت ای
مادر رسول خدا را بگو که زنان را ازین خصلتها آگاه کند که دیگران ترک کنند و شوهر مرا بگوی تا مرا
بحل کند چون پیرزن این بگفت چند کس بیهوش شدند و رسول علیه السلام از آن جوان
بحل خواست جوان نداد که مرا بسیار رنجانیده است رسول علیه السلام فرمود اگر بشفاعت من
امیدواری آن فقیره را بحل کن جوان بحل کرد شب دوم در خواب دید بر تخت های بهشت نشسته
و تاج مرصع بر سر نهاده مادر را در کنار گرفت و گفت سلام ما بر رسول علیه السلام برسان زیرا که
چون چشم مبارک پر آب کرد بسبب آن عذاب مرا تخفیف کرد و چون شوهر مرا بحل کرد باین
درجه رسیدم و در **جناب الفقر** آورده است که حضرت نمازها را به شب در روشنی میگذارد
و چون نماز را تمام میکرد چراغ را میکشت آورده اند که ابراهیم خلیل الله خواب دید که پسر را
بکش مهتر اسمعیل علیه السلام گفت این جزای خواب شماست اگر خواب نمیکردی چرا همین طور
میدیدی **ذکر صائمان** بدانکه در حدیث صحیح وارد شده است که پیغمبر علیه الصلوة والسلام
فرموده است هر که در گرمای سخت یک روزه بدارد او را بگرمای دوزخ کار نباشد و در **انیس
الواعظین** مذکور است هر پیر مرشد که مرید خود را اول باداکردن نماز فرائض بجماعت و باز بودن
از مناهی و باداکردن نماز اوابین و بروزه داشتن ایام بیض نفرماید او ضال و مضل است و اگر داند
که قبول نکند او را مرید نگیرد والا در گناه مرید شریک است و در رساله **امام جعفر صادق**
رضی الله عنه مذکور است که غسل طریقت پند پیر بجا آوردن است هر مرید که پند پیر بجا نیارد
در طریقت جنب است و بعد از آن تلقین بیعت مذکور اگر داند که مرید لائق است او را خلوت و در خلوت
هر کسی داخل نشود که پیغمبر فرموده است الخلوت هدایة والجلوت ضلالة و اگر بعد از
خلوت داند که مرید حرارت ذکر را تواند نگهداشت بعد از آن ذکر دهد و این درویش علی

بطریق استقامت در اول ایام بیض نگهدارد و ایام بیض از آن بیض گویند چنانکه بابا آدم
چون این هر سه روزه نگهداشت تمام وجود با بند بیضه سفید شد پس هم چنان نگهدارند این روزه
از گناهان چون بیضه از موی پاک شود و در مفتاح الجنان آورده است که سیزدهم ایشان را
بیست هزار ساله عبادت را ثواب است و چهاردهم را ثواب سی هزار ساله عبادت است و پانزدهم را
ثواب چهل هزار ساله عبادت است و در عرصات چون پنجاه هزار سال مردمان بیک پای استاده شوند روزه
داران ایام بیض استغفار گویان وقت سحر بر شتران بهشت سوار استاده باشند و در اول ماه رجب
اگر تا هفت روز روزه دارد هفت در دوزخ بر وی حرام شود و بداشتن هشت روزه هشت در بهشت بر وی مباح
گردد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که درین ماه رجب و شعبان هر روزه را ثواب هزار
ساله بنویسند سلمان فارسی گفت یا رسول الله من هر دو ماه را تمام نگهدارم حضرت فرمود شما را
قوت آن نیست اما باید که سه روزه از اول ایشان و سه روزه در میان ایشان و سه روزه در
آخر ایشان نگاهداری تا ثواب همه روزه ها روزی تو گردد و در ایام بیض اگر قوت روزه داشتن
ندارد باید که درین سه روزه بجای او چهار رکعت نماز گذارد بعد از ظهر و در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی
یکبار و اخلاص بیست و پنج بار ثواب او را گفته اند که هنوز از جای برنخاسته باشد که آمرزیده گردد و
اگر هم روزه دارد و هم نماز را ادا کند فضل باشد و نیز در مفتاح الجنان آورده است که اگر
کسے آیة الکرسی نداند باید که بجای آیة الکرسی سه کرت اخلاص بخواند و هر نماز که باشد بعد ازین
بدانکه در سال تمام شش روزه است که روزه داشتن هر یک ایشان را ثواب صد هزار ساله است اول
ماه رجب که اول مهتر جبرئیل بر محمد صلی الله علیه وسلم در آن روز نازل شده بود و قصه آورده است
که حضرت رسالت پناه با دختران بی بی حلیمه و غیره در صحراها و خانها میران گوسفندان
میچرانید مهتر جبرئیل و میکائیل هر دو بصورت دو جوانان در رسیدند در دست مهتر جبرئیل
کارد بود و بدست مهتر میکائیل طشت بهشت پر از آب بهشت بود حضرت رسالت پناه را
راستا خوابانیدند و سینه اش پاره کردند و دلش را کشیدند دل او نیز پاره کردند و اندرون آن
دل را با آن آب شستند اما درون آن یک قطره سیاه ماند هیچ نوعے شسته نمی شد آورده اند
که آن زشنگ زبان بود زیرا که از جانب زنان هرگز دلش آرام نمی بود چنانکه روزی حضرت رسالت

پا تا از جاے بیامد چون به نزدیک دروازه سراے رسید غلام از سراے بیرون شد حضرت
فرمود کجا بودی گفت اشتر مے بستم حضرت بشتاب درآمد و در پیش هر زنان خود شد که فلان غلام
بچه کار آمده بود گفتند که ما خبر نداریم باز دلش آرام نکرد باز پیش غلام بیرون رفت پرسید اشتر
بکدام خانه و بچه رسن بسته گفت در فلان خانه و فلان ریسمان حضرت درآمد و نشانی را
تحقیق یافت دلش آرام شد و دختران بی بی حلیمه چون این را دیدند گریختند و پیش مادر شدند
بی بی حلیمه در حال پیش رفت او را نشسته یافت چون نگاه کرد بر سینه مبارکش نقش سرخ
بود در حال خود را بد و نمود و غیر ازین چند معجزه دیگر بی بی حلیمه از وی دیده بود چنانکه آورده اند
که بی بی حلیمه شیر نداشت چون او را گرفت چندان شیر پیدا شد که هفت کودک دیگر را هم بدایه
گری گرفت و چون او را بخانه خود میبرد یوسف کاهن بر سر راه نشسته بود گفت که محمد آخر الزمان
همین کودک است ایضاً بی بی حلیمه را یک بز بود چون او در خانه آورد از برکت او صد بز
شدند و ایضاً یک شتر بود در خانه او از برکت او صد شتر شدند و در شک نگیر از هر زنان آنکه
شبے از حضرت رسالت پناه بکوچ همراه میرفت بی بی عائشه بر شتر سوار بود اشتر از راه گشت
از قافله جدا ماند حضرت چون تفحص کرد بی بی را ندید پس برگشت که از آن طرف یک نفر حضرت
بود مهار اشتر بی بی را گرفته آمد منافقان بدبخت بدان سبب چند گوی ساختند و خورد کم
در حق بی بی عائشه حضرت از آن تهمت کردن ایشان بغایت غمگین شد سیزده آیت از حق تعالی
آمد در شان پاکی بی بی عائشه که هیچ زنان پیغمبران هرگز زناکار نبوده اما حضرت رسالت
پناه را گاه گاه در خاطرش می آمد که کلام الله بیشک برحق است و راست ولے یک نام خداے
ستار است نگر ستاری او میکند آورده اند که روزے حضرت رسالت پناه با آن کس همراه
بپاے خرما رفتند و آنکس را فرمود تا بر درخت سوار شود خرما را بیفگند چون رسم عرب است که
ازار ندارند بلکه لنگ بسته بود ناگاه باد پیدا شد خرما بباد افتاد حضرت گفت که فرود آئی
چون حضرت بالا دید بیکبارگی نگاه چادر که لنگ او بود باد برداشت آلت ذکر او را نبود حضرت
رسالت پناه متحیر شد جبرئیل از رب الجلیل در رسید که یا محمد من بعلم قدیم خود ازین تهمت
خبر داشتم ازان آلت ذکر او را پیدا نکردم تا دل شما آرام گیرد دوم روزه بیست و هفتم

روز رجب که معراج حضرت رسالت پناه صلعم دران بود یعنی در شب آن روز سوم بیست و نهم
ذی الحجه که سنگ اول برای عمارت مکه دران روز نهاده اند چهارم بیست و دوم ماه محرم که
اول امامت حضرت دران روز بود پنجم دوازدهم ربیع الاول که حضرت رسالت پناه دران
روز از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود و اگر در شب دوازدهم تصدق و خیر کند بهتر باشد ششم
هفدهم ماه جمادی الآخر که مولود حضرت دران روز بود و گفته اند که مولود او در هفدهم ربیع
الاول بود و ششم روز از اول ماه شوال بعد از روز عید فطر اگر کسے نگهدارد ثواب صائم الدهر
یابد و هر که صائم الدهر باشد او را در قبر نمانند بلکه بصورت همراه بالا برند و دیگر اگر نه روز اول
ماه ذی الحجه نگهدارد حضرت فرموده است که او را آتش دوزخ کاسے نیست، و اگر همه آنگاه نکند
با به هفتم و هشتم و نهم البته نگهدارد **ایضاً** آورده اند که اگر روز بخیر تا ضحی روزه دارد ثواب ایدارسا
عبادت بیابد **در بیان روزه های ممنوع** بدانکه در تمام سال پنج روزه داشتن ممنوع
است و روز عیدین و سه روز بعد عید اضحی که آنرا ایام تشریق گویند و گفته اند که اگر کسے ایام بیض را
نگهدارد پس سیزدهم عید اضحی را نگاه کند مخصوص بعید است و اگر درین روزها ممنوع کسی نیت روزه
کند بروی لازم است که افطار کند اما قضا او هم توان نگهداشت که نیت کردن بروی لازم شده بود
و اگر کسے نذر کند صوم تمام سال صوم بروی لازم شود و این پنج روز افطار کند باز قضا نگاهدارد
مسئله اگر کسے نذر کند که تمام سال شمسی روزه نگهدارد و حال آنکه او یک سال قمری یعنی دوازده
ماه روزه داشت پس دوازده روز دیگر نیز بروی لازم است که نگاه دارد زیرا که سال شمسی ده روز از سال
قمری کلان است **و در تفسیر مدارک** آورده است که روزه صمت در زمان حضرت عیسی علیه السلام بود
اما الحال منسوخ شده است پس معلوم میشود که الحال روزه صمت و روزه پنج روز حرام است که
هر دو عیدین کافران است کسے نگهدارد اگر بمتابعت ایشان نگهدارد کافر گردد و اگر از برای حاجت
نگهدارد عاصی گردد **ایضاً** بعضے جهال در روز هفدهم روزه نگهدارند و بوقت برآمدن ماهتاب
افطار میکنند مکروه است زیرا که افطار از وقت شام گذرانیدن مکروه است و اگر گویند که پیش از
برآمدن ماهتاب بکنم حاجت ما روان شود این شرک محض است و اگر پیش ماهتاب سجده کنند کافر
گردند و روزه داشتن روز شک مکروه است اما در **شادی قرآن خوانی** آورده است که

عاصی گردد لقوله علیه الصلوٰة والسلام من صام یوم الشک فقد عصی و روزه شک بست و
نهم شعبان ست و اگر درست او دیده شود تنها و الا افطار کند زیرا که روزه داشتن دران روز مکروه
و بدعت پس در هر طاعت که بدعت پیدا شود ترک آن اولی ترست و دیگر در روز دوشنبه و پنجشنبه
دفتر نیکی و بدی بندگان از حضرت عزت عرضه میکنند پس باید که درین دو روز بروزه باشد و هر که روز
جمعه روزه دارد آتش دوزخ برو حرام گردد و ثواب بغایتے بسیارست و یک روزه تنها داشتن مکروه ست
باید که دو روز روزه دارد تا از خلاف برآید آورده اند که شخصے بود صائم الدهر هرگز روزه افطار
نمیکرد چون وفات یافت او را در قبر نهادند دران زمان تجلی نور پیدا شد و چشمان همه مردم خیره
شدند چون تجلی قرار شد آن زن از قبر نیافتند نیک متحیر شدند ناگاه هاتفی بر ایشان آواز کرد که
این زن کار خدا را پیوسته میکرد و هر که کار خدای را پیوسته میکند او در قبر نخواهد ماند **فصل**
در بیان دعیات منقولست از ائمه سلف که اکثر ایشان را در ادا کردن حاجات
دینی و دنیاوی بر آورده میشد اول هشت کرت فاتحه و صد بار درود و هفتاد و نه بار الم
نشرح تا آخر و هزار و یک بار اخلاص باز هشت کرت فاتحه و صد بار درود و این فقیر هر شب
میکند بجهت آنکه او بعد دیگر گفته اند هر که هر شب هزار بار اخلاص بخواند خدا تعالی را در خواب بیند
بدان امید هر شب میکنم **دیگر** هر که را دشمن صعب پیش آید باید که این دعا را هر روز بخواند و یا
برای جهت خواند که دشمن او ست در حال خراب شود آورده اند که حضرت موسیٰ را چون دشمن
در پیش می آید این دعا را هر روز می خواند در حال زمین نگون می شد و او را فرو برد و دعا این ست

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم لک الحمد و الیک المشتکیٰ و بک المستعان و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم - **دیگر** برای حاجات دینی و دنیاوی فاتحه را در هفته بدین ترتیب بخواند در روز
یکشنبه هفتاد بار بخواند و در روز دوشنبه شصت بار و در روز سه شنبه پنجاه بار و در روز چهارشنبه
چهل بار و در روز پنجشنبه سی بار و در روز جمعه بیست بار و در روز شنبه ده بار بخواند بیشک حاجتش
بر آورده گردد و ایضاً آورده اند که فردای قیامت حضرت جبرئیل براق در دست گرفته بیاید و
فریاد کند آن کسیکه در عمر خود یازده بار این دعا گفته کجا ست اللهم ربنا و لک الحمد برحمتک یا
ارحم الراحمین تا او را برین براق سوار کنم و در پیش محمد مصطفیٰ برم **دیگر** هر که این دعا را بخواند

وبجانب آسمان نگرد و حق تعالی بنظر رحمت بدو نگرد و دعا اینست اشهد ان لك ربا وخالقا اللهم
اغفر لی دیگر هر کرا درد چشم باشد باید که این افسون بر خاکستر بخواند و خاکستر را بر گرداگرد چشم
خود بمالد دفع شود و افسون اینست تربت نتن دیگر حضرت امام اعظم رحمه الله فرماید که هر که این دعا عقب
هر نماز ده کرت بخواند جمله علم اولین و آخرین بدو روشن شود و من این علم را از برکت این دعا
یافته ام دعا اینست اللهم انا نستعینك بك علی طاعتك و دیگر آورده اند که سلطان سکندر
ذو القرنین چون بادشاه تمام عالم شد عالمان زمانه را جمع کرد که بیابی من چیزی پیدا کنید که مرا
احتیاج قلعه نباشد آورده اند که جمیع عالمان متفق شدند بر این اسما که هر که این اسما را هر روز هفت
بار بخواند او را احتیاج بقلعه نباشد و حق تعالی فرمان میدهد هشتاد هزار فرشتگان را تا چهل
هزار او را در روز نگاهدارند و چهل هزار در شب بعد از آن ذو القرنین قلعه راست نمی کرد
وصیرًا صمًّا ابصًا سعرصًا دیگر هر کرا دیده تاریک شود هر روز این دعا بخواند چشمان
او روشن شوند دعا اینست یا قریب یا مجیب یا سمیع الدعاء یا لطیف لما یشاء احفظ
علی بصری دیگر هر که بوقت سحر یازده کرت این دعا بخواند و نظر بسوی آسمان کند اللهم
بنظر رحمت بدو نگرد و دعا اینست الله الله الحی القیوم القائم علی کل نفس بما کسبت
دیگر هر که وقت سحر یازده کرت بگوید اللهم انی اعوذ بك من ضیق الدنیا وعذاب الآخرة در دنیا
بتنگی و همه آفات دنیاوی گرفتار نشود و در آخرت از عذاب سرمدی خلاصی یابد دیگر هر که هر
بامداد و یازده بار این اسما بگوید حاجتش برآورده گردد یا اله الآلهة الرفیع جلاله دیگر اگر کسی
دشمن صعب پیدا شود هزار غلوله آرد بمقدار حبه کنند و بهر غلوله یکبار بخواند یا مالك والی
اندر او در پیش مرغان اندازند در حال دشمنان هلاك شوند دیگر اگر هر روز سه کرت گوید اللهم
بارك لی فی الموت وفیما بعد الموت علینا هون الهی سکرات الموت حضرت عزرائیل را اینجا
خود نه بیند و تلخی جان کندن نه چشد چنانکه طفل پستان مادر را در دهن گرفته در خواب
رود دیگر هر روز این دعا را بیست و پنجبار بخواند ثواب شهیدان یابد آورده اند که روزی
حضرت رسالت پناه از ثواب شهیدان در پیش بی بی عائشه بیان میکرد بی بی گفت برابر
ثواب ایشان کسی باشد حضرت فرمود آری ثواب یکه در روز و شب بیست و پنج بار موت را یاد

مسئله افسون درد چشم . مسئله در بیان حرز سکندر بادشاه . مسئله در بیان دعای روشنی چشم . مسئله در بیان دفع دشمن .

کنند دیگر هر که هر روز بیست و پنجبار این دعا را بخواند ثواب تمام اولاد آدم یافته باشد
و دعا این است اللهم اغفر لی ولوالدی کما ربیانی صغیرا وکبیرا ولجمیع المؤمنین و
المؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین
دیگر باید که در آخر قعده بعد تشهد و بعد درود خوانده باشد همین دعا مذکوره را دیگر اگر در
قعدهٔ آخر بعد درود این دعا را بخواند هیچ ظالم را بروی دسترس نباشد این است رب انی
ظلمت نفسی انک انت العفو الرحیم فاغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا
انت ظلما کثیرا دیگر هر را حاجت واقع شود پیغمبر فرموده است که در مقبرهٔ مسلمانان
رود و روی بمشرق و پشت بمغرب بنشیند و فاتحه خواند و حاجت خواند بیشک بر آورده
گردد و آنچه بعضی مردمان خوردنی را بهم بست برای گورکنندگان میبرند گفته اند که
جائز باشد از جهت عموم البلوی و اگر شیرینی بکنند بارواح کسی ثواب باید اما باید که در خانه بفقرا
تصدق کنند و در مقبره بردن مکروه باشد بلکه جائز نباشد و آثم گردد دیگر هر را حاجت واقع شود
باید که این اسما را شفیع آرد حاجتش بر آورده گردد و دعایش مستجاب شود و هر را مهمی در پیش آید بر روح
ایشان نذر کند حاجت او بر آید آورده اند که چون خاتون جنت بی بی فاطمه زهرا رض وفات مییافت
با امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه وصیت کرد که غیر مادر و پدر و حسن و حسین و حضرت شما کسی دیگر مرا
ندیده است باید که بدست خود مرا غسل دهید و این امر خاص برای بی بی فاطمه رض بود زیرا که شوهر نشاید
که زن خود را بشوید که شوهر بعد از وفات زن اجنبی میشود و در حال زن دیگر را میتواند گرفت اما
اگر کسی دیگر نباشد زن را باید که شوهر خود را بشوید که چهار ماه و ده روز تعلق بوی دارد و مرتضی رض غسل
داد و حوران بهشتی حریر بهشت آوردند و در آن کفن کردند و چهار فرشته مقرب آمدند و جنازه
اش پوشیده و حائل در میان کرده مرتضی علی امامت کرد و حسن و حسین رضی الله عنهما با جمیع ملائک
اقتدا کردند و قبرش را فرشتگان کافتند و دفن کردند و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین به همه گله و شکایت
کردند در پیش مرتضی که چرا مایان را حضور نکردید تا از یادگار رسول الله صلعم بخواستیم مرتضی گفتند
او وصیت برین کرده بود که قامتم کسی ندیده است قبرم نیز کسی نبیند گفتند بارے قبر مبارکش نشان دهید
تا زیارت کنیم چون رفتند شش قبر دیگر در آنجا شده بود ندانستند که قبر بی بی فاطمه رض مرتضی

علی آواز شنید که قبر را به کسی نمی نماید مرتضی علی پرسید که این شش قبر دیگر کیانند بی بی فرمود
که این شش عورتان را خدای عزوجل مرتبه ابدالی داده بود ایشان دعا کرده بودند که ایشان
را بجوار بی بی فاطمه برسان دعای ایشان مستجاب شد اسامی ایشان اینست جمیله عائشه
رقیه حلیمه غانه و ریحانه نیز گویند یعنی غانه و ریحان هم میگویند و این در پیش لوح عظیم
مسطور است دیگر هر که این اسما را هر روز بخواند سه کرت جمله حاجات دینی و دنیاوی وے
بر آورده گردد یا من هو دنو علمه و علیا علوه و قربا ذاته یا من علمه دان و علوه
عال و ذاته قریبا دیگر هر که هر روز این اسما سه بار بخواند مرتبه او بلند شود یا قریب
المتعال فوق کل شئ علوا ارتفاعه دیگر هر که از زحمت بیماری برسد این را هفتاد کرت بخواند
شفا یابد دعای اینست المجید الذی مجد نفسه تمجیدا دیگر اگر بیمار صد کرت بگوید یا
سلام شفا یابد دیگر هر که بر بیمار دست راست نهد و هفت بار بگوید صلوات الله علی عیسیٰ
علیه السلام شفا یابد آورده اند هر که پیغمبرے از پیغمبران خدای هر روز سه کرت صلوٰة فرستد
فردای قیامت همان پیغمبر شفیع او شود دیگر هر که وقت بامداد یکبار بخواند جمله قضا بلای او
بر جای شوند الحمد لله الذی رزقنا معرفته ولم یترک عمی القلب الحمد لله الذی جعلنی
من امة محمد صلی الله علیه وسلم ولم یجعلنی من امة سائر الانبیاء الحمد لله الذی ستر علی
عیوبی ولم یفضحنی علی رؤس الخلائق الحمد لله جعل الرزق فی یده ولم یجعل بید
غیره برحمتک یا ارحم الراحمین آورده اند که روزی امام حسن بصری رح از کنجشک شنید که
این اسما بر زبان خود راند بعد از ان سی سال او را فراموش شد بعد از سی سال بیادش آمد
میخواست که باز بخواند دران زمان هاتف بر سرش آواز داد که باید دیگر نگوئی زیرا که همان
ثواب شمار از این زمان فرشتگان مینویسند هنوز تمام نشده است و درمانده شده اند و نوشتن
او این است یا هو یا هو یا من لیس الا هو دیگر هر که هر روز یکبار بگوید توفیق
ذکر ابد بیابد و خاطرش از ما سوی الله خالی گردد اللهم طهر قلبی عن الشک والریا
وزین لسانی بالذکر والثناء برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر که هر روز سه کرت
این دعا را بخواند تمام کارها و خدای تعالی بکند وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

دیگر در روز پنجشنبہ روزہ دارد و در شب جمعہ وضو جدید بکند و تحیت وضو بگذارد و در بستر خواب بر پہلوی راست این اسما را تکرار کند حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب ببیند
یا کریم العفو ذو العدل انت الذی ملأ کل شیء بعدلہ دیگر اگر کودک گریہ کند باید کہ این اسما را
نوشتہ در گہوارہ بندد و اگر کسے نوشتہ با خود نگہدارد ہیچ تیر و شمشیر بر وی کار نکند و این فقیر وقتے نوشتہ
بکسے دادہ بود چون در معرکہ شدہ شانزدہ تیر از سپر و در گذشت اما بوجودش ہیچ اثر نکرد دعا
اینست یا مشبع متشبعا فتلا موت دیگر اگر ستور بول کردن نتواند بیارد ریسمان کہ کودک
نارسیدہ و نا رفتہ باشد و بران سورۃ اخلاص خواند و بدم دو گرہ کند و ہمچنین ہفت کند و بر پائے
ستور بندد و کشادہ گردد دیگر گفتہ اند اگر کسے صد بار کردہ باشد این دعا را یکبار بخواند و بر نیچے
خود بدمد آمرزیدہ گردد بفرمان خدا تعالیٰ دعا اینست بسم اللہ یا ستار بسم اللہ یا جبار بسم
اللہ یا قہار بسم اللہ یا عزیز بسم اللہ یا اول بسم اللہ یا آخر بسم اللہ یا ظاہر بسم اللہ
یا باطن بسم اللہ یا رب بسم اللہ یا خالق بسم اللہ یا رزاق بسم اللہ یا رحمن بسم اللہ یا
رحیم یا ذا الجلال والاکرام ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم برحمتک یا ارحم
الراحمین دیگر ہر کہ در تمام عمر خود یکبار این دعا بخواند بیشک بہشت برسد اینست اللہم
لا تفرق بینی وبین حبیبک محمد صلی اللہ علیہ وسلم وعلیٰ آل محمد برحمتک یا ارحم الراحمین
دیگر ہر کہ این نامہای بزرگوار را در پیش خود نگہدارد ہیچ دشمن بروی ظفر نیابد و ہیچ جادو بروی کار
نکند و ہیچ دیو و پری بدو آسیب نرساند و ہیچ زہر بروی کار نکند و از دنیا بے ایمان نرود
الٰہی بحرمت عیسیٰ روح اللہ الٰہی بحرمت موسیٰ کلیم اللہ الٰہی بحرمت ابراہیم خلیل اللہ الٰہی بحرمت
محمد رسول اللہ برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برائے دفع تپ بنویسد و در گلو بندد دفع شود بفرمان
اللہ تعالیٰ بسم اللہ الرحمن الرحیم ہذا کتاب من اللہ العزیز الحکیم ومن عبدہ محمد بن
عبد المطلب الہاشمی الی الحمی الف حرہا من جہیم و بردہا من زمہریر فاذا جاء کتابی ہذا
فاخرجی من جسد فلان بن فلان ولا تاکلی لحمہ ولا تشربی دمہ حسبی اللہ حسیبی اللہ دیگر
برائے دفع تپ لرزہ باید کہ بر برگ بید بنویسد و صاحب تپ را ببیند بحبیبنا یا محیینا
یا شعوثا یا شعلیثا برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برائے کاہلی نماز باید کہ نوشتہ در گلو ی

هرکس بخواند اللهم یا غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا
الله مخلصین له الدین ولو کره المشرکون در آخر او بنویسند بسم کاهلی فلان بن فلان
مسئله در خبر صحیح وارد است که اگر کسی صائم نوافل باشد و او را دعوت کند رفیق او و با حاضر
شود بر ضیافت رفیق اگر داند که افطار نکند رفیق رنجیده شود میتواند افطار کرد حتی که اگر
حال چنین مهمانی باشد و معلوم نسازد و افطار کند ثواب شصت هزار صوم یابد و اگر
معلوم سازد و افطار کند ثواب چهل صوم یابد و چون قضای این صوم بجای آرد ثواب هزار
ساله یابد و اگر معلوم کند و افطار نکند ثواب یک روزه یابد بلکه عاصی شود که دل برادر مومن
رنجانیده است و اگر داند که با افطار کردن او مفرح نشود بهتر آنست که افطار کردن نباید
نشاید و در اجتناب لقمه فقرا آورده است که اگر کسی بر ضیافت حاضر شود میداند که صاحب
خانه بخوردن او نا راضی است اما بطریق جهال کشش میکند اگر این کس حاضر آید و صائم نباشد باید
که بگوید که روزه دارم و با این کذب آثم نشود چنانکه آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم را یکی از اصحاب دعوت نموده بود و چون حضرت اجابت نمود یاران دیگر بی دعوت بسیار
حاضر شدند و آن صاحب خانه منع و زبان حاضر نه داشت و لیکن دلگیر شد حضرت این حدیث فرمود
که هرکه ناخوانده برود شکم او را از جبال آتش پر کنند و جبال خون و ریم عاصیان اگویند ایضا
روزی امیر المومنین عمر رضی الله عنه را کسی دعوت نموده بود و حاضر شد و دستهای مبارک شسته
چون طبق در پیش نهاد امیر گفت بسم الله یعنی پیش آئید همه دست انداختند اما چون ضیافت
خاص بر امیر المومنین عمر بود دست خود را برداشت و منع شد گفتند چرا فرمود که بخوردن
روزه دارم مسئله در آداب ضیافت گفته اند که اگر مهمان در خانه کسی حاضر شود خدمت مهمان
کردن بهتر باشد از نماز نفل ادا کردن فرموده اند که اگر مهمان تا سه روز در خانه او باشد خدمت
او بجای آرد و نوافل ترک دهد و اگر بیشتر از سه روز ماند بعد از آن نوافل ادا کند که این مان را عدا
از اهل بیت شمرده اند چنانکه آورده اند که وحی شد بسوی ابراهیم خلیل الله که ای خلیل یه یاد
که مهمان خود را و مهمانان ما را کرامت بکن خلیل الله عرض نمود که یارب مهمان تو کیست و مهمان
شما کیست حکم شد که مهمان شما آنکه او را دعوت نمائی و مهمان ما آنکه بی دعوت تو حاضر شود

چون مهمان خود را خدمت بکنی در جهٔ بهشت روزی گردانت و چون مهمان مرا خدمت کنی بدار
دیمت آورده اند که روزی کافری بضیافت مهتر ابراهیم خلیل الله حاضر شد گفت یا
خلیل الله گرسنه ام خلیل گفت خوردنی من لائق کافران نیست کافر برگشت دران زمان
خطاب عتاب بخلیل بر خلیل وارد شد که ای ابراهیم مدت هفتاد سال ست که من این کافر
را می پرورم که هیچ وقت او را از در بار خود نرانده ام و چون برای قوت روزینه به پیش تو
استاد زجرش کردی خلیل الله در عقب آن کافر دوید و او را بیاورد و خدمت بسیار کرد گفت
حال تو چیست که اینقدر اکرامت میکنی و اول رانده بودی خلیل گفت که چون ترا راندم عتاب
حضرت عزت بر من چنان شد کافر گفت پس وای بر من که از جهت اینچنین دشمنی که من باشم
بر این چنین خلیل که تو باشی عتاب رسد ایمان را عرضه کن در حال مسلمان شد **وایضاً**
آورده اند که روزی ابراهیم خلیل ضیافت کرده بود جماعتی از جهودان حاضر شدند خلیل الله
خدمت ایشان بسیار کرد گفتند یا خلیل الله این مقدار خدمت برای چیست گفت روزی
از جهت یک کافری چنان عتاب بر من شده بود از ان می ترسم چون طعام خوردند خلیل گفت
با من یک سجده بجهت خدای من بکنید چون سجده کردند خلیل دست بر داشت که یا اله العالمین
سرهای اینها را من فرود آوردند قلوب ایشان بدست تست چون سر برداشتند همه مسلمان
شدند **ایضاً** آورده اند که روزی مرتضی علی رضه در راه میرفت از جهودی سفید ریش در گذشت
چون پیش حضرت رسید گفت حضرتم مسلمی پرسیدم قاما فراموش شد گفت در راه خطای
تو در وجود آمده باشد مرتضی علی گفت ا جهودی در گذشتم فرمود بود خاطرش بدست آر مرتضی آمد
بر تفتیش نمود جهود گفت مسلمانان را چه کرامت چه بود است واقعه باز نمود در حال مسلمان شد
وایضاً آورده اند که ابراهیم خلیل الله هرگز بی مهمان افطار نکردی سه روز در خانهٔ او مهمان
نیامد هر گرسنه روز افطار نکرد روز سوم مهمان آمد افطار کرد اما بعمل خود متعجب بود که مانند من کسی
نکرده باشد در آن زمان مهتر جبرئیل آمد که چون این خطره را بخود راه دادی برو بندگان
خدای را ببین چون سر در بیابان نهاد پیر درویشی رسید که در غاری نشسته بود و عبادت
الله میکرد درویش گفت مرحبا که وقت افطار من هست تا بشما همراه افطار بکنم و این سه روز

مسئله در بیان اکرام خاطر کافر
مسئله در بیان امتحان خلیل الله

چهلم روزیست که من روزه دارم در حال دو نان پیدا شد یکی را خود و یکی را خلیل داد و
چون از آنجا برآمد درویشی دیگر یافت که عبادت الله میکرد گفت مرحبا که وقت افطار من
است تا همراه تو افطار کنیم و امروز شصت روزیست که روزه دارم درآنجا گیاهی بود خوشبوی
هر دو از آن خوردند چون اول را پرسیده بود که از شما زاهد تر در عالم باشد او بدین شخص
فرستاده بود این آنرا پرسید این گفت که بیشتر بود دیگری را یافت او نیز گفت مرحبا که افطار
کنیم و این روز نود روزیست که من روزه دارم در آن زمان رمه آهوان میگذشت یکی از آن
را فرمود که بیا آمد و گفت بسمل شو بسمل شد گفت بریان شو بریان شد گفت در خوان شو در
خوان شد گفت در پیش من آی آمد هر دو از آن خوردند باز گفت برو آهو مرده زنده شد و رفت
خلیل گفت چون مستجاب الدعوات هستی در حق من نیز دعا بکن آنکس گفت که چهل سال است
که دعای من قبول نمیشود خلیل گفت اینچنین کرامت را چه گوئی گفت آری یک دعای من مدت
چهل سالست که مستجاب نمیشود آن اینست که روزی در بیابان میگذشتم پانصد رمه دیدم
که هر رمه را پانصد شبان نگاه میداشتند و بدست هر شبانی چوب زرین بود و عقب ایشان
شبان پانصد سگ میبودند و بگردن هر سگ حلقه زرین آویخته بود گفتم که مال از که باشد
گفتند از ابراهیم خلیل الله است عجب پنداشتم که این طور کس چگونه خلیل باشد و او را من
بنا ملی براهیم گفت که دعای تو مستجاب شد و آن منم گفت پس پشیمان باش و دو رکعت نماز ادا
کرد و سر بر زمین نهاد وفات یافت آلت های کفن از زمین از غیب پیدا شد قبرش کافتند
او را دفن کردند در آن زمان ابراهیم خلیل الله از اعمال خود پشیمان شد ای عزیز معلوم باد
که این قصه را کسی گمان نبرد که عابدان از پیغمبران بهتر باشند ورنه کافر شود زیرا که هر انبیا از
هر اولیا چهل و دو مرتبه فضل است چنانکه اویس قرنی را تعریف بسیار میکنند کس توهم کند که
اویس قرنی از خلفای راشدین بفضل بیشتر آورده اند که حق وحی کرد بسوی حضرت موسی
علیه السلام که ای موسی چند چیز را من در چند چیز نهاده ام و مردمان بجای دیگر طلب کنند نیابد اول
بزرگی را در تواضع نهاده ام و اگر کسی در کبر طلب کند نیابد دوم توانگری در قناعت نهاده ام
اگر کسی در حرص طلب کند نیابد سوم علم در طلب شکم خالی نهاده ام اگر کسی در پری طلبی و شکم سیر

طلب کند نباید چهارم قبول دعیات اور پرہیزگاری و لقمہ حلال نہاں ام اگر کسے بغیر این طلب
کند نباید دیگر این دعا را بعد از صبح صادق بخواند بسم اللہ الرحمٰن الرحیم۔ اللھم ارزقنا
من خیر الصباح وخیر المساء وخیر القضاء وخیر القدر وخیر ما جری بہ القلم اعوذ
باللہ من شر الصباح ومن شر المساء ومن شر القضاء ومن شر القدر ومن شر ما جری
بہ القلم اللھم انی اسألک عیشا بلا بلاء ودلیلا بلا ھواء ورزقا بلا عناء وعملا
بلا خطاء وجنۃ بلا حساب وفی رؤیۃ بلا حجاب۔ اللھم ربنا آتنا فی الدنیا حسنۃ وفی
الآخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار۔ اللھم اغفرلی ولوالدی کما ربیانی صغیرا واغفر
لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منھم والاموات برحمتک
یا ارحم الراحمین دیگر اگر کسے را جذام و برص باشد باید کہ این دعا را چہل روز بخواند ہر
روز ہفتاد بار بخواند المجید الذی مجد نفسہ تمجیدا۔ و نیز اگر چہار روز میان فرض و سنت
بامداد ہر روز چہل و یک بار فاتحہ بر جذام و برص بخواند دفع شود دیگر الفاظ مبارک
سید السادات شیخ المشایخ فرزند مرشد محقق الشیخ علی بن قنبر علی قدس سرہ این آیۃ اذن کردہ شدہ
است کہ بر روغن تلخ ہفت کرت بخوان بدم و صاحب جذام و برص بہ بیں ہفت روز آنرا بوجود خود
بمالد دفع شود بفرمان رب العزت آیۃ اینست بسم اللہ الرحمٰن الرحیم۔ ففتحنا ابواب السماء بماء
منھمر وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر انا ارسلنا علیھم ریحا صرصرا فی یوم
نحس مستمر تنزع الناس کانھم اعجاز نخل منقعر وما انزل اللہ من السماء من ماء فاحیا بہ الارض
بعد موتھا وبث فیھا من کل دابۃ وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض
لآیت لقوم یعقلون برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر از برائے دفع جملہ انواع دانہ کہ بر وجود آدمی
پیدا شود این بخواند و بدمد بسم اللہ الرحمٰن الرحیم اللھم یا سابغ النعم یا دافع النقم علیم جمیع
الامم من العرب والعجم ارفع کل بلاء وآفۃ وعاھۃ ولا ئم من لا یخشیک فسیکفیکھم اللہ
وھو السمیع العلیم۔ یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا دیان یا سبحان یا سبحان بسم اللہ
اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر انت لا تکبر قدمات محمدا صلی اللہ علیہ وسلم فمت یا نار یا دلیل
بجمیع الاوجاع والاسقام والادواء بحق ھذہ الاسماء وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد والہ اجمعین

برحمتک یا ارحم الراحمین **دیگر** هر روز یک بار بخواند از جمله آفات و بلیات و در دنیا خلاصی یابد
اینست الهی بحرمت صدقیت ابوبکر الصدیق و خلافت او و بحرمت عدل عمر و صلابت او و
بحرمت حیاء عثمان و سخاوت او و بحرمت علم علی و شجاعت او و بحرمت سخاوت حسن و زینت
او و بحرمت شهادت حسین و غربت او ادفع عنی کل هم و غم و بلاء **دیگر** باید که برای ضرر و
جهانی هر روز یکبار بخواند یا حافظ النوح فی الماء و ابراهیم فی النار و یوسف فی البیر و یونس فی
الیم و محمد فی الغار احفظنی من جمیع البلاء کما حفظتهم بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین برحمتک
یا ارحم الراحمین **دیگر** باید صباح و مسا بگوید این اگر ثواب بسیار است و اگر میان فرض و
سنت باید پنج بار بگوید هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد الله الله الله الله الله العلی
العظیم الله الله الله الله الصمد بحق نبی صلی الله علیه وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین **و نیز**
سه گان بار بگوید برای حاجت یا علیم من کل علیم و یا قدیم من کل قدیم خلصنا من النار
برحمتک یا ارحم الراحمین **و دیگر** برای حاجت دوازده هزار بار بخواند یا قوی یا ولی یا وفی یا
غنی اغنی **حکایت** آورده اند که فرشته ایست از فرشتگان خدا پیدا ده لک سر است و در
هر سر ده لک رو و در هر رو ده لک دهن و در هر دهن ده لک زبان و در هر زبان بلفظ
دیگر تسبیح می گوید مر خدای عز و جل را روزی آن فرشته بدرگاه حق التماس کرد که یا رب
مانند من بنده شما باشد که از من بیشتر عبادت تو بجا آرد فرمان رب العزت شد که مرا
فرزندان آدم علیه السلام آفریده ام که او همانند شما بلکه بیشتر از شما عبادت میکنند فرشته
دستوری خواست تا زیارتش بکند فرمان شد که برو چون فرود آمد دهقانی دید گفت ای
دهقان من میخواهم که درین شب با تو همراه باشم دهقان گفت هر چند خواهی باش چون شب
شد طعام پیش آورد فرشته گفت من نذر کرده ام که سه روز طعام نخورم همچنین تا سه روز در آنجا
می بود چون تحقیق کرد تا مسجد فرائض دیگر چیزی بجا نیاورد اما بعد از نماز بامداد ساعتی فرشته بانیم
بر دهقانی میرفت فرشته بعد از سوم روز سوال کرد که شما بعد از نماز بامداد چه میخوانید گفت این دعا را ده کرت
میخوانم دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله [illegible]
[illegible] و بحمده [illegible]

کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجه ربنا وعز جلاله ولا اله الا الله اضعافا ما هلله جمیع
خلقه کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجه ربنا وعز جلاله والله اکبر اضعافا ما کبره و
یکبره جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجه ربنا وعز جلاله ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم اضعافا ما سبحه وتمجده جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم
وجه ربنا وعز جلاله وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین هر که بخواند
این اسماء را بنویساند خدای تعالی بجای او ثواب هشتاد ساله و دیگر آورده اند که روزی حضرت
رسالت پناه در مسجد نشسته بود شیطان نیز در آنجا استاده دید حضرت رسالت پناه فرمود ای بدبخت
اینجا تو بهر چه استاده شیطان گفت ای سرور کائنات من بدبخت نبوده ام زیرا که دعا
گنجینه حق تعالی بیادم هست که از برکت آن بهشت خواهم رفت حضرت رسالت پناه صلعم بغایت
متغیر شد در آن زمان حضرت جبرئیل از رب الجلیل در رسید گفت که یا محمد شیطان راست میگوید باید که
همان دعا را از وی بیاموز اما پیش از وفات او بشنود سی سال مانده باشد این دعا را فراموش خواهم کرد
تا شومیت لعنت بدو رسد و دعا معظم و مکرم این است بسم الله الرحمن الرحیم یا الله البشر و
یا عظیم الخطر ویا سریع الظفر ویا معروف الاثر ویا عزیز المن ویا مالک یوم الدین
بحق ایاک نعبد وایاک نستعین برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر هر که این استغفار را
هر روز سه کرت بخواند حق تعالی او را و مادر و پدر او را آمرزیده گرداند استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم واستجیبه واستغفره واتوب الیه انه هو التواب الرحیم دیگر هر که بعد از
هر فریضه یکبار این آیت بخواند ثواب بیست ساله عبادت بیابد قل رب اغفر وارحم وانت خیر
الراحمین اسناد سبع اسماء الله در خبرست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مر مرتضی
علی را فرمود که یا علی مر الله تعالی را هفت نامست در گنج عرش که تسبیح فرشتگان آسمان و زمین و
حاملان عرش ست و هر آن بنده مؤمن که این نامها بخواند او را بیست و پنج چیز کرامت شود اول
از آفتها و بلاهای دینی و دنیاوی امان یابد دوم در نظر بندگان عزیز شود سوم مطیع حق تعالی
باشد چهارم بخت و دولت بدو روی آرد پنجم در حرب با کافران منصور باشد ششم وصف مردان
سرخروی باشد هفتم از بلای ناگهان از بیم شیطان و از بیم دشمنان و از تیغ میران و از تیر ایشان

وازآتش سوزان و از آب روان و از آسیب دیوان و پریان و از گناهان صغیره و کبیره و از صحبت
بدان و از حرکت همنشینان بد و از شر ظالمان با بیتبالی خوانند و نگاه دارنده این اسما بخود [illegible] هشتم
دعای او مستجاب گردد نهم مهمات او آسان گردد دهم هر گاه مناجات نمیر و یازدهم گور بر وی روضه
بهشت گردد دوازدهم سوال منکر و نکیر بر وی آسان گردد سیزدهم با نیکان برانگیزد چهاردهم نامه
اعمال بدست راست او دهند پانزدهم عذاب دوزخ بر وی آسان گردانند شانزدهم ثواب چهار
پیغمبران مرسل یابد هفدهم از لقای آن نازنین قاب قوسین محروم نماند هژدهم روز قیامت روی او
چون ماه شب چهاردهم تابان باشد نوزدهم او از شراب طهور بخورانند بیستم ثواب چهل شهیدان و
چهل علمای فاضل یابد بیست و یکم فرشتگان تهنیت دهند بیست و دوم هفتاد فرشته با طبقهای
پر نور و حلها که بر سر هر حله این نامها نوشته باشد در قبر او نازل شوند بیست و سوم بر پل صراط چون
برق بگذرد بیست و چهارم ثواب فرشتگان مقرب یابد بیست و پنجم هشت در بهشت بر وی
گشاده گردد تا از هر دری که خواهد در آید یا علی اگر بیمار بخواند و یا بر خود بدارد شفا یابد اگر کوه
و بد از جای بجنبد و اگر با اعتقاد بر بستی بخواند دفع شود و اگر غازی بخواند و بر خود بدارد اگر
هفتاد شبان روز با کافران جنگ کند یک تار موی او بقدرت الهی کم نشود و اگر فضیلت این
نامهای نوشته شود زاهدان و عابدان دستها از زهد باز دارند و بخواندن این مشغول شوند یا علی
هر که در عمر خود یک بار بخواند جمله گناهان صغیره و کبیره او بیامرزد یا علی اگر گیاهای روی زمین قلم
گردند و برگ درختان کاغذ و همه آدمیان و جن و پریان بنوشتن ثواب این نامها مشغول گردند
نتوانند کرد حضرت رسالت پناه صلعم بجا رسید ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر پای خاست و
گفت یا رسول الله جان من فدای تو باد مرتضی علی المرتضی را این اسما [illegible]
تا بخواندن و نوشتن این اسما تقصیر نشوند و الصباح چون از جهان فانی رحلت نماید او را
گور نهند که استخوان او برهنه نشود و بند از بند ها جدا نشود [illegible] و بدان گور فرود آیند
چنین کرد محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مرتضی علی را [illegible] گردد و [illegible] اسما
بسیار است تا مختصر کرده شد اسم اول یا جلیل بدان آغاز بسم الله الرحمن الرحیم سبحانک اللهم
یا جلیل جللت الجلال و الجلال فی جلال جلالات یا جلیل یا دائم المقبول و یا [illegible]

المقصود یا من لا الٰہ الا انت یا احکم الحاکمین **اسم ثانی** اللهم یا لطیف باوصاف کماله یا
للطائف والطافة فی لطائفك یا لطیف انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسیٰ مصدقا لما بین یدیه
یهدی الی الحق والیٰ طریق مستقیم یا خیر الرازقین برحمتك یا ارحم الراحمین **اسم الثالث**
اللهم یا سمیع البرهان ولقد صرفنا الیك من الجن یستمعون القرآن تسمعت بالسمع واسمع فی سمعك یا
سمیع والذین آمنوا وعملوا الصّٰلحٰت وآمنوا بما نزل علی محمد وهو الحق الیقین یا احسن الخالقین برحمتك
یا ارحم الراحمین **اسم الرابع** اللهم یا معز من المذل یا علیم العظیم تعظمت بالعظمة والعظمة فی عظمة
عظمتك یا عظیم انه لا الٰہ الا الله واستغفر لی وللمؤمنین والمؤمنات والله یعلم وانتم لا تعلمون
یا خیر الناصرین **اسم الخامس** اللهم یا رحیم ترحمت بالرحمة والرحمة فی رحمت رحمتك یا رحیم یا
حفیظ تحفظت بالحفظ والحفظ فی حفظ حفظك یا حفیظ الصّادقین یا منعم الحافظین **اسم
السادس** اللهم یا کریم تکرمت بالکرامة والکرامة فی کرامتك یا کریم انّ الله یعلم غیب السمٰوٰت
والارض والله بصیر بما یعملون یا اصدق الصّادقین **اسم السابع** یا غفور تغفرت بالمغفرة والمغفرة
فی مغفرتك یا غفور لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد برحمتك یا ارحم الراحمین **دیگر دعاے**
بزرگوار بہرنیت کہ بخواند حق تعالیٰ جملہ حاجات و مہمات دینی و دنیاوی بکفایت رساند ورزق او
فراخ گردد و عاقبت بخیر گردد و دشمنان مقہور گردد بسم الله الرحمٰن الرحیم یا ذا العرش العظیم و
ملك القدیم والصّراط المستقیم یا مرسل الرّیاح و یا ذا الجود والسماح یا الله یا رحمٰن یا رحیم یا احد
یا صمد یا حیّ یا قیوم یا فرد یا وتر یا ذا الجلال والاکرام ارحم ذلتی وانفرادی وخضوعی بین یدیك
ونضرعی الیك سهل علیّ کل عسیر وامنع عنی شر کل ظالم من اتنه وعاهة ومرض وشدة
وبلاء یا سبّوح یا قدّوس ربّ الملٰئکة والروح برحمتك یا ارحم الراحمین **دیگر برائے برآمدن حاجت**
از خواجہ امام حماد الدین یونس سجاوندی قدس سرہ العزیز روایت کردہ اند ہر کہ را مہمے پیش آید این
دعا را بنویسد و در آب روان اندازد اگر دران ہفتہ غرض و حاصل نشود فردائے قیامت جنگ و درو ای
من باشد اینست بسم الله الرحمٰن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم۔ بسم الله الرحمٰن
الرحیم۔ بسم الله الملك الحق المبین من العبد الذلیل الی المولی الجلیل مسنی الضر وانت ارحم الراحمین
دیگر ہر کہ بعد از نماز بامداد صد کرت این دعا بخواند و در میان خواندن سخن نگوید اسباب دینی و دنیاوی

اورا حق تعالیٰ بسازد و این ست یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا مقلب القلوب والابصار
یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین توکلت علیک و فوضت امری الیک لا حول ولا
قوۃ الا باللہ العلی العظیم دیگر آوردہ اند کہ امام اعظم کوفی ہزار کرت خدا را در خواب دیدا ما
میگفت یارب چہ نزدیکی خود را بمن بنما در ہزار کرت ہمین جواب شنید کہ بگو سبحان اللہ الازلی
الازل سبحان اللہ الابدی الابد سبحان اللہ الواحد الاحد سبحان اللہ الفرد الصمد سبحان اللہ
الذی رافع السموت بغیر عمد سبحان اللہ الذی لم یتخذ صاحبۃ ولا ولدا سبحان اللہ الذی لم یلد
ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد دیگر دعاے عہدنامہ آوردہ اند کہ ہر کہ در قبر با خود ہمراہ نہد منکر و نکیر چون
نوشتہ را بہ بینند بگردند و او را نپرسند کہ عہدنامہ حضرت رسالت پناہ با خود ہمراہ دارد و اسناد او بسیار
است در جامے دیگر نظر کنی بسم اللہ الرحمن الرحیم اللھم یا فاطر السموت والارض عالم الغیب والشھادۃ
ھو الرحمن الرحیم اللھم انی عھد الیک فی ھذہ الحیوۃ الدنیا بانی اشھد ان لا الہ الا انت وحدک
لا شریک لک وان محمدا عبدک ورسولک فلا تکلنی الی نفسی فانک ان تکلنی الیھا تقربنی من
الشر وتباعدنی من الخیر فانی لا اثق الا برحمتک فاجعل لی عندک عھدا حتی توفینہ الی یوم
القیمۃ فانک لا تخلف المیعاد یا اللہ یا اللہ یا اللہ برحمتک یا ارحم الرحمین وصلی اللہ علی
خیر خلقہ محمد وآلہ اجمعین دیگر دعاے حیبیہ الثواب بسیار ست اگر اسناد ہر دعا را بیان کنم
در بن مختصر نگنجد بسم اللہ الرحمن الرحیم - اللھم بارک علینا وادفع عنا بلا ئنا یا رؤف لبیک
وارحم لبیک واشفع لبیک وان اللہ یبعث من فی القبور جمیعا لبیک وصلی اللہ تعالیٰ علی
خیر خلقہ محمد وآلہ اجمعین دیگر ہر کہ این دعا را ہر روز سہ کرت بخواند و بر خود بدمد اگر چہ تقدیر
اجلش رسیدہ باشد بحکم اللہ تعالیٰ عمراو زیادہ گردد و اگر بیمار چہار کرت بخواند شفا یابد دعا این ست
بسم اللہ الرحمن الرحیم - اللہ قدیم ازلی ویزیل العلل وھو قدیم ازلی بالازلیۃ لم یزل ولا
یزال برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد وآلہ اجمعین دیگر ہر کہ
این دعا را ہزار بار برائے حاجات بخواند بر آوردہ گردد سبحان اللہ القادر والقاھر والکافی
مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین دیگر چون ماہ نو بہ بیند یازدہ کرت این
دعا را بخواند یا باسط بہ سر انگشتان دستہا بہ بدو انگشتان ابر چشمان نہد رزق فراخ

ازان جانب کشاده گردد که اورا خبر نباشد ازان واسطه و ایضاً چون ماه نو به بیند باید که چهار کرت فاتحه و چهار کرت سورهٔ قدر و ده کرت درود و ده بار اخلاص بخواند ثواب جبرئیل یابد و آن ماه بخوشحالی بگذرد دیگر برای حاجت باید که در وقت سحر دوازده کرت یا باسط و دوازده کرت یا رحیم بخواند و یک بار یا رحیم برحمتك یا ارحم الراحمین بخواند بر آورده گردد دیگر برای حاجات این اسما را بدین ترتیب بخواند بر آورده گردد اول هشت کرت یا الله و شانزده کرت یا جلیل و شانزده کرت یا رفیع و هشت کرت یا جلال و هشت کرت یا متین یا ذو الجلال والاکرام برحمتك یا ارحم الراحمین دیگر برای مهمات هر دو جهانی این دعا را یکبار بخواند کفایت شود و اگر کسی را جذام و برص و سپیدی باشد باید که این دعا را هفت کرت بر پارهٔ آب خوانده و در آفتاب سرخ که نو باشد اندازد و آن آب را آنکس هفت روز نوشیده باشد هر علت که داشته باشد دفع گردد و اینست بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله الحی القیوم لا اله الا الله الواسع الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله لا اله الا الله مالك یوم الدین بحق ایاك نعبد وایاك نستعین اللهم صل علی نبی الامی برحمتك یا ارحم الراحمین دیگر در مجالس آورده است که وقتی ملاحان کشتی را در دریای عمان می راندند ناگاه ازاندرون دریا آوازی برآمد که کیست آنکه صد درم بمن دهد تا او را چیزی بیاموزانم که مر او را در هر دو جهان بسنده و کافی باشد یکتا چند کرت این آواز صادر میشد جوانی متوکل ازان میان برخاست و صد درم در همیانی داشت در آب انداخت باز آن آواز صادر شد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم بیاموز انچه من میگویم ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا چون آن موعظت اهل کشتی دران زمان او را ملامت کردن گرفتند همدرین بودند که باد مخالف وزیده کشتی را بشکست و آن جوان بر یک تخته ماند باد آن تخته را بجزیره برد وی ازان جزیره برآمد میگشت دید که دختری از جنس آدمیان نیز گرسنه و تشنه دران جزیره نشسته است [illegible] دختر گفت پدر من مردی سوداگر بازرگان

بود و مرا بغایت دوست میداشت تا که بسفر مرا همراه می برد و این سوم روز است که کشتی شکست مرا
باد و درینجا رسانید و از احوال پدر خبر ندارم جوان گفت درین روزها بدین نواحی هیچ کشتی را گذر هست
یا نه گفت آری کشتی را درین نواحی گذر هست چنانکه چند کشتی آمدند چون میخواستم که فریاد کنم درمیان باد و کشتی کوه
کلان پیدا میشد تا کشتی دور میرفت و من نمیدیدم هر دو دران محل صدف جمع میکردند و بدان مشغول
میشدند تا تسلی دل خود میکردند ناگاه کشتی پیدا شد چون فریاد کردند باز همان کوه پیدا شد چون این
آیت بخواند بحر و خواندن کوه ناچیز شد و باد کشتی را بجزیرهٔ ایشان نزدیک آورد چون فریاد
کردند ملاحان هر دو ایشان را سوار کردند و همان صدف را که برای بازی جمع کرده بودند با خود
همراه گرفتند چون بخشکی بیرون آمدند هر دو بولایت بصره رجوع کردند که وطن آن دختر در آنجا بود
چون در شهر شدند تمام شهر پر آشوب و غوغا بود پرسیدند که حال چیست گفتند سوداگر این شهر
بازرگانی میکرد دختری داشت در هر سفر بخود همراه میبرد در دریای عمان بود که کشتی بشکست و آن
دخترش غرق شد و آن کس بر یک تخته مانده بخانه رسید جوان گفت آن دختر را من آورده ام در
حال خبر بازرگان برسانیدند مادر و پدرش از غایت فرحت پای برهنه بیرون دویدند و دختر را
بخانه بردند و آن جوان را نیز جای معین کرده نشاندند و بانواع نعمت می پروردند و منتش
بجای آوردند چون روزی چند بدین بگذشت مادر و پدرش بدین متفق شدند که دختر از
جوان چگونه خلاص یافته باشد الحال نکاح کرده بوی سپاریم چون مادر از دختر کیفیت
احوال پرسید دختر قسم بخدای یاد کرد که ای مادر ازین جوان پارساتر در عالم ندیده ام
که بهیچ زمان جز خواهر گفتن نام من بر زبان نمیراند چون این شنیدند اعتقاد ایشان بغایت
محکم تر شد هر دو را بنکاح یکدیگر ساختند روزی در پرده زن و شوهر با یکدیگر نشسته بودند و
بدان صدف بازی میکردند گفتند که صدف را بشکنیم و ببینیم که گوهران درمیان ایشان چگونه
می باشد چون بشکستند در هر یک چندان گوهر شب چراغ بود که تمام خانه پر نور شد و هر یکی را
تمام عالم را قیمت داشت سبب این آیت بدین درجه رسید و اگر کسی را مهمی پیش آید سه کرت
درود و سه بار تمجید و سه کرت این آیت بخواند و باسمان بدمد بیشک حاجت او برآید مجربست
دیگر آورده اند که گوشت و پوست حافظ قرآن هرگز نریزد و استخوان او هم نریزد اما اگر تمام

کلام الله یاد نداشته باشد باید که سوره یوسف را البته یاد باید کرد که نیز حکم او این است که
استخوان و گوشت و پوست او نریزد و دیگر این گفته اند که هر که این آیت را یاد کند عذاب نباشد
آورده اند که بزرگی را مریدی بود وفات یافت بعضی ازان جماعت گفتند که ندانم حال او
چه باشد شیخ گفت فلان کس از نیکبختان است او را ترس نیست مریدان گفتند از کجا میدانی شیخ
گفت در حدیث صحیح دیده ام که حافظ این آیت را عذاب نباشد و این آخر سوره عمران است
و آیه این است ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة نعاسا یغشی طائفة منکم و طائفة تا بذات
الصدور دیگر هر که این آیت را یاد کند ثواب بسیار است آیه این است لکن الراسخون فی العلم منهم
تا قد ضلوا ضلالا بعیدا دیگر درین آیت چندان پیغمبران مرسل ذکر کرده اند هر که این آیت را
بارها بخواند بعث او با پیغمبران مذکورین باشد آیه این است وتلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی
قومه تا الی صراط مستقیم دیگر بعد از عید فطر تا عید اضحی باید که در وقت بامداد سوره
فجر یگان بار خوانده باشد ثواب بسیار است اما اگر در نماز فجر بخواند بهتر باشد تا هم اهل بهشت
را ثواب حاصل شود دیگر در بیان فسونهای سرخ باد. در خبر است که روزی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که فسون حرام است یکی ازان برخاست که یا رسول
الله من فسون مار گزیده میدانم ترک دهم حضرت فرمود ان استطاع احد منکم ان ینفع
اخاه فلیفعل یعنی اینقدر که نفع برادر مسلم شود بکنید پس در نتیجة الانوار آورده است که
سرخباد دو هزار نوع میباشد هزارش را هیچ دارو و هزارش را این فسون در کار است که مشایخان
کبار گفته اند که بیشک دفع گردد بسم الله الرحمن الرحیم. سلام علی موسی و هرون سلام
علیکم طبتم فادخلوها خالدین اخرج باذن الرحمن یا سرخ باد اخرج باذن الرحمن
یا سیاه باد اخرج باذن الرحمن یا سفید باد اخرج باذن الرحمن یا زرد باد اخرج
باذن الرحمن یا سبز باد اخرج باذن الرحمن یا خام باد اخرج باذن الرحمن یا بلبله
باد اخرج باذن الرحمن یا هفت رنگ باد اخرج باذن الرحمن یا احمر باد ها بحق
وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا و بحرمت
جلاله و جماله و اعز کبریائه اخرج باذن الرحمن و بحرمت توریت موسی و انجیل

عیسیٰ و زبور داؤد و فرقان محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم و بحرمت طٰہٰ و یٰس دفع شو

بفرمان خدای تعالیٰ و بحرمت لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ بحق اعوذ بکلمات اللہ التامات من

شر کل ما خلق و من شر ہامۃ و من شر کل عین لامۃ بحق اہیا شراہیا ادونی اصباؤت یا غافر

یا غفور یا غفار دفع شو بفرمان لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ برحمتک یا ارحم الراحمین **ایضاً**

افسون دیگر برای سرخباد و اگر سر درد باشد نیز باید که برابر چہ سندی که آنرا گزیده نباشد و بدندان

نگرفته باشند بخواند و بدمد آن سندی را آس کرده و در آب اندازند و آن آب از چادر بکشد و در بینی اندازد

درد سر دفع شود و سرخباد در خمس اوقات بخواند اینست ای سرخ بیا بہ دیاران سرخ بیا رسید گیاه

سرخ برویدند سرخ بیا مد گیاه سرخ را بچرید قصاب سرخ بیامد کارد سرخ را بیاورد گلوی سرخ

را ببرید این سرخ باد و آن سرخ باد و ہمہ بادہا دفع شوند بحرمت زبور داؤد و توریت موسیٰ و انجیل

عیسیٰ و فرقان محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین **ایضاً** افسون از برای سرخباد

در خمس اوقات بخواند دفع گردد بسم اللہ کم بلا بسم اللہ کثیر بلا بسم اللہ شافی بسم اللہ کافی

سرخ باد سوخته باد ہر بلا ہفتاد و دو فرق باد ببرون شوی باز نشوی بحق سلیمان پیغمبر ابن

داؤد علیہ السلام برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناہ صلعم بر

کنارہ آبی رسید چون مدت مسح منقضی شده بود موزه کشید و دران جایگاه طهارت جدید ساخت

و عبد اللہ بن مسعودؓ با او ہمراہ بود ناگاه زاغی از ہوا فرود آمد و موزه مبارک را بمنقار گرفت و بالا

برد و از ان میان موزه ماری افتاد عبد اللہ گفت یا رسول اللہ اگر این زاغ موزه را بالا گرفت

مار باندام مبارک شما گستاخی میکرد حضرت فرمود میکرد زیرا که مرا جبرئیلؑ گفته است که ہر که ہر

روز شب باید این آیت بخواند ہیچ مار و کژدم و شیر و پلنگ و غیر ذالک بدو زحمت نرساند آیت

اللہم انی اعوذ بک من شر [illegible]

و من یمشی علی اربع ان اللہ یخلق ما یشاء واللہ علی کل شیء قدیر دیگر آورده اند که در خانہ

شخصی آتش افتاد تمام کتب خانہ او بسوخت بلکہ کلام اللہ نیز بسوخت مگر یک سطر که بران این

آیت نوشته بود ماند آورده اند که خواننده و نگاه دارنده بلکہ بنظر بیننده این آیت را حق تعالیٰ

از جملہ آفات و بلیات نگہدارد اینست نصر من اللہ و فتح قریب فاللہ خیر حافظا وھو

ارحم الراحمین دیگر آوردہ اند برائے حاجات دو جہانی بخوانند برآوردہ شود این ست
بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ الٰہی بحرمت طٰہٰ ومن تلاھا الٰہی بحرمت یٰس ومن قرأھا الٰہی
بحرمۃ مکۃ ومن بناھا برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر آوردہ اند کہ دوزخ را نوزدہ دروازہ
اند ہر کہ باخلاص بگوید بسم اللہ الرحمن الرحیم این نوزدہ حروف میشود حق تعالیٰ ببرکت این نوزدہ
حروف آن نوزدہ دروازہ دوزخ برو بربندد و اگر بعد از تسمیہ اعوذ باللہ من الشیطان
الرجیم بگوید شیطان ہرگز گرد او نگردد از ظاہر و باطن دیگر نیز دیگر آوردہ اند کہ لا الٰہ الا اللہ محمد
رسول اللہ ہمہ حروف بے نقطہ ہستند پس گویندہ این کلمہ را باخلاص ہیچ گناہے مانند نقطہ
در وجود نماند دیگر دعا حفظ ایمان بہر بندہ مومن ست کہ یاد کند و بعضے گفتہ اند ہر کہ این
را یاد ندارد خوف کفر ست اینست لا الٰہ الا اللہ الحی القیوم لا الٰہ الا اللہ الواسع الرحیم لا الٰہ
الا اللہ محمد رسول اللہ دیگر ہر کہ ہر روز بخواند از دنیا با ایمان رود اللّٰھم یا ولی الاسلام و
اھلہ مسکنا بالایمان حتی نلقاک بہ لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ دیگر ہر کہ این درود
را یک بار بخواند ثواب یک لک درود بیابد اللّٰھم صل علی محمد بعدد انفاس المخلوقات و
صل علی محمد بعدد اشعار الموجودات وصل علی محمد بعدد سواکن الارضین والسمٰوٰت
وصل علی محمد بعدد حروف اللوح والدعوات وصل علی محمد بعدد کل المعدودات و
المعلومات من اول ازلہ واوسط حشرہ واٰخر لقائہ والہ الطیبین الطاھرین برحمتک یا
ارحم الراحمین دیگر ہر کرا کار بستہ شود باید کہ این اسم را مکرر بخواند یا فتاح آن کار فی الحال کشادہ
گردد دیگر ہر کہ این درود را یک بار بخواند ثواب ہزار درود بیابد اللّٰھم صل علی محمد بعدد
ما احاط بہ علمک وما جریٰ بہ قلمک وما نفذت بہ قدرتک ومشیئتک دیگر
افسون دانہ الیست کہ در حلق پیدا میشود کہ آنرا بلفظ ہندی گلٹھی گویند و از دہن بوئے
نہایت بد بو مے آید باید کہ نئے کا ڈاک رابگیرد یک طرف آن نے در دہن خود بگیرد و یک طرف
آن در دہن بیمار نہد و این افسون بخواند دران بد بو صحت شود افسون ہندی اینست
سکل سراھن تیسکا چوک ۔ تیسکا کوئی نہ بوجھے لوگ ۔ سگن ھارا کرسی پھوک جیہ
ادیا و سر پر پھوک ۔ دُمل گلٹھی جاوے سوک ۔ تیسکا اوپر پھیر پھیر پھوک دیگر این

مسئلہ این افسون ہندوی برائے دفع دانہ کہ در حلق پیدا شود و بدبو ظاہر شود مجرب ست۔

مسئلہ در بیان درد بزرگ۔

افسون بلفظ ہندوی را خاصیت بغایت بسیارست چنانکہ اگر ژالہ بسیار دباید کہ خاکستر را در غربال
اندازد و این افسون ابران بخواند و آنرا از غربال بجنبد و ژالہ انداز دفع شود و از برای جملہ دانہ ہاے
کافیست کہ حساب آن دانہ ہا در حصر نیاید و این افسون از گفتار شیخ یحیی منیریست بدین طریق بخواند

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ افسون شیخ یحیی منیری قدس سرہ کاماننات سمندتو کراہ بارہ راس چھودہ
برت اھسس سات وندت قیس کردیوتا چوراسی سرش جوگنی ہشت کالی ناگ ھرسی سکت بھجن
دیودان بیت پیت سرب اک کرھکند باکا قہرکا دحوت قہرک وتھوری کدی تبنای ہمرودا کہول
کنکھوری بھاتیا تنبل لوت کرت دریاکوت پیر پیت بیک منتر بیک صـ کیا ہے دھاہی اکاکارکس
آیاتہ بجرتابیب سرا باجل جھوند نمی بھی بلای جابجراک بجرکوار بجر مرندوس دیوآکت دحت رکت دکت
دکت پت پنجی تا بسنج منتر باین بکیادان دکن پکن پال چامڑ ھوبیہ کرھبا کلی منکر بیت اوت کنت جنت
کرنت تت مرنت الت بیدانھی اوپرہ پرنت ڈھائی سلیمان بن دوک ڈھائی جن ھنس جو دانت جو بھید
جن سیجھس جاہ جاہ پا جن پرس دات درمرک پاچا سد سیجھ کروک سکت شیخ یحیی کہ بھکت بھید
کس ھمی بجت کال ھنس نرپلی راھی سمندری سن نیک سادی بھس پری نرلیس ھوئے سر یح
وایضاً اگر کسے را باد اثر کردہ باشد نیز بران عضو بدمد و یا سر درد باشد و یا کسے را مار گزیدہ باشد و یا
درد باشد و یا درد گوش و دندان باشد و یا رکھس دل آدمی را کشیدہ باشد بران کس بخواند دلش باز آید
و برائے ہمہ علت ہا بخواند این افسون مذکور را ہمہ علتہا دفع شوند دیگر اگر کسے را مار بگزد و افسون خوان
نزدیک نباشد باید زہر مار و بدان جائے گزیدہ آرد باید کہ بالا تر از ان زہر این افسون بر خاک بخواند
و بند دہد یعنی آن خاک را بر گرد اگرد آن عضو بمالد زہر از ان نگذرد و الوح ستک بھر سونکر اکردین کہا
چوسنگ جوکر جو ببی پا سکھرا و لینو دھول دھنیو بہا برھنداسری کل سری پری ترھندی
انبرت کنڈمیری تعانت تعابیت دلیل و بدین نوع افسونہا بلفظ ہندوی بسیارست اما از انکہ کسی
خواندن این نمی تواند و دشوار مے آید ترک دادم و این افسون ہای مذکور بغایت مجرب بودند از جہت
مذکور شدند کہ اگر بعضے طالبان ہند بخوانند و نفع اکثر مسلمانان حاصل شود دیگر بزرگوارے
فرمودہ ہر کہ این دعا علی الصباح بعد از نماز بامداد سہ کرت بخواند اگر عمرش صد و بست سال نشود فردا
قیامت جنگ و درد این من باشد دعا اینست

افسون طبیب اگر حاجت باشد بر کیلے اوراد رکھا وردہ بنا و اوارمکار ہمکاور

وبرحمتك لا اله الا الله فرحهم وغمهم و دیگر هر که بعد از نماز بامداد یکبار این دعا بخواند همه قضا

از گذشته بجای شود لا اله الا الله الهًا واحدًا ونحن له مسلمون لا اله الا الله الهًا واحدًا

نحن له مؤمنون لا اله الا الله الهًا واحدًا ونحن له مخلصون لا اله الا الله الهًا واحدًا نحن

له عابدون لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر باید که این دعا را پیوسته عقب هر نماز بخواند مستجاب

گردد و حشر او با این طائفه گردد که ذکر میشود دعا اینست اللهم اجعل ديننا دين نبيين و

ايماننا ايمان المؤمنين واسلامنا اسلام المسلمين وصلاتنا صلوة الخاشعين وركوعنا

ركوع المتواضعين وسجودنا سجود الخائفين وتشهد ملائكة المقربين ونياتنا نيات

القانتين واعمالنا اعمال الصالحين وذنبنا ذنوب المستغفرين فالله خير حافظا وهو

ارحم الراحمين برحمتك يا ارحم الراحمين و دیگر دعاء طیر و ایجاد او از مراتب احدیت در ایجاد سائر

ممکنات قال الله تعالى يخلق ما يشاء والله على كل شئ قدير قال عليه السلام كان الله

لم يكن معه شئ وهو الآن كما كان و در تنبیه ابو اللیث سمرقندی آورده است که

حضرت صدیق و قیل علی رضی الله عنهما از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سوال

کرد که یا رسول الله این کان ربنا قبل ایجاد السموات والارض قال علیه السلام کان فی العماء

لا تحته ولا فوقه هواء اختلفوا فی العماء بعضی گفته اند که عما کوری را گویند یعنی عقل و افهام

از کنه آن حقیقت بجز کوری نصیبی ندارند لقوله علیه السلام ما تعلم تقل وما تعلم تكل و این قول

قریب بنجات است که عامه خلق در ضلالت نیفتند و صوفیان گفته اند که عما و ابر سحاب را

گویند اما مراد از ابر بار یکیست که اندک قرص آفتاب را بپوشد و آن مرتبه احدیت یعنی چون

جلال و جمال هر دو بهم مصادمت داشتند جمال بطریق وحدت که حقائق ایمانی را گویند

مراحبت می‌نمود و جلال و جمال زمام جمالیست بطریق احدیت که آنرا احبت و سانج و صرف

و عیب الغیوب و ازل الازال نامند سے بود از ان و که واجب تعالی ازل الازال و قدیم

الاقدام است تا یقین حدوث همه این بود پس چون جمله اسما و صفات قدیم اند جمله بحیثیت

سیل وحدت نزول کردند که احدیت را ذات صرف و سانج گویند که جمله اسما اگرچه قدیم اند

اما در مقتضایش نقد بود اند از این و عراقی فرماید بیت بحق آنکه تو نامے نداری ✝ بهر نامے

کر خواهی سر آزادی ۔ و وحدت را ذات باقتضاے صفات و حقائق ایمان نامند که آنجا
مصرعه ثانی را عمل باید یعنی بهر نامے که خواهی سر آری چنانکه در تفسیر جواهر اتفاقی آورده است
التصادیت الجلال والجمال بتولا حقیقة الایمان و وحدت تجلی اول و مجمل هست و از وحدت
جمله اسماء و صفات تنزل بمراتب احدیت کردند که آنرا تجلی ثانی و مفصل گویند یعنی هر اسم
اقتضاے خود کرد چنانکه خالق مخلوق هست که میتوان آفرینش کرد و رب بمربوبیت که
متقیان پروردگار و مومن بایمان و هادی به هدایت وغیر ذلک من صفات الباری که وحدت
حقیقت ایمان و ازین اراده ایمان و مومن که المؤمن مرآة المؤمن ازین همرست و ازینجاست
که حضرت رسالت پناه ص فرمود اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله مراد ازین نور بینش
و نور دیدن خود را و غیر را گویند چنانکه معلومات در باطن عالم و معلومات ما عارضیست
که نباشد از جائے دانسته شود و معلومات او ثبوتی ست اما چون فقد بودند باقتضا آوردند
و ازینجاست که میگویند حضرت رسالت پناه از نور خداست و بعضے گویند که آن نور نور نیست
مخلوق و این قول اهل فقه ست و صوفیان بمراتب واحدیت سه مراتب دیگر را نام نهند
یکی علم و نور و شهود یعنی چنانکه وحدت مراتب اسم الله ست که جمله اسما و صفات تعلق بذات دارد
چون بدین مراتب رسید جمله اسما منکشف شده و متعدد و تعلق بعلم دارد و نور شهود و ازین وحدانیت
که معلومات در مراتب احدیت معلوم و معدوم بوده اند درین مراتب علم معلوم و مفهوم گشتند یعنی
چنان که هیچ توان کرد ممکنات اچنانکه تخم در باطن قاصد و نیز درین مراتب اعیان ثابته گویند یعنی
اگرچه ثبوت قدیمی بود اما درین مراتب چنان خود بخود دید و مقید کرد که از ازل تا ابد الآباد پا
سعد چه ازان کم و بیش نشود و چون اصل جمله اشیا ثابت کرد و جمع کرد یعنی از باطن علم بظاهری
علم آورد و جزو کل در یک مراتب معین شد و گرد آن التوحید و صور خانه وحدت و حقائق کیانیه
وغیر ذلک من کلام گویند و چون ازان بمراتب کن رسید که آنرا عالم کن مکان گویند و روح ارجی
و کلمه گویند گویا که کاف با نون نرسیده است که هرچه بودنی و شدنی ست شد و شود و
معلوم باد که این شش مراتب مذکور از احدیت تا روح سر اجمالی هیچ یکے را از دیگری امتیاز نیست و تعلق
تعدد از ذات استخراج نمود مگر تعدد که ذات بلا تعدد و منقطع الاشارات و اعتبارات و صفات

تعدد دارند از جهت اختلاف تا اثر هر صفت را جدا می نامند و از هیچ صفتی از صفتی دیگر نیز انتها ندارد
ندارد و پس چون از عالم باطن بعالم ظهور رسید پردۂ آفرید تجلیئی سیاه که چون ذات باری تعالی حد و
حدود ندارد که ذات و صفات باری تعالی محجوب بدان ست و آن اسر پرده وحدت نامند
این نیست که ذات صفات جهتی داشته باشند که بدان پرده محجوب شده اند بلکه محجوب با فعالت
کہ افعال و تمثیل و صورت دارند و او را مثال و صورت نیست که محجة ذاته بصفاته و محجة صفاته
بافعاله از ین مرست و این پرده را نور تجلی محمدی گویند که نور اول نور ارادت که آنرا نور حقیقت محمدی
گویند و این نور را نور مخلوق محمدی گویند آورده اند که روزی جبرئیل رسید که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم در خواب بود حضرت جبرئیل از انگشت مبارکش بگرفت حضرت بیدار شد گفت
یا اخی چه آورده باشی جبرئیل گفت که من بسال از شما کلان بوده ام مرا اخی نگوئی حضرت رسالت
پناه فرمود از کجا یاد داری جبرئیل گفت از ان باز یاد دارم که هیچ شئے نام و نشان نبود مگر
ستاره روشن و تابان و عین پرده سیاه میدیدم که نود هزار سال می نمود و نود هزار سال غائب
میشد و من نود هزار کرت او را دیده بودم حضرت فرمود که اگر آن ستاره را الحال ببینی بشناسی
جبرئیل گفت آری حضرت رسالت پناه خود را بدان صفت بنمود جبرئیل گفت صدقت
یا رسول الله که همان تو بودی جبرئیل گفت یا رسول الله چه میکردی حضرت فرمود یا اخی
نود هزار سال در قیام بودم و نود هزار سال در سجود در قیام مرا میدیدی و در سجود غائب میشدم
دران سجدها این عا میخواندم که اسماء بزرگ رب تعالی اند سبحان العظیم الذی لم یزل سبحان
الحلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل اما نود هزار
سال پیش از انکه شما پیدا شوید نور مرا همچنان مخلوق کرده بود و درین پرده هزار پرده های سیاه
آفرید بعد ازین ده هزار پرده های سبز آفرید همچنان نامتناهی و درین مراتب انتهای انبیاست و بعد ازین
ده هزار پرده های سفید آفرید همچنان نامتناهی و بعد ازین ده هزار پرده های زرد آفرید نامتناهی و
بعد ازین ده هزار پرده های احمر خالص آفرید همچنان نامتناهی و بعد ازین ده هزار پرده های عقیق
رنگ آفرید همچنان نامتناهی بعد ازین ده هزار پرده های کبود آفرید همچنان نامتناهی و میان
یک پرده آفرینش پرده دیگر دوازده لک سال بود که التانی من الرحمن والتعجیل من الشیطان

ازین معنی ست بعد ازین هیولا آفرید که آنرا عرش کل و عقل کل و ام الکتاب نامند وبعده هر شی
که نمود ارد او بود ندارد یعنی لطیفه هست که در حس و لمس نیاید و کلام مجد انجا ثابت ست هر حرف کلام
الله بمنزله کوه قاف واقع شده و دیده میشود و بعضے گفته اند که لا بل تمام ممکنات در دو دندانه
سین ست و یکدندان او خالی مانده ست و بعد ازان عالم کثیفات هشتاد شهر ساختند و درایں
این بنا آفرید و بعد ازان هزار شهر در شهری یک آدم آفرید اما نوری بودند و خاکی نبودند و آدم
سپاه را گویند یعنی یکے از و پیدا میگردد و بعد از هزار سال در شهر دیگر آدمے دیگر آفرید تا هشتاد هزار
سال شوند و درین مدت هیچ یکے از ایشان عاصی نبودند پس درین میان یکے از ایشان عاصی
شد غضب الهی در کار شد آن شهرها را با آن آدمیان همه فانی و مضمحل ساختند ای فرزند سخن
از سرعت کتابت و از تعجیل اقوال احوال از حد در گذشت و بحکم انحدیث که الانسان مرکب من
الخطاء والنسیان حکایت را فراموش کردم زیرا که اول درین شهرها مرغ را پیدا کرده بود و بعد از هزار
سال آدم را آفرید **قصهٔ مرغ اینست** که حق تعالی چون این شهرها را آفرید همه را از سپندانه سفید
مملو پر ساخت و دران میان مرغے را پیدا کرد و حکم باریتعالی شد که این سپندانه رزق تست بعد از
تمامی ایشان موت تو باشد آورده اند که آن مرغ سپندانه را بغایت اندک اندک میخورد و در
خوردن او تا جنبر تمام میکرد یعنی که بر خوردن هر دانه این دعا میخواند و بعد ازان یک دانه را فرو می برد و
آورده اند که آن شهرها مملو از سپندانه همه را تمام کرد و یک دانه باقیماند آنرا هزار سال در گلوے خود
نگاه کرده بود و چون او را هم فرو برد و مناجات کرد که یارب اگر با تو همچنان هر حیات باقی چندان
شمار تو گویم که در حصر نیاید فرمان حضرت عزت شد که ای مرغ هرچند که حیات باقی باقی ازان همه
عمر دهی و این عمر تو در حساب عدد نیاید و لیکن تو مخلوقی و مخلوق را بیش ازین بقا نباشد چون
جان میداد میگفت که هیهات هیهات جان کندن چه سخت ست و بعد ازان همان آدمیان
مذکور دران شهرها می آفرید تا آنکه بعد از هزار سال دیگر یکے آفرید و باز به غضب خود مضمحل کردند
دعا طیر نامه اینست که حضرت امام اعظم رح در پیچ شب نا غه نکرد و ثواب این دعا بغایتے بسیارست
اما مختصر نموده شد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انا عبد من عبادك وسول من سوالك ورفیق

من ارقائك وتعرف بمعروفك بین فضل الخلائق الیك كریم فیحیه اثاثة موقف اسالك ابن

منتهى الراغبين لا تاخذنا بخطائنا الكبيرة ولا تفضحنا بسرائرنا القبيحة واستجب دعاءنا
وارحم تضرعنا وفاقتنا وارحم لقلة حسابنا وجد بحلمك على جهلنا وباحسانك على ما
فاتنا وبمعرفتك على قلوبنا وقد استوجبنا العقوبة منك فقد ترى مكاننا وتسمع
كلامنا ولا يخفى عليك شيئا من امورنا نسألك يا الله بالقرآن حرفا حرفا وآية آية و
سورة سورة وبالكتاب المكنون الذى لا يمسه الا المطهرون ونسألك بالتورات و
الانجيل والزبور حرفا حرفا وآية آية وسورة سورة ونسألك بما وجبت للمؤمنين على
نفسك ان تدركنا برحمتك وتجعلنا فى جوارك ولا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا
بعذابك وتجعل امواتنا مرحومة واعط لنا زكية مقبولة ان كنا صادقين فاستجب دعائنا
وان لم نكن كذلك فاجعلنا صادقين واجعل كلامنا خالصا بوجهك الكريم وزيّنا
بزينة الاسلام واجعلنا هداية المهتدين اللهم انى اسألك نجاتا من الزكوة و
من حر السموم والفوز يوم القضاء والنور يوم السواء والمغفرة يوم الحساب والجنة
يوم النار والظل يوم لا ظل الا ظل عرشك اللهم اعطنى الامان من شدائد
الاهوال اللهم اعطنى الامان يوم يخرجون اهل القبور وينفضون التراب من
الهام اللهم اعطنى الامان اذا وضعت الاعمال فى كفة الميزان ويقول النبى صلى
الله عليه وسلم امتى قوموا فقد دعيتم الى حساب الجبار اللهم اعطنى الامان اذا فرق بين
اهل النيران اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت وسلمت ورحمت وترحمت
على ابراهيم وعلى آل ابراهيم انك حميد مجيد وصلى الله تعالى على خير خلقه محمد و
آله اجمعين وسلم تسليما كثيرا كثيرا

فصل در ایجاد سبع سموٰت والارضین بدان
ای فرزند که چون آن مرغ و آن شهر منتفی گشتند سخت واز ده یک سیزده هزار سال همچنان
در کبریائی خویش بی‌نیاز بود و با شیوهٔ جمالیت در کار شد و با ایجاد این دنیا آغاز نهاد اول دری
را بیافرید و آن در سفید بود و در عین ملکهٔ الله پیدا بود و حق تعالی بنظر هیبت بدو نظر کرد
از هیبت الله تعالی چون پشتهٔ کوه برآمد و بگداخته شد و بجوشید و دود و کف سبز از ان برآمد و با
رفت و آن کف و دود ماند تخته هم متصل شد تا بقدرت الهی هفت تخته شد که هر تخته پانصد ساله

مسئله در بیان خلقت هفت آسمان و زمین و دو ... ایشان

راه پهنائی داشت آنرا هفت آسمان کردند و آنچه در وی مانده بود نیز مانند تخته بود و آن
نیز بقدرت الهی هفت جای شد و آن هفت زمین شد که هر زمین پانصد ساله راه درازی
دارد و پانصد ساله راه پهنائی دارد و بر بالای هفتم آسمان دریاست که آنرا بحر الحیوان نامند و
درازی او و پهنائی او برابر به هفت طبق آسمان و زمین است و عرش باری تعالی بر آن آب محض
نور آفریده شد و حکم شد مر تمام ملکوت را که بردارید همه جمع شدند نتوانستند در آن زمان مورچه
بفرمان ایزد تعالی پیدا شد و حکم بر وی شد که تو بردار مورچه بدان عرش را آویخت و گفت بسم الله
الرحمن الرحیم در حال عرش بالا شد و حاملان عرش از چهار طرف بر کتف نهادند و بر پا ایستادند و
حاملان هر یک دو هزار اند و در تحت عرش کرسی که ارض الجنة کرسی و سقفها عرش الرحمن
و این هشت بهشت بر بالای کرسی موجود اند و لوح و قلم نیز بر بالای کرسی است و آن لوح از
یاقوت سرخ است و قلم از نور است که هزار ساله راه پهنائی دارد و سه هزار ساله راه درازی
دارد و اسرافیل نیز بر بالای کرسی است و صور را بدهن گرفته استاده است و صور را هفت شاخ است
و طول و عرض و مانند قلم است و در وقت نفخ ثانی که برای بعث بود ارواحان هفت قسم
در یک شاخ صور ارواحان انبیا باشند و در دیگر ارواحان مومنان متقی و در دیگر ارواحان
عاصیان و در دیگر ارواحان کافران و در دیگر ارواحان دیوان و پریان و در دیگر جمله مواشی
چون خزنده و پرنده و بهائم هر همه را در آن شاخها جمع کنند و چون نفخ کنند هر ارواحی بقالب
خود بشتابد و چون قلم را بیافرید فرمان حضرت عزت در رسید که اکتب ما هو کائن
آورده اند که چون قلم بتقدیر الهی روان شد از اول تا آخر هیچ ذره نیست که ننوشت و چون
باحوال امتان ماضی رسید که از شومیت گناه بعضی در آب غرق شوند و بعضی آتش بارد و بعضی
مسخ شوند و غیر ذلک من القصص المشهورة قلم روان بود اما بر امت نبینا محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم در رسید دید که گناهان این امت از امتان ماضی بسیار بود نزدیک متحیر شد که یا رب
در حق این امت چه خواهی کرد و از غایت هیبت سر شق شد اما فرمان حضرت عزت چنین
شد که اکتب انهم عباد مذنبون و انا مولات عفو و در ختی طوبی نیز بر بالای کرسی است
بیخ او در صحن ... ساخت و حیلی رسول الله است ... بهشت ... شاخ

مسئله در بیان درازی و پهنائی

مسئله در بیان امت محمد

درخت طوبی دران حویلی نرسیده باشد واین چهار جوی که یکی از شیر ودیگر از عسل ودیگر از
شراب ودیگر از آب خالص از شگاف بیخ درخت طوبی بر آمده است در روزی جبرئیل گفت که در شگاف
او رفتم دران جای که آغاز این جویهای بود دیدم بسم الله الرحمن الرحیم نوشته بود واین چهار
جوی از سه میم واز چهارم هاء الله روان بود وطوبی را شصت شاخ کلان ست که از بیخ
جدا شده است در شاخ وشاخچه دو صد نوع میوه باشد که هر یک بلون دیگر وطعم هر یک
متفاوت باشد وسدرة المنتهی نیز بر بالای کرسی ست وآن درخت کنار ست وهر ورق او
چندان طول دارد که اگر اسپ تازی سه روز بپاید هنوز از زیر سایه یک برگ بیرون نرود و
آن مقام جبرئیل علیه السلام ست ودریا بین کرسی وآن دریای بحر الحیوان آسمان ست که آنرا
فلک اطلس نامند ودرمیان آن دریا وکرسی بیست هزار ساله راه است ومهتر عزرائیل بر
آسمان چهارم ست وتخته را در زیر بغل خود گرفته نشسته است که طول وعرض وی پانصد ساله
راه است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در شب معراج از وی پرسید که هنگام موت
چگونه خبر می یابی مهتر عزرائیل گفت که درین قریب من درختی ست که آنرا شجرة الیقین می نامند
تا هر که در دنیا تولد شود اورا ورزق اورا در برگ این درخت نوشته میشود وچون
اجل این شخص نزدیک برسد آن برگ زرد میشود وفرشتگان میدهیم تا آن برگ را شسته و
طعام وشراب آنکس بهر که بخورد وهیچ تداوی صحت نیابد وایضا برابری هر شخصی
دو ورق نیست درین قریب من که از یکی اعمال وی بر می آید واز دیگری رزق او در میرود وچون
نزدیک موت شود هر دو بسته میگردند حضرت فرمود که ارواح را چه میکنی گفت لا ابالی ست من
تعالت وگرانی پذیرد وفرمان خدا اگر صالح باشند زیر عرش می مانم واگر بدبخت باشند باسفل
السافلین میفرستم واز چگونگی حال وخبر نمیشوم که خدای تعالی با وچه میکند وایضا در آسمان
چهارم حضرت بمعراج میرفت دید که قطار شتران میرود ما اول وآخر آن قطار دیده نمیشد
از جبرئیل پرسید که یا اخی این چه قطار باشد جبرئیل گفت از ان پیش که آسمانها وزمینها آفریده شده اند
این قطار میرود ومن نیز از آمدن ورفتن او خبر ندارم که از کجا می آیند وکجا میروند وبر هر شتر دو
صندوق بسته بود فرمان رب العزت شد که یکی ازین شتران را بنشانید ویک صندوق را وا

بکنید بهتر جبرئیل و حضرت رسالت پناه پنهان کردند و در میان آن صندوق در آمدند هفت
عالم مانند این دنیا دیدند همه نورانی حضرت فرمود که یا اخی بهشت این باشد جبرئیل گفت لا
بلکه این را فردای قیامت از برای امتان تو گسترانند و در بالای این آسمان بیا فرشتگان اند
که همه از شدت گریه در سجود افتاده اند از جهت دیدن اعمال این بندگان که بار خدایا با این بندگان
چه عذاب خواهی کرد اگر گریه ایشان این آدمیان بشنوند همه را زهره ترقند و در میان این زمین
و آسمان دریایست و در میان آن دریا مرغان اند سفید رنگ بیضه را بر بالای دم خود
میکنند و از آن چوزه بیرون می آید و این چهار دریاهای دنیاوی از آن اهل اند یکی سعد و نیل
و سیحون و جیحون سبع آسمان چهار بدان که آفرزند اگرچه از روی ایجاد اول سبع السموات
بودند بعد از ایشان عرش اما در اراده عرش مقدم بود و سبع السموات طفیل بودند عرش
را چنانکه فرشتگان و دیوان مقدم بودند اما انسان در اراده مقدم بود و سائر چیز طفیل
او بودند چنانکه از طفیل سه‌ی عرش و کرسی و فلک اطلس و سبع السموات و این عالم را
عالم علوی نامند و از روی ایشان سبع ارضین تا ثری این را سفلی نامند و تا اسفل السافلین
که نیز آن سبع باشند همه سفلی اند و ایضاً چنانکه انسان از روی مرتبت تعلق بوحدت دارد
تعلق باسم الله دارد پس چنانکه الله اسم ذاتی ست که جمع صفات ست و خلیفه اسما و صفات
است همچنین انسان از لوازم اوست و از طفیل انسان ملک از طفیل ملک پری و از طفیل
پری دیو و شیاطین و از روی انسان مومن ایجاد و کافر و از روی ایشان سائر حیوانات
چون بهائم و حشرند و پرنده و جمله در قدرت الهی مستغرق اند [illegible]
والارض فی ستة ایام آورده اند چون زمین مهیا شد از کثرت آب آرام نمیگرفت
کوهها را بدو آفرید تا میخ او باشند و خلق الارض فی یومین وهما الاحد والاثنین
وخلق [illegible]
یوم الجمعة [illegible]
بدان ای فرزند که آنچه حق تعالی از برای ثواب و عذاب آفریده است چهار طائفه اند فرشته
و آدمی و دیو و پری اما از روی آفرینش اگرچه انسان مقدم بود و در ارادت با آفرینش خود

آمد تا ختم وانتها و خلیفه کل مکون و افضل ایشان باشد چنانکه محمد رسول الله از روی قرآن
مقدم بود تا در آفرینش موخر آمد تا ختم انبیاء و اکمل ایشان باشد که بعد از وی کسی
را نهد و چون چنانکه شد پس اول آغاز ایجاد بملائکه کرد چنانکه در حین خلق شدن عرش حاملان
او خلق شدند و در حین خلق کرسی کروبیان خلق شدند آورده اند که چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم در شب معراج میرفت بر ایشان سلام ایشان چنان بگفتن لا اله الا الله
محمد رسول الله مشغول بودند که آواز آن حضرت نشنودند جبرئیل گفتش که جواب سلام
این شخص را باز گوئید گفتند که این کیست جبرئیل گفت که این محمد آخر الزمان است که شما
کلمه او را میگوئید بعد از آن جواب دادند و همچنین تا هفت سموت هرچه در ایشان است از
فرشتگان آفرید و چون زمین را مهیا کرد آنچه اند و وحوش و طیور است در و آفرید و در سبزه
سال همچنان افتاده بود و بعد از این حکومت پادشاهی زمین را بفرشتگان تحویل نمود
که میان سائر حیوانات حاکمی و عدل کنند و تخت ایشان بر ملتان بود و نام ملتان شام
پور نهاده بودند پادشاهی ایشان مدت شانزده لک و بیست و چهار هزار سال بود
و بعد از ایشان پادشاهی زمین را به سلطنت دیوان و پریان داد قال الله تعالی
خلق الجان من مارج من نار یعنی چون دو موج بهم شراره زدند از سیر آتش دو جانور
آتشین آفرید یکی را نام مارجه و دیگری را مارج مارجه بصورت پلنگ دشت و شب ا و چون
شب بار مارجه باردار بود و مارج سه پسر و چها ساعت کردند اول فرزند ایشان که زائید نام
او را ابلیس کردند اما بقدرت الهی ابلیس بالذات بیرون کشید و چون از فرود بالا
به آسمان طبق زمین که میرسید مدت ده هزار سال عبادت اوستیکرد در هر زمین و
چون بدین زمین رسید صوف تسترا ابر پیدا شد ساعت و مدت ده هزار سال
عبادت الله تعالی کرد و نام او را ابلیس کردند و بعد از آن او را به آسمان بر آوردند چون
بهفتم آسمان رسید معلم فرشتگان گشت و درس میگفت نام او را عزازیل کردند اما و بعد
او مادرش و پدرش را نیز بدین زمین رسانیدند پدرش پیر شد و نام مادرش بابخی گشت
و ایشان را هفت پسر دیگر تولد شدند تا که پادشاهی زمین با ایشان شد و چون آن

حاکم بعد بیفرمانی کرد و سجده نکرد او را از آسمانها انداختند تا نام او شیطان شد و
شیطان انداختن را گویند و چون پیغامبر ما تولد شد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم او را از
رفتن بآسمان منع کردند نام او رجیم شد زیرا که پیش از پیغامبر ما سیر آسمانها میکرد و سکونت
مدت شانزده لک و سیزده هزار سال بادشاهی دیوان و پریان بود و تخت ایشان
بملتان بود و ایشان نام ملتان را چکپور کرده بودند و چون از ایشان سلب کردند
بادشاهی زمین را با اسپان داد و تخت ایشان نیز بملتان بود و نام ملتان هنپور کرده
بودند و مدت شش لک و هشتاد هزار سال بادشاهی اسپان بود و در بادشاهی
اسپان آغاز ایجاد آدم نهاد و خاک او را جمع کرده در میان طائف
و مکه در از نهاد و کما قال الله تعالی خمرت طینة آدم اربعین صباحا پس معلوم باد که بعد چهل سال
آدم مسجود ملکین مذکورین از اینجا معلوم است که ایشان منکر گشتند و آدم را چهل روز بنا نهاد
آرامی پیدا کرد تا سلسله تخم ... در دو باشد آورده اند که فرشتگان خاک را
گل میکردند شیطان ... پیش اسپان رفت گفت ای اسپ هیچ از احوال خود خبر
داری که از این خاک شخصی پیدا خواهد کرد و این را نسل پیدا شود که بر نسل تو سواری کنند و بر
همه وحوش و طیور والی باشند و همگی از دست ایشان بقتل رسند و زحمت بینند چون الحال این
گل را خراب بکنید ... فرمود تا همه وحوش و طیور جمع شدند و آن خاک را در زیر پا
خورد کردند و پایمال گردانیدند تا مانند سفال که از زیر سم ایشان بر آید سوخته و تافته
میگشتند و آتش از سم ایشان آن سفالها بر افروختند تا بعاقبت سوخته و ناچیز گشتند که آنها صلصال
و باز چنان کرد که کما قال الله تعالی خلق الانسان من طین حماء و حماء گنده بوی را گویند و ایضا
قال الله تعالی خلق الانسان من صلصال کالفخار و صلصال گل را گویند که از میان و هم جدا شد
برآید و خشک شود یعنی گل چنان خمیر شد که گنده بوی پیدا میکرد و ایشان جدا یافتند که
بمانند صلصال میگشتند آن ... حوالی گرد فرشتگان ... شد و باز شدند
[illegible]
[illegible]

بعد ازان حق تعالی بید قدرت او را مهیّا ساخت از گوشت و پوست و استخوان اما روح هنوز
درو نه داخل نبود اول شیطان درون در آمد بعد از مدتے بر آمد جمله ملکوت و وحوش و طیور از وے پرسیدند
که شنیدنا درو چه چیز دیدند شیطان گفت که او را عالم صغری بینم سائر تن وے چون زمین ست
و بر زمین او موی ست برابر گیاهے که بر زمین ست و سر او مانند آسمان ست و چشم او و شنوائی و
گویائی او چون ستارگان ست عرق او چون جویبار وان ست اما در اندرون گنبدے
مخفی ست و چون مهیا شد حق تعالی قطرهٔ از رحمت خود بدو فرستاد و آن قطره را چهار جاے
کرد بیک قطره وجود او را مزین کرد و بقطرهٔ دوم بینائی چشم او را حاصل کرد و بقطرهٔ دیگر او را
عاقل کرد تا حق را بشناسد و آن قطرهٔ دیگر همچنان معلق ست که بوقت دعا مومنان نازل
میشود و چون ارواح به نزدیکش بردند پنداشت که این نیز جایے با فراغت ست مگر درینجا
دیدار الله تعالی نه بینم چون در آمد در وے حبس شد گفت کاشکے بال و پر مرا شکسته بودندے
تا بدین جائے نیامدیم حضرت بابا آدم در حال از جاے بجنبید و بنشست عطسه آمد چون عطسه کرد
گفت الحمد لله تعالی گفت یرحمک ربک فرشتگان گفتند ربا درین مدت مدید مایان تسبیح
تقدیس تو میگوئیم یک کرت بمایان رحمت نفرستادی و برو از اول فطرت رحمت فرمودی
فرمان شد که اے ملائکه کسیکه در اول فطرت مرا بشناسد و حمد من گوید برو چگونه رحمت نکنم و
درمیان وے کتف بابا آدم هنوز سوراخے مانده بود ارواح بنی آدم را ازان سوراخ در بطن آدم در
آورده تا با ایشان عهد کند و ایجاد ارواح بیست هزار سال قبل از صورت بابا آدم علیه
الصلوٰة والسلام بود و قسمت و نصیب هر شخصے از خیر و شر پنجاه هزار سال پیش از ایجاد ارواح
بود کما لحال بوقت میرسد و حق تعالی سه عهد کرده ست با ارواح اول عهد ست عهد ادیه که در
وحدت بود که سوی ارادهٔ مومنی کرد و مضل ارادهٔ ضلالت و عهد دوم در پشت گنبد بیت
حصائر القدس نام که مسکن ارواح مومنان درانجا باشد که هنوز بنیامده اند الحال نیز در اتفاق
و عهد سوم در پشت بابا آدم تا او را بر فرزندان خود شاهد گردانند اما چون بر آمدند کافر از مومن
و مومن از کافر جدا [illegible] گرفته تا الحال در صورت کبر و منی و بدی ازان اثر ست و در
کافر عنادت و حلیمی و [illegible] ازان اثر مومنان ست و چون هر یکے بعد از استخراج بخود بینی مشغول

شدند و در خود دیدند و تعجب کردند گویا که حق را فراموش کردند پس از الله تعالی ندا آمد الست
بربکم قالوا چون در ربیداول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گفت بلی یعنی بلکه هستی
خدای ما یان و در متابعت او جمله انبیا و اولیا و مومنان اما از گفتن کافران سکوت کردند
یعنی هیچ نگفتند در آن زمان عهدنامه را نوشتند و در بهشت دری بود سفید رنگ در آن نهادند
نوشته را و آن در را از برای بنا کعبة الله فرود آوردند که الحال آن را سنگ اسود می نامند تعالی
سفید بود اما چون دست عاصیان بر وی رسید سیاه شد و طول او هشت ذراع هست یعنی
فرزند که حق تعالی سرزنش ملائکه چگونه کند فرمود مر ملائکه را که شما خود را از وی بهتر میدانید پس
آنچه من در دنیا آفریده ام نام های ایشان را بگوئید که هر چیز چه نام دارد فرشتگان گفتند
سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم پس فرمان الله تعالی شد که ای
ملائکه اگر شما نمیدانید از وی بپرسید تا نامهای هر چیز را بشما بگوید و از این معلوم میشود که فضیلت
بعلم و ادب است نه بعبادت که اگر فضیلت بعلم نبودی بابا آدم را بهتر از ملائکه نگفتی که او عالم بود و
ایشان عابد پس فرمان حق تعالی بر آدم شد که ای آدم تو بیاموزان مر ایشان را کما قال الله تعالی
یا آدم انبئهم باسمائهم بابا آدم بر عرفات ایستاد و تمام زمین مانند خردله بر کف دست بدو نمود
و نام هر گیاه و هر جانور را بهر زبان جدا جدا بایشان نمود و بعد از آن حکم سجده شد فرشتگان
را که آدم بعالم از شما افضل شد واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر و
کان من الکافرین و بعد از آن بابا آدم را بر تخت بنشاندند و ملائکه بر داشتند و به بهشت بردند
و چون قصه بر آمدن از بهشت بالا مسطور است بر آمد و در کوه بلند و جای دشوار می باشید شیطان
به پیش بادشاه اسپان رفت و کیفیت احوال میگفت که فرزندان این شخص اولاد ترا زیر بار
خواهند آورد و الحال چون یک تنها است او را باید کشت اسپان تمامی درندگان را چون شیر و
پلنگ و سگ جمع میکرد و در پیش بابا آدم می آمدند تا جنگ کنند بابا آدم هفت فصل بست
قوت و هشت هر سنگ و درخت و چوب که بدست می آمد بر ایشان میزد و یک می شد اما
در روز خواب کردن بر وی حرام بود و روزی از روزها همه درندگان اتفاق کردند و سگ پیشوا
کردند که ای سگ تو دلیرتر [illegible] اول تو [illegible] آتش آورد بعد از آن بابا [illegible] هر طرف رو

ریزیم اما چون روی بابا آدم را دیدم حوا را بجنبانید و بر پایش افتاد و بابا آدم
دست حوا را بر پشت او مالید و گفت که تو پای بند فرزندان من باشی لشکر درندگان پریشان شد
بعد از آن بابا آدم خوابی کرد و سگ نگهبانی میکرد آورده اند که اما حوا پانصد کرت و
قیل چهار صد کرت جفت جفت زائیده بود اول قابیل و قلیمه در یک شکم دیگر هابیل و دمیمه
تولید شدند پس حکم باری تعالی بران بود که دختر اول را به پسر دوم و دختر دوم را به پسر اول داده
باشید قابیل قبول نکرد و دلیل کرد که قلیمه بمن همراه زائیده است از من باشد فرمان حق برین نیست
بلکه شما ریاضت کنید میان ما و هابیل و قلیمه بصورت اما حوا بود بابا آدم گفت که هر دو سوگند
بخورید و سوگند ایشان آن بود که هر یک از مدعی و مدعا علیه دو طبق آتشین میکشیدند
یکی را بر صفا می نهاد و دیگر را بر مروه کسیکه برحق می بود طبق او میسوخت و کسیکه ناحق می بود
طبق او در میشد و ایشان هر دو را بر طبق گوسفندان ماندند گوسفند هابیل غائب شد و آن
گوسفند را هنگام ذبح اسمعیل نازل کرد و گوسفند قابیل رد شد قابیل بدبخت هنوز قبول
نکرد و هابیل را کشت اما بر پشت خود برداشته میگشت روزی دید که دو زاغان از آسمان
فرود آمدند یکی را دیگر بکشت و در خاک دفن کردند و این فهم و فن از آن است و هابیل
را دفن کرد چون بابا آدم را این غایت هم حاصل شد کوز پشت گردید از اولاد و چهل هزار
خانه شده بودند تمام بامدادا میکرد تا بوقت شام در آنجا افتاده بودی و طفلان در میان
قبرغه و پهلوی او میدویدند و بزرگان در پیش او میشدند و طفلان را منع میکردند و میگفتند
یا ابو البشر خدای بشما دست پای داده است طفلان را ابیگن و از جای بیجا شو تا الیم
دانند که زنده است گفت در بهشت از جای بیجا شدم از شومیت آن بدین جای رسیدم
و اگر درین دنیا از جای بیجا شوم مبادا که باسفل السافلین روم و نور حضرت رسول علیه السلام
در در سفید در زیر عرش بود روزی جبرئیل آن نور را از آنجا کشید و در پیشانی بابا آدم بماند
و آن در از فراق دو پارچه شد پارچه در بیت المعمور افتاد و پارچه دیگر برنج شد ازینجا پیغمبر
علیه السلام فرمود که الارز منی یعنی برنج از من است اما حوا گفت یا آدم امروز از پیشانی
تو چنان نوری است تابد که من هرگز در ایام جوانی ندیده بودم تا جبرئیل در آن نازل شد که

اے آدم این نور از محمد آخر الزمان ست که در اولاد تو پیدا میشود و او ختم جمله انبیاست بابا
آدم گفت که من و حوا از قوت رفته ایم الحال کا مجامعت از ما پیدا نمی تواند بحکم آمد جبرئیل سیبی
از جنت بیاورد و نصفے ازان هر یکے بخورد و در حال چون غنچه خرما هر دو را قوت پیدا شد باهم
فراهم آمدند و سلوی نام چشمه ایست هر دو دران غسل کردند باز آن نور در پیشانی اماں حوا تابید
بعد از تولد شیث آن نور در پیشانی شیث می تابید و قبیل شیث یا ثارها حده متقدم تولد شد
جفت در بهشت و با او همراه دختر تا او جفت او را بهتر جبرئیل از جنت حوری بیاورد که نام
او لیانه بود و حوانه جبرئیل گفت مر بابا آدم را تا به شیث عهد کند که او نیز با فرزند خود عهد کند تا
زمان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که هیچ احدی خواه در کفر خواه در اسلام چونکه این نور بخود همراه
دارد بنا محرم دست نه اندازد بابا آدم با شیث همچنان کرد او با فرزندان تا رسید بزمان محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم از بهتر شیث انوش زائید و آن نور در پیشانی او می تابید پسر او
نام انوش انواس ست و از وی قینان تولد شد که آن نور در پیشانی او می تابید از و مهلائیل
تولد شد باز آن نور در پیشانی او می تابید هکذا تا آخر فرزند میرفت و مهلائیل نهایت خوبصورت
بماند اما خوابود و یوسف پیغمبر نسبت بصورت اما حوا ده حصه زیبائی داشت و در هنگام
مهلائیل اولاد آدم پانصد یک خانه بودند همه مسلمانان و ایمان به پیغمبری مهلائیل آوردند
و در سجده میکردند قبیل اسمه مهلائیل و چون مهلائیل وفات یافت فرزندان او
نهایت صغیر بودند شیطان بهائم او آمد بصورت پیر فرتوت و نوحه آغاز کرد که هیهات
هیهات خدا چه دوستان خود را بکشید و پیرانند و فرزندانش صغیر ماندند همگی عقب برد
کردند و چون طلبش گفتند که ای بدبخت تو مگر شیطانی ندیدی که قینان و انوش و شیث
و آدم همه رفتند ما نیز رفتنی ایم ازان رفت و بصورت فقیر صوف پوش آمد و سر انجام خانه مهلائیل
و پیش گرفت بنائے که خانه از غم وانده و دنیا دی بیامدند اما آن نذر و هدیه کرد در زمان
مهلائیل می آمد بود روز بر طرین کوه دکان الغت که اگر کارے بکنم که باز تمام اولاد آدم در پیش
شما بیایند و نذر و هدیه بیارند شما رضا دارید که دو کان از آنجا کوه سے ایشان بود گفتند که
کرم کرده باشی سنگی تراشید و بت ساخت میکرد و دستار و جامه مهلائیل در وپوشانید اول

اهل بیت او را به بت سجده کردن فرمود هکذا تا تمام ولایت گبر شدند که مهلائیل زنده شده
چون مردمان در پیش بت می آمدند شیطان بتیغ بر پیش می نهاد و خود در دهن بت
می نشست و سخن میکرد و علم تناسخ بیان می کرد که ای مردمان من مهلائیل بوده ام اما مسخ بوده ام
بدین صورت آمده ام و بهشت و دوزخ چیزی نیست اگر عمل نیک می کنید بصورت نیکی انگیخته
شوید پیش ازان نام و نشان کافری نبود اما شیطان بدبخت آن پانصد یک خانه
همه را کافر گردانید بعد ازان بهر یکی از ایشان بت تراشیده داد که در خانه خود دید و سجده کرده
باشید تا حاجت شما بان روا گردد و چون اخنوخ کلان شد آن نور در پیشانی او می تابید
اخنوخ مدرسه ها پیدا کرد ازانجا نام او ادریس شد و سلاح حرب نیز او درست کرد و بکافران
نیز او جنگ میکرد و جامها را نیز اول درست کرد و پیدا نمود و چون ادریس به بهشت رفت
شیطان باز بظاهر پیدا شد و در گوشه بنشست اهل محله در رجوع کردند هکذا تا تمام اولاد
آدم در پیش او شدند و این بدبخت مکار طعام نمیخورد و شرابی آشامید گفتندش که شما
چه حال است که طعام و شرابی نخوری شیطان گفت اینحالت درویشان است من درویش
بوده ام هر که بدین حالت میرسد از طعام و شراب باز ماند شما را باید که خانقاه برای من
درست بکنید و پانصد جوان مردمین بدهید تا ایشان اما نند خود بحکم ایشان همچنان کردند
چون به خانقاه درآمد لعین اسباب ملاهی چون چنگ و رباب و غیر ذلک پیدا کرد و
اعمال آن بجوانان آموخت حتی که بعضی چیزها مکاشفات نیز بدیشان نمود چنانکه حور و
قصور و براق و طعام لذید چون چراغها و باغها و جایها خوب بلند و میوه های گوناگون و
تختها مرصع بلکه بر تخت دیو را نشانده و میگفت که این خداست ایشان سجده میکردند
و همگی بدین نوع کافر شدند و این احوال درمیان صوفیان جاهل عامی تا این غایت
باقیست زیرا که جاهلان او در خلوت در آرند و رقص و سماع و سرود کنند بعضی گویند که ذات
خدا دیدیم و بعضی گویند که صفات خدا دیدیم و بعضی گویند که حور و باغ دیدیم پس پرهیز بکنید
از صوفیان جاهل که از شیطان بدتر اند بلکه خود شیطان اند که حق تعالی در کلام الله شیاطین
جن و انس یاد کرده است قال الله تعالی من الجنة والناس و چون بعد مدت شیطان

و اگر عمل بد کنید بصورت بدی انگیخته شوید

از خانقاه برآمد تمام پر نغمه و سرود شد و رقص و سماع گشت آن تمام ولا و او کافر شدند و مشایخ
او گشتند و چون کمل کلان شد آن نور در پیشانی او می تابید و از نوح نبی سه تولد شد باز آن نور در
پیشانی او می تابید و قبیل نوح بن لام و لام بن ملک ملک بن کمل و این پیغمبران بودند از پشت
آدم علیه السلام و چون نوح علیه السلام مبعوث شد به پیغمبری جبرئیل آمد که امسال نکاح کردن
خواهر حرام شد و پیش ازین روا بود چون نوح دعوت نمود کفار همه انکار آوردند که چندین پیغمبران
گذشتند نکاح خواهر حرام نکردند و شما حرام گردید و هر روز نوح نبی الله را کافران می بستند و لقمان
میکردند و میزدند و چون نوح نبی الله آواز کرده دعوت می نمود آواز او از مشرق تا مغرب
میگذشت و کافران پنبه را در گوش می نهادند پس ازان نوح علیه السلام مناجات بحضرت
ذو الجلال کرد که یا رب دشمنان تو مرا بغایت هلاک رسانند مهتر جبرئیل دانه را از بهشت آورد
و گفت که این را نهال کن تا کلان شود از وی کشتی بسازد و تو در کشتی سوار شو و کافران در
آب غرق شوند بعد از سه صد سال درخت کلان شد و آنرا پاره پاره کرد یک لک و بیست
چهار هزار تخته برآمد اما کشتی تمام نمی شد و بر هر تخته نام پیغمبری نوشته بود بعد ازان مهتر
جبرئیل از دریای عمان درختی آورد و پاره پاره کرد ازان چهار تخته برآمد و بر هر یکی نام
این چهار یار نوشته بود و کشتی بدان چهار تخته سرانجام یافت آورده اند که چهل کس که دین
و ایمان آورده بودند و چهل کس در کشتی سوار شدند و از حیوانات از هر چیز یک نر و یک ماده
با خود همراه بگرفت چنانکه شیطان آمد و دست به پیشانی فیل مالید موش از بینی او افتاد و
کشتی را سوراخ کردن گرفت مهتر نوح دست به پیشانی شیر کشید عطسه زد گربه پیدا شد و در
کمین موش نشست که قول الشاعر گربه را از عطسه شیر آورده اند و چون برآمدند از کشتی همه
آدمی نر و ماده مردند مگر سه پسر مهتر نوح ماند و زن نوح بعد از برآمدن از کشتی نیز کافر شد نوح
را آدم ثانی گویند که بعد از آدم علیه السلام تمام مردمان از نسل نوح اند که قول الشاعر ابو الفرح
[illegible] و آن سام و یافث و حام اند چنین مسطور است که نوح
در خواب خفته بود و اندام نهانی او برهنه شد یافث رسید خنده کرد و حام رسید خاک سر پوشید اندام
سام رسید پرده را ستر گرفت و اندام [illegible] پوشید چون بیدار گردید حضرت نوح [illegible]

مطلب در بیان [illegible] نوح علیه السلام

یافث پدر دعا کرد و یافث را هشت پسر بود مهتر جبرئیل شش پسر یافث را در کوه قاف اند
و آن دو پسر را صد دنیا اند الحال همه کافران و ترکان اند بعضی غیر ترک باشند و از بیخ
کرد ترکان در هیچ زمانه پیغامبر مبعوث نشده بود بعضی گفته اند که ثمود پیغمبر ترک بود و مهتر نوح
بحام فرمود که رویت سیاه باد و او سیاه شد و الحال فرزند او سیاه روی میزایند و شهر
در بیابان سام دعا خیر کرد که در عالم تمام اولاد او بزرگترین شد و عمر نوح علیه السلام هزار و هفت
صد و پنجاه سال بود و از و آن نور درگذشت و در پیشانی می تابید و از و ارفخشید تولد شد آن
نور در پیشانی ارفخشید می تابید و از و شالح تولد شد و آن نور در پیشانی شالح می تابید و از و عابر
تولد شد و آن نور در پیشانی عابر می تابید و از و فالغ تولد شد و آن نور در پیشانی فالغ
می تابید و از و ارغو تولد شد و آن نور در پیشانی ارغو می تابید و از و ساروغ تولد شد و آن نور
در پیشانی ساروغ می تابید و از و ناحور تولد شد و آن نور در پیشانی ناحور می تابید و از و
تارخ تولد شد و آن نور در پیشانی تارخ می تابید و از و آذر تولد شد و آن نور در پیشانی آذر
می تابید و از و ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد و آن نور در پیشانی خلیل می تابید و از و آن نور
درگذشت و در پیشانی اسمعیل علیه السلام می تابید و از و درگذشت و در پیشانی قیدار می تابید
آورده اند که ابراهیم را دو پسر بود یکی اسمعیل دوم اسحاق و از اسحاق نیز دو پسر اند یکی
یعقوب و ثانی عیص و از مهتر یعقوب دوازده پسر اند مهتر یوسف و بنیامین از یک مادر
بودند و آن ده از مادر دیگر تا یک از نسل مهتر یوسف و بنیامین اند و در میان تا یک
هشتاد هزار انبیا و هشتاد هزار انبیا مبعوث شد و از آن ده پسران سائر عجم اند و از نسل اسمعیل
یکی محمد رسول الله به پیغمبری مبعوث شد و این بنا بر عظمت قدر رسول بود که یک تنها
با ایشان برابر یکم فضل بود و از قیصار قیدار تولد شد و آن نور در پیشانی قیدار می تابید
و از و حمل تولد شد و آن نور در پیشانی حمل می تابید و از و سلامان تولد شد و آن نور در
پیشانی سلامان می تابید و از و نبت تولد شد و آن نور در پیشانی نبت می تابید و از و اود
تولد شد و آن نور در پیشانی اود می تابید و از و عدنان تولد شد و آن نور در پیشانی
عدنان می تابید و از و معد تولد شد و آن نور در پیشانی معد می تابید و از و نزار تولد شد و

آن نور در پیشانی نزار می‌تابید وازو الیاس تولد شد وآن نور در پیشانی الیاس می‌تابید
وازو مدرکه تولد شد وآن نور در پیشانی مدرکه می‌تابید وازو خزیمه تولد شد وآن نور در
پیشانی خزیمه می‌تابید وازو کنانه تولد شد وآن نور در پیشانی کنانه می‌تابید آورده اند که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گاه گاهی بکنانه سرفرازی میکرد که من از فرزندان کنانه‌ام
بغایت مالدار و سخی بود وازو نضر تولد شد وآن نور در پیشانی نضر می‌تابید وازو قصی تولد شد
وآن نور در پیشانی قصی می‌تابید وازو مناف تولد شد وآن نور در پیشانی مناف می‌تابید
وازو هاشم تولد شد وآن نور در پیشانی هاشم می‌تابید وازو عبدالمطلب تولد شد وآن نور در
پیشانی او می‌تابید وازو عبدالله تولد شد وآن نور در پیشانی عبدالله می‌تابید حکایت
آورده اند که عبدالمطلب نذر مقرر کرد که اگر مرا ده پسر تولد شود پسر آخرین را در حرای کعبه
بکشم و پسران یک مادر بودند و عبدالله از مادر دیگر که صغیرترین همه پسران بود پس خواست تا
او را بکشد اما چون فرزند بود در پیش عالمان آن زمانه رفت و کیفیت حال پرسید ایشان
گفتند که در کتابهای ما چنان نوشته است که ده شتر را نذر کن و بر اشتر و پسر قرعه انداز تا بر
هر که برآید او را ذبح کن عبدالمطلب همچنان کرد و قرعه بر عبدالله برآمد باز ده اشتر دیگر زیاده کرد و
باز قرعه بر عبدالله برآمد همچنان تا پانصد شتر ده ده افزود اما چون به پانصد رسید قرعه بر
اشتران آمد عبدالمطلب قبول نکرد که چندان کرت بر عبدالله آمد یک کرت بر اشتران آمده
باشد چه شود همچنان تا هفتاد کرت دیگر قرعه انداخت بر اشتران برآمد بعد از آن پانصد اشتر
را ذبح کرد ازینجاست که پیغمبر علیه السلام فرمود انا ابن الذبیحین یعنی اسمعیل و عبدالله که اسمعیل
بکبش اسمعیل نجات یافت و عبدالله به پانصد شتر بعد از آن چون حضرت رسالت پناه شفیع
روز جزا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از شکم مادر بزمین آمد آن نور را که ودیعت بود
بجز یک کافر و مسلمان بود و مسلم شد و گفته اند که از عهد شیث آدم تا عهد عبدالله آنچه اجداد
که تا محرم دست اندازی کرده باشد خواه مسلم خواه کافر مرده ...
این انبیا که جد و جد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بوده نجات از کافران ...
معلوم باد که این نور در پیشانی انبیا بعینه بعبارت بوده و پیشانی کافران ...

مسئله در بیان ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم

قصه ولادت حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وآله وسلم

در اشرست که زنان جمع آمده بر ولادت او گواهی میدادند که بحجرو فرود آمدن او چنان نور پیدا شد که ما این خانها شام میدیدیم و عبد المطلب گفت چون علی الصباح در آنجا میرفتم دیدم که از روزنها نور تحتانی کیفیت پرسیدم گفتند که از ان عبد الله پسر زائید درین خانه این نور از ان اوست و در زمان ولادت حضرت رسالت پناه در روم نوشیروان بادشاه بود و در اکثر اوقات حضرت رسالت پناه مفاخرت میکرد که من در زمانه بادشاه عادل تولد شده ام و نوشیروان را حصاری بود از شهر که بمقدار ده رسن راز کشیده بود و هر رسن چون صد قدم بود و در شب ولادت چهارده برج آن حصار بر افتاد و تا ده میل آواز آن افتادن دور تر رفت و دلاوران لشکر چنان هیبت زده پریشان شدند که یک بدیگر نه هیچ پرسید و مادر و پدر از احوال فرزند و فرزند راز احوال ایشان خبر نبود و میخواستند که آتش افروزند اما آتش بمنزله آب گشت از روی سردی که دست در آتش نمیسوخت و آتش بگاه و هیزم اثر نمیکرد و ساوه نام دریا بود که درون حصار میرفت تمامی آب آن خشک شد و اندک آب در چیزها استاده بود چون کافران دست را آن آب میکردند آب چنان گرم بود که دستها میسوخت کقول الشاعر ع کان بالنار ما بالماء من بلل حزنا و بالماء ما بالنار من ضرم و ضرم سوزش را میگویند پس همگی عاجز شده در پیش کاهنان رفتند که کیفیت حال پرسند کاهنان گفتند که علم ما پایان نازل شد نمیدانیم چه واقعه است و علم ایشان شیطان بود زیرا که هر دانه از منه شیطان امور غیب را بر دان میکرد کافران میان پیغمبران و کاهنان فرق میکردند و در اول ایجاد شیطان بدبخت تا بهشت گذر کرد که بابا آدم را از بهشت بیرون کشید اما چون حضرت ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد تا آسمان چهارم میرفت چون حضرت عیسی علیه السلام تولد شد تا آسمان دنیا میرفت و هم بر آمد و این اطلاع شیاطین بر غیب بر آنست که آنچه درین زمین از نیک و بد ظاهر میشود آوازه آن اول بحاملان عرش میشد بعد ازان بر تمام ملکوت و این شیاطین از فرشتگان می شنوند و بکاهنان میگویند اما درین زمان نزدیک آسمان میروند و در میان ملکوتیان سخن میکنند از امور غیب شنوند و صد سر از کذب همراه کرده گویند بکاهنان چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم تولد شد کاهنان چشم براه ایشان داشتند که شیاطین بیایند تا

مایان را خبر کنند ناگاه چون بجانب آسمان دیدند تمام روی آسمان شعلهٔ آتشین گرفته بود و همه شیاطین
را با لشکر او از آسمان دنبال میکردند و از هفتم زمین گذر نمیدادندش بکاهنان هیچ نگفتند حتی که بیک
متحیر شدند و این شعله از ستارگان بود و تا این غایت چون دیوان و پریان بر زنهای خود میشوند
و بالا میپرند و هرگاه که نزدیک میرسند از ستاره شعله میخیزد و اگر بر ایشان برسد باشند خاکستر میگردند
بزمین می‌آیند و اگر خلاص شوند صد هزار دروغ حاصل میکنند قال الله تعالی ولقد زینا السماء الدنیا
بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر و چون فرشته دیدند که مرغان
در هوا میگشتند و میگفتند که ای بدبختان دین شما خراب شد که من بعد تقویم نباید و محمد آخر الزمان
پیدا شد کقول الشاعر من بعد ما اخبر الاقوام کاهنهم * بان دینهم المعوج لم یقم * و
الجن تهتف والانوار ساطعة * والحق یظهر من معنى ومن کلم * و چون در پیش بتان شدند دیدند
که بتان پارچه پارچه افتاده اند و چون هیبت تمام بر کافران بگذشت بعد از آن یک نوری تابید
که مردمان شام اشتران بصری دیدند و نوشیروان عادل دو شتر باز به پیش عبد المطلب فرستاد
که این پسر پیغمبر شود من بدست او مسلمان شوم و در **قصص** وارد است که چون عیسی
نازل شود نوشیروان عادل را و والدین حضرت را و ابی طالب را و حاتم را زنده گرداند و الیاس
خلیل الله را بفاتحه گفتن زنده کند و ایمان آرند باز بمیرند در حال و در **بوستان**
ابو اللیث سمرقندی وارد است که چون مادر رسول الله حامله شد پدر وی عبد الله بمرد و
جد او عبد المطلب وفات یافت در زمان که حضرت هشت ساله بود و نگاه میکرد او را ابو طالب
پدر علی رضی الله عنه واسم امه آمنة بنت وهب فقدت امه وهو ابن ستة اشهر والظئر
التی ارضعته حلیمة فاوحى الله تعالى الیه وهو ابن اربعین سنة فاقام بعد الوحی بمکة
ثلثة عشر سنة ثم هاجر الى المدینة فاقام بها عشر سنین فتوفی وهو ابن ثلث و
ستین سنة و آنچه بخانه آورده بود و از زنان نه زن بود و پنج زن او خواسته بود [illegible]
ما تزوج من النساء اربع عشر نسوة اول امرأة تزوجها خدیجة بنت خویلد وهی سیدة
النساء وکانت اسبق النساء اسلاما و دیگر زنان او سوده بنت زمعه ثم عائشة بنت
ابی بکر تزوج هؤلاء الثلثة بمکة و تزوج بالمدینة حفصة بنت عمر و ام سلمة بنت امیة

وام حبیبه بنت ابی سفیان واین هم زن قریشی بودند وجویریة بنت الحارث وصفیه
بنت حیی بن اخطب وزینب بنت جحش واین زن زید بن حارثه بود ویقال لها ام المساکین
لسخاوتها وهی اول نسائه ماتت بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ومیمونة بنت الحارث و
این خاله ابن عباس بود وزینب بنت خزیمة امرأة من بنی هلال وامرأة من بنی کندة وهی
التی طلقها النبی وامرأة من بنی کلیب وحضرت رسالت پناه را چهار دختر وسه پسر بود
فاول اولاده القاسم ثم ابنته زینب ثم ابنه طاهر واین طاهر بعد نزول وحی تولد شده
ازان ورا طاهر نام شد ثم ابنته ام کلثوم ثم ابنته فاطمة ثم ابنته رقیة فهؤلاء کلهم
ولدوا من خدیجة ثم ولد بالمدینة ابنه ابراهیم من سریة یقال لها ماریة القبطیة
وزوج فاطمة من علی بن ابی طالب وزوج رقیة من عثمان بن عفان فماتت بعدما اخرج
رسول الله صلی الله علیه وسلم الی غزوة بدر فلما رجع من بدر زوجه ام کلثوم ولهذا سمی
عثمان ذی النورین وزوج زینب من ابی العاص ابن الربیع ومات اولاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم کلهم قبله الا فاطمة فانها عاشت بعده ستة اشهر ومعلوم باد که اکثر
پسران حضرت پیش از وفات شده بودند وقیل مردمان پیدا نشدند زیرا که این طور
پیغمبر را پسران چگونه پیغمبران نشوند وحال آنکه پیغمبر بعد از و درست نبود که او ختم
انبیا بود از این جهت وفات ایشان مقدم شد آورده اند که ابوجهل بدبخت و ولید
میگفتند که محمد را پسر نیست چون او بمیرد دین او و مراتب خواهد شد و در عرب اگر فرزند
نشود او را ابتر گویند ومیگفتند که محمد ابتر است از جهت سرزنش ایشان حق تعالی فرمود
انا اعطیناک الکوثر فصل لربک وانحر ان شانئک هو الابتر یعنی ای محمد بدرستی که
ترا حوض کوثر عطا کردیم ومر ترا یاد کن نماز ای پروردگار خود بجا آری واشتران را
نحر کنی وبدرستی که دشمنان تو ابتر اند وعلما آورده اند که ابوجهل را اولاد ماند و دیگر
آورده اند که اگرچه ماند ولیکن نام ونشان ایشان معلوم نیست چنانچه حضرت معلوم
است که هزار در هزار سیدان در عالم پراگنده اند وکانت نساءه کلهن ثیبات الا عائشة
فانها بکر تزوجها وهی بنت ست سنین وبنی بها وهی بنت تسع سنین وکانت عنده

تسعا وكان فتح خيبر بعد الهجرة بست سنين وفتح المكة بعد الهجرة بثمان وكانت

وفاته يوم الاثنين في شهر ربيع الاول والتاريخ الذي نؤرخ بالكتب الى يومنا هذا انما

هو تاريخ الهجرة امر بها عمر بن الخطاب ان يجعل التاريخ من وقت الهجرة بمشاورة اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وسلم بدانکه انسان هر چند نوع اند آنچه بعدا [illegible] بکار واند چهار طائفه اند ملک و جن و دیو و انس هر چیز را ده حصه بتوان کرد آن نه حصه ملک اند و آن یک حصه این سه طائفه اند که مذکور شد باز این سه طائفه را ده حصه کنند آن نه حصه جن اند و آن یک حصه دیو و انس اند بعض این دو را ده حصه کنند نه حصه دیو اند و یک حصه انس اند و انس صد و بیست و پنج نوع اند صد نوع همه بطرف هند اند و همه بالوان مختلف اند بعضی را تا قو گویند که در سینه چشم دارند و بعضی را ملوج گویند که گوش ایشان چون گوش فیل [illegible] اسکسار گویند که سرهای ایشان چون سر سگ اند و بعضی را دوال پای گویند بر طرف که پای ایشان بی مهره و بی پی و اختیار دل ندارند و بعضی بیا شد سگ اند و سرهای ایشان چون سر چه اند خوراک و شراب ندارند مگر جماع که دائم المدة بجماع گرفتار اند علی هذا الالوان و این همه بهشت و نه نوع اند و دوازده نوع بطرف شمال اند چنانکه ترس و محجوب تودیکی و تنگ چشمان چو و خر یا در شمال چون کسی رو بقبله و پشت بمشرق نشیند فتح شین دست راست را گویند و کسر شین دست چپ اینجا فتح شین مراد است و شش نوع بطرف شمال اند و اینجا کسر شین مراد است که ایشان زنگبار و برکات گویند بعضی در جزیره عمان و بعضی در دریای عمان آورده اند که پادشاه برکات مدت دوازده سال در سفر بود و در پادشاهی خود میرفت که در جهان غیر از من پادشاهی باشد تا من با او جنگ کنم بعد از دوازده سال امرا و خوانین او قصه کردند غیر از شما پادشاه نیست و شش نوع دیگر دو تا اند که ایشان یاجوج و ماجوج و ترک خورد و ترک خرد و غیر آنک گویند و این همه دو نوع رونده که بهشت نیابند و باقی اند یک نوع که لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند این طائفه هفتاد و سه فرقه گشته اند و هشت هر هفتاد و یک فرقه بود و امت عیسی هفتاد و دو فرقه و دیگران بیان هر قدر چه بود و امت محمد رسول الله هفتاد و سه فرقه اند

یک فرقه ازین طائفه نجات یابند که بسنت وجماعت باشند و دیگران همه هلاک گردند
در دوزخ با کافران باقی مانند این همه بسبب بدبختی و دروغی و پیری و پیشوائی گمراه گشته اند
در خبر است که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که در آخر زمان بر سنت وجماعت ماند بر
برابر هر قدمی که در دنیا بردارد و از برای کاری که باشد ثواب یکحج قبول یابد دیگر هر که
این دعا بخواند ثواب بغایت بسیار است یا اجود الاجودین یا اکرم الاکرمین ویا ارحم
الراحمین و یا غیاث المستغیثین امن خلقنا انا خلقناهم من طین لازب یا معشر الجن مسئله در بیان دعاهای بزرگ
والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان فبای الاء ربکما تکذبان یرسل علیکما شواظ من نار ونحاس فلا
تنتصران دیگر برای کشادن کار بسته این بخواند یا من لا یعلم الغیب الا هو یا من
لا یدبر الامر الا هو یا من لا یکشف الضر الا هو هو الاول والاخر والظاهر والباطن
وهو بکل شیء علیم دیگر این دعا ثواب بغایت بسیار است یا کاشف کل کرب
ویا مجیب کل دعوة ویا جابر کل کسیر ویا میسر کل عسیر ویا صاحب کل غریب
ویا مونس کل وحید یا لا اله الا انت وامنع عنی کل بلاء برحمتک یا ارحم الراحمین
دیگر در بیان مسبعات عشر باید که در دو وقت کرده باشد اول چون طلوع
آفتاب نزدیک شود تا بر آمدن دوم بعد از عصر تا غروب این را خضر پیغمبر با براهیم
تیمی تعلیم کرده است و خضر پیغمبر از محمد مصطفی صلعم آموخته بود و ابراهیم را گفت که چون محمد مسئله ذکر مسبعات عشر
صلی الله علیه وسلم را در خواب بینی از ثواب بپرسی هر که هست بدین کند هر پریشانی که در دل
و دعا بیاید رفع شود واین دعا است اول هفت کرت فاتحه و هفت کرت معوذتین و هفت کرت
قل هو الله احد و هفت کرت قل یا ایها الکافرون و هفت کرت آیة الکرسی و هفت کرت
کلمه تمجید و یک بار عدد ما علم الله وزنة ما علم الله وملاء ما علم الله و هفت کرت اللهم صل
علی محمد عبدک ونبیک ورسولک النبی الامی وعلی آله وبارک وسلم علیه و هفت کرت
اللهم اغفرلی ولوالدی ولمن توالد وارحمهما کما ربیانی صغیرا واغفر اللهم لجمیع المومنین
والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین

وهفت کرت اللهم اجعل بی وبهم عاجلاً واجلاً فی الدنیا والآخرة ما انت له اهل ولا
تفعل بنا ما نحن له اهل انك انت غفور حلیم جواد کریم ملك بر رؤف رحیم پیغمبر
علیه السلام سوگند یاد کرده است که بدان خدای که مرا بتحقیق فرستاده است بدرستی که آنکه این
می آمرزد گناهان کبیره او را که ازو در وجود آمده است ویدفع الله عنه غضبه ویامر صاحب
شمال ان لا یکتب علیه شیئا من السیئات الی السنة والذی بعثنی بالحق مقبل بهذا الا من
خلقه الله سعیداً و ترک نمیدهد او را مگر کسیکه آفریده باشد او را شقی من عوارف المعارف
وفیه نقل من احیاء العلوم روایت کرده اند که حضرت خضر ابراهیم را گفت کای ابراهیم باید که
دو رکعت نماز بگذاری اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکفرون هفت بار و در رکعت دوم بعد از
فاتحه اخلاص هفت بار و تسبیحات رکوع و سجود نیز هفت بار گفته باشی و بعد از سلام سر بسجده بنه
هفت بار کلمه تمجید و هفت بار درود بخوان و چون سر از سجده بر داری یکبار فسبحان الله حین
تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموت والارض وعشیا تا آخر بخوانی بعد از آن
بخواب روی و کلام دنیاوی نکنی ودر وی یقین آورده خواب کنی چه در گفته باشی تا در خواب
حضرت رسالت پناه را ببینی ابراهیم تیمی همچنان کرد حضرت را در خواب دید که در آسمان
چهارم جمله انبیا و اولیا جمع شده اند و او نیز در ان میان نشست و طعام بهشت با ایشان
خوردن گرفت و در آوان خوردن سوال کرد که یا رسول الله ثواب تسبیحات عشر چه باشد
حضرت فرمود که من از جبرئیل پرسیدم جبرئیل گفت والله اعلم ثواب و انجه بیرون است
اما تا شما در خواب خوردی بهشت بخورد و از دنیا رحلت نکند چون ابراهیم بیدار شد بوی
آن میوه در دهن داشت ولذت او در دهنش بود و بعد از ان چهار ماه طعام و شراب دنیاوی
نخورد و روایت کرده اند که جوانی در بیابان میرفت ناگاه دزدان چند از کمین گاه بیرون آمدند
تا او را بکشند سه دین بود که ده قلندران پیدا شدند و دزدان شکست دادند و او را
نزدیک خانه اش رسانیدند و چون برگشتند جوان پرسید که شما کیانید گفتند که ما آن ده
دعا ایم که میخوانی گفت سرهای شما چرا برهنه است گفتند سر بر دعا بسم الله الرحمن الرحیم
نمی گوئی و دعا استخاره اینست اللهم انی استخیرك بعلمك واستقدرك بقدرتك

واسألك من فضلك العظيم فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام
الغیوب اللهم تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی ومعاشی ومعادی وعاقبت امری
فاقدره لی ویسره لی ثم بارك لی الخیر حیث كان ثم ارضنی به باید كه آن حاجت را معین
نماید دیگر آورده است كه هرگز رانود و نه چیز بهشت و هر چه به او بدتر آید نود كرت
پوست كنند گو سفند زنده است هر كه این دعا را عقب خمس صلوة بخواند بفرمان الله تعالی از او
ایمن گردد این است اعددت لكل هول فی الدنیا والآخرة لا اله الا الله ولكل هم وغم
ما شاء الله كان ولكل حرب لا زمر لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ولكل ذنب استغفر
الله ولكل ضیق حسبی الله ولكل مصیبة انا لله ولكل نعمة الحمد لله ما اصابنی من نعمة فمن
الله ولكل رجاء الشكر لله ولكل محبوبة سبحان الله ولكل قضاء وقدرة توكلت علی
الله ولكل طاعت ومعصیت لا حول ولا قوة الا بالله واقول لكل السعید ورهبنا اللهم
صل علی محمد وعلی واولاده دیگر منقول است هر كه این رباعی را به لفظ تركی برای هر حاجتی
كه بخواند بیتیك واگر دو رباعی پیدان گمین شمع شبستان ایتكن پیل لحظ دی عالم نے
گلستان ایتكن پس مشكل الیشم تشب ترسان ایتكن ملے بر جنی مشكل نے آسان ایتكن
دیگر طریق كشتن زهر باید كه بوزن مساوی این ادویه بگیرد و همه را آس كنند هر كشته شود
عقرقرحا وپلاپول ومرچ وفلفل دراز وزنجبیل وتنكار چون این مجموعه همراه آس كند
تدروی هر مرض باشد باید كه میان دو انگشت یعنی سبابه وابهام گرفته باشد وقبل از
خوردنی بخورد و درین دارو بقول حكیمان وبفرمان خدای تعالی مطلق مریض شفا یابد

باب دوم مشتمل چهار فصل فصل اول در توبه اعلم بان

التوبة علی اربعة اوجه. توبة العام. وتوبة الخاص وتوبة خاص الخاص وتوبة
خاص الاخص واما توبة عام. قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة
نصوحا. بدانكه بعضے از قصص گویان گویند كه نصوحا نام شخصے بود كفن كش بیت المقدس
خانهٔ او بود دران زمان بر پیغمبر داؤد علیه السلام جبرئیل آمد كه در خانهٔ این شخص قبله گاه راست
كن پیغمبر داؤد خانه خریدن خواست نصوحا منع كرد كه اے پیغمبر خدا تا توبه من قبول

مسئله [illegible]

نشود خانه را ابو نفر وشتم توبه او بدرگاه خدا قبول شد و این آیت را در شان او می آرند
و در رساله شاه قاسم بدر الدین کروری آورده است که آنکس که کافر بود این
محض غلط است زیرا که اگر در شان او می بود مضاف و مضاف الیه می بود یعنی توبه نصوح
می بود و حال اینکه نصوحا است و اینجا الست پس معنی چنان میشود ای آنانکه ایمان آورده اید
بازگشت کنید بسوی خدای از کارهای ناشائسته و محرمات در ان حالیکه شما باخلاص باشید و
در تفسیر کامل آورده که یا ایها الذین این نداء عام است بهر سه طائفه چون کافر و منافق
و مومن پس تقدیر چنان میشود که یا ایها الذین کفروا آمنوا یعنی ای کافران بر شما باد
که بوحدانیت الله و برسول الله ایمان آرید یا ایها الذین نافقوا اخلصوا یعنی ای کسانیکه
منافق اید بر شما باد که اخلاص کنید در عبادت و ایمان و یا ایها الذین آمنوا توبوا ای
آنانکه ایمان آورده اید توبه کنید از معاصی و علامت توبه نزدیک بعضی ندامت است که همیشه
از گناهان ماضی در سوزش باشد اما اگر در هر ساعت گناه میکنید و بهر ساعت توبه بی
اخلاص میکنید قبول نشود بلکه استهزا باشد و سبکداشتن گناه باشد و آن کفر است و
در رساله شاه قاسم بدر الدین کروری مسطور است که اگر بنده در هر روز صد
کرت گناه بکند و صد کرت باخلاص توبه کند چنانکه در دل و بازگشت بگناه نباشد حق تعالی
میگوید که قبول کردم توبه این بنده را که بغیر از من خدای ندارد و ازینجاست که پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فرمود التائب من الذنب کمن لا ذنب له ای من کان مخلصا فی التوبة فلا یبقی علیه
اثر الذنب آورده اند که در ازمنهٔ ماضی ولیی بود روزی گناه از وی در وجود آمد چون میخواست که توبه
کند شیطان بوی وسوسه کرد که ای نفس نافرجام شرم نمیکنی از چنین خدا که حاضر و ناظر است و تو در
حضور او گناه کردی باز بدو توجه بازگشت آری چون آن شیخ زمانی درین اندیشه شد هاتف آواز داد که
یا عبدی انت لی و انا لک یعنی ای بنده من از تو و تو از آنِ منی در حق بازگشت و من از توام در حق اجابت و
تو بسوی من اجابت و بازگشت آری من دعوتت را اجابت کنم و لیکن شیطان ازین نیت کردن باز داشت و
وسوسه میکند قال الله تعالی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی ای بندگان [illegible]

اضافت بخود کرد که یا عبادی گفت و ابو هریره بصری گفته که ازین شرف تر ایشان را چه باشد که ایشان را بدین وجود ملوث گنهگار حق تعالی عبادی گفت و فضیلت لا تقنطوا هنوز برجا باشی گویند که بطرف مغرب دروازه ایست که آن را در توبه گویند و طول و پانصد ساله راه است و آن همیشه بر عاصیان بازست مگر بعد از بر آمدن آفتاب از جانب مغرب و علامت توبه بقول علی رضی الله عنه گریه است تا اگر از ان گناه ماضی نترسد و گریه نکند او تائب نیست و توبه را سه شرط است گناهان ماضی را همیشه نزدیک خدای یاد کند و عذر تقصیر آن کند دوم تغییر است که اگر گناه کبیره باشد و او همیشه یاد کند نزدیک خدای نه نزدیک مردمان آن صغیره گردد و اگر صغیره باشد و او فراموش کند شاید که کبیره گردد و آنچه از گناهان در حال باشد آن را ترک دهد و آنچه استقبال است از ان توفیق بر اجتناب آن جوید قال الله تعالی التائبون العابدون

بدان ای فرزند که توبه مقدم آمد از عبادت زیرا که هیچ عبادت قبل از توبه قبول نیست الا بعضی مفسران این اختصاص برای نوافل کرده اند که نوافل بغیر از توبه قبول نشود زیرا که نوافل چیزیست که بر کسی لازم نیست و لازم میشود بشروع کردن پس اگر بوجه احسن ادا کرده شود قبول افتد و الا مردود باشد و نفل بمنزله زمین غیر مکروبه که بر وی اجناس نبات و نبت شده باشد و این چنین زمین شایان زراعت نباشد تا مکروبه نگردانند و چون مکروبه گردانند باید که آن نبات لایعنی را از وی بردارد تا بعد از ان صلاحیت زراعت بکند و آنچه فریضه است بمنزله دین است و دین از دوست و دشمن بهر تقدیر قبول میتوان کرد و قبول توبه وقتی باشد که خمس چهار چیز را از ان نامرضیات نگاه دارد اول زبان را از شعر گفتن و ذکر زلف و خط و خال یا شد و کذب و فحش و با نامحرمان سخن کردن و از سخنان لایعنی و از غیبت نگاه دارد بدانکه غیبت بر چند نوع است اول چنانکه کسی افعال مذمومه داشته باشد و یا در عبادت تقصیر کند چنانکه در نظر مردم بهتر ادا کند و در نظر خدای گاه خود کند و گاه نکند و این کس گناه خود را پوشیده میدارد و غیبت کند و آن را در پیش مردمان اظهار بکند دوم چنانکه کسی در وجود عیبی داشته باشد و یا این کس عیبی یافته و یا بحال و یا ناتوانائی و یا بیحوائی و یا بیپروائی [illegible] از ان کس بهتر باشد و آن شیء ناقص را در میان مردمان ذکر میکند تا مردم او را باستهزا میگیرند درین صورت گناه غیبت کننده و شنونده برابر باشد زیرا که این کس غیبت شنیده میکند و مشغول است که روزی بی بی عائشه صدیقه

رضی الله عنها در خانه با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نشسته بود گفت یا رسول
الله فلان زن را موی کوتاه است حضرت فرمود نمیتوان گفت که غیبت ست باز روز دیگر
گفت که یا رسول الله فلان عورت را دامن بغایت درازست حضرت در حال فرمود
که آب دهن بینداز چون انداخت گوشت خام و خون از دهن او افتاد بی بی عائشه
گفت یا رسول الله این چه باشد حضرت فرمود هر که غیبت شخصے میکند گوشت او مے خورد
آورده اند که دو زنان در عهد رسول الله صائم الدهر بودند روزی از مروت ایشان
سخن افتاد حضرت فرمود هیچ فائده ندارد که گوشت خام و خون میخورند روزه ایشان
باقی نمی ماند یاران تعجب کردند حضرت فرمود در وقت افطار قدحی پر آب را در پیش ایشان
برید تا هر دو ایشان در آن آب دهن اندازند چون آب دهن انداختند گوشت خام خون
از دهن ایشان افتاد یاران گفتند یا رسول الله چه واقعه است حضرت فرمود غیبت میکنند
گویا که گوشت او میخورد و علی هذا القیاس هر که از جمله مأکولات و مشروبات نا مرضی نگهدارد
و از بهتان و غیره نگهدارد و بهتان آنرا گویند که آنچه دران کس نباشد این کس ناحق از و
گوید **و در حدیث است** که ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء
و چهار چیز را که غیبت کنند عذاب نباشد اول آنکه امیر جابر که بادشاه و امیر و حاکم جابر
باشد از آنکس اگر کسے غیبت کند غیبت نباشد دوم اهتمام چنانکه دو مصاحبان در میان
خود غم وانده میکنند بر آنکه فلان مصاحب مایان چنان و چنان بدکاری میکند
اگر بر وے غم بیشید این نیز غیبت نباشد بلکه غمخواری باشد سوم چنانکه کسے گناهگار
بدکردار باشد که در اظهار از بدی در وجود آید آن نیز غیبت نباشد مثل ربا خوار و مردار
خوار و حرام خوار و شارب خمر و غیر ذلک این طور غیبت نیست چهارم آنکه کسے متبع اهل
ضلالت باشد و بدعت خود را تحقیق دارد و اظهار میکند و دیگر کس آن بدعت او را بیان
کند ذکر بکند غیبت نباشد بلکه ثواب یابد لقوله علیه الصلوة والسلام من اعان لاهل
البدعة امنه الله من فزع الاکبر **و در حدیث است** هر که بعد از غیبت پشیمان شود
دعا بخواند هر دو آمرزیده شوند ... ـنات یا ارحم الراحمین

جوارح دوم آنکه نظر را از جمله نادیدنیها باز دارد قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم
وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن قال علیه الصلوة والسلام زنا العیون نظر وایضا
قال علیه السلام النظر سهم مسموم من سهام الشیطان جوارح سوم آنکه گوش را از جمله آوازها
حرام نگهدارد چنانکه از آواز زن بیگانه لقوله علیه السلام اصوات النساء لعنة وآواز نوحه
کر نوحه کننده و شنونده هر دو بلعنت او مستغرق اند و آواز ملاهی که حرام اتفاقیست
لقوله علیه السلام الملاهی حرام والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر جوارح چهارم آنکه
دست را از گرفتن محرمات نگاهدارد چون مس زن بیگانه ویا آلت ملاهی مسطور است هر آلت
ملاهی را در دست گیرد چنانستی که ذکر سگ را بدست گرفته باشد پس بهتر آن باشد که دست
را بشوید و علی هذا دست را از رنجانیدن خلق نگاهدارد جوارح پنجم آنکه پای را از رفتن بنا
مرضیات و از درآمدن به مجالس چنگ رباب سرود نگاهدارد که هر قدم و در پله بدی باشد بنا
شریعت پنج بنا اند و چون این پنج مذکور را کس نگاهدارد و بدو همراه شود پس بیگی ده چیز شود
و این اکمال شریعت گویند و این چنین کس را اگر کسے طریقتے و حقیقتے و معرفتے گوید روا باشد
زیرا که طریقت عین شریعت است و معرفت عین طریقت و حقیقت عین معرفت
کقول الشاعر بیت شریعت را مقدم دار اکنون ✽ طریقت از شریعت نیست بیرون
بدانکه نفس نیز بر چهار نوع ست اول نفس اماره دوم لوامه سوم ملهمه چهارم مطمئنه در بیان
ای فرزند بایزید بسطامی قدس سره فرموده است که خاصیت ست در وجود آدمی که
طبیعت او بدو گان [illegible] ماند پس نفس اماره آنرا گویند که هرچه زیان بنده باشد او بدان
رجوع میکند چون حسد و حقد و بغض و ریا و فحش و حرام و زنا و غیر ذلک من الکبائر و همیشه
سستی پیدا میکند پس لائق این نفس ست که هوا او را همیشه قطع و قمع میتوان کرد کقول
الشاعر فاصرف هواها و حاذر ان تولیه ✽ ان الهوی ما تولی یصم او یصم یعنی
بشکن هوای آن نفس را و حاذر باش تا بر تو والی نشود بدرستی که اگر هوای والی شود بر تو ترا
هلاک و عیب ناک سازد و هر وقتیکه نفس از هوای او منع کردی شیطان از تو دور گردد
زیرا که نفس بمنزله دعوی کننده است و شیطان قاضی هر وقتے که نفس از تو چیزے طلب کند

شیطان نه بد میتوان داد که قوت آبادانی تو نفس است اگر نفس را خراب کنی تو خراب شوی
پس از دعوی نفس و از حکومت شیطان اجتناب تمام حاصل کن بقول الشاعر ولا
تطع منهما خصما ولا حکما * فانت تعرف کید الخصم والحکم * پس فرمان برداری
مکن خصم را و حاکم را که بدی هر دو ظاهر است نفس آمده میکند که طعام و شرابی باید شیطان
گوید بده چون کس بد هر نفس رنج و بیماری آغاز دو شیطان نه گوید که زبان تو چیزی
دیگر میگوید و دل تو بجای دیگر بجماعت فراغت یابد و بعد از آن عبادت الله بجا آر و بکذا
اگر حلال نه باشد نفس طلب حرام کند شیطان حکم بر آن کند که آری قوای روح تو ست هنوز
در توبه باز است توبه میتوان کشید آورده اند که اکثر درویشان نفس را میدیدند بعضی
بصورت سگ بچه و بعضی بصورت مار چه و بعضی بصورت شغال بچه چون از وی میپرسید
که کیستی میگفت که من نفس توام درویش در حال سنگ و چوب پیدا کرده بزد میکوفت
اما هر چند که میزد کلانتر میشد و نمی مرد بعد از رنج بسیار درویش میپرسید که بدبخت بچه خواهی
مرد گفت باین نمیرم بلکه اگر گفته مرا قبول کنی میرم و علی هذا مذکور است که شیخ احمد خضرویه
خلوت نشسته بود که کوس غازیان گوش گرفت تا هر که بغزا میرود اسباب را مهیا کند نفس
مر شیخ را گفت که ترا نیز میباید که بغزا کافران توجه نمائی شیخ گفت ای نفس تو می پنداری
که در خلوت طعام و شرابی دهم در آنجا نیز نخواهم داد نفس گفت قبول کردم ولی باید گفت
ای نفس در خلوت از مردمان جدائی در آنجا نیز جدا باشم گفت قبول کردم و علی هذا القیاس
هر چند که میگفت نفس قبول میکرد شیخ عاجز شده از دست نفس فریاد بر آورد و از خلوت
بیرون دوید و مناجات کرد که یا رب نفس از من چه میخواهد هاتفی آواز داد که اندرون
خلوت بنشین و از وی بپرس تا بتو راست گوید نفس گفت یا شیخ دو غرض داشتم اگر شمشیر
میزدی و جنگ خوب میکردی هر کسی تعریف تو میکرد من کلان میشدم و با اینکه اگر کشته شوی
من خلاص میشدم زیرا که من هر روز صد بار میبینم میکشم و نمیدانی تو قطع میکنی اگر یک سر تو بریده
شود خوب شود پس هر که امید مغفرت کند متابعت نفس را ترک کند بقوله علیه الصلوة
والسلام الاحمق الذی اتبع نفسه هواها ... اذا فهمت نفس و شیطان ...

دزدان اند چون یک دزد را بحکم به بندی دزد دیگر از تو بترسد بدان ای فرزند
که این چنین نفس کشته نشود مگر بتوبه که توبه عام اوّل زین نفس می باید کرد هر که برین مستقیم
شود سیر او را بهشت گردد قال الله تعالی ونهی النفس عن الهوی فانّ الجنة هی الماوی
نوع دیگر توبه خاص قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
یعنی توبه و بازگشت کنید همگی از نجاست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هر روز هفتاد
کرت توبه میکرد یعنی از جمله حظوظات ولذات نعیم دنیاوی وایضاً کفش حضرت
پاره شده بود پارگی را دوختن گرفت بعد از دوختن باز پاره کرده ماند که مباد که خاطر
من از حظ دنیا جمع شود و بدین چیز مفرح شوم وایضاً روزی حضرت جامه سیاه پوشیده
بود بی بی عایشه رضه گفت یا رسول الله بذات شریف شما این جامه بهتر نماید از بر خود کشیده
انداخت که این حظ دنیاست وایضاً روزی حضرت رسالت پناه در رسید دید که
بی بی عایشه رضه پارچه نمد بر جیب خود مید وخت گفت این چه کار ست گفت یا رسول
الله شما را جامه دوخته خوش می آید از آن دوختم حضرت چندان تبسم کرد که دندان حضرت
او نمایان شد و گفت یا حمیرا الحال روح محمد را قبض کردی که از لذات دنیاوی او را
باز داشتی بدان که توبه عام از حرام ست و توبه خاص از حلال و این را انابه گویند قوله
علیه السلام من سره سریه یعنی کسیکه کم خورد از نصیب خود و سر دنقمه دفع کند خواهی
خوردافا ذحی به یعنی بخود بکشد کرده خود را یعنی مصاحبان او و بد و رجوع کنند ساد
قوم است پس بهتر و سرغنه قوم خود شود و درین هنگام توبه و نفس لوامه بکند و لوامه آنرا گویند
که ملامت آرد بنفس اماره و جهودش باز بردار شود و درین هنگام نفس منزله بهایم قربانیر دار
میگردد پس نفس اماره از آن عاصیان ست و لوامه از آن مومنان مطیع ست نوع دیگر توبه
خاص الخاص درین هنگام توبه از پندار عبادت ست یا ایها الذین امنوا امنوا یعنی ای منافقان
از ایمان ربانی اخلاص در دل پیدا بکنید تا شما را نفعی کند و ای مومنان از اعمال ریا بازگشت
باخلاص کنید و حظوظ نفسانی شکنید و ای مخلصان اعمال خود را از عجب پندار نگاهدارید
و امام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده است که عاصی بعذر قریب برحمت و مطیع بعجب بعید از

مسئله در بیان توبه خاص الخاص

رحمت و عاصی ست مطالب را باید که از احوال آدم و شیطان خبردار باشد زیرا که گناه آدم از
شهوت بود و امر زیده شد و گناه ابلیس از عجب پندار عبادت بود که خلقتنی من نارٍ و خلقته من
طین و انا خیر منه تا بلعنت ابدی و عذاب سرمدی گرفتار شد و خطاب علیک لعنتی الی
یوم الدین برو فرود آمد و درین هنگام نفس را ملهمه گویند که هرگاه که نفس عجب پندار عبادت پیدا
کند از ان توبه و استغفار کند کما قال الله تعالی فالهمها فجورها و تقویها یعنی طالب را باید
همیشه در غم و اندوه گناه آن نفس باشد هرگاه که نفس عجب آرد از ان بتقوی بکشد بلکه کشف
کرامت در خلوت نیز حظ نفس ست ازین درگذرد و در **عوارف المعارف** مسطور ست که هر که
بنیت کشف و کرامت در خلوت در آید همان نیت او را به گمراهی میرساند و شیطان با او دستگیری
کند و این از ان اولیاء الله ست که همیشه در غمخواری استقبال میباشد آورده اند که مالک
دینار یکے از مریدان امام محمد واسع ره بود و در مناقب امام محمد واسع گفته اند که روزی آتش در ده
افتاد تا که تمام مردم ده سوخته شد امام نعلین او را در پای کرده بے تکلف بر سر کوه آمد و نظاره این
مردم مشغول شد و گفت که گران باران هلاک شدند و سبک باران نجات یافتند پس همچنانست
کار ما و شما ایشان در دنیا و آخرت اما بعد از وفات یکی از صاحب آن بخواب دید پرسش کرد امام
محمد واسع در عقب مالک دینار میرفت مالک دینار را پرسید که واقعه چیست که مرشد شما عقب
و شما پیشتر میروید گفت من همیشه جامه می پوشیدم و او در یک زمستان دو قمیص بالای یک
دیگر پوشیده بود **ایضا نوع دیگر** توبه خاص الاخص قال قائل وجودک ذنب لا یقاس بها
ذنب آخر و قال الشبلی کل الناس یتوبون من الذنب و انا اتوب من لا اله الا الله زیرا که لا را
نفی ست و نفی شرک ست زیرا که نیست گفتن درگاه جل و علا نیست را ثابت کردن نیست
گفتن اثبات هم باید آن نیست در وحدت او اثبات نیست و کلمه الا را استثنا ست و
در استثنا مستثنی منه را باید این عیب ست پس شایان آنست که نه نفی گوید نه
اثبات بلکه الله را بر زبان رانده باشد چون الوهیت الله ست در کل احوال انبیاء
غیر را حق و آنچه بظاهر گفته اند از برائے عوام الناس گفته اند و از برائے او کرده اند چنانکه آدم صفی
الله از جهت آداب ربانی میگفت ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت رسالت پناه صلعم چنانچه

کثرت استغفار میگفت از جهت آنکه عامهٔ خلق متابعت ایشان کنند و درین هنگام نفس را
مطمئنه گویند و این نفس پیغمبران ست که در کل احوال نفس ایشان چنان بحق اطمینان گرفته
بود که در فراغت و مشقت نمیدیدند مگر حق را چنانکه زکریا پیغمبر را کافران در پیش انداخته بودند
تا او را بکشند زکریا درختی دید گفت ای درخت مرا امان ده درخت دو نیمه شد زکریا در آن میان
آمد کافران اره را بر سر درخت نهادند تا او را دو جاے کنند خطاب حضرت عزت برو شد که
چون بغیر از من امان خواسته حال تو این شد و اگر آواز کشی مدعی کذاب باشی ازان هیبت
از بریدن وجود خبر نشد زیرا که اولیا را بمراتب خود و انبیا بمراتب خود هر گاه که در مشاهدهٔ
محبوب از خود خبرے داشته باشند آن خبر حجاب اکبرست میان محب که العلم حجاب الاکبر
ازان ست و وجودک ذنب لا یقاس بها ذنب نیز عبارت ازان ست والله اعلم بالصواب

فصل دوم در علامات پیر کامل و ملائم آن

بدان ای فرزند که طلب
حق در متابعت رسول الله ست صلی الله علیه وسلم لقوله تعالی قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی پس هر که بغیر متابعت رسول الله بسبب شیخزادگی و سیدزادگی خود را پیر و
پیشوا سازد او ضال و مضل ست کما قال الجنید للشبلی یا شبلی اذا رایت صوفیا
ولم یکن بین یدیه تفسیر و علی یمینه احادیث و علی شماله کتب الفقه فاعلم انه
شیطان و ما صدر منه مکر و استدراج یعنی هر گاه که یکی از افعال و احوال و اقوال و برخلاف
این مذکورین باشد آن صوفی را شیطان منسوب کرده اند و ازان اجتناب تمام می باید زیرا که
پیر و پیشوا را نشاید کما قال الله تعالی واعرض عن الجاهلین و چه خوش گفت آنکه گفت
فرد سگے که تر شود از بول پاکتر باشد ازان کسے که کند اختلاط با عامی ہ و در تفسیر منیر
این آیت آورده اند که الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس یعنی
شیطان بر دو نوع ست شیطان جن مشهور ست و شیطان انس شیخ جاهل که بدی آن در
خفی ست و بدی این در اظهار پس پیر کامل را اول اعمال و اقوال و بطریق مذکور موجود
می باید بعد ازان او را لازم ست که از چهار علم آگاه باشد و بعد ازان بر جائے آمدن امور
پیری او مقتضی چهار شرط ست اگر این شروط درو موجود باشد پیرے را شاید والا دست ازانه

بکسے مهر تا ضلال مضل نگردد اول علم تفسیر و احادیث را تمامه دانسته باشد یعنی آیت ناسخ و منسوخ و معمول به را از یکدیگر امتیاز میتوان کرد زیرا که ایمان آوردن بکلام الله فرض ست و بتمام کلام الله عمل فرض نیست چنانکه بعضے بدبختان آیت قرآن را بصد حیله و توجیه برای رواج احوال خود می آرند و قرارگاه خود میسازند پس پیران او دانسته باشد که این آیت در فلان واقعه نازل شده است و این بران شان ست و این معمول به است تا مریدان خود را در شک و ریب نیندازد و علم احادیث را نیز همچنان دانسته باشد که این حدیث در کتبهای صحیح یافته شده است و یا این حدیث در کتبهای صحیح یافته نشده است زیرا که بهر حدیث متابعت نمیتوان کرد حضرت امام یوسف را ده هزار حدیث افترا پیدا بود هرکه زبان می جنبانید امام میگفت که فلان حدیث افتراست و فلان صحیح ست و علی هذا قاضی شمس الدین از مرشد خود شیخ شرف الدین ابو علی پانی پتی سوال کرد که چشتی چرا مرید خود گفت گوی

لا اله الا الله چشتی رسول الله شیخ شرف الدین گفت این محض دروغ ست زیرا که چشتی مرد محقق و عالم بود از وی چگونه این سخن در وجود آمده باشد این کسے افترا بد و گفته باشد و جای گریه خود کرده باشد و این دور نیست زیرا که بر خدا و رسول افترا نیز میگویند کما

قال الله تعالی ومن اظلم ممن افتری علی الله کذبا - و قال علیه السلام من حدث بحدیث ما احد ثته به فهو احد الکاذبین

نظم

سرور انبیا چنین فرمود * معنی قول او شنو بگوش *
هرکه عمدا دروغ بست بمن * جای خود گو بگیر در آتش *

و این ظاهر ست که اکثر مردمان آیت کلام الله را بغیر محل حجت میسازند و آن کفر محض ست اگر اعتقاد بدان داشته باشند چنانکه قصه نصوح بالا گذشت و یا چنانکه بعضے حشویان در باب تعدد قال گوئی آیت را حجت آرند این نیز کفر ست و یا بعضے صوفیان جهال این آیت را حجت سماع

فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و این آیت را در باب سماع ملاهی می آرند اگر اعتقاد بران داشته باشند کافر شوند زیرا که شان نزول این آیت بجای دیگر است پس پیر دانا باشد با این قصه تا مریدان را لغزش نیاید دوم علم فقه را تمامه دانسته باشد حتی که اگر یک مسئله فقه ندانسته باشد شاید که برخلاف آن مسئله کاری بکند پس هر اختلاف

شریعت قلیل و کثیر ظاهر شود و از مشائخان کبار در سلک پیران شمرده اند چنانکه
در ازمنهٔ ماضی درویشی بود بکرامت مشهور تا که اگر کور و لنگ و پیس در نظر او گذشتی صحت
یافتی بایزید بسطامی با جمع اصحاب بزیارتش روان شد اما چون به در حجرهٔ اش شتافت آن
شیخ از خانه برآمد و بطرف قبله آب دهن انداخت بایزید بسطامی برو دستگیری نکرد و
از آنجا بازگشت یارانش گفتند چرا گفت از ادب شریعت خبر ندارد این همه کرامات او مکر و
استدراج است زیرا که پیر تا خود دانا نباشد و خود را نجات ندهد پس مریدان را چگونه
بپایگاه و نجات رساند قال علیه السلام لکل شیء عماد و عماد الدین فقه پس پیر عالم باشد تا اینکه
اگر آیت کلام الله و حدیث نبوی بهم مخالف باشند شاید که عمل با حادیث کند زیرا که ادراک
او در کنه حقیقت قرآن نرسد بقول اشاعره جمیع العلم فی القرآن لکن تقاصر عنه
افهام الرجال، و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را خود بیان بود و اگر احادیث
نبوی و روایت فقه در اختلاف شوند عمل بروایت فقه میتوان کرد زیرا که احادیث نیز اشکال
دارد و عقول مایان از ادراک آن معانی کوتاه است و امامان ماضی که قریب بحضرت صلعم بودند
و عالم تر از مایان بودند عمل بگفته ایشان میتوان کرد سوم علم مناظره را نیز دانسته باشد تا عقیده
خود را و عقیدهٔ مریدان را از فساد آن نگاه کند و هر که بد مذهبی با وی بحث و مناظره کند
بعلم مناظره او را رد کند و با مرید او قولاً لغزش یابد مریدان باز آرد زیرا که اکثر مریدان بدبخت
این زمانه چنان بقول پیر اعتقاد دارند که اگر ایشان را کلمهٔ کفر تلقین کند یقین خواهند کرد پس
پیر را باید که اول ایشان را از این پایگاه هاند که اگر من گمراه شوم شما از من باز گردید و متابعت
من نورزید چنانکه بایزید بسطامی مریدان خود را میگفت که اگر من سخن ناموافق شرع گویم مرا
بکشتن دهید و باید که هر پیر بالهام فریفته نشود که احتمال الهام را در ولی حجت نیست و الهام حجت
پیغمبران بود و در عمدة العقائد آورده است الالهام لیس سببا للمعرفة و کذا بالتقلید
شیخ الحاقل و اگر علم نحو و صرف را نداند جمله علوم ناقص باشد زیرا که بهر وجهه که در هیچ مانده ما
باجابت مقصود نیست از آن است که اعراب غلط خوانده میشود و یا کلام الله را صحیح خواند چند جا
در کلام الله باختلاف اعراب کفر لازم میشود و چنانچه هم تلفظ او دانسته باشد و آن نفس مرجع را گویند تا

ازان نیز خبردار باشد زیراکه دراکثر اوقات چون کشف اطوار روح شود مرید آن را
صفات یا ذات داند کافر شود و یا چون ذات روح را به بیند گوید که ذات حق را دیدم
کافر شود پیر عالم باین مراتب باشد تا مرید را لغزش ندهد که وصول بین الحق والعبد وصول
بجسم نیست بلکه وصول مراتب نست و حق تعالی همچون جسم و جوهر نیست ضد جسم و جوهر است
که وصل و فصل ندارد و ازینجاست که وصول جسمین بهم ممکن نیست که الضدان لا یجتمعان
و شناسائی ذات و صفات باشد زیرا که باری تعالی جسم نیست که وصول بجسم فهم کرده
باشد بلکه وصول و بصفات اوست و صفات او از ذات امتیازی ندارد پس وصول او بی
وصل و بی فصل باشد زیرا که اگر او را امکان وصول گوئی کفر محض ست که اشارت بدو و جهت
کرده باشی و اگر وصول قید در مکان گوئی جهت کرده باشی زیرا که مکان حادث ست و او
قدیم و قدیم را در حادث بقید آوردن کفر محض ست و چون دو جسم باشد وصول و جسمین
باشد که ذات و صفات از یکدیگر امتیازی ندارند و وجه عدم تسمیه صفات بعین و غیر ازان
ست که او تعداد دارد و ذات بلا تعدد و الاجز لیکن بیش نیست بدان ای فرزند
چون پیری یابی که بدین اوصاف مذکور موصوف باشد پس او را از چهار شرط که بین
المشائخ متعارف ست پیر اگر چه جای دارد همه شروط را پس او کامل و مکمل ست و اگر یک
شرط ازین شرطها ندارد پیشوائی را نشاید شرط اول آنکه بعد از علوم ریاضت بجا
آوردن که العلم للعمل کالنهر للماء یعنی در توبه آتش مجاهدات نفس را گداختن و در مصباح
نظر حق بین سوی الله را سوختن شرط دوم آنکه بعد از ریاضت در پیش مرشدی
رود که او نیز همچنان باشد و تربیت آن در حق این کس با نواع بوده باشد یعنی با نواع
انواع خدمت فرماید و تربیت دهد تا پختگی پیدا کند شرط سوم عنایت یعنی چون
این کس بغایت ریاضت و اکثر خدمت بجدی رسد که عنایت الهی و تنازل گردد و آن شخص
با حوال و آگاه شود که این کس عنایتی گشت که من بعد خود لغزش نیابد و کس را لغزنده
سازد و اگر اجازت داده شود مرید را بجای خود رساند شرط چهارم اذن پیر
کامل ست و آن آنست که آن پیر اذن نیز از جای آورده باشد و دست بدست تا بان

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و آن ست که سیدزاده و یا شیخ زاده و یا ملازاده کامل و مکمل
باشد بل کامل کسی ست که از خدمت اذن حاصل کرده باشد و معلوم باد ای فرزند که
بغیر این شروط اربعه کس پیری را نشاید و آن نقل که در اکثر جا مسطور ست من لا شیخ له
فشیخه الشیطان آن در شان کسی ست که خود پیری و پیشوائی کند و اذن از کسی نه آورده
باشد پس این چنین کس را شیطان گمراه خواهد کرد و اگر مشائخان کبار چون اویس قرنی
وغیر ذلک اگرچه مستجمع این جمله شروط بودند از علوم و ریاضت امّا چون اذن شیخ بر ایشان
نبود از ایشان خانواده نماند قال الله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یعنی در
روز یکه صور دمیده شود گفته نشود که فلان سیدزاده یا فلان شیخزاده و یا فلان عارف زاده
بیارید بلکه گویند آنچه عمل کرده ست در حساب آرید قال علیه الصلوٰة والسلام من ابطاء
به عمله لم یسرع به نسبه یعنی هر که را عمل از دست رفته نسب او را دست گیری نکند خصوصا
درین زمانه فساد که اکثر آدم صورت و شیطان سیرت بر سجادهٔ پدر و پدر کلان خود نشسته اند
و خود را پیر و پیشوای جهال ساخته اند و از جهت جمع کردن مال و ناموس دنیاوی
دین خود را درباخته اند و از جهت ازدیاد رغبت مریدان بعضی میگویند ما دریائیم شما که
جامها چون جامه پدر یا رسد بیشک پاک گردد هرگاه که گناه در وجود شما آید رو به ما دیده
شود پس هر مریدی که بدین اعتقاد کند کافر گردد و علی هذا القیاس اکثر مشائخان جهال بهر
رکن شریعت را خراب میکنند و بعضی چون پادشاهان بر تخت می نشینند و مریدان بفوج فوج
و هجوم در پیش او میشوند و چون مریدی از ین جهال شود سائر پیران مانند دشمنی گیرند
و گاهی از پیری دست بکشند و بر پیر دیگر اعتقاد میکنند و ایشان خبر ندارند که پیغمبر فرموده است
صلعم که هر که یک مسلمانی را منکر شود کافر گردد و ازین خبر ندارند که بایزید بسطامی ره هفتاد
پیر را خدمت کرده بود و در آخر ایام امام جعفر صادق رضه بود و اذن پیری او و معلوم باد که فوج
فوج رفتن بدعت ست که در هیچ ازمنه چنین نبوده و این اولیا ر سلف بعضی را دوازده و بعضی را
بیست نفر مرید بوده اند و اینجا مشائخان سلف گفته اند که هر پیری را که خلیفه بسیار باشد
نشانی و اعتزال ست پس ای فرزند اگر توبه از گناه خواهی کشید در جای که دو مسلمان

در و گشته باشند ایشان را بر خود گواه کن توبه تو قبول شود و حاجت رفتن به پیر ندارد
کما قال الله تعالی انتم شهداء الله فی الارض و اگر عزم آن داری که من نیز پیر شوم پس
اول این چهار علم مذکور بدست آر بعد ازان در خدمت پیر کامل شو چنانکه بایزید بسطامی را پرسیدند
که چه بزرگترین عارفان شدی که سلطان العارفین نام تو شد گفت آنچه از علوم است
تمامه دانستم بعد ازان خود را بخدمت پیران کامل سپردم تا بمقام عارفی رسیدم ای
فرزند اگر در پیش نظر پیر توبه بزبان گوئی و چون برگشته آئی آنچه انواع ذنوب و عصیان است
از تو در وجود آید بجز ضلالت حاصل نه آری و بعضے خانقاه راست کنند و مریدان را در خلوت
در آرند که محض عامی و جاهل باشند یکے ازان جاهلان گوید حور و قصور و باغها و درختان
گوناگون دیدم و بعضے ازان گوید پیغمبر و چهار یار و سائر پیغمبران و پیران را دیدم و بعضے
گویند که صفات حق را دیدم و بعضی گویند ذات حق را دیدم و از مقام موسی در گذشتم او صفات
دیده بود و ما ذات او دیدیم بلکه درین زمانه بعضے سگ سیرتان گوه میخورند و عامیان جاهل که
بدتر از کافران اند باور میکنند که ما از مقام محمد مصطفی در گذشتیم و ازین خبر ندارند که هر انبیا را چهار
چهار مرتبه از اولیا فاضلتر است و در جای که انتهای اولیا است ابتدای انبیا است و در جای که ابتدای
محمد رسول الله است انتهای سائر انبیا است اے فرزند زنهار صد زنهار که از مرشدان این
زمانه دورتر باشی تا ایمان خود را بهلاکت ندهی و گمراه نگردی و عادت این ناقصان این است
که گفتار و کردار بر مخالف شرع میکنند و میگویند که کمینه مرید ما بمراتب منصور حلاج رسیده است و
از احوال منصور خبر ندارند که او را بسنگ و چوب کوفتند بجز تبسم و خنده چیزے نمی گفت اگر
ایشان را یکے چیزے گوید که افعال شان ناموافق است بجز قهر و غضب کلمے ندارند و تشنیع
حکم میکنند و میگویند که اگر عالمان کشته بشوند دین حق اظهار یابد پس این هنگام کافران
باشند **قصه منصور حلاج** بشنو که نام او حسن بود و نام پدرش منصور بود اما چون حلاج
بدو یاری کرد نام او را نیز منصور کردند آورده اند که از اول ابتدا این در دشت افتاد در
هشتاد سالگی در طلب روزی گذرش بر مستوره افتاد که دائم المدام بعبادت الله مشغول بود
چون شب شد دید که جامی از غیب پیدا شده آن مستوره نوشیدن گرفت و منصور از عقب

قریاوز کہ فقیر را بے نصیب مکن قطرہ ازان در کام او انداخت چنان بحالت استغراق
رسید و در توحید او مستغرق شد کہ ندید مگر حق را در حال انا الحق گفتن گرفت و بعد
ازان پنجاہ سال درین حال بود و در پنجاہ سال پنجاہ اقلیم راندہ شدہ بود یعنی از یک اقلیم
عالمان او را بیرون راندند با قلیم دیگر میرفت و چنان اثر توحید پیدا شدہ بود و سرایت کردہ بود کہ
روزی در بازار میگذشت تودہ پنبہ بنظر وی بمحض نظر پنبہ جدا شد و چون چوب خشک خرما را
میدید در حال سبز میشد و خرما پختہ شدہ میریخت و مریدان میخوردند و گاہی کہ مریدان گرسنہ
میشدند دامن او را میگرفتند خرما ازان میبارید بعضے را مریدان میخوردند و بعضے را تودہ کردہ
بر جا مے ماندند روزی ہشتاد مرید او بود ہمراہ بودند یکے ازان میان گفت کہ آرزو میداریم
کہ اگر سر گوسپند بریان می بود در حال بعدہ ہر شخصے دو نان و یک سر بریان از غیب پیدا شد
گفت کہ من ہمراہ شما و شما گرسنہ باشید و گاہی دست را از گردم پر کردہ میگرفت و در پیش ایشان نہ
میکرد و دو سال مجاوری حضرت مکہ مبارک کردہ بود از شدت گرما پوست و گوشت او میریخت
و از وریم میرفت و آوردہ اند کہ او در ہیچ مذہب نبود بلکہ ہر کارے کہ در چہار مذہب
مسلم مے بود ہمان را در عمل آورد آوردہ اند کہ روزی قاضی زمانہ او را سیصد چوب زد و از
ہر چوب آواز می آمد کہ لا تخف قاضی ہمچنان بر یک قرار میزد خواجہ عثمان مکی کہ مرشد او بود
پر شکوہ او بود میگفت کہ من از منصور غایتے معتقد گشتم کہ از ہر چوب آواز لا تخف می شنید
بدان کرامات او التفاتے کرد و ہمچنان بطریق شرع او را میگرفت روزی جنید بغدادی رحمہ
گفت کہ ای منصور ازین سخنان برگرد و الا بر دار خواہی شد گفت وقتیکہ من بر دار شوم تو مفتی
خواہی شد مسطور است کہ یک لکھ اولیاء اللہ جمع شدہ بودند و جملگی فتوی بقتل او دادند
دران زمان بادشاہ ہارون رشید بود و قاضی امام یوسف رح بود او را گرفتہ در بندیخانہ انداختند
و دست و پای او را بزنجیر و چوب محکم بستند چون در آمد چہار صد در بندیخانہ بودند گفت
ازین خانہ برآئید ایشان گفتند بستہ ایم جنبیدن نمی توانیم چون بنظر غضب بدان دید ہمہ
آلات آہن گداختہ شدند گفتند راہ نیست چہار صد جا خانہ سوراخ شد گفتند باز شناخت
بیارند ہنگامے ہمہ ایشان مختلف شد کہ ہیچکس ایشان را نمی شناخت حتی کہ در خانہ آمدند بصد

هزار علامت و نشانه اهل بیت ایشان را قبول میکردند ایشان گفتند یا منصور ما یان خلاص
میکنی تو چرا اسیری گفت شما بشومیت نفس گرفتار شده اید و من بواسطه محبت او [illegible]
سته ماه در بندیخانه بود هر کس را که در بندیخانه میکردند در کل اوقات طبقها پر از الوان نعمت می آمد
و آن بندیان آن میخوردند اگر حکم کشیدن میشد از جهت فراغت بیرون نمیشدند روزی صاحب
سجن در رسید دید که زنجیرهای آهنین بر جای و منصور رفته واقعه را بپادشاه باز نمود گفتند مگر
کذاب بود گریخت بعد چند روز صاحب سجن رفت دید که آن بندیخانه مضمحل شده است که نام
دیوار نمانده است و نه نشان خانه واقعه را نیز بپادشاه باز نمود هر چند تفحص کردند بندیخانه را بر
جای نیافتند بعد از آن چند روز صاحب سجن رسید دید که منصور زنجیرها در دست و پا نشسته
است و عمارت نیز بر جای است ایشان از وی پرسیدند که دیوانه روز اول تو کجا بودی و روز
دوم عمارت کجا بود گفت روز اول به پیش خدای رفته بودم و روز دوم خدا آمده بود از غلبه
تجلی او عمارت بندیخانه غائب شده بود و همدران شب چون منصور حلاج در خواب شد دید که خیمه است
و سر آن خیمه قریب بآسمان است و دامن آن خیمه تمام دنیا را گرفته است اما حضرت در آن خیمه
نشسته است گفت یا رسول خدا این چه خیمه است گفت این خیمه شریعت است گفت در سر این خیمه
سوراخ مینماید چرا است گفت چون مانند تو است من از شریعت بگردد سر این خیمه سوراخ میشود
گفت یا رسول الله این سوراخ بچه پوشیده شود فرمود هر که سر خود را دران بنهد پوشیده شود منصور
گفت سر من فدای این باد چون روز شد بایزید بسطامی برو در آمد در حال پیش او سجده کرد
منصور گفت من سجد لغیر الله فقد کفر چرا پیش من سجده کردی بایزید گفت من به پیش تو
سجده نکرده ام بلکه تو آئینه بودی در تو حق را دیدم منصور گفت چرا القتل من بفتوی فقیه چی گفت
یک فتوی من چه باشد که یک کم صد هزار فتوی جمع شده اند که تمرد از دین گرفت و فتوی چنین
خود نوشت که من بدل دینه فاقتلوه بایزید پیش امام شد گفتند چه حالت است گفت
فتوی بخود نوشته او صد هزار اولیاء الله بیک کرت روان شد چنانچه روان شدند همه
انا الحق میگفتند چون نزدیک بندیخانه رسید منصور زنجیرهای آهنین شکسته بیرون
آمد و گفت مرغ بوده ام از [illegible] البته میپرید اورا به پنجره درین بسته اند هر کس او دور [illegible]

کس را گرفتند و چون نزدیک بدار رسید هر همه ریسمان آنجا بکشانید و بر سر دار رفت
پسرش پرسید که من چه کار کنم گفت بهمان که وزنه من علم الباطن یوازی عمل الثقلین
علم فی الحقیقة و مریدش پرسید که من چکنم گفت بنفس خود زور آور باش و الا نفس بر تو زور آوری
کند و دیگر کس از وی پرسید که عشق چیست گفت امروز فردا و پس فردا خواهی دید یعنی امروز بر دارم
و فردا ریزه ریزه کنند و پس فردا در آب اندازند پس هر که دعوی عشق و عاشقی کند تا بدین حال
راضی نشود کقول الشاعر ع اسرار خداے چون بدار سے گویند؛ و چون بر دار شد جنید
از وی پرسید که هر شب پانصد رکعت نماز کردی و درین شب هزار رکعت چرا تو خود را سجده
می پرستی گفت درمیان ما و او نسبتیست که شما را بران اطلاع نیست یعنی براه او ادا میکردم بعد
ازان اول دستهای او را ببریدند خنده کرد و گفتند چرا گفت برای مناجات بودند حق مناجات
ساقط شد و چون پایش ببریدند نیز خنده کرد گفتند چرا گفت که این پائے عبادت بودند حق
عبادت ساقط شد و چون زبانش ببریدند هم خنده کرد گفتند که چرا گفت برین حق ثنا
بود ساقط شد و چون بر وی سنگباران کردند هر سنگ انا الحق میگفت و آن دار نیز انا الحق
میگفت و هر قطره خون که از وی افتاد صورت انا الحق نوشته میشد و هر اندازه تماشا
و نظاره کنندگان نیز انا الحق میگفتند دران حال دستهای را بروی مالید گفتند چرا گفت مرد
زرد روی می باشد تا من زرد روی نباشم و دستها را بر یکدیگر مالید مانند طهارت کردن
گفتند که چه میکنی گفت رکعتان فی العشق لا یصح وضوءها الا بالدم نفته و روی بقبله
آورد و الله اکبر گفت جان بحق تسلیم کرد روز دوم او را پارچه پارچه کرده در آتش انداختند آتش
نیز انا الحق میگفت نمیسوخت روز سوم او را در آب انداختند دریا بتمام برگشت که عالم را
هلاک کند اما چون پیش ازین مرید خود را آگاه کرده بود بر من چنان و چنین گذرد و بر لب
که خرقه مرا روبروی دریا بری تا عامه خلق را مضرت نرسد مریدان خرقه را بروی دریا آوردند
دریا برگشت و گوشت باقی ماند بعد ازان نماز جنازه اش بجای آوردند و دفن کردند بعضے
از مشائخان در خواب دیدندش گفتند خدا با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید گفت اول
در پیش تو که حاضر شد گفت اول شیطان آمد و گفت ای منصور من نیز دعوی بهتری

میکردم و تو دعوی خدائی من مردود و تو مقبول چرا گشتی گفت ای ملعون تو در منیت
دوئی بودی خود را هم دیدی و او را هم بها من خود را ندیدم مگر او را گفت
کسانیکه ترا تمیز دهند ایشانرا چه حال باشد و کسانیکه شما را تمیز دهند حال ایشان چه باشد
گفت آنانکه تمیز دهند ایشان از دو بهره شد یکی آن شریعت که شریعت من کرده بود و دیگر از
حقیقت که یکی انا الحق میگفتند و آنانکه تمیز دهند ایشانرا یک بهره شد از حقیقت و از شریعت
نشد زیرا که ایشان حقیقت من میدیدند و از شریعت محروم ماندند پس از آن فرزندین
بدبختان که خود را به منصور حلاج نسبت میدهند منصور از سر اسرار شناخت و با این رشتی که بود حقوق
او معرفت آن از خلقی پنهان داشته است تا بسیار هلاک نشوند و این بدبختان اگر کسی یک حبه بدهند
اگر قوت داشته باشد بمقابله آن زخم شمشیرها کنند والا دو صد فرسنگ از وی دور تر گریزند
و منصور بند پایان را میکشید و خود بیرون نمی شد و بعضی ازین بدبختان سرود و ملاهی را
حلال دانند و گویند که مایان عاشقانیم این محض کفر است لقوله علیه السلام الملاهی
حرام والجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر و ایشان استماع ملاهی روا دارند بلکه رقص
کنند و شوریده حال پیدا کنند و گویند که ما را حال دست داده است و درین میان
ایشانرا چیزی از غیب مکاشفه میشود چنانکه بهشت و دوزخ و کرسی و عرش و این
همه اطوارات شیطانی است و در شرح مشارق مسطور است که رقص حرام اتفاقیست
و در قانع البدعت آورده است که شیطان انگشت خود را در دبر آنکس میکند پس او
بیخود و مستی شیطان وگریه آغاز میکند و نعره میکند و میزند این جاهلانند و عامه خلق
ایشانرا عاشق میدانند و حرام اتفاقی را حلال میدانند کافر شوند و بعضی ازین
طایفه آلت ملاهی را درمیان آرند بلکه جوانان امرد را در پیش خود می آرند و یا تعریف از
امرد و از وی غزل و خوش آوازی میشنوند این نیز حرام اتفاقی است زیرا که اصحاب رسول
رفع صوت را بتلاوت قرآن نزدیک حرب و جنازه منع میکردند چگونه بدین جاهلان بد
بخت روا باشد و وجه تحریم این همه در اکثر کتابهای فقه مسطور است نظر باید کرد بخزانه
مختار الفتاوی و تفسیر کشاف و سائر تفاسیر و تحفه الفقه و بستان ابو اللیث سمرقندی

وغیر ذلک من الکتب المشهورة و در قاطع البدعت آورده است که آنچه بعضی صوفیان
جاهل در رسالها آورده اند که در پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فقرا
رقص زده اند و حضرت نیز رقص کرده بود این لفظ محض کفر است و افترا و بهتان می‌گویند بر
حضرت زیرا که اگر چادر مبارک حضرت را از تن افتاده تا سبع سموات سوخته میشد چنانچه
در قصه چهل تن این گفته شود ان شاء الله تعالی دیگر اگر رقص را حضرت کرده می‌بود بر ما واجب
و یا سنت میشد زیرا که آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم کرده است از لمس و قبل و یا غیر ذلک بر ما
سنت است یا مستحب پس رقص سنت می‌بود و حال آنکه در کتابها فقه حرام اتفاقیست و آنچه
در بعضی رسالها نقل از کشف المحجوب کرده اند که امام اعظم ابو حنیفه رح سماع را حلال داشته
است شیخ الاسلام ابا نوری قدس سره میفرماید که تمام کشف المحجوب را از اول تا آخر فصل
بفصل کلمه بکلمه و حرف بحرف در تحت نظر آوردم و ندیدم اگر در وی بوده باشد هم در وی
باشد زیرا که در صد هزار کتابها فقه حرام نوشته اند و اگر در وی حلال باشد از مصنف
غلط گفته باشد بر خلاف فقیهان مسئله آورده باشد و آن کذب محض است و قصه
چهل تن آنست که ایشان از امت حضرت عیسی علیه السلام بودند بلکه امت او از این بیشتر
شنیده آورده اند که روزی حضرت عیسی بکناره دریای میگذشت سی و نه کس قصاران
در آن نواحی جامه میشستند چون حضرت عیسی را دیدند تمام ایمان آوردند و چون بکناره
دریا ثانی بگذشت یکی قصاران از آنجا مسلمان شد تا این همه یکجا چهل کس شدند
و یک کس از آن بود که چون حضرت عیسی بگذاره میگذشت با پسر جهل در پیش
او را دید و بپرسید گفت عجب است که زنان که پسر را در عشق در آرند و ایشان سالها
نشنیده فرزندش و در حال گفت لا اله الا الله عیسی روح الله ای مادر من که کرده
مادرش گفت چه خوب است و از آن مسلمان شد و آن فرزند را نیز همراه عیسی نهاد
آن هم چهل کس شدند در گنبد دیوار می بودند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و سلم در شب معراج میرفت بدانجا رسید در آن گنبد را کوفت گرفت گفتند کیستی گفت منم
گفتند در میان ما نمی گنجید جبرئیلش گفت بگو که منم خادم الفقراء چون حضرت

چنین گفت ورا باز کردند حضرت در آمد گفتند که چون خادم الفقرا باشی واز گنجه ابا یان
بخش کن جبرئیل حضرت را تعلیم کرد باره آب را گرفت و آن وا اندر دران آب باید
تا آب شد و آن آب هر یک را ذره ذره چشانید گفتند آری تا خادم الفقرا بوده بعد
ازان بحو از ایشان طاس آوردند پیش نهادند و رگ دست برکشادند فی الحال از هر چهل
کس همان رگ کشاده شد و خون همه در طاس فرو ریخت حضرت رسالت پناه را از یگانگی
ایشان نهایت شوق پیدا شد سر اصحاب جنبانید حتی که دستار مبارکش بجانب قفا آمد و نیم سر او
برهنه شد مجبر دیگر همه شدند تا رگ سر آن گنبد بسوخت و مهتر جبرئیل آن دستار را محکم
گرفت نه افتاد گفت یا رسول الله اگر تمام سر شما برهنه شده بود تا سبع سموات عرش
و کرسی همه سوختند و این تنبیه است بر آنکه هر که سر حضرت از روی شوق و محبت برهنه
نشده بود و نه جامه او بر زمین افتاده بود زیرا که رقص کردن و سر برهنه ساختن و جامه
را از تن بدر کردن خلاف شرع ست و خلاف شرع هرگز از حضرت در وجود نیامده است
و آنچه ایشان حجت می آرند که فلان مشائخ رقص و سماع را رائج داشته است و ایشان
اقرار بدان مشائخان میکنند پس ایشان را نیز حجت آن مشائخان نتوان بجای
آورد که آن صاحبدلان نمیدیدند مگر حق را چنان که بایزید بسطامی آنکار داشته [illegible]
و از ان اولیا منقول است که سماع را چند شرط است اگر تمام جمع باشند
متابعت ما بان کنیم والا متابعت تعلق باشد شرط اول آنکه همه مجلس اهل علم باشند
بحکم بلیست چنانکه فقرا قرآن باشد او [illegible] و قوال گرفت و در معرفت
المعارف آورده است مرید مبتدی را گرد کرده است سال [illegible] تا او نوشته
شود و معنی هیچ گناه از وی در وجود نیاید شرط دوم آنکه همه اهل آن مجلس فانی از خود
و باقی بحق باشند و فنای ایشان صحیح معلوم باشد و کسی هیچ [illegible] باشند تیغ
بغض و کینه در دل ایشان نباشد که بقول الشاعر فرح رفت مسعود بیک [illegible]
بشر چونکه همه ذات بود بار جهان است شدی چنانکه اکل و شرب از تیغ برده [illegible]
است بشکل اور اگر کنند و با هیچ کاملی در ان میان داشته باشد کر او بصفت [illegible]

باشد پس ایشان را صحبت او مسکینند در مذهب درویشان باک ندارد سوم شرط اینکه قوال
و نغمه گوی نیز مانند ایشان باشند هیچ طمع دنیاوی نداشته باشد و از حظوظ نفسانی
با ایشان خبر نباشد شرط چهارم اینکه همگی ایشان با طهارت باشند که الوضوء سلاح
المؤمن و بی سلاح شیطانی با ایشان کارزار کند شرط پنجم آنکه در میان جوانان امرد
نباشند شرط ششم آنکه در آن میان زن باشد و نه در جائی که زنان ایشان را ببینند
شرط هفتم این که در جایی باشد که روزن نداشته و در پوشیده باشد بلکه آواز ایشان
نیز کسی نشنود و این بدبختان در میان جمع مردم از زنان و مردان صغیر و کبیر بجایی آرند بلکه
زن و مرد و کودک را در رقص میدارند چگونه از ریا خالی باشند و چگونه از ضلالت نجات یابند
شرط هشتم اینکه بردبار و حلیم باشند یعنی اگر کسی بر ایشان و بر افعال ایشان بد گوید با آنکس
خصومت نکنند بلکه گویند ناجایز ست و ما یان خود میدانیم که خلاف شرع ست و ما یان را باین اختیار
نیست زیرا که اگر با اهل شریعت دعوی حلالیت کنند خوف کفر ست و معلوم نیست که ایشان حجت قوی
بیارند مگر در رساله و بر رساله عمل نیامده ست زیرا که بآیت کلام الله و بحدیث رسول الله عمل
کرده نشود و بکتب فقه بوجود اختلاف مبهم کرده شود پس چه جای آنکه بر رساله عمل کرده شود و بکتب
فقه عمل نشود و هر که از کتب فقه باز گردد و قرار بر رساله کند گویا که فقه را منکر شده باشد و منکر فقه
رساله مسلم و در عوارف المعارف سری سقطی موجود ست که اگر رقص کنند و شمشیر
بر سر زنند او را از آن خبر نشود پس این هنگام رقص و سماع کنند شرط نهم اینکه اگر مریدان
و یا غیر ذلک را زیر دامان حالتی او را انکار کنند پس شیخ چنان قوت داشته باشد که در حال
ایشان را از احوال خود بیاگاهاند چنانکه حماد الدین ناگوری را گفته اند که در روم منزل
مرید خود فرود آمد گفت ای مرید آنچه لائق حال من ست پیدا کن گفت چه باشد گفت
آلات ملاهی گفت درین ولایت عالمان اکابر منع میدارند گفت من دوام صحبت ایشان
مدام میدید در حال از هر گوشه پیدا کرد و باین شرط مذکور در گوشه رفتند اما چون فتنه
پوشیده نمی ماند در حال این سخن را عالمان شنودند و به پادشاه زمانه بردند پادشاه
فرمود تا او را بیارند چون رسول آمد بر خاست و هفت قدم روان شد باز گشت

ونشست گفت امر پادشاه فرض بود بجا آوردم و رفتن پیش پادشاه فرض نیست
رسول رفت پادشاه با جمیع عالمان نزدیکش آمد همه مردمان ترسیدند عالمان
گفتند شما را نشاید که خلاف شرع پیدا کنید گفت اگرچه خلاف شرع است ولیکن من
مرض دارم که بغیر ازین صحت نمی یابم و این در کتب فقه مشهور که از برای تداوی حرام
حلال گردد اگر طبیب حاذق فرماید گفتند مایان از مرض شما خبر نداریم شیخ در حال قوالان
را بیرون کشید و آلات ملاهی را بیک جائی جمع کرده نهاد و بر بالای ایشان چادر انداخت
از زیر چادر چندان نغمهٔ گوناگون پیدا شد که پادشاه و عالمان جمع بیکبارگی در رقص
شدند و بیهوش افتادند از ان حالت که شیخ را بود از وصول و مکاشفه خبردار شدند
چون بهوش آمدند گفتند که این کار خاصهٔ شما باشد و کسی دیگر نکند اما همگی غسل کردند که در شریعت
جنب شده ایم که این خلاف شریعت ست شرط دهم اینکه از هفت مراتب اندر اخبار باشد که بدان
مانند هفت رنگی جامه می پوشند و ترکی پارچه جامه گویند و آن چنانست که جامهٔ سفید را می پوشند
و بران جامه شش رنگ جامه را بدوزند اول پارچه کبود و کبود مراتب نفس ست که در مراقبه و غیر مراقبه
تکلیف کرده کل ماسوی الله را اسیر قدرت داند دوم پارچه عقیقی رنگ بدوزد که این مراتب دل است باید
که در حال از ذکر دل بر داشته دارد و نظر بوحدت کند و در چار ناچار پاس انفاس کند کقول الشاعر
فرد هر خیال غیر حق را عرض دان. این ریاضت سالکان را فرض دان. سوم پارچه
سبز خالص بدوزد که این مراتب فؤاد مینماید و درین مراتب سالک چار ناچار سبک روح باشد
زیرا که الصوفی صاحب الوقت که در کل احوال هرچه بیند همان معلومات قدیم داند که بشنود [illegible]
عشق نام غیریت یافته است پارچه چهارم زرد باید و این مراتب سر نماید که میان روح
سراجی و روح انسانیست و الصفا درین فؤاد و روح است و آن جامهٔ سفید که تمام وجود
او گرفته است مراتب روح مینماید هرگاه که سالک شان مراتب روح سراجی استغراق یابد علم
لدن بروی گشاده گردد که سر دقیقه سر و فرود آید از مسایل مشکل فی الحال بگشاید چنانکه
امام اعظم رحمه الله میگفت که علم عطاست گاهی باشد گاهی نباشد پس بر شما باد که بر یک
دقیقه را امکان خوض فتوی و روایت دهید و علم لدنی آنرا گویند که او را خبر [illegible] خدای

چنان مراتب پیدا شود که اگر مسئله شرعیه پیش او آید او فی الحال حل کند پارچه پنجم سبز مے باید آن
مراتب خفی مے ماند که کم شدن ختم انبیا دران ست پارچه ششم سیاه باید و
آن مراتب اخفاست نماید که کم شدن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
دران ست که گفت سُبحانَکَ لَا اُحصِی ثَنَاءً عَلَیکَ اَنتَ کَمَا اَثنَیتَ
عَلیٰ نَفسِکَ ازان حالت ست شرط باید و هم اینکه ازین اسما خبردار باشد طریق
نزول و عروج او دانسته باشد که هر درویش که عالم باین مراتب باشد جمله ماسوی
الله را در خود بیند از طفیل این اسماء زیراکه هرچه هست ازین اسماء خارج
نیست یعنی چنانکه از ازل الآزال از مراتب احدیت که آنرا اخفا گویند که این بود
نابود و خود خوش خفته بود تجلی رسید که آنرا مراتب وحدیت می نامند و ازان بواحدیت
که آنرا ذات صفات گویند و ازان بعلم نور و شهود که آنرا کثرت اسماء و عیان ثابت
و ظهور عالم گویند و ازان بتوحید که آنرا خزانه وحدت و حقیقت مختلف اشیا که مهیا شد
برای ظهور باشد و ازان بمحل کن که آنرا کتیبه سراجی و عینیه نیک و ازان بروح انسانی
و ازان بسیر میان روح و هوا وست و ازان بهوا که محل خدست که آنرا اخفا خوانند و میگویند و
ازان بضمیر که آنرا سر میگویند و ازان بقلب که درین صفت مومنی و کافری می باید و ازان
بصدر که دران جا صفت سلام می باید و ازان بتبارک و ازان بدماغ و ازان بقدر جوارح
پیدا شود تا در عمل آیند و از دماغ بحواس خمس استعمال می باید پس هرچه سمع ست بحال به
او سمعیت دارد و بصر بحیثیت بصارت او بصیرت دارد و کلام بحیثیت صفت تکلمے او تکلم دارد
پس چون سر و اخفا در علم او مسیر نیست در جاییکه علم ست بصیرت و در جایے که بصر
سمع ست و زندگی کل اشیا بزندگی اوست و قیام هر شے بقیومی اوست و قیام و دوام
هر شے بقیام و قیومیت اوست پس چون بے سمع و بے بصر و بے علم بے هستی بے
بطش و اشتی کل یوم هو فی شان شود و چون به پانزده مراتب مذکور سمعیت و بصیرت
نزول یافته بدین طور ظهور ظاهر شده خود چیزے ندارد و بخود قیام ندارد سالکان
حق او شنوند و او بینند و از خود بود و نبود خود او خود را ابطال می کنند اگر بدین چراغ

کنند روا باشد و درین اشکال نظر کن تا اسما را فهم کنی و این عمل مرجع بمنزله قلب خود این اسما را گوشه
بگوشه چنانکه نوشته شود به بینی و همه را از و بینی و خود در میان نه و در گوشها مجدول بدین ترتیب بگذرانی
تا من اعتصم بالله فقد نجا نجات یابی و اسیر شیطان نگردی و در حالت استغراق بادی بیراه
دست مده مگر خود رفته شود و شرط دوم از و هم آنکه این چنین شخص را لازم ست که ذره از فروض و
وجوب و سنت از و در ترک نرود تا اگر ذره از شریعت بجا نیاورده باشد و اورا حال بدین
احوال باشد همه مکر و بانی و استدراج شیطانی بود چنانکه منصور و بایزید بسطامی و غیر ذلک اگرچه
سخنان ناموافق در شرع میکردند اما در حال و غیر حال آداب شریعت از دست نمیدادند و در
رساله ابو علی رودباری مسطور ست که اگر سالک را این حالت استغراق دست دهد فرض از ترک
دهد یا نه گفت ذره آداب شریعت از دست ندهد زیرا که به برکت ظاهر بباطن رسید و دیگر آنکه متابعت
حضرت رسول آمده است اگر از یک کس سعادتی میشد از حضرت رسول الله میشد و چون از و برداشته
نشد و او ترک نکرد ما چگونه ترک دهیم که ایمان را بهره از باطن نمیشد مگر متابعت او پس بدان
ای فرزند که از درویشان خام طمع و صوفیان جاهل دور مانی تا دست شیطان
نگردی و با زمره عالمان متقی و پرهیزگار نشینی تا دشمن شیطان و دوست رحمان شوی چنانکه در صحیح
وارد ست روزی شیطان موی های ریش خود کنده و بریده بخدمت رسول علیه السلام حاضر شد حضرت
رسول گفت ای ملعون چرا ریش را کنده ی گفت یا رسول الله حق تعالی بر من خطاب کرد که برو
در پیش حبیب من آنچه از تو پرسد بدو راست گوئی و راست گفتن بمن دشوار بود بنا بر آن ریش را
کندم رسول گفت بگوئی اول اینکه دشمن تو کیست شیطان گفت دشمن من توئی و بعد از تو عالمان ا
تو اند حضرت از شادی چنان به بدیک کلاه مبارکش با سمان رسید و گفت که دشمنان تو دوستان خدا
تعالی باشند و دوستان تو بخمان و عیب گویان و بر همنان و آنچه معلمان کفراند شیطان گفت آری
در امت تو شیخان جاهل و صوفیان نارسیده که از حقیقت درویشی و تصوف خبر نداشته باشند
چیزی از مکاشفات بر ایشان نمایم و عقیده و عقاید ایشان تباه کنم حضرت گفت راست گوئی که
با امتان من چه خوابی کرد گفت متقیان را در وقت نزع ایمان سلب کنم و اکثر ماهیان را
گفت ای سجنت متقیان را چگونه فریب دهی گفت جاهل باشند وقت نزع تشنه ... ...

بصورت حور و براق و قصور و بهشت کنم و او را مبارکبادی گویانم آن جاهل بعمل خود غره شود و گوید چنان
و چنین می بینم و بعضی را دیو و پری بصورت پیر و مرشد و عزیزان او میدارم و ایمان درمیان خوف و رجا
است خوف از و کم شود کافر گردد لقوله تعالیٰ و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون - و ایمان
عامیان را بدان سلب کنم که ایشان از غایت گناهان خود در هیبت باشند من دیو و پری را بصورت مار
کژدم و دوزخ و شراره کنم و امید او منقطع میشود و از رحمت خدا نا امید میشود کافر گردد لقوله تعالیٰ
انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون بدان ایها الفرزند که شیخ زاده شیخی نشاید و سید
زاده پیری را نشاید و در **شرح مشارق آورده است** هر که به شیخ زادگی و سید زادگی
پیری کند او ضال و مضل ست و لهذا هر پیرے که خلیفه بسیار داشته باشد نیز نشانی گمراهی ست و مشائخان
کبار از و احتراز فرموده اند و حضرت شاه ناصر خسرو را هزار خلیفه بود از ان او را مشائخان قبول نمیدارند و یکی از
جمله خلیفهای او شیخ نصر الدین بود که تمام ولایت ماوراء النهر را بهلاکت رسانده و قتل عالمان بجای آورده بود
پس پیری را کسی شاید که دست بدست تا عهد رسول الله از پیر کامل آورده باشد چنانکه این فقیر خاکپای
صغیر و کبیر را از سلسله اجازت از حضرت پیر خود رسیده است و او را از مرشد خود همگی این مشائخان را
از سلسله بطریق مناجات در تحریر خواهم آورد تا هر که طالب این سلسله باشد شاید که اسماء شریف ایشان را
بیاد دارد و تا در هنگام مضیقت احوال بعبد الله تعالیٰ شفیع آورد و حاجتش پیش آید کما قال علیه الصلوٰۃ
والسلام من احب شیئا اکثر ذکره **آورده اند** هر که سر رود و حکایت از اولیاء ماضی مذکور کنند
و یا بشنود پیشش خاطرا و اثر آلهی پیدا شود اوّل شجره چشتیه اهل بهشت که این فقیر حقیر مسمی بملا در
دیده رنگنهاری از حضرت شیخ المشائخ و اولیاء پیشوائے زمانه شیخ یگانه فرد الزمان بمنزلت عین
الانسان حضرت شیخ علی ترمیذی بن قنبر علی قدس سره آورده است و حضرت شیخنا را بیست نفر
دانشمندان مریدان بودند که بغیر از اهل علم شخصے امرید نمیگرفت و تلقین فکر نمیداد اگرچه عامی محض در
خدمت او روزی چند میگذرانید از برکت شیخ چنان مؤثر میگشت که درین زمانه فسادذرّه از
شریعت مصطفوی تجاوز نمی نمود و نخواهد نمود انشاء الله آلهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام
المسلمین شیخ علی بن قنبر علی که با تو داشت آلهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سالار بد عطاء الله حبیب
رومی قدس سره که با تو داشت مناقب او بنگر **عوارف المعارف** و احیاء شرح و موجود است که رکنی ر نام نوشته بود بعالمیان زمانه در

علم فقه او را امام اعظم ثانی می گفتند و در علم نحو او را شهاب الدین ناگوری می گفتند آورده
اند که روزی دانشمندان از ماوراءالنهر در خدمت او حاضر شدند میان ایشان مباحثه
در مسئله افتاد شیخ خزانچی را فرمود تا فلان کتاب را بیارند دو کس برداشته آوردند شیخ در
حال بکشاد و انگشت بر آن سطر نهاد و دانشمندان در آن حال عذر تقصیرات بجای
آوردند و مریدی او اختیار کردند **وایضاً** آورده اند که چون همایون بادشاه ولایت
هند را تسلیم کرد بعد مدتی لشکر افغانان بدو مقابله نمودند بادشاه از برائے استعانت
دعا نزد شیخ بجانب اجمیر متوجه شد وقت ضحی بود که در رسید چون شیخ سر از مراقبه بالا کرد اهل
مجلس واقعه را باز نمود که بادشاه زمانه نیاز دارد گفت که چه میخواهد بادشاه گفت ملک میخواهم
شیخ در مراقبه شد یکذاشته کرت سر بالا نگرفت و طریق حاجتش نمی رسید باز در مراقبه
شد بعد از مراقبه سوم دست برآورد که از برائے سلامتی سر بادشاه فاتحه خوانید حضرت
همایون بسبب همان دعا از جهد و نجات یافت بعد از نجات از موضع لاهور دو اسپ را
بهدیه شیخ فرستاد **وایضاً** آورده اند که روزی فرزند ایشان شیخ حسین بهوا قرابت
و جوانی در سیر خرابات بیرون شده بود رندان چند از هر طرف بدو ریختند شمشیرها بر وی
زدند اما بوجودش اثر نکرد چون در خانه آمد شیخ بر وی قهر و غضب تمام فرمود و گفت که
فقیران را بسواری سیر چه کار گشت ای پدر طریق اثر نا کردن تیغ چه بود شیخ دست مبارک
خود را بدو نمود که کبود شده بود باز شیخ را از آنجا که عادت درویشان است از اظهار کرامات عار
پیدا شد سر بر زمین نهاد و از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود **الهی رحمت** راز و
نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بهاء الدین صاحب رح که با تو داشت و او را از حیات
گویند که وقتی شیخ احوال بغیر لا بدی تکلم نکرده روزی فرزند صغیرش را نبیره حضرتش را
کرد تا مگر با این فرزند تکلم کند طفل او را ابجابت مراحمت رسانید چنانکه از تبسم وی
او را سے گرفت و بدو ملاعبت میکرد شیخ دست را بالای زمین اشاره کرد فرزند
زیر آبرداران او جدا و بعد از مدتی چون دید طفل جان بحق تسلیم کرده بود آورده
اند که بدریست از مریدان او از نقد منهوب [illegible] شیخ

گفت هست کرامات الولی فی دار دنیا + لها کون فهم اهل النوال + یعنی کرامات اولیا حق ست مرید گفت اگر کسے واشته باشد پیدا کند و بر ین مبالغه تمام نمود شیخ دو رکعت نماز بعد از تجدید وضو بجاے آورد و گفت از جان بهتر هیچ نیست وسر زمین نهاد و رحلت نمود الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین سید حامد الدین قدس سرہ که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حسام الدین قدس سرہ که با تو داشت و بعد از بیعت ایشان را از خدمت منع میکرد از انکه سادات بوده اند و ادب سیادت او نگاه میکرد ند اما حضرت سید حامد الدین از مر عدم خدمت بغایتے دلگیر مے بود و از عدم خدمت پیر خود عدم سعادت خود را قیاس میکرد وجد بلا غایت و جهد بلا نهایت مے نمود که مگر وقتی از وقتها به یگان نوع خدمت مشرف شود قضا را شبے حضرت شیخ حسام الدین قدس سرہ بر بام بود چون میخواست که فرود آید حضرت سید حامد الدین قدس سرہ خود را در طاقچه زینه پایه پنهان ساخت که مگر پائے مبارک ایشان بر بدن ایشان برسد همدران بود که حضرت پاے را بر پشت ایشان نهاد اما چون دانست که آدمی است در حال جست زده فرود آمد گفت کیستی گفت منم فرمود غرض چه بود گفت خدمت دیگر میسر نمی شد این را هم نوعے از خدمت دانستم پس حضرت شیخ حسام الدین قدس سرہ خواست که او را اذن ارشاد بدهد اما بخود اندیشید که اگر قمیص خود بدهم در وقت پوشیدن دامن بالائے سر ایشان خواهد آمد اگر دستار بدهم نیز بر فرق او قرار یابد و این را بے ادبی میدانم که لباس من بر فرق سادات قرار یابد اما بهتر آنست که سراویل خود را بدهم تا وقت پوشیدن در زیر پائے ایشان در آید چون حضرت شیخ حسام الدین صاحب سراویل را بدو کشیده داد حضرت سید حامد الدین از انجا که صد چندان آداب مرشدی او را رعایت مے داشت سراویل او را گرفته بر سر خود بست بنده که چون حضرت شیخ حسام الدین دانست که در اخلاص بلند همت ست و در خدمت ثابت ست شفقت بلا نهایت در شان او پیدا کرد و مراتب او را بلند گاه

در مناقب سید حامد الدین

اللہ تعالیٰ درخواست کرده او را اذن ارشاد داد پس لائق حال طالب این است که اگرچه سیدزاده
و شاهزاده و خان زاده باشد خدمت را از دست ندهد الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام والمسلمین شیخ نور قطب عالم قدس سره که با تو داشت در مناقب او آورده اند که وقتی
که بادشاه زمانه ناگور را در تحت حکم آورد در قریب شیخ زنی بیوه بود که خود را در حفظ او
محفوظ می داشت سپاهیان بد و مزاحمت میرسانند و اموال ویرا بے تکلف میخورند
بیوه زن استعانت بحضرت شیخ برد شیخ در پیش ظالمان شد که تیمان را بغایت مظلوم
نمی توان ساخت ظالمان خنده آغاز کردند قطب از جائے نمی خیزد شما چگونه آمدید
شیخ گفت مگر نخاسته باشم ایشان فی الحال کسے ابمنزلش دوانیدند گفت که درخانه هم
نشسته است و در اینجا هم حاضر ست ظالمان ترسیدند و از انجا بیجا شدند و این
احوال را بادشاه نشان دادند بادشاه را پانصد مردان خوانین بودند فرمود تا پانصد
مسجد و پانصد مهمانی مهیا کنید و بادشاه نیز مسجد و مهمانے تیار کرد و این هزار و دو کس
بیک کرت اورا دعوت نمودند در یک ساعت در هزار و دو جائے پیدا بود و در تخت
خود نیز نشسته بود و در بعضے جائے خورد نی مے خورد و در بعضے جائے نماز را امامت
مے کرد پس هر که دعوی قطبی کند از چنین طلب کن الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام والمسلمین شیخ علاؤالدین اسعد لهانوری قدس سره که با تو داشت الٰہی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سراج الدین قدس سره که با تو داشت الٰہی بحرمت راز
نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ نظام الدین اولیا احمد محمد بدایونی قدس سره که با تو داشت
و در مناقب او آورده اند که روزے در تنگنائے مے رفت سگ
بچگان را افتاده دید که بے طاقت شده فریاد مے کردند گفت مادر ایشان چه
شد گفتند که درین شب اورا دو سه کس خورد گفت فریاد مکنید مادر ایشان را چون فریاد کردند در
حال از کوه بیامد و میان بچگان خود ایستاد ایضاً آورده اند که شیخ را پانصد
قوال بود که هر روز در رقص و سماع مے رفت روزے عالمان زمانه جمع شدند و شیخ
رکن الدین قریشی پیش ایشان پیش کردند تا با او مباحثه بکنند چون شیخ در رسید هر دو با هم

مرحبا کردند و شیخ در رقص شد قوالان را فرمود که چیزی قرار نمی باشد قوالان سرود نواختند چون بجانب شیخ رکن الدین رسید از دامنش بگرفت و بنشاندش باز برقص شد همچنان شش کرت او را منع کرد چون بکرت هفتم برقص شد شیخ رکن الدین روان شد و جمله عالمان متابعت او کردند بعد از ساعتی پرسیدند که یا شیخ چرا رها کردی گفت من با او چند سخن در باطن کردم که شما را بدان اطلاع نشد اما درین شش کرت که می گرفتم در هر کرت تا بآسمان می برآمد و در کرت هفتم بجائی رسید که مرا در آن مجال نبود آورده اند که چون مفتاح الجنان را تصنیف میکرد یک مسئله بر مصنف دشوار آمد مرید خود را فرمود تا فلان وظیفه در کنارهٔ دریا بخوان که حضر علیه الصلوٰة والسلام بتو نماید و مشکل را حل بکند مرید همچنان کرد خضر علیه السلام را دید گفت یا نبی الله بار دیگر کجا باشی گفت در مجلس شیخ نظام الدین خواهی یافت آورده اند که بار دیگر مسئله مشکل افتاد همان مرید بمجلس شیخ نظام الدین رح رجوع کرد چون برسید دید که شیخ برقص بود و مهتر حضر علیه الصلوٰة والسلام موضع رقص او را بدامن پاک میکرد و مرید در شک افتاد که شیطان باشد یا حضرت خضر علیه السلام باز گفت که شیطان بصورت پیغمبران نشود درین اندیشه بود که خضر علیه السلام در پیش او آمده و مشکلش فرمود مرید گفت یا پیغمبر خدای این چه حالت ست گفت اگر ناموافق شرع میکند اما طالب مخلص ست که طلب باخلاص دارد مرید چون این شنید بیامد و در پیش شیخ نظام الدین رح ایستاد و بعد از فراغ شیخ طلب انابه کرد و در طلب شجره شد شیخ گفت که استاد شما متشرع ست شجره مرا قبول نکند اما چون الحاح بسیار کرد کلاه و شجره بدو داد چون در پیش استاد شد واقعه باز نمود استاد برو قهر و غضب تمام کرد و فرمود که شجره را بدو برگشته بده مرید اباء نمود که من شرم دارم بعد از آن هر دو باهم روان شدند چون رسیدند دیدند که شیخ باز در رقص بود و ایشان در مجلس او استادند چون شیخ بطرف ایشان آمد هر دو استاد و شاگرد آمد مصادمت کردند اما رنگ روی مریدش بغایتی تغیر شد شیخ گفت چیزی در باطن داشته باشید و الا کار شما بظاهر نیست و حضرت شیخ را گفته اند که چون بنظر تیز بکسی نگاه میکرد در حال سرش از تن جدا می شد بعد از فراغ مریدان پرسیدند که یا شیخ مایان چندان [illegible]

باطنی کردیم بر ایشان چرا اثر نکرد شیخ گفت که من چندان تیر طریقت بر ایشان زدم اما جُبّهٔ شریعت
چنان پوشیده بودند که تیر طریقت در جُبّهٔ شریعت اثر نمی کرد ایشان شجره را بدو دادند
شیخ گفت من چه گفته بودم اما شما گردش ما بطاقتی کردید و درین حال من مخیر نه ام اگر مرا بیاید
بکشید بحجره همین گفتن باز در رقص شد تمام آن مجلس بیک کرت کار دوزند اما در هیچ اثر نکرد
بعد از فراغ معذرت نمود ایشان گفتند که این چنین کار خاصهٔ تو باشد و کس دیگر را نشاید

مناقب دیگر آورده اند که بادشاه زمانه را در هر وقت پانصد طبق تصدق می برآمد
شیخ را نیز پانصد طبق می برآمد بادشاه را غیرت بکار شد که تصدق او همین برابر و مساوی می باشد
آنچه از اموال و املاک بشیخ داده بود همه را ضبط نمود اما شیخ بعد از آن دو چندان طبق می کشید
بادشاه چون دید که باین نحو ایستد مریدان او را کار بیگار میگرفت بزور و ستم و قلعهٔ دهلی را راست
می کرد دیگر مریدان این واقعه را به شیخ باز گفتند شیخ گفت این قلعه بر بادشاه حرام است او هیچ
و درین قلعه خبران نخیزند چون قلعه مهیا شد و بادشاه بطرف قلعه سوار شد مریدان گفتند که یا شیخ شما
چه گفته بودید شیخ گفت دهلی دور است هکذا چون بادشاه بدروازه رسید مریدان تعجیل کردند که
یا شیخ در آمد گفت هنوز دور است **آورده اند** که چون بادشاه سر بدروازه در می آورد از بالای
دروازه بقدرت الله تعالی سنگ از دیوار جدا شد حتی که بر سر بادشاه رسید و مغز او بر آمد
الحال تا این زمان هر کرا خبر کم میشود در قلعهٔ دهلی می باید **الهی بحرمت** راز و نیاز شیخ
الاسلام والمسلمین شیخ فرید شکر گنج مسعود سلیمان چشتی قدس سره که با تو داشت در مناقب او آورده
اند که شیخ فرید بهاء الدین ذکریا هر دو در پیش شیخ شهاب الدین سهروردی شدند و سید جلال
بخاری و شهباز قلندر هر دو نیز همراه بودند اما شیخ فرید را در دل خطره آمد که شیخ را سینه بغایت
کلان هست بمانند زمان چه واقعه باشد حضرت شیخ شهاب الدین دریافت اما هر چهار را یکان مرغ
بداد و گفت این را در جایی ذبح کنید که کسی نه بیند هر سه کس مرغ را کشتند اما شیخ فرید نکشته
آورد و گفت چرا گفت هیچ جا نیست که او نمی بیند بعد از آن حضرت شهاب الدین او را فرمود که
برو مردان خدا پیدا طلب کن که ترا همین کاری نیست و از عهدهٔ تو نخواهم آمد شیخ فرید گفت
... پیش قطب عالم شو و طلب او شد ... قطب عالم رسید

دید کہ باکودکان بازی و لعب میکند و چون بمنزلش آمد دید کہ بر تخت نشستہ است امّا چنان آگاہ شد کہ یکی ازان میان کودکان ہمین شخصے بود زیرا کہ مراتب قطبان است کہ در یک ساعت بہزار کرشمہ بنمایند قطب عالم او را بخدمت آفتابہ خود مسلط کرد شبے آتش کردن آفتابہ از و نا چیز شد و در جائے بلند شمع را دید کہ می افروزد در حال بدان جایگاہ روان شد دید کہ دختر صاحب جمال و سر غنہ قوم کلام اللہ را میخواند آتش طلب کرد ممانعت فرمود گفت اگر چشم خود را کشیدہ بمن بدہی آتش بدہم شیخ در حال کار در ابر گرفت و چشم مبارک را کشیدہ بدو داد و آتش ارزان کرد بعد از گرم کردن آفتابہ قطب عالم بیرون آمد و طہارت بکرد و فرمود فرید چشم تو چہ حال دارد گفت حضرتم درد میکند گفت بکشائے کہ باز آمد چون بکشاد آمدہ بود و اما کژی داشت تا نشان از مردان گم نشود علی الصباح ہمان دختر جملہ مال و زر را گرفتہ درپیش قطب عالم شد شیخ آن اموال را بفقرا تصدق کرد و او را بشیخ فرید تزویج کرد و از ان ارادت او را بجانب پٹنہ فرستاد اما ولایت پٹنہ را راجپال جوگی گمراہ ساختہ بود **قصۂ او آن بود** کہ روزے بادشاہ پٹنہ در شکار شد آما در بیابان درخت گل بغایت مصفا دید فرمود تا او را از بیخ بر کشند چون زمین را کاوید درخت از خانہ سر کشیدہ بود چون ہمان خانہ را خراب کردند دیدند کہ جوگی دران خانہ نشستہ است و بیخ آن درخت در کاسۂ اوست بادشاہ بدو معتقد شد جوگی چون برآمد علم تناسخ را بیان کرد تمام ولایت را گمراہ ساخت چون حضرت شیخ فرید دران نواحی رسید گوشہ را بخود قرار داد دران زمان تمام نظر مردمان بدان جوگی میرفت **آوردہ اند** کہ شخصے را ازان محلہ مادہ گاؤ شیر دار نمے استاد در پیش شیخ رفت کہ ای گوشہ نشین دعا کن تا مادہ گاؤ من شیر دہد شیخ دعا کرد ہمچنان شد ہکذا تا اہل آن محلہ بدو رجوع کردند چون شہرت یافت سخن با بادشاہ رسانیدند بادشاہ شیخ را دعوت نمود فرید علیہ الرحمۃ حاضر شد و گفت کہ این چنین مسلمانان را شاید کہ دین محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را تبدیل دہد بادشاہ گفت کہ جوگی چنان و چنین کرامت دارد اگر شما بدو برابری کنید از وے برگردیم شیخ فرمود لہذا آسان خواہد کہ چون در رسید شیخ را گفت تو کہ باشی شیخ فرمود صاحب این ولایت منم جوگی گفت کہ مرا باشما کار مسئلہ و حجت نیست بلکہ کار بہ کرامت ہست جوگی بر مصلائے

خود نشست و در هوا شد شیخ هر دو کفش مبارک خود را بالا انداخت جوگی چنان رفته بود که دیده
بے شد و آن کفش او را بر سر زده باز آورد بعد ازان شیخ فرید بالا پرید جوگی تیز در عقب
او بالا رفت بعد از ساعتے جوگی فرود آمد بعده شیخ فرود آمد جوگی در اقدام شیخ افتاده توبه
کشید و مسلمان شد گفتند چرا گفت مرا برکت عمل بود تا این آسمان رفتم و بالا راه نداد ند اما
او را برکت علم و ایمان بود از من در گذشت و در کنگرهٔ بهشت رسید تمام عالم مسلمان شدند
و شیخ الحال در اینجا آسوده است و او را ازینجا شکر گنج گویند که روزی بارهائے شکر او میگذشت
گفت چیست یکے ازان میان گفت خاک ست فرمود خواهد شد بعد از زمانی چون دیدند همه
خاک بود باز بر آن راه آوردند گفت شیخنا شکر ست گفت خواهد شد باز شکر شدند و
آورده اند که روزے بر مقبره نشسته بود و مرید خود را دفن میکرد چون دفن کردند رنگ
رویش متغیر شد باز بجائے شد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت گنهگار بود عذابش میکردند
من بشفاعت استادم هنوز سخن تمام نکرده بودم که قطب عالم در رسید و او هنوز در
کلام بود که شیخ معین الدین در رسید و او هنوز در کلام بود که از نعلین شیخ عثمان هارونی پیدا
شد هاتف بر ملائکه آواز کرد که بنظر دیوانه خواهید سوخت و الا بگذرید یاران گفتند یا شیخ اگر
بود بخشید فرمود تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همه حاضر می شدند الٰهی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس
سره که با تو داشت و در مناقب او آورده اند که روزی شیخ فرید شکر گنج قدس سره
بامداد بعد از سنت فجر در خواب رفت دران میان احتلام شد شیخ فرید متحیر شد قطب
عالم آستین را در پیش او داشت شیخ فرید دران میان در آمد ولایتی را دید که جا بجا مگر
لطیف چو ضبهای گوناگون ست شیخ فرید دران غسل کرد باز ازان آستین برآمد فرشی یاد بود
بجای آورد و هکذا مناقب هر یک چندان ست که در تحریر نیاید اما بعضے را که بیاد داشته باشم
بجویم الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ معین الدین حسن سنجری چشتی رح
که با تو داشت در مناقب او آورده اند که روزی هندو را هندوان می سوختند تمام
[illegible] متحیر شدند ناگاه از جانب [illegible]

بر آمد که این دست را ببرند یک من دفن کنید زیرا که روزی من در وجد بودم دست را بالا کردم او نیز
از خوشی موافقت بطلبه دست را بالا کرده بود از ان نمی سوزد و مناقب شیخ اگر تمامه نویسیم درین
مختصر نگنجد الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ عثمان هارونی قدس سره که با
تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ حاجی شریف زندنی قدس سره
که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین خواجه قطب الدین مودود چشتی
قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ ناصر الدین ابو
یوسف چشتی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین
خواجه قدوة الدین ابو محمد چشتی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز
خواجه ابو اسحاق چشتی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه ناصر الدین
چشتی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه ممشاد علو دینوری چشتی قدس
سره که با تو داشت بدانکه سلسلهٔ چشتیه از خواجه ممشاد ارتفاع یافته است الٰهی بحرمت
راز و نیاز خواجه ابو هبیرهٔ بصری قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه ابو
حذیفه مرعشی قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه ابراهیم بن ادهم قدس
سره که با تو داشت الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه فضیل بن عیاض قدس سره که با تو داشت
الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره که با تو داشت الٰهی بحرمت
راز و نیاز خواجه امام حسن بصری رضی الله عنه که با تو داشت و بدانکه امام حسن بصری
معتقه را جهانی بود روزی در کنار جهانی بود تشنه شد آفتابهٔ حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وسلم پر آب برای طهارت بود از ان آب بخورد حضرت گفت که این آب چه شد گفت
این پسر بخورد حضرت فرمود حسن یعنی نیکو کرد و گفت بمقدار این آب از من برکت هر دو جهان به
چون بزرگ شد سوداگری میکرد و نام او ابو سعید بود و چون حضرت حسن گفت نامش حسن
کردند و مروارید میفروخت او را حسن لؤلؤی میگفتند و رسال از کنار دریا بارها مروارید حاصل
کرد و در روم برد و با یکی از کلانتران روم آشنائی داشت بارها را در خانهٔ او بنهاد روزی
آن کس گفت که بر شاه بیابان را درین روز سیر بیابان است اگر میخواهید شما نیز با ما بروید

امام رفت و زیبایان خیمه دید بغایتی کلان ستاده اول چهار هزار کنیزکان صاحب جمال هر یکی
با طبقهای مروارید در دست از آن برگشتند و روان شدند بعد از آن چهار هزار سفید ریشان
از آن گشت کردند و روان شدند بعد از آن دو هزار طبیبان و دبیران از آن خیمه گشتند
و روان شدند بعد از آن دوازده هزار لشکر از آن خیمه گشتند و روان شدند بعد از آن
بادشاه با دوازده کس خواتین در آن خیمه در آمد و آن خان که آشنایی او بود او را پیش در
آورد بادشاه گفت ای فرزند اگر به کنیزان و زر و خزائن نجات می یافتی میدادم چنانکه دیدی
و اگر بر و داری سفید ریشان نجات می یافتی آورده بودم اگر بطبیبی طبیبان نجات می یافتی
آورده بودم و اگر بجنگ و حرب نجات می یافتی میکردم و اگر بزاری ما و خواتین نجات می یافتی آمده
ام اما کار بخدائیست که از این هیچ چیز قبول ندارد بعد از بر آمدن امام از آنکس سوال کرد که
این چه کار است گفت بادشاه را پسر وفات یافته است و در هر سال همچنان میکند امام هم از آن
جای روان شد گفت که بارها مرا رضای خدای تصدق کن که اینچنین خدای قادر که از این
چیزهای هیچ قبول ندارد چگونه طلب او را ترک دهم و طالب دنیای فانی باشم و از اینجا به مکه
رجوع کرد بعد از اطواف در طلب علم شد تا امام زمانه گشت اما چون اصحاب کم شدند و در
هر روز رحلت مینمودند مگر مرتضی علی رضی الله عنه مانده بود امام حسن باتفاق صحابه و پیش
مرتضی علی کرم الله وجهه شد و بیعت کردن خواست و گفت که حضرت رسول فرموده
است اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم آنچه تو از حضرت آموخته باین فقیه تعلیم کن مرتضی
فرمود که روزی در خدمت رسول الله صلعم نشسته بودم حضرت فرمود چشمان مرا ببین
که چگونه میپوشم چشم پوشید و گفت لا اله الا الله باز فرمود که چشمان بپوش و بگو بگفتم حضرت
رسالت پناه فرموده و یافتی مرتضی علی کرم الله وجهه بهمان روش هر چه از ذکر و فکر بوده تعلیم
کرد و تا این زمان بهمان روش در میان صوفیان روا است و او را صد کس مرید بوده پیر
مانند او گشته بودند و از آن میان یکس اجازت داد یکی عبد الواحد بن زید و دیگر حبیب عجمی ایجاد شد
پنج خانواده از عبد الواحد بن زید و از میان یک مرید امام نظر دیده بوده و اصل نام وی [illegible] و قصه او را
و قصه ایشان مذکور که [illegible] بانا و در اراه آمد و آورده اند که روزی [illegible] امام گفته [illegible]

سر پیش آن زن باز خود خبر وار شد سر پوشید گفت ای امام من از محبت آدمی چنان مشغول و معطل بودم که سر پوشیدن
را فراموش کرده بودم و تو دعوی محبت خدای می کنی چگونه برهنگی سر مرا دیدی امام واقعه باز پرسید گفت
شوهری دارم که در چند سال محنت کشی او کرده ام اما چنان بمحبت او آشفته ام که از محبت او خبر ندارم
ولیکن درین ایام میخواهد که زن دیگر بگیرد و هر چند میکنم این محبت او را نمی توانم صبر کردن امام فریاد بر آورد
که این فقط بمحبوب من نگیرد و او در کلام مجید خود فرموده است ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما
دون ذلک لمن یشاء **الٰهی بحرمت** راز و نیاز امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه که با تو داشت
الٰهی بحرمت راز و نیاز سرور کائنات خلاصهٔ موجودات شفیع روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
که با تو داشت **الٰهی بحرمت** ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و مشروعات این بیچاره بر آورده
خیر گردانی بمنک و فضلک و کرمک من خدیدم فقراءک فلان **شجرهٔ دیگر از سلسله سهروردیه**
که تعلق با بو النجیب سهروردی دارد که حضرت شیخنا ازو اذن داشت و ازو باین فقیر بلاد روزبره
تنگنای تحریر رسید **الٰهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ علی ترمذی که با تو داشت
بدان ای فرزند که ارواح جسمی ست لطیف که تعلق دارد ببدن انسانی تعلق تصرف و
تدبیر و روح غیر نفس ست و نفس غیر روح زیرا که در هنگام خواب بیرون میرود و نفس بر جای میباشد
لقوله علیه الصلوة والسلام النوم اخ الموت **و در حدیث دیگر در مشارق**
آورده است که ان الله یقبض ارواحکم حیث یشاء و یرد علیکم حیث یشاء یعنی قبض میکند در
خواب باز میگرداند در بیداری چنانکه روزی این فقیر از حضرت شیخ پرسید که بعضیان چه
میگویند که ارواح صورت ندارد حضرت شیخ فرمود که محض غلط میگویند و این در اکثر جایهای
مسطور ست اما چون در رحم منزل می شدم همه را یاد میدارم که ارواح ما را بمنزله موی پیچیده
بود و مصنف این رساله نیز نشانه گفته بود بما در خود تصدق نه گیرد که لایق در آن ایام من
دختر بودم پس فقیر نیز از آن مقام خبر دارد و دیگر در فقر از آن احوال خبر دارد که گفت چون من از
رحم فرود آمدم مرا در فلان چیز نهاده بودند **الٰهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین
شیخ سالار بده عطاء الله بیت الله رومی قدس سره که با تو داشت **الٰهی بحرمت**
راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ قطب الدین مهاجری قدس سره که با تو داشت

الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ نظام الدین مهاجری قدس سره که با
تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ سید جلال الحسن البخاری قدس
سره که با تو داشت و پیر سید جلال بخاری اول ست که این جهانیان گویند. الهی بحرمت
راز و نیاز شیخ رکن الدین قدس سره که با تو داشت نقل ست که شیخ پانزده ماه در شکم
مادر بود بعد از ولادت جد او شیخ بهاؤالدین ذکریا از وی در گوش پرسید که اینقدر چرا در شکم
دیر ماندی گفت در هر ماه دو سیپاره از کلام الله یاد میکردم ازان دیر ماندم و اذن پدر خود
اذن آورده بود الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاؤالدین ذکریا
قریشی قدس سره که با تو داشت و ذکریا نام پدر او بود منقولست که شیخ را حضرت شهاب
الدین دعا کرده بود که هر که ترا ببیند و بعد از جنازه ترا ببیند و هر که بعد از جنازه تو منارهٔ ترا
به بیند یعنی گنبد ترا او را بدوزخ کاری نباشد چون این سخن بشیخ فرید شکر گنج رسید و خاطر
گذرانید که مرا شیخ قطب عالم هیچ دعا نکرد قطب عالم دریافت حق او دعا کرد که هر که مرید تو شود
و مرید تو تا روز قیامت هر که درین سلسلهٔ تو اقتدا کند او را از آتش دوزخ خلاصی باشد و
شیخ رکن الدین آورده است که در شب حق تعالی را در خواب دیدم همین چنان نمود و گفت هر که
سه کرت این را تکرار کند او را بتو بخشیدم از برکت این اسما یعنی شیخ رکن الدین و شیخ صدر
الدین و شیخ بهاؤالدین باید که این سه کرت تکرار کند الهی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام و المسلمین شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره که با تو داشت منقولست
که معراج حضرت نوزده سال بود اما چون برگشت آمد جای خواب هنوز گرم بود و این را طلسمات الهی
گویند که بعضی یک ساعت پیدا شد و بعضی چند سال شیخ شهاب الدین را مریدی بود مؤذن
هر روز در همین التماس می بود که اگر من طلسمات الهی را دیدمی روز جمعه در مسجد دمشق که آنرا اسعاد
مهیا نموده است در رسید و در زیر آن مسجد چشمهٔ آب میرفت در حال جامه کشید بنهاد ازان
در آب در آمد چون سر بالا کرد در ولایتی بیرون شد که نام آن ولایت نشناخت بیچاره
برهنه بر سر آب نشسته بود ناگاه یک درویش نیک محضر پیش آمد گفت چه شخصی واقعه بانو
نمود او را در خانه برد بعد از مدت دختر خود نکاح کرد فرزندان چند از وی متولد شدند بعد از

روزے نیز برائے غسل دران جایگاه جامه کشید چون درآب در آمد سر بالا کرد که باز در ہمان
مسجد بیرون شد و جا جہائے او ہمچنان نہاده بود و مردمان ہنوز بمسجد حاضر نشده مؤذن
جامه پوشیده و در مسجد متحیر شده بنشست بعد از آمدن شیخ بمسجد چون نماز ادا کردند شیخ بدو تبسم
کرد که متحیر مباش میخواستی دیدی آن مقام را بدو معائنه کرد تو شه گرفته روان شد بعد از سه
ماه در آنجا رسید زن و فرزندان خود را بیاورد **الٰہی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القادر سهروردی قدس سره که با تو داشت **الٰہی بحرمت** راز
و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ وجیه الدین ابو عمر سهروردی قدس سره که با تو داشت **الٰہی**
بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ محمد بن عبد الله معروف به عبوديه سهروردی
قدس سره که با تو داشت **الٰہی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ احمد اسود علو
دینوری قدس سره که با تو داشت **الٰہی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ ممشاد
علو دینوری قدس سره که با تو داشت **الٰہی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ جنید بغدادی قدس سره که با تو داشت **در قالع البدعت شیخ الاسلام**
ابا نوری آورده است که آنچه بعضے صوفیان گویند که شیخ جنید رقص میکرد و سماع می
کرد راست ست اما در آخر عمر تائب شد و توبه کرد و **آورده اند** که شیخ خواجه زاده
حضرت سری سقطی بود و در پنج سالگی نماز میگذارد اما سر را نزدیک نہاد روزے
سری سقطی گفتش که ای پسر سر را دورتر بباید نہاد گفت آری روایت ہمچنان ست
اما سر من از مکه الله میگذرد از آن نزدیک می نہم روزی ہمراه سری سقطی بطواف کعبه الله
میرفت در مسجد حرام چہار صد اولیاء الله را یافتند که ہمگی در بیان شکر بودند چون
سری سقطی را دیدند مضطرب شدند که از و جواب احسن بشنویم سری سقطی اشارت بجنید کرد
که از وی پرسید شیخ جنید گفت شکر گفتار ربانی نیست بلکه شکر آن بود که چون نعمت
منعم را صرف خود کردی بیش قوت آن را در عبادت او صرف کن باز نعمت دیگر
طلب تا شکر بجاے آورده باشی ہمگی پسندیدند روزے در بازارے میگذشت
کودکان او را بسنگ و کلوخ میزدند گفت بسنگ نزنید که پاے من بشکند دائشگی

مسئله در بیان مناقب شیخ جنید بغدادی قدس سره

پائے نمی تر سیم بلکہ از عبادت محروم مانم الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
سری سقطی قدس سرہ کہ با تو داشت الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ معروف کرخی قدس
سرہ کہ با تو داشت **منقولست** کہ روزی سر بمراقبہ نشستہ بود سر بر آورد تبسم کرد باز بمراقبہ
شد باز سر بر آورد و دیگر بہ شد مریدان پرسیدند کہ چہ حالست گفت در ہر زمانہ چہار ہزار مرد
غیب مے باشند وغیب آنرا گویند کہ ہیچ ذرہ از شریعت در افعال و در اقوال تجاوز نہ کردہ باشند
ولیکن از مراتب خود نیز خبر نداشتہ باشند و نہ مردان دیگر خبر داشتہ باشند و نزدیک خدا صاحب
مراتب باشند و در ہر زمانہ چہار صد ابدال میباشند و امام شافعی ابدال بود مظفر دریا کسی
پرسید کہ امام شافعی از کیان ست گفت ابدال ست و از مالک دینار پرسید کہ چہ حال
دارد گفت بعد از وی بماند او کسی نباشد و ابدال آنرا گویند کہ صاحب مراتب و صاحب
علم باشد کہ از جملہ لغزید خبردار باشد و نیز قیام زمین با یشان ست کہ گفتہ اند
لَوْلَا الْاَبْدَالُ لَخُسِفَتِ الْاَرْضُ وَمَا فِيْهَا و در ہر زمانہ چہل اوتاد میباشند و مراتب
ایشان اعلیٰ ست از مراتب ابدال کہ فی کل شیٔ انتباہ دارند و در ہر زمانہ چہار
نقبا مے باشند کہ ہر چہار گوشہ دنیا وی بر ایشان آبادان مے باشند و ایشان
را نقیبان حق گویند و خاصیت ایشان آنست کہ ہر چہ خواہند شود اگر آفتاب
را در شب باز آرند برگشتہ باز آید زیرا کہ وجود ایشان از خود فانی و بحق باقی چنانکہ
آہن را کسی بہ آتش گرم کند تا سرخ شود بعد ازان ہر چہ بہ آتش می سوزد بدان آہن سوختہ
مے شود از خشک تر در ہر زمانہ دو نفر نجیب مے باشند کہ ایشان را نجبا گویند و معنی نجیب
در صراح بیان کردہ است پوستہ پیراستہ و پیوستہ را گویند چنانکہ میوہ چہار مغز پس
گویا کہ پوست اوّل ایشان شریعت ست و پوست دوم بمنزلہ طریقت و مغز بمنزلہ
حقیقت پس معلوم باد کہ تا کسے بشریعت آراستہ نباشد بحقیقت نرسد زیرا کہ ابتدا
و انتہا ہر چیز شریعت ست کہ متابعت حضرت رسالت پناہ است چنانکہ اوّل
پوست پیدا شود و بعدہ مغز **و ایضاً** نجیب گرامی شدہ را گویند و نجبا جماعتہ و
انتخاب برگزیدن را گویند و معنے نقیب نیز بیان فرمودہ است نقیب شود ہر مردم در

نیکی افعال و اقوال و داننده و مهتر قوم و نقبا جماعة **وایضاً** نقیب نفس را گویند که محموده
صفات باشد چنانکه سگی که بر در صاحب خفته باشد و مردم را به بانگ کردن نه آزارد و ایذا
نیز نقیب گویند و مرد و سے بند را گویند و مرد نیک دانا و نگاه نگذارد با کسی و تنقیب
در شهرها گشتن را گویند و اوتاد و میخ را گویند **وایضاً** آنکسے را که ذکر خود را همیشه از
دست خود نهد و ابدال دیگر کردن را گویند قوله تعالی من الخوف امنا یعنی از
خوف بسوی امن برآمد **وایضاً** الابدال قوم من الصالحین لا یخلو الدنیا
منهم اذا مات واحد بدّل الله تعالی مکانه باخر یعنی چون بمیرد بر جای
او دیگرے را مے نشانند و در هر زمانه یک نفر قطب مے باشد و قطب آن را گویند
که جمله ذرات دنیاوی را چون خردله بکف دانا باشد و در هر زمانه یک نفر غوث مے باشد که از
احوال این جمله خبردار و ایشان از مراتب و احوال او خبر ندارند و غوث فریادرس را گویند
هرگاه که مراتب قطب نقصان یابد غوث از حق تعالی می خواهد و نزدیک بعضی محققان
پیری و پیشوائی را نشاید مگر قطب پس شیخ فرمود که هرگاه که یکی از ایشان بمیرد بجای او دیگری
نشانند چنانکه غوث بمیرد بر جای او قطب را می نشانند و چون قطب بمیرد بجای او نجیب را می
نشانند و چون یکی از نجبا بمیرد بر جای او نقیب را می نشانند و چون یکی از نقبا بمیرد بر جای او اوتاد را می نشانند
و چون اوتاد بمیرد بر جای او ابدال را می نشانند و چون یکی از ابدال بمیرد بر جای او یکی از مردان غیب را
نشانند و علی هذا القیاس مراتب ایشان از یکی به یکی می رسد یعنی چون غوث بمیرد بر جای او قطب
نشانند پس جای قطب خالی ماند بعد از آن یکی از نجبا را بجای قطب برند پس نجیب یک کس کم
می شود یکی از نقبا را بجای نجیب مے برند پس نجیب یک کس می شود یکی از اوتاد را بجای نقیب مے برد یعنی
بمراتب ایشان مے رسد پس اوتاد از چهل یک کم می شود یکی ابدال را بمراتب اوتاد می رسانند پس ابدال
یک کم می شود از چهار هزار یکی از مردان غیب را بمراتب او می رسانند پس مردان از چهار هزار یک کم
می شود یکی از عامه خلق را بمراتب او می رسانند در این زمان یکی از مردان غیب را بمراتب ابدال می
در خاطر داشتم که تکرار بجای او خواهد برد آنا هندوی زنار دار از زنار بمرید بمراتب او رساند
ترسیدم که مبادا آن زنار در گردن من اندازد از آن در گریه شدم بدان الهی بند

فرزند که شیخ از نجیبان بود و عادت درویشان است که خود را از هر چیز فروتر می بینند و در خوف
می باشند از ایشان گفت در امثیان یکی از مریدان سوال کرد که قطب در کجا وفات یافت
که این اولیاء مذکورین بمراتب یک دیگر رسیدند گفت قطب در روم بود و هند و در گجرات
بود و من در دکن بوده ام گفت میان روم و گجرات چه مقدار مسافت باشد گفت سه ماه
مرید سوال کرد که یا شیخ از اطراف عالم چون خبر داری از این سه مسئله نیز جواب بده که مرد تام و
نیم مرد و ناقص کیانند گفت فردا بیا چون آمد شیخ رحلت نموده بود او متحیر شد اما بسر قبرش
رفت و فریاد کرد که ای خواجه آواز بکشید باز گفت ای بیخبر جواهلی شایان کسی است که زوال ندارد
گفت جواب دیگی میخواهم گفت دینه روز نگفتم که هنوز متحیر بودم اما امروز از حیرت خلاص شدم و
مرد تام هستم که ایمان بسلامت آورده ام و نیم مرد تویی که ایمان تو در خطر است و مرد ناقص کسی
است که از هیچ بلاهای قیامت نگذشته ولاف میزند چنانکه ابوبکر الصدیق رضی الله عنه میگفت
من بمانم بدان کسان که از اهوال قیامت نگذشته اند و خنده قهقه میکنند یعنی مرد ناقص آن
است که از هولها نگذشته باشد ولاف مشاهده و درویشی و شیخی میزند و بعضی گفته اند که مرد تام
آنست که کار را بکسی اظهار نکند که فلان بکنم اما بمروت خود او را موجود آرد و نیم مرد آنست
که اظهار کند که می کنم و از و در وجود آید و ناقص آنست که اظهار کند که میکنم ولیکن از و در وجود
نیاید و شرمنده شود که المنافق اذا وعد اخلف و درین ترکیب تکرار است الٰہی بحرمت
راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ داؤد طائی قدس سره که با تو داشت آورده
اند که روزے تشنه شد در صحن شخص در آمد و طلب آب کرد و کنیزک آب آورد و نخورد
گفتند چرا گفت خواجه این کنیزک روزے تعلیم کتاب کرده بودم مباد که این باجر
آن تعلیم برسد و از ثواب محروم مانم روزے گرما سخت بعراق نشسته بود مادر شیخ رسید
گفت چرا در سایه نمی نشینی گفت در عراق ناشائستہا می بینم دعا کردم که خدا دنیا یم
بستان تا از جمعه و جماعت باز مانم و این ناشائستہا نه بینم الحال [illegible] بعضی گفته
اند که بوقت آمدن او در سبی خلق چنان بدو استقبال و توجه نمودند که بعضی مر بعضی را زیر پای
می کردند شیخ دعا کرد الٰہی کثرت خلق دنیوی مانع از انواع دینی است مرا از من کن تا ایشان بریم

زمین شد دیگر آورده اند در هر خانه که می بود تا آن خانه خراب نمی شد بخانه دیگر نمی رفت مادر
سرای یکخانه می بود بسرای دیگر نمیرفت و بازراست نمی کرد گفتند چرا گفت بخدای عهد کرده ام که از
من و دنیا آبادانی نماند چون وفات شد خانه آخرینش خراب شد دیگر آورده اند که
روزی هارون رشید و امام یوسف رحمهم الله هر دو بخلوت او رفتند اذن بدخول نه کرد مادر او را شفیع آوردند
مادر پستان بالا کرد که بحق همان شیری که از پستان من خورده که ایشان را اذن ده گفت یا رب
رضاء تو در رضاء مادر است الا اذن نمیدادم بعد از دخول چون نصیحت شنیدند وقت بر آمدن
مبلغ زر بدو پیش کرد قبول نه کرد و گفت من از میراث پدر خانه فروخته ام و دعا کرده ام که یا
رب هرگاه این نفقه حلال من صرف شود در حم قبض کن هارون رشید از مادرش پرسید که
نفقه شیخ کجا باشد گفت در دکان فلان بقال هارون رشید از ان بقال پرسید که نفقه شیخ چند
مانده باشد گفت ده یا دوازده درم مانده است هر روز نیم دانگ میخورد خلیفه آنرا حساب کرد
که این مقدار روز عمر او باشد چون روز آخر شد بعد از سلام بامداد پشت بقبله آورد و گفت که
ای یاران داود طائی نماند که من میدانم که دعائی او مستجاب باشد چون کسی را فرستادند مادرش گفت
و رست شب نماز میگزارد و وقت سحر بعد از وتر سر بزمین نهاد وقت بامداد بیدار میکردم دیدم
مرغ روحش پریده بود و او از شاگردان امام اعظم بود رضی الله عنه الهی بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حبیب عجمی قدس سره که با تو داشت آورده اند که در اول
حال ربواخوار بود و او را حبیب ربواخوار میگفتند مال به القرضداران میداد و هر چیز که از و بیافت
از سیم و طعام و شراب و گوشت بربوا میگرفت روزی از خانه قرضدار سرگاو بیاورد و بربوا از خانه
قرضدار دیگر هیزم بربوا بیاورد و سر را در دیگ پارچه پارچه کرده انداخت ناگاه فقیری از در در آمد
یا الله گفت مر زن خود را فرمود تا از ان گوشت بدهد زن چون سر پوش باز کرد دید که سر گاو تمام
خون شده و پوستش بر وگسترده است زن بگریخت حبیب پیش آمد و دید که همچنان است سر فریاد
کرد که از خدا شرم نمی کنی چند گرفتار نفس باشی حبیب از ان حال بطاقت شده بجانب حسن
بصری روید چون در راه میرفت کودکان از و بگریختند که از شومیت او ما این خواهیم شد
چون توبه کشید در ان ساعت صیت و آوازه او در تمام عالم پراگنده شد که حبیب از تائبان

مطلب در مناقب شیخ حبیب عجمی

وصلان ست چون ازان طرف برگشته آمد کودکان چو نزدیک شدند تا سایهٔ او بر ایشان افتد
و به برکت او آمرزیده شوند آن اموال را تمامه بقرضداران بخشید و دران خانه نیز چیزی
نماند روزی زنش فرستاد که جائی مزدوری کرده بیار شیخ رفت جائی دید که آب و سبزه بغایت
خوش بود در انجا تمام روز عبادت الله کرد وقت شام بخانه آمد زنش گفت چه کردی گفت
وعده کرده است که فردا بیکجا بدهم همچنان دو سه روز میرفت و خالی می آمد روز چهارم زنش اباره
بستش داد که فرزندان تو از گرسنگی مردند باید که امروز خالی نیائی باز در انجا عبادت الله کرد وقت
شام انبان را از سنگریزه پر کرده از جهت اینکه دل زن آزرده نگردد چون بخانه رسید بوی
طعام بمشامش رسید و رنگ و روی خانه بلباس دیگر دید گفت چه حال ست زنش گفت کسی که
تو مزدور شده چه مرد با مروت بوده ست و نیکوکار و نیک محضر و سخی بوده است امروز شتر را
با طعام و لباس و زر بار کرده آورد و گفت که حبیب را بگو آنچه تو می کنی ترک مدهی که من مزد تو
همچنان میدهم حبیب قصهٔ حال باز نمود و چون آن سنگریزه ریختند همه دُر و مروارید بودند و ایضاً
روزی دندی را بر سر دار بالا کشیده دید پایهای وی می بوسید گفتند چرا گفت در طلب خود رفت
من در طلب خود روم پایه **الٰهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حسن بصری رضی
الله عنه که با تو داشت **آورده اند** که روزی جوانی بدکاره که هیچ از نیکی از وی در وجود دنیا نه بود بحالت نزع
رسید امام بر وی حاضر بود و نطق زبانش بسته بود ناگاه امام تبسم کرد گفتند که چه جائی تبسم ست گفت این جوان
در خاطر آورد که ای پروردگار انس و جان افعال من بد و اقوال من زشت خصوصاً درین هنگام جمله
اعتقاد و یاران وارند که فلان بدکردار بدوزخ رفت و من نیز میدانم که جایم من در دوزخ ست بیا
کرده و ندانسته بدی که کردم اگر بهشت دهی تو در کار نشود که گمان مردم بجائی دیگر باشد مرا بجائی
دیگر باری هیچ از رحمت تو کم نشود الله تعالی همچو خطره او را بخشید ازان تبسم کردم دران شب چهل کس
اولیاء الله او را بخواب دیدند که آمرزیدهٔ حق شده است **آورده اند** که در قرب شیخ مجوسی
آتش پرست بود روزی بحالت نزع رسید امام بر وی حاضر شد گفت ای شمعون چونی گفت چنانکه
واند گفت و چنانکه رضاء اوست گفت چونست رضای او گفت چنانکه مرا نمی خواست شیخ
گفت که ازین سخن بوی آشنائی می آید و شما چرا بیگانه می گردید گفت مرا هست شما

مطلب در مناقب حسن بصری رضی الله عنه

مسلمانان بیگانه کرده است میگویید که دوزخ هست وگناه می کنید و می گویید که بهشت هست
تصدقات نمی کنید و می گویید که دیدار حق هست و بغیر او دوستی می کنید امام گفت بقدر گناه عذاب
کرده شویم و ببرکت ایمان بگذریم شمنون گفت من نیز هفتاد سال عبادت آتش کرده ام مرا
نخواهد سوخت امام آتش طلب کرد و دست در آتش نهاد هیچ نسوخت گفت تو نیز انداز قبول نکرد
گفت من عبادت الله کرده ام از آتش نمی ترسم و تو عبادت آتش کرده از وی ترسی شمنون گفت
ایمان آرم بسه شرط اگر ضامن شوی اول نابودن عذاب قبر و نجات از دوزخ دوم رسیدن
به بهشت سوم دیدار باریتعالی امام فرمود قبول کردم گفت نوشته بمن بده تا با خود در گور برم [illegible]
کرد شمنون مسلمان شد چون مرد بعد از دفن کردن امام بغایت دلگیر شد و از وجد بیرون آمد
که بد کار کرده ام بدرگاه لم یزل ضامنیت نوشته فرستادم از کثرت غم و اندوه در خواب رفت دید
که شمنون حلهای پوشیده در بهشت امام متحیر آمد و گفت ای شمنون چونی گفت چنانکه می بینی فرمود
خدا تعالی با تو چه کرد گفت از برکت ایمان و ضامنیت شما عذاب قبر نکرد و از دوزخ خلاص
شدم و بجنت رسیدم و وعده دیدار کرد و تو الحال از ضامنیت خلاص شدی نوشته خود را بگیر
امام چون بیدار شد نوشته را در دست خود یافت و بطرف دیگران نوشته بود بطریق مذکور که
نجاک الله کما نجیتنی من الهم والغم الٰهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
امیر المؤمنین مرتضی علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که با تو داشت و درین شجره صوفیان را همه شیخ می
نویسند الٰهی بحرمت راز و نیاز خواجه کائنات و خلاصه موجودات زبده ممکنات شفیع روز
جزا محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه و آله وسلم که با تو داشت الٰهی بحرمت
ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و مشروعات این سه پاره بر آورده خیر گردانی بفضل
و کمال کریمت شجره سوم از سلسله کبرویه از آغاز بعثت و بیان رسول الله کم تا
آخر نهایت قال علیه السلام کنت نبیا وآدم بین الماء والطین بدان ای فرزند
که او قبل ولادت و بعد الولادت همیشه پیغمبر بود چنانکه سنگ و درخت بر وی سلام می کرد از
ایام طفولیت باز آورده اند که اول سلام بر وی درخت بادنجان کرده بود از آن خوردن
بادنجان ثواب هست تا جبرئیل در چهل سالگی بر وی نازل شد و پیش از چهل سالگی پیغمبر شده بود

درکوه حرا درون غاری بود که یا ایها المدثر در شان اوست روزی جبرئیل بصورت آدمی
دران غار بود در آمد و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق بمجرد
گفتن این آیت لوح قلب او را چون لوح محفوظ که چون ذره از فضائل و بود همه
کلام الله از اول تا آخر یادش شد و بعد ازان بهر حادثه آیت را فرود می آوردند و آنچه
حضرت رسالت پناه صلعم یک کرت از جبرئیل می شنود هرگز او را فراموش نمی کرد لقوله تعالی
سنقرئک فلا تنسی در شان اوست و آنچه در کتب مسطورست که قرآن در لیلة القدر
نازل شد آن از لوح محفوظ بآسمان دنیا نازل شد و فرشتگان او را ببرگ درختان
یاقوت نوشته و آن قبل از ایجاد آدم علیه السلام بود جبرئیل از و غائب شد حضرت
رسالت پناه فرمود که این چه باشد که بیاد من شد مبادا که مگر من شاعر گشتم از ان
اندوه خواست تا خود را از کوه انداز و شیطان آواز کشید که ای محمد از تو نشاید که شاعر
گردی موت تو به که شاعری تو حضرت چون نزدیک بکوه رسید جبرئیل را دید در هوا بصورت
اشتر که پای راست را بر پای چپ نهاده و میگفت که یا محمد انت رسول الله انت رسول
الله و انا جبرئیل و هذا عدوک الذی اخرج اباک من الجنة و این فریاد کننده دشمن
تواست باو از فریفته مشو بعد ازان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بطرف خانه خود
آمد بی بی خدیجه کبری رضی الله عنها منتظر وحی او بود چون این بشنید گفت صدقت که
در پیغمبری تو هیچ شک نباشد ما یان پیش ازین دانسته بودیم بی بی گفت باش تا نوفل را بپرسم
و نوفل عم خدیجه بود و عالم زمانه بود که هر کتاب مستقیم را در حفظ داشت خدیجه چون قصه حال
بدو گفت نوفل گفت صدقت که در پیغامبری او شک نباشد اما چون او بگوید که جبرئیل آمد دران
حال تو سر خود را برهنه کن اگر جبرئیل باشد شرم کند و بیرون رود و اگر شیطان باشد بیرون نرود
بی بی چون بخانه رسید مهتر جبرئیل اندرون خانه در آمد حضرت گفت باز آمد گفت درون است
یا بیرون گفت اندرون است بی بی سر را برهنه کرد و مهتر جبرئیل شتاب از خانه بیرون شد گفت
چه شد گفت بیرون شد چون سر بپوشید باز در آمد خدیجه گفت آمنا که تو پیغمبر گشته بمن نوفل
چنان گفته بود بعد ازان چون خدیجه ایمان آورد دران شب سفیان و هزار مرد از ان قوم

چون آمدند و ایمان آوردند بعد از آن مرتضی علی کودک بود و اکثر اوقات در خانهٔ حضرت رسول
الله می بود روزی چون بخانه او میرسید وقت ضحی بود که حضرت با خدیجه رضی نماز ضحی میگذاردند بعد از
سلام حضرت مرتضی سوال کرد که این چه امر است حضرت گفت یا علی من پیغمبر گشتم گفت چند سال است
که با این چشم نبوت تو داشتیم راست باشد گفت ایمان بیار گفت باش تا مادر و پدر را بپرسم بروایتی
گویند که مادر را پرسید اما اصح آنست که چهار قدم بجانب خانه برداشت باز تفکر کرد که محمد هرگز دروغگوی
نبود برگشته ایمان آورد از آنست که او را در چهارم جا ذکر میکنند و مراتب او سه مراتب از دیگران کم
شد روز سوم ابیطالب از مادرش سوال کرد و مادر مرتضی علی نیز فاطمه نام داشت و بعد از مرتضی
او ایمان آورده بود اما با ابی طالب نمی گفت از ترس و او پرسید مرتضی علی رض کجا باشد گفت ندانم
مگر در خانهٔ محمد بوده باشد چون ابیطالب رسید وقت ضحی بود با رسول الله در نماز بود بعد از سلام
پرسید که ای جگر گوشه این چه امر است گفت یا عما من رسول گشتم گفت راست باشد چند سال شد که
منتظر وحی تو بودیم اما چرا اظهار نمی کنی گفت از فتنه و غوغای قریش می ترسم گفت از مرگ من شنیده
چه گفت پس ایمان آر گفت اخذت النار علی العار یعنی از جهت ننگ کافر و آتش را قبول دارم
لیکن از جهت تو شمشیر زنم بعد از آن مرتضی گفت که چه می کنی گفت پاسبانی میکنم تا کافران نیایند
گفت از مرگ ابوطالب مگر شنیدی که از قریش میترسی ایمان به پیغمبری او آر گفت من آورده ام
تو نیز آر گفت اخذت النار علی العار و لیکن شمشیر از برای شما خواهم زد بعد از آن چون رسم عرب
است که در حین فرح و شادی آواز بلند میکشند ابوطالب آواز کشید مردمان گفتند که در قبیل
عبد المطلب چه آواز شادی است خبر یافتند که محمد به پیغمبری مبعوث شد ابوجهل و پدرش و سائر
قریش لشکر کشی کردند اما حضرت را ... در بود نه هر همه برو استادند و هر همه بمنزلهٔ شیران بودند که مجلس
بسعد همت ایشان بخ استاد آورده اند که ابوبکر الصدیق را در ایام جاهلیت چنان عادت
بود که هرگز از زبان او دروغ نمی آمد و تمام عرب بر سخن او استواری داشتند صدیق رض در آن
زمان کفار را نصیحت داد که ای بدبختان بیش از این که یک حمزه بود و بیخ کفر میکند الحال نه
شیران غران استاده اند بیخ قریش را خواهند کند غرض اینکه من در پیش او روم اگر او پیغمبر
بود خواهم شناخت قریش معقول داشتند قول او را چون ابوبکر الصدیق بجانب رسول الله

می آمد و زنگنائی با حضرت رسالت پناه پیش آمد حضرت فرمود انا رسول الله گفت صدقت
صدقت صدقت وایمان آورد و تمام لشکر کفار برهم زد بعضے مسلمان شدند و
بعضے در دشمنی ماندند بعد از ان لشکر امیر المومنین عثمان بن عفان و زبیر بن عبد الله هر دو
طفل نابالغ در سفر بسوداگری رفته بودند چون از سفر باز آمدند اموال دنیاوی چون اسپ و گاو
و اشتر و غیر ذلک من نعیم الدنیا هر یک بمقدار کاروانی تحصیل کرده آوردند ابو بکر الصدیق
بقدوم ایشان پیشتر شد گفت مژده شما را که محمد به پیغمبری مبعوث شد هر دو بر اشتران سوار بودند
و اشتر را بخوابانیدند و از پشت اشتر جستند بفرح و شادی آواز بلند کشیدند اما امیر المومنین عثمان رض
فرمود که این اموال من همه تعلق بفقرا دارد و درحال فقیران آن اموال را غنیمت کردند و در پیش
حضرت شدند و ایمان آوردند پس درین هنگام سه صد و سیزده کس اصحاب پیدا شدند اما در زمین
چاه کاویدند و نماز در انجا میکردند از جهت اینکه کافران بر ایشان مکر نکنند زیرا که چون ایشان بنماز
مے استادند از خود بیخود بودند پس درین هنگام اکثر کافران بر ایشان دخل میکردند بتوانستند و حکما
گفته اند که سه چیز از سه کس هرگز نمیرود اول مکر از کافران دوم ظلم از سپاهی سوم جهل از
افغانان و حضرت نماز بجانب بیت المقدس میکردند و در کعبة الله کافران بتان نهاده بودند روزے
ابو جهل در پیش امیر المومنین عمر شد گفت یا عمر از غم و اندوه محمد بر خاطرم چنان بار نشسته است
که شرح نمی توانم کردن بغیر از شما پهلوان و معتقد در روے زمین نمی بینم اگر کلهٔ محمد نعوذ بالله منه
خاک در دهن او یاد بیاری صد اشتر سرخ و یک دختر خود بتو دهیم و دختر او صاحب جمال بود
امیر المومنین عمر قبول کرد ابو جهل او را شراب خورانید و مستش کرد و گفت بیا سوگند به بتان
بخور که خلاف نخواهی کرد چون در پیش بتان شدند جمله بتان گفتند لا اله الا الله محمد
رسول الله ابو جهل در پائے امیر افتاد که این سخن را در پیش کس مگوئی روز دوم نیز شراب خورانید
اما بتان همچنان کلمه طیبه می گفتند که اگر تمام عالم برهم زند یک سر موئے او نقصان نه کند از روز سیوم
چون شراب خورانید و مست شد سوگند بلات و عزیٰ یاد کرد و از انجا شمشیر آهیخت و علم کرده
روان شد که درین زمان کار محمد را خواهم آورد و در راه دو پیاده میرفت اما دو فرشتگان بصورت
گوساله شدند و دو بصورت آدمی همان گوساله ها را میگرفتند تا گفتند چون امیر المومنین

عمر رسید گفتند یا امیر اگر گوساله را گرفته بیان کرامت کرده باشی امیر در عقب ایشان دویدن گرفت حتی که بغایت مانده شد و قوتش از دست رفت بعد از آن یکی از آن گوساله گفتش یا عمر تو مارا گرفتن نمی توانی حاوراکه معصوم حق ست چگونه ضرر خواهی رسانید ازین سخن دل مانده شد اما از جهت همان عهد ابوجهل آهسته آهسته میرفت از پیش دو جوانان رسیدند و عرضش پرسیدند که عزم تا کجا داری واقعه باز نمود گفتندش ازین عزم برگرد که او معصوم بعصمت الله است و دین او در تمام عالم پراگنده شده مادر و خواهر تو نیز مسلمان شدند امیر گفت مسلمان نباشند گفتندش شما بدست خود مرغ بکشید ایشان بدان دخل نکنند مسلمان شده ند والا کافر باشند امیر چون بخانه رسید مرغ را بشمشیر زد و بخواهر داد که این را ببر آب خوردن مهیا کن او دست نکرد که این مردار است در دین محمد علیه السلام شمشیر بر سرش زد سرش شکست و از کثرت اندوه در خواب شد آورده اند که دران زمان حضرت رسالت پناه کلام الله را ورق ورق کرده بمسلمانان می فرستادند مادرش گفت ای دختر همان ورق را بیار تا بخوانیم که تا دین محمد پوشیده شاند هر دو چون کلام الله آغاز کردند او بیدار شد ایشان هیبت زده گشتند و تغافل ورزیدند امیر المومنین عمر فاروق رض گفت که ای خواهر قفل از خزانهٔ دل من دور شد ریسمان در گردنم انداز و در پیش محمد علیه السلام روان کن که در حق او بی ادبی بسیار کرده ام خواهرش گفت یا عمر در سینه پاک او کینه نمی باشد دست بدست گرفته روان شدند آورده اند که امیر المومنین عمر فاروق رض چون در قهر میشد زمین از قهر او می ترقید کقول الشاعر نظم ابوبکر صدیق شیخ صحاب ٭ کزو بود اسلام را فتحیاب ٭ دوم دان تو فاروق را فرق دین ٭ ز قهرش بترقید روی زمین ٭ وحضرت رسول صلی الله علیه وسلم همیشه می گفتی که اگر عمر مسلمان شود دین حق اظهار یابد دران زمان جبرئیل علیه السلام نازل شد گفت مژده شمارا باد یا محمد آنچه می گفتی گفته تو قبول شد و عمر بمسلمانی آمد حضرت از کثرت فرحت استقبال نمود و معانقت کرد و امیر را نزدیک خود بنشاند و اسلام عرض کرد بعد از عرض اسلام امیر گفت یا محمد پیش ازین از شما دشمن تر کسی را ندانستم و الحال از شما دوست تر کسی را ندارم چون ابوجهل منتظر کار تو ست بیا تا از جهت شما کله اورا ببرم دران زمان بیک کرت روان شدند معا و کس کافران را کشتند و لشکر کفار شکست

… ایمان آوردن حضرت عمر خطاب رضی الله عنه

باقتند و هزیمت شدند امیر المومنین عمر رض شمشیر آهیخته در بیت الله آمد و بتان را گفت که ناچیز شوید و کلمهٔ رسول من بگوئید و من نمی توانم بدست خود شکست درحال ریزه ریزه شدند و باد پیدا شد مانند خاک ایشان را بیرون بر و مکهٔ الله را از بتان خالی کردند بعد ازان نمازها را در مسجد میگذاردند و بانگ ملا بلند کردند القصه ابوجهل بدجهل کس را بجانب بادشاه یمین روان کرد که اگر توجه نمائید فبها والا دین پدر کلان و پدر شما خراب گردد بادشاه به هفتاد هزار سوار توجه نمود و بر کنارهٔ مکه الله فرود آمد حضرت رسالت پناه و اصحاب انجا که خلقت انسان ست هیبت خوردند مهتر جبرائیل ع با هفتاد هزار فرشتگان فرود آمد و برکتف جبرئیل نیزه بود که یک کنار او مشرق و شاخ دیگرش بمغرب بود گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که یا محمد ابوجهل لشکرهای روی زمین جمع میکند و بنصرت تو لشکرهای آسمان فرستادم اگر میگوئی دشمنان تو هلاک شوند بشا خهای این نیزه بعضی را بطرف مشرق و بعضی را بطرف مغرب اندازم و الا من میدانم که همگی مسلمان خواهند شد و از تو معجزهٔ شگافتن ماهتاب طلب کنند هنوز ماهتاب را آفریده بودم که معجزهٔ تو در و نهاده ام حضرت مفرح شده بادشاه بوقت ضحی رسول الله را طلب کرد ابوبکر صدیق و عمر خطاب بدو همراه روان شدند و بی بی خدیجه بر در خود استاده میگریست و میگفت که یا اله العالمین محمد را بتو سپردم از شکم او آواز برآمد که محمد معصوم خدائیست اگر تمام عالم بهم زند یکسر موی او کم نکند بعد ازان حضرت سبحانه بی بی خدیجه رضی الله عنها از سوال کرد که این چه آواز بود مهتر جبرئیل ع گفت ترا دختر باشد نام او فاطمه است که در روز قیامت شفاعت مردان بتو باشد و شفاعت زنان باو آورده اند که در دنیا سه نور در روشنائی چنان تابیده اند که روشنائی آفتاب را ناچیز کرده اند اول آنکه چون مهتر ابراهیم خلیل قد بطرف روم میرفت و کافران ببو دخل کردند چون بی بی سایره را از صندوق کشیدند چنان نور تابید که روشنائی آفتاب را ناچیز کرد دوم آنکه چون بوقت طلب کردن کافران معجزه را از مهتر موسی ع خواستند او دست بالا کرد سیم آنکه چون حضرت بطرف این بادشاه روان شد از پیشانی او چنان نور تابید که روشنائی آفتاب را ناچیز ساخت و حضرت رسالت پناه را در الشرح ا... چنان رهی شد مسطور است که ابوجهل بادشاه را چنان گفته بود که در پیش او استاده

میشود او را سخن نرم گوی و او ساحریست خاک در دهن او تا به تو سحر نکند نعوذ بالله منها
چون روی حضرت را بدید گفت این روی خالی از رحمت و برکت نباشد فی الحال قیام نمود
و کرسی زرین را پیش کرد و خودش بر کرسی دیگر بنشست دل ابوجهل مثل موم گداخته شد از
علم گفت تو محمد آخر الزمانی گفت آری گفت پیش از تو ابراهیم بود که آتش برو گلزار شد و پیغمبر
موسی بود که عصا او همه چیزها را فرو می برد اول معجزه همه انبیا را بیان کرد بعد ازان گفت
ترا نیز معجزه می باید نمود تا ایمان آریم گفت هر مشکل بر خدای آسان است گفت اول این
بگو که در دل من چیست جبرئیل آمد علیه السلام گفت دختری دارد ناموزون که مردم از وی میرمند
او می خواهد تا در حق او دعا بکنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همچنان تقریر کرد و دعا کرد
منقولست چنان صاحب جمال گشت که تمام خانه از وی تابید پادشاه گفت معجزه
دوم اینکه امروز از ماه بیست و نهم است و ماه غائب است در وقت اظهار ماه شگافتن
او از تو میخواهم حضرت قبول کرد گفت بمنزل خویشتن و در خانه شو چون حضرت روان
شد ابوجهل گفت ای محمد بر زمین سحر تو میرود ببینم که بر آسمان چگونه رود حضرت توقف کرد
تا با وی چیزی گوید ابوبکر الصدیق عرض کرد که با این سگ حاجت سخن نیست چون وقت
شام شد پادشاه گفت چنان تاریکی پیدا کن که کسی نه بیند باشد بعد ازان چنان روشنائی
پیدا کن که کسی نه بیند باشد از تاریکی دوزخ بمقدار سوراخ سوزن بیرون شد جهان چنان تاریک
شد که کافران فریاد بر آوردند که زهره مایان ترقید یا رسول الله دفع کن بعد ازان بمقدار سوراخ
سوزن نور بهشت بتابید روشنائی پیدا شد که تا مشرق و مغرب دیده میشد بینهای بعد ازان
گفت ماهتاب را حاضر کن تا معجزه آن از تو میخواهم از طرف مشرق بیاید تا نیمه آسمان بالا
آید بعد ازان فرود آید و هفت شوط از گرد خانه الله بگردد و بر تو درود فرستد بعد ازان ماهتاب
دو نیم شود در جیب تو در آید از آستین تو بر آید و نیمه دیگر از طرف دامن در آید و از جانب جیب
تو بر آید بعد ازان باز بهم متصل شود و بطرف مغرب فرود آید باز از آنجا طلوع شود و چون به
نیمه آسمان برسد چنان کلانی بدریست از میان بشگافد که تمام کناره آسمان را حلقه گیرد
بسی گرد اگرد آسمان بگیرد و آسمان خالی باشد باز یکجا شود و بطرف مشرق فرو رود ابوجهل

یعنی خوشحال شد که اینچنین نتواند کرد اما از جهت سرزنش ابوجهل و بازگشت ملامت بسوی
کفار حقتعالی در حال این معجزه را بسر رسانید و اظهار یافت تمام کافران شرمنده و متحیر شدند
اما بادشاه گفت ای بدبختان چه سخت دل دارید که این چنین کس را به پیغمبری قبول نمی
کنید هفتاد هزار لشکر تمام مسلمان گشتند ابوجهل گفت ای محمد من میداشتم که سحر تو بر زمین
روان است و ندانستم که ساحری تو بر ازین بر آسمان است بعد ازان مسلمانی روز بروز
افزون گرفت اما کافران نیز هر طرف هجوم کردند حتی که در شهر مکة الله یک بدیگری جنگ
میکردند بعده بحکم باری تعالی بدان شد که یا محمد ترا ببیاید که بطرف یثرب روان شوی و
یثرب قبیح و زشتی را میگویند یعنی جمله عصیان درو پیدا می شد چون از مکة الله بیرون
شد همتر جبرائیل فرمود که درین نواحی مکة الله سه روز بر جای باش و بر تخت خود مرتضی علی
را بنشان و تو درین سه روز بطرف کوه برو و پنهان شو که کفار بتو مکر خواهند کرد حضرت
رسالت پناه و ابوبکر الصدیق هر دو روان شدند و صدیق شبان خود را فرمود که در فلان غار
هر روز شیر را آورده باش چون حضرت با صدیق در غار شد کافران در پی او شدند اما بحکم
الهی عنکبوت پرده بر آن غار بافنده شد و کبوتر بران در سینه نهاد و سینه خود را بران مالیدن
گرفت تا چوزه بیرون کند کافران گفتند که درین غار کسی نباشد اگر بودی بافتن خراب می شدی
و کبوتر ازان برخاسته می بودی ابوبکر الصدیق گفت که پایهای کفار بر سر ما میرسید یا رسول الله اگر
نظر کنند مایان را خواهند دید و ما دو کسیم حضرت فرمود ما دو کس نیستیم بلکه سویم ما خدای است
منقول است که دران غار هفتاد سوراخ بود و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
در خواب شد ابوبکر صدیق خرقه خود را پاره پاره کرده دران سوراخها می نهاد تا ازان مار
بیرون نیاید و حضرت را زحمت نرساند یک سوراخ باقی ماند دران انگشت خود را بنهاد
چنانچه مار آمد و انگشت او را گزید چون حضرت بیدار شد حال چنان دید انگشت او را در
دهن گرفت و زهر را بیرون نمود حضرت فرمود ای بی ادب یار غار مرا چرا گزیدی گفت یا رسول
الله مدت سه صد سال است که من درین غار گذرانیده ام زیرا که ورا زمنه ماضی در تخت خانه بودم
طالب علمی دران صفت شما میکرد و مناجات بدرگاه لم یزل کردم که محمد را بمن بنما حکم شد که درین

عاریسا کن باش همراهها گرفت عاجز شده انگشت او را گزیدیم تا شما را ببینیم روز سوم حضرت برگشته
آمد و بطرف یثرب روان شد بعد ازان فتح مدینه و باصلاح آوردن اهل او نام او را مدینه نهاد
و ابوجهل همیشه لشکر کفار جمع میکرد و در مدینه بحضرت رسول الله جنگ میکرد بیست و پنج جنگ کرده
بعد ازان هفت نفر از سرداران افغانان عنقریب رسول پیش آمدند حضرت فرمود بیایید ملکان ازان
است که افغان را ملک میگویند چون ایشان اسلام آوردند تمام لشکر خود را مسلمان ساختند۔
آورده اند که در جنگ کفار زنان افغانان میرفتند و تیرها را جمع کرده باصحاب میدادند حضرت
منع میکرد در جنگ بست و ششم چون ابوجهل حاضر شد دران روز لشکر آسمان بنصرت الهی
نازل شده لشکر افغانان جمع بود آورده اند که سر از تن کافر جدا میشد و تیغ دیده نمیشد
کافران شکست خوردند ابوجهل بگریخت این بدبخت را قوت و زور هفت پهلوان بود
هیچکس او را گرفتن نمی توانست بهنر اسرافیل علیه السلام تیغ بر سرش زد و بیطاقت شده افتاد
چون انس بن مالک در رسید او را افتاده یافت چند شمشیر زد هیچ برو اثر نکرد گفت ای
انس بشمشیر تو کشته نشوم بلکه شمشیر من بگیر انس چون شمشیرش گرفت از نیام کشیدن نتوانست
گفت قبضه اش بدست من ده و نیامش بدست خود بکش تا کشیده شود انس دریافت که مکر
میکند قبضه اش بدست خود گرفت و نیامش بدو داد چون شمشیر بکشید بنیامش بپای زد پای انس
را بشکست انس خواست تا او را بکشد گفت سه سخن مرا بشنو بعد ازان بکش اول کلمه مرا از نزدیک
بکتف ببر چون در پیش رسول الله ببری بر زمین سخت بزن تا او بترسد و بگوید که دشمن من ازان
حال درین حال هنوز بیشتر است چون انس کله او را بیاورد حضرت فرمود از که شد گفت ازان
سگ است پیغمبر گفت شکر الحمد لله که این بلا خلاص یافتیم و **منقولست** چون حضرت
بطرف مدینه هجرت کرده پیری بیمار بود گفت مرا در چادر بگیرید و از هجرت رسول الله
مرا بی نصیب نسازید تا از مهاجران باشم چون او را بیرون کشیدند وفات شد در شان
او این آیت آمد ۔ وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ
الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ بعد از قتل ابوجهل حضرت را دوازده هزار اصحاب
پیدا شدند باز حکم باری شد که بفتح مکة الله بیرون شو و در مکة الله باز کافران بسیار بودند

بودند و بالای بام که بتان بودند و همگی ایشان سیصد بت بودند چون حضرت بولایت مکه
درآمد در نواحی او فرود آمد تا سرانجام کرده بر کافران ریزد و پادشاه مکه سفیان نام داشت
روزی به تجسس خود در آمد یک تنها اما اسپی داشت باد پای که بباد برابری میکرد چون از
خانه برآمد اسپ سرکشی کرد او را قوت منع کردن نبود بجانب رسول الله روان شد چون
اصحاب دیدند سرانجام تیر و کمان کردند تا او را بکشند حضرت منع کرد چون سفیان نزدیک رسول الله ﷺ
آمد در دل کرد که او را بشمشیر بزنم و بگذرم اما چون اسپ روبروی حضرت را دید چنان سر بجای استاد
که پای را از پای نگرفت سفیان فرود آمد و بحضرت مصافحت کرد حضرت فرمود ایمان بیار
گفت می آرم بچند شرط اول اینکه سبب آمدن من بیان کنی که چه بود قصه حال باز نمود که اسپ
سرکشی کرد درین قریب عزم شمشیر کردی اما اسپ یاری نکرد گفت صدقنا دیگر آنکه شب در
خانه من چه کار میکردم گفت دیگچه سر زر تو و مادر تو دفن میکردید که مگر پادشاهی از دست برود
این اوقات خود بسازیم گفت صدقنا دیگر آنکه اگر الحال ایمان آرم ننگ و عار میکنم اما شرط دیگر آنکه فردا
جنگ میکنیم اگر ظفر من یافتم هم ایمان آرم و اگر ظفر تو یافتی هم ایمان آرم اما باید که آنچه در خانه من
بیابید و آنچه در مکة الله و آید بیمان امن و حضرت قبول نمود علی الصباح ابوبکر الصدیق با دو
هزار سوار از شهر در گذشت و دو هزار سوار بفاروق همراه بود و دو هزار سوار به ذی النورین و دو
هزار سوار بمرتضی علی این هشت هزار سوار بر سر دشمن روان شدند و حضرت رسالت پناه با
دو هزار سوار بمیدان استادند اصحاب ثلثه چون جنگ کردند قوت کفار بسیار بود ایشان
را اندک شکست داده اند اما ابوبکر الصدیق از آن طرف بیک بارگی تاختند و کفار را شکست داده اند
آورده اند که اسپان ابرو گان سپید و اسپید ند و زنان کفار سر خانها جمع شده می استادند
و مدح و ثنای حضرت میگفتند و دران مدح بعضی یاد می کردند که حضرت خواهرزاده من هست و
یا عم زاده و یا خاله زاده و غیر ذلک من الانساب است معلوم باد که در نواحی مکة الله تیغ
کشیدن حرام است اما دران وقت حلال شده بود از جهت ضرورت سلیمان پارس که بالای بام
کعبه می آمد بتان را در زیر می انداخت و ابوبکر الصدیق او را بای شکست بعد از فتح برای جنگ
حنین روان شدند درین هنگام پانزده هزار اصحاب بودند و دشمن سی میل از مکه دور است

کقول الشاعر فسل حنینا او سل بدرا او سل احدا بفصول حتف لهم ادهی من

توخمر بعد ازین روز بروز و ماه بماه و سال بسال دین حضرت رسالت پناه اشتمال می‌نمود

و در چهل غزوات حضرت خود همراه بود و دیگران را اصحاب میکردند و در حج وداع چون

حضرت رسالت پناه بر عرفات برآمد مهتر جبرئیل نازل شد و این آیت آورد که اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ

لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وسلم دانست که نعمت آلهی کلام الله بود و چون کلام الله تمام شد عمر من در دنیا

نباشد زیرا که من بغیر از کلام الله یک سخن نمی‌گفتم پس نابودن کلام الله نابودن سخن من

باشد و نابودن سخن نابودن عمر من باشد بعد از آن ... و او که این امتان ضعیف

و این عاصیان نحیف که در دنیا و آخرت از اندوه و غم ایشان بغم شوم در حال وقت رحلت

نشست از جمله اصحاب بلکه از هر سنگ و چوب بیت الله غلو و ناله برآمد بعد از آن رخ بمدینه نهاد

چون در بر اسامت رسید تب محرق او را پیدا شد سی صد کس اصحاب را در آن محل ذکر و فکر

تلقین می‌کرد و فرمود اَصْحَابِيْ كَالنُّجُوْمِ بِاَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ كما قال الله تعالی

اِذْ يُبَايِعُوْنَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ و معجزه‌های سرور کائنات بحدیست که در حصر نیاید

بعد ازین بدان ای فرزند که افضلترین بشر بعد از انبیاء و رسل ابوبکر صدیق است

رضی الله عنه چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرماید در شان او که تا طلوع

و غروب شمس نیست افضل بر بشر بعد از انبیاء مگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه زیرا که مرتضی به

سن رسیدن مادر و پدر چهار قدم برداشته بود از آن چهارم مرتبه ذکر می‌شود و بعد از آن او

دین نبوی مخفی بود و بجز دیدن رسول ایمان نیاورده بود و ابوبکر صدیق رضی الله عنه مظهر

دین بود و بعد از رسول الله زیرا که بجز گفتن رسول که اَنَا رَسُوْلُ اللّٰهِ او تصدیق کرد

بسبب ایمان او اکثر ایمان آوردند منقول است که چون جبرئیل علیه السلام بخدمت

رسول الله نشسته می‌بود که اگر اصحاب می‌آمدند برقرار می‌بود و چون ابوبکر صدیق

رضی الله عنه می‌آمد جبرئیل علیه السلام قیام تام می‌نمود حضرت رسول از وی پرسید که وجه

قیام تو خاصه برای ابوبکر صدیق چیست گفت در وقتیکه حق تعالی فرمود اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي

الارض خلیفة ط فرشتگان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء من نیز خواستم تا بگویم آما روح صدیق اکبر من باز منود که مگو سرّ ایشان آنست که دیدار حق تعالی نه بینند و تو خواهی و بدیس ایشان باز او استاد من ست دیگر آنکه در روز قیامت بر پائے ایستند و بگویند که یارب امت محمد رسول الله را بمن بخش والا از جهت ایشان مرا بدوزخ روان کن خطاب حضرت عزت صادر شود که ای صدیق تو در دنیا جان و مال از برای رسول باخته بودی والحال نیز جان خود را از برای امت او می بازی بهر آنچه دوستان محمد و دوستان تو باشند بتو بخشیدم آورده اند که ابوبکر صدیق در ایام جاهلیت نیز عبادت اورا جائی می کرد مذکور نیست که جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله از ابوبکر صدیق بپرس که چهار چیز در ایام جاهلیت از وی در وجود نیامده است و نه بکسی اظهار کرده است حضرت آنرا سوال کرد گفت اگر سائل رسول الله نمی بود بدیگر کس نمیگفتم اول آنکه دروغ نگفته بودم زیرا که مرد بدروغ گفتن انگشت نما میشود دویم آنکه غمز نکرده بودم که نیز سبب شهرت است که فلان غماز است سوم خمر نخورده ام زیرا که شرف آدمی بعقل است و این زائل کننده عقل بود۔

چهارم آنکه زنا نکرده بودم زیرا که بخود اندیشیدم که اگر کسی بخواهر و دختر من زنا کند او را چگونه عذاب کنم پس خواهر و دختر هر کسی را همچنان میدیدم و این چیزها در کافری حرام نبود بلکه من بسبب عقل ازینها باز مانده بودم و در شرح مشارق مسطور است که پیغمبر علیه السلام فرموده هر که خدای را دوست میدارد مرا دوست دارد لقوله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و هر که مرا دوستی میگیرد بروی لازم است که ابوبکر صدیق را دوست دارد که خلیفه من هست و دوست من هست اگرچه اصحاب همه دوستان من اند اما ابوبکر دوست ترین من ست چنانکه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در وقت خلافت خود گفت مر سائر اصحاب را که ابوبکر صدیق را خلیفه میگفتند که او خلیفه رسول بود و مرا خلیفه خلیفه گویید و یا لقب دیگر خواهید ملقب کنید از زبان عبدالله مسعود گفتش هل انت امیرنا قال نعم قال فهل نحن مؤمنون قال نعم قال فانت امیر المؤمنین فقبل قوله عمر و سائر اصحابه و آنچه بعضی روافض گویند که تقوی علی شمشیر زن بود حضرت رسالت پناه صلعم در حق او فرمود که تیغ صد تو بزبان است کجا ماجرا

[illegible]

انصار بعد از صدیق او ایمان آوردند و آنچه که مرتضی علی اول ایمان آورده بود بعضی دانشمندان گفته اند که ایمان او مظهر دین نشد و صدیق ابوبکر مشتمل دین شد در زمین و آسمان و گفته اند که اَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الرِّجَالِ اَبُوْبَکْرٍ وَاَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الصِّبْیَانِ عَلِیٌّ وَاَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ النِّسَآءِ خَدِیْجَةُ وَاَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ زَیْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَاَوَّلُ مَنْ اٰمَنَ مِنَ الْعَبِیْدِ بِلَالٌ + و چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه برحمت رب العالمین رحلت نمود امیر المومنین عمر فاروق بر خلافت نشست و او را و چندان علم بود زیرا که یک حصه از حضرت حاصل کرده بود و یک حصه از صدیق حاصل کرده بود بعد از مراتب ابوبکر بر سایر بشر بعد انبیا مراتب فاروق فضل دارد اگرچه امیر المومنین عثمان در ایمان سابق بود اما در حین ایمان ایشان نماز را درون غار میگذاردند و بوقت ایمان فاروق تبان را از بیت الله بیرون کردند و اذان را با آواز بلند خواندند و از جملهٔ عدل او یکی آنست ابو شحمه که فرزند او بود چگونه بحد رسانند و قصه او مشهور است و او را از انجا فاروق گویند روزے دو نفر بهم دعوی کرده می رفتند امیر المومنین از ایشان پرسید که چه حالت است یکی از ان گفت که این شخص را در پیش حضرت ملزم کردم و از ان دعوے خود باز نمی ایستد فاروق گفت چرا توقف میکنی گفت اگرچه حضرت گفته است اما بار دیگر شما میان ما قضا بکنید گفت خوب به نزدیک بیا چون بنزدیک شد بشمشیر چنان بسرش زد که مرده بر زمین افتاد و گفت هر که سخن رسول را قبول نکند قضای من اینست و او را از ان فاروق نامیدند که فرق کرد میان حق و باطل و قتل آنکس در شرع روا بود لقوله علیه السلام مَنْ بَدَّلَ دِیْنَهٗ فَاقْتُلُوْهُ هر که درین زمانه سخن قاضی و عالم را قبول نه کند کافر گردد و قتل او در شریعت روا باشد پس چگونه باشد حال کسی که قول صاحب شرع را قبول نه کند و چون بر خلافت نشست شخصی را امیر کرده بجائی به لشکر فرستاد آن شخص چون بکوفه رسید [illegible] لشکر را از [illegible] فاروق رسید که فلان کس بی لشکر آمد او را طلب کرد و گفت [illegible] بادشاه [illegible] سنت [illegible] اگر [illegible]

و در فضیلت حضرت عمر رضی الله عنه

که پهلوی او از شدت بوریا بودی و تو بر بالای او با جیز های نرم انداخته بودی گفت والله بالله
ثم تا لله از ان باز که من بر رسول الله ایمان آورده ام هرگز بدو جیز ننشسته ام گفت دیگر
آنکه رسول الله هرگز دو جیز را از قسم یکجا نخورده بود وجغرات و روغن و بر نجر را بیک جای
کرده میخوردی گفت قول اول محض دروغ ست وقول ثانی گمان ست ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣
زیرا که روز پنجشنبه مرا با و اثر کرده بود گفتم روز جمعه چگونه خواهم خواند طبیب فرمود که سفید
مرغ را بشکن زردی او را جدا کن و هردو را نان با نمک بپز و یا زهر دو را همراه کرده بخور اثر
باد دفع شود همان آنکسی روغن وجغرات خیال کرده است منقول ست که روزی
مرتضی علی کرم الله وجهه در پیش بی بی فاطمه رض لاف میزد که درین زمانه هیچ کس بازوی مرا بقوت
نخواهد گرفت بی بی در دل گذرانید که چرا رسول الله استثنا نکرد حتی که این سخن به آنحضرت رسالت
پناه صلعم رساند که مرتضی شما را استثنا نکرد حضرت توقف کرد روزی مرتضی رض از شهر برآمد
چون برلب جوی آب رسید شخصی را بغایت مهیب استاده دید گفت چه شخصی و چه خواهی
گفت مرتضی علی را میخواهم گفت منم مرتضی گفت از جوی بگذر و لیکن همان کفش مرا گرفته
بیا مرتضی دو انگشت در وکرد جنبیدن نتوانست مرتضی علی را غضب و قهر درکار شد فریاد
برآورد و هردو دست بالا کرد تا زانو در زمین رفت آمّا کفشها را جنبانید پای سر را از زمین
کشید و بجانب خانه روان شد بمسجد رسید رسول الله نشسته یافت هیبت زده در پیش او شد
گفت یا رسول الله واقعه چنان دیدم اگر آن شخص کافر باشد دین حق را باطل گرداند حضرت گفت
یا علی آن شخص ست که قوام دین با و است مرتضی رض دانست که خضر بود دلگیر شده نشست حضرت
فرمود یا علی حق تعالی تمام قوت زمین را در نعلین خضر نهاده بود و تو نعلین را جنبانیدی
مرتضی از ان مفتخر شده فخر میکرد بر سائر اصحاب امیر المؤمنین عمر فاروق
گفت قوت و زور مردان در قبر معلوم خواهد شد چون فاروق وفات یافت گفت
گر زمرا بمن همراه نهید بعد از دفن اصحاب برگشتند مرتضی برای تلقین بر قبرش استاده دید
که زمین از هر طرف پیچیده او را بشکند بشدید امیر چنان زور کرد که از هر طرف سر گرفت
و از هردو جانب پهلو را به پهلو گرفت و از طرف پای سر را به پای گرفت همانست

برین بود تا زمین بیاساید باز منکر و نکیر آمدند و در تر استادند و گفتند مَن رَّبُّكَ فاروق
گفت من سخنے شنوم نزدیک بیایید اما ایشان گرز را دیده میترسیدند نزدیک تر نمی شدند
امیر گرز را بگرفت و بنشست تا بر ایشان زند قبر چند فرسخ کشاده شد و ایشان بگریختند
گفت شما که در تمام عمر در زمین مے گردید خدائے را مے شناسید و من بمقدار یک گز از
زمین فرو شدم خدائے را فراموش کردم مرتضی رض چون این را بدید آن شاهزادگان را فرمود
تا او را دفن نکنند و در ایام خلافت فاروق رض در پیش خود کسی را استاده نمی ماندی خواه آزاد خواه
بنده و میگفت که پیغمبر فرموده است هر که اهل دوزخ را در دنیا دیدن خواهد پس گو ببیند
شخصے را که او سردار دنیاوی باشد و شخصے دیگر از جهت دنیا در پیش او استاده باشد و او نشسته
باشد چون تیر میرود پای برهنه خود میرفت و می آمد چون فاروق رض برحمت حق پیوست امیر المومنین
عثمان بن عفان معدن حیا بر خلافت نشست و از کثرت حیا هرگز اندام خود را ندیده بود
چنانکه روزی رسول الله صلی الله علیه وسلم با اصحاب ثلثه یک جا در پوشیده نشسته بود خبر یافت که عثمان
آمد در حال جامه طلب کرده بپوشید بی بی عائشه رض ازو پرسید که با اصحاب ثلثه همچنان بودی
و بگهین آمدن او جامه چرا پوشیدی فرمود ثلثه همه می نشستند و او از غایت حیا هرگز همچنان
نه نشسته بود از آن پوشیدم **وایضاً** وجه شرافت او بر مرتضی آن بود که بمجرد شنیدن خبر
نبوت خود را از اشتر انداخت و تمام اموال خود را از فرح تصدق داد و مرتضی را رض آورده
اند که بعد ایمان چون پدرش آمد امتحاناً یا اعتقاداً ازو پرسید که من ایمان آرم باز پدرش گفت
آری ایمان به پیغمبرے او بیار و دیگر معلوم باد که چنانکه خلافت ایشان بمراتب است مرتبه
ایشان نیز به بالای مرتبه یک دیگر است هر که چنان نداند که مرتبه اعلی ایشان اعلی و اسفل
ایشان اسفل او کافرست و او را از آن ذو النورین گویند که مرتضی یک دختر رسول الله آورده
بود و او دو دختر رضی الله عنهما آورده اند و منقول است که روزے رسول الله را باسی
دسه هزار اصحاب ذو النورین دعوت کرد حضرت صلعم اجابت نمود و غلامان را فرمود که قدمهائے
حضرت را در این راه در شمار آرید جمله هفتاد قدم شد برابری هر قدم یک بنده را آزاد
کرد و همه اصحاب را با الوان نعمت خوشنود کرد و ازین همه مرتضی غمگین شد فاطمه زهرائے رض

گفتش یا علی چرا غمگین بوده گفت یک دانا در رسول منم و یک دانا عثمان چون او چنان مهمانی کرد
من شرم میکنم بی بی گفت برو رسول الله را با همه اصحاب او دعوت نمائی گفت در خانه
ایچ نیست گفت ترا بنا بودن کاری نیست چون مرتضی رضی الله عنه به طرف رسول الله روان شد
بی بی سر برهنه کرده بسجده افتاد که یا الٰهی مرا از مرتضی و مرتضی را از رسول الله شرمنده مکن
بکفایت ایشان طعام بفرست در حال خوانی فرود آمد چون مرتضی بخدمت رسول الله
حاضر شد گفت یا رسول الله در خانه ایچ ندارم ولیکن دختر شما چنان میگوید حضرت با تمامی
صحابه اجابت نمود آن خوان چنان کفایت کرد که او تمامی اصحاب بگذشت جبرئیل
علیه السلام فرود آمد که ای محمد از جهت خاطر عثمان نعمت دنیا خورانیده بود و من طعام
بهشت خورانیدم و قدمهائی تو درین راه نیز هفتاد شد چون او غلامان آزاد کرد من بجای
هر قدم هفتاد هزار عاصیان را آزاد کردم و دیگر بدان ایعزّ زند که حضرت رسالت پناه
صلعم را شصت و سه سال عمر بود و بیست و سه سال پیغمبری کرده بود پس درین بیست و
سه سال یک سخن را بغیر نزول جبرئیل و بغیر آیت سماویه نمی گفت و اکثر آیتها مخصوص آن
وقت بودند که عمل بدان درین زمانه نمی بود و چون جبرئیل آیت می آورد حضرت رسول هر دو
کاتب را میفرمود تا هر دو جائی بنویسند بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر صدیق
و فاروق هر دو کلام الله را یکجائی جمع میکردند و روایت را در آن میدیدند و چون بخلافت
عثمان آمد هر دو را یکجا جمع میکرد آنچه با صل بودند از وعد و وعید و حلال و حرام جمع کرد و آنچه
مخصوص بدان زمانه بودند آنها همه با آتش سوختند و کاغذ را از پوست آهوان میگرفتند و این
کلام را بران پوست بنوشت و پیش ازین در عهد رسول الله یک مصحف از رسول الله سوخته بود و
آن چنان بود که یکی از کاتبان آن مصحفها در عهد رسول الله عبد الرحمن بود چون آیت از رسول الله می
شنود چیزی در آن میان از خود می در آورد چون تحقیق کردند زیادتی نوشته بود حضرت
خواست تا او را بکشد اما گریخته در مسکن عثمان در آمد عثمان به الشفاعت ایستاده کرد
رسول فرمود صلی الله علیه وسلم من بدّل دینه فاقتلوه عبد الرحمن گفت توبه کردم او را بخشید و
مصحف را حضرت صلی الله علیه وسلم خود بسوخت چون این خبر بفرزندان ابوبکر صدیق

رضی الله عنه رسید کلانتر از ایشان محمد نام از انجا بیاید و عثمان را از پیش گرفت گفت اگر
صدیق اکبر زنده می بود تو مرا از پیش نمی گرفتی محمد بیهوش شده افتاد بعد ازان گفت که از شما
سه خطا واقع شده است از ان گرفتم گفت پس مرتضی علی را درمیان آریم تا درمیان ما و شما
منصفت و عدل کند چون مرتضی آمد محمد گفت یکی آنکه در فلان مرحله تو مسافر بودی و نماز را
مقیمانه کردی چرا گفت من صاحب لشکر بودم فرمودم تا درین منزل پانزده روز مقیم باشیم
چون نماز بجائے آوردم واقعه دیگر افتاد روان شدیم مرتضی قبول کرد گفت دیگر آنکه پیغمبر
فرموده بود که بر جائے من منشینید و شما بر منبر رسول برآمدید گفت آری بود دلیل یکی آنکه اول حضرت
را یک منبر بود و صدیق را دو شد و فاروق سه کرد اگر من هم منبر راست میکردم مرتضی هم راست
میکرد و بعد ازان هر پادشاه منبر راست میکرد پس منبر از مشرق تا مغرب دراز می کشید و دیگر
آنکه من خود را لائق آن هم ندیدم که مرا نیز بوده باشد و دلیل دیگر آنکه حضرت ص فرموده است
که بر جائے من منشینید مراد ازان تزویج منکوحه اوست زیرا که زنان پیغمبران بعد از ایشان
بر سائر ناس حرام اند مرتضی این را نیز قبول کرد گفت دیگر آنکه مصحف هائے سوخته ازین بدتر
چه باشد گفت شما خود رسول الله را دیده بودید که مصحف غلط را بدست خود سوخته بود با آنکه
صحابیم میدانیم که فلان آیت ناسخ و فلان منسوخ و فلان خاص درین زمانه و فلان عام در کلام
ما اگر این مصحفها بعد از ما باشد در دین خلل واقع شود یکی گوید که من در مصحف چنان دیدم و دیگر
میگوید که من چنان دیدم و همه مخصوص درین زمانه بودند آنچه فوائد بود گرفتم و آنچه خاص و زوائد
بود سوختانیدم مرتضی همه را بوجه احسن قبول کرد و محمد ازان پشیمان شد و عذر تقصیر کرده برگشت
و آنچه از حلال و حرام درکار است پانصد آیت باشد و مابقیه همه وعده و وعید است کقول الشاعر

مثنویات یا الٰهی رهنمائے دستگیر ٭ شرح این آید ز تفسیر منیر ٭ آنچه مراد او شود
از قرآن بیان ٭ تا بگویم شرح هر یک را عیان ٭ جمله قرآن شش هزار آیت کلام ٭ شش
صد و شصت و شش آیت شد تمام ٭ یک هزارش امر آمد گوش دار ٭ یک هزارش
نهی شد از کردگار ٭ یک هزارش وعده شد بر مومنان ٭ یک هزارش دان وعید
کافران ٭ مومنان را سر بسر باشد ثواب ٭ کافران را سر بسر باشد عذاب ٭ یک

هزارش قصهٔ پیغمبران ٭ و یک هزارش عبرت بر کافران ـ پانصد آیت از حلال و از حرام
جمع کرده کردگار اندر کلام ٭ آیتی صد بهر تسبیح و دعا ٭ تا بدانند اینچنین گفته خدا ٭
شصت و شش آیت شده منسوخ و دور ٭ هم ز توریت و ز انجیل و زبور ـ اینچنین فرموده
شاه اولیاء ٭ مخزن اسرارهای کبریا ٭ آورده اند که مردان حکیم نام شخصی بود که به ذی
ذوالنورین و به نگین امیر یاری و محبت داشت و همیشه درمیان صحابه فتنه انگیزی میکرد
روزی خط نوشت بطرف کفار که از آن جانب شما هجوم کنید و ازین طرف من تا فرزندان
ابوبکر صدیق را بکشم و به نگین عثمان بر آن خط مهر کرده بکسی داد که درمسجد ایشان برود
و مکر و مکاری کند تا ایشان او را جاسوس خیال کنند و چون ترا محکم گیرند خط را بده که من
رسول عثمان ام آمده ام که شما می خواستم و ابوبکر صدیق را فرزندان بسیار بودند با محمد ازان
جا لشکر کشید چون نزدیک آمد ذوالنورین را شتافتند غلامان سلاح دار بودند همه مهیا جنگ
شدند امیر منع کرده همه را آزاد کرد و گفت مرا بکشتن کاری نیست چون محمد در رسید امیر
کلام الله میخواند و سر بالا نکرد محمد شمشیر کشید و بر گردنش زد امیر درین آیت بود صبغة الله
چون سرش بر زمین افتاد آن سر بریده آیت را اتمام کرد و من احسن من الله صبغة
و او را سه حصه علم بود یکی از رسول و دو حصه از شیخین رضی الله عنهما ازان جامع کلام شد و
چون ذوالنورین برحمت رب العلمین رحلت کرد امیر المومنین و حیدر المسلمین اسد الله الغالب
علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بر خلافت نشست و او را چهار حصه علم بود یک حصه از رسول
و سه حصه از ثلثه و او را ازان حیدر نامند که چون تولد شد اصحابی او را در کنار میگرفت
و نگاه می کرد و در اکثر اوقات روزی دست هر اذکرد تا بگیرد امیر دست انداخت و دست
او را بنا حق کند اصحابی گفت یا حیدر و حیدر شیر بچه را گویند و بعد از انبیاء و اصحاب ثلثه

افضل ترین بشر امیر المومنین علی مرتضی بود رضی الله تعالی عنه

منقول است که چون بر خلافت بنشست سلیمان فارس را با جمیع لشکر بحکومت
فرستاد بعد مدتی کسی خبر کرد که سلیمان مرتشی شده است را به بیت المال خبر یده و ازان
خانه عمارت کرده چون تحقیق کردند اول از سر داری اخراج نمود و گفت که خانه کر

کفاف اندک مانده بودند که تو بیت المال را تلف میکردی بعد ازان شخصی دیگر را فرستاد
بحکومت مکه از وی نیز کسی خبر کردش که او بر دعوتهای حاضر می شود که توانگران خورش
میخورند و فقیران استاده می باشند او را نیز اخراج کرد روزی در خانه امیر حسن مهمانی
فرود آمده بود بعد از نماز شام چون مردم از مسجد پراگنده شدند آن شخص آخر همه برآمد دید
که در گوشهٔ مسجد فقیری ژنده پوش نشسته است و یک مشت آرد جو در دست دارد و میخورد
چون این شخص برآمد پارهٔ او را داد و او گرفته در خانه آورد چون امیر حسن او را انواع نعمت
در پیش آورد واقعه باز نمود که در مسجد چنان فقیری نشسته است که آرد جو از غربال ناکشیده
میخورد و افطار صوم میکند امیر حسن تبسم کرد که آن خلیفهٔ زمان ست که این همه تعلق بدو دارد
و برضای خود ترک داده است و آن امیر المومنین علی ست رضی الله عنه و صحابه بیت المال را
و خراج را بر خود حرام گردانیده بودند چنانکه روزی فاروق رضی را دستش بروغن خراج چرب بود
آنرا بر سر فرزند مالید باز بخاطرش رسید سر پسر را بتراشید که مبادا ازین نفع گرفته باشم و امیر
المومنین مرتضی رض را ازان باب العلم می گویند که بعد از امضای ثلثه اعلم اهل زمانه بود و هیچ
یک سخن او فهم نمی شد چنانکه او میگفت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چند علوم
را بخود همراه برد از جهت آنکه کسی را نمی دید تا از سخن او فهم داشته باشد و من نیز از مسئله از
رسول صلی الله علیه وسلم شنیده ام بکسی نخواهم گفت زیرا که کسی را فهم آن نیست ابو الحسن فرغانی
از ملای روم سوال کرد که منصور قطرهٔ از جام محبت نوشید پیوسته بگفتن انا الحق کوشید و حضرت
رسالت پناه صلعم را هرچند بیش می شد طلب میکرد هل من مزید گفت چه عجب ست که آوند
منصور صغرترین آوندها بود و آوند اکبرترین آوندها که دریاها بیک دم فرو می برد بلکه خود
دریا بود چنانکه در روز و شب چند هزار دریاها در دریای عرفان میروند اما او نه ازان بزرگ
شود و نه ازان خرد شود بعد ازین بدانکه ده نفر از اصحاب بشارت جنت ست
اول ابوبکر صدیق رض دوم عمر فاروق رض سوم ذوالنورین چهارم مرتضی پنجم طلحه ششم زبیر
هفتم ابو عبیده هشتم سعد نهم سعید دهم عبدالرحمن و منقول ست هر که سوال کند
را بجواب بنده [illegible]

وایمان آورده بودند که ایشان مطلق بهشتی نباشند اما چون نص ثابت شده اند سکوت کرده اند
آورده اند که چون صدیق مسلمان شد والدین را گفت که من صدیق اکبرم نزدیک خدای
پس مانند مرا چگونه مادر و پدر بدوزخ روند بباید مسلمان شوید مادرش از اول مسلمان شد اما
پدرش از وی بگریخت و در خانهٔ دیگر رسیده و در آن خانه در آمد صدیق اکبر بحق مناجات کرد و رسول
خدا نیز دعا کرد بعد از آن چون صدیق به در آن خانه رسید پدرش قحافه از خانه بیرون شد و بی
تکلف کلمه گفت و مسلمان شد و فاروق را مادر و خواهر مسلمانان بودند و مرتضی را نیز مادر مسلمان
بود و معلوم باد که چون کسی نام پیغمبر ذکر کند درود میتوان گفت و چون نام اصحاب ذکر
کند رضی الله عنه میتوان گفت و چون نام اولیاء ذکر کند رحمة الله علیه میتوان گفت پس اگر
شخصی بر یک از آل یا اولیا درود فرستد منهی بود مثل شخصی گوید زین العابدین سامع گوید اللهم
صل علی محمد و علی آل محمد و بارك و سلم علیه تو هم رفض ست زیرا که درود وقتی روا بود
که نام پیغمبر ذکر شود و این نام پیغامبر ذکر نشد و لهذا آورده اند که اگر نیز از برائے رواج
سود او یا فقها از برائے رواج فقه و رغبت خلق و یا بر آینده بر بلندی درود گوید مکروه است
زیرا که بغیر ذکر پیغمبر درود شایان نیست و فقها آنرا گویند که خوشبوئی را در آتش بسوزاند و یا بر
کسی اندازد و بمالد و بدانکه این اصحاب اربعه را نسبت نیز بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
هست و نیز با ایشان نسبت دارد چنانکه ابو بکر صدیق بن قحافه بن عامر بن عمر بن کعب
بن روح بن عبد المناف و عمر بن خطاب بن نفیل بن عبد العزیز بن روح بن عبد المناف
صدیق بن قحافه و عمر بن خطاب در روح یکجا می شوند و عثمان بن عفان بن ابی العاص
بن ابی امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و علی بن ابیطالب بن مطلب بن هاشم بن
عبد المناف و یزید بن معاویه بن ابوسفیان بن حرب بن عبد الشمس بن عبد المناف و یزید
بعثمان در عبد الشمس یکجائی میشود و از جملهٔ اعمام رسول الله دو مسلمان بودند یکی حمزه که از اول
آغاز مسلمان بود و عباس در آخر عمر مسلمان شد منقول است که چون حمزه را کافران
کشتند او را بصفا و جائی کرده بودند و دلش را عبد الله کعب نام منافق بود کشید و بدندان گزید که
از ین قول چه بلا دیده ایم گفته اند که حضرت همیشه انگشت را بدندان میگزیدند که اگر بصفا و

کافران اند جدا جدا می‌کردم دل من قرار می‌شد مهتر جبرائیل علیه السلام فرود آمد که حق تعالی تنده راهی کرده است اگر اول تو قرار نشود مرده را هفتاد جای بکن چنانکه بی بی عایشه رضی الله عنها افضلترین نساء بود در نساء حضرت بغیر از بی بی خدیجه کبری رضی الله عنها و بر بعضی خاصیتها بی بی فاطمه زهرا را فضل داشت و بر زنان فضل وازان بود که اول دختر صدیق بود که او را صدیقه گویند بلقب پدر و دیگر آنکه دیگر زنان همه بیوه بودند و دیگر عقد نکاح او مهتر جبرئیل در شب معراج بر آسمان چهارم بسته بود آورده اند که حضرت پیغمبر مود یا علی ذکر جلی چنان کن که هر کس ترا ببیند دیوانه پندارد تا ترا حضور دست دهد. الحال بیان شجرهٔ کبرویه بشنو اے فرزند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مر اصحاب اربعه را تلقین ذکر و فکر داده بود اما چون حضرت رحلت نمود ابوبکر صدیق که چون خلیفهٔ رسول بود با امیر المومنین فاروق رضی آنچه دانست از فکر و ذکر آموخت و چون صدیق رضی رحلت نمود امیر المومنین عثمان رضی ذکر و فکر از فاروق رضی آموخت آنچه آموختنی بود و چون عثمان رضی رحلت نمود مرتضی رضی انابت ذکر و فکر از ذو النورین آموخت آنچه آموختنی بود و این بنا بر رعایت ادب یک دیگر ایشان بود که تا دست بدست به رسول الله برسید و چون همه اصحاب رفتند مرتضی تلقین و اجازت را به حسن و حسین رضی الله علیهم داد و امیر حسین رضی اجازت بفرزند خود داد و علی اصغر بلقب زین العابدین داد و او بفرزند خود امام محمد باقر رضی الله عنه داد و او بفرزند خود امام جعفر صادق رضی الله عنه داد و سلسله شدند یک اذن به بایزید بسطامی داد و یک اذن بفرزند خود موسی کاظم قدس سره داد و او به برادرزاده خود داد و او به ابو علی بن موسی رضا داد و او به شیخ معروف داد قدس سره و او به سری سقطی داد قدس سره و او به جنید بغدادی قدس سره داد و او به ابو علی رودباری داد قدس سره و او به ابو علی کاتب داد قدس سره و او به عثمان مغربی داد قدس سره و او به ابو القاسم رمانی داد قدس سره و او به ابوبکر النساج داد قدس سره و او به امام احمد غزالی داد قدس سره او دو سلسله پیدا شدند یکے اذن به خواجه فرید الدین عراقی داده بود و دیگر با ابو النجیب سهروردی داده بود قدس سره و او به شیخ عماد الدین یاد لوسی داده قدس سره و او به شیخ نجم الدین کبرے قدس سره داد و او به سید علی بن لالا قدس سره و او به شیخ مجد الدین بغدادی

قدس سرہٗ واو بشیخ احمد سرفانی قدس سرہٗ واو بہ نور الدین عبد الرحمن البنوانی قدس سرہٗ داد و
او بہ علاؤ الدولہ قدس سرہٗ واو بہ شیخ محمود فرقانی قدس سرہٗ واو بشیخ الاسلام والمسلمین
علی الثانی سید علی ہمدانی قدس سرہٗ واو بہ ابو اسحاق ختلانی قدس سرہٗ واو بسیدان
دادہ است بہ سید احمد نوربخش قدس سرہٗ داد واو بفرزند خود یوسف نور او قدس سرہٗ و
او بہ نبیرۂ خود یعنی فرزند را فرزند حضرت شیخ علی بن قنبر علی قدس سرہٗ واز و باین خادم الفقراء
والمساکین بندۂ ناچیز کہ نیز نزدیک شیخ درویزۂ ننگنہاری قدس سرہٗ روزے در خدمت
شیخ پارۂ میوہ آوردم بمثال قرۃ قند حضرت شیخ یک دانہ ازان میخورد و بانگشت وسطی شکم خود
را زیر میکرد گفتم شیخنا باین کس سیر نمے شود گفت اگرچہ سیر نشود اما اشتہائے نفس بجانب میوہ
بسیار است پس ہوائے نفس را بجائے آوردہ باشم حضرت شیخ می فرمود کہ پیر بمثال غنچۂ بوستان
مے باید کہ اگر یک غنچہ بشکند فی الحال دست در دیگرے زند یعنی کامل العلم بود کہ اگر مرید او بلغزد
بدلیل واضح راہ او را بگیرد و اگر مرید صاحب علم باشد کہ دلیل او را نقض دہد او در حال دلیل دیگر بیارد
تا بہیچ وجہ او را حجت و دلیل نماند تا شخصے از آلایش دنیاوی نرفتہ باشد باید کہ معرفت اللہ
بیان نکنند زیرا کہ تا غایت نخواہد رساند وبہ گمراہی خواہد افتاد حضرت مولانا جامی قدس سرہٗ
نصیحت لطیف میفرماید نظم سخنت از کسب دانش بہرور شو ✤ زجہل آباد نادانی بدر شو ✤
بود معلوم مر آن زاد و بندہ ✤ کہ نادان مردہ و دانا ست زندہ ✤ نیاید ہیچکس عمری دو بارہ ✤
بعمری رو کہ دانست نیست چارہ ✤ چو کسب علم کردی در عمل کوش ✤ کہ علم بے عمل زہریست بے نوش ✤
چہ حاصل زانکہ دانی کیمیا را ✤ مس خود را نکردی زر مسا را ✤ عمل کز معنی اخلاص عاریست
بنزد پختہ کاران خام کاریست ✤ ز کار خام کس سودی ندارد ✤ چو حلوا خام باشد علت آرد ✤
بکن زین کارخانہ با کتب روے ✤ خیال خویش را دہ با کتب خوے ✤ ز دانایان بود این نکتہ مشہور ✤
کہ دانش در کتب دانا ست در گور ✤ بود بے مزد و منت اوستادی ✤ ز دانش بخشد ت
ہر دم کشادے ✤ گہے اسرار قرآن باز گوید ✤ گہ از قول پیغمبر راز گوید ✤ درون نیز ہ از
میل زعارف ✤ زبان بکشائے از جنس معارف ✤ معارف گرچہ موباریک باشد ✤
چہ حاصل چونکہ دل تاریک باشد ✤ مکن با صوفیان خام یاری ✤ کہ باشد کار خامان خام کاری ✤

طریق سخینہ کاری راندانند * بجامی میوۂ باغت فشانند * زاصل خویش آن میوہ بریدہ بماند تا قیامت نارسیدہ * منہ دست تہی از سیم واز زر * بجز در دست پیری پیر پرور * چو در دستش نہی دست ارادت * بدست آید ترا گنج سعادت * اگر این شجرہ را کسے بطریق مناجات بخواند باید کہ تا شیخ معروف کرخی بشیخ الاسلام گفتہ باشد و مافوق را امام ومرتضی را امیر وحضرت را خواجہ

فصل سوم — در بیان چہار علم وملائم آن - بدان اے فرزند کہ چہار علم بطریق اختصار بیان کردہ شد اما آنچہ ماباقی ماندہ کہ از دانستن آن لابدیست بطریق اختصار بیان کنم تا این مختصر بتطویل نہ انجامد اول علم توحید پس نزدیک بعضی اہل تصوف توحید بر پنج نوع است اول توحید ایمان دوم توحید علم سوم توحید تکلیفی چہارم توحید تقیین پنجم توحید عزیزی بدانکہ در عمدہ آوردہ است کہ ایمان و توحید نزدیک بعضی یکیست و آن بعضی اہل اعتزال اند وجہ صحیح ناگفتن ایشان از برائے مشہور بودن قول ایشانست زیرا کہ اگر توحید وشناخت خدای ایمان بودی پس اہل کتاب را ایمان بہتر از مسلمانان بودی زیرا کہ ایشان خدا ورسول خدا را می شناسند وایمان نمی آرند ودر حق ایشان کلام اللہ ناطق ست یعرفونہ کما یعرفون ابناءھم واین قول شیخ صحیح ست کہ سہ صد رسالہ بدین طریق انشا کردہ است بلکہ ایمان گرویدن ست چنانکہ در عمدہ آوردہ است اول چیزے کہ بر بندہ واجب ست بعد از بلوغ پیش از جملہ فریضہائے شناختن خدا ست وایمان آوردن بدو تا اگر کسے ایمان نہ آرد بشناخت مسلمان نشود دوم توحید علمی قال اللہ تعالیٰ انما یخشی اللہ من عبادہ العلماء بدان ای فرزند عالم آن را نگویند کہ صد ہزار مسئلہ شرعیہ بیاد داشتہ باشد بلکہ عالم آنست کہ سعی بلیغ کند بجانب خیرات از جہت وعدہ موعود وباز ماند از معاصی از جہت وعید مذکور کلام رسول بدان ناطق ست کما قال علیہ السلام السعی الی الخیرات دلیل المعرفۃ و والنہی عن السیئات دلیل المعرفۃ و ایضاً قال علیہ الصلوٰۃ والسلام حرکۃ الطاعۃ دلیل المعرفۃ کحرکۃ الجسم دلیل الحیاۃ یعنی ہر کہ تقریر یاد دارد واعتقاد خود وعمل می کند

اگر یقین صحیح داشته باشد پس عمل او ساعت بساعت افزاید و اگر یقین او ناقص باشد
عمل او روز بروز نقص پذیرد قال رابعة العدویة اگر آخرت از خاک می بودی و حکم او بر
بقا مے بود و دنیا از طلا بودی و حکم او بر فنا بودی پس عاقلان را بایستی که باقی را ترجیح
و فانی را ترک دادی که فانی دلبستگی را نشاید و من عجب میدارم این مردمان را که آخرت
از طلا و دنیا از خاک و فانی را بسبب آن ترک نمی دهند ابو وسیط نام شخصی بود روزی غلام
را بخرید و گفت ای غلام چه خوری گفت هر چه خورانی گفت چه پوشی گفت هر چه پوشانی گفت چه
کار کنی گفت هر چه فرمائی گفت چه خواهی گفت غلامی خود سپردن را گویند و غلام را اختیار
نمی باشد ابو وسیط فریاد بر آورد که من حق را چنان نشناخته ام و بر زمین افتاده جان را
بحق تسلیم کرد و در تفسیر منیر در بیان آیت ایاک نعبد و ایاک نستعین آورده است که عبودیت
را دو حالست یکی بندگی کردن و بنده شدن و بندگی کردن آنرا گویند که عبادت الله را
برائے ثواب و ترس از عذاب بجای آرد و بنده شدن آنرا گویند که راضی باشد یعنی هر چه بود
از خوب و زشت رنجش (?) نداند قال علیه الصلوة والسلام الناس کلهم اموات الا العالمون
والعالمون کلهم اموات الا العاملون والعاملون کلهم اموات الا المخلصون والمخلصون
کلهم اموات الا المقربون والمقربون فی خطر عظیم اگر مقرب یک ذره بر خطا خود
رود از محض قربت بیرون شود پس ازین خطر مهلک تر چه باشد سیوم توحید
تکلیفی قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس اولیاء الله
از جهت بشارت این اجتهاد را در عبادت الله بر خود لازم مے کنند و در هر
شئے تکلیف تمام مے نماید چنانکه نفس را اول از ذمائم صفات نگاه دارد بعد از آن بحظوظ
که ماسوی الله بوده باشد و بر لذت دنیاوی و مثل حظوظ نفسانی را بتکلیف منع کند تا بکلی
از وجود بتکلیف بر کند تا آنکه بمرتبه الوهیت در رسد تا تکلیف از وی [illegible] و دریابد
آن ساعت در نظر ظاهری طریقه [illegible] می نماید اما بر سالک [illegible] که در هیچ وقت
توحید یقین و آن ضروری را گویند و این خاصه پیغمبران است که [illegible]
تا رجعت اشباح ایشان پیغمبری از ان یقین معزول نشده که در ایام طفولیت بالکل [illegible]

از رسوم کفر اعراض نمودند و برضا ما و راضی بودند منقولست که چون محمد رسول الله تولد شد دستها بر چشم نهاده تا ما در را نه بیند برهنه و چنانکه خلیل از آتش بجهت کمال یقین استبعاد نمود و ذکریا از اره سر باز نزد و بکذا احوال انبیا را پنجم توحید عزیزی و آن توحید شیطان و سایر کافران معتقدین ست که اگرچه شیطان دعوی معرفت الله میکند و فرعون در اکثر جا گفتے که خدا حق ست و بیقین میدانستند که ما یان خدای را می شناسیم و از جهت ننگ کافری از سخن خود باز نے گشتند آن توحید بر ایشان عزیز بود یعنی دشوار بود که اگر ایشان بتحقیق خدای می شناختند هرگز سرکشی نمی نمودند روزے از حضرت شیخ پرسیدم شیطان را در حقیقت چه گناه بود گفت لا بلکه در حقیقت گنهگار بود زیرا که چون کاتب عزم کتابت کند پس الف اقتضا این می کند که من دراز کشیده بلکه کسری واقع شوم و دال اقتضا برین میکند که من بهر دو طرف کسری داشته باشم پس اگر کاتب دال را دراز کشد نام والیت از میرود و در حق او ظلم کرده باشد و اگر الف را کسر کند نام الفیت از و میرود و در حق او ظلم کرده باشد و برین بدبختان آنچه عزیز ست تصدیق رسل ست ابوجهل را گفته اند که در دوزخ بانگ واویلا کند و میگوید که کارهای خدای همه حق بود ندا الا محمد رسول الله نبود نعوذ بالله منه و مردود لعنة الله گوید همه حق بود اما ابراهیم خلیل الله نبود دوم علم نماز ست بدانکه آنچه در نماز فرض ست دانستن آن نیز فرض ست و دانستن سنت نیز سنت ست و دانستن واجب نیز واجب ست و دانستن مستحب نیز مستحب ست و دانستن مباح نیز مباح ست و دانستن مکروه نیز مکروه است و دانستن حرام نیز حرام ست باید که مکروه و حرام را بداند تا بدان نا دانستگی دران نیفتد و دانستن مفسد نیز فرض ست زیرا که بسیا وقت نماز جهال فاسد شود و ایشان بدان خبردار نباشند بدان ایعز زند که آنچه در بعضے نسخها گویند که هر که احکام و ارکان نماز نداند کافر ست آن بنا بر انکار ست یعنی اگر کسی منکر شود کافر گردد و اگر کسے هرگز نماز نکند و روزه ندارد اما اقرار و تصدیق دارد مسلمان ست زیرا که عمل غیر ایمان ست و ایمان غیر عمل و آنچه گفته اند هر که احکام و ارکان نداند کافر ست راست زیرا که حکم ایمان میان خوف و رجا بودن ست و آن هر کسے از مومنان راست

ورکن ایمان دوست اقرار بزبان و تصدیق بدل و این نیز در مومن موجود ست الحال بشنو که از احکام نماز گفته است و آنچه ما بقی باشد در سائر کتب فقہ بیاموزالّا از اذان چیزے خواہم گفت از دانستن اذان لا بدیست زیرا کہ چند جای در اذان کفر لازم میشود و موذن جاہل ازان خبر ندارد منقولست کہ ابو وسیط حضرت را در خواب دید حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ سلم او را از دست بگرفت و بر کنارہ دوزخ رساند دید کہ دوزخ پر از آدمیان ست گفت یا رسول اللہ ایشان کیانند گفت ایشان موذنان امت من اند کہ اذان را نا دانستہ غلط می گفتند گفت یا رسول اللہ تو از ایشان راضی شوی و شفاعت ایشان خواہی کرد فرمود نی گفت خدائیتعالی از ایشان راضی شود فرمود نی وایضاً گفت کسی کہ در مسجد او اذان غلط گفتہ میشود و او منع نکند بلکہ تمام اہل آن مسجد از شفاعت من محروم مانند نعوذ باللہ منہا وصفت اذان این ست

اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَشْہَدُ اَنْ لَّا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اَشْہَدُ اَنْ لَّا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ اَشْہَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰہِ اَشْہَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰہِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ حَیَّ عَلَی الصَّلٰوۃِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ اَللّٰہُ اَکْبَرُ اَللّٰہُ اَکْبَرُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ

بدانکہ در اذان چند جا کفر لازم میشود کہ اکثر موذنان بسبب آن در دوزخ روند و بدانستن آن عار کنند و اگر کسی گوید کہ اذان را خوب ندانستہ بسلسلہ خصومت او را برنند و اگر ایشان از ثواب و عذاب در غلط و تصحیح با خبر می بودند ہرآئینہ سالی تمام در طلب استاد او می بودند کہ موذن مصحح یعنی صحیح خوان را گفتہ اند کہ ہر چہ چیز از نباتات و حیوانات و جمادات کہ آواز او می شنوند فردای قیامت بر ایمان او گواہی دہند و دیگر آنکہ در عرصات در زیر سایہ عرش باشد کہ یوم لا ظل الا ظلہ منقولست کہ روز جمعہ جملہ ملکوت بر بیت المعمور جمع می شوند و مہتر جبریل علیہ السلام اذان می گوید و مہتر اسرافیل امامت مے کنند و سائر ملکوت اقتدای مے کنند بعد از فراغ مہتر اسرافیل مے گوید کہ من ثواب امامت را با امامان امت محمد دادم مہتر جبریل علیہ السلام گوید من ثواب اذان بموذنان امت محمد دادم و مقتدیان گویند ما بان ثواب اقتدا بمقتدیان امت محمد صلے اللہ علیہ وسلم دادیم و شاید کہ موذن مرد صالح و متشرع بودہ باشد زیرا کہ اذان امر معروف ست و امر معروف فاسق نکند

مسئلہ در بیان اذان

مگر از مردِ صالح و درین زمانه منادی نشاید که کوچه بکوچه بگردد و مردمان را دعوت نماید و از برای
مقتدیان تحمل تمام بکنند حتی که آورده اند که اگر امام در رکوع آید و از پس آواز نعلین کسی را شنود
آن شخص را نمی داند که کیست مهلت بکند تا او در نماز شریک شود و اگر میداند که فلان کس
ست مهلت نکند که خالی از ریا نباشد و این روایت در تهذیب مسطور ست و شاید که مؤذن
وقت شناخته باشد حتی که اگر قبل از وقت اذان بگوید اعاده لازم شود و شاید که مؤذن یکی
باشد و امام دیگر اما اگر مؤذن و امام یک شخص بود باید که در وقت اقامت گفتن از موضع امامت
دورتر رود و بعد از اقامت بموضع امامت آید سنت انست که در وقت صلوة و فلاح
روی را بگرداند یمیناً و شمالاً و انگشتان را در هر دو گوش خود سخت کند یعنی سبابتین و اگر
مسجد روزن داشته باشد سر از روزن بکشد و باید که بلا ترجیع بخواند اما اگر بغیر تبدیل کلمه الحان
بکند رواست لقوله علیه السلام زینوا الحانکم منقول ست که دختری از اهل ذمه
همیشه در آرزوی همین بود که اگر از مادر و پدر خلاصی یابم مسلمان خواهم شد بلکه از ایشان فرار
بکنم و مسلمان شوم روزی مؤذن بآواز نشسته اذان می گفت دختر پرسید که این چه باشد گفتند اذان
گفتند که بهترین کارهای مسلمانان همین ست دختر ازان آرزو مانده شد و بمسلمانی رسید
و منقول ست که در اول آغاز اسلام از برای طلب کردن مسلمانان بنماز اصحاب مختلف
شدند که چگونه میتوان خبر کرد و طلب کرد بعضی گفتند که در وقت نماز علم ایستاده کنیم
باز گفتند که این رسم یهودان ست نمی توان کرد بعضی گفتند که شاخ را سوراخ کرده می توان
دمید باز گفتند که این رسم ملحدان ست بعد ازان شب امیرالمؤمنین عمر یا بعضی نفر اصحاب
اذان را در خواب دیدند که همچنان میتوان گفت قصه را به رسول الله صلی الله علیه وسلم
رسانیدند حضرت فرمود آری در شب معراج جبرئیل را همچنان تعلیم کرده بود اما در آن تازه
اندک بود و چون غفلت و تغافلی در میان مردمان شایع گشت عالمان حی علی الصلوة
و حی علی الفلاح برآن افزودند بعد ازان چون شایع گشت استاخیر الصلوة خیر
من النوم برآن افزودند و آنچه در اذان مؤذنان کاشته شده و اشتهار یافته اول یکی در آغاز
الله اکبر الف را مد کشند و یا الف جلاله در اول را و بار دوم نون اکبر را

اکبار گوید کہ اکبار نام شیطان ست سوم اینکہ اشہد را بکشد یعنی اشہاد گوید یا بحذف الف یعنی شہد گوید زیرا کہ صیغۂ ماضی ست و اشہاد گواہ گردانیدن را گویند پس معنے چنین میشود کہ کسی گواہی دادہ است و یا شما گواہ باشید پس گویا کہ خود ازین قول استبعاد مے نماید کہ اشہد صیغہ متکلم ست و یا اشہد ہاء دو چشم را بجائے حلقی تبدیل دہد یعنی اشہد گوید کہ این از معنی می بر آید پس گویا کہ سخن لغو گفتہ باشد و یا اینکہ دو کلمہ میشود چنانکہ اش خویش را میگویند وحد باز گردانیدن و مخالفت را گویند کما قال اللہ تعالیٰ اِنَّ الَّذِیْنَ یُحَآدُّوْنَ اللّٰہَ وَرَسُوْلَہٗ اے یخالفون پس چنان گفتہ باشد کہ خوش مخالفت کنید توحید باریتعالیٰ را چہارم آنکہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ بے تشدید گوید زیرا کہ اِلَّا از برائے اثبات مابعد و نفی ماقبل ست و بی تشدید بمنزلہ اِلٰی غایت کہ سرت من البصرۃ الی الکوفۃ واقع میشود پس معنی چنین می شود کہ نیست اللہ باطل تا آنکہ اِلٰہ حق نیز نیست و ازین صریح تر کفرے باشد پنجم اینکہ محمدًا رسول اللہ گوید زیرا کہ نام حضرت محمدؐ ست و محمد کسی را گویند کہ خصائل پسندیدۂ او بسیار باشد و حمد ستایش را گویند و محمد بالفتح ہمچنان ست محمد بکسر میم ثانی خلاف نامہ پس این چنین نام شریف را تغیر دادہ باشد بنام دیگر و دیگر اینکہ محمد ستودہ شدہ را گویند و محامد ستانیدہ را گویند نیز معنے تغیر مے شود و یا اینکہ محمد را امہد گوید بہاء دو چشم زیرا کہ مہد فرو میرانیدن آتش را گویند و ایضاً جامہ کہنہ و کیسک در راہ تیز رود و چیزے خشک را گویند پس معنی بسیار تغیر می شود ششم اینکہ حی را ہی گویند یعنی حیا گویند کہ حیا بمعنے شرم می شود و یا بے تشدید گوید زیرا کہ معنی حی زندگی ست و معنی حی بے تشدید داشتن چیزی بر پائے چیزی را گویند و در تمام اذان سہ مد اند سہ و سہ لا اِلٰہ اِلَّا اللّٰہُ و بعضے موذنان لا الٰہ الا اللہ را الا الاح گویند نیز درین کفر ست زیرا کہ بہاء دو چشم حق تعالیٰ را گویند و بجاء حلقیہ روشنی را گویند و ایضاً ناقہ گریزندہ را گویند و درین معنے بنایت تغیر مے باید بیان احوال سامع مقرست ہر کہ در حین اذان سخن کند در عرصہ عرصات حین خواندن کتابت وا ماندہ شود و ہر کہ در حین اقامت سخن کند در وقت نزع زبان او بستہ می شود کہ کلمہ گفتن از و صادر نشود و بعضے گفتہ اند کہ این مراد از موذن ست نہ سامع و اگر کسے استبعاد نماید کہ در حین اذان کسی

مسئلہ در بیان اگر در اذان کلمات را غلط خوانده شود

چگونه تکلم خواهد کرد این فقیر بچشم خود دیده است که اتفاقی اذان میگفت ناگاه رونده از اهل آن
دیه برو سے بگذشت درمیان اذان برگشت و احوالش پرسید که بکجا میروی و بعد از ان ما
بقیه اذان تمام کرد و در ترغیب الصلوٰة مذکورست که اگر سامع رونده باشد بایستد و
اگر ایستاده باشد باید که بنشیند و اگر نشسته باشد باید که ایستاده شود اما همچنین اگر از حالی بحالی
بگردد تمام گناه او عفو مے شود پس چنانستے که دران روز از مادر تولد شده است و در
در حین اذان و اقامت باید که سامع هر کلمه را بموذن موافقت کرده باشد و بعد از
تمام شدن حاجت خواهد و دعا کند بیشک بر آید و در چند جائے دعائے بیشک
مستجاب میشود اوّل حین افطار صوم و دیگر بوقت سحر و سوم بوقت باریدن باران
چهارم بوقت اضطرار و درماندگی که دلش رنجه شود از هر قسم که باشد و این لغات مذکورین
از صراح استخراج نموده شد و ایضاً چون موذن بگوید الله اکبر سامع گوید مرحبا
مرحبا بالقائلین عدلاً و بالصلوٰة اهلاً کبرت کبیراً و اعظمت عظیماً سبحان الله
بکرة و اصیلا و چون أَشْهَدُ أَنْ لَّا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ گوید سامع گوید رَضِیْنَا بِاللّٰهِ
تَعَالٰی رَبًّا وَّ بِالْاِسْلَامِ دِیْنًا وَّ بِمُحَمَّدٍ نَّبِیًّا وَّ بِالْقُرْاٰنِ اِمَامًا وَّ بِالْکَعْبَةِ قِبْلَةً وَّ بِالصَّلٰوةِ
فَرِیْضَةً وَّ بِالْمُؤْمِنِیْنَ اِخْوَانًا وَّ بِالصِّدِّیْقِ وَالْفَارُوْقِ وَذِی النُّوْرَیْنِ وَ
الْمُرْتَضٰی اَئِمَّةً رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالٰی عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ ۰ و در أَشْهَدُ أَنْ لَّا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ
شاید که ادغام بے غنه گوید یعنی اثر نون پیدا نکند بلکه الف را بتشدید لا زند و چون
أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ گوید سامع هر دو انگشت ابهام را بر هر دو چشم نهد یعنی ناخن
ایشان و بوسه دهد و بدان ناخن نظر کند حق تعالیٰ چهار هزار گناه کبیره او را عفو کند
و در قرآن خوانی مسطورست که این انگشت نهادن سنت ست ترک نمودن مکروه
و هر که بجا آورد در عرصات حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه و آله وسلم او را
چنان طلب کند که کسی گم شده خود را طلبد و بگوید قُرَّةُ عَیْنِیْ بِكَ سیدی و مولائی
و یا این گوید صدق رسول الله و بعضے گفته اند که سنت بابا آدم ست که روزی
آرزو کرد که اگر جمال محمد آخر الزمان صلی الله علیه وسلم بدیدمے چه خوش بودے فرمان حضرت

عزت شد که بر سر دو ناخن خود نظر کن چون نظر نمود جمال جهان آرای حضرت در آن دید ناخن را بر چشم نهاد و گفت صدق رسول الله قرة عینی بک یا سیدی و مولای و چون حی علی الصلوة گوید سامع گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر حی را هی گوید بهای دو چشم نیز خوف کفر است زیرا که حی مقرر شده و معنی هی خواندن اشتر بسوی علف را گویند و چون حی علی الفلاح گوید سامع گوید ماشاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و چون الصلوة خیر من النوم گوید سامع گوید صدقت و بررت اللهم نبهنا عن نوم الغافلین و لا توفیق الا بالله العلی العظیم و اگر سامع این ادعیات نداند باید که بهر کلمه موافقت کرده باشد کافی ست و چون اذان اتمام کند باید که موذن و سامع این دعا بخواند حقا یقینا صادقا خالصا لا اله الا الله الواحد القهار رب السموات و الارض و ما بینهما العزیز الغفار رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة ات محمد الوسیلة و الفضیلة و الدرجة الرفیعة و ابعثه مقاما محمودا الذی وعدته یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد و در شرح مشارق مسطور ست که بعد ات همه را منصوب خواند و چون موذن قد قامت الصلوة گوید سامع گوید اقامها الله ما دامت السموات و الارض اللهم انی اعوذ بک من شر الشیطان الذی یوسوس فی الصلوة سوم علم روزه و آن نیز بطریق اختصار بیان کرده شد و اگر بیشتر از آن خواهد در کتب فقه ببیند اما آنچه در کفارت او گفته اند که کفارة الصوم ککفارة الظهار بعضی عوام الناس تشبیه می کنند یعنی چنانکه در ظهار کسی بزن وطی نمی کند در کفارت صوم نیز نکند آن محض غلط ست زیرا که در کفارت ظهار نیز وطی منع نیست مگر از آن زن که از و ظهار کرده باشد پس اگر کسی را دو زن باشد از انکه ظهار کرده [illegible] دیگر حلال ست و این تشبیه آن ست که کفارات بسیار اند چنانچه کفارات قتل یمین و ظهار و صوم پس کفارت کننده [illegible] طعام [illegible]

[illegible]

این اشیاء ثلثه نداشته باشد باید که سه روزه بدارد و چون اضافت کفارت صوم بکفارت ظهار کرد از آن ست که در کفارت قتل بندهٔ مومن می باید که آزاد کند و در ظهار خواه مومن خواه کافر خواه اندک معیوب باشد روا است پس کفارت صوم در حق کفارت ظهار ست **علم چهارم** علم حیض و نفاس و از آن نیز شمهٔ گفته شده است اگر اکثر بر آن خواهد در کتب فقه نظر کند و لیکن از صاحبدلان در وجوب این علم گفتار خوش می فرماید کقول الشاعر **مثنویات**

لے ترا دل دلیل نفس نفیس + عزم و نیت همیشه بود انیس + گر ندانی کم و زیاده نفاس + الکثرش چل شبانه روز شناس + تا بدین علم آشنا نشوی + ای پسر به که کدخدا نشوی + از پسر جاهلی و نادانی + پا درین ره منه که در مانی + و این علم بغایت صعب ترین علوم ست بر هر شخصی را لازم ست که بقدری ازین بداند بعد ازین **بدان اے فرزند** که چهار مذهب بر حق اند و دانستن ایشان فرض ست و اختلاف در میان ایشان اختلاف بر رحمت ست نه اختلاف بعداوت کما الاختلاف رحمة گفته اند و حنفی مذهب را نشاید که گوید مرا الشافعی چه کار ست زیرا که در هنگام ضرورت از مذهبی بمذهبی انتقال کرده می شود چنانکه به حج رفتن پیاده بمذهب امام ابو حنیفه روا نیست پس عالمان حاجی ماشی را بمذهب مالک می برند که در مذهب او زکوة شرط نیست و چون بعرفات حاضر شد باز بمذهب ابو حنیفه میکردد و **ایضا** چون کسی مطلقه ثلثه را حیله بکند باید که اول از احکام و ارکان ایمان بپرسد اگر بداند عالم باشد باید که احکام و ارکان نماز بپرسد اگر نداند تا بی تحلیل نکاح جدید بکند و اگر همان را نیز می داند باید که او را در مذهب امام احمد رح در آرد که در مذهب او حق تعالی را بذات و صفات شناختن فرض است اگر آنرا نمی داند نکاح جدید کند و اگر آنرا نیز می داند این هنگام تحلیل باید کرد **ایضا** چون کسی جنس را بغیر جنس از غله بفروشد اگر یدا بید باشد روا است اگر چه زیاده بگیرد و نسیه روا نیست اگر تودهٔ گندم درون خانه و تودهٔ جو بیرون خانه باشد نیز نسیه ست و اگر جنس هم الجنس بفروشد چون یدا بید باشد روا است و درین زیاده گرفتن روا نیست اگر سیم سوخته باشد چنانکه اگر کسی مثقال بمثقال بفروشد اگر چه در یک مثقال زر بسیار باشد و یا در یکی اندک غش باشد باید که برابر بگیرد و زیاده روا نیست پس اگر این را نسیه دهد

مسئله در بیان حیض و نفاس

مسئله در بیان حیلهٔ مطلقهٔ ثلثه

بقول ابو حنیفه مطلق روا نیست امّا متاخرین فتوی داده اند بر جواز نسیه واین مسئله را از
مذهب امام مالک پسندیده اند والیضاً چنانکه گوشت اسپ بقول ابی حنیفه رضی الله عنه روا
نیست امّا بقول امام شافعی رحمه الله رواست و صحابه حنفیه بنا بر ضرورت فتوی بر حلالیت
آن داده اند و در شامل بیهقی آورده است که ابو حنیفه رضی الله عنه قبل از موت خود سه
روز از قول خود برگشت و گوشت اسپ را حلال گفت و همچنین از مذهب بمذهب انتقال
کرده می شود بدان ایّها الفرزند که دوستی چهار مذهب چون دوستی چهار یار از دست مده زیرا که
شجرۀ شریف شریعت به باغبان ایشان کمال یافت کقول الشاعر ؎ اینکه سرو از نی
دین حق راست شد ٭ چار تن هم از راهِ تحقیق هر یک باغبان ٭ ابو حنیفه رحمه الله نام شر
نعمان بود کقول الشاعر ؎ أَعِدْ ذِكْرَ نُعْمَانَ لَنَا إِنَّ ذِكْرَهُ ٭ هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ ٭
و نام پدرش ثابت بود و در شرح مختصر امام محمد کوهستانی آورده است که پیغمبر فرموده است
که بعد از من شخصی پیدا شود که نام او نعمان بن ثابت باشد اگر من پیغمبر مبعوث شده
نمی بودم او را پیغمبر میکردم پس اگر شخصی گوید که بکدام دلیل مذهب حنفیان بوده می باشد گفته
شود که اگر این آیت ایشان آورده شود هیچ عجب نیست قال الله تعالی شَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ
أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ زیرا که اصل و ثابت بن زوطی بن ندریان و چون عمر تضی
بآخر رسید ثابت نعمان را در کنار گرفته در پیش او بر د مرتضی در حق او دعا کرد و او علم را
از هفت کس اصحاب گرفته است یکی از انس بن مالک و عبد الله بن حسن زبیرک و عبد الله
بن جزع زبیدی و عبد الله بن ابی اوفی و عبد الله بن ابی اوف و ثالث الاقصع و جابر
بن عبد الله رضی الله عنهم اجمعین و از بعضی زنان صحابه نیز گرفته است چون عایشه بنت
عجوز و ابی حنیفه رضی الله عنه علم را از پنج اصحاب گرفته است امّا او را نسبت در فقه پیر
حماد میکنند و او از شاگردان ابراهیم بن یزید بود و او شاگرد علقمه بود او از اسود و از
شعیح قاضی گرفته بود و ایشان هر دو از فاروق گرفته بودند علم را و فاروق از رسول علیه السلام قبل
مات ابو حنیفة وهو ابن سبعین سنة بتاریخ سنة خمسین ومائة مناقب ابو حنیفه کوفی رح روایت
کرده شده است که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رح چون حج کرد در کعبه درآمد و دو رکعت نماز ادا کرد

دو ستون در رکعت اول بر پای راست استاده تا نصف قرآن بخواند در رکوع و سجود کرد و در رکعت
ثانی بر پای چپ استاده تا قرآن شریف ختم کرد و چون سلام داد بگریست و مناجات کرد و
گفت اِلٰهِیْ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَلٰكِنْ عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ فَهَبْ نُقْصَانَ
عَمَلِیْ بِكَمَالِ مَعْرِفَتِیْ فَهَتَفَ هَاتِفٌ مِّنْ جَانِبِ الْبَيْتِ يَا اَبَا حَنِيْفَةَ قَدْ عَرَفْتَ
وَاَخْلَصْتَ الْمَعْرِفَةَ وَخَدَمْتَ وَاَحْسَنْتَ الْخِدْمَةَ فَقَدْ غَفَرْنَاكَ وَلِمَنْ تَبِعَكَ وَ
كَانَ عَلٰى مَذْهَبِكَ اِلٰى قِيَامِ السَّاعَةِ مَعْنَاهُ بِفَارِسِيَّةٍ یعنی ای الہٰ ذو الجلال وای
بادشاہ باکمال وای موجود لایزال نپرستید این بندۂ ضعیف این وجود نحیف
ترا ای ذات لطف اللطیف چنانکہ حقیقت سزاوار پرستیدن تست ولیکن شناخت
ترا چنانکہ حق شناختن تست پس ببخشای نقصان خدمت را بکمال معرفت بروی
ہاتفی آواز داد از گوشۂ خانہ کہ ای ابو حنیفہ ما را بشناختی و خدمت کردی آمرزیدم ترا و کسی
را کہ متابعت تو کرده بود بمذہب تو تا روز قیامت والینا مسطور ست کہ روزی
مہتر عالم صلی اللہ علیہ وسلم در مسجد نشستہ بود اعرابی در آمد و کاسۂ خرما پیش نہاد و گفت
از راه دور آورده ام چون رسول اللہ ہمہ خرما بخورد عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ بر
پای خاست و گفت یا رسول اللہ دوش خوابی دیده ام عجب تعبیر فرمائی گفت چنان دیدم
کہ ستاره از آسمان بر زمین فرود آمد و از نور آن ستاره تمام عالم نور شد رسول صلی اللہ علیہ
وسلم متفکر شد مہتر جبرئیل بفرمان رب الجلیل در رسید و گفت ای رسول ثقلین وای
سرور دنیا و دین تعبیر خواب ابن مسعود آنست کہ بعد از رحلت تو بمدت الفنا ہشتاد سال
و ہشت روز مردی بیرون آید از کوفہ کنیت وی ابو حنیفہ ہمہ دنیا را بنور علم او منور کند و
سنتہای ترا بکمال بہ سالہ رسول علیہ السلام خوشحال شد و انس بن مالک را رضی اللہ عنہ
پیش خود خواند و قدری از آب دہن خود بر کام او بخ بست و او را گفت کہ ترا عمر
دراز خواهد بود و تو ابو حنیفہ را خواہی دید سلام من بدو برسان و بگو کہ عطای تحفۂ
مبارک یا دو نیم خرما کہ در دست داشت در حریر کرده بعبد اللہ بن مسعود داد و گفت
بہ بست و این خرما را بکسان ده تا با ابو حنیفہ برساند چون رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام ہم از اللہ تعالیٰ

خدا میدید عبدالله بن مسعود رض امانت را نگهداشت تا آخر عمر خود آنگاه بشاگرد خود علقمه داد و قصه آن
بگفت و چون علقمه را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود ابراهیم نخعی داد و قصه آن بگفت و
چون ابراهیم را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود حماد داد و قصه آن بگفت و درین وقت ابوحنیفه رح
هفت ساله بود شاگردی حماد میکرد و هشتاد سال عمر او بود و آنچه او میدانست ابوحنیفه رح
در یکسال نزدوی بیاموخت و حماد هر روز آن خرما نیم را از صندوق بیرون کردی و بر دست
نهادی و گفتی بحرمت عطا دهنده این خرما که او را امین نیابی روزی ابوحنیفه رحمة الله علیه
نزدیک او آمد و گفت آن امانت امین شده و کسی آنرا امین تو انست خود حماد بوی داد و در حال بخورد حماد
سر او را در کنار گرفت و گفت من بوی دانم که نیم خرمای رسول الله امانت تو خواهد بود و در تو میدیدیم ترا
مبارک باد و قصه خواب عبدالله بن مسعود رضی الله عنه باوی بگفت چون حماد وفات یافت پدر ابو
حنیفه رض که ثابت بود و است قصد حج کرد و ابوحنیفه را با خود برد و در مکه خیمه دیدند زده و گرد آن خیمه
آدمی انبوه در آمده ابوحنیفه گفت بدان جای رفتم پیری را دیدم سالخورده و نورانی گفتم این کیست
گفتند انس بن مالک است در آمدم و بروی سلام کردم چون آواز من شنید گفت این آواز
آشنا می آید مرا گفت از کجا می آیی گفتم از کوفه گفت کنیت تو چیست گفتم ابوحنیفه انس بن
مالک گفت رضی الله عنه بیا من مرا بگیر و بالا کن تا من او را ببینم که حضرت او بزرگ است آنگاه مرا گفت
نزدیک من آی تا امانتی که دارم تسلیم تو کنم چون نزدیک او رفتم قدری آب دهن در دهن من کرد و گفت این
آب دهن مصطفی است صلی الله علیه وسلم چون آن آب دهن خوردم حلاوت عظیم یافتم انس بن
مالک گفت اکنون آب دهن مصطفی علیه الصلوة والسلام خوردی خود را چگونه می بینی نشان آن
با من بگوی ابوحنیفه رحمة الله علیه بیا چو خواست زبان بر گشاد و گفت ای انس این ساعت
خود را چنان می بینم که اگر انواع حکمت و انواع علوم و هر که با آن روی زمین جمع شوند
و هر یکی از من هزار مسئله با امتحان پرسند بتوفیق حق تعالی آن همه را جواب ایشان با صواب
بگویم و از هیچ کس نترسم و اندیشه نکنم [illegible] آفاق [illegible]
و [illegible] در مناقب او خوانده ام [illegible] سوالات کردند و از
جواب سوالات [illegible]

است و یکی محله تاریک و دران یکی محله تاریک بهتر از هزار شهر ست این شهر کدام ست و آن محله کدام جواب فرمود که آن شهر رمضان ست که یک محله روزا و روشن ست و یکی محله شب او تاریک و آن یک محله که بهتر از هزار شهر ست شب قدر ست که لیلة القدر خیر من الف شهر

چون این بیان کرد بسیار از جهودان مسلمان شدند دیگر فوائد ظهیریه آورده است که روزی شخصی بمسجد در آمد و سوال کرد که چه میگویید در حق مردی که میگوید که از بهشت امید نمی دارم و از آتش دوزخ نمیترسم و مرده و خون می خورم و بدانچه ندیده ام گواهی میدهم و از خدای نمی ترسم و زن را نکاح نمیکنم و صحبت کردن با وی حلال میدارم و نماز با رکوع و سجود نمیگذارم و فتنه را دوست میدارم و حق را دشمن میدارم و از رحمت خدا میگریزم و جهود و ترسا را راست گوی میدارم و از جنابت غسل نمیکنم امام رحمه الله فرمود ای یاران درین مسئله چه میگویید گفتند که این شخص کافر باشد امام اعظم گفت ای یاران این شخص مسلمان باشد و تبسم کرد و گفت آنچه گفته است راست ست از بهشت امید نمیدارم و از آتش دوزخ نمی ترسم از خدای امید میدارم و از وی می ترسم آنچه مرده و خون میخورد گوشت ماهی و سپرز و جگر می خورد و آنچه گفته است بدانچه ندیده ام گواهی میدهم یعنی کلمهٔ شهادت میگوید و خدای عز و جل و رسول خدا را ندیده است و آنچه گفته که از خدای نمی ترسم یعنی ظلم نمیکنم و آنچه میگوید که زن را نکاح نمی کنم و صحبت با وی حلال میدانم یعنی کنیزک داشته باشد و آنچه گفته است که فتنه را دوست میدارم یعنی فرزند و مال را دوست میدارد و آنچه گفته است که حق را دشمن میدارم مرگ را گفته است و آنچه گفته است که از رحمت خدای تعالی میگریزم باران را گفته است و آنچه گفته است که جهود و ترسا را راست گوی میدارم یعنی درین قول وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ و آنچه گفته است از جنابت غسل نمیکنم یعنی تیمم میکند وقتیکه آب نباشد و دیگر از مقامات او رحمة الله علیه نشست کرده بود جهودی با او همراه شد جهود را گفت چرا بدین محمد در نه آئی گفت یا امام مسلمان من نه شده ام اگر دین محمد حق ست دعا کن تا خوانی از آسمان فرود آید و بخوریم از ان طعام سیر بخوریم آنگاه بدین محمد در آئیم برین جمله عهد کردند ابو حنیفه رحمة الله علیه دو رکعت نماز

گذارد و روی بر زمین نهاد و گفت یارب مرا در پیش این بیگانه خجل مگردان خوانی فرود آمد جهود
گفت سر بر آر که کارت بر آمد و طعام سیر خوردند امام گفت بعهد خود وفا کن و ایمان بیار
گفت ای امام صبر کن تا من نیز دعا کنم اگر مثل تو نتوانم که خوان فرود آورم مسلمان شوم و اگر نه نشوم
و جهود دانا بود هر دو قدم خود بر قدمگاه امام اعظم رح نهاد و هر دو دست خود بجای دستهای او
نهاد و گفت یارب بحق این امام که همچنان خوانی فرست آراسته در حال خوانی دیگر فرود
آمد ابو حنیفه رحمة الله متحیر شد جهود گفت ای امام از تو دو کرامت دیدم یکی آنکه تو نمودی و دیگر آنکه
من نمودم هم ترا شفیع آوردم تا کارم بر آمد و در حال مسلمان شد و دیگر آنکه از مقامات او این است
که چهل سال شب نخفت و بوضوی نماز خفتن نماز بامداد گذارد و سه صد و هشتاد هزار مسئله را
جواب فرموده است چهار مسئله را جواب در توقف داشته است اول مسئله دهر است دوم
خنثی مشکل سوم مسئله محل اطفال کافران است که در بهشت باشند یا در دوزخ زیرا که
عمل صالح ندارند گوییم به بهشت روند و عمل بدی ندارند که گوییم به دوزخ پس توقف کردن بهتر
باشد چهارم وقت ختنه کردن زیرا که اگر گوییم بخردگی ختنه کنند یا رسیده را بی سبب درد رسانیده
باشم و اگر گوییم به بزرگی ختنه کنند عورت او را دیدن روا نیست که ناظر و منظور هر دو در لعنت الله
می باشند و بعضی علما گفته اند که ختنه در خردگی باید کرد و اما موی لب را زدن در مسلمانی اولی است
زیاده از ختنه کردن است و علامت مسلمانی است و دیگر از فضل و بزرگی امام اعظم رحمه
الله آنست که چهار هزار شاگردان را بدرجه فتوی رساند ایضاً روزی یکی از بد
بختان آن زمانه با یکی از اصحاب امام مباحثه کرد که امام قهر داشته باشد اصحاب گفت نداشته
باشد آن بدبخت گفت پس من بامتحان بروم رفت به نزدیک دروازه امام و در کوفتن
گرفت که امام را بیاگاهانید تا بیرون آید چون بیرون شد گفت ترا نه طلبیده ام باز درون رفت
هکذا تا سه کرت بیرون شد بعد از آن گفت که من طلبیده ام ترا مسئله پرسیدنی دارم گفت
اینکه مزه پلیدی آدم چگونه است امام فرمود چون در شکم او تر باشد و چون بیرون
آید تلخ گردد گفت یا امام تو از آن چشیده نعوذ بالله من هذا القول الشدید امام
گفت لا [illegible] و در روایت [illegible]

داری فرمود آری گفت بغایت صاحب حسن ست که روی او چنان زیبائی دارد و پای او
چنان دوست او چنان و موی او چنان و دندان و لب و دهن او چنان زیبائی دارد حتی که
آن بدبخت اندام نهانی را نیز یاد کرد که چنان ست امام فرمود هر چه هست آفریدهٔ خدای ست
گفت غرض اینکه من می خواهم تا بنکاح خود آرم امام فرمود حاکم نفس ست باش تا او را بپرسم
چون امام برگشت سر آن بدبخت از تن جدا شد و بر زمین افتاد و همه عالم متحیر شدند گفتند یا
امام این چه بود فرمود تیغ صبر من گردن او را زد **وایضاً آورده اند** که در قرب او جهودی
متوطن بود هر روز صحن خانهٔ خود را میرفت و آن روفته را در صحن امام می انداخت امام از انجا
میگرفت بیرون میکرد روزی امام محمد پادشاه زاده بود و در مدرسه نشسته بود که آن جهود آن
روفته را باز در صحن امام انداخت امام محمد علیه الرحمه سقطش گفت و قهر و غضب تمام نمود
خواست تا او را تعزیر کند اما چون امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه خبر یافت گفت ای
فرزند مدت هفتاد سال ست که او همچنان میکند و من تحمل میکنم زیرا که حق همسایه همچنان
ست و شما در یک روز دل وا رنجه نمودید چون جهود ازان احوال با خبر شد در حال مسلمانی
را قبول کرد **وایضاً آورده اند** که قریب او دختری بود مستوره که بغیر از شب در
روز بیرون نمی شد اما در هر شب که بیرون می شد بر بام امام ستون استاده میدید و نمیدانست
که آدمی باشد بعد از وفات امام چون بیرون شد آن ستون را ندید پیش خود سوال کرد که در
ایام امام ستون می بود اما درین شب نیست چه شده باشد پدرش گفت ای جان پدر
آن ستون دین بود افتاد یعنی امام اعظم بود که هر شب نماز میگذارد **دیگر** از مناقب او
اینکه در ماه رمضان شصت و یک کرت قرآن میخواند یک کرت در روز میخواند و یکبار
در شب میخواند و یک کرت در تراویح ختم میکرد **و دیگر** اینکه هرگز به آسمان و آفتاب
تیز نظر نمی کرد و می گفت که تاسف ازان عمر گذشته که به آفتاب و آسمان تیز نگریستم
روایت ندیده بودم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم هرگز به آفتاب
و آسمان تیز نگریست زیرا که هر دو مؤنث معنوی اند و آسمان فرزین ست

صلی الله علیه وسلم فرموده است هر که سراویل خود را با محرم نگشاده باشد اگر عورت بدر رود گرفتار شود همان شخصی از روزن خانه در نظر دارد فی الحال خلاص شد پس امام را حق تعالی چنان پاک آفریده که نظرش بنامحرم نیفتاد چون عورت را در رود میشد او را از روزن خانه میدید خلاصی بیافت دیگر آورده اند که روزی در راه میگذشت طفل در آن راه میرفت با او همراه شد امام گفت ای طفل پای را محکم بنه و توقف باش که راه خلیس است تا نه فتی طفل گفت ای امام اگر من بیفتم یاد بر خیزم تو توقف باش که اگر بیفتی سائر مردمان بر تو فتند و نیز گمراهی شد و همه مردم هلاک شوند امام دانست که طفل داناست زیرا که پیغمبر فرموده است علیه الصلوة والسلام ذَلُّ عالِمٍ ذَلُّ عالَمٍ یعنی لغزیدن عالم گمراهی سبب است تا تمام عالم گمراه شود پس امام در گریه شد و چون ماتم زده با اصحاب خود پیش آمد کیفیت احوال پرسیدند باز نمود امام گفت بر شما باد که هر کسی بقدر علم و دانش خود علم بیان کنید و فتوی دهید که راه شریعت را سخت است و دور و دراز است بعد ازان اختلاف پیدا شد دوم مذهب امام شافعی رحمة الله علیه

هو ابو عبد الله [illegible]

عبید بن یزید بن هاشم بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد المناف و ولد [illegible]

من ست وخمسین ومائة وعاش اربعة وخمسین ومات یوم الجمعة ودفن بمصر

رحمة الله علیه وانه قد اخذ العلم من مالک بن انس ومحمد بن الحسن وبشر بن [illegible]

واصحابه یصرفون الی مسلم بن خالد بن مسلم الزنجی عن خلف بن ایوب والله تعالی

اجل العلم بعد نبیه فی اصحابه ثم بعدهم فی التابعین ثم بعدهم فی الحنفیة رحمة

الله تعالی علیه [illegible]

امام شافعی هم چنان ذاکر بود که هیچ احوال [illegible]

او را پست میکرد گفت یا امام [illegible]

فراموش کرده آورده اند که مدت سه سال [illegible]

نزع شد زیرا که طفل سه ساله [illegible]

[illegible] از روزن خانه [illegible]

نا امید نه که بشفاعت ابو حنیفه رحمة الله علیه تولد شد **مناقب دیگر امام شافعی**
رحمة الله تعالی علیه آورده اند که امام احمد بن حنبل رح را سه لک احادیث نبوی بیاد بود اما در اکثر
اوقات در پیش امام شافعی رح میرفت و مسئله سوال مے کرد و امام احمد پیر بود و امام شافعی رح
هنوز طفل بود اصحاب امام احمد ننگ و عار کردند و گفتند یا امام شما را سه لک احادیث در یاد
است و پیش این کودک برائے چه میروید گفت نه چنان ست ای اصحاب آنچه من میدانم پوست
مسئله میدانم و او مغز آن مسئله میداند **و دیگر** آورده اند که روایت امام شافعی رحمة الله علیه را
چهار و چار پایه است متصل بروایت امام اعظم مے آرند و روایت امام مالک و امام احمد رح را گاه گاهے
مے آرند گفته اند که مادر امام شافعی رحمة الله تعالی علیه بغایت صاحب جمال بود و در ایام
جوانی بیوه شد خواست تا امام یوسف رحمة الله علیه را شوهر کند چون امام را از کار خبر کار شود
روزے امام شافعی رحمة الله علیه خود با امام یوسف رحمة الله علیه گفت که مادرم چنان اختیار
دارد امام یوسف گفت خود اگر او را میدیدم بهتر مے بود از روزن خانه بدو نمود امام یوسف
رحمة الله علیه قبول کرد چون تزویج کرده بود سپرد در آن شب امام شافعی رحمة الله تعالی
علیه دعا کرد که یا رب این شب را کلان کن **آورده اند** که آن شب دوازده ساله شد
اما بر سائر مردمان یک شب بود امام شافعی علیه الرحمة در کتب خانهٔ امام اعظم رحمة الله علیه
در آمد و کتب امام اعظم رحمة الله علیه که پیش امام یوسف رحمة الله علیه بود و کتب را مطالعه
کرده بود روایت که مخالف میدانست مخالفت انداخت از آن مشهور عالم گشت **و دیگر**
آنکه مذهب امام ابو حنیفه رحمة الله علیه بود و در اطراف عالم مے گشت مردم را بمذهب خود
مے آورد **مسلک سوم مذهب امام مالک رحمة الله علیه** و او بن انس بود و
انس بن مالک بود و دیگر آنکه انس رضی الله عنه در ایام طفلی مدت هشت سال در عیال رسول
بود و از آن متنبی شده بود حضرت انس رضی الله عنه گفت روزے در زیر درخت خرما افتاده
یافتم از آن میخوردم که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رسید گفتم یا رسول الله از آن چند ما
میخوردم یا نه حضرت تبسم کرد و دست مبارک را بر شکم من نهاد و گفت اشبع بطنک یعنی سیر کن
شکم خود را که بعد چند با نو و لشکری از درخت میفشان که از آن سیرگی و بخوری **و ایضاً گفت**

مسلک سوم در مناقب امام مالک

روزے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوار مے آمد و بی بی فاطمۃ الزہرا رضی اللہ عنہا
چنانکہ عادت طفلان ست ہر دو استقبال نمودیم حضرت مرا پس پشت سوار کرد و بی بی
فاطمہ رضی اللہ عنہا را در پیش خود بگرفت

چہارم مذہب امام احمد بن حنبل

آوردہ است کہ امام احمد رحمۃ اللہ مردے گوشہ نشین بود کہ بغیر از ضرورت بیرون نمیشد

بدان اے فرزند کہ ہر چہار مذہب را برحق دانی و در حقیت ایشان شک نیاری
حتی کہ اگر شخصے از یک مذہب منکر شود کافر گردد و گفتہ اند کہ در شرع چہار رکن ست ہمین چہار
مذہب اند ہر کہ ازین خارج ست از خوارج ست **پس** بدان کہ ایمان بقول ابو حنیفہ
رحمۃ اللہ تعالی علیہ ایمان مجمل بسند ست کہ گوید قبول کردم دین مسلمانی را و آنچہ درو ست
و بیزارم از کفر و کافری و آنچہ درو ست و گفتہ اند کہ الایمان اقرار باللسان وتصدیق
بالقلب والاعتقاد بالجنان جنان میانۂ دل را گویند زیرا کہ او ہرگز از جائے خود تغیر نمی
یابد و آنچہ گفتہ اند کہ اصل تصدیق ست و آن تصدیق مختص بجنان ست چنانکہ اگر بر زبان و
دل سخن ناشائستہ بگذرد تا بجنان او نرسد کافر نگردد و قلب گردندہ را گویند یعنی در
اکثر اوقات بر دل اندیشہ ناموافق مے آید اما با و رسے جنان اندیشہ را دخل نمیدہد اما
کافران را ہمان اصل کہ جنان باشد نیست اگر بر دل ایشان اندیشہ مسلمانی آید چون اصل
نیست غلط میشود و ایمان بقول شافعی اقرار باللسان وتصدیق بالقلب واعتقاد بالجنان
و عمل بالارکان ست کہ بقول او نماز جنازہ بے نماز درست نمیدارند اما عالمان متاخرین او
و اصحاب او فتوی بر جواز جنازہ کردہ اند تا سنت و جماعت خلاف نشود واللہ تعالی اعلم

فصل چہارم در ذکر قال اللہ تعالی فَاذْكُرُوا اللّٰهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلٰى جُنُوبِكُمْ
اگرچہ این آیت در شان نماز ست و حسب اما کلام اللہ اصل
ست بہر طرف کہ عالمان ارسخ میکشند معنی او میبرد مگر وقتے کہ معنی او محض غلط کنند پس این ہنگام
توہم کفر ست کقول الشاعر جَمِيعُ الْعِلْمِ فِي الْقُرْآنِ لٰكِنْ ۞ تَقَاصَرَ عَنْهُ أَفْهَامُ الرِّجَالِ ۞
قال اللہ تعالی الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ و در تفسیر منیر در شان این
آیت آوردہ است کہ خناس نام شیطان است کہ سر قلب آدمی را در دہن خود گرفتہ

ازان لعاب پلید او در دل مومن جمله انواع معاصی می افزاید تا چون نام الله تعالی را بر زبان راند
خناس از وی می گریزد پس چون ذکر نام الله سبب نجات از دوست پس بر هر بنده مومن لازم
است که نام شریف الله را فراموش نکند اما خاصه کسی که دم از شیخی و سالکی زند بر وی فرض است که
نام شریف الله را در هر نفس فراموش نکند که کل نفس اذا خرج بغیر ذکر الله فهو میت
زیرا که چون نام شریف الله را فراموش کند شیطان انواع معاصی و بدی و کینه و
حرص و هوا در دل او فرود می آرد پس از مراتب مشائخان افگنده باشد بسبب
این معاصی قال الله تعالی من اعرض عن ذکری ای عن القرآن فان له معیشة
ضنکا ای ضیقا وعن ابن جبیر ای تسلبه القناعة حتی لا یشبع فمع الدین التسلیم
والقناعة والتوکل فیکون حیاته طیبة ومع الاعراض الحرص والشح فعیشه ضنک
وحاله مظلمة کما قال بعض المتصوفة لا یعرض احد عن ذکر ربه الا اظلم علیه
وقته وتشوش علیه رزقه در تفسیر مدارک من عیشه التشویش شوریده
شدن پس ازین جا معلوم می شود که اگر صاحب ذکر را ترک دهد از رزق محروم ماند و از
احوال مشائخان باز ماند پس سالکی را نشاید و ایضا قال الله تعالی واذکر ربک اذا
نسیت یعنی چون طرفة العین ذکر از سالک و طالب فراموش شود در حال بدان طرفه تاسف
خورد و بیاد آورد و تکلیف کننده باشد در یاد کردن ذکر بدانکه ذکر نیز بر چهار نوع
است اول ذکر عام دوم ذکر خاص سوم ذکر خاص الخاص چهارم ذکر خاص الاخص اول ذکر
عام و آن موافقت شرع را گویند کما قال الله تعالی فاذکروا الله قیاما وقعودا وعلی
جنوبهم در تفسیر حسینی در معنی این آیت آورده است که هر قیامی و هر قعودی و
هر حرکتی و هر نظری و هر قدمی که موافق شرع جاری باشد همه ذکر خدا است زیرا که اگر او خدا را
فراموش کرده می بود پس خلاف شرع از وی در وجود می آید و چون خلاف نمی آید پس گویا که در
هیچ احوال فراموش نکرده است پس مومن اگر تلاوت قرآن کند و یا صوم دارد و یا نماز گذارد
و یا از نهی باز ماند گویا که همیشه در ذکر است زیرا که او حق شناس است که خلاف امر و

مطلب در بیان ذکر عام

[illegible]

مسئله در بیان ذکر خاص

دلیل الحیات دوم ذکر خاص بدانکه طائفه مشغول بطلب از دنیا و مراتب اند کما قال الله
تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس ایشان اول شریعت را مستقیم میدارند
بعد ازان هر لذت دنیاوی چون مال و فرزند بدو پیش می آید تکلیف کرده ازان میگذرند
کما قال الله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات الخ زیرا که
ایشان هر حظوظ نفسانی و دنیاوی را گویا که فراموش کرده اند زیرا که اگر با این حقیقه علائق
دارند حضوری را نشاید پس ذکر که بغیر حضور باشد فائده و نتیجه ندهد کما قال الله تعالی
واذکر ربک اذا نسیت یعنی یاد کرده باش حق را چون فراموش کنی ما سوی الله را والا
ذاکر سے را نشاید و ذاکر را گویند که ظاهر و باطن او در ذکر مساوی باشد چنانکه شیخ الاسلام
والمسلمین حضرت شیخ علی ترمذی قدس سره گفت که ذکر اللسان بغیر ذکر القلب لقلقة
وذکر القلب بغیر حضور الرب وسوسة اگرچه ذکر لسانی را ثواب بسیار ست چنانکه منقول است
که مردگان می گویند اگر یاد خدا تعالی ما را زندگی میداد و در تمام عمر اگر یک کرت کلمه الله را می گفتیم
بنده بود اما در مذهب صاحب دلان تا دل ذکر را بخود مسلم و لازم نگیرد نتیجه ندهد و باز
گفته اند که اگر نه هزار کرت ذکر را بزبان گوید و یک کرت بدل ثواب این فضیلت و آنکه
دائم حضور اند ذکر قلب برای حضور چیزی نمی دانند زیرا که آنچه نتیجه و مقصود باشد
حاصل نشود پس صاحبدلان ذکر لسان را قبول ندارند و حاضران ذکر قلب را قبول دارند
وایضا شیخ می گفت که در ایام جوانی در ولایت هند در طلب علم بودم در نواحی ما که بود
شیخ سیلوه را مدرس و محقق یافتم تا کافیه و هدایه و وقایه در پیش او گذرانیدم بعد ازان شیخ را
ذاکر دیدم خواستم تا ازو تلقین ذکر و فکر بگیرم شیخ التفات نکرد و گفت من از خود رستن تا اینجا
برادران بسیار ست استبعاد می نمایم زیرا که درین راه خطرهای عظیم ست تا هم پیر سے دارم
بیا تا ترا در پیش او برم شیخ فرمود که بعد ازان مرا شیخ [illegible]
رسیدم و از مراتب شیخ سیلوه میگفت که چنان [illegible] ذکر و غالب
شد و از بام افتاد اما بوجه [illegible] میگفت و یا خواب
می کرد همیشه انگشتان [illegible] تسبیح [illegible] در بیان مسائل [illegible]

از معروف میگفت که از همنشینان حضرت کرد که حال شیخ غافل باشد در حال گفت که غافل نیستم
صبر تحمل شد و القضا روزی در خواب بود باز مرید اندیشید که مگر غافل باشد باز شیخ گفت
غافل نیستم سوم ذکر خاص الخاص بدانکه در بدن آدمی سه چیز است سه نوع رزق مقدر است چنانکه
نفس را اکل و شرب و سر را مشاهده و قلب را ذکر پس چون طالب بحال استغراق رسد نفس از
اکل و شرب و سر از مشاهده و قلب از ذکر باز میماند که واذکر ربك اذا نسیت و در مذهب ایشان
ای نسیت الاکل والشرب والمشاهدة والذکر پس این هنگام بحقیقت مذکور رسیده باشی
والا مهجوری و اکثر مقصود را نشاید و چون ناگاه ازین مراتب باز آید تکلیف کرده باز همان را جوید
و فقیر را برادری بود که در زمستان سخت عرق عرق می گشت از احوالش پرسیدم که هرگاه چگونه
بیست می آید گفت ای برادر شنیده که الصوفی صاحب الوقت این مراتب تکلیف منست اگر
تمام عمر در و باشم چهارم ذکر خاص الاخص و این ذکر را حد و نهایت نمی باشد و این گم شدن از خود
است که تو در و گم شو که توحید آن بود گم شدن کم کن که تفرید آن بود واذکر ربك اذا نسیت
در مذهب ایشان این خطابیست یعنی چون فراموش کنی تو نفس خود را پس این هنگام ذاکر و مذکور نباشد
مگر واجب تعالی کما اذا انکسرت السفینة یرکبه البحر کار در بحر پیدا گشته است منقولست که
مجنون در عشق لیلی منتهی شد روزی لیلی را بر وی گذری افتاد گاهی سرش را در کنار میگرفت و گاهی
پایش را میمالید و گاهی دستهایش را پیش میکشید بگذرانا و را بسیار از حالی بحالی بگردانید مجنون
گفت تو کیستی که مرا تشویش میدهی گفت منم لیلی گفت لیلی کیست گفت معشوقه مجنون گفت کیست
مجنون گفت توئی گفت من خود لیلی شده ام مجنون و لیلی را نمیدانم پس این هنگام که العلم حجاب الاکبر
است ازین شان برخاست که علم و دانش ثانیت را گویند بعد ازین بدان ای فرزند
گرامی حق تعالی آنچه به پیغمبر ما نازل شده اند جملگی نود و نه اند و حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وسلم همانرا باصحاب بطریق ذکر و فکر تلقین کرده بود و بعد از اصحاب
مشائخان کبار هر اسمی که نتیجه می یافتند همان را پیش می گرفتند و بدان روش
میماندند از آن چهارده خانواده موجود شد و این مشائخان کبار اسمی را برای نتیجه
خود تخصیص کرده اند اما اشتراک هم دارند در همه اسما که همه را بذکر می گویند تا صافیت

مسئله در بیان ذکر خاص الخاص

مسئله در بیان ذکر خاص الاخص

دل حاصل شود خصوصاً لا اله الا الله در همه سلسله مشترک ست که آغاز حال مرید را تلقین
میکنند از جهت بسیاری برکت او و پیران سلسلے فرمودند که اول مرید را از جمله معاصی
باز دارد و در معرفت در آرد و بعد ازان اگر مرید را از تجلیات شیطانی باز خواهی کرد و نگاه
خواهی داشت و مرید نیز متشرع باشد او را بخلوت در آرد چون از احوالات خلوت
نجات یافت بعد ازان که قوت حرارت ذکر دارد او را ذکر دهد و معلوم باد ای فرزند
که ذکر امانت ست و درست نه که ذکر را در دهن هر سگ نتوان انداخت ولا تضعوا
الدر فی افواه الکلاب زنهار صد زنهار که ذکر خاص ست و عام نیست بهر کس نمی
توان داد که طاقت ذکر نخواهد بجاے آورد و آیات شاهد برین جمله ناطق ست که ان
تؤدوا الامانات الی اهلها و باید که ذکر را در گوشه تاریک که هیچکس نباشد باید داد و سخن
تصوف را نیز در جاے بگوی که هیچ مخلوق نشنود منقول ست که عبد الله شطاری مریدی
را از مریدان خود ذکر تلقین می کرد اما دران جاے اسپ استاده بود از تلقین باز ماند و گفت
این نیز حیوان ست مبادا که طاقت شنودن ذکر نیابد و فریاد بر آورد وایضاً روزی این
فقیر در قدمبوسی شیخ المشائخ والاولیا سید السادات میان سید علی ترمذی در بیابان
میرفت سخن در تصوف افتاد شیخ دهن مبارک را بگوش فقیر نزدیک رساند و مقصود باز گفت
اگرچه دران میان جز من و او شخصے نبود اما ادب مشائخان بجاے می آورد و مرشد فقیر آنچه ذکر
داده بود بزبان خود پنج یا شش نفر از دانشمندان که کمینه ایشان این فقیرست والا مر سائر
مریدان را برای تلقین این فقیر را اذن میداد هر چند ممانعت می نمودیم قبول نکرد و میگفت
که قبول کردن امر مرشد واجب ست و بعد از وفات اذن مصلی و سجاده بغیر از فقیر بهیچ کس
نکرد و فرزندان را نیز اذن نداد که قوت آن نداشتند برخلاف این زمانه فساد که چون پدر
بمیرد پسر پیشواے جهان می گردد و چنانکه بادشاهی از پدر به پسر میماند محض ضلالت
است و دیگر نیز برخلاف این طائفه می توان بهر یک تلقین کرد زیرا که مجرد رسیدن جاهل
به پیر ناقص که معرفت گشته باشد بمرید تلقین ذکر می کنند و پیش هر جاے آوردن
آداب مشائخان او را مرید ذکر می گویند و او هنوز در معاصی مستغرق شده و حالانکه

تمام پراگنده می کنند و ازان خبر ندارند که در عوارف المعارف آورده است که
مرید آمد را گویند که تا بیست سال کراماً کاتبین هیچ ذره گناه او را ننویسند و الا مریدی را
نشاید بعد ازین چون بکسی تلقین ذکر کند اوّل نیت و اراده هر کلمه بدو بیاموزد و ریا را بدر نهای
که فلان خطرهٔ ریاست و فلان صفاست و فلان تجلی رحمن ست و فلان شیطان ست بیان حال
چون فقیر معروف بسلسلهٔ چشتیه است سخن چندی که از حضرت شیخ در رسیده است بیان
خواهد کرد اما بدان شرط که هیچ احدی بغیر از تلقین کامل در و خوض نماید و الا گمراه گردد و نیز
بدین شرط که این کلمات را بدست شخصی و شیخی و هر عالمی که از احوال این حال نادان باشد
نمیتوان داد و حضرت خواجه حافظ درین بیت میفرماید ـ بیا تا در می صافیت راز
دهر بنمایم به بشرط آنکه ننمائی بکج طبعان دل کورش، زیرا که ایشان درین مراتب چون طفل
شیرخوار اند اوّل مرید را بفرمایند تا سه روز روزه دارد و درین سه روز یک لک کلمهٔ استغفر
تکرار کند بعد ازان غسل و یا وضوی جدید کرده در پیش آید اما شرط اینست که غسل بکند شرط
دوم روی بقبله مرید را بنشانند یا مربع یا بدو زانو و بهتر آنست که مربع بنشیند و رگ
پای چپ بانگشتان سبابه و ابهام بگیرد و دست چپ را بر دست راست نهد یعنی دست
راست را بران راست بنهد باطن انگشت ابهام دست چپ را بر ظاهر ابهام راست
بنهد و باطن انگشتان اربعه چپ را بر ظاهر انگشتان اربعه راست بنهد شرط سوم چشمان
را پوشیده دارد و این پوشیدنی دل ست از ما سوی الله که دل را از حرص و هوا و کینه و حسد و
حقد و بغض خالی دارد شرط چهارم اینکه مرید را نیت جزم باشد و یقین محض به آنکه این ذکر بیت
که مرشد من دست بدست از اصحاب و اصحاب از رسول الله آورده ست و من تابع ایشان میروم تا
مگر بشرف ایشان بدرجهٔ باطنی و وصالت برسم که در هیچ احوال ازین برنگردم شرط پنجم آنکه لا از پستان
چپ آغاز و در کتف راست های اِلٰه تمام بکند و از آنجا بعیدوم و نفس کشیدن برگردد و الا آغاز و های الله را

بر پستان چپ بیارد و دوم را در ینجا بکند شرط ششم اینکه فهم و معنی و اراده را چون لا معبود الا الله لا
مطلوب الا الله و شرط هفتم اینکه معلوم باد که حواس باطنی نیز پنج اند هر پنج را البته چیزی بربندد اول اینکه
دل بگویای زبان حوالکند که بغیر بسم الله چیزی در نگیرد در دل و زبان نیارد دوم اینکه

مسئله در بیان آداب ذکر و ادای شرایط پیر و مرید

آنچه در دل از خطره ماسوی الله و اندیشه غیریت پیدا شود آنرا باراده ذکر دفع کند یعنی فهم
بمعنی آن کلمه مذکور نگذارد تا خود را اسیر آن معنی سازد و سوم اینکه دل را مشاهده حاصل شود
اگر تجلی رحمانیه است نیز در ان ایام آن کرر از دست ندهد و اگر ملک و ملکوت چون بهشت و دوزخ
باشد از ان نیز برگردد که آن سد راه او اند که بدان سبب امتحان بنده است از بازماندن ذکر باید
که ترک ندهد و اگر شیطانی دو بینا و لیست صورت مرشد را در دل گذراند تا همان دفع شود و دفع
شیخ بود ذکر در باطن او بیفزاید شرط هشتم اینکه ذکر را در شب و روز چهار تا چهار آورده باشد خصوصاً
بعد از خمس صلوٰة البته بتوان ذکر جلی کرد که طمانیت دل و محو شدن نام و ننگ در طلب خدا
حاصل میشود حضرت شیخنا را مریدی بود که در قیام و قعود و مشی و اقدام و رکوب سرا جهبا نید گاه جلی
گاه خفی چون پیک اجل در رسید شنیدم که جان میداد و میگفت که بغیر از دو چیز در دنیا آرزو نداریم
یکی اینکه اگر در حیات بلقاء شریف حضرت شیخ مشرف بشدم چه خوش بود تا اسف برین مهجوری
میخوردم دیگر آنکه حیف از ان عمر ماضی که بغفلت گذرانیده ام چون شرائط ذکر دانستی باید غسل هر
وقت بکنی که آن محض برای تلقین بود اما بقیه شرائط را ذاکر در هیچ حال ترک ندهد و اگر آب برای وضو
موجود نباشد تیمم کند و چون ذکر را خواهد بگیرد اول بفرماید تا سه کرت بگوید أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ وسه کرت درود اگر ده و در اصد بار کند بهتر باشد و یک بار یَا جَلِيلُ مِنْ كُلِّ جَلِيلٍ وَيَا عَزِيزُ مِنْ كُلِّ عَزِيزٍ وَيَا قَدِيمُ مِنْ
كُلِّ قَدِيمٍ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ و سه کرت کلمه طیبه بعد از ان بطریق مذکور لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ بسیار نماید
اما اول پیر چشمان بپوشد تا مرید او را نبیند و ذکر آغاز د بعد از ان مرید چشمان بپوشد و آغاز
کند تا طریق را دانسته باشد و چون ذاکر خواهد که ذکر این کلمات مذکور را مکرر کند و اگر بعد از
خمس صلوٰة ذکر میکند باید که بعد پنج گنج ذکر جلی آغاز د پنج گنج را چنان بکند اول سی و سه
کرت سبحان الله و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و سی و سه بار استغفر الله العظیم
از ان لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ را آغاز د بدان ایعزنه که آنچه بعضے عالمان ظاهر میگویند که درین
نفی کدام الله مقصود دارید اگر نفی الله باطل دارید کذب لازم آید لا نهم موجود نیست و اگر نفی
الله مطلق دارید کفر لازم آید لان خالق بخلق موجود است و اگر نفی ... الشی عن نفسه

نفسِ لازم نیاید زیرا که این نفی جنس ست چنانکه گوید که نیست در سرائے جنس انسان بگزید
تنها نقص نیز لازم نمیشود زیرا که اوّل بودن زید در آن دیدیم بعد از آن چون عیلر و هیچ احدی نبود
جنس نفی فرمودیم باز او را موجود آن آوردیم تا فائده حصر دهد و در نفی الله مطلق کفر محض ست و
این خود اظهر ست و اگر نفی الله باطل کند نیز کذب لازم نه آید زیرا که ایشان مستحق هست نیستند
و در ملکیت او تصرف ندارند پس گویا که نیستند اما در نظر محققان لا موجود الا الله مراد ست یعنی هر
موجودے که جز او خیال کنی آن نیست که او نیست هرچه هست هستی او ست مگر نیست که آن نیست پس
چون وجود سوائے او باطل بلکه معدوم ست وجود الله باطل چگونه موجود باشد زیرا که وجود ایشان خود
خود نیست کما قال الله تعالیٰ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ یعنی میزنیم حقیقت را بر باطل
پس میشکنم او را و چاپ که حقیقت موجود شود باطلیت نابود گردد پس نیست موجود مگر حق و اگر شخصے گوید
که الله را مطلق نفی میکنیم بقول صوفیه نیز کفر لازم نمی شود زیرا که تاویل دارد و در تفسیر فاتحه
آورده ست که الا له من اسماء الاجناس کالرجل والفرس اسم یقع علی کل معبود بحق او باطل
پس مقصود آنکه نیست که چون الله اطلاع دارد میان حق و باطل پس مطلق کلمه او را نفی میکنیم تا کلمه
اثبات باید که هیچ احدی شرکت ندارد و ایضاً صوفیان گفته اند کل ما شغلک عن الله فهو
الٰهک پس غیر انداز تا از الله خلاص یابی و اما الله مختص بالمعبود بالحق لم یطلق علی غیره
اما اگر جواب با حصر دهی که خود را از طلاطم این امواج بحر شبهات دهی گوئی که ما نفی هیچ یکے مراد
نداریم بلکه میگوئیم لا المستحق بالعبادة الا الله بدانکه لا کلمه نفی ست و اله اسم منفی ست یعنی نفی کرده
شده و الا حرف استثناء و مستثنی منه محذوف ست و آن نزدیک اهل شریعت معبود ست یعنی نیست
چنین معبود بحق بگردانی که نام آن ذات الله ست و در نفی سه چیز لازم ست نفی و نافی و منفی چنانچه
لا نفی ست و اله اسم منفی ست و نافی گوینده این کلمه ست و در اثبات نیز سه چیز ست اثبات و
مثبت و ثابت اثبات لفظ الا ست و ثابت ذات باری تعالیٰ ست و مثبت گوینده این کلمه
ست و نزدیک طائفه صوفیه الا بمعنی غیر ست یعنی نیست معبود بحق غیر خدائے از روئے ذات و
صفات چنانکه میفرماید لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا و نزدیک اهل طریقت مستثنی منه
مقصود ست که لا اثبات و مقصود نزدیک ایشان کفر ست و شرک ست و نزدیک اهل حقیقت مستثنی

منفی محبوبست زیرا که نزدیک ایشان اثبات و محبوب کفر و شرک ست لی مع الله وقت لا یسعنی
فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل شاهد حالست و نزدیک اہل معرفت مستثنی مطلوبست
اثبات و مطلوب نزدیک ایشان شرک ست یعنی لا اله معبود لنا و لا اله موجود لنا و لا
اله محبوب لنا و لا اله مطلوب لنا الا الفرد الذی علمه الله و هو الجامع لجمیع الصفات الکمال
المنزه عن النقصان والزوال الخالق للبریات المکون للکائنات اما در بال منتهی رسید که نافی و
مثبت خود وست کما قال الله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو وایضا قال الله تعالی
انما الله اله واحد و گفته اند که الله تعالی هم شاهد اوست هم مشهود زیرا که او خود بخود گفت من یگانم
بعده عباد متابعت او نافی کرده اند تا مشهود شد و رسول الله نیز هم شاهدست هم مشهود پس
چون نافی و مثبت اوست در آن ذکر خود را نه بینی و در نفی خودی بے تکلف کنی تا تجلی مقصودیت
در رسد و ترا از تو بربایند و خود بخود ذکر گوید کما قال الله تعالی وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ
یعنی وَاذْكُرْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْمَوْتُ کما قال علیه السلام مُوْتُوْا قَبْلَ اَنْ تَمُوْتُوْا تا موت حکمی بمیری
و از میان بجائے و او را یاد بگزاری کما قال علیه السلام فی حق الصدیق من اراد ان ینظر الی المیت فی
وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافة زیرا که او از خود رفته بود و بدوست پیوسته الغرض چون ذاکر در گفتن
لا اله الا الله درمانده شود بایستد و سه کرت کلمه طیبه تمام کند باز پیوسته بدان الا الله آغاز د تا آنکه سه عقیب
داشته باشد در نفی و اثبات اراده دل اگر داند با این حال باشد لا موجود الا الله دارد و در اینجا
اگر فهم نداشته باشد اراده هست لا مقصود دارد و الا خود را در همین هنگام اثبات ندارد پس اراده لا
الموجود دارد بعده متصل بدین شوق کلمه الله را بزبان راند بدان لے فرزند اله
ازان گویند که از عدم وجود کند و آن وجود را قابل شهود کند وایضا کارساز را گویند یعنی چون
الله اسم ذاتی ست که الوهیت دارد بر جمله اسما و صفات و تاثیرات ایشان چنانکه این تاثیرات
در ظلمت آباد عدم منکتم بود هم به هدایت و راهنمائی مظهر شد پس سالک را شایان است که
بانهایت و قصرت از وجود خود بدر رود تا بطریقة الیقین بیقین برکت این اسم بدانک
ظلمت آباد عدم چه بود و بیند که این جمله مخلوقات از یک اصل ست بلکه نسبت مختلف گرچه
ثبیند ازادنه انت الهادی انت الرشید وایضا منقول ست که طالب باید از دو نسخه بود

ورنه تمام چاره نیست وچون الله را بمد گشد هر همه را هوش دران مد بیند وچون از گفتن
اسم باز ماند چند کرت که تواند این را تکرار کند جل جلاله وعم نواله وجل شانه وتقدست اسماه
وعظم شانه ولا اله غیره ودر ثواب این لفظ گفته اند قال علیه السلام مَنْ سَمِعَ اسماً مِنْ اسماءِ
اللهِ تعالی فقال جَلَّ جلالُه غَفَرَ اللهُ ذُنُوبَه کیومٍ وَلَدَتْهُ اُمُّه ولو قال بِشَوقٍ بَعَثَ
اللهُ بَینَه وبَینَ النارِ سبعینَ خَنْدَقٍ وکُلُّ خَنْدَقٍ مِثْلُ سبعةِ هذا الدُّنیا - بعد
ازین معلوم باد که ذکر جلی را در همه احوال کرده باشد وچون از جلی فارغ شود پاس انفاس کند
که خفی از هوش دور نکند زیرا که جلی بران تاثیر ست تاثیر او در دل نیفتد که دل بخفی آرام
گیرد چنانکه لا اله را با نفس مخرج بیرون کشد والا الله را در اندرون در آرد ونفس را بر اسم
چنان خود دارد اینکه بیرون برکشد ودر آرد ودر رساله شیخ سالار بده قدس سره دیده ام که اگر
مردے هزار سال مستقبل قبله نشسته با ذکر وفکر باشد اما یکبار ترتیب را خطا کرد یعنی لا اله را اندرون
کرد والا الله را بیرون کشید آن عبادت او هَبَاءً مَنثُوراً گردد یعنی نتیجه باطنی ازان نیابد مگر
تجدید عبادات کند وصوفیان گفته اند که اَلعِبَادَاتُ خِلَافُ العَادَاتِ گاہے در نفس اسم الله را
نگهدارد ودر بیرون شدن ودر آمدن گاہے این اسم را حبس در یک نفس کند که آنرا محاربه
اکبر گویند وهر چند که تواند یاد کند تا آنکه حرارت اسم تمام وجود او را در گیرد ودر سخت نام گفته
باشد تا آنکه خود در شکم آواز ذکر جاری میشود واو را بطرف دیگر باز نگذارد وگاہے چون آواز
فریشتم که بر یکدیگر رسند میشود وگاہے مانند آواز کبوتر وگاہے مانند آواز ماکیان ومراد
فقیر در یک نفس شش صد بار بگفت ودیگر ذکر چهار ضربی که آن نیز مشترکست در اکثر
سلسلها باید که بشرائط مذکوره مربع بنشیند لا را از زانوے چپ آغاز دهد و اله را بکتف راست
برساند واز اینجا لا آغاز دهد بجانب زانوے راست فرو برد و همان الا را باز بالا کشد تا برابر بنشیند و
بکتف راست الله را آغاز دهد تا برابر پستان چپ آرد ودو ها اورا بزانوے چپ تمام کند باز لا
آغاز وبطریق مذکور در خفی هر چند که تواند بکند چون لا از زانوے چپ آغاز دهد تا کتف راست نفی نفس
کند وچون الا را بزانوے راست فرو برد نفی ماسوی الله کند وچون الله آغاز دهد ثبوت او را
ثبوت سازد ومنتهی را شایان نیست که اراده دارد که ذات ماسوی الله از وجود واجب معلوم

باید که اسماء الله را اگر کسی بزبان عربی استعمال کند نیز نتیجه یابد چنانکه ذکری چند از الفاظ شیخ
بدین فقیر رسیده بلفظ هندوی بیان خواهد کرد باید که گاهی در شغل انفاس این نگهدارد اوهی هے - و
اگر بوقت سحر نظر بجانب آسمان کند و فرود آرد و بدان هیبت ده هزار بار این را تکرار کند کشف
دست دهد و اگر بطریق چهار ضربی کند باید که از زانوی چپ تا کتف راست اُهی اُهی تمام کند و از
کتف تا زانوی راست باز سر بالا کردن کلمه اُهی اُهی تمام کند و از کتف راست تا پستان چپ اُهی اُهی
تمام کند باید که درخفی کرده باشد و این اثبات در اثبات ست باید که فهم و معنی او دانسته باشد
معلوم باد که این کلمات سه اند و چهار ضرب از چهار اندام نامند دو کتف و دو زانو چنانکه
از زانوی چپ بکتف میرساند و از انجا بزانوی راست میرساند باز بالا بطرف کتف راست میکشد
و از ان به پستان چپ میرساند تا باز بزانوی چپ میرساند و اگر این اسماء هندوی به تجلی ذکر کند باید
چند کرت اُهی اُهی چند کرت اُهی اُهی اُهی و چند کرت اُهی هے و چند کرت تو هی هے - و
چند کرت تو تو و چند کرت هی تو و این همه را تکرار کند هر چند که استطاعت داشته باشد بدانکه گفته اند
که حق تعالی را سه هزار نام ست هزار نام فرشتگان میدانند و هزار نام همه انبیاء ماضی حق تعالی را
می نامیدند بیشتر از هزار نام نبود بعضی اندک و بعضی بسیار میدانستند چنانکه بعضی صد و بعضی دو
صد و بعضی سه صد و بعضی چهل و علی هذا القیاس و سه صد نام او در توریت منزل بود و سه صد در
انجیل منزل بود و سه صد در زبور منزل بود و نود و نه نام در فرقان نازل شده اند و یک نام غائب
ست که آنرا اسم اعظم خوانند که بی حق تعالی او را هیچکس دیگر نداند پس اشرف ترین همه اسماء اسم الله
است زیرا که او بمنزله ذات مر سائر صفات را ست که اعظم در جنب او ست بلکه بعضی گفته که خود ذات او
و بعضی گفته اند که اسم یا حی یا قیوم ست اما بروایت صحیح بمذهب امام ابو حنیفه رح آنست که اسم اعظم
در جنب اسم الله ست زیرا که از اسماء دیگر اگر یک حرف خواه مقدم خواه مؤخر گرفته شود معنی
او تغیر یابد و تسبیح بدان نشاید چنانکه قدوس اگر قاف را حذف کند دوس را تسبیح
نشاید و اگر سین را حذف کند قدو تسبیح را نشاید و علی هذا القیاس رحمن و رحیم و
مالک و غفور و قهار و جبار که چون یک حرف ازین حذف شود تسبیح را نشاید اما اسم
الله بنا بر اینکه هر یک حرف ست چون هو که عبارت از حق ست دارد و چون هو بلا اضافت

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ بدو کردند و هویت بدان متصل کردند هو شد که عبارت از وحدت
است و چون لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ که همه اشیا مر او را دیدند لاجرم تملیک در اول
درآوردند و او را حذف کردند له شد و چون لام مماثلت بدو متصل کردند لله شد که عبارت
از وحدیت است و چون الف تعریف درآوردند الله شد و هرگاه الف حذف شود لله نیز
اسمیت را شاید و اگر لام مماثلت را حذف کنی له نیز اسمیت را شاید و اگر لام تملیک را حذف
کنی پس ه یا هٗ نیز اسمیت را شاید باید که مربع یا دو زانو بنشیند و آواز را در دین حلق بغایت
پست کند از پستان چپ آغاز دهد و بجانب پستان چپ فرود برد و اراده همین دارد که ذات همه
چیز از وجود خدا است یعنی چنانکه در ذات بحت در طلاطم جلال و جمال مستغرق بودند
الحال این گوئی از ضرب این به بیرون رفته است مگر اینکه نام بدو زاده شده است و از
سلسله فردوسیه نیز این ذکر و فکر باین فقیر رسیده است که خروج و دخول نفس اسمے چنانچه
مقرر شد نگاهدارد و گفته اند که اسم اعظم است زیرا که در خروج و دخول نفس حیوانات خارج و
داخل میشود اما چون ایشان از و خبر ندارند فائده نمیدهد و نیز در این اسماء باری تعالی اهل
چشتیه و نیز روان شطاری و اهل ذوق کبرویه و اهل شوق سهروردیه اشتراک دارند منقول
است از نظام الدین اولیاء قدس الله سره هر که این فهم و معنی پنج بار بگوید بعد از سحر او را خواب
نیاید و اگر پانزده بار بگوید تمام شب خواب نیاید او را و ایضاً مشائخان کبار گفته اند هر که این
اسما را نداند مشائخی را نشاید و دم از طالبی نزند منقول است که ابو الحسن قدوری بسبب خدمت
مادر از طلب علم محروم مانده بود و برادر دیگر او در طلب علم رفته بود روزے در بیابان هیزم
کشی میکرد تا نفقهٔ مادر از آن پیدا کند دید که سفید ریش دران نواحی در زیر درخت نشسته است
در پیش او شد آن سفید ریش گفت که چرا در علم سعی نمی کنی واقعهٔ خدمت باز نمود گفت غسل
کرده بیا تا ترا چیزے آموزانم فهم و معنی این بار تا چگونه پے در پے بری و هر روز در زیر این
درخت پیش آئی امام ابو الحسن تا سه روز معنی ظاهری میدانسته است و در روز چهارم چون
پیش آمد گفت که دانستم اینکه ذات نامتناهی او از گوش و از بصارت چشم و از ناطق نظر
و از تکلم لسان و از بویائی جهد بائی نفس و از اخذ ید و از حرکت رجل و از [illegible] عدول [illegible] من نزدیک

نزست و صحبت ایشان را از نظر بر داشتم و ندیدم مگر او را گفت ای فرزند مرا در سیدی در از زبان
علم اولین و آخرین در وجود شد والاسماء هذا ال الاه ح ض ذی ال الا الاه ان ا
ظ ذی ال الاه ش الا دی ال الاه م ع ی **وایضاً** ذکر چند از سلسلهٔ شطاریه
که خواجه جمشاد علو دینوری از عبداللّٰه شطاری آورده است و دست بدست بدین فقیر
رسیده است و هشت رکن دارد اصرف ت ش م م و اسم ذات اسم صفات برزخ تصور مرشد
و ملاحظهٔ معنی واو کل نفس واحد و مد در اسم ذات باید کرد در حالهٔ نزول یعنی مد از ناف تا زیر ناف
کشد و آنچه بتلقین کامل ازین مقدمات اربعه آورده است درین یاد آرد و بازعروج نیز دارد
و معکوس یاد کنند و چون باسمی که قریب است برسد باز اللّٰه را به نزول برد و همگی را یاد کنند
و کل نفس واحد عبارت ازین معنی ست **وایضاً** کل نفس واحد آنکه مقید را خروج نشده است
از مطلق بطریق که امتیاز حقیقی یافته باشد پس مطلق و مقید را اند الّا واحد و مراد از شد آنکه بشد
تمام مد از زیر ناف برد والذکر ان یلاحظ المعنی حتی لا یسکن غیر اللّٰه فی قلبه طرفة عین
و اگر کدورات شیطانی و نفسانی پیدا آید فله آن یلاحظ صورة المرشد حتی تضمحل
تلک الکدورات و چون سد عظیم سالک بینه و بین اللّٰه انانیة است به تکلیف تام آنرا
دافع کند تا آنکه توحید برود تا بدین پس آن هنگام نه از و نام ماند و نه نشان ماند که خود او ست مقدمه
اول ا س ب ع اللّٰه سمیع بصیر علیم نزول و عروج هم دارد عند الدخول و الخروج
دوم مقدمه خاص ش ب د ذ ق ح ن ش شنوا بینا دانا دائم قائم حاضر
ناظر شاهد نزول و عروج هم دارد مقدمه سوم ملفوفات ع ع ک ق ل علی الاعلی
عظیم الاعظم کریم الاکرم قریب الاقرب لطیف الالطف نزول کند و عروج بعینه حرف آخری
اول کلمه مؤخر آرد یعنی کلمهٔ ثانیه را مقدم دارد و مقدمه را مؤخر دارد کقولک اعلی الاعلی و اعظم
العظیم و اکرم الکریم و علی هذا القیاس الطیف لطیف الالطف پس باریک است باید که در خدمت
مرشد کامل از ان آگاه شوی تا در طلوب و تجانفی کقوله تعالی وهو معکم اینما کنتم بدانید
ای مؤمنان که او باحاطت علم و قدرت با شما ست هر حالهٔ هستید و درین لطیفه صفات از ذات
جدا نشده نه دارد کسی را بهره بیان نیست و اگر بیان کند به جز ضلالت بضاعة نیابد و در تشکیل

روح انسانی که جسم لطیفه ست فهم باید کرد که جسم لطیفه با جسم کثیفه که قالب ست داخل و خارج و
اتصال و انفصال مقسوم نمیشود و اگر عضوی از اعضای انسان بریده شود اگرچه ذرّه از ذرات
قالب نیست که روح بذات بدن نیست اما به بریدن عضو بریده نشود و تغیّر و تبدّل نیابد پس چه جای
آنکه ذات باریتعالی که لطیف الالطف ست و لیشیونات باتصال دارد کسی در بیان آن رود اشارت
بدان کند و عبارت ازان گویند درینجا جز گنگی نشاید و الا گراهی باشد بیت زبان بریده به
کنجی نشسته صمٌ بکمٌ * به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم * شاید که باری تعالی همه باشد و این دقیقه
را جز اسیران دریای وحدت کسی نداند و از با خرد و بی خرد و چیز بسیار سختی بلکه ضلالت دارد که
آن محتجب ست و این محجوب فهم من مقدمه چهارم اوراد زیرک. ب. ب. ه. ن. م.
غ. ظ. ب. و. ح. ق. ق. بدیع. باقی. هادی. نور. رئوف. غفور. ظاهر. باطن. ودود. حی.
قیوم. قدوس. باید که نزول و عروج فهم دارد و در هاین معنی دارد یعنی اگر این مقدمات اربعه را
بتمامه با وزن کامل یاد دارد اسم ذات در هوش آرد همه را و چون عروج کند از اسم اخیره چون ابتدا و ک
بگیرد و فتا تمام نفس همه را تا صبح برساند بعد ازین چون قلب بگراس گرفت ذکر را باید که چهار
ناچار پاس انفاس کرده باشد حتی که در تلاوت و تسبیح و دعا هوش را نگاهدارد منقولست
که چون مرتضی علی یکپای بر رکاب می نهاد تا پای دیگر بر رکاب رسانیدن تمام کلام الله را
میخواند و آن هوش بود نه تلاوت و در سلسله چشتیه آن ست که در نهاد و در تحت هر کلمه که
باشد اسم ذات در هوش آرد و دلیل در تحت هر کلمه الهی هست به هوش آرد حتی که اگر از خواب بیدار
شود نیز گوید تا ده هزار در شب گفته شود و کذا هر جوارح را ذکر دارد چون دست و پای و انگشت
را بطریق تسبیحات گردانیده باشد و یا چیزی را اگر چه چوب و غیره برای تسبیح گرفته باشد
اگرچه هیچ نگوید یک بدست بگرداند تا عادت گیرد و آورده اند که چون کسی خس و
خاشاک را بدست بشکند و یا به دهن بگیرد و یا سنگ ریزه بازی کند این همه تسبیح شیطان
هست ازان دور باید بودن و ایضاً در حین اکل و شرب از ذکر غافل نباشد چنانکه در
برابری هر مضغ اسم الواحد را در هوش آرد و چهار چیز را بر خود واجب گردانیدن از لوازم
چشتیه ست که چشتی بدان امر کرده ست اوّل خلوت در انجمن دوم نظر در قدم سوم ... دهم

چهارم سفر در وطن و خلوت در انجمن آن باشد که ظاهر صورت او بخلق باشد و باطن او بحق
که هیچ احدی از احوال او خبر ندارد کما قال الاولیاء اخفیاء اذکیاء چون ذاکر از خواب بیدار
شود ببیند که اسم مقصود همچنان بنفس جاری ست پس این هنگام ذاکر را شاید و حضوری را
باید گویا که در حین خواب نیز از و نرفته بود و چون ذاکر را وسوسه پیدا شود باید که این نماز دائم را ادا
کند تا حضوری حاصل شود خواه بتیمم و خواه بوضو و نیتش چنان کند نویت ان اؤدی رکعة
لوجه الکریم الباقی الذی لا اله الا انت الباقی و تحریمه بندد خواه در قیام خواه در قعود خواه
در اضطجاع خواه در مشی خواه در رکوب و بهر جهت که روی داشته باشد اما روی باطنی بجهت
واحد دارد و بعد از تحریمه هرچه داند کلام الله بخواند در بیهوشی بی تشهد در هوش سلام
دهد و تحریمه را نیز در هوشی بندد و بلا رفع الیدین و این را نماز دائم گویند و ایضاً دو رکعت نماز
قلب ادا کند باید که درین نماز روی بقبله داشته باشد و نیت او برضای نماز ادا کند و تحریمه
بندد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و رکوع و سجود باشارت دل بجا آرد و تشهد
بخواند و سلام دهد و این همه بهوش کند و ایضاً چهار رکعت دیگر با قلب بطریق مذکور بخواند

ذکر فضیلت کلمه طیبه

بدانکه در خبر صحیح وارد شده است که چون بنده مومن
سخن را آغاز کردن بخواهد اول کلمه طیبه گوید بعد از تمام نیز طیبه گوید اگر ده هزار سال عمر داشته
باشد و در هر روز صد گناه از و در وجود آید هیچ نوشته نشود و ایضاً آورده اند هر که هفت لک
کلمه طیبه در تمام عمر خود بخواند بعد از ان دفتر معاصی او از دست فرشتگان افتد نویسند زیرا که
هیچ گناه با این هفت لک نگنجد و برابر نشود و در ترازو ثقیل باشد و کس نگوید که من این گویم و گناه
بکنم تا نوشته نشود زیرا که در مشروق المشارق آورده است که گناه کردن را کفر ست یا بسیاری
گناه کس در کفر افتد پس شاید که بعد از خواندن هفت لک کلمه بسبب گناه در کفر افتد و آن
کلمه او را فائده ندهد و بسبب کفر تمام اعمال حبط شود کما قال الله تعالی ومن یکفر بالایمان
فقد حبط عمله و در عقائد آورده است که فردای قیامت نود و نه دفتر گناه
مد البصر بیارند و در یک پله ترازو نهند بنده متحیر شود از جانب دیگر بمقدار انگشت کاغذ
بیارند و بران کلمه نوشته باشد در پله دیگر نهند آن گناهان را چون سنجند بالا کند و ایضاً

منقولست که چون شخصے وفات یافت عبدالله بن عمر اهل و عیال او را امر فرمودند تا یک
لک کلمه طیبه بارواح او بخوانند اگرچه مستحق عذاب باشد آمرزیده شود وایضًا در حواشی خوانده
که هر که کلمه طیبه را یک لک بار بگوید چهار هزار گناهان کبیره او آمرزیده شود یعنی لا اله الا الله بگوید
منقولست که جوانے در حضور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گواه گواهی داد اما بکذب
میداد حضرت فرمود که کلمه بگوئی آن شخص بخواندن در کشید جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت این
شخص بکذب ست قبول نیست اما بسبب این مد این گناه او با چهار هزار دیگر آمرزیده شد و
ایضًا آورده اند که شخصے فاجر و عاصی بود روزے به عرفات برآمد و هفت سنگ را بگرفت
و بر هر سنگ یکبار کلمه گفت بعد از وفات حکم باری تعالی شد که او را بدوزخ برند و دوزخ را هفت
دروازه است بهر دروازه که میبردندش آن سنگ دروازه را مے پوشید که من گواه توام نخواهم ما
بعد از آن به بهشت بردندش پس شاید که هر مومن متقی را نزدیک هر کوه و بلندی و هر سنگ و نبات
کلمه طیبه را بآواز بلند گویند تا گواه ایمان او شوند و در خلاصة السلوک آورده است
که از آن بار که حق تعالی آسمانها و زمینها آفرید فرشته پیدا کرده بود فرموده که کلمه بگو و آن فرشته
لا اله الا الله را بکشیده است آن مد تمام نشود تا آنکه قیامت قائم شود و کلمه طیبه بسیار گفتن نشان
حضور دل است و معنی نظر در قدم آن ست که در کل افعال و اقوال از شریعت ذره تجاوز ننماید
واگر قدم بتفسیر القاف گوئی پس چنان بود که هیچ شئے استخراج نموده نبیند اگر قدم و ابد از خود بیگانه
ندانند وایضًا چنانکه در ازل بر ایجاد خود قدرت نداشتند الحال بر حرکت و سکونت و تکلم
قدرت ندارند و اسیرانند اے عزیز تو برائے او کنی همه بعد در بعد است و آنچه تو بے تو باو
او کنی همه قرب است یعنی اول قدم بر خود و ماسوی الله نهی آنگاه بمقصود رسی کقول السعدی
علیه الرحمة ؎ قدم باید اندر طریقت نه دم * که اصلے ندارد دمے بے قدم * و معنی فهم در دم آنست
که حضرت سید علی همدانی قدس سره میفرماید که واجب تعالی بکمال عظمت خود به بنده نزدیکتر است از
نفس او و بدل از خطره او و بدیده از بینائی او و بگوش از شنوائی و بزبان از گویائی او یعنی محیط
کل حال و بین کل اقوال وست بلکه خود اوست پس از چنین حاضر ناظر و شاهد شرم باید داشت
یعنی شرم از آنکه این چنین حاضر را چگونه فراموش کنند و از دم اسم شریف او را بیرون کنند و معنی

خلوت در انجمن آنست که مبتدی را شایان ست که هزار اندر هزار عدد لشکر هرگز بهم مقصود از دست ندهد و دل را از حق خالی ندارد و منتهی را شایان ست که ماسوی الله نابود مطلق داند پس چنان چنان دانست گویا که خلق را مضمحل کرده در عین خلوتش بحق دست داد زیرا که ذات کز نیست متحرک و محل این خلق مگر او و معنی سفر در وطن آنست که بجانب منزل اصلی خود رجوع کند و وطن اصلی در ظاهر امور آخرت ست زیرا که ازان هیچ احدی از مومن و کافر را خلاصی نیست لیکن غمخوارگی آن کند چنانکه پیغامبر فرموده است علیه الصلوٰة والسلام عجب دارم از چند نفر اول از طالب دنیا که مرگ در طلب او ست و او غافل از و دوم طالب قصور که منزل او قبرست و او از و غافل سوم خنده قهقهه کننده که هنوز از حساب گاه نگذشته است چهارم شخصی که در اکثر احوال اقوال و افعال او خلاف شرع واقع میشود و او خبر ندارد ازان که کراماً کاتبین هیچ ذره نمانده که در مکتوب آرد ای فرزند کسی که در سفر رود همیشه در غم این باشد که بدن و مال خود از دزدان نگاهدارد و دست و پای را از رنجش و کوفت راه نگاهدارد و این مردمان غافل که خروج و دخول هر نفس سفر ایشان ست پس ایشان چگونه غافل باشند و نزدیک بعضی صوفیان وطن اصلی وحدت ست و سعی بجانب آن وطن فرض عین ست و آن حاصل نشود مگر به بیرون آمدن تو از میان و بیرون آمدن نه کار زبان گفتن ست بلکه جذبهٔ الهی ست که سالک را ازان خبر نباشد و آن هزار در هزار یک شخصی را حاصل شود و حاضر باش تا در حلول و اتحاد نیفتی که ملحدان خود ره مقید اند بقید اکل و شرب و جماع و سخن از وصالت گویند روزی برگنبدی گذرم افتاد شنودم که سیزده پادشاهان آن ولایت دران گنبد دفن کرده شده اند چون بر ایوان گنبد نگاه کردم دیدم که بران این نوشته بود **قطعه** گر کور نه بیا تا حالت گور ببین ؛ این عالم پر فتنه و پر شور ببین ؛ شاهان جهان و سروران عالم را ؛ در زیر زمین در دهن مور ببین ؛ و این احوال خاصه ذوق این درویشی ست که در حین و تا نفس دیگر بقا یقینی ندارد - والله تعالی اعلم بالصواب

باب ۳ سوم در سیر سلوک

قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا - ای بهدیست ... در وی کوشیدن باشد بطریق ملحدان که لهو و لعب را جهد دانند چنانکه ...

صلی اللہ علیہ وسلم در اکثر اوقات مہار اشتر در گردن انداختے و گفتے یا رب امتی امتی
بقول و آیت ساویہ ہست کہ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ یعنی چون حجاب بین العبد
والرب حیات بندہ ہست پس سالکان را ہر دم تمنائے مرگ میباشد زیرا کہ برفع این حجاب
ایشان را مطلوب حاصل میشود کما قال علیہ الصلوٰۃ والسلام اَلْمَوْتُ جِسْرٌ يُوْصِلُ الْحَبِيْبَ اِلَى
الْحَبِيْبِ و چون مرگ صوری حاصل نمیشود پس ایشان در طلب مرگ معنوی سعی بلیغ مے نمایند مگر شمہ ازان
احوال بر ایشان روشن گردد کقول الشاعر **فرد** فردا کہ ہست وعدۂ دیدار با خدائے ما بیت
کامروز بود روز قیامت **پدران** اے عزیز زندہ در مرگ معنوی خطرہائے عظیم ست عبور ازان نتوان
کرد مگر بہمسائگی مرشد کامل و غرض و مقصود او جز اللہ تعالیٰ نباشد زیرا کہ اگر مقصود او طلب
کشف و کرامت باشد ہمان گمان فاسد او را گمراہ سازد و متابع شیطان گردد **روزے**
در خدمت شیخ نشستہ بودم سر از مراقبہ برآورد و گفت بعضے کسان را در ہر دم حالت منصور میسر باشد
بمراقبہ شد خواستم تا جنت سیر و ملکوت را ببینم در حال سر بالا کرد و اعراض نمود کہ در دیدہ ہیچ
نیست و این حاصل نمیشود مگر بنفی وجود و نفی وجود حاصل نشود مگر بچہار سیر و این چہار سیر تعلق
بہفت مقام دارد موتوا قبل ان تموتوا اگر در دنیا دست داد در حالت نزع البتہ دست دھد و او را
چنان مشاہدہ باشد کہ او را در قبر بہتر ازان باشد و قبرش روضۂ بہشت گردد بروے

بیان سیر اول

سیر الی اللہ بدانکہ صوفیان گفتہ اند ہر چہ در بند آنی بندۂ آنی پس ہر چہ
سبب تعیر و حیرت و گمان و شک و نفس نام دارد و ازان رہائی شود تا ہمان اللہ تو نشود و الا تعیب
او را نشناختہ باشی و قدم اول بہ سر ہای ہفت سرہ بند کہ آنرا نفس نامند کہ درین احوال ہر
نام صفات در پیش آید بہمت قدم شریعت در ریاضت و ذکر و فکر و تلقین آنرا پایمال کن تا
سالکے و مقامات را شایان باشی و چون درین قدم مستقیم آمدی نفس و شیطان اطوارات
صفت و طورہا نفس عز منہ توپیش آید و چون درین نقطہا ئے باران و سیلاب و سیر آب
گرد و غبار و چون گرما نیمروز تابستان ناگہان در انمیان رنگہا زشت گوناگون پیدا شود
کہ ہمگی دہ ہزار بود و نفس و شیطان اند تو پیش آیند گلہے رنگہائے بد و گاہے باغہا
گوناگون و درختان و جوانان لطیف و جہہائے لطیف بلکہ حور و عرش و کرسی و آن حقیقت

عرش و کرسی نباشد دران مان اگر چیزے نامرضی کاہلی از تو در وجود آید عرش و کرسی شیطانی
بتو رُو نماید زانکه آن محض غلط است این باید که صورت مرشد در قلب نگردان تا آن کدورات
و تجلیات شیطانی بعین همت او مضمحل شوند و قدم دوم همین اطوارات مذکورین باید نهاد یعنی
بدیدن تجلیات شیطانی غره نشود تا گمراه نگردد پس منفی درین قدمین هر شے ماسوی الله
باشد چون مراد نفس و شیطان بتو پیش آید ازان درگذرد به تیغ دو سره لا اله الا الله ماسوی
الله را قطع کن یعنی نفی نامرضیات و اثبات مرضیات باید کرد زیراکه هرچه نامرضی است ماسوی الله است

سیر دوم سیر الی الله بدانکه قبله بر دو گونه است صوری و حقیقی قبله صوری آنکه مولد
شریف ذات پاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم دران است و قبله حقیقی آنکه سجاده
آغاز مراتب محمد مصطفی ازان است که آن را حقیقت محمدی گویند لقول الصوفیة هو قبلة
الواجد والموجود یعنی ازان روے که واجب تعالی اظهار ربوبیت بسبب شرافت او کرد که
لولاک لما خلقت الافلاک قبله واجد شد و ازان روے که کلی ماسوے وجود حقیقی از طفیل
او یافتند پس قبله موجود شد پس سالک را شایان است که اول بر خدمت قبله صوری بطریق
شریعت و متابعت مستقیم آید بعد ازان و طلب قبله حقیقی پردازد تا بمقصود برسد و بقبله
مقصود اگر مورچه هزار سال بپاے خود رود و برسد مگر آنکه خود را در پے کبوتر تیز رو که مرشد کامل باشد
ضم کند کقول الشاعر **قطعه** تو بدین رفتن بمنزل کے رسی * تو باین خامی بحاصل کے رسی
پس گران جانی و بس پشتر دلی * با سبکروحان بدین ل کے رسی * و درین مقام سالک
را انواع مغائبات چون ملک و ملکوت و نور و نار و انواع الهام روی نماید و چون سالک
مرشد کامل داشته باشد بیمن همت او لغزش نیاید و بدین اطوارات قدم نهد و بگذرد زیراکه
این همه ممانعت است از طرف وجب تعالی اگر درین مقام ماند سالکے را نشاید و از کذابان
باشد بلکه گمراه گردد و این قدم سوم بود و باید که در هر هفته و یا در هر ماه و یا در هر سال البته تجدید
توبه در نظر مرشد کند دانا باز مرشد طلب کند مرشد او را بوفا القوا نشاند و بکثرت تکرار
کند استغفار فرماید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واسئله
التوبة یعنی اول مرشد کلمه کلمه گوید و مرید کلمه کلمه متابعت کند و مرید گوید توبه کردم از جمله

محظورات و مکروهات و نامرضیات شرعیه قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً سراً و علانیةً لیلاً و نهاراً
توبه کردم و پشیمان شدم از آنها و نادم ام از آنها که بعد ازین در وجود من نیاید و قبول کردم آنچه
قبول کرده است محمد رسول الله و بیزارم از آنچه بیزار است محمد رسول الله بعده مرشد گوید که
عهد کردی به پیران این فقیر گوید عهد کردم و قبول کردم پیر خود را و پیران ماضی را تا عهد رسول
الله صلی الله علیه و سلم بعد از توبه کردن سه کرت کلمه تمجید بگویانند منقول است که روزی
ابلیس لعین گفت یا رسول الله من امت ترا بعد از توبه باز در معصیت خواهم انداخت پس حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمودند هر که بعد از توبه متصل سه کرت کلمه تمجید گوید بعد ازان هرگز
شیطان بدو وسوسه نکند بعده مرشد دست او را در دست خود بگیرد و در حق او دعا کند
و بگوید یا الهی سبع اعضای ورا از گناهان صغیره و کبیره و ظاهری و باطنی و از وسواس شیطان
نگاه دارد و یکبار فاتحه خوانده برو بدمد و اگر مستوره باشد باید که کاسه پر آب را در میان آرد و سر
انگشت خنصر دران آب نهد و مستوره نیز بنهد بشرطیکه دست از پرده نکشد و خودش دران
پرده باشد و اگر زنان بسیار باشند شاید که زنی صالحه انگشت را در آن آب نهد و دیگران
دران پرده چادر او بگیرند تا بیعت کنند و در حدیث آمده است که رسول علیه فرموده
الصلوة والسلام هر که دست زن بیگانه را در دست گیرد فردای قیامت آمنا و صدقنا انگشت
دوزخ بر کف او بنهند تا ازان گرمی مغز سر آنکس بجوشد حضرت مرتضی از رسول علیه السلام درخواست
کرد اگر زنی صالحه توبه کردن بخواهد چه باید کرد حضرت رسالت بطریق مذکور جواب فرمود پس
چهار خانواده را روش اینست هر که دستگیری و پاپیگیری بعورات دهد باید که او وصال فضل
و هوا خواه نفس و شهوت پرست نباشد بعد ازان دو رکعت نماز توبه بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص سه بار الغرض چون تزکیه نفس از هر نامرضیات حاصل شود پس بحسب پرهیز و تقوی
او تمام او شیشه گردد و پندارد که آفتاب درین شیشها تابد بلکه چندین آفتاب ها را تا فهم ببیند
در عین مراقبه در ظاهر بیاید که اگر بعین ظاهر ملک و ملکوت و اطوارات سبعه دیده شود آن
او تمام بود و در عین مراقبه عین الیقین باشد پس این هنگام تمام تعینات در نظر سالک چون
برق در جنبش آید و پندارد که هر چیز در جنبش هست تا گمان و در بیان اطوار بود در

رسد و تمام وجود او را در گیرد بعد از ان تمام کلیات را یک نور کبود بیند و آن موضع جلوس
در قیام و قعود و مشی و در کوب خود را فراموش کند و نداند که من در کجا ام زیرا که تمام عالم در نظر
او بحر کبودی چیزی دیگر نباشد مگر اینکه داند که من باین حالت درویشان رسیده ام و بآن لذت
بسیار منشرح شود و این را اطوار نفس گویند و علم لدن حاصل شود یعنی هر مسئله شرعیه که عالمان
زمانه مشکل انگاشته نتوانند حل کردن و بدقیقهٔ اقوال مشائخ و صوفیان غیرے را نتوانند فهمانید و
این قدم چهارم بود یعنی برین اطوارات نیز قدم نهد و بگذرد و در طلب الله دیا در مراتب بود و مغرور
و فریفته نشود که من چیزے کردم و چیزے یافتم زیرا که این اطوارات سبعه همه حجاب اند واجب تعالی
اند و درین مغرور و فریفته نشود و این را مقصود نداند که گمراه گردد زیرا که مقصود نیست مگر استهلاک
صفات بنده در ذات معبود که جز او نه بیند و نه داند و نه خواهد و نگرد والا سالکے را شایان نباشد
معلوم باد که هر اطوار به هزار انواع والوان می نماید و مرید شیخ کامل داشته باشد که در هیچ کدام
با اطوار شیطانی و اوهامی مغالطه نخورد و الا بسا وقتی باشد که گمراه گردد و چون نفس را بانواع ریاضات
اندکے گرفته شاید که در طلب تصفیهٔ قلب باشد بدانکه نهایت تزکیهٔ نفس اینست که در آوان تجربه
و مشاهده کل حظوظ خود را چون ماکولات و مشروبات فراموش کند و از گذرگاه و قرارگاه شیطان
نجات یابد و تصفیهٔ قلب نیز از ان حاصل میشود زیرا که قلب المومن عرش الله است عرش ذکر الله
دل بمنزله تخت ست و زمینش نفس و شیطان مدعی کذاب بصاحب تخت پایه را در زمین استوار
نهاده و دست بتخت در آویخته و انواع کدورات در وے اندازد چه هر وقتے که پایش را بهمت
بلندی موید الله که جاروب دل ست از زمین بر داشتی دران سکون نخواهد ماند و بیرون خواهد
افتاد پس تصفیهٔ قلب حاصل شود پس این هنگام خالص برائے معرفت الله مهیا باشد و قلب تخت
الا الله خاصه گردد و چیزے دیگر درو آرام نگیرد **معلوم باد** که سرّ دل را هفت مقصوده است
و هر یک بانواع معاصی ملوث اند که سالک به هیچ مذهبات این همه جهت مرشد و به برکت مدهبات
بدل گردد و هر نوع اطوار بطریق مذکور بیابد اول عقیق رنگ که ده هزار پرده تعلق بدین دارد و بعده سرخ
خالص لطیفهٔ لطیف و نامتناهی که سالک را چندان شوق و محبت پیدا شود که در تقریر نیاید و
درین اطوار بجمله ملک و ملکوت کشف و کرامات حاصل شود **آورده اند** که یکے رسول

علیه الصلوٰة والسلام در بیان صفت بهشت بود یاران پرسیدند که یا رسول الله چه نیکو تقریر
کردید مگر جبرئیل نازل شده بود گفت بالذی نفس محمد بیده که بر دیوار بهشت نشسته بودم و
از شما بهتر او را میدیدم حتی که کوچه بکوچه و روزن بروزن و خشت بخشت و موی بموی میسر کردم
و میدیدم و دائم الاوقات بهوش دار باشد گاه بخود و گاه بیخود نمیداند که در کدام محل ام و در چه
کارام و من کیستم و آشنا را نا آشنا خیال کند و سالک را باید که برین اطوار نیز قدم نهد و در طلب ازدیاد
باشد یعنی مغرور نشود که من بمراتب چنان رسیدم و چنین دیدم که این همه سدّ راه سالک ست
از جانب او و این قدم پنجم بود و نهایت تصفیه قلب این ست که از رزق خود باز ماند یعنی فراموش
کند و آن دیگر ست و این اطوار قلب را چنان قوت گفته اند که گاهی تمامی اطوار سبعه را در و عیان
بیند و بمقصود برسد. سیر سیوم. سیر فی الله یعنی سالک خود را و ما سوی الله را اسیر قبضهٔ قدرت
او داند و متصرف جمله اشیا نداند مگر او را و هیچ سر هیچ را نه زیرا که اگر درین مراتب سالک خود را داند او
مشرک باشد و مثال و مثال شخصی بود که چیزی از کسی عاریت خواسته باشد و بدان عیاری و
رعنائی کند و چون کسی از و پرسد که این چیز از کیست گوید که از من ست بتحقیق دروغ گفته باشد
و شرمسار گردد زیرا که در طریق وصول بحق چهل و چهار مقام اند اول ایشان توبه ست و آخر ایشان
شرم یعنی هرگاه که اندیشه از آنست بدو پیش آید شرمنده از آن بازگردد پس چون تصرف و سیر از
خود بخود نیست پس سیر در حق ست یعنی در تصرف اوست هر چه هست پس هرگاه که سالک
لا اله الا الله را بر زبان راند اراده همین دارد که هر چه معدوم بود معدوم مطلق ست و هر چه
موجود بود موجود مطلق ست یعنی واجب موجود و ممکن معدوم ست و باید که باطن سالک از سه
تجلی خالی نباشد هرگز اول صورت چون رویت اشباح و اجسام خواه لطیف خواه کثیف با نمه
تجلی ذاتیه اند زیرا که چون از کتم عدم در وجود آورد و الحال نیز باختیار خود اختیاری ندارند پس
هیچ تجلی زیبا تر ازین نمی باشد. دوم تجلی معنوی چون سبع اطوار و عالم نوری که هر یک هفتاد
هزار عالم نوری اند سوم تجلی ورا صورت و معنی او آن ست که هر سرّ بحسب استعداد انبیا
و اولیا بمقدار نور روشن نموده میشود و سیر فی الله در مقام سیر دست میدهد و سیر حق سر الحق
را گویند و آن محوّل کل حال ست چون سکوت و صحت و حرکت و کلام و قیام و قعود و مشی

مسئله در بیان سیر

و بصر و سمع و شم و ذوق همه از وست چون سالک ازین مراتب آگاه شود اطوار وجود وی نماید
که چه هزار پرده تعلق سمین و ازدست درین حال هر لذت دنیاوی در حق سالک زحمت گردد و باختیار
او نباشد مگر اضطراری یعنی یا از جهت نگاهبانی نفس خود طعام خورد و یا جهت خاطر مستوره خود
خواب رود و یا از جهت خاطر کسی سخن کند هم بصد چندان زحمت اندک افعال و اقوال دنیاوی
از وی در وجود آید چنانکه پیغامبر علیه الصلوٰة والسلام میفرموده که حیات من و ممات من سکونت
و حرکت و خوردن و آشامیدن من و نشستن و برخاستن و خواب رفتن من همه برضای
خدا است یعنی از برای اختیار و رضای خود هیچ نخواهم از دنیاوی بجا آورد پس چون همه
چیز در نظر سالک همچنان تا بید قدم برا خود نهاد یعنی ندید خود را مگر او را این قدم ششم بود و چون
سالک قدم بر خود و جمله ماسوی الله نهاد و جمله را بدو بگذاشت این مراتب را حقیقی گویند خواجه کمال
میفرماید ؎ گر کلاه فقر خواهی سر بسر ÷ از خود و جمله جهان یکسر ببر ÷ این کلاه بی سر است
ای پسر ÷ کی دهندت تا توی تازی بسر ÷ بدان ای فرزند که درین حدیث علما را
اختلاف است قال علیه الصلوٰة والسلام الفقر سواد الوجه فی الدارین در عوارف المعارف
آورده است که علمای کبار و مشائخان بزرگوار فقر را پنج نوع بیان فرموده اند اول فقر خاص
آن کسانی اند که در تمام عمر سال و ماه کاسه میگردانند و یا نان میگردانند و جمع کرده میخورند پس
شمایان حال ایشان آنست که اگر قوت یک روزینه دارند نگردند و این چنین شخص محب خدا باشد
در خبر وارد است که در عرصه عرصات هاتفی آواز کند که انظروا محبّائی کیف یأتوننا
در آن وقت تنگ شوند که دوستان او کجایند ناگهان فقیران ژنده پوش و زنبیل بدست پیدا
شوند حکم باری تعالی شود که ای محبان من من از شما راضی ام شما راضی اید یا نه گویند یا رب بجای
ما در رضای تو است باز گویند که ای محبان من خوراک و پوشاک شما چه بود گویند یا رب تو دانا
یانی که هرگز شکم سیر نخورده ایم آنچه هر دم پیدا شد می پوشیدیم پس حکم شود که پرده حجاب بیشتر
پس گویند یا رب آنانکه مایان را چیزی داده است همان را په مایان ده و ببخش خطا شود
که بخشیدیم و اگر این چنین فقیر قوت یک روزینه داشته باشد و یکروز و پیش فردای قیامت گو
روی او سیاه باشد که الفقر سواد الوجه فی الدارین در حق او است دوم مرتبه فقر که

ادنی تر فقیر آنست چنانکه شخصے از برائے جیفهٔ دنیا ساعی و راه دارد و قاضی و معلم پیش و
چوبدار و وکیل و وزیر و حاکم گردد و بر خلق ظلم جریان کند و از هر چه خواه حلال خواه حرام گرفته یا
میخورد او نیز فقیر ست یعنی محتاج ست بغیر خدائے الفقر سواد الوجه فی الدارین و حق او ست
زیرا که در دنیا حق مردمان بظلم خورده و در قیامت روی او سیاه بر انگیزد و مردمان دست
بدامنش آویخته باشند گناه ایشان را بر او بار کنند و او را بدوزخ فرستند سوم فقر عام و آنچنان
است که بهر چیز از حیوانات محتاج بخدائے اند چون بادشاه و امراء و حاکم و دهقان پس شاید که نیت
ایشان در طلب دنیا همین باشد که طلب میکنم دنیا را اگر از برائے کفایت لابدی و معیشت روزگار
و سرانجام ولایت و در خبر وارد شده است که روزے حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
نشسته بود و بخود اندیشید که حق تعالی مرا خیر الرسل نامیده و امت مرا خیر الامم گفت اما بر امت عهد موسی
علیه السلام مرغابیان بریان ماهی پخته در روغن فرود مے آمد و بر امت من چگونه محنت رزق طلبی مسلط
کرده است همین جبرئیل علیه السلام در رسید و حدیث قدسی بیاورد که اِنَّ مِنَ الذُّنُوْبِ ذَنْبٌ لَا یُکَفِّرُ
ها صلوة و لا صوم الا الهم معیشة یعنی امت تو بلائے گناهگار اند بعضے گناه ایشان هیچ چیز
بخشیده نشود مگر بغمخوارگی نفقهٔ اولاد بعد از ان حضرت مفرح شد پس اگر نیت ایشان همچنان باشد
ثواب اجر یابند و اگر نیت ایشان کثرت اموال و تفخر و سرفرازی باشد معذب گردند و روی
ایشان سیاه باشد کقول اَوْلِیَاءِ اللهِ عَسٰی اَمِیْرٌ هُنَاكَ اَسِیْرٌ عَسٰی وَجْهٌ صَبِیْحٌ فِی النَّارِ
فضیح اما شخصے عیال مند و شرمناک باشد باید که در اساس هر فصل بر مقدمان و توانگران بگردد
و بقدر کفاف تا فصل دیگر طلب کند و الا عذاب گردد زیرا که طلب رزق از برائے عیال فرض ست
و در تنبیه ابو اللیث آورده است که چند نفر چون سر از قبر بردارند بجانب دوزخ روان
کنند اول امیر کاذب دوم شیخ زانی سوم ذو عیال متکبر اما بقدر کفاف تا فصل دیگر یعنی
نفقه اسبجاه درم شرعی داشته باشد شاید که سوال نکند چهارم مرتبه فقر طالبان حق شایان
ایشان آنست که چار نا چار خاصة الله در طلب عبادت او مستقیم باشند و خالی از ریا باشند
اگر ریا گشتند فردا روئے ایشان سیاه گردد کقول الشاعر ~ فردا که پیش گاه حقیقت شود
پدید + شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد + پنجم مرتبه فقیر آنست که طالب در طلب او منتهی

گردد و در عین یاد او وجود ماسوی الله را فراموش کند و احتیاج او که بنیه و بین الله بود از میان برخیزد و که اذا تم الفقر هو الله در شان اوست و خواجه فرید الدین ره این چنین فقر را سواد الوجه فی الدارین گفته است چه هر وقتے که در سلوکے وجود دل را یافت گویا که حق را فراموش کرد پس سیاه روے و شرمسار باشد و هرگاه که وجود را فقد کرد و نابود شد تا بود نیز نوعے از سیاه رو ست

سیر چهارم سیر مع الله. قال الله تعالی وهو معکم اینما کنتم چون وجب تعالی همه جا با همه است پس سالک از میان برآید تا او خود بخود باشد و دعوی کذب تو که منی تو باشد آن را زود نا مسموع گردان تا به سبب کذب آن تم مهجوری نباشی و درین مراتب گاه سالک چون موج بر روی آب باشد و گاه آنهم نباشد و گفته اند که پیش بر آب است از آب کسی چه گوید و بر آب کسی چگونه نشان جوید لا بلک در هواست زیرا که آب نیز مے جنبد و کسے را اطلاع نشود پس چون سالک تر تحت اثنی خود از میان بر داشت و معیت او را تمام اشیا یکسان دید خود را نداند مگر او و درین هنگام اطوار سفید چون ماکیان سفید و یا سایه آب بر روی نماند که ده هزار پرده تعلق بهمین دارد و کل اشیا را نداند مگر ذات واحد و از خود خبر نباشد مگر اندک انانیت باقی باشد و چنانکه از مراتب وحدت نزول نقطها هر دو بود الحال عروج هم چنان حاصل شود که در هر مراتب خود را در عین آن مراتب داند و مراتب ادنی بر وا اعلی گردد زیرا که ادنی اعلی از قبیل لائق است او بر و یکسان شود و علم لدن بر رویے نماند بدانکه اختلاف در کتب از مر بیان املاک و ملکوت از ان است که بعضے اهل اجتهاد و اهل قیاس اند و بعضے اهل دیده و بیان معتمد علیه باشد اگر بسیاری مخالفت با اهل ظاهر افتد و اگر اکثر خلاف با اهل ظاهر گفته باشد شیطانی باشد نه رحمانی لعنه معلوم گردد و قدم تعلق با انبیا دارد که اولیا را دران دخلے نیست اما اولیا را تمه از ان روشن مے گردد تا نفی شود و رفع انانیت ایشان حاصل شود و دران اختلاف است بعضے گفته اند که سبز بعده سفید است بعده سیاه و بعضے گفته اند بعد سفید سیاه است و بعده سبز و این تعلق با آخرت دارد اما بقول فرید الدین عراقی و حضرت شیخ شبلی و شقیق بلخی و سری سقطی و معروف کرخی قدس الله سرهم اصح آنست که بعد سفید سبز است که سیاه تعلق با آخرت دارد اگرچه هزار در هزار لفظ از ان بعضے طالبان روشن میگردد اما تمیز آن در آخرت حاصل شود و بقول سید علی همدانی و اکثر اهل کبرویه ابو علی رودباری قدس سره

در دین تغیر پدید نکردی و بعد از دیدن این معجزه نیز آن بدبختان ایمان نه آوردند و بمردند
باید ای فرزند که دائم المدام در طلب علم باشی که سعادت دارین بعلم است انس بن مالک
را پرسیدند اگر یک روز از عمر تو مانده باشد اگر تمام دنیا ملک تو باشد تصدق فقرا کنی و یا بقدار
سببی که در بدن تو ست کافران را بکشی گفت اگر یک روز عمر من مانده باشد در طلب علم کوشم
کما قال الله تعالی اُولُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ و حضرت رب العزت پیغامبر خود را که سرور اولین و
آخرین بود بجز سوال ازدیاد علم بچیزی دیگر امر نکرده کما قال الله تعالی وَقُلْ رَّبِّ زِدْنِیْ
عِلْمًا و حضرت خواجه احمد سبوی مر یکی از ملحدان را بقوت علم چگونه الزام داد که تمام عالمان را
عاجز کرده بود **قصه او آنست** آورده اند که دران عهد شخصی بود دهریه و دهریان از وجود
باری تعالی انکار دارند و طبیب حاذق بود خلیفه زمان بسبب حذاقت بر او بسیار محبت داشت
روزی گفت اگر مسلمان شوی دو چندان محبت ورزم گفت مسلمان شوم بشرطیکه اگر عالمان
زمانه دلیل عقلی بر بودن حق تعالی بیارند و از دلیل نقلی انکار دارم هرچه عالمان می گفتند قبول
نکرد خلیفه زمان سه صد نفر عالمان را جمع کرد و گفتند یکی در علم حکمت او را بیازمائیم پس سه
صد زجاجه را از شیره پر کردند و هر کدامی عالم یگان یگان را بدست گرفتند چون او حاضر شد
همه را بیان کرد که فلان زجاجه را فلان عالم بدست گرفته است و در و فلان نوع مرضی و مزاج
و طبع ست و فلان اکل و شرب طبیعتش سازگار ست و فلان ناسازگار بعد از ان هرچه عالمان
می گفتند قبول نکرد که من دلیل عقلی گفته ام نه نقلی حتی که عالمان درماندند و خلیفه پشیمان شد
زیرا که اعتقاد تمام خلق تباه شدن گرفت دران زمان شنیده شد که خواجه احمد سبوی به بیت الله
میرود خلیفه فی الحال شخصی را بدو روان کرد که در دین نبوی رخنه افتاده است البته برگردید
خصم را بجناب رسانید خواجه قبول کرد و بدان شخص گفت که من امشب در همین جا میگذرانم
و بادشاه عالم علی الصباح از شهر بیرون آید و جا بهار را خوب مهیا کند و منتظر من باشد و من
زود تر نخواهم آمد بعد مصافحت بادشاه تقصیر رود تا آمدن من از من بپرسد و من جواب
گویم بادشاه مفرح شده بوقت بامداد بیرون شد و انواع ماکولات مهیا کرد و تمامی جمع شدند
چند مدتی شیخ در رسید بعد مصافحت و مرحبا بادشاه از و خواست که چرا زود تر تشریف نمودید

شیخ در حال زبان مطہر خود را در بیان در آورد و گفت آرے زود نہ آمدم اما عجیبے را دیدم و در
دیدن آن عجب بسیار متحیر شدم تا این زمان بر آن ماندہ بودم و آنچنان بود کہ بر کنارہ دریا
رسیدم درختی دیدم بغایتے کلان بے تبر بریدہ شد و بے آرہ تختہ ہا درست شدند و بے استاد میخہا
دران زدہ شد و کشتی ترتیب یافت و بے ملاحان در دریا روان بود و مردمان را از ہر دو طرف
میگذرانید زمانے بدیدن این عجب متحیر بودہ استادم شیخ چون سخن تمام کرد حکیم گفت چہ بیہودہ
و ہزل گفتی کہ از تو نمی بایستے زیرا کہ بے استاد ہرگز کشتی درست نمیشود و بے ملاح ہرگز نمی گردد
شیخ فرمود این ہزل را از تو دانستم و ہیچ ہازل بدتر از تو نمی باشد کہ آسمان بے ستون ایستادہ
است و قطرہ آب در رحم مادر بغایت تاریک شدہ معاینہ صورت دیگر آدمی درست شدہ و چند
ہزار گیاہہائے از سر گل سر کشیدہ اند و تخم الوان بے شمار در تحت زمین مستتر است و کم نمیشود
علی ہذا القیاس عجائب و غرائب بیان کرد کہ این ہمہ بے تخلیق و بے قدرت قادر پیدا میشدند
بر ہیئت خود می ماندند پس سرانجام یک کشتی چہ باشد کہ بے استاد نشود حکیم دہریہ برخاست و بر
پائے شیخ افتاد و مسلمان شد و این ہمہ از برکت علم بود کہ حضرت شیخ وافر العلم و کامل الحکمت
از او بود این فقیر نیز شناختی راستے در میان مردمان عاجز و شرمندہ ساخت اما اگر گاہی
خود بگشت رسیدم دیدم کہ با عالمان چند بحث دارد و ہمہ را عاجز نمودہ در بیکہ حوران اندر بہشت در
نیست و اگر ہست اثبات آن در آمنت باللہ بکنید عالمان عاجز شدند گفتم فقیر اثبات
آن در آمنت باللہ خواہد کرد گفت چگونہ باشد گفتم تو میگوئی آمنت باللہ وملئکتہ وکتبہ
الخ و قرآن یکے از کتابہا است و در آن حق تعالی فرمودہ کہ حُوْرٌ مَّقْصُوْرٰتٌ فِی الْخِیَامِ
فَبِاَیِّ اٰلَاۗءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبٰنِ ۝ لَمْ یَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَاۗنٌّ ۝ فَبِاَیِّ اٰلَاۗءِ
رَبِّکُمَا تُکَذِّبٰنِ ۝ پس چگونہ منکر میشوی کہ کتاب در آمنت باللہ است و اثبات آن در کتاب است
و بپرس تو با ولے فرزند اگر علم نداری بارے در خدمت عالمان کوشی و حلہ خدمت پوشی تا در
دارین سرخرو باشی کہ پیغمبر فرمودہ است من خدم خدم یعنی ہر کہ خدمت کند کسی را
خدمت کردہ شود او را و ایضاً قال علیہ السلام کن عالماً او متعلماً او سامعاً او
خادماً ولا تکن خامساً فان تکن خامساً فھلک پس ہر چہ برکت است در خدمت

و پدر فقیر هرگز دستر خوان از ضیافت عالمان نه چیده و علم اندک داشت بعد از وفات وی
خواب دیدمش که بر آسمان چهارم جماعت دانشمندان میروند و پدر فقیر نیز در عقب ایشان
میرود گفتم الهی پدرم دانشمند نبود که با زمرهٔ ایشان میرود نمیدانم که بچه خود اندیشیدم هاتفی آواز
کرد اگرچه دانشمند نبود اما دوستدار ایشان بود کما قال علیه السلام مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ
مِنْهُمْ یُحْسَابِهِمْ وَاِنْ لَمْ یَعْمَلْ بِاَعْمَالِهِمْ **وایضا** مادر را بعد از وفات در خواب دیدم که
جامهای سبز پوشیده و بر کرسی نشسته پرسیدمش که ای مادر چیزی از احوال آنجهان بگوئی
گفت ای جان مادر چگوییم از درجات عالمان که در حصر نیاید و چندان فضیلت ایشان بگفت که
در تقریر نیاید گفتم مادر ای از احوال خود چیزی بگوی که چونی روی از من گشتاند بعده کرسی
پریده با آسمان رفت و از احوال خود چیزی گفت **و بر تو باد** ای فرزند که اگر شخصی ودیعت
بتو سپارد در ان خائن نباشی که اِنَّ اللهَ لَا یُحِبُّ الْخَائِنِیْنَ آیه سماویه است و خائن خوار است
اگر خیانت را حلال داند کافر گردد و اکثری باشد که بدان سبب بسوی کفر در آید چنانکه ابوعلی
سینا بسبب خیانت کافر شد **قصهٔ او آنست** که در ان عهد دو نفر طالب علم خواجه
خضر علیه السلام حاضر شد ایشان طلب علم اولین و آخرین از و کردند که در حق ما دعا بکن خواجه
خضر علیه السلام ایشان را بسر غاری رساند و گفت درین غار دو مار اند هر که این اسم را چهل روز
و شب پیوسته بخواند چنانکه خواب نرود دو مار بیرون آیند باید که ایشان را در دیگ پخته کرده بخورد
جمله انواع علوم روشن شوند آن دو نفر همچنان کردند بعد چهل روز هر دو ماران بیرون شدند در
دیگ انداختند و آتش کردند در ان زمان جوانی هیزم کش در رسید گفتند ای جوان اگر این
گوشت را بپزی تا ما یان در خواب رویم بعده گوشت را همراه بخوریم جوان در زیر آن آتش
کردن گرفت چون پخته شد سرپوش باز کرد که این گوشت را ببینم چه مزه دارد چون دید خیال
کرد که ماهی است پاره از ان بخورد مزه اش خوش آمد باز چیزی بخورد و هکذا هر دو را بخورد و در خود
تمام علوم اولین و آخرین مستجمع یافت و آن دو نفر را در خواب مانده و خودش روان شد و
آن ابوعلی سینا بود اما کم بخت اکثر استعمال در علم حکمت و علم سحر میکرد و حرام نمیدانست کافر
شد و علم منطق نیز بیان کرد بعده خود را باعتزال کشید و بسبب اکثرت سحر و علم حکمت به الحال

زمانه را عاجز آورد و بادشاه بلخ را با تمامی رعیت متبعین خود کرد و در دین نبوی خلل پیدا
کرد و این خبر بشیخ شهاب الدین سهروردی رسید در حال بجانب بلخ روان شد پرسید
بادشاه را اعتراض کرد که چرا دین نبوی را از دست دادی گفت از دست نداده ام بلکه من
عامل بروایت ام و عالمان بروایت بدو برابر نمیشوند شیخ گفت او را به پیش من بخوان چون آمد
هر چند کرد و بشیخ سخن کردن هرگز نتوانست و از برکت شیخ تمام علوم از وے فراموش شد شیخ
گفت که الحال چه باشد بادشاه گفت آمنّا و لیکن کرامتے دارد که در شب تاریک آفتاب را به گنبد
بلخ مے آورد و تمام ولایت بنور را منوّر میشود شیخ فرمود آن نیز آسان خواهد شد چون شب شد
تمام مردمان جمع شدند هر چند کرد نتوانست آفتاب را بر آوردن باز شرمنده شد این هنگام
شخصے را بر گنبد بر آورد دید که کودکے کاغذ بدست گرفته نشسته است و پیش ازین سحر کرده چون
آفتاب می نمود و از برکت شیخ در آن شب سحر روان نمیشد حکم کرد او را از گنبد انداخته بکشتند۔
آورده اند که منصور حلاج در تنگنائے توحید مرد و ایمان سلامت برد اما ابو علی سینا در صحن توحید آمد
و ایمان را سلامت نبرد زیرا که در آن محل ارواح پاک حضرت رسالت پناه محمد مصطفے صلعم بدو پیش آمد
گفت که درین محل بقوت و مدد چه کس آمدی گفت بقوت و مدد خود آمدم باز گفت محمدؐ را چه کردی گفت
محمدؐ از ناقصان ست نعوذ بالله منه به پنجه مبارک بر سرش زد و چون سنگ تا به هیچ خورد و هیر و شود
تا دو فرسخ نرسیده است و نرسد مگر بروز قیامت بعد ازین غرض اینکه اے فرزند دائم المدام متخلق خلاق
باری موصوف باشی و این بر چهار نوع ست اوّل در طلب علم کوشی که علم شریف ترین چیزها ست
تا حق و باطل و عالم و جاهل را شناخته باشی و نام عالمے بتو اطلاق یابد و عالم از صفات باری تعالے
ست که بسبب شرافت علم بر تو اطلاق گردد و فقرا و انبیاء و شیخ را اگر کس اطلاق نکرد زیرا که حق تعالے
را درویش و نبی و شیخ و مشائخ نمے گویند و نشاید و اگر عالم گویند شاید و این تنبیهی ست که دوستی
بعالمان و اعراض از جاهلان بخند دوم اینکه چون قدم بوادی طریقت نهادی شفقت بر تمام مخلوقات
او برابر داری زیرا که محبت بر هر چه که باشد بدوست که محبت او وجودی ست و با او دوستدار حق
ست پس هر دوست را نشاید که بر افعال دوست خود بیرحمی و بے مروتی بگوید و قبیح نداند سوم این که
نظرت بر هر چه افتد در حال صانع آن را یاد کنی که چه بزرگ صانع این چیز کقول الشاعر ؎ کمال

بنده در راه یقین ست۔ نظر هر جا کند حق را بیند یعنی مر خدای را بیند چهارم اینکه چون با نتها
رسید خود را و غیره را یکسان بینی که در وجود فرقی نیست بلکه خود را بگذار که خود بینی جز گمراهی نباشد
و گمراهی پیشه شیطان بود وای بران کسی که با خلاق شیطان تخلق گیرد۔ **فصل دوم در
اخلاق ذمیمه** منقولست که روزی یکی از اصحاب در پیش مرتضی علی رضی الله عنه بیامد و
گفت هیچ سخن در زبان گهر نثار رسول الله صلعم شنیده باشی بگوی گفت آری از زبان رسول الله صلعم
شنوده ام هر که از ریش بنده مومن هیچ خاشاک بردارد بهشت برو لازم گردد زیرا که نصف کار از
خلق نیک ست مرتضی در گریه شد گفت یا علی رضہ من ترا مژده رسانیدم چرا گریه کردی گفت من
عاقبت کار را اندیشیدم که باین مقدار دل خوش کردن بهشت لازم شود پس همین مقدار بد کردن
دوزخ نیز لازم شود پس ای تو با ولی فرزند که بد آنچه آزار خلق باشد خواه قولاً خواه فعلاً خواه اعتقاداً
ازان اجتناب تمام نمائی و آنچه سیر و پیاز را منع کرده اند منع تحریمی نیست بلکه از جهت آنکه بسبب
بوی خلق را آزار میرسد تا موذی نباشد و در قیام و قعود و مشی و در کوب به بنده مومن آزار نرسانی و
مومن را بچشم حقارت نه بینی که اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ وارد شده ست **و ایضا** شاید که استاذ
را بنام نه نامی چنانکه احمد و محمد و غیر ذلک بلکه خواجه و بادشاه و غیر نامی **و در عوارف
المعارف** آورده ست که مَنْ قَالَ فِیْ جَوَابِ اُسْتَاذِهٖ لَا لَا یُفْلِحُ اَبَدًا یعنی چون استاذ گوید
که فلان کار همچنان ست و شاگرد گوید که همچنین نیست هرگز نجات نیابد و چند چیز را گفته اند که سبب
درویشی هر دو جهان ست یکی استاذ را بنام نامیدن دوم مادر و پدر را بنام نامیدن سوم چون
زن و شوهر هر دو نام یکدیگر گیرند باید بلقب تا از رموز میان خود بیاگاهانند حضرت رسالت
پناه فرمود که مادران را دوست دارید گفتند یا رسول الله صلعم ما یان هر کسی یک مادر داریم و لفظ
جمع یاد کردی یعنی مادران فرمودی گفت خواهران مادران نیز مادرانند آورده اند که دعای مادر
و پدر در حق فرزند چون دعای پیغمبران مقبول ست حتی که اگر بی بی فاطمه رضہ و مرتضی رضہ زنده بودندی امام حسن و
حضرت امام حسین رضی الله عنهما چنان و چنین کشته نشدندی چنانکه اسمعیل را بذبح روان کرد
مادرش بی بی هاجره گفت ای بار خدایا اسمعیل را بتو سپردم بسبب آن دعا نجات یافت و معلوم
باد ای فرزند که هر چه خلاف شرع باشد همه ذمیمه ست و معلوم باد که در ترغیب الصلوة

آورده است که بر مؤمن لازم است به اهل سنت که مسلمانان را سلام کند اما سلام امرا و سلاطین نشاید
زیرا که بی ادبی است و نشاید که نام حضرت رسالت پناه را به تخفیف بگفتن یعنی چنانکه محمد گوید بلکه علیه السلام
بلکه حبیب رسول الله و غیر ذلک گوید تا با ادب قریب باشد و چون شخصی نام الله تعالی بشنود
جل جلاله لازم شود و لفظ تعالی هم او عز و جل نیز لازم شود اما اگر غیر الله اسمی دیگر شنود یا نویسد لازم
نگردد اما بهتر است و خاصیت مخلوقات آنست که چون ناخن یا دندان تیز کند و خاصیت حیوانست
که چون با هم شهوت بکنی خشم کنند ولان الفقیر می‌گوید که با دوستان حق تعالی دوستی کردن و با دشمنان
او دشمنی کردن یکی از اصول دین است که امر است اگر عامل نامرضی را چون شارب خمر و زانی و
سازنده آلت بازی و نوازنده او بی ادب و بیهوده گوی و قبیح افعال و اقوال را کسی زجر
و تعزیر و سخن درشت و نصیحت کردن منع کند هیچ نباشد بلکه هیچ باشد زیرا که این چیز از قبیل
امر معروف اند و در شرع روا داشته اند که بغیر گفتن کسی یک دو بار پیاده در نظر آید و مصنف
تحفة الملوک و تصانیف خود آورده است که درین عهد جبر و هم بیعت قریب و اینچنان بود که
دزدی به دزدی شهید صاحب اموال او را به پیش قاضی آورد و همه کسان به دزدی او گمان
میکردند اما از بعضی معاینه هیچکس او را ندیده بود و قاضی از اثبات آن عاجز آمد خلیفه زمان از
قاضی خواسته است که او را این بسیار در بین ساعت خواهم اثبات کرد قاضی بغیر خلیفه او را کاحقه
زجر و تعزیر بکند و گفت بعضی جهان چیز کم شده بیاره و در حال بیاورد و آنچه صوفیان نگاهبانی
زبان میکنند از نیک و بد گفتن این است که اگر به خلاف شرع باشد بضرورت شرع بد گوید و آنچه چیز
اینست از خوبی و زشتی چون مور و مار و پشه و مگس و قمله و رشک و فیل و غیر ذلک من العجایب
و یا چون حور و قصور و آدمی و غیر ذلک من الحسنات همه را چنانچه یک نور نداشته باشد زیرا که در
تحت لفظ و وجه حکمت نامتناهی باری تعالی مخفی است که هیچ عقل او را حکمت نباشد چنانچه
اگر شخصی تصنیفی کند و یا کتابی نویسد و دیگری بران اعتراض نماید حقیقت او کاتب نام داشته
و کاتب از عیب دیدن او رنجیده باشد چنانچه [illegible] آگاه گردد و اگر حیران علما از هیچ چون امرا
ملوک و اقوال ایشان عیبجویی نکنند زیرا که ایشان ظل الله تعالی بر عالمیان است چنانکه
گفته اند ه اگر شه روز را گوید شبست این باید گفت اینک ماه و پروین

جائے انگشت اعتراض بر موجودات باری تعالی نهند که در انجا جز کفر وضلالت اسیر آن
او را بهره نیست کما قال علیه السلام انا غیور والله اغیر منی ازین مرست آورده اند
که حکیمان هند اتفاق کردند تا مگس بست بکنند هر چند کردند کما حقه همان از روی پر و بال و
پای و اسواح کراز همه سبب نبود نتوانستند گفتند که خدای را عیبی نیست ادراک ست افعال و
نیز بی ادراک ست کقول الشاعر ے زصد هزار حکیم این قدر نمی آید * که گر کنند بر پشه هند بجای
واین آفتاب حقیقی که در رنگهای مختلف نمای ست در عین او هیچ اختلاف نیست بلکه اختلاف
در الوان ست که در نیک نیک و در بد بد نمای ست اما در حقیقت آفتاب هیچ بدی نیست چنانکه
گفته اند که روی بحسب آئینه می تابد یعنی چنانکه هر شی باشد که در جهان همجنس و پیدا نباشد
پس هر گاه که اقتضای سعیدان در آئینه کند اگر در آئینه بیند کما حقه نماید و اگر در شمشیر بیند پهان
روی بی مثال خود را به بیند لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر ازین مرست کقول الشاعر
نظم آفتابی در هزاران آبگینه تافته * پس برنگ هر یکی تاب عیان انداخته * جمله یک
نور ست لیکن رنگهای مختلف * اختلافی در میان این و آن انداخته * منقولست که
روزی حضرت بایزید بسطامی و شقیق بلخی بخدمت ابوحنیفه رضی الله عنه حاضر شدند ابوحنیفه
خادم خود را فرمود که به بین چه کیانند خادم گفت یا امام المسلمین امروز دو مهمان آمده اند که
هرگز مهمانی بهتر از ایشان نباشد که بایزید بسطامی و شقیق بلخی اند امام بیرون شد بعد از ساعتی
خادم دستر خوان در آورد که در ان میان طاس پر عسل بود و اندر عسل مویی افتاده بود خادم گفت چیزی
ازین طاس و عسل و موی بگوئید تا ما را فائده حاصل شود زیرا که طاس بدین روشنی و عسل
بدین شیرینی و موی را بر ایشان چه مثال ست شقیق گفت مسلمانی بودن ازین موی
باریک ترست بایزید گفت بهشت ازین طاس روشن ترست و خوردنی بهشت ازین عسل
شیرین ترست و پل صراط ازین موی باریک ترست حضرت امام ابوحنیفه رح گفت قرآن
ازین طاس روشن ترست و خواندن قرآن از عسل شیرین ترست و عمل کردن بدان ازین موی
باریک ترست خادم اجازت خواست که من نیز چیزی بگویم گفتند بگو گفت وجود مهمان ازین
طاس روشن ترست و داشتن مهمان ازین عسل شیرین ترست و خوشنود کردن مهمان ازین

موی باریک ترست اما در خاطر فقیر میرسد که علم حقیقت از جام جم روشن ترست و محقق
بودن از عسل بهشت شیرین ترست و هیئت شرح بدان دشوار بودن از شگافتن مویی
باریک ترست چنانکه شبلی میگفت که هر چه صوفیه گفت و میکند و یقین همه شرست همه درین
موجود است اما همین که او پیدا و ما نیست که ومن در نهان او سر خود را باری وا ودمن نگاهبان
زیرا که اکثر سبب علم حقیقت در الحاد و زندیقی می افتد از آنکه بی همراهی مرشد کامل که ملاح آن
دریاست دران غوص می نمایند در را پرست نه آورده خود را هلاک میکنند بعضی گویند ما در
خدائیم بعضی گویند خدا در ماست بعضی گویند همه چیز ذات خدای است بعضی گویند ارواح
خدای ست بعضی گویند خدای با ما ست و هکذا گمراه می گردند و گوه سگ میخورند بلیغ الشان
چون سگان پلیدی خوارند که نه در دنیا بهره دارند و نه در عقبی و آنچه صوفیان در وجد
و اضطرار گفته اند ایشان با قوال و اختیار می گویند کافر میشوند و ندانند که تصوف حالست
مقال نیست مگر اهل آن حال

فصل سوم در بیان صبر

قال الله تعالی واصبر علی ما یقولون یعنی صبر کن ای محمد بر آنچه میگویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون و دوست
منی من ترا نگاه میدارم چونکه مرا وکیل گرفته و کار با گذاشته غم مخور اگرچه همه عالم بتو دشمن شوند

رباعی

هر جا که جمال جان جانانه ماست ، عالم همه در پناه جانانه ماست ، ما را چه ازین که عالمی
خصم شوند ، خیش و سپاه جانانه ماست ،

قال الله تعالی وجزاهم بما صبروا جنة
وحریرا یعنی جزاء دهد ایشان را بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلاها بهشت جاودان
و جامه های حریر یعنی چون در دنیا دوستان او در بلا بود در عقبی عطا بود و چون در دنیا
ایشان را غم بود در عقبی شادی بود و چون در دنیا ایشان را زندان بود در عقبی بهشت بود در
عقبی جاودان و حله حریر بود و فروتر کس را هفتاد حله بود و پوشیدن را هفتاد هزار هر
یک برنگ دیگر و هر بار یک و بدن ایشان چون برگ گل همه را یک کرشمه پوشانند
بطریقی که پیچ پیچ یک دیگر را نه پوشیده دارد بلکه هر یکی بیرون نماید بدانکه صبر بر چهار
نوع ست یعنی صبر در لغت باز داشتن ست اول صبر بر معصیت یعنی باید که بار عبادت
چنان بر مرض نفس بار کند که چون اشتر بلند همت گردد و از معصیت باز ماند

دو را نکشیش گردد یا بار دیگر پشیمان نگردد و دوم صبر بر طاعت است و در صریح آورده
که بیشتر عمل بس به قاعده است یعنی دوام المداومت است و کشش نفس را بر طاعت نماند و کاهل و
ملول نمی شود چنین که بر نکند طاعت تو بر تنهد و طاعت آمیزد از جهت ثواب بسیار خویش و طاعت بقدر
استطاعت به طاقت نماید چه تنها از کسل و فتور بسیار باید پیشتر و قلیل است از بسیار که نادرست کاهل چون
شخصی خرما و یا بقدر بیرا و وزنا ارد قند یا تصدق کند بر شکر است آن بهتر بود بسیار که در راه نیکی
او باشد صحابه پرسیدند یا رسول الله قبول ادعیه قبول تو را اجته کار آن است یا بجای که عمل به کار آن
بیشتر و حضرت رسالت پناه گفت این است که بیست که بیک دینار که تصدق دو با نوع نعمت اولی
تربیت کند تا مثل آن پرورد تا چند سال ناید و مثل یک دینار او بخیر شد پس حق تعالی اعمال شما را چنان
می پرورد و انواع و مراتب ثواب کند بر صحابه جمیع مصدقین قول الله تعالی مثل الذین
ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة
حبة والله یضاعف لمن یشاء پس چون نفس این ثواب شود و دوام طاعت گردد سوم
صبر بر بلا [illegible]
والثمرات [illegible]
علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون و تفسیر کامل این آیت
که کل انسان مبتلی است بچیزی از اموال و فرزندان و خود باغ و تجارت و غیره که متاع
الدنیا پس هرگاه که بنده مومن مصیبت از این اشیا برسد او بگوید که انا لله وانا الیه راجعون
حق تعالی بر وی چیزی عطا کند که راه نمایی بطرف خود شود و دیگر رحمت او را نهایت نیست چه اگر
شخصی که بنده مومن است تصدق کند یک قمر تصدق کند و مصیبت با کرد ظالم و یا سارق و غیر
ذلک صبر نماید چه از وی چیزی و بیاری مال الله یا از وی باک کند و او بر آن صبر کند یک
بیست و [illegible] پایه بیشتر و قلیل است [illegible] رسول الله [illegible] بجای [illegible] که گفت
داشت آن روز که بود آن شخص را دو پسر بود که یکی از آن هر دو غائب بود و دیگر حاضر بود و طفل
بودند چون آن غائب حاضر شد این طفل حاضر گفتش بیمن که با او گفتند با وی که گشت و
آن شخص را چون آن گویند دیگر نمی گفت چگونه گشت گفت تو خواب کن تا من کار دیگر گویم

تو بدانم که پدرم پنهان گشته چون بکار و بر کار خویش باز آمد [illegible] بریده شد و [illegible] ثابت است خود

که او [illegible] بر سینه پنهان حال بدان مشغول است او بگفت از بابا افتاد آن [illegible]

او [illegible] چنان که [illegible] پیش آمد [illegible]

پیغمبر [illegible] حضرت [illegible] پسران خود [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] گفت [illegible] رسول الله [illegible] گفت [illegible]

حضرت گفت سبب ایشان بخواهم خورد که چند گاهست تا فاقه است آمد پدر پیش حضرت رسول

الله گفت او قبول نکرد [illegible] خود اعراض کرد حضرت [illegible] پسران خود را

یافت بیمار زن ناچار شده [illegible] حال چنان دید پدرش بی طاقت شده فریاد

برآورد و پیش رسول الله [illegible] حضرت [illegible] جبرئیل گفت [illegible] دعاست [illegible] غیرت

در حال [illegible] دعا [illegible] شد [illegible] حضرت طعام خورد [illegible] حضرت صلی الله علیه

وسلم فرمود که الصبر مفتاح الفرج چون او بر ایشان صبر کرد حق تعالی بر وی رحم کرد ایضا

مشائخ ما گفته اند که صبر کلید طریقت است منقولست که یکی از اکابران هند را دو

پسر صغیر بودند [illegible] چون [illegible] ایشان خوردنی

[illegible] هر دو پسر [illegible] افتاده [illegible] هر دو را در جای

[illegible] گفت [illegible] تا خوردنی [illegible] چون [illegible] وقت

[illegible] طعام [illegible] گفت پسران

[illegible] طعام [illegible] گفت [illegible] جواب قبول نکرد [illegible]

[illegible] چون [illegible] آمد [illegible] چنانکه رحم

[illegible] حال [illegible]

ایشان [illegible] گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] که الصبر مفتاح الفرج

[illegible] قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر

والصلوة ان الله مع الصابرین [illegible]

[illegible]

پس در بند بیچاره بند بان بجز صبر کاری و شفائی نیست و بهترین طاعات بعد ایمان نگاهداشتن زبان
از بیاد کرد چهارم مودت سنت پدا آنکه بدی معشوقه و تلخی او در حق عاشق شیرین تر از عسل
و نیک تر از آن است که مرده را کسی جان بدهد پس در حضور معشوقه اگر کسی گوشت او را ببرد خبر
نباشد و اگر خبر باشد همان بند راه اوست چنانکه زنان مصر در روی حضرت یوسف علیه السلام
از بریدن دستهای خود خبردار نبودند و چون زکریا علیه السلام از اره که بر سر او می راندند خبر
نبود و چون منصور که از بریدن دست و پا و گوشت خبر نبود و چون عین القضاة همدانی
که از سوختن با آتش خبر نبود آورده اند که سوداگری از ماوراء النهر ولایت هند رفت ناگاه
نظرش بر دختر پادشاه زمانه افتاد مدت یکسال بر آنجا ماند که از خود خبر بود ... از آن بعد از
یکسال کسی از و پرسید که چه حالست جواب داد که قرار دلم دختر پادشاه برده آن خبر به دختر پادشاه
رسید گفت خود را در آب انداز و مرا با تو مناسبتی نیست آن شخص این را بگوش دیوانه رساند
گفت محبوب مرا یاد کرد و در حال خود را در گرداب انداخت بعد یک روز خبر به دختر رسید آتش عشق
و محبت در وا اثر کرد و از آن جای جست خود را نیز در آن گرداب انداخت بعد سوم روز پادشاه
را خبر شد ملاحان را فرمود تا در آب در آیند چون در آب در آمدند هر دو را کنار بکنار گرفته و در وان عزیز
رفته بخشیده هر دو را همچنان دفن کردند منقولست که روزی خواجه حسن بصری رحمه الله
در بازار شهر بغداد می گذشت ناگاه طبیبی با وی برآورد که من طبیبم و هر رنجی که باشد دوا
کنم چون خواجه این شنید گفت دعوی قوی کردی که من هر رنجی را دوا کنم گفت ای طبیب من نیز
رنجی دارم گفت چه رنج داری گفت رنج گناه طبیب گفت چنان دوا کنم که شفا یابی فرمود که رنج
فقر بیاری یعنی از خود و احتیاج اشیا بخیر و احتیاج بر دوار و محتاج بود باش و غیر محبوب چنانکه
ابراهیم علیه السلام در منجنیق از فرشتگان مقرب استعانت نجست و آن نیز ولایت او بود
بلکه نبوت او بود زیرا که ولایت انبیا آن بود که از خود در گذرند و فراموش کنند کل اشیا را
مگر او را یاد گفت که بگیر صبر پیشه یار گویی یعنی چون غرض و مقصود و احتیاج جز او ندارد
پس هر تلخی که از و آید شیرین پندار که در ولایت محبت بر عاشق تلخی و ... خواهیست بنا
کقول الشاعر ... پیش کو دعا گفتم و دشنام شنیدن ... هرگز لقمه بهتر ازین نیست دعا را

بازگفت الیه تواضع با بلیه مسکنه بیامیز بدانکه تواضع سر فرود انداختن یعنی تواضع را
نشانی بلکه متکبر هم سر تا گویند و سکون وقت یابی که ظاهر و باطن خود را بر تسلیم کنی و چون تسلیم
کردی مرگ معنوی چشیده باشی و چون مرگ معنوی حاصل شود هرگاه که با انانیت تو پیش آید
کام مرا و تلخ گردد و این جان کندن در هر ساعت باشد و اگر تو به نیک و بد نظر کننده
نیستی تحرک سکونت را شاید بازگفت که در دهان معرفت بینداز و چون چنان کردی پس بر تو
باد که احوال و افعال خود را در کل عین آمیز معرفت پنداری که هیچ ذره نیست که از نسبت
و یابی او ست و بدسته تقوی محجوب بدانکه قلب سالک چون مردمک چشم است اگر اندک گرد
در وافتد تاریکی پدید و پس بر تو باد که تواضع و مسکنت و تقوی داری نه آنکه تواضع بحرص و
هوا و شهوت پرستی کنی و بغربال رضا بیز یعنی سبوس سرکشی و غیرت و نارضائی را از انا
دور کن تا تمام رضا باشی آورده اند که حضرت عزت حضرت موسی علیه السلام را فرمود که
لم یصبر علی بلائی ولم یرض علی قضائی ولم یشکر علی نعمائی فلیخرج من تحت سمائی
ولیطلب ربا سوائی و به بند طاعت بکن یعنی تا این چیزها نکرده باشی هنوز بندگی چون
کردی پس نام مطیع و طاعت این هنگام بر تو و فعل تو اطلاق آید و در وپات اشتیاق بیند
از جزا و دو اشتیاق او چیزی که دل بیابی که گفته اند الاشتیاق هو اللذات هر لحظه غیر
دوست را رقیبان و آتش شوق در نیران بر افروز یعنی بیش از این کار نیکو تو بحال
از جانب دوست چه به تو رسد که همیشه اسیر طریق او باشی در شب و روز آسایش دو
گیتی بر تو حرام گردد پس تو تن او باشی یعنی هرگز از طلب مقصود مخالفت را نباشی و گفته اند
که النوم حرام علی کل محب محب از دو حال خالی نیست یا در هجر است و یا در وصال اگر در هجر است
پس مهجوری از عذاب و رنج سخت تر است او را چگونه خواب بود و اگر در وصال است وصل را
خود خواب نیاید بکف گیری ستاری بزن یعنی چون همه را حاصل کردی پس این راه بیزد
باش و با آنکه مذکورین بالا دست مده و یا آنکه چون فی الحال از چنین یک کف انانیت
باید که به کف گیر ذکر و فکر و اراده جان را بوحدانیت بدل کن و بصدق همت فرود آر لیکن
گفته اند که انتهای سالک در ابتدای او ست یعنی اگر در ابتدا مخلص بود در انتها بمقصود رسد و

اگر در ابتدا نیت بد بود در انتها نیت نیک شد پس در ابتدا نیت بد بود و در انتها کمال در انتها از آن نیکو
همت کردی که ان الله یحب … و سالی … آن … شیرا شده بشنید … و در
طبق اخلاص باشی نیز از فضل اخلاص یا … اند کل … نیت نیک و نیت نیک حاصل شود
مگر با اخلاص خواص و نیت حاصل شود تا سوی … در دل سالک آرام نگیرد و اگر از اول اخلاص
نبود و در آخر نیز حاصل شود … توکل … تا اشتغال بالی طریق نجات
نیست زیرا که چون توکل کردی و … از میان … از برض گناه که آن وجود
انانیت تو بود که وجودک ذنب لا یقاس علیها ذنب خلاص یابی و گفته اند که اقصاله
فی الفضاله … از جمله صابران حضرت ایوب علیه السلام بود بدان آن
فرزند که چون باری تعالی گفت انی جاعل فی الارض خلیفة فرشتگان گفتند اتجعل فیها
من یفسد فیها ویسفک الدماء باری تعالی گفت انی اعلم ما لا تعلمون پس هرگاه که
از بنده عصیان … صادر شود باری تعالی از صفت ستاری … پوشد و تقصیر
کامل … ستار آورد و … صفت … را از آن … گویند که … انسان …
… هرگاه که بنده صلاح و فعل نیک و قول نیک کند میگوید بدان صورت
بحیثان میکند و میگوید تا ملکوتیان … حق تعالی … گفته بودم که من یعلم از شما
دانا ترم که بندگان من … عبادت میکنند و اگر … فرق …
آن صورت را پوشیده میدارد تا آن … در نظر ملکوتیان شرمنده شود و در …
ابراهیم … روان کرد باری تعالی گفت … بندگان …
… و … گفت … چنان گفت که بنده من …
من … نگیرد و … آورده است که ایوب علیه السلام رومی
بود و از فرزندان اسحق بود … هفت … بود و هفت … و … هزار … بود
و هفت هزار گوسفندان داشت و … غلام …
همه با … غلام بود … فرزندان … بود و …
که ایوب چنان عبادت …
…

میکرد که من گفتم بندگان من دوستان من باشند چون ابلیس بدبخت را ازان عهد بر آسمانها
راه بود بلکه معلم فرشتگان بود بحضرت عزت مناجات کرد که یارب شخصی باین چنین توانگری چگونه
عبادت تو میکند اگر فرمان دهی اموال ورا تلف کنم ببینم که چگونه عبادت تو کند فرمان حضرت
عزت شد که ای ملعون او با اموال وابستگی ندارد و اگر گمان تو پرستند سر و اموال او را خراب
کن ابلیس لعین آتش بر خرمنهای او زد و غله را بسوخت و غلامان را بکشت اما دیوی و پری را بصورت
آن دهقان کرده بجانب ایوب آمد و گریه میکرد که غلات دوستان خود را چگونه رنجاند که تمام غله
او را بسوزاند حضرت ایوب گفت ای بدبخت مگر شیطانی مال و ملک همه از دوست هر گاه اشتران را
میکشت و بصورت ساربان می آمد گریه میکرد گاه گاوان را و گاه گوسفندان را میکشت ایوب
همچنان منع میکردش حتی که اموال او را خراب کرد اما ایوب علیه السلام چندان عبادت بیران افزود باز
حق تعالی بر وی خطاب کرد که چگونه می بینی بنده مرا گفت یا الهی بهترین زنان بی بی حلیمه زن
دارد و فرزندان شایسته دارد او را چه غم که طاعت از دست دهد فرمان شد که فرزندان اش
را بکش دیوی و ایشان را بر ایشان انداخت همگی بمردند در ماتم حاضر شد که خدای تعالی فرزندان دوست
را بیک کرت همچنان بکشد ایوب منع کردش که مگر شیطان هستی ما هم همه خواهیم مرد باز حضرت عزت
بوی خطاب کرد که بنده مرا چگونه دیدی گفت ای بار خدایا کسی که بدن درست و صحیح بوده باشد
فرزند و مال جز درد سر نیست چرا عبادت نکند اگر فرمان دهی او را در بدن مرض کنم تا عبادت
تو چگونه کند حضرت عزت خطاب کرد که دلش بدست من است و بدنش را بتو سپردم ملعون رفت
پاره لعاب پلید خود در بدنش مالید دوازده هزار دانه بر وی پیدا شد و در هر دانه دو کرم می بود هر دو
هژده سال و بروایتی سیزده سال و بروایتی سه سال همچنان بود اما عبادت او بسیار ازان
می افزود و ابلیس لعین خجل شد اهل قریه او منکر شدند که اگر پیغمبر بودی بر بلای چنین گرفتار
نشدی و او را از ده بکشیدند و در گوشه عمارت بنا کرده دران جا شد و بی بی حلیمه خدمت او
میکرد روزی کرمی از وی افتاد و باز بگرفت و در بدن خود نهاد اما چنان بگزیدش که فریاد بیطاقتی
برکرد حضرت جبرئیل در رسید که چرا فریاد کردی و چرا افتاده را باز بگرفتی گفت که نصیب کرمان از
گوشت منست ترسیدم مبادا که از رزق محروم ماند اما چنان الم تا کردش که الم او با تمامی کرمان

مساوی بود جبرئیل علیه السلام گفت که حق تعالی می گوید که مسلط کننده و برنده کرمان منم تا آنکه رزق ایشان باشد نگهدارم و چون رزق خود را بخورند میرانم پس تو حکم مرا تغیر دادی ازان الم بتو رساندم بعضی بمیر بختند و بعضی پیدا بشدند روزی بی بی حلیمه مزدوری میکرد دکاندار گفتش که اگر موی بمن بدهی مزدوری بتو بدهم والا ندهم بی بی گفت ای بدبخت من دختر یوسف پیغمبرم که از خوف خدا از زلیخا گریخته بود و از نبیرگان یعقوب در خاندان ما همچنان نیامده است گفت پس موی گیسوی خود بریده بده مزدوری تو بدهم بی بی عاجز شده بریده داد چون بخانه آمد رنگ در ویش متغیر بود ایوب واقعه پرسید حال همچنان بگفت ایوب سوگند خورد که اگر من صحت یابم ترا صد چوب زنم چرا گیسوی را بریده دادی بی بی گفت اگر چنین است چرا در حق خود دعا نمی کنی که صحت یابی تا من از محنت خلاص شوم گفت چند سال با فراخی گذرانیده ایم بی بی گفت هشتاد سال گفت پس من از خدای شرم میدارم در اینکه مدت سختی من بمدت آسانی برابر نشده است و من دعا بکنم روزی بی بی از خانه بدر شد دران ساعت مهتر جبرئیل بیامد دست بر وی مالید کرمان از وی بیفتادند و ریش کرمان او دور شد و در خانه او چشمه پیدا شد و دران غسل کرد و حله بهشت بپوشید و جمال و باز تازه شد و در حال در نماز استاد چون بی بی سر از در درون کرد شخصی دید مزین و مهیب هیبت خورد که مگر خانه خود را غلط کردم حضرت ایوب علیه السلام بانگش داد که مژده مر ترا که باری تعالی مرا صحت بخشید بعده بی بی در آمد اما بسبب آن سوگند دلگیر بود مهتر جبرئیل بیامد که باری تعالی میفرماید که صد چوب درخت گندم یکجا کرده ببند و آنرا بدان زن بزن بدین حیله سوگند تو ساقط شود آورده اند که حیله سنت پیغمبر است هر که از و منکر شود کافر شود و در تفسیر مدارک آورده است که همان فرزندان او که مرده بودند همه زنده شدند و در کشاف آورده است که بعد ازان شانزده پسر دیگر زائید و شیطان لعین خجل تر شد و حق تعالی باز او را ملک دنیاوی عطا کرد و در تفسیر مدارک آورده است که هر عاقلی را باید که چون ایوب علیه الصلوة والسلام صبر کند تا چون او فرزندان یابد هم در دنیا و هم در آخرت و تا سیاه روی کند ملعون را

فصل چهارم در شکر قال الله تعالی اعملوا آل داود شکرا وقلیل من عبادی الشکور والصبر قال الله تعالی

شَکَرْتُمْ لَاَزِیْدَنَّکُمْ۔ قَالَ عَلَیْہِ السَّلَامُ اَلشُّکْرُ مَزِیْدُ النِّعْمَۃِ بدانکہ شکر بر چہار نوع ست اول شکر خلقت کہ خلق آدم علیٰ صورتہ کہ ہیچ صورت بصورت ایشان بزیبائی نمے ماند اگرچہ طاؤس زینت دارد فائدہ نیست زیراکہ پایش سیاہ ومنقارش دراز ست ودیگر اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَۃً شکر باید کہ فضلتر من مخلوقات خلافت او شد ودیگر اینکہ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ کہ ہیچ شئے بدو در تقویم برابری ندارد اگرچہ پری زورآور وخوبصورت پیداشدہ فائدہ نیست زیراکہ بوجود این تندی ورندی حق تعالیٰ ایشانرا متابع انبیا وآدمی کرد وپیغمبران را نفرستاد مگر در انسان وچشمان پری دراز کشیدہ باریدگی دارد وہیچ شکر باری آدمی نخواہد بجاے رساند زیراکہ اگر چشم راپوشیدہ مے ماند از دیدن محروم واگر کشادہ باز مے بود بہلاکت قریب زیراکہ چشم کشادہ را آفات بسیار ست ودہن آدمی چون دو سنگ آسیا ست امااز آسیا سنگ بالا مے گردد واز آدمی سنگ پایان مے گردد وبخلاف بہائم کہ بعضے بہائم چنانکہ نہنگ را نیز سنگ بالا مے گردد ونادوان این آسیا حلقوم ست بوقت اکل وشرب از طرف شکم آبے گرم آید خوردنی وخوراک وآشامیدن بدو ہمراہ شدہ میرود وہرگاہ کہ رزق او منقطع شود ہمان آب بالا نمی آید ہیچ چیزرا فرو وبیرون نمی تواند تا آنکہ مے میرد والضیا چنانکہ حضرت شیخ سعدی شیرازی فرمودہ ہست ہر نفسے کہ فرو میرود ممد حیات ست وچون برمے آید مفرح ذات پس در ہر نفسے دو نعمت موجود ست وبرہر نعمت شکر واجب۔ از دست وزبان کہ برآید ﴿ کز عہدہ شکرش بدرآید ﴿ **قطعہ** بندہ ہمان بہ کہ زتقصیر خویش ﴿ عذر بدرگاہ خدا آورد ﴿ ورنہ سزاوار خداوندیش ﴿ کس نتواند کہ بجا آورد ﴿ ودیگر آنکہ اگر کسے شکر نعمت کند شایان ست اما اگر شخصے عاقل وکامل بعقیدہ باشد شایان او ہنست کہ در خروج بول وغائط وباد البتہ شکر خدا را بجا می آوردہ باشد زیراکہ اگر شخصے تا چہل روز طعام وشراب نیابد در دنیا خواہد زیست اما اگر دو روز یا یک روز بول یا غائط یا باد نرود در حال وست از جان بشوید

مثنوی مایۂ عیش آدمی شکم ست ﴿ چون بتدریج میرود چہ غم ست ﴿ گر ببندد چنانکہ نکشاید ﴿ کو دل از عمر بر کند شاید ﴿ ور کشاید چنانکہ نتوان بست ﴿ گو بشو از حیات دنیا دست **نوع دوم** شکر ایمانے یعنی بربندہ لازم ست کہ ہمیشہ شکر بران کند کہ حق تعالیٰ مرا ازان

گمراهان نگردانید که حدیثے را مانده بطرف دیگر رفته اند بریا که آدمی را فضل بر دواب بمعرفت
است و اگر معرفت نداشته باشد دواب اند به که دواب را عذاب نه و او را عذاب سرمدی
بسبب نامعرفت کقوله تعالی وَیَقُوْلُ الْکٰفِرُ یٰلَیْتَنِیْ کُنْتُ تُرٰبًا یعنی جمله حشرات روز
جزا زنده شوند باز چون تود هائے خاک نابود شوند پس کافران گویند کاشکے اگر ما نیز خاک
می بودیم **و روایت** دیگر آورده که تراب نام کافرے بود روزے طالب علمی کتابے نوشت
قلم از دستش بیفتاد تراب بحرمت نام از خاک برداشت و بدو داد حق تعالی از ان حرمت
او را بیامرزید کافران گویند کاشکے ما هم اینچنین بودیم که خاک بیشدیم و یا بمثال آن تراب چند
عاملان کرده مے بودیم پس بر بنده لازم است که بر یافتن ایمان شاد باشد و شکر کند تا به سبب شکر
کردن از و سلب نشود **و در خلاصة السلوک** آورده است که مرتضی علی را پرسیدند ما
اَوَّلُ مَا اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْکَ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی خَلَقَنِیْ ذَکَرًا قِیْلَ ثُمَّ قَالَ سَوّٰی خَلْقِیْ
سَبْعَةَ اَعْضَاءٍ قِیْلَ ثُمَّ قَالَ عَرَّفَنِیْ حَتّٰی عَرَفْتُهٗ قِیْلَ ثُمَّ قَالَ وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ
لَا تُحْصُوْهَا **نوع سوم** شکر اعمال صالحه بتوان کرد که باری تعالی ما را از ان بندگان
گردانید که توفیق داده شده اند بر اعمال و نگردانید از انها که کاہل و کاسل اند از اعمال صالحه فاسق
و فاجر اند در کل احوال و نگشتیم از انها که واجب تعالی فرمود ثُمَّ رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سٰفِلِیْنَ
و بگردانید ما را از انها که فرمود اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فَلَهُمْ اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُوْنٍ که به
سبب ایمان و عمل صالحه ما را ایشان را اجر بے منت کرد **و ایضاً** ممنون نا تمام را گویند یعنی نعمتهای
بهشت تمامی ندارد چنانکه اگر شخصے یک میوه ببرد در حال در آنجا دیگر پدید **منقول است** که
روزے بی بی رابعه بصری را دید که سر خود را بسته بود گفت چرا بسته گفت درد سر دارم گفت عمر تو
چند گذشته باشد گفت سی سال گفت درین سی سال بیماری تو بسیار بود یا صحت گفت نے
در بیشتر احوال صحیح بودم گفت هیچگاه از قصور عبادت سر را بسته بودی گفت نے گفت وا
بر تو باد که هیچگاه از هیبت آن درد بے پایان و از خوف الله تعالی سر را نه بستی و بمجرد درد سر
دنیاوی سر را بسته داشته بدان بفرزند که اگر جزا ایمان اعمال صالحه نداری نیز شکر بدان
کن که اعمال صالحه نشد و بعضی لا اله الا الله محمد رسول الله هست قال علیه السلام لا اله

مطلب در بیان شکر عملی

الا الله ثمن الجنة چون ترا بخشد رسانید پس هیچ عمل صلاحیت آمیزه ازین نباشد نوع
چهارم شکر نبوت یعنی شکر کند بر آنکه گردانید ما را از امت محمد رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم زیرا که اگرچه انبیاء ماضی آدمی بودند وامت ایشان ایمان بود و عمل صالحه بود اما به
سبب گناه اندک مسخ مے شدند و یا زنده در زمین میرفتند و ما یان را بسبب شرافت او عمل
اندک شد و گناه بسیار و حضرت باریتعالی غفار که حبیب خود محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود ولسوف یعطیک ربک فترضی یعنی اے محمد صلی الله علیه وسلم تو کلا زاندوه امت
خود پشت مبارک خم داری من با تو امت تو چنان بکنم که راضی گردی و دیگر اینکه فردائے قیامت
شفاعت امم انبیاء محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بکند و بر امم ماضیه غنائم کفار
حرام بود و بر ایشان بغیر مسجد نماز روا نبود و برما روا شد و بر ایشان پنجاه وقت و بر بعضے
سی وقت و بر بعضے چهل وقت نماز می بود و برما پنج وقت شد و بر ایشان سال تمام روزه
مے بود و برما یک ماه شد و علی هذا القیاس عجائب و غرائب بسیار برما واگذشته اند چه
خوش گفت آنکه گفت مثنوی شکر حق را که پیشوا داریم * پیشوائے چو مصطفی داریم *
بهتر و بهتر و گزین همه * سرور و خاتم و نگین همه * در حدیث که سرور کائنات علیه
الصلوة والسلام مے فرمود که هیچ نعمتے نیست که من در نهادن و برداشتن او متحیر
نه ام که بار خدایا خواهم برداشت و یا خواهم نهاد و یا در دهان خواهم مرد هیچ لقمه را در
دهن نکرده ام که بفرو بردن آن متحیر نشده ام که خواهم فرو برد یا نه پندے اے
فرزند که خلق آزار مباش تا جزائے تعدی خود نیابی که آورده اند که اگر شخصے در تو شب
روز حیوان را رنجیده میداری و از عاقبت امر نمی اندیشی که جزائے آن خواهی یافت
منقول ست که بعضے عالمان هند چون سوار میشدند اسپ را تازیانه نمیزدند بلکه
پا پهای خود نیز مے جنبانیدند و مرکب را بر هیئت خود میماندند تا به مقصود میرسیدند اگر کسے
زمین را بکاود و ذکر را در آن جنبانید چنانستے که زنا کرده باشد بجای خود بگر در حین غلبه
شهوت و ترس افتادن در گناه روست در حدیث است هر که خاک بخورد عذاب آنکس باید
که گوشت آدم میخورد زیرا که تا شانزده گز زمین بخون و گوشت آدمیان ملوث ست و ایضاً

اگر دست کسی چرب بود اگر آنرا بخاک بشوید چنانکه گوشت آدمی شسته باشد و علی
هذا القیاس در چیزی که کسی توهم حرمت ندارد و در بلا افتد **منقولست** که شبی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در مقصورهٔ بی بی عایشه صدیقه رض آمد بی بی مضطر شد و
از جای خواب برخاست و قمیص او در دست مالیدن گرفت حضرت صلعم فرمود که اضطراب برای
چیست گفت در قمیص سوزنی دارم آنرا می یابم مبادا که در اندام مبارک تو بخلد حضرت تبسم
کردند از لبش چنان استبراق نمود که بی بی سوزن را بیافت حضرت پیش بی بی فخری کردند که
مرا چگونه استبراق دیدی مهتر جبرئیل نازل شد که مکافات این سخن خواهی یافت و ایضاً
روزی در سفر پای او ورم شد سنگ را گرم میکرد و بران ورم می نهاد تا آماس بنشیند سنگ
مناجات کرد که یا ربنا مرض حبیب تو از تو رسید و من چه گناه دارم که باتشم بسوزاند خطاب
بر او شد که انتقام تو خواهم کشید فرشتگان آن سنگ را در جبل احد انداختند در وقت جنگ
کافری آنرا در فلاخن در انداخت و بر رسول الله زد و دندان مبارکش شهید شد و این
ازان بود که به دندان سر درازی کرده بود **مسئله** در فتاوی سراجی آورده است که اگر کور هر
عصاکش داشته باشد در مسجد حاضر شدن او را لازم نیست اما در زمان رسول الله کسی در
مسجد بجهت شنودن کلام او حاضر میشدند کوری بود از رسول الله درخواست که بمسجد آمدنم
حاصل نیست رسول الله از خانهٔ او تا مسجد ریسمان بست تا بدان دلیل بیاید روزی چند
بران می آمد و منافقان حسد خوردند و کاردی چند بران ریسمان بر بستند کور چون
بران دست آورد و بریده شد بدست دیگر ریسمان گرفت آن نیز بریده شد هر دو دست
بریده در پیش رسول الله حاضر شد حضرت چشم پر آب کرد خواست تا در حق او دعا کند تا
چشمان باز یابد مهتر جبرئیل ع در رسید که رب العزت می فرماید که اروح او را کور آفریده بودم در
الحال کور است و بر پل صراط کور بگذرد چون بدروازهٔ بهشت رسد او را چشمان دهم و در
بهشت با مومنان دیدار بیند و تنها نخواهد دید کور گفت یا رسول الله من محنت دنیا
را اختیار کردم و آن می باید که بمجرد چشمان یافتن دیدار بینم **بدان ای فرزند**
که چون چهار باب بتوفیق باری تمام رسید میخواهم که خاتمهٔ کتاب را بیان کنم و دران

سال ۵ در هندی کهیانی را گویند ۱۲

مسئله در بیان خاتمة الکتاب و علامت قیامت

خاتمة الکتاب مشتمل بر چند فصل

چند چیز باقی مانده بیارم انشاء الله تعالی

فصل اول

در علامات قیامت و پیدا شدن ساعت و خرابی دنیا و اودر از آن ساعت گویند که در یک ساعت پیدا شود کما قال الله تعالی اِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِیَةٌ اٰیے بَغْتَةً یعنی ناگاه وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ السَّاعَةَ لَا تَکُوْنُ حَتّٰی تَکُوْنَ عَشْرُ اٰیَاتٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِیْرَةِ الْعَرَبِ وَالدُّخَانُ وَالدَّجَّالُ و در حدیث دیگر بعد دجال عیسی علیه السلام گفته اند و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و طلوع الشمس من مغربها و نار تخرج من قعر عدن تدخل الناس نقل در مشارق و در شرح آورده که خسف فرو بردن زمین را گویند یعنی قیامت نمی شود تا آنکه ده نشانی او پیدا نشود اول آنکه قومی بسبب شومیت گناه بطرف مشرق در زمین روند و قومی همچنان بجانب مغرب در زمین فرو روند و قومی همچنان در زمین عرب فرو روند و جزیره پارچه را گویند و گفته اند که آنحضرت مکه باشد و دیگر علامت قیامت پیدا شدن دود است و بقول حضرت مرتضی علی رضی الله عنه آن از جانب آسمان فرود آید و از مشرق تا مغرب دنیا از و پر شود و کافران بدان مست شوند چنانکه در سوراخ بینی ایشان می در آید و از جانب دبر و گوش بیرون می آید و ایشان ابدان محنت رسد و آن دود حجل و زبود امامومنان را چون زکام نماید و بعضے مفسران و محدثان بر آنند که آن دود گذشته است و دیگر علامت او دجال باشد و علامت دیگر دابة الارض باشد و علامت دیگر یاجوج و ماجوج باشند و علامت دیگر بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب علامت دیگر پیدا شدن آتش باشد از جانب عدن تا براند مردمان را یک جان کند و عدن امام شریعت در کنار دریا از شهرهای یمن و قعر فرو رفتن را گویند این همه علامت شدند اما دهم ایشان عیسی علیه السلام است که از آسمان بیاید و دجال را هلاک کند و بیان این علامات بتفصیل خواهم کرد انشاء الله تعالی۔

مسئله در بیان دجال لعین

ذکر کیفیت تولد دجال و ظهور او در آخر زمان

در شرح مشارق آورده است که نام او صائف و نام پدرش صائد است اما چون در اول حال دعوی پیغمبری کرد و در آخر دعوی خدائے کند از آن او را دجال گویند و دجال کذاب را

منقول است که ولادت او در تیه بود گویند پدر و مادرش هر دو جادوگران بودند
و تیه شهر سنگ از مدینه بعید است و چون از رحم مادر فرود آمد در حال نشست و کلان شد
گاه دعوی خدائی کرد و گاه دعوی پیغمبری و تمام کافران بدو معتقد گشتند و اکثر سخنان
غیب را با ایشان مے کرد و کرامت می نمود در آن زمان سلمان پارس و ابو درداء در تیه
بودند چون هجوم کافران در صحن صائد دیدند هر دو نزدیک رفتند و واقعه شنیدند شخصی
بدان لعین گفت که اصحاب رسول الله صلعم آمده اند گفت دشمنان من اند نزدیک آمدن نیاید
هر دو در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم شدند اصحاب جمع شدند و حضرت را پرسیدند
که این چه باشد گفت هیچ پیغمبری نبوده است که حق او را بدجال نترسانید و این آن
دجال باشد گفتند در پیش او برویم حضرت گفت موت او از دست ما نباشد بلکه موت
او از دست عیسی علیه السلام باشد و او بر ما سخن زشت بگوید و امیر المؤمنین عمر رض طاقت آن
نکند و تیغ بکشد و جنگ و جدل بے فائده واقع شود امیر گفت من بیفرمانی نخواهم کرد
اما همچنین که او را به چشم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که تنے چند جمع شوید
تا بر وی هم جمع شده با چند اصحاب در تیه رفت یاران گفتند در حال خانه او برویم اما
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که در خانه آن سگ رفتن نشاید او را شما دست بزنید
او با او دست زدن خواهد بیرون شده و در پیش ما آید چون آن لعین در پیش حضرت
رسول الله آمد گفت من انت گفت انا رسول الله گفت اگر تو بخدائی من گواهی دهی من
پیغمبری شما را قبول کنم و گواهی دهم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود مثل تو مخلوق
کور چشم خدائی را نشاید آن لعین بزرگ سنگ خورد و بر حضرت رسالت پناه صلعم
اهانت گفت امیر المؤمنین عمر رض بے طاقت شده تیغ کشید اما بفرمان رب العزت تیغ برگشت
و بمقدار چهار انگشت پیشانی امیر المؤمنین عمر رض پیده شد حضرت دست خود بر آن زخم مالید
در حال همچنان که بود شد حضرت رسالت پناه فرمود یا عمر چرا بیصبری کردی گفت یا رسول
الله بی طاقتی [illegible] را فراموش کرد و چون رسول الله با اصحابه [illegible] دجال سنگ کلان را
گرفت و در راه گذر حضرت انداخت تا که راه بسته شد همه جبرئیل فرود آمد و همان سنگ را

از راه دور کرد چون حضرت رسالت پناه صلعم در مدینه رسید دجال بدبخت قصد مدینه
کرد و سنگ کلان بر داشت چون بر یک دیوار میزد هفت دیوار بقوت آن سنگ می شکست
چون اصحاب سلاح پوشیدند و در پیش رسول الله شدند و اذن جنگ خواستند حضرت اذن نداد
و گفت که موت او از دست مهتر عیسی باشد اما حضرت رسالت پناه صلعم سر بسجده نهاد و در حق
او بد دعا کرد و در حال مهتر جبرئیل در رسید چنانکه موشی را گربه بگیرد از گردنش بگرفت و بر داشت
اما دجال دستها را در زمین زد تا آنکه انگشتان را در زمین سخت کرد و بمقدار دو چاه خاک بر گرفت
مهتر جبرئیل او را در غار کوه قاف که تمام آبها دران میریزند بماند و به زنجیرها بست الحال هر روز
بعد از بامداد همه زنجیرها را مے شکند و ماهیان که از دریا میکشد و با آفتاب بالا می کند گرم و خشک
کرده میخورد و چون سیر میشود باز فرشتگان او را بزنجیرها مے بندند علی هذا القیاس بعد هر بامداد از
خواب بیدار میشود و زنجیرها را می شکند و ماهی میخورد حضرت رسالت پناه صلعم از جبرئیل پرسید
که آن خاک چه کرد گفت چون در آنجا انداخت بمقدار دو پشته گشتند و بعد از وفات شما هفتصد و
هفتاد سال از خاک در عالم پراگنده شود تا بعد ازان علامات قیامت ظاهر شود و در روایت دیگر
آورده است که حق تعالی باد بر وی مسلط کرد و از مدینه بدان غار برد و پس پیغمبر علیه السلام فرمود که در آخر
الزمان دجالین پیدا شوند یعنی لشکر دجال که هست مرادران زمان از مشی قیام و از قیام به
قعود و از قعود و اضطجاع موت بهتر باشد زیرا که بسبب پیران و مریدان و مشائخان ناقص تمام
مردم از راه محمدی بگردند و پیر و پیشوای شیطان شوند و علامت ایشان آنست که علم و علما را دشمن
دارند و ایشان لشکر دجال علیه اللعنة و علیهم در آن زمان حیا و شرم از زنان برود منقول است
که روزی حضرت را کسے پرسید که خروج دجال چه وقت باشد گفت وقتے که زنان در زین سوار
بروند و گفت لعنة الله علی الفروج فی السروج و ایضا عدل از پادشاهان و عمل از عالمان
برود و سخاوت از توانگران و بسبب شومیت آن مردم ابر و گرد و غبار و باد سرخ بسیار و باران
اندک گردد و دختران بے یار بلکه زنان نیز یار نگیرند حضرت شیخنا و شیخ الاسلام و المسلمین شیخ
علی ترمذی قدس سره را کسے پرسید از بہر که مشائخان سلف سلوک و تصوف و بیان وحدت
را چنان مے کردند که کسے را بدان اطلاع نمے شد و ایشان را کس از کامل و کامل انتہا نسے

نمی‌توانستند بخلاف این زمانه که صوفیان و سالکان نام دارند و مدعیان اشتهار و شهرت اند
و چون پیغمبران خلق را دعوت میکنند و از مریدان ایشان زن و مرد و صغیر و کبیر و آزاد
و بنده همگی مدعیان وحدت اند خواه غلط خواه صحیح چنانچه شیخ گفت و معنی دارد یکی همین
که این زمانه آخرین است و خاتمهٔ نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم قرین است که ختم شود پس هر احدے
از بهر جمع کردن اموال دنیاوی بے محنت کار پیری در پیش گرفته اند که ایشان را مردم شیخ و
مشائخ خیال کنند و پیری بخشند و در طلب نام و ناموس دنیاوی اند و از عقبے غافل و
دیگر آنکه پیغمبر فرموده است که کل شیء یرجع الی اصله پس چون وحدت وطن اصلی ست اظهار
شدن قیامت نزدیک است از آن واجب تعالی بران هر یک او را حدیان و بعضے بعد از
الله بمنزل رسند و اکثر بسبب مرشدان ناقص در گل بمانند و گمراه گردند و در حدیث است
هر که در روز جمعه سورهٔ کهف بخواند خدائتعالی او را از فتنهٔ دجال ایمن دارد پس پیغمبر فرمود که
دران چنان زمانه دجال لعین بفرمان رب العالمین از بندها و زنجیرها خلاصی یابد و بر کوهها
هندوستان برآید و بانگ کند آواز او از مشرق تا مغرب برسد و بگوید که هر که امروز بمن پیش
آید نجات یابد و الا روز دیگر قبول نه کنمش و من خدای عالم جمله انواع کفار و اهل روافض
و بدعت و مردمان کم یقینی بسبب کم یقینی بدو رجوع کنند چنانکه او را هفت خواتین
پیدا شوند و بعقب هر خان هفت لک لشکر پیدا شوند و شیطانان و دیوان همراه او پیدا شوند و سحر
کرده دهد چنانکه بعضے کسان را باین فریب دهد که پدر و مادر تو زنده کردمش و بعضے را کشند
باز زنده کنند و آن در حقیقت دیو و پری باشند و گاهے انواع طعام و شراب پیدا کند و هکذا
بحکم الهی در حق او بسیار باشد و چون لشکر جمع شود حکم کند که شمایان سوار و من پیاده
هر چیز سوار یکه پیدا هر چه از فیل و اشتر و غیره پیدا شده شود و بعد ازان همان خر را
پیدا کند که در دنیا نیست و آن چنان است که در میان عمان چهل جزیره است و هر جزیره
چهار میل طول دارد و در همه گیاه و سبزی روییده اند بوقت صبح صادق در خوردن مشغول
تا پیداد همه را بخورد و در خواب میرود باز بوقت پیشین همه روییده می باشند و در خوردن
مشغول تا وقت شام همه را بخورد و چهل مشک شیر دران محل هر روز دارد چون همان

می‌نهد همه را خشک می‌سازد و دریاء عمان تا شاننگ او رسیده است و چون بران جسر
سوار شود عزم بیت الله کند با همه لشکر روان شود تا او را خراب کند و با او اسباب ملاهی
بسیار باشد حتی که اکثر مردمان جاهل و شهوت پرست بدان خوش آیند و خود بگیرد او
چون به اول مکه برسد بعضی لشکر را بخراب کردن مکه ماند و بعضی را بخراب کردن مدینه
ماند و خود بکوفه برود و همه هفت لک لشکر همراه او اما مکة الله و مدینه هر دو دار الامان
اند و گرد و پیچ ایشان فرود آید اما گرفتن نتوانند و چون آن لعین نزدیک کوفه برسد امام
محمد مهدی باستقبال او برود **بدان که فرزند** که نزدیک اهل سنت و جماعت
آنست که شخصی باشد در ولایت هند عبد الله نام و نام مستوره اش آمنه باشد از وی فرزند
تولد شود نام او محمد باشد و این محمد علیه الرحمة بعد کلان شدن بکوفه رود و اهل کوفه او را
بپادشاهی گیرند و او در اصل سادات باشد اما نزد یک روافض علیه اللعنة این امام مهدی
فرزند امام حسن عسکری است و در غار درآمده تیرها راست می‌کند و بوقت دجال بیرون آید
این سگان بهر سال یک اسپ و یک خر خود به پیش او می‌مانند و گوه سگ می‌خورند و این
محض افتراست و دران زمان در کوفه شش هزار زنان و هزار مردان باشند و امام مهدی
را بپرسد که من کیستم گوید تو مخلوقی از مخلوقات باری تعالی گوید لا بلکه خدای جهانم امام گوید
اگر خدائی چشم کور خود را صحت بده او را به پنجه زند و بکشد باز زنده شود باز و سوال کند
من کیستم گوید تو مخلوقی باز او را بکشد بعد استر کرده او را بکشد و زنده شود و بعد از ان امام بطرف
کوه برود و با این هزار جوانان بجنگ پیش آید هفت لک لشکر را شکست دهد و بعد بیاید و آنجا
نیز شکست دهد و بیاید به مدینه پانزده هزار گرد و در بیت المقدس بیاید و امام را در [illegible] دوازده
هزار لشکر باشد و در مدینه پانزده هزار گرد و در بیت المقدس نیز شکست دهد و تمام لشکر
او را بکشد و خود وی گریخته بجانب عرس برود و مدت سه سال انواع لشکر کفار را جمع کند و
امام در بیت المقدس امامت کند و در سه سال هر جا که نام مسلمان باشد در بیت المقدس
جمع آید روزی چون امام نگاه کند بیند که از آسمان ابری فرود آید و بر صخرهٔ مبارک بایستد
چون امام بجانب آن ابر شود و به بالا رود او را بر آنجا جلیلی را استاده یابد جامهای سبز پوشیده

و دستار سبز و فش سبز و عصا سبز بدو سلام کند و موافقت کند بدانکه این مهتر عیسیٰ علیه السلام مدت
چند در بیت المقدس هر دو باشند گاهے امامتے نماز امام مهدی و گاهے مهتر عیسیٰ علیه السلام و مهتر عیسیٰ
دین پیغمبر صلعم را تقویت بدهد و در مذهب امام اعظم رح باشد و مذاهب ثلاثه را منسوخ کند و مردگان را
زنده کند و از مسلمانان زن گیرد **و در خبر آورده است** که هر پیغمبر را قوت و زور چهل
مردان می بود و مهتر موسیٰ ع را قوت چهل پیغمبران بود و مهتر عیسیٰ ع را قوت چهل موسیٰ بود و حضرت
محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم قوت چهل عیسیٰ داشت که هر همه هزار و پانصد کس را قوت او شود بعد
سه سال دجال لعین از جانب عرش چندان لشکر بیارد که حد و عدد ایشان را بجز الله کس نداند و در
بیابان که میان مکه و روم است بایستند و چهل روزه راه به لشکر بگیرد که هیچ احدی در ان میان
نگنجد و امام مهدی و حضرت عیسیٰ ع با جمع لشکر مسلمانان قصد جنگ کنند و پیش آیند چون
دجال لعین روے حضرت عیسیٰ ع را بیند هیبت خورد و بترسد و عنان خر بگرداند حضرت
مهتر عیسیٰ بدان عصا او را بزند عصا از روے و از خر بگذرد و هر دو را بکشد **منقول است**
که دجال بیست و هفت میل طول دارد و هفت میل عرض دارد و آن خر بیست و پنج میل دراز
و پنج میل عرض اکثر لشکر در زیر ایشان هلاک شوند و بهر طرف ده میل خون دجال و خر روان شود
که اکثر مردمان در خون هلاک شوند و عصا چون از ایشان بگذرد استاده نشود تا آنکه بدان برابری
از تمام لشکر بگذرد و زمین بفرمان رب العزت تافته گردد که کفار گریخته نتوانند و چون
سنگ و چوب و درخت پنهان شوند همان چیز فریاد کند که کافر همین است تا آنکه نشان کا
جهان نماند بعد ازان فراغ و خوشی و راحت مسلمانان باشد بعد ازان چهل سال بگذرد بر
مومنان بخوشی اما سال چون ماه باشد و ماه چون روز و روز چون یک ساعت بعد ازان
یاجوج و ماجوج پیدا شوند **ذکر کیفیت اظهار یاجوج و ماجوج** - بدانکه ایشان
شش قبیل اند یعنی همه شش پسر اول ترک حرص دوم ترک خزر سوم یاجوج چهارم ماجوج پنجم
خیل ششم دیلم **و در تفسیر زاهدی** آورده است که ایشان از صد هزار بیش اند و از
اولاد یافث بن نوح اند و بعضے از ایشان از هر بلندی بلند اند و بعضے بقدر یک بلشت
قد دارند و ایشان را تولد و تناسل هست و بعضے گفته اند هر یکے از ایشان نمیرد تا او را هزار فرزند

نشود و طعام ایشان گوشت مار است و هر سال خدای عز و جل ابر است را فرمان دهد تا مار
را در ولایت ایشان افگند بغایت عظیم و آن مار تا سال دیگر ایشان را بس کند و چون سال
دو بار بیارد دران سال ایشان را فراغت بود و چون یک بار بیارد تنگی باشند و هر روز دران
سدی که ذو القرنین بسته است میکوشند و گفته اند که آلت دیگر ندارند بلکه زبانهای ایشان
چنان تیزی دارد که سنگ را میتراشند بزبان و گویند فردا بیرون آییم چون روز دیگر باز آیند
سد همچنان که بسته است هموار بود میگردد اما چون وقت بیرون آمدن شود یک تن ایشان مسلمان
گردد و چون بوقت شام برگردند گویند که فردا انشاء الله تعالی سوراخ خواهیم کرد چون روز دیگر
بیایند سد شگاف پیدا باشد تا هر مقدارے که کرده می باشند همچنان در چند روز بیرون آیند **قصه**
سد اینست آورده اند که در زمان سلطان سکندر ذو القرنین میان دو طائفه ایشان
مجادله افتاد و بجنگ ایستادند یک قوم زنده سرے را پیدا کرد که هزار سر داشت و قوم دیگر درون
حصار بند شدند چون کسے بیرون می آمد آن هزار سر او را میخورد ایشان از سلطان سکندر مدد
خواستند سلطان خود تنها همراه ایشان رفت روزی بوقت پیشین سلطان میخواست تا
بیرون قلعه رود و طهارت کند ایشان منع کردند که شما را هزار سر خواهد خورد گفت پس من برای
چه آمده ام که بجنگ بیرون نروم گفتند سیاست و دبدبه کنیم والا از دست تو چیزی نخواهد شد
سلطان بیرون شد آن قوم دیگر نیز هزار سر را فرستادند سلطان بر طهارت نشسته بود که او
رسید گفت چه شخصے که برای طعمه شیر آمده گفت من از برای بریدن هزار سر تو آمده ام و هر دو
طرفین اقوام نگاه کردند شیر خود را بر سلطان زد و حمله و مصاومت کرد سلطان از سر آتش
بگرفت و بر زمین زد و بکشتن شمشیر کشید که الحال در بریدن سر خود چه گوئی ببرم یا نه شیر
زاری کرد که بعد ازین در ان قوم نروم و بولایت خود خواهم رفت مرا بگذار چون بگذاشت شیر
بگریخت و آن قوم عاجز شده باز پیش این قوم آمدند و صلح کردند و آن قوم که سلطان را برده
بودند نصیحت کردند و مال بسیار دادند و کوه قاف را در آنجا سوراخ بود و ایشان می آمدند و دزدی
میکردند و مال مردمان را مے بردند و گاه خراج از قرینان مے گرفتند گفتند که این راه را ببند
تا بعد ازین یاجوج و ماجوج دزدی ولایت تو نکنند سلطان چون ازان جانب آمد و بستن آن

راه سعی بلیغ فرمود آورده اند که درین قرین آهن و ارزیره و مس و سرب وغیر ذلک این نوع
بسیار افتاده اند سلطان ازان آهن کوهے راست کرد و پنجاه رسن درازه کشید و بالا کرده
در میان ایشان چوب هیزم نهاده بودند و آن کوه سوراخها راست کرد و سه روزه راه بطرف
مغرب کشیده و پوست هفت گاو را یک انبان میکرد و جوان مردان رومی را نشاندند تا بمدد
دمیدن آمد و میدان گرفتند و آتش دران کوه زدند از حرارت آتش چون موم بگداخت و بهم متصل
شد و آنچه قرین آن کوه از گیاه و درخت بود همه از تف آن کوه بسوخت و مدت یکسال
گرم بود و یاجوج و ماجوج از ترس پیش نمی آیند و چون در آخر الزمان بیرون آیند اول کلانان
ایشان بیایند از جانب مشرق جمیع انواع طعام بخورند و آبهای شیرین را تمام بخورند و
چون طائفه دیگر بیایند آب شور را نیز خشک کنند و چون طائفه دیگر بیایند خلاف نیز بخورند
چنانکه رسول علیه السلام را پرسیدند که دران وقت مومنان روزگار بچه گذارند گفت بذکر باری
تعالی و شش ماه ایشان را ولایت بودند انگاه کرم در سر ایشان پیدا شوند و ایشان بمیرند باد
دریها موجود بیشود و باری تعالی باد را فرمان دهد تا ایشان را در دریا بے اندازد و بروایتے باران
بسیار بیارد و سیلاب ایشان را بدریا اندازد و هفت سال مومنان بغیر از تیر و کمان ایشان
نسوزانند و چون ایشان بیرون آیند حضرت عیسیٰ با جمیع مومنان در کوه حصار باشند بعد
ازان دابة الارض پیدا شود بعد ازان حضرت عیسیٰ را باز باسمان برند و در خلق فتنه انگیزی پیدا شود

ذکر اظهار کیفیت دابة الارض

دابه جنبنده را گویند و آن جانوریست
که در آخر زمان بیرون آید و در شرح وهبی ست که از هر صفت درو باشد که
سر او چون سر شتر بود و چشمان او چون چشم خوک و گوشهای او چون گوش فیل و سینه او
چون سینه شیر و رنگ او چون رنگ پلنگ و تهیگاه او چون تهیگاه ماده گاو و دم او چون
دم میش و پایهای او چون پای شیر میان هر دو بندهای دست و پاے او مقدار دوازده گز و
بروایتے دو گز بگز دست آدم علیه السلام باشد و ابو هریرهؓ گفت که دو از هر رنگ باشد و میان
دو سرون او مقدار یک فرسنگ باشد و این جانور از زمین بیرون آید بیک روایت آن
است که چون سوراخ و بر آسمان برسد و از حسینؓ روایتیست که تمام نگردد بیرون آمدن او

مگر بشنیده روزی از حضرت رسالت پناه پرسیدند که از کجا بیرون آید گفت از مسجد حرام و چون
بیرون آید گواهی دهد بباطلی جمله ادیان مگر دین اسلام و بیک روایت از رسول الله ثابت
که درازی او شصت گز باشد و هر یکی از آدمی را ببوید و بگوید هذا کافر بالله و هذا
مؤمن بالله و بعد بوییدن در پیشانی کافر نوشته شود هذا کافر بالله و در پیشانی
مومن نوشته شود هذا مؤمن بالله و با او عصای موسیٰ و انگشتری سلیمان علیه السلام
باشد عصا را بر روی مومن بمالد روشن گردد و انگشتری را به بینی کافر نهد و مهر نهد و در
تفسیر زاهدی آورده است که دو بار بیرون آید اول زود غائب شود دوم کرت بسیار بماند
و او بر هوا رفته باشد و گردن او عظیم دارد چون گردن اشتر و همه خلق روی زمین از مومن
و کافر او را ببینند و سخن کند و خبر از مومن و کافر دهد که فلان کافر است و فلان مومن
است و بعد از آن جز مومن و کافر نام دیگر نباشد کافر را گویند یا کافر و مومن را گویند یا مومن بعد
از آن اگر شخصی ایمان بیارد قبول نباشد و حکم آن ایمان یأس باشد **ذکر طلوع
شمس از جانب مغرب** قال علیه السلام من تاب قبل طلوع الشمس من
مغربها تاب الله علیه یعنی توبه در لغت باز گشتن و در شرع باز گشت بنده از گناه بطاعات
و از جانب حق قبول کردن است یعنی قبول کند حق تعالی او را بعد از آن و در دین فریضه است
زیرا که رسول ما را ازین خبر داده است که یکی از علامات قیامت بیرون آمدن آفتاب از
جانب مغرب است تا هر که غیب باور کند در هنگام معاینه او را سود کند و اگر غیب باور
نکند در آن هنگام او را سود نکند و او را از کافران شمارد و در **شرح مشارق**
آورده است که در آخر زمان کفر و معاصی و ظلم و بیرحمی و فساد بسیار گردد و از
شومیت آن حق تعالی یک روز آفتاب غروب کند و شب در آید و آفتاب را حبس کند و فرماید
بر آمدن بدهد و آن شب را مقدار سه شب گرداند و مردان صالح و شب خیزان بحکم عادت
بیدار گردند و وضو کنند و تهجد بگذارند و بتلاوت مشغول گردند باید آنکه صبح صادق خواهد
دمید و چون نظر بر آسمان کنند ستارگان بر قرار باشند باز بخسپند باز بیدار شوند هم چنین تا
سه کرت بیدار شوند و خلق از درازی آن شب حیران گردند ناگاه به بینند که آفتاب از

سوے مغرب برآید سیاه چنانکه نشانه سیاه باشد و برآید بے نور و درمیانه آسمان آید و در
شرح وجهی آورده هست که آفتاب و ماهتاب هر دو بے نور و سیاه بیک جا از مغرب
بیرون آیند چنانکه دو شیر جنگی جنگ کنند و بایکدیگر بپیچند چون خلق همچنین ببینند
اهل دنیا فریاد و بانگ کنند و از هیبت آن مادر از فرزند و فرزند از مادر و پدر از پسر و پسر
از پدر بگریزد و گریه و استغفار کنند اما صالحان را سود کند و کافران و فاسقان را هیچ سود
نکند و چون هر دو بنیمه آسمان آیند مهتر جبرئیل علیه السلام بیاید و هر دو را گرفته باز در مغرب کشد بعد ازان
هر دو در توبه فرو برند چون رسول علیه السلام این بگفت عمر رضی الله عنه گفت که این در توبه چه چیز باشد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود یا عمر حق تعالی درے آفریده هست جانب مغرب از برای
توبه و مر آن در را دو طبق هست از زر مکلل از در و جواهر و میان دو طبق چهل ساله راه مسافت و تابنده
هست و آن در ازان روز که حق تعالی آفریده هست کشاده هست و هر گناهکارے که از وقت آدم
تا طلوع آفتاب و ماهتاب از مغرب توبه نصوحا کند آن توبه دران در درآید و چون آفتاب و
ماهتاب از مغرب بیرون آیند و بنیمه آسمان رسند جبرئیل علیه السلام هر دو را باز گرداند و دران در
توبه درآرد و هر دو طبق را به بندد و بعد ازان توبه قبول نشود و بعد ازان بقریب قیامت
قائم شود و نفخ صور باشد معاذ جبل رضی الله عنه پرسید یا رسول الله توبه نصوح چه باشد گفت چون
بنده از گناه بکلی برگردد و پشیمان گردد و بر بدیها نشود و همه گناهان را ترک دهد و هرگز باز نگردد
این را توبه نصوح گویند هر که این چنین توبه کند دران در درآید و قبول شود و هر که چنین نکند
دران در در نیاید و قبول نشود **ذکر کیفیت قیامت** در حدیث است که بعد ازین
علامات بادے پیدا شود از مشک خوشبوی تر و از ابریشم نرم تر تا هر کجا که اهل الله یعنی
اهل علم و شریعت باشند و در مشام ایشان برسد در حال ارواح ایشان قبض شود و هیچ
احدے از مسلمانان نماند تا آنکه گوینده کلمه در جهان نماند که پیغمبر فرموده هست که تا کلمه گو باشد
قیامت موجود نشود و تمام عالم کافر مانند بعد ازان کافران در عمارات کوشکها و ایوانها بلاد و
نمایند و در طلب نام و ناموس گردند و گویند که متی هذا الوعد ان کنتم صادقین یعنی
آنچه مسلمانان در ماضی میگفتند آن ساعت کجاست چرا پیدا نمیشود ما ینظرون الا صیحة

وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ۝ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَّلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ۝
یعنی بعضے در عمارت خانهای و بعضے بزراعت و بعضے در حرب سپاهیان خود و بعضے در
جنگ و جدل و بعضے بر درست کردن سلاح چون تیر و کمان و شمشیر و بعضے در کاویدن
جوهای و بعضے در بنا کردن قلعها باشند که یک ناگاه صور را مهتر اسرافیل بفرمان الجلیل در
دمد و مهتر اسرافیل بحال یکپای پیش و یک پس و پشت خم دیده دهن گرفته صور را استاده است
تا از هیبت آن آواز ایشان بیهوش و مستان شوند وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ
شَدِيدٌ ۝ یعنی از بسیار هولها چون مستان از خود بیخبر گردند و زمین لرزیدن گیرد و کوهها
جنبیدن گیرند و زمین بشگافد تا هرچه از خزائن است در وی همه بیرون افتد و کفار گویند که
این چه حالت است بلکه گفتن نتوانند در دل خود خطره گذرانند و این اول مرتبه دمیدن باشد
و در حال چنانکه آواز تندی و رندی صور باشد مهتر اسرافیل در دمد تا هیچ احدی از حیوانات
تا مگس و پشه و مورچه در عالمین نمانند و همه بمیرند از شدت آن آواز بغیر از چهار فرشته
مقرب حاملان عرش هیچ از ملائکه و جن و انس نماند مهتر جبرئیل نزدیک سدرة المنتهی بیاید و
تکیه زند و جان را بحق تسلیم کند و ارواح مهتر اسرافیل و میکائیل هیچ از مخلوقات مانده باشند
او گوید یا اله العالمین تو حی لایموت هستی و من بنده عاجزم من از هیچ زنده هر که مانده باشد
خبر ندارم و تو علام الغیوب پس حضرت عزت جل جلاله و عم نواله از وی پرسید که ای عزرائیل هزار
در هزار بلا عدد مخلوقات مرا کشتی در هیچ احدی دلسوزی کرده باشی یا نه عزرائیل جواب گفت
یارب آری بر دو کس دل سوخته ام یکی بر شداد که بهشت سه صد سال بهشت راست کرده
بوقت در آمدن او روحش را قبض کردم و بدان حسرت کرده بود که بهشت خود را ندید و دیگر زنی
در بیابان تنها افتاده بود و طفل صغیر سینه او را میمکید از جهت آن صغیر قبض کردن
ارواح آن زن بسیار دل سوخته ام آورده اند که آن طفل فرعون بود پس حضرت عزت
بر وی خطاب نازل شد که ای عزرائیل چند لک و چند هزار انبیاء و اولیاء و دوستان مرا کشتی
بر هیچ یکی دلسوزی نکردی و بر دشمنان من دلسوزی میکردی الحال لائق تو این است که
خود را خود بکشی مهتر عزرائیل بر بالاء سیاهها و دو خود را میزند تا نزع رسد و جمله اندامها

او شکسته گردند اما ارواحش قبض نشود هفتاد بار همچنان کند بعد از آن بدرگاه ملک عزیز مناجات
کند که یا رب تو داناتری باحوال این که جان بحر بیخود و قبض نمی شود حق تعالی او را بجای خود بیارد
بصفت قهاری از و ارواحش قبض کند **قصه شداد بن عاد و آنست** که منقول است

قصه شداد

بعد رحلت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از اصحاب عبد الله نام روزی در خدمت کعب احبار حاضر
شد و گفت یا امام در دنیا باشد بهشت چیزی باشد یا نه و بدان صفت که عبد الله دیده بود
و آن چنان بود که روزی عبد الله اشتر را گم کرده بود و در بیابان بطلب آن میرفت ناگهان
گذرش بر حصاری افتاد که یک خشت از طلا و یک از نقره چون اندرون رفت و آنجا همه چیز با امثال
بهشت یافت اندکی از آن بگرفت و بیامد این خبر را عجب ماند و منقول است که کعب
دانشمند زمانه بود و بسیار کتب ملت را مطالعه خوانده بود و مرد سفید ریش بود و با رسول الله در
اکثر اوقات مجالست میکرد و احادیث از ایشان میگرفت اما ایمان نمی آورد و بعد از رحلت رسول الله
روزی در کتابها یافت که محمد آخر الزمان پیدا شود هر که بدو ایمان نیارد کافرست که اینجا مسلمان شد
پس امام گفت آری در عهد ماضی پادشاهی بود نام او شداد و پادشاه تمام روی زمین بوده است
و بدانکه در دنیا چهار پادشاه گذشته اند که هر یکی تمام دنیا داشته دو مسلمان یکی سلیمان ع و دوم
سلطان سکندر و دو کافر یکی شداد و دوم نمرود و این شداد از عالمان زمانه پرسید که بهشت
چگونه باشد گفتند شنیده ایم که گفت که حصار وی چهار است و درختان او چگونه باشد گفتند
حصار وی یک خشت طلا و یک نقره باشد و چهار جوی دارد از عسل و زنجبیل و آب و شراب و زمین
او از طلاست و درختان او از نقره اند و برگهای او از طلا و مرغان نیز از نقره اند و منقارها از طلا
و مشک خاک وی بوده و سنگریزه او در بود و علی هذا الطریق بهشت را بیان کردند شداد کسان را
باطراف عالم فرستاد و جائی که نه سرد و نه گرم بوده ارم را یافتند و طلا و نقره و در و جواهر و مشک تمام
روی زمین را جمع کرد و بهشت سه صد سال همچنان بهشت مرتب کرد باز از عالمان پرسید که
مسلمانان چگونه در بهشت درآیند گفتند که محمد علیه الصلوة والسلام با فرشتگان در عمارتها درآیند
و سائر انبیاء و صوفیان و اولیاء باشند و با تمام [illegible] شداد بهشت همچنان کرد با جمیع
[illegible] آن بهشت [illegible]

در آمد حضرت عزت را غیرت بکار شد که این چیز اگر چه فانی ست اما بمثال بهشت کرده فهم بهشت
نا سپیده و قول این او را روزی نگریدم در شب شبها تافته بقدار نیم بر ایشان با پیدان گرفت تا
همه را به یکدیگر بساخت و هلاک کرد و آن بهشت در زمین دنیا بقدر رسید الهی غایب شد [illegible]
گفت آن بهشت را کس نخواهد دید یا نه گفت آری امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یک کس ببیند
گفت آن کس چگونه باشد گفت در بپای آورده است که شخصی باشد سرخ ریش و موی میانه و صاحب
ولا و بنام او عبد الله بود و در طلب شتری آید آن حصار بیند و در آید و نیز گرفته بیرون آید
عبد الله گفت از خدای [illegible] شناخت یا نه گفت آری اما نام تو چیست گفت عبد الله گفت والله
بالله که [illegible] عبد الله اقرار کرد و تمام ولایت بدان وادی رفتند طلب کردند
نیافتند بعد از آن چون حضرت عزرائیل بمیرد در مدت سی سال میوهای روی زمین پخته بریزند
و هیچ زنده سری نباشد که بخورد و بعد از آن چهل روز متصل باران باریدن گیرد و آن آب
سفید بمثال منی بود و تمام دنیا را از قاف تا قاف یک دریا گرداند بعد از آن اول حضرت
جبرئیل را زنده کند و این آب را در یک پر خود نگاه کند و التماس کند که یا رب این آب را حکم
حق تعالی آن گاوی را که در زیر هفتم زمین است زنده کند جبرئیل را بفرماید که این آب را در حلق
او ریزد چون در حلقش ریزد تا دل او نرسد در میان دهن و حلق او خشک شود و فریاد
بر آورد که یا رب با دین مدتها به یاد رزق میرسانیدی الحال جگرم بسوخت چرا رزق نمیرسانی
بعد از آن تمام ملکوت را زنده کند و هر احدی از ملکوتیان را بخدمت نگاه کند که اول از آن
شخصی [illegible] بعد شد پس حضرت اسرافیل را فرمان دهد تا صور بدمد قطرها و خاک آدمی که در هر
جای پراگنده شده اند همه بطرفة العین جمع شوند و چون دوم کرت بدمد شخصی هر آدمی
بهمان صورت او پیر و یا جوان یا کودک یا لنگ [illegible] باشد راست شود و چون سوم کرت
بدمد جمله انواع از سر زنده شوند اما همگی غایب در قبر خود باشند بعد از آن حکم باری تعالی شود
در جبرئیل را که محمد آخر زمان را از قبر برانگیزان و طلب کن [illegible] یافتن قبر محمد
شود مناجات بدرگاه عزوجل کند که محمد علیه السلام کجاست تا گاه ستون نورانی بر ولایت
مدینه ایستاده بیند که سر او با آسمان باشد چون بدانجا رود و بگوید الصلوة والسلام علیک

یا محمد یا رسول الله حضرت رسالت پناه صلعم در حال جست زده برخیزد و هیبت زده
باشد و بگوید یا اخی جبرئیل بپرسم مرا چه کردی مبادا حساب کرده باشند او گوید یا رسول الله
هیچ احدی پیش از شما برنخاسته است حضرت گوید الشکر و الحمد لله که امت گناهگار مرا پیش از
من بدوزخ نبرده‌اند بعد از آن در پیش مهتر جبرئیل حوض مال باشد روی او را بدان پاک کند از
گرد و غبار و بدست مهتر عزرائیل حله او باشد بپوشاند و بدست مهتر اسرافیل تاج باشد بر
سرش کند و بدست مهتر میکائیل نعلین او باشد در پای کند بعد از آن حکم باری تعالی شود
که مردان را حکم برخاستن است مهتر جبرئیل گوید رجالا رجالا اول بی بی مریم قدست ارواحها
برخیزد زیرا که خود را در صف مردان نهاده است حشر شده است بعد از آن جمله مخلوقات حشر شوند
کما قال تعالی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ ○ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن
بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا ۜ هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ○ **و منقول است که**
چون تمام مخلوقات حشر شوند بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها برنخیزد حکم شود که ای زهرا چرا برنمی‌خیزی
گوید یا ربا اندام مرا بغیر از مادر و پدر و حسن و حسین و مرتضی کسی دیگر ندیده است الحال در
حشر الخلائق شرم دارم مهتر جبرئیل عماری زبرجد پیش آرد و در آن بر داشته در زیر عرش برد

فصل دوم در بیان کیفیت ایستادن خلائق و مردان رسیدن از پل صراط تا بجنان

پدر آن ... فرزند در روایت مسطور است چون شخصی [illegible] جانب که گام بردارد قدم ما مقتضی
پادشاهی رسید [illegible] آنکه ما روز [illegible] در جهان گام بیاشند که قدم هفتم هر شخصی بهر جا بر سر
هارون نام میرسد و این بنا بر مردان بسیار خلائق است زیرا که مقدار شانزده گز زمین هم
بگوشت و خون آدمی مخلوط است پس چون همگی حشر شوند در دنیا نگنجد کما قال الله تعالی
الْقَارِعَةُ ○ مَا الْقَارِعَةُ ○ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ○ تا آخر و قارعه در لغت کاه کوفته را گویند
یعنی مردان روز دلهاء مردم چون کاه کوفته و غمزده باشند آنکه سجین حشر جای استادن نیابند
پس همه مثال چوگان تلخ کبیده پا باشند بر سینه افتاده باشند و کوههای حق تعالی چنانکه
ریگ بیشه سیزه ساز و یا در اقران و چند تا بر خلائق بیاشند تا که در دنیا بلندی و پستی

مسئلہ در بیان [illegible]

نماند همه هموار شود قال الله تعالی فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ۝
و آسمانها بفرمان باری تعالی بشگافد و چون گل سرخ بنمایند چون روغن بگدازند و بر
خلائق ریزند وقال الله تعالی فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا
السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا ۝ و از هیبت آن روز پسران پیر شوند یعنی
موی سر ایشان سفید شود و بعد از ان آن زمین که در تحت الثری ست کما مر کرت ۳
باب الصلوة که مقدار ده هزار برابر این دنیاست بیارد و چون فرش آنرا در زیر زمینها پهن
کنند و این از ایشان بکشند تا بران زمین یکبارے راجلے بیابند و این زمین و آسمانها
را تا سبع ارضین و بر روایتے این زمین بر روایتے شانزده روی زمین را یک فرشته
بردارد و در دست خود بگیرد بالا کند و بگوید که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ اے آدمیان و اے پریان
و اے وحوش و اے طیور و اے ملک و اے خزنده و پرنده که پادشاهی این زمین میگردید از
جهت این دنیا فانی خون مردم بیکدیگر میریختند و اموال یکدیگر میخوردید پس بگویید که
پادشاهی این زمین امروز کرا باشد هیچکس را زهره دم زدن نباشد و بر جمله خلائق
هیبت افتد باز آن فرشته خود بگوید لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ یعنی پادشاهی مر کسے راست که
گردن کشان از بشکست و من بعد هیچ کس از پادشاهی دم نزند بعد از ان آفتاب بطریقیکه
در فصل ایمان مذکور ست بیارد و مدت پنجاه هزار سال بران زمین تا بیک پای بایستند
در خبر ست هر که لغو بگوید یعنی سخن بیهوده و زیادتی چون سخن هیزم هیزم دیگ دیگ
چوب چوب و غیر ذلک لغویات او را مدت پانصد سال بران زمین گرم استاده دارد
معلوم باد که اکثر وعده و وعید این عرصات در قبل کتاب بیان کرده شده ست از ان
نیاوردم پس بعد از پنجاه هزار سال جمله عوام الناس در پیش عالمان و صالحان شوند بگویند
که در حق ما شفاعت کنید باز جمله بنی آدم در پیش بابا آدم شوند و بنالند که یا ابو البشر علیهم
و طاقت نمی آریم در حق ما شفاعت بکن و بگو تا حساب کند خواه بدوزخ برد خواه به بهشت
بابا آدم علیه الصلوة والسلام جواب دهد که اے فرزندان من بسبب خوردن دانه گندم
شرمنده ام به پیش نوح علیه السلام روید نوح علیه الصلوة والسلام گوید که در پیش ابراهیم علیه

رود زیرا که من بسبب طلب کردن هلاکت قوم خود شرمنده ام و ابراهیم علیه السلام گوید که بر
من آتش نمرود سرد کرده بود و دیگر گستاخی بدرگاه امنے توانم کرد و در پیش موسے علیه السلام روند
موسے علیه السلام گوید که چون من بدار سیخواستم در جواب من لن ترانی آمد من هنوز دران هیبت
ام و شرم میدارم از سوال دیگر و در پیش عیسیٰ روید عیسےٰ گوید که من بدعا مرده را زنده مے کردم
کافران مرا خدائے دوم مے گفتند بدان شرمنده ام نمی توانم بدرگاه او سوال کرد در پیش محمد
صلی الله علیه وسلم بروند حضرت را از احوال ایشان خبر نباشد زیرا که بشراب بهشت مست
باشد چون تضرع ایشان بشنود در حال جست زده برخیزد و در زمین گرم بالیند و زبان
شفاعت بکشاید و گوید یا رب الارباب هرچه از نیک و بد از دست بندگان تو در وجود آمده
است بار ایشان حساب کن و هر یک را بجا ولے خود ببر بعد ازان بفرمان رب العزت
کتابهاے خلائق روان گردد و بصاحب خود برسد مومنان را بدست راست بدهد و کافران
را پس پشت بدهد درحال که دستهای چپ ایشان شکسته بجانب پشت و گردنهای ایشان
بپس پشت شکسته باشند و همه خلائق بقدرت الٰهی بجماعت از خواندن خلاص شوند
کما قال الله تعالیٰ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ بعد ازان میزان را نصب کنند و دسته او بدست مهتر
میکائیل باشد و هر دو پله میزان پانصد ساله راه باشد و اعمال هر یک از بندگان چون کوهها توده
شوند و جاے یک جانب نیکی و دیگر جاے بدی در خبرست که شب و روز بیست و چهار ساعت
است و در هر ساعت یک صندوق برای این بنده بست مے شود اگر دران ساعت بعبادت الله و
ذکر و فکر و تلاوت قرآن و غیر ذالک من المشروعات مشغول باشد آن صندوقها پر از نور باشند
و اگر دران ساعت بکذب و فحش و غیر ذالک من المشروعات مشغول باشد نعوذ بالله من ذالک
آن صندوق پر از آتش بود و اگر دران ساعت غافل بود آن صندوق خالی بود پس در یک
طرف صندوقهاے تاریک اندازد وزن کنند و معلوم باد که درسی روز هفتصد و بیست
صندوق مهیا شوند پس نظر کنید که چه مقدار باشد در سال و دو سال منقولست
که حضرت ابوبکر الصدیق و امیر المومنین عمر رض بر میزان استاده میباشند و دست اندازی کنند
یعنی اگر نیکی راجح آید بنده خلاص شود و اگر نیکی و بدی هر دو برابر باشند نیز خلاص یابد و اگر

اگر نعوذ باللہ منہ اندک بدی راہیچ آید پیشین دست اندازند ہمین مقدار را بپوشد تا بخشش
خواہد بخشید در خبرست اگر بدی ہیچ آید باری تعالی بندہ را فرمان دہد برو و پیش فرزند
و مادر و پدر و غیر ذلک از اقربا بمقدار این بدی نیکی التماس کن تا ترا نجات دہم اول در پیش
زن رود کہ اے زن در تمام عمر غمخوارگی کفاف تو میکردم اعمال اندک از نیکی خود بہ بخشش تا
خلاص شوم او گوید اے شوہر من بجان خود درماندہ ام نمیدانم کہ حال من چہ خواہد شد ہکذا در پیش
ہر یک از اقربا چون مادر و پدر و فرزند برود ہیچکس بدو دستگیری نکند شرمندہ در پیش باری تعالی
بایستد گوید یا ربنا بغیر از تو پناہ ندارم و تو علام الغیوبی کہ ہیچکس دستگیری نکرد از حضرت عزت
خطاب در رسد کہ اے بندہ اگر در دنیا این مقدار شرم از من میکردی ہمہ گناہان ترا بخشیدم
الحال برو ترا بخشیدم و اگر نعوذ باللہ کہ اینچنین نجات نیابد حضرت رب الارباب
برو رحم نکند امیر المومنین عثمان ذی النورین دران زمین گرم بیک تیز روی باشد و این خبر را
برسول اللہ ؐ و بی بی فاطمہ زہرا ؓ برسانند و ایشان ہر دو در زیر عرش باشند و بسجدہ افتادہ
باشند و بگویند کہ فلان بن فلان اینچنین خلاصی نمی یابد اگر مرد باشد شفاعت او رسول
اللہ ؐ بکند و اگر زن باشد شفاعت او بی بی فاطمہ زہرا ؓ کند و اگر نعوذ باللہ منہ شخصے نہایت
گناہگار باشد کہ از نیکی ہیچ نداشتہ باشد و کافر باشد کہ شفاعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم خلاص نیابد او را بدوزخ روان کنند و حضرت مرتضی علی رضی اللہ عنہ در جانب پیش از دوزخ
خیمہ زدہ استادہ باشد کہ من کافر و عاصی مسلمان را نخواہم بدوزخ ماند ہر کہ حق تعالی او را
نصیب کردہ باشد نجات مرتضی خلاص کند و اگر حق تعالی خلاص او نخواستہ باشد چون پیش
حضرت مرتضی ؓ رسانند صورت او را دگرگون کنند چون خوک و خرس و بوزنہ و غیر ذلک و بدان
فریب او را دیگر رانند یا بصورت آدم کنند منقول ست کہ دران روز خوکے از دوزخ بیرون
آید کہ یک گام او در مشرق و دیگر در مغرب باز داشتہ باشد و بگوید کہ یا رب گرسنہ ام مرا غذا بدہ یا
فرمان شود کہ از چہ میخواہی گوید دہ طائفہ آدمیان را میخواہم چون مشرکان و بت پرستان و ترسایان
و جہودان و مجوسیان و دہریان و رافضیان و خارجیان و [illegible] و جوگیان بقربان اینچنین
ہمہ را در کام خود فرو برد و چون [illegible] بگوید یا رب گرسنہ ام باز آفتاب [illegible] و

ماهتاب وستارگان نه اید و هرچه چون این را ببیند در دوزخ رود و معلوم باد که طایفه مذکوره
را در شکم و موت نباشد بلکه شکم او بیخ دوزخ ست همیشه در آن مضیق احوال معاقب باشند
پس بدان ای فرزند که چون خلایق از میزان خلاص شوند صراط را نصب کنند از موی باریکتر
و از تیغ تیزتر و از شب تاریکتر سی هزار ساله راه طول داشته باشد و مر او را هفت کوتل باشد
و مرور کل خلایق از جن و انس بران باشد کما قال الله تعالی وَاِنْ مِّنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلٰى
رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا یعنی نیست هیچ احدی از پیغمبران و اولیا و کافران و مومنان مگر که گذر
بران دوزخ داشته باشد و همه در آن در دوزخ در آیند بعد از آن هرچه باقتضاء الهی رفته
است خلاصی یابد و هر که باری تعالی هلاک کرده است در دوزخ ماند کقوله تعالی ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِيْنَ
اتَّقَوْا وَّنَذَرُ الظّٰلِمِيْنَ فِيْهَا جِثِيًّا یعنی بعد آوردن در دوزخ آنانکه مومنان باشند ایشان را
نجات دهم و آنانیکه کافراند ایشان را در دوزخ بگذارم و در خبرست که در کوتل اول خلایق
را از توحید باری تعالی پرسند که باری را چگونه شناسید و در توحید او شرک آورده اید یا نه
بیگانگی او چگونه متیقن بودید و در کوتل دوم از ادا کردن نماز پرسند که چگونه باحکام و ارکان
ادا کرده اید و فرائض و سنن و واجبات او چگونه بجا آورده اید سوم جا از روزه پرسند و این سه
بالفعل ست از هر احدی پرسند و در کوتل چهارم از کیفیت از حج پرسند کسی را که استطاعت
زاد و راحله و امن طریق باشد و در کوتل پنجم از ادای زکوة اموال پرسند و در کوتل ششم از
حقوق والدین پرسند و در کوتل هفتم از حق مظلومان پرسند پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده دوزخ
را چه دیدم از درویشان هست خود گفتند یا رسول الله درویش فقیر را میگوئی که در دنیا چیزی ندارند
گفت لا بلکه ایشان هست باشند که نماز و روزه و حج و زکوة بجای آورده باشند اما فردای قیامت بعضی
درویشان هست زنند که خون ما را بناحق ریخته و دیگری گوید که مال مرا بناحق خورده هکذا بر جان او
ظلم کرده باشد مظلومان جمله اموال او را ببرند و او درویش ماند یعنی مفلس ماند از عمل خود پس بدان
سبب با آتش سوزد منقولست که اگر سوم حصه درم از کسی بظلم خورده باشد با نصد نماز که
مقبول بارگاه خدا باشد از وی ببرند و در تفسیر مدارک آورده است که چون جمله
خلایق را در دوزخ ست پس احوال مومنان چگونه باشد گفته اند اینکه آتش دوزخ مر

نه عاصی بفرمان باری تعالی بر کافران و فاجران حمله کند و ایشان را بگیرد و بر متقیان چون آتش
ابراهیم علیه السلام سرد شود تا ایشان بگذرند و هر گروه فوج فوج شده بگذرند پس هفت کوتل
و در هر جا که غلط شوند در دوزخ روند پس در دوزخ اول که جهیم نام اوست در وی عاصیان امت
رسول الله باشند و کمترین عذابهای دوزخ آن ست که نعلین آتشین در پای ایشان کنند
که مغز سر ایشان از شدت حرارت چون دیگ مسین بجوشد **منقول ست** از حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم که دیدم بیابانی را در دوزخ که طول و عرض وی را نداند هیچ احدی جز
خدای علیم و دران بیابان صندوق آتشین دیدم بغایت کلان و دران صندوق مارهای دیدم
مر او را یک لک سر بود و در هر سر او یک لک روی بود و در هر روی او یک لک دهن بود و در
هر دهن او یک لک دندان بود گفتند یا رسول الله این عذاب از که باشد گفت از کسی که
دو سوره قرآن بخواند و خمر خورد و یا قمار بازی کند چون شیر بزد و قطار **وایضاً** در دوزخ
صندوقها اند پر از مار و کژدم هر کژدم مقدار چهل ساله راه طول دارد و در دهن هر یک از آن
ماران آسیای آتشین می گردد که اگر یک مار از آن نیش بر کوههای دنیا زند کوهها چون موم
بگدازند و در دوزخ دوم که جهنم ست دران کسانی باشند که از فرائض با بیتالی گردن کشی
کرده باشند و از جهت سستی و کاهلی نفس نماز را بجای نیاورده باشند و در پایه جحیم دران ست
دران دوزخ مر آنکسان را حقبه باشند و هر حقبه هشتاد سال و هر سال هشتاد ماه و هر ماه هشتاد
روز و هر روز هشتاد ساعت و هر ساعت او چون هزار سال این دنیا باشد و از جحیم آتش
او سخت تر گرمی دارد کما قال الله تعالی قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرًّا یاران گفتند یا رسول
الله برای عذاب این آتش نیز کافیست حق تعالی سخت گرمی برای چه یاد کرد گفت ای یاران
من اگر این آتش را دران دوزخ بیارید در وی خواب کند و در دوزخ سوم که نام او لظی ست جمله
انواع مشرکان و کافران و بدبختان باشند و منکران باشند کما قال الله تعالی فَاَنْذَرْتُكُمْ
نَارًا تَلَظّٰى لَا يَصْلٰهَا اِلَّا الْاَشْقَى الَّذِیْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى و لظی زبانه زننده را گویند که پانصد
ساله راه دور مردمان را بزبانه گیرد و در دوزخ چهارم که نام وی سقر ست جهودان و ترسایان و دشمنان
خلفای راشدین چون روافض و خوارج و غیر ذلک باشند و در دوزخ پنجم که نام او سعیر ست جمله

انواع شیاطین و اهل ذمیه و اهل ذمه باشند زیرا که ایشان جمله احکام شرع شریف را می شنوند
و کفر را می ورزند و ایشان را عذاب سخت تر باشد از عذاب کافران کما قال الله تعالی و
جعلناها رجوما للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر وللذین کفروا بربهم عذاب
جهنم وبئس المصیر اذا القوا فیها الخ در خبرست که آواز او چون آواز خرست
اما آوازی که خر در حالت استادن آواز کشد و آن بغایت زشت تمامی باشد مر سامع را
کما قال الله تعالی ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و از غضب الهی چون دیگ مسین
میجوشد و زبانهای او یکدیگر را میبزنند و از وی میگذرند و شرارهای او چون شتران کلان
باشد و پانصد ساله راه مردمان را زبانه گیرد و چون اهل کفار را دران اندازند خازنان دوزخ
نوزده فرشتگان اند که گره پیشانی ایشان باز نشده است یعنی همیشه ترش روی اند و هرگز سخن
خوب نگفته اند با هیچ کافران را پرسند که ای بدبختان هیچکس از پیغمبران و عالمان شما را این
احوال معلوم نگردانیده اند ایشان گویند که تحقیق ما را میترسانیدند ولیکن ما ایشان قبول نکردیم
واگر ما ایشان را بعقل تمیز میکردیم نمی بودیم اند دوزخیان و دران زمان اقرار و اعتراف بکنند اما ایشان
را سود نکند و دوزخ ششم که نام او زمهریرست و آن از برف و ژاله است و سردی دارد بغایتی
سرد چنانکه گرمی دیگران بغایت گرمست پس جمله انواع یاجوج و ماجوج و آن آدمیان مختلف
الالوان که پیش ازین بیان کرده شده درو باشند و در دوزخ هفتم که نام او هاویه است جمله
مضل مردمان چون پیران ناقص که مریدان بفسق و فجور و به برگشتن از طریق شریعت خوانند
و جوگیان و برهمنان و غیب گویان و منجمان باشند و معلوم باد که هر دوزخی که بمراتب
از دیگری فرودترست آن از ان اعلی گرمترست چنانکه بترتیب مذکور شدند در خبرست
که این دوزخیان هفتاد هزار سال گویند ربنا ربنا هیچ رحم بر ایشان نشود و بعد ازان اتفاق
کنند که در دنیا ما مسلمانان صبر می نمودند تا آن کار نتیجه می انجامید ما ایشان نیز صبر کنیم هفتاد هزار
سال صبر کنند از حق تعالی خطاب بر ایشان آید که اگر صبر کنید یا نکنید من بر شما رحم نکنم باز چهار
هزار سال ربنا ربنا گویند بعد ازان یک کرت از زبان ایشان این بر آید ربنا غلبت
علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون از حضرت

عزت عتاب بر ایشان نازل شود و بگوید قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ۝ إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ
مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ۝ فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ
سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنسَوْكُمْ ذِكْرِي وَكُنتُم مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ ۝ **در خبر است** که کافران در دوزخ بگویند ای پروردگار بد بختی نفس ما غالب شده بود اگر ما را بیرون کنی و باز بگردیم بر معاصی و کفر پس آن هنگام از ظالمان باشیم از حضرت عزت خطاب شود که ای بدبختان خاموش باشید زیرا که چون در دنیا بندگان استغفار و آمرزش میخواستند و عبادت من می کردند و ریش و فش می ماندند شما ایشان را مسخره و استهزا میگرفتید و خنده می کردید پس الحال از رحمت من نا امید باشید بعد از آن دوزخیان چون سگ بانگ کنند نه بلفظ خود بفهمند و نه دیگران بلفظ ایشان بفهمند و گاهی آرزو برند که یا رب اگر باران می بود ما با آن می یافتیم بفرمان باری تعالی ماران و کژدمان بر ایشان بارد **منقول است** که حق تعالی مرگ را مانند گوسفند سیاه کند و بکشد نصف او را در بهشت اندازد و نصف در دوزخ و همه اهل بهشت و دوزخ از آن بچشند و ندا شنوند که این مرگ است که من بعد از و مرگ نباشد دوم اینکه کیفیت باز نمودن احوال یک بدیگری نباشد که من چه عذاب دارم و تو چه گناه عذاب داری زیرا که چون در دنیا کسی را محنت رسد باز نمودن احوال بدیگری بار از دلش برداشته میشود سوم اینکه ماران و کژدمان دوزخ از دوزخ بدتر اند از روی سختی زهر دندان ایشان چهارم اینکه دریاست در دوزخ حمیم نام که سخت جوشیده است چون بخوردن بالا گیرند گوشت و پوست روی ایشان بریزند و چون فرو برند تمامی گوشت ایشان بریزند باز بحال عذاب در حال برویند کما قال الله تعالی يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ **و در خبر است** که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم هر چند گنهگار باشد روی های ایشان سیاه نگردند و چشمان ایشان زرد نگردند روزی جهودان از خازنان دوزخ پرسند که ای خازنان ایشان کیانند که روی ایشان سیاه نگشته است گویند ایشان گنهگاران امت محمد رسول الله هستند پس جهودان گویند که ای امت محمد شما را فخر می کردید و محمد شما را شفیع کرد ایشان تضرع بدرگاه لم یزل بیارند که ما را در سر که کافران شرمنده کردی از حضرت عزت خطاب شود مر جبرئیل را که برو حال

امت محمد به بین جبرئیل بیاید و خازن را گوید تا در دوزخ باز کند بگوید ای خازنان حال
امت محمد چیست عاصیان در حال فریاد بر آرند که ای خازنان وی کیست که از حال
مایان میپرسد گوید وی دوست جبرئیل که بر پیغامبران فرود می آید ایشان فریاد بر آرند ای
جبرئیل سلام ما بر محمد برسان که مارا چرا بجهودان ماندی چون این خبر مهتر جبرئیل بحکم رب
الجلیل بمحمد علیه السلام برساند در حال بر خیزد و بر زمین گرم ایستد که امت مرا با کافران همراه مانده
یا امتم به بخش و با من به بهشت نروم و بی بی فاطمه زهرا رضی نیز استاده شود بیک دست امیر
المومنین حسین رضی گرفته باشد و بگوید که یارب جزاء طفلان بی گناه من بده و خونهای این دو تا
عذاب کنم حضرت باری تعالی خطاب برسول الله صلی الله علیه وسلم آید که شمر و یزید را هفتاد بار
بر پل صراط بکاردهای آتشین پاره پاره کردم و هفتاد بار برای عذاب زنده کردم و من قسم بعزت
و جلال خود یاد کرده ام تا بی بی فاطمه رض و جمله مقتولان خونیان را نه بخشند همیشه بدین نوع
معذب دارم بلکه عاصیان دیگر را نیز بشومیت ایشان نجات ندهم تا آنکه بی بی فاطمه رض راضی نگرد
ایشان را نه بخشند رسول الله هر چند به بی بی الحاح کند قبول نکند بعد از آن بیک ناگاه
در هوا تختها را پران بینند که بغایت لطیف و نظیف و بلند و خوش هستند و در آن محلهای رفیع
باشند و در آن نغمهای سرود و آواز گوناگون باشند که اگر آواز یک نغمه از آن در دنیا شنود
شود مرغان از هوا در افتند و آب از رفتن باز ایستند و زهره های عاشقان بترقند چون
نظر بی بی فاطمه و حسن رض و حسین رض و جمله مقتولان و مظلومان بر آن برسد گویند یا رب این هواها
و کوشکها و تختها از کیان را باشد هاتفی بر ایشان آواز کند که این از کسی باشد که قاتل خود را
بخشد تمامی مقتولان بیکبار بفریاد بخشیدن بر آرند پس از اینجا معلوم میشود که یزید و شمر هر
دو به بهشت بروند و چون بی بی فاطمه راضی شود هر یک از شفیعان دست بشفاعت
زنند پس طفلان در زیر عرش بایستند و فریاد و گریه بر آرند از حضرت پروردگار خطاب
شود که ای طفلان بی گناه چرا گریه میکنید گویند یارب تا در دنیا بودیم از مادر و پدر سیر
نشده ایم الحال طاقت جدائی نداریم گویند ایشان گنهگار اند بمقدار گناه عقوبت کنیم
شما به بهشت بروید طفلان گویند هرگز نرویم تا مادر و پدر ما را نه بخشی حق تعالی آنکه را فرمان دهم

که ایشان را بزور گرفته در بهشت برید چنان بگریزند که ملائکه ایشانرا گرفتن نتوانند باز
حکم باری تعالی شود از روی عتاب که ای طفلان چون حکم من قبول نمی کنید پس شما نیز
بدوزخ روید همگی یکبار روان شوند چون برکنار دوزخ رسند بفرمان حق تعالی نور در
دوزخ بتابد چنانکه هر طفل والدین خود را ببیند بمجرد دیدن چون مرغان سفید خود را در دوزخ
پران اندازند از کثرت شفقت ایشان در تمامی عرصات محر بود و گریه بخیزد اما آتش دوزخ
بگریزد از ایشان و ایشان والدین را خلاص کرده بیارند **و منقولست** که پسر پیش
رود و والدین در عقب او روند و اگر دختر باشد والدین را پیش اندازد و در پس رود و سقط
نیز برای شفاعت زنده شود اگر خلقت او ظاهر باشد و بر پل صراط هر دمان فوج فوج روند اول
فوج عاشقان در رسند گویند کیانند گویند عاشقانیم گویند عاشقانرا هیچ نیست بگذرید بعده
فوج محبان در رسد ایشان را نیز همچنان گویند بعده فوج مومنان مطیع و متقی در رسد ایشان
را نیز همچنان گویند بعده فوج عالمان در رسد گویند عالمانرا هیچ نیست بگذرید گویند یارب
نگذریم زیرا که در فرقان مجید خود فرموده بودی إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ یعنی مسلمانان جز این
برادر اند و باز در جای دیگر فرموده بودی که هر که از اقربای خود و برادران خود قطع کند
شفقت و مودت را پس چنانستی که از من قطع کرده باشد ما بان الحال نیز بران عمل کنیم
از برادران عاصیان خود قطع نکنیم تا به بلا گرفتار نشویم فرمان شود که ایشان را هنوز بقدر
گناه عذاب نیست شما بگذرید ایشان قبول نکنند فرمان شود ملائکه را که سلاسل در گردن کمر
ایشان اندازند و بسوی بهشت بکشید همچنان کنند اما ایشان را خدا چندان قوت بخشد
که اگر تمام ملکوت در یک کس بچسپند جنبانیدن نتوانند بعده فرمان رب العزت بدان شود
که اگر بجانب بهشت نمی روید پس شما نیز با ایشان در دوزخ باشید در حال بسم الله الرحمن الرحیم
گویند و بجانب دوزخ روان شوند چون نزدیک رسند آتش دوزخ از ایشان بگریزد و بگوید
یارب تو عهده سیاه رویان کرده من طاقت تاب این سفید رویان ندارم پس ایشان
بر جاهای دوزخ برسند و دستهارا فرو دلتان کنند هفتاد و هفتاد بیک تار ریسمان بیرون
آیند بجا بقدر آنکه اراده خدای تعالی باشد خلاص کنند و از طرف عاصیان فریاد کنند عالمان

بعضے گویند کہ ما نفس شما راست کردہ بودیم وبعضے گویند کہ ما خدمت در متاع دنیا و بہ دستگیری
کردہ بودیم وبعضے گویند کہ ما خدمت شما را بجان کردہ بودیم و ہمہ را نجات دہند وچون
عاصیان را روان کنند شیطان لعین فریاد برآرد کہ یا الہ العالمین مطیعان مرا چرا بخشیدی
کہ ایشان در تمام عمر بگفتۂ ما خون ناحق وزنا وخمر خوردہ ومال دیگر بناحق غارت کردہ می بردند
خطاب آید کہ ای لعین از ایشان دست انداز گوید یارب بہتر سہم خطاب آید کہ اگر تو مے ترسی
من از کرم خود شرم دارم کہ چون یکبارہ بخشیدم باز پشیمان نشوم آن لعین نابکار وآن ملعون
شرمسار بحضرت رب العزت دعوی وخصومت پیدا کند کہ فرا رعان مرا چرا رہا کردی کہ ایشان
در قبول کردن امر من بودند حضرت عزت گوید ای ملعون من با تو دعوی در پیش قاضی کہ تا
کنم مشغول ہست کہ در آن زمان منبرے راست کردہ شود وامام اعظم ابو حنیفہ رح را بران
استادہ کنند واز حضرت عزت خطاب آید کہ ای امام این مسئلہ را بمثال دنیاوی قیاس کن و
این مثال آن ہست کہ شخصے در دنیا زمین دیگرے بکاشت شما او را چہ حکم مے کردید امام
گوید یا الہ العالمین ما از روی کتاب چنان حکم مے کردیم کہ بقدر رسیدن فصل غلہ اصحاب
تخم میدادیم وزمین را بصاحب زمین میسپاندیم پس باز خطاب آید کہ اے ملعون بندگان
من چون زمین بودند وتخم تو گناہ وبدی بود در ایشان کاشتہ بودی الحال لائق تو ہست
کہ بدی را در گردن تو اندازم وبہ دوزخ فرستم وایشان را بہشت برم ملعون در انجا بایستد
بدوزخ نرود وتمام ملکوت او را جنبیدن نتوانند زیرا کہ بسبب این طوق لعنت کہ در
گردن او باشد ثقیل باشد کما قال اللہ تعالیٰ علیک لعنتی الی یوم الدین پس فرمان
حضرت رب العزت شود کہ اول طوق را بریدہ در دوزخ اندازند بعدہ سگے سیاہ از دوزخ
برآید چون گربہ موش را گرفتہ در دوزخ درآرد در خبر است کہ چون شفاعت کنند
مومنان را کافران نیز امید وار شوند زیرا کہ پایان نیز بعضے آفتاب پرستیدہ اند وبعضے
بعضے کوہ ودرخت وسنگ وگنبد پرستیدہ اند کہ از مے پرستیدند امیدوار باشند
ایشان نیز پایان را شفاعت کنند حق تعالیٰ آفتاب وماہتاب وستارگان [illegible]
معبودان ایشان را چون دیگ سیاہ کردہ بدوزخ اندازد در پیش ایشان [illegible]

مسئلہ در بیان قضائے امام اعظم

بغضب الهی گرفتار شوید یا کہ لائق عبادت نبودیم چرا عبادت ما میکردید تا بشومیت شما
ما نیز گرفتار شدیم بعد ازان امید کافران منقطع شود **و معلوم باد** کہ این عذابها و هولها
بر کور در حالت کوریست و بر لنگ بر حالت لنگی و غیر ذلک از عیوبات بهمان حال بگذرد
اما چون از دوزخ بگذرند اهل بهشت را بدریا بحر الحیوان بشویانند **اما در تفسیر منیر**
مے آرد و در بیان این آیت کہ وَیُسْقَوْنَ مِنْ رَّحِیْقٍ مَّخْتُوْمٍ خِتٰمُهٗ مِسْكٌ یعنی رحیق
نام چشمه ایست بیرون از بهشت کہ بوی او از مشک زیباترست و همه مومنان از مردان و
زنان آنرا دران چشمه بشویانند چون ازان آب بیرون آیند همگی جوانان تازه روی گردند
کہ بر بدن ایشان موی نباشد جز موی سر مگر بابا آدم و محمد رسول الله را ریش باشد بغایتے
نیکو زیباتر کہ هیچ کالای بهشت برابر ایشان نباشد زیرا کہ او ابو البشر و او خیر البشر و مردان
چون جوانان سی ساله باشند و زنان چون دختران سیزده ساله اما قد مردان شصت گز
باشد و هفت گز عرض سینه داشته باشند و قد زنان شانزده گز باشد بعد ازان حلهای بهشت
بپوشانند و بر براقهای بهشت سوار کنند بعد ازان صفوف راست کنند صد و بیست صف
مهیا شوند چهل صف همه پیغمبران با امت خود باشد و هشتاد صف امت رسول الله
باشد و طول هر صف پانصد ساله راه باشد و حضرت محمد رسول الله را در عماری
فرشتگان بردارند و چهار پسران رسول الله در پیش همه صفوف روند و اسپ بازی
میکنند و سائر مردمان چون گوهر شب چراغ دران صفوف نمایند و زنان را نیز در عماری
بردارند و بدین شادی و طرب بر دروازه بهشت در آیند بعد ازان فرشتگان در پیش آیند
و بگویند سَلٰمٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوْهَا خٰلِدِیْنَ پس هر یک را بطرف سراهای
خود روان کنند **و در خبرست** کہ یکے از مومن را هفت سرائے باشد و عرض دیوار هر سرای
پانصد ساله راه باشد اما لطیف تر کہ هرچه از اندرون ست مر صاحب او را از بیرون نماید
مر غیر را و در هر سرائے هفتاد هزار میدان شکار باشد و عرض و طول هر میدان چون
هفتاد هزار برابر این دنیا باشد پس سرائے اول از نقره باشد و سرائے دوم از طلا باشد
و سرائے سوم از زبرجد و سرائے چهارم از یاقوت سرخ باشد و سرائے پنجم از مروارید باشد

سرای ششم از دُر باشد و سرای هفتم از نور باشد لطیف‌تر از همه چون صاحب از سرای اول
درآید حورانی که در آن سرای الجمال در خواب‌اند دران زمان بفرمان حق تعالی بیدار شوند و
ندا شنوند که برخیزید و به قدوم شوهران خود جامها را بردارید پر از شراب و در شان حوران
گفته‌اند وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأْسًا دِهَاقًا یعنی دختران سیزده ساله باشند و همه نار پستان
و پیالهای پر کرده بدست گرفته در پیش شوهران خود آیند بنده مومن از دست ایشان پیاله
بردارد و بنوشد و بر سوای ایشان را بوسه دهد اما از دست آن حوران چنان نور پدید آید
که فرشتگان سر بسجده نهند و گویند مگر دیدار باری تعالی را دیدیم هاتفی بر ایشان آواز دهد که
سر بردارید این دیدار نیست بلکه تجلی از دست حوران که بشوهران خود پیاله‌ها بالا کرده‌اند که از
این جنس سرای سرای حوران را بوسه کنند و بگذرد و چون در سرای هفتم درآید تختی را بیند
که پانصد ساله راه طول و عرض داشته باشد و بران تخت بسترها باشد که عدد او واجب تعالی
داند لقوله تعالی مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ یعنی تکیه زده باشند حوران
بر فرشهاست که استرهای آن فرش از استبرق باشد و در روایتی دیگر چنان وارد شده
است که بطائن نام جامهای ابریشم است اما منقول است که اصحاب از رسول الله
پرسیدند که صفت ابره چرا نکرده که استبرق یاد کرد حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود مثال ابره
در دنیا ناموجود است پس بران فرشها یک حور العین خفته بیند که اگر او را هزار دل بود
با همه از دست رود و بی طاقت شده خود را از اسپ بر تابد اما بسیاری لطافت
فرشها چنان پندارد که هیچگاه آرام نخواهد گرفت بلکه همه در جنبش باشد چون نزد بالش
آید آن حور از خواب بیدار شود و بروی بخندد و از دندان او چندان برق بجهد که فرشتگان
سر بسجده بنهند و پندارند که مگر دیدار الله تعالی است که می‌بینیم هاتفی بر ایشان آواز کند که دیدار
نیست بلکه استغراق دندان حوران است مسئله در دخول جن در بهشت امام را
توقف است اما اصحاب او حکم به دخول کرده‌اند اما در تفسیر خوانده‌اند که در بهشت ما یان
جن و ملک را ببینیم اما ایشان ما را نخواهند دید بلکه آواز شنوند و بران عمل کنند و بعضی بر
لنگرهای بهشت نشسته باشند اما جن را ذوق و شوق باشد و ملک از دیدار محروم اند پس

هرگاه که تجلی بر ایشان بدرخشد سر بسجده نهند که مگر دیدار دیدیم اما هاتف بر ایشان آواز کند
سر بردارید که این دیدار نیست بلکه تجلی فلان چیز است **الغرض** چون حوران بخندند
شوهر از غیرت و کینه در کار شود که مایان انا دیده و ناآشنا چگونه در روی ما خندیدند دو حوران
زبان معذرت بگشایند و گویند که باری تعالی با ما وعده کرده بود که بر فرش شما بغیر از شوهران
شما کسی دیگر بر نیاید پس دانستیم که بغیر از شوهر کسی نباشد بعد از ان میان ایشان مجامعت
حاصل آید اما تا نیم روز یا پانصد سال باشد و بر ایشان چون یک نفس بگذرد از غایت خوشی
و آب منی چون باد از ذکر بیرون جهد و در فرج او گم شود اما چون آب بیا از ناودان تندی
و بسیاری باشد بعد از فراغ چون بنشینند و ملاعبت کنند این زن دنیاوی از جانب دیگر
پیدا شود بغایتی ظریف و زیبا و ملون آورده اند که این زن در بهشت از حوران زیباتر
باشد زیرا که این را دو درجه حاصل است یک درجه ایمان و عذاب دنیا و خدمت شوهر و عبادة
الله و دیگر درجه آن جهان از نیک آن جهان زیبا شود اما حوران را یک درجه آنجهان
است که آن زیبا است بدان سبب ایشان را زیبائیست **الغرض** چون شوهر این
زن به بیند دلگیر شود و داند که این همان زن است که در دنیا بزن دیگری نه ماند الحال باز نخواهد
ماند این زن شوهر را زیر کرده بنشیند و بآن حور دعوی کند که من در دنیا محنتهای شوهر را
میکشیدم الحال تو چرا به پهلوی او نشسته حور گوید که نوبت خود را گذارنده الحال نوبت من
دران زمان به فرمان خدای بادی از زیر عرش وزیدن گیرد تا کینه ایشان گم شود و هر یکی شوهر
را بدیگری بسپارد **بعد ازین بدان ای فرزند** که خانه هر شخصی رهین زن باشد
اما حوران چون کنیزکان باشند زیبائی مردان را شمار نیست بلکه روز بروز قوت و حسن
بیشتر شود چنانکه در دنیا روز بروز ضعف و قباحت اما این زنان دنیا از حور زیباتر باشند
و زیبائی حوران گفته اند که اگر یک ناخن ایشان در دنیا بتابد روشنی آفتاب را ناچیز کند و
اگر آب دهن در دریاها اندازد چنان شیرین شوند که اگر همه دریاها را یک شخص فرو برد
سیر نشود و در شان ایشان حق تعالی میفرماید فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ
إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ۝ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ۝

یعنی دران باغهای بهشت حوران کوتاه چشمان اند که لمس نکرده اند ایشان را آدمی و
پری و دوریهای سرخ و سفید آمیز ند زیراکه سرخ محض و سفید محض از تحسین بعید ست
وایضا قوله تعالی هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ یعنی جزای احسان نیست بجز
احسان یعنی خلود آید در بهشت و حوران بے منت و احسان بروایتے قول لا اله الا الله
است وبروایتے احسان بعد از ایمان عمل صالح ست **ومعلوم باد** که درین سر امر هر یکے را باغهاست
کما قال الله تعالی وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنی کسے که در دنیا از ترس باری تعالی از عصیان
باز ماند مر او را حق تعالی باغ بخشد که درختان انعباتے کلان وبزرگ بود کقوله تعالی فِيهِمَا
مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ یعنی دران باغها از هر جنس میوه دریک جا دو باشد وبروایتے
تجری را شجر گفته اند یعنی اگر ایشان بیرون آنها باشند در آنجا نهر بالا روند واگر شخصے بزیارت
اولیاء بین ویا بسیر کردن در بهشت روند در کشتی بنشینند وبهر جانب که خواهش او باشد آب
بران جانب روان شود باز بوقت برگشتن بخانه بیارندش وماهی دران کشتی بیفتند نیم
پخته ونیم بریان وگوشت ایشان را بخورند واستخوان را در آب اندازند باز ماهی پیدا شود
وایضا قال الله تعالی وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ یعنی میوه های این باغ نزدیک ست یعنی
مسخرست اگر خواهد که در دهن من افتد ویا شاخ فرود آید تا من بگیرم در حال همچنان شود
وایضا قال الله تعالی وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ۚ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مُدْهَامَّتَانِ
یعنی غیر ازین دو باغ مذکور در بهشت باغها اند که درختان او از کثرت بسیاری وکبودی چون
سیاه محض نمایند **وایضا** قال الله تعالی فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ یعنی دران باغهای
چشمه ها اند که میجهد آب ایشان بالا حتی که از سر درختان میگذرند **وایضا** قال الله تعالی
فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ **منقولست** که دانه انار چون هفت برابر دنیا باشد
وبهر دانه چند سواران وغلامان استاده باشند **وایضا** قال الله تعالی فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ
یعنی دران باغها حوران اند بغایت نظیف ولطیف ونیک روے **وایضا** قوله تعالی
حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ یعنی مستورے الخیام یعنی در بهشت خیمها اند که پانصد ساله راه
بلندی دارند ودران خیمها حوران اند که آدمی وپری وجن وملک ایشان را ندیده اند ق

ایضاً قال الله تعالی مُتَّکِئِینَ عَلیٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَّعَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ یعنی آن حوران بر آن
خیمها تکیه زده اند بر بالینهاے که رنگ آمیز اند بخطهای سبز و سفید دراز کشیده ، و رنگ خیمه سبز همچنا
ست وایضاً قال الله تعالی وَیَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ اِذَا رَاَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ
لُؤْلُؤًا مَّنْثُوْرًا ۔ در خبر ست که چون بندهٔ مومن بدان نسیم جنت مفرح شود پس در خاطره
اش سپاه شود که اگر مارا لشکرے بود در حال از هر سوی سواران بیرون آیند که اندام ایشان چون
دُرِ ناسفته نماید پس هر مومن را شصت هزار امراء باشند و هر امراء را هشتاد هزار چوب داران باشند
همگی را چوبهاے مروارید بدست و گاهے بدان مقدار لشکر و حشم و هجوم سنجال شکار در آن میدانها
کرده بشجر اند چون ایشان برسند همگی درختان جنبان روند تا صفوف لشکر انقطاع نه پذیرد و
هر یکے ازان لشکریان صد صد و صد صد آهوان را بکشد که نیمه پخته و نیمه بریان باشند بعضی ازان
بخورند و بعضے را بخانه ها ببارند و چون بخواهند اندازند باز آهو روان شود زیرا که دران سراے
فنا و ستر نیست بلک ابد الآباد دران بقاست وایضاً باین مقدار لشکر و حشم بزیارت
رسول الله و سائر پیغمبران و گاهے بزیارت مادر و پدر و گاه بزیارت برادر مومن بروند
و آن صاحب خانه او را و تمام لشکر او را مهمانی بدهد و گاه میان خود دعوت بمهمانی کنند طعام
و شراب رنگ برنگ در پیش آرند و اسپان در بهشت بر چند نوع اند بعضے را دو پاے و دو
بال ست چون مرغ و بعضے را گفته اند که هفت برابر این دنیا در زیر سم ایشان آید نوع اول همه
گام هفتاد هزار سال راه را قطع میکنند و نوع دوم را حساب نیست در خبر ست که در بهشت
روز و شب نباشد بلکه بمدتے هزار سال مشک سیاه بارد و آن علامت شب ست و بمدت
هزار سال مشک سفید بارد و آن علامت روز ست و در بهشت خواب نباشد زیرا که از کوفت
و محنت می خیزد و این هفته در و نیز بحساب ست چنانکه در روز یک شنبه مومنان مهمانی بکنند
و یاران و محبان را دعوت نمایند و در روز دوشنبه مادر و پدر مهمانی بکنند و فرزندان را دعوت
نمایند و در روز سه شنبه فرزندان مهمانی بکنند مادران و پدران را دعوت کنند و در روز
چهارشنبه عالمان و مشائخان دعوت و مهمانی بکنند متعلمان و مریدان را دعوت نمایند و در روز
پنجشنبه متعلمان و مریدان مهمانی بکنند عالمان و مشائخان را دعوت نمایند و در روز جمعه حضرت

ذو الجلال و باری ذو الکمال مهمانی بکند و جمیع مومنان را دعوت کند و معلوم باد مهمانی
کردن ایشان چون در دنیا پختن و کشتن نباشد بلکه از هر چه بخواهند در حال بهمان
نوع پیدا شود مسطور است که بعضی در دل آرند که اگر ما از زراعت می بود بهتر می بود در حال
غله بروید و در حال خوشه کند و پخته شود و درو گردد و جمع کرده شود و پاک شود و توده ها
شوند و ایضاً اگر کسی در دل آرد که ما را فرزند بودی بهتر بودی در حال پیدا آید اگر خواهد که بتانی
کلان شود تا بدو ملاعبت کنیم همچنان شود و اگر خواهد که در حال کلان شود همچنان گردد کما
قال الله تعالی وَفِیْهَا مَا تَشْتَهِیْ اَنْفُسُکُمْ پس هر چه در خطره آید در حال موجود شود و تیز
اند رفتن در بهشت نیز باشد قال الله تعالی فِیْهَا سُرُرٌ مَّرْفُوْعَةٌ وَّاَکْوَابٌ مَّوْضُوْعَةٌ
وَّنَمَارِقُ مَصْفُوْفَةٌ وَّزَرَابِیُّ مَبْثُوْثَةٌ یعنی در بهشت تختها باشد بلند که پانصد ساله
راه بلندی داشته باشد و بران صراحی بی شمار نهاده باشد و بالین های بی عدد و فرشتگان
چنانکه بطائن ایشان از بهف باشد و منقول است که کافران طعنه و انکار می کردند که
مومنان صد سال برآیند و صد سال فرود آیند تمام عمر ایشان در هبوط و صعود گذرد باقیمانی
از برای سرزنش ایشان این آیت فرستاد اَفَلَا یَنْظُرُوْنَ اِلَی الْاِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ یعنی
آیا نمی بینند این کافران اشتر را که چگونه آفریده ام او را که اگر کودک نابالغ او را بخواباند خواب
کند و او سوار شود همچنان آن تختها در حال فرود آیند و مومنان سوار شده بالا روند و
چون بالا روند هر یک بر تخت خود نشسته باشد و با دیگرے حکایت کنند اما این جهان
که چنان و چنین بر ما گذشته است و هر یک هفتاد من طعام بخورد و شراب بخورد و چون
عرق خوشبوی از بدن ایشان برآید و سیر شوند در دنیا چون خوردنی کسے بسیار خورد
رنجوری و زوال عقل باشد اما در بهشت تندرستی و کمال عقل حاصل شود مسئله چون یک
زن را دو شوهر باشد و یا بیشتر باشد یکی بعد دیگرے در بهشت از کدام شوهر باشد جواب
در بستان ابو اللیث سمرقندی آورده است که هر کرا او راضی باشد از و شود اما بدان صورت
او باری تعالی در حال زنان را پیدا کند و بدان شوهران دیگر بدهد تا ملال خاطر نباشد
بدان ای فرزند که نعمتهای بهشت بلا حد و عد اند چنان مسلمانان بدان جهد

و مفرح و معمور شوند و مشغول گردند باری تعالی فرشتگان را فرمان دهد که بندگان مرا
بمهمانی من دعوت کنید چون فرشتگان بروند چوبداران بنمایند برگردند بکذا چند کرت
برگردند بعد ازان بدرگاه علم نزول بنالند که چوبداران مایان را همی مانند فرمان شود که شما چرا بی
ادبی امیر روید باید که شکستگی گرفته بروید در تحت عرش خوانها اند پوشیده برابری هر عدد
مسلمانان یکی را بردارند بمجرد برداشتن چندان بدرخشند که فرشتگان بامید دیدار سر بر زمین
نهند چون بچوبداران برسانند ایشان بخلاف ترتیب برسانند بکذا تا دست بریده مومن
برسانند چون دستارخوان باز کنند سیبی دران باشد چون سیب را بشکنند ازان میان
حورے برآید که حوران دیگر برابری او چون انگشت در پیش آفتاب نمایند اما چشمان برهم
نهاده تاسف بر کوری چشم او خورد هاتفے آواز کند که بوسه بر چشمانش بده چون بوسه دهد چشمان
باز کند و بخندد و چنان برق جهد که فرشتگان بامید دیدار سر بر زمین نهند شوهر گوید که من تو
آشنا نبودم چرا بر وی هم خندیدی گوید باری تعالی مارا فرموده بود که تا شوهران خود را ندیده اید
چشمان باز مکنید چون تو بوسه دادی دانستم که شوهر من تو باشی بعد ازان چون مومن شوق
کنارگیری پیدا کند هر یکی از جیب خود خطی را بکشد و بدست ایشان بدهد در هر خط چهار سطر
نوشته باشد یکی آنکه باری تعالی می فرماید ای بندگان چنانکه من زنده ام که زندگانی مرا
زوال نیست شمارا نیز همچنان کردم دوم آنکه عطا کردم شمارا بادشاهی همیشه که هرگز زوال
و نقصان ندارد سوم آنکه تندرست گردانیدم شمارا بخلاف دنیا که هرگز رنجور و بیمار نخواهید
شد چهارم آنکه گردانیدم شمارا جوانان که هرگز پیر نشوید اما یک عنایت دیگر دارم که آنرا نیز
شما خواهم کرد مومنان بیکبارگی گویند یارب از عذاب دنیا و عرصات و دوزخ و صراط مارا
نجات دادی و نعمات سرمدی بهشت رسانیدی پس کدام عنایت تو بهتر ازین باشد هاتفے
آواز دهد از روی عتاب که من وعده دیدار شما نکرده بودم پس معلوم میشود که شما فراموش
کنندگان اید همیشه آورده اند که چندان غوغا و شور بهشتیان برسد که همه نعمات بهشت
را فراموش کنند فرشتگان همان اسپان و پلے را بیارند و بران سوار شوند و زنان را
فرشتگان در عماری بردارند و بجانب دار الجلال روان شوند و دار الجلال میدانے است

در بهشت که اگر بران اسپان تیز روند آن عمر که ایشان راست ابدالآباد دران بتازند
هرگز انتهای او را نیابند پس دران میدان مقصوره را بیابند که چهار صد دروازه داشته
باشد و از یک دروازه تا دروازه دیگر چهار صد ساله راه باشد و از هر جانب بدان مقصوره
درآیند و دران مقصوره گنبدها اند بعضی از نور و بعضی مرتب از یک خشت طلا و یک نقره
و بعضی از مشک سفید انبیا بر گنبد نورانی بنشینند و علما و اولیا بر گنبد زر و عامه مومنان
بر گنبد مشک پس فرمان رب العزت شود مر فرشتگان را که کاسهای شراب بر ایشان
بخورانند هر یکی چندان بنوشند که فرشتگان درمانده شوند مناجات کنند که یارب مست
همی شوند فرمان شود که شما از میان بدر شوید مرا با ایشان وعده هست همه بیرون روند
جز جبرئیل علیه السلام قوله تعالی عٰلِیَهُمْ ثِیَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَّاِسْتَبْرَقٌ وَّحُلُّوْٓا
اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَّسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا یعنی بر ایشان جامها باشد از استبرق
و در دست و پای خلخال نقره داشته باشند و در و مروارید را در گردن انداخته زیرا که زیور
در دنیا بر مردان حرام ست و در بهشت روا گردد چرا که ایشان را پیش نباشد بعد از ان
دو دست از غیب پیدا شوند و صاحب ست دیده نشود و پیاله را بر مومنان برگردانند همگی
یکبار مست شوند و تمام وجود ایشان چون یک مردمک چشم گردد یعنی چنانکه کسی بچشم می بیند
و به دیگر اندام نه اما دران زمان تمام از اندام ایشان چون چشم شود و بهر طرف بینند و
خودی را فراموش کنند مگر انانیت که من چنان شده ام و دران سیاه و سبزی تجلی روی
نماید و دران دیدار باری تعالی را چنانکه بی مثل و نظیر ست هر یک بقدر یقین و معرفت و قرب
قوت و استعداد خود بیند و به یقین بداند که این همه خدا یست که او را مثل و مانند نیست
قال علیه السلام سَتَرَوْنَ رَبَّکُمْ کَمَا تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَیْلَةَ الْبَدْرِ لَا تُضَامُوْنَ فِیْ رُؤْیَتِهٖ یعنی
چون ماه شب چهاردهم بیشک و بی شبه خدای را ببینید بطریقیکه شبیه و نظیر نداشته باشد
و اگر لا تضامون به خوانی پس معنی چنان میشود که تجلی بر هیچ یکی از شما برابر نباشد بلکه تجلی
هر یک اندر خور خود باشد و این صحیح ست کقول الشاعر ابیات نظاره کنان روی خوبت
چون در نگرند از کرانها + در روی تو روی خویش بینند + اینست تفاوت نظرها + در روی

از حضرت شیخ الاسلام والمسلمین شیخ علی بن قنبر علی قدس سره پرسیدم که مراد از کرانه چه
باشد وحال اینکه رؤیت بلا جهت باشد گفت مراد از دیدا نیست بست ومراد از اینکه روی خویش
بینند یعنی خود خویش ببینند ومراتب خویش ببینند ومدت دو هزار و پانصد سال مستغرق تجلی
افتاده باشند بعده اول جبرئیل را بهوش آرد و گویند که پرده را برایشان بکش تا بهوش
آیند زیراکه حوران منتظر راه ایشان اند چون بهوش آیند باز دعوی طلب دیدار کنند
فرمان حق شود که چه مقدار مکث کردید و دیدار دیدید گویند دو نیم روز فرمان شود که لا بلکه دو
نیم هزار سال بگذشت الحال حوران بشما منتظر اند بعده همان گاو که تحت سبع ارضین ست
و همان مرغ که در بحر الحیوان استاده هست هر دو را ذبح کند و به بندگان مهمانی بدهد و حضرت
بی بی مریم و آسیه زن فرعون هر دو را برسول کنند تزویج کرده سپارد اما از طفیل ایشان هر
مومن حوری عطا کرده شود که حوران بهشت در نظر او انگشت با آفتاب نمایند باز سوار شوند زنان
را در عماری گرفته بطرف خانها آیند و بادی ازان جانب بوزد و مشک را در عقب ایشان
پریشان کنند تا بخانه برسند بعد ازان چنان نور و جمال پیدا شود که حوران بهشت بجمال ایشان
مزین گردند و بعده هر یک بقدر شوق و محبت خود حق تعالی را دیده باشد بعضی هر روز پنجباره
بعضی زیاده بران منقولست که اگر مردمان یک چیز بهشت را میدیدند بغیر ازین کلمات هرگز
نگفتند که یا رب امتی امتی زیراکه تمام دنیا بقیمت تازیانه بهشت نمی ارزد و گفته اند که
چهار چیز در بهشت بهتر از بهشت اند یکی مرگ رو نیست زیراکه چون در دنیا شخصی بچیزی دل
بندد و مفرح شود از زوال او همیشه اندیشه ناک باشد دیگر مجالست کردن با قربا و محبان و
سوم زیارت کردن پیغمبران چهارم افضل ترین همه اینکه دیدار باری تعالی ببینند پس معلوم باد
ای فرزند که نجات از دوزخ و دخول در جنت نشود مگر بتقوی در خبرست که چون باری تعالی
بهشت را بیافرید جبرئیل را فرمود که برو و او را ببین چون دید گفت والله بالله و بعزتک که
چون چنین چیز آفریده هیچکس بغیر این آرام نگیرد باز گفت ای جبرئیل برو و در راه او نظر
کن که چگونه هست چون دید همه ریاضت و طاعت و مجاهده و ترک لذات و بذل المال فی سبیل الله
و بذل النفس فی جهاد الله و محنت و مشقت و اندوه و غم و صبر و شکر و آنچه طریقه شریعت ست

دید وگفت واللہ کہ بہ بہشت نہ آیند مگر اندکے بسبب محنتہائی کہ درراہ ہست باز دوزخ را آفرید وگفت برو و ببین حال مخالفان چون دید گفت بعزتک کہ ہیچکس نباشد کہ درین آید و ہمہ خلائق ازین نگذرند و بدین راضی نشوند گفت راہ او ببین چون دید ہمہ خلاف طاعت ورياضت وعبادت وفسق وفجور چون شرب خمر وزنا وآلت ملاہی نواختن وغیرذالک من القبائح کہ در چشم بدبختان در دنیا آسان نمایند وکار حق برایشان دشوار نماید گفت بعزتک کہ ہیچ بسبب این راہ ازین خلاصی نیابد مگر کسے کہ تو او را ارادہ نجات کردہ باشی **ایضا در خبر** ہست کہ درمیان بہشت و دوزخ مجادلہ افتاد در بہتر بودن دوزخ گفت کاے بہشت افسوس برین نعم تعنیرا کہ ہرچہ در دنیا قبیح ترین مردمان بصورت وخسیس ترین خلائق بشوکت ومال وجمال باشد بتو آید وتو ماوای ایشان باشی نسبے شرافتے کہ مرا ہست زیرا کہ ہرچہ خوب ترین مردمان بصورت اند وہر کہ بزرگترین خلائق از روی مال وجمال وشوکت اند بسبب فحش وزنا وحرام خواری وخلق آزاری بمن آیند از حضرت رب العزت خطاب شد برو کہ اے دوزخ معلوم تو باشد کہ قبیح ترین مردمان را چنان صورت بدہم کہ ہیچ چیز بہشت را برابر او زیبائی نباشد وزیبا ترین مردان را کہ نصیب تو باشد چنان زشت وسیاہ سیہ گردانم کہ تو از ایشان بترسی وناراض گردی قال اللہ تعالی فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ **روزے** رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم با جمیع اصحاب در بیابان تشنہ شد انس بن مالک را فرستاد کہ فلان کوہ بینی فلان چاہ را از من سلام بگوی تا آب خود را بیرون کشد تا اصحاب من ازان بخورند چون بچاہ دعاے رسول اللہ رسانید چاہ گفت کہ جان من فداے رسول اللہ بادا تا چون این آیت مذکور برسول اللہ آمد چندان بگریستم کہ آب درمن ذرہ نماندہ ہست وتمام آب خشک شد وآن چاہ بسنگ سخت شدہ بود وازان ترس کہ مارا ازان سنگ نگرداند کہ آتش دوزخ را بیافروزد چون این جواب را برسول اللہ رسانید تمامی اصحاب چندان بگریستند کہ تشنگی را فراموش کردند **منقولست** کہ میان بہشت و دوزخ دیوار ہست اعراف نام کہ دران تودہای مشک ہست کہ نہ بدوزخ داخل ہا اند ونہ ببہشت کقول الشاعر **فرد** حوران بہشتی را دوزخ بود اعراف ۰ وز دوزخیان پرس کہ اعراف بہشت ست

مسئلہ در بیان مجادلہ بہشت ودوزخ

بعد از مرور صراط عالمان بران استاده شوند کما قال الله تعالی وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ و
بهشتیان خطاب کنند که ای اهل بهشت آنچه ما یان گفته بودیم همه حق بود و گویند صدقنا
همه راست بود و بسبب تصدیق بدان رسید بد وزخیان خطاب کنند اهل دوزخ آنچه گفته
بودیم همه حق بود و یافتید پاداش اعمال را یانه گویند ای عالمان همه راسته بود اما به
سبب تکذیب از جنان محروم و به نیران مقرون گشتیم و بگویند کافران مر عالمان را کما قال الله تعالی
أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یعنی آنچه از طعام و شراب خدای شما رزق
داده است اند کی بر ما ریزید گویند خاموش باشید که این را باری تعالی بر شما حرام گردانیده است
بعد ازان عالمان به بهشت روند بدان ای فرزند عمدک الله تعالی فی رحمته وارحم
الله علیک وعلی والدیک که مقصود فقیر ازین قصص حکایت و قصه خوانی و حکایت آموزی
نبود بلکه غرض فقیر آن بود تا بدانی که آنچه شیئ است ترک دهی و آنچه حسنه است بجای داری
تا به سبب عمل کردن تو آنرا بفقیر نتیجه امر معروف برسد قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ و در شرح مشارق آورده است که چون حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که صله رحم کند رزق او فراخ گردد و عمر او دراز گردد اصحاب
گفتند یا رسول الله درازی عمر چه معنی دارد گفت مگر از وی کسی پند و نصیحت گیرد و یا از وی
فرزند صالح بزاید و بماند تا هر عملی که بعد او کند او بدان شریک باشد و چون از کسی بمقدار
یک صحیفه نوشته ماند از نصیحت ثواب او بجز الله تعالی کسی نداند و کتاب نیز از قبیل امر معروف
است و در شرح مشارق آورده است که همه نیکیها در برابر جهاد چون قطره آب در
دریاست باز گفت که جهاد در برابر امر معروف چون قطره آب در دریاست پس چون امر معروف
لازم بود ازان گردن ساقط کرده ام تا بر تو روشن باشد که راه قیامت دور و دراز است و توشه
اندک و یار محرم نیست درین راه توشه بسیار کن و نیز صالح عمل را با خود یار کن تا در حقیقت
احوال هلاک نگردی **فصل سوم در اجناس مسائل و فوائد** بدان ای
فرزند که درین فصل آنچه تو گفته بودی از مسئلها ی شرعیه که نادر باشند بعضی را بیارم تا
ترا و سایر خلائق را فائده حاصل شود مسئله اگر شخصی از وقف باز اید چیزی تحریر با زطلب

مسئله در بیان [illegible]

وحرامیست آن چیز از بازاری پرسید یا نه جواب بقول امام شافعی رح بغیر پرسیدن روا نیست
خریدن چیزے اما بقول امام اعظم رح پرسیدن روا نیست زیرا که بازار مصطفی ست و بازار خالی
از حلال و حرام نمی باشد هرچه پیش آید بخرد و نظر بران باخوف نگردد از شرح وقایه مسئله چون
شخصے مال دنیاوی جمع کرده بود از ناحق و خیانت چون جبر و زور و حرام بعد از وفات آن
مال بر میراث خواران حلال گردد یا نه جواب حلال گردد زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که
بدترین مردمان کسے ست که حساب اموال خود بدهد و سود بدیگران بگذارد وایضا قال
علیه الصلوة والسلام مال البخیل کسب البخیل لا ینتفع به الا بعد الموت پس میراث
خواران را اولیٰ ست که بگیرند و بخورند و اگر قرضداران او بیابند که بمیت مال پاک قرض
بود ازان مال ادا کنند و زکوة مال نیز بکنند و فقیران را خوردن حلال باشد زیرا که حق
فقیر در هیچ گاه بر طرف نمی شود فتاوے نوادر مسئله چون شخصے غصب کرد گوساله را و یا ماده
گاؤ را پس گوساله بمرد و ماده گاؤ خشک شد تاوان شیر از غاصب بدهد یا نه جواب بدهد
تحفة الفقه مسئله چون شخصے مالک شود مال حرام را و آن را جاے دیگر بفروشد نفع
او را روا باشد یا نه جواب اگر مال درهم و یا دینار باشد نفع او بر بایع و مشتری حلال
باشد زیرا که این مثل دارد چه هر گاه که بصاحب رد کند مثل او را رد کند جائز باشد و اگر عروض
و مواشی باشد نفع او بر بایع و مشتری حرام باشد زیرا که هر گاه رد کند هر جا که باشد چیز
این چیز رد کردن چیز دیگر نشاید و رد کردن این متعذر ست فتاوے نوادر مسئله
چون بر شخصے مار آید و او از خود انداز به بر دیگرے رسد و او از خود انداز د و بر دیگرے رسد
و آن ثالث را مار بگزد و بمیرد تاوان جنایت بر عاقله کدام کس باشد جواب بر عاقله دوم
باشد زیرا که شخص اول بهیبت انداخت پس شخص دوم را شایان این بود که بر زمین بے انداخت
پس چون او بر دیگرے انداخت تاوان بر او باشد گویا که عمدًا کرده باشد و دیگر
اینکه تاوان بر قاتل کاریست نه بر باعث تحفه ملکی وایضا در دستورات القضات
آورده ست که اگر شخصے سوار شد و بر دیگرے و شکم او پاره شود تا روده او بر آید و شخصے
دیگر گردن او بزند پس قصاص بر زننده گردن باشد نه بر بر آینده مسئله چنانکه در

سراجی می آرد که اگر شخصی چاه بکند در زمین غیر بی حکم او و کسی را در آن چاه انداخت تا او
در جنابت بر انداز زنده باشد نه بر کننده مسئله چون کسی مال کسی را بحاکم چابرسی کند چنانکه
حاکم از وی بگیرد از ساعی ضمان رسد یا نه جواب بقول امام محمد رح رسد و فتوی جمهور
عالمان بر آن است زیرا که در خبر است که روز قیامت همان مال را در دوزخ اندازد
و ساعی را فرماید تا از آن جا کشد بعد هفت هزار سال ساعی آن را بر پشت گرفته در دستش
پاپی زده بدیوار دوزخ بالا کشد اما چون قریب بخروج آید از دستش بیفتد باز در دوزخ
رود و هکذا الی سوم کرت بیرون کند هزار سال بعذاب دوزخ مبتلا باشد پس چون در آخرت
ماخوذ است بهتر آنکه در دنیا ادا کند تا خلاص شود مفید الکافی مسئله چون کسی از کسی
درهم و دینار بقرض و یا بیع و یا غیر ذلک بگیرد و در غیبت خصم آن را در آتش اندازد و بیرون
بر آید تاوان آن چیز را از آن مشتری و یا از آن کسی که از وی گرفته است طلب کند و بر این کس
هیچ لازم نشود زیرا که گویا که در اصل مال گرفته بود چنانکه شخصی چهار عشر و با نار ا بعشر و
در میان او فاسد باشد بر بائع رد کند به سبب شکستن بر مشتری چیزی لازم نشود مفید
الکافی مسئله زمین باشد محل زید و زید او را مدت چند بکارد و باز ترک کند عمرو او را
مدت چند بکارد و باز ترک کند خالد او را مدت چند بکارد تا در قبض همین خالد باشد
باز زید و عمرو بیاید و دعوی کند و دعوی او نا صحیح باشد زیرا که القبض دلیل الملک الحال
و ملک خالد است و زید و عمرو صاحب ید بود مفید الکافی مسئله چون شخصی ترک دعوی را بعد
سی سال بطریق که در میان ایشان مانع نباشد چون در بیابان و عدو و قطع الطریق بعد از آن
دعوی او صحیح باشد مفید الکافی و در دستور القضاة بعضی گفته اند که اگر کسی سی سال ترک کند
دعوی او نا صحیح باشد مسئله چون شخصی ماده گاوی بدهد کسی را بشرط آنکه نگاهبان بسیر
او باشد و روغن را شریک کند و پاره روغن را تمام بصاحب ماده گاو باشد روا نیست
این را بلفظ هندی کهری گویند هدایه اما در فتاوی جواهر آورده که نسبت بجای
ماده گاو منافع چون شیر و بچگان و روغن همه از او باشد و ماده گاو و گوساله از صاحب
ماده گاو باشد زیرا که این بیع فاسد است پس گویا که شیر یا بچه از تخم ... بدهد و روغن دهد

است تو اگر باده گاؤ و گو ساله نزدیک و هلاک شوند ضامن نباشد اگر تعدی نکرده باشد یعنی بدست خود هلاک نکرده باشد **مسئله** مردے دختر کبیره بکر خود را بکسے تزویج کرد پیش از زفاف طلب مهر او شاید یا نه **جواب** شاید اما اگر صغیره باشد قبض کردن مهر از شوهر پدر را شاید و اگر شوهر ابا کند جبر کرده باشد بر ادا کردن آن مهر پدر را زیرا که مهر واجب شود بنفس عقد دستور القضاة **مسئله** چون بمیرد یکے از متعاقدین یعنی زن و شوهر پیش از دخول پس مر زن را تمام مهر برسد زیرا که موت بمنزله دخول ست سراجی **مسئله** چون شخصے دختر را بکسے تزویج کند و از برائے خود چیزے از داماد خود بگیرد از اموال شاید یا نه **جواب** لقوله علیه السلام نهى عن الحلوان في النكاح صراح حلوان را خود ستانیدن چیزے را گویند در نکاح پس اگر داماد بعد از بخانه آوردن زن آن مال را طلب از پدر کند رسد یا نه **جواب** رسد منیة الکافی اما در روایت قاضیخان هر چه درمیان ایشان تصرف شده ست چون مهمانی و جامه و غیر ذلک همان را نیز حساب کند و مابقی را از داماد طلب کند **مسئله** چون شخصے کنیزک را بخرید و وطی کرد و از بایع پس مستحق شود آن کنیزک بر مشتری چیزے شود یا نه **جواب** مهر واحد لازم گردد دستور القضاة **مسئله** حلال ست بنکاح کردن حامله از زنا و روا نیست نکاح کردن حامله از بندیان اما روا نیست وطی زانیه پیش از وضع حمل سراجی اما بقول فصول العمادی اگر ناکح غیر زانی باشد وطی روا نیست و اگر ناکح بعینه همان زانی باشد حلال ست نکاح و وطی هر دو و اگر زنے را کسے بیند که دران ساعت زنا کرد باز دران ساعت نکاح کند روا ست **مسئله** چون شخصے بخواهد که بزن صغیره خود جماع کند اگر پنج ساله باشد روا نیست و اگر نه ساله باشد دخول کردن روا ست و در شش و هفت و هشت سالگی نظر باید کرد اگر سمین یعنی فربه باشد که قوت وطی دارد و مشتهی ست روا ست و اگر لاغر باشد روا نیست دستور القضاة **مسئله** شخصے بگوید مرد دیگر را که با دختر زن چه کردی او گوید وطی کردمش حرمت مصاهرت لازم گردد و زن بروے طلاق گردد و اگر چه بگوید دروغ گفتم و یا هر دو مسخره گویان باشند زیرا که درین امر یک کرت اقرار کافیست دستور القضاة **مسئله** زن و مرد در پیش دو گواه اقرار کردند که ما زن و شوهریم لا ینعقد النکاح زیرا که نکاح اشتهار ست نه اظهار دستور القضاة **مسئله** مردے تیر بنهاد

زن را بزدن تا آنکه به بخشد مهر خود را بدان بخشیدن بخشیده نشود واقی و دستور القضاة
مسئله مردے زن دیگرے را غصب کرد برائے تزویج خود اگر شوہر آن زن از غاصب بگیرد ہم
بگیرد نکاح کردن آن بر غاصب حلال گردد زیرا کہ بمنزلہ خلع میگردد نسخہ عینی مسئلہ اگر شخصے زن
بعقد قدیم داشتہ باشد و بروے عقد جدید کند روا ہست اما اگر میخواہد کہ بنزدیک جدید چند روزے
بگذراند اگر ثیبہ باشد سہ روز اول عقد پیش او بود اگر بکر باشد ہفت روز اما بعد ازان باید کہ
قضاء آن را بھمین تمثال بزنے قدیمہ باز گرداند مجموعہ خانی معاملات مسئلہ چون اختلاف
افتاد میان اجیر و مستاجر در اینکہ کالا برائے ما رایگان عمل کردہ چون دوختن قبا وغیرہ و
مزدور گوید کہ باجر کردہ ام بقول ابو حنیفہ رح بینہ را از اجیرے باید والا قول قول صاحب کالا
ہست با یمین اما بقول ابو یوسف رح باید نظر کرد اگر اجیر شخصے باشد کہ اکثر اوقات رایگان
عمل میکند پس قول قول صاحب کالا ہست مع یمین و اگر اجیر مشہور بعمل رایگان نباشد پس
قول قول اجیر ہست با یمین نسخہ عینی مسئلہ مردے دو زن داشت چون روے شیر ہر دو
بصورت چو ماہ منیر + یک سرچالے مر پسر عمیر را داد شیر + زنے دوئمی شد برو سے حرام + کہ
تا قیامت نباشد حل پذیر + ہر کہ حل این معنی کند مفتی آفاق باشد بے نظیر + بیان اینست
کہ عمرو کنیزک صاحب جمال داشت و زید ہمان کنیزک را برائے پسر صغیر شیر خوارہ خود بنکاح خواست
بعد ازان عمرو آن کنیزک را آزاد کرد و حاملہ نفس شد او شوہر دیگر کرد یعنی بکر را زن دیگر نیز بود
زن ثانیہ بکر مر ہمان پسر بچہ را شیر داد کہ این کنیزک در نکاح او بود و کنیزک بر بکر حرام شد
زیرا کہ آن طفل پسر او شد و کنیزک زن پسرش شد زیرا کہ زنش بود اول مسئلہ شخصے
دو خواہر و یک مادر بیک کس نکاح کردہ بہر جائز ہست یا نہ جواب جائز ہست بیان
آن آنست کہ کنیزکے بود مشترک میان دو کس از و پسر تولد شد و ہر دو کس دعوی پسر بودن او
کردند آن پسر ہر دو گردید و کنیزک آزاد گردد و میراث برد از پدر میراث کامل و میراث برند
ایشان از و میراث یک پدر پس این فرزند عین با و خود را و یک خواہر یک پدر و خواہر دیگر
از پدر دیگر را نکاح کرد و بیک کس بہر دو روا ہست این ہر دو مسئلہ از مشکلات جذر حوالی
آوردہ شد مسئلہ کفارت دار اگر روزہ کفارت دارد بحساب دو ماہ اگر ہر دو ماہ نیست

وشده روز باشد نیز روا است واگر بحساب شصت روز روا دارد روا نیست مگر تمام شصت روز
شرح ابو المکارم **مسئله** اگر مؤذن و امام جماعت یک کس باشد روا است یا نه **جواب** روا و بهتر است
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بعضے از اوقات خود اذان میگفت و خود امامت
میکرد **قوله** هذا یفید ما قلنا الی آخره ای قول ابو حنیفة رح یفید ان المؤذن لا یجلس
بین الاذان والاقامة فی المغرب یفید ان المستحب ان یکون المؤذن عالما بالسنة ای
بالاحکام الشرعیة لان للاذان سننا و آدابا فلا بد من العلم بها ولانه من باب الجماعة
والدعاء الیها فلا یفوض الی غیر العلماء ولهذا قال علی رضی الله تعالی عنه لو استطعت
الاذان مع الخلافة لاذنت فثبت ان الاحسن ان یکون العالم اماما فی الصلوٰة بخلاف ما
یقوله بعض المتاخرین ان الاحسن للامام ان یفوض الاذان والاقامة لغیره فان النبی
صلی الله علیه وسلم ما باشر الاذان والاقامة بنفسه وقد کان اماما فی الصلوٰة وقال شمس
الائمة هذا فی حقه علیه السلام وفی حقنا اذان الامام بنفسه اولی لان المؤذن یدعو
الی الله فمن اعلی درجة منا فهو اولی الناس به وقد اذن رسول الله صلی الله علیه وسلم
واقام فی بعض الاوقات **وروی** عقبة بن عامر کنت مع رسول الله علی سفر فلما
زالت الشمس اذن واقام وصلی الظهر کفایة **مسئله** اگر صید را زد و دو نیم شد هر دو را بخورد
واگر اندک جدا شد اندک بخورد و بسیار را بخورد جمع ملتقی **مسئله** اگر صید را به تیر زد و خونش
اندرون شکم رفت آن گوشت را شوید خوردن را نشاید زیرا که بخون مسفوح پلید شده
است فتاوی نوادر **مسئله** سه زن بمجرد نکاح حرام گردد یکے زن پسر بمجرد ایجاب و قبول زیرا که
نکاح بقول ابو حنیفه رح ایجاب و قبول است بخلاف مالک رح که نکاح بقول او وطی است اگرچه
پسر آن زن را ندیده باشد دوم زن پدر بر پسر نیز بمجرد نکاح حرام گردد بدان ای عزیز که
هر که درین مسئله دلیری کند و حیله سازی کند بجز ضلالت و تعرض اغلش نباشد و از مذهب
ابو حنیفه رح بیرون شده باشد و انکار کلام الله بجاے آورده باشد کما قال الله تعالی ولا
تنکحوا ما نکح آباؤکم زیرا که ابو حنیفه رح نکاح جز ایجاب و قبول چیزے دیگر نگفته است
سوم مادر زن بمجرد عقد حرام شود اگرچه بدخترش دست درازی کرده باشد یا نباشد اما

مادرش را نکاح کرد و دست درازی بدو نکرد و باز طلاق کرد دختر آن برو حلال باشد منثور
القضاة وایضاً مجموعه معاملات مسئله منکوحه و مزنیه و ملموسه پدر بر پسر حرام ست وایضاً
منکوحه و مزنیه و ملموسه پسر بر پدر حرام ست اگر فرج داخل ورا ببیند حتی که اگر پدر زن را
طلب میکرد دستش بشهوت بر دختر نه ساله رسیدن برو حرام گردد و اگر دست پسر بمادر
بشهوت رسید بر پدرش حرام گردد و برو حلال نشود و یا نظر پدر بر فرج درون دختر خود افتاد
و اشتها کرد که اگر مرا این چنین کنیزک بودے با و وطی میکردم زن برو حرام شود از جهت
بیرون اشتها و یا پسر فرج درون مادر را دید بر پدرش حرام گردد و اگر زن ذکر مردے را ببیند
بشهوت نیز حرمت مصاهرت ثابت میگردد و اگر بر مادر زن دست نهاد بشهوت نیز دخترش
حرام گردد خزانة المفتیین مجموعه خانی و ملتقط مسئله اگر لمس و نظر این چنین زنان مذکوره
فی المسالة الاولی در حال انزال شود حرام نگردند زیرا که تصرف شهوت او در غیر محل ست وایضاً
اگر دخول کرد در دبر زن دخترش برو حرام نگردد زیرا که این تصرف شهوت در غیر محل ست مجموعه
خانی معاملات مسئله جمع کردن میان دو زنے که اگر فرض کرده شود یکے از ایشان را ذکر و دیگر
انثے نکاح جائز نبود پس جمع کردن در نکاح یک شخص نیز جائز نیست مگر در سه زن بے تفحص
اول چون دختر روا نبود یعنی زنے که شوهر او را دختر باشد از زن دیگر جمع میان ایشان
روا ست دوم خویشاوند من و زن پسر آن یعنی اگر کسے زنے را با شوهر آن در نکاح خود جمع کند نیز
رواست سوم زن و کنیزک آن زن شرح ابوالمکارم مسئله بخشیدن وطی کنیزک بکسے روا
نیست مگر بود تمام کنیزک را بدو بخشد و یا بخرد و یا نکاح کند منقول ست که شخصے بخدمت
ابن عمر حاضر شده گفت که مادر من وطی کنیزک خود را بمن بخشید روا هست یا نه گفت روا نیست
مگر بسبب چیزے که یا تمام بتو بخشد و یا ازو بخری و یا در نکاح خود آری شرح السنة مسئله حرام
کردن حلال سوگند ست قاضیخان و همچنان اگر شخصے گوید که با تو سخن کردن حرام ست
پس سخن گفت کفارت یمین لازم شود و همچنان اگر گفت که حلال الله حرام او کل حل علی حرام
او حلال المسلمین علی حرام و نیت نکرد چیزے را امام فضیل و فقیه ابوجعفر و ابوبکر الاسکاف
و ابوبکر بن سعید گفته اند که بدین الفاظ اگر آن شخص را یک زن باشد بائنه شود بیک

طلاق واگر چهار زن داشته باشد همگی بیک طلاق بائنه شوند واگر نیت داشته باشد سه
طلاق راسته واقع شود ولا یصدق فی عدم النیة قضاءً لانه صار عرفا ولهذا لا یحلف الا الرجال
فی النوازل مسئله اگر شخصے گوید که حلال خدا بر من حرام اگر فلانے کار بکنم و بکرد پس او را
اگر زن باشد زنش طلاق شود بیک طلاق بائنه واگر او را نباشد بعد ازان تزویج کرد زنے را برو
کفارت لازم ست جز طلاق شرح شمسی مسئله مردے تزویج کرد زنے را در عدت وفات و جماع کرد با او
بعد از مضی عدت اگر شوهر دیگر کند جائز ست زیرا که شوهرے که در عدت کرده بود شوهر نبود بلکه
زانی و بهر طریق عدت منقضی میشود واگر دران عدت از و حمل گرفت نیز عدت منقضی میشود بمضی
عدت نه بوضع حمل مضمرات مسئله مردے تزویج کرد زن دیگرے را و باو دخول کرد بدو او خبر ندارد
از شوهر دیگر آن زن بعد از فرقت تجب العدة علیها یعنی برو عدت لازم شود واگر آن مرد بر بودن
شوهر آن زن خبر دارد پس بعد فرقت عدت لازم نشود ولا تجب العدة علیها زیرا که گویا او زانی
بود در زنا عدت نیست و نیز بر شوهر اول حرام نشود بسبب زنای او و فتوی برین ست شرح شمسی
مسئله در عدت چرا سه حیض مقدار کرده اند وحال آنکه یک حیض نیز کافی بود جواب حیض
اول از برای شناختن پاک بودن رحم زن ست از نطفهٔ شوهر اول زیرا که درو نطفه هست پس
عدت او وضع حمل باشد و حیض دوم تحریمهٔ نکاح زن ست بران شوهر و حیض سوم از برای فضیلت
زن آزاد ست تا فرق باشد میان کنیزک و سیده مسئله ولا عدة علی ذمیة طلقها ذمی
شرح ابو المکارم مسئله چهار زن را عدت نیست اول مطلقه پیش از دخول دوم حربیه که فرار کند
از زوج و شوهر را در دار الحرب بماند سوم چون دو خواهر را بیک عقد تزویج کند باید که یکے را
رها کند و آنرا عدت نباشد و وطی کردن مر این دیگر را شاید اما نکاح کردن یکے را باز دیگرے را
نکاح کرد همان اول برو طلاق شود تا آنکه عدت او نگذرد آن دیگر برو حلال نگردد و اگر یکے را
طلاق داد و دیگر خواهر او را بنکاح کرد نیز نکاح روا نیست تا عدت آن نگذرد چهارم شخصے را چهار
زن بودند و زن پنجم برده بکند زن اول طلاق میشود و او را عدت نیست مسئله العالم
کفو للعلوی وایضا قال العالم الفقیر کفو الجاهل الغنی مختصر و شرح ابو المکارم
مسئله قریش را چرا قریش نامند جواب بدو معنی یکی آنکه قریش نام جنبنده ست در

دریا ازان ایشان را قریش نامند وقیل قریش کسب را گویند وایشان کسب وتجارت بسیار
میکردند ازان قریش نامند شرح شمسی فائده هر که خوردنی خشک یعنی بے قمح بخورد ونزع
روح بر و آسان باشد مسئله لعنت راندن بر یزید روا هست یا نه جواب نه زیرا که او از
اهل قبله بوده است وبه سبب سلاح کشیدن بر اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم عاصی شده نه
کافر وهر که بر و لعنت گوید بقول امام اعظم رح آنکس عاصی گردد وآن لعنت بر و افتد شرح امالی
نقول اننه ولم یلعن یزیدا بعد موت * سوی المکثار فی الاغلام غال * بدانکه
فرزند چون ذکر یزید در میان افتاد پس شمه از جنگ او بیان کنم که چون بود زیرا که اکثر
اهل روافض آنرا بکذب بدل کرده ودر روایت نوشته وبر دمان عوام را بدان سبب کافر
ساخته اند منقولست که ابراهیم نخعی را یکے سوال کرد که هیچ خبرداری ازان جنگ که چگونه
بود گفت دستهای خود را در جنگ بخون نیالوده ام الحال زبان خود را بخون آلوده نکنم زیرا که
آنچه میان صحابه گذشته است از شر و بدی قصه آن جائز نیست تا عوام الناس در شک و ریب
نه فتند وعداوت ایشان در دل نیارند که بسبب عداوت کافر شوند واکثر ازین اهل قوم
با میر المؤمنین معاویه رضی الله عنه نیز دشمنی دارند ونمیدانند که او از اصحاب خاص رسول الله صلعم
بود در خبر است که روزی به پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود حضرت صلعم فرمود که
اے معاویه از پشت تو بوی خون مے آید گفت چه باشد یا رسول الله گفت از پشت تو فرزند
بزاید که هلاک کننده اولاد من باشد حضرت معاویه قسم بخدا یاد کرد که من در عمر خود زن نگیرم
دتمامی عمر بے زن بود روزی مرتضی علی او را بخدمت رسول علیه السلام فرستاد که خلافت
بعد از شما که باشد فرمود بعد من ابوبکر صدیق خلیفه باشد گفت بعد او فرمود فاروق گفت
بعد او فرمود عثمان ذی النورین گفت بعد او فرمود سوال کننده بعد از رحلت خلفاء ثلثه
حضرت معاویه بمرتضی گستاخی کرد بطریق ملاعبت گفت که یا امیر سوال کننده من بودم
خلافت بمن میرسد مرتضی گفت لا بل سوال کننده من بودم زیرا که شما را من فرستادم
قبول کرد اما بعد از حضرت مرتضی دو سال خلافت بی بی عائشه صدیقه میکرد بعد او
اختلاف درمیان صحابه افتاد حضرت معاویه گفت من باشم وبو علی نام اصحاب بود او

عبارت در بیان قریش

مسئله در بیان لعن یزید

اضافت میکرد تا همین سخن میان ایشان جنگ افتاد و بیست و یک هزار اصحاب کشته
شدند و پیش ازین حضرت رسول الله گفته بود که علامت قیامت آن ست که در میان
اصحاب من جنگ و تیغ کشی پیدا شود تا بقوت شمشیر پادشاهی بمعاویه رسید شبی بول میکرد
از دیوار کلوخی بگرفت تا خود را پاک کند بتقدیر الهی در ان کلوخ کژدمی متوطن بود بر سر
ذکرش نیش زد چنان درد و الم او را شدی که شب و روز نمی آرامید تا بحالت
نزع رسید حکیمان روی زمین جز این دارو ندیدند که تا نطفه پشتش نریزد شفا
نیابد معاویه گفت من قسم یاد کرده بودم که زن نخواهم کرد حکیمان باتفاق یک دیگر زنی
را آوردند بغایت پیره و بهرم رسیده بود چون امیر المؤمنین معاویه با او دخول کرد در وی
قرار شد اما بحکمت الهی تا سخن رسول الله دروغ نشود نطفه در رحم آرام بگرفت و ازان
یزید تولد شد بدخوی او ازان بود که زهر کژدم در پشتش آمیخته بود و منقول است که
چون امیر المؤمنین حسین تولد شد حضرت رسول در گوش راست او اذان بگفت و در
گوش چپ او اقامت بگفت دران زمان فرشته نازل شد بغایت عظیم حضرت جبرئیل گفت
یا رسول الله هر دو بال او خشک شده اند شمهای حسین را بر هر دو بال او بمال تا سبز شوند
چون بمالید سبز شد و فرشته برفت حضرت جبرئیل پرسید که این چه بود گفت که بعد خلقت
این فرشته عصیانی ازوی پیدا شد بفرمان رب العزت هر دو بالش خشک شد اما خطاب
رب العزت برآن شد که چون نبیره رسول از پشت زهرا پیدا آید تا ترا بر دو بالش بمال
این همان فرشته بود رسول علیه السلام خوشدل گردید که نبیره من معجزه ولادت صاحب در بچه
پس چون لائق حال انبیا و اولیاست که خوشحالی را با ایشان راه نه بود حضرت جبرئیل بفرمان رب
الجلیل گفت که یا محمد هیچ میدانی که موت او کجا باشد و با وی چه پیش آید گفت نی گفت موت
او در دشت کربلا از دست سواران بیسر و سامان باشد و چنین و چنان برو گذرد و کشنده
او شمر نام و بیست و پنجساله بود حضرت گفت من زنده باشم گفت نی گفت مادر و پدرش
زنده باشند گفت نی گفت خلفای راشدین گفت نی حضرت بگریست بر غریبی حال او
والی‌ها و حسن و حسین بهای فاطمه عرض نمودند که روز عید است آمده و پایان جا

نداریم فاطمه شهر این را بر رسول انگفت دران زمان مهتر جبرئیل دو جامه سفید از
بهشت بیاورد اما ایشان که خاصیت بود کان سست قبول نکردند گفتند ای برادر ما جامه
رنگین میباید مهتر جبرئیل فرمود که هر دو را در طشت آب اندازند هر لونی که ایشان میخواهند
با رنگ شوند امیر حسن جامه سبز خواست در حال سبز شد و امیر حسین جامه سرخ خواست در
حال سرخ شد شاید که این پیش از سرخ بودن جامه سرخ بود و الا حضرت جامه سرخ را
با ایشان می پوشانید چون رسول الله هر دو را خوشحال دید او نیز خوش دل شد باز جبرئیل
گفت یا رسول الله هیچ میدانی که وجه سبز و سرخ بودن جامه چه معنی دارد گفت نه گفت امام
حسن چون جامه سبز پوشیده بد خواهان او را زهر دهند و اندرونش چون آب سبز برون
آید و حسین چون جامه سرخ پوشیده دشمنان او را بکشند و جامه او بخون رنگین شود حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم باز غمگین شد و شادیش بغم بدل گشت ایضا مهتر
جبرئیل در صورت رسول الله آمد حضرت رسالت پناه صلعم با حسن و حسین نشسته بود اما
جبرئیل بصورت دحیه کلبی بود ایشان هر دو دویدند و در دامن جبرئیل در آویختند و دستها
او را میکشادند و پیک پیک میدیدند جبرئیل گفت یا رسول الله ایشان چه غرض دارند
گفت تو بصورت دحیه کلبی آمدی و دحیه کلبی هرگاه که می آید برای ایشان چیزی می آرد
از آن تو نیز نظر نگرید مهتر جبرئیل در حال غائب شد باز آمد دو سیب از بهشت بیاورد
و یگان یگان بدست هر یک بداد ایشان خوردن گرفتند رسول الله خوشحال شد باز گفت
یا رسول الله دوست میداری ایشان را گفت آری گفت هیچ میدانی ایشان کجا میرند
گفت نه گفت پس از آنجا خاک بیارم پاره خاک از آنجا بیاورد و گفت یا رسول الله
این خاک را نگاه کن هرگاه که ایشان برآنجا برسند این خاک سرخ شود و چون رخسان
را ببرند خون بدر آید این علامت شهادت ایشان بود رسول آن خاک را با ام هانی
داد برای محافظت پس معلوم باد ای فرزند که این مقدار کارها هرگز در هیچ بیشه
و اختراع و ابداع هر چیز از واجب تعالی است مگر اینکه نگشت تعرض به بندگان در آنچه
است مشغول است که حضرت سجاد رضی الله عنه را هژده که مشغول بود اما چون

بزیارت روضه رسول الله می آمد امیرزادگان استقبال می نمودند چون نظر معاویه بر آن
میر سید ایشان را قسم بروح پاک حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میداد که از اسب فرو
نیایند و خود فرود می آمد و پاپهای مبارک ایشان را بوسه میکرد و در پیش ایشان میدوید
حتی که بعضی مردمان جاهل طعنه می کردند که تملقی و چاپلوسی می کند منقولست
که روزی پشتواره برداشته در پیچه بازار می گذشت و میگفت أخلوا الطريق للأمير
یعنی ای مردمان راه خالی کنید برای پادشاه همه اهل بازار گفتند بهی شرافت که او است
که با وجود این شوکت و دبدبه از برداشتن پشتواره ننگ نمی کند آورده اند که امیر
المؤمنین معاویه رضی الله عنه در کل حین و اوقات به یزید نصیحت می کرد که ای فرزند برتو باد
که با خاندان رسول الله عداوت نجوئی تا بهلاکت هر دو جهانی هلاک نشوی و سبب
عداوت ایشان آن بود که روزی یزید غلامی را برای خود با قیمت خریدن بهایش
قطع کرد امیر حسین در میان آمد برای خود بخرید یزید دلگیر شد و باسخت تر عداوت این بود
که روزی یزید گفت ای پدر اگر شهربانو را در نکاح من درآری هر وصیت که بکنی بعد از تو
بجا آرم و شهربانو زن عبدالله بن زبیر بود طلاقش داده بود معاویه گفت که وصیت
من همین است که بخاندان رسول الله عداوت نجوئی دیگر انداتو دانی یزید قبول نکرد و
در حال سلمان فارسی را در پیش شهربانو فرستاد که اگر یزید را قبول کنی ترا ملکه زمان
سازم چون در راه میرفت قاسم بن عباس بن عم النبی جوانی بغایت ظریف و با جمال
در دری قندی استاده بود غرضش پرسید واقعه باز گفت قاسم گفت عرض حال ما نیز
برسان چون از و در گذشت امیر حسین استاده بود غرضش پرسید واقعه باز گفت میر
حسین گفت عرض حال من نیز برسان چون سلمان نزدیکش رفت شهربانو زن
صاحب جمال که در جاهلیت و زیبائی بی قرین بود دید خود نیز برو عاشق شد گفت ای
شهربانو من رسول معاویه بودم برای یزید که ترا ملکه همه زنان سازد و در راه قاسم و
امیر حسین نیز خود را بتو عرضه کردند و من نیز آشفته تو شدم الحال بهر که راضی باشی باش شهر
بانو گفت ای سلمان من چون بکنیزی خاندان رسول الله قبول شوم از آن باز نگردم مرا

امیرے باید چون بامیر رسید در نکاح خود درآورد چون سلمانؓ خبر امیر معاویه بشنید گفت
ای سلمانؓ الحال فتنه درمیان یزید وخاندان رسول الله دشوار پیدا خواهد شد بعد از
مدت چون امیر المؤمنین معاویهؓ رحلت نمود یزید به پادشاهی نشست اما امیرزادگان
هرگز به پیش او نمی رفتند روزی شخصے را بر ایشان فرستاد که مطیع وفرمان بردار پدرم بودید
از من چرا روی گردانید گفتند شنیده ایم که بساط تو سگے افتاده بود وکار خلاف شرع از
تو در وجود می آید بیعت ترا نخواهیم دید یزید چند نفر را فرستاد تا ایشان را نیز در لشکر گرفته
بیارند چون لشکر رسید ایشان را در مسجد حصر کردند امام امیر حسنؓ را هژده پسران بودند جنگ
کردند لشکر یزید را شکست دادند وخود را خلاص کردند بعد از آن پیره زنے اختراع
کرده امیر حسنؓ را زهر داد در حال شکمش چنانکه جبرئیلؑ گفته بود زرد و سبز روان شد و
او در آن حال از شکار باز آمده بود پیره زن آب او را داد چون امیر حسینؓ برو رسید زهر
دهنده را پرسید که چه کس باشد حسنؓ گفت ای برادر قول جد من بود در وقوع می شد سکوت
بهتر است بعد از دفن کردن او یزید لشکر بسیار در عقب او روان کرد اما اهل کوفه کس را
فرستاد که اگر امیر حسینؓ بیاید همه بکنیم مراد او را چون امیر حسینؓ روان شد پسر یزید حسنه نام علی
الصباح به شش هزار سوار برو پیش آمد ونماز بامداد عقب او ادا کرد وگفت ای امیرزاده اگر
روی این بدبخت نه بینی هیچ نبود ترا از وضررے نباشد گفت من هرگز روی او را نه بینم
که سگے را بر بساط جای داده است یک هفته روز در راه میرفت و هر سه روز حر بود و پیش می آمد
ونصیحت میکرد امیر حسینؓ قبول نکرد وهمراه امیر شتر رسول اللهؐ بود هرجا که در سفر آن شتر
خواب می کرد ایشان فرود می آمدند روز سوم آن شتر خواب کرد هرچند کردند روان نمی شد
فرود آمدند امیر گفت نام این مقام چه باشد گفتند دشت کربلا چون درخت از برای خیمه
بریدند خون بیرون شد چون از آن خاک را دیدند سرخ شده بود امیر گفت ساکن
باشید که مقام شهادت من همین است من از جد خود شنیده ام اما پیش از ایشان یک
لک سوار یزید رسیده بودند وکلانتر ایشان عمر بن سعد بود بعد از شش روز بیشتر شده بود
وکنار آب را گرفته بودند باز حر پیش آمد وزمین را بوسه داد وگفت که روی او را نه بینی هیچ بهتر بود

امیر قبول نکرد گفت ای پسر تو بر جای خود باش تا من از بهر تو اول جنگ بکنم پس لشکر پدر خود
این شش هزار سواران یک بارگی تاختند همگی شهید شدند بعد از آن پسر زنی پسر خود را
آورده همان یک پسر داشت شهید شد بعده امیر حسین علی اصغر را فرمود که تو با جمع لشکر
جنگ را اختیار مکن زیرا که نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم منقطع خواهد شد و در پیش
رسول الله چه عذر آریم اما خود بتاخت و هیچ نوع بدست ایشان نمی آمد مگر تا بلا عدد
بر او ریختند و از پیش انداختند چون هشت جوانی بر وی رسید بر آن قتل گفت من حسین
بن علی بوده ام آن برگشت بعده شمر بن جوشن رسید هر چند کارد بر گلویش میمالید بریده
نمی شد امیر حسین گفت که نام تو چیست گفت شمر گفت جامه را از سینه خود باز کن چون باز
کرد سینه اش نمود گفت از قضا کار دیگران کشته من هم تو باشی چون سر او را در پیش عمر سعد
برد شمر گفت ای عمر بهترین قوم را کشتم عمر شمشیر را بر گردنش زد و بکشت که بهترین قوم را
چرا کشتی بعد از آن جمع اصحاب خاندان را بطرف یزید روان کردند اما زنان در عماریها نهادند
که هیچ نامحرمی روی ایشان را ندید چون در راه میرفتند شبی سر امام حسین را در خانه مردی
صالح نام نهادند علی الصباح چون سر را از او طلب کردند سر پسر خود را بعوض فرستاد قبول نکردند
هکذا هفت پسر داشت و کله ها را بعوض داد قبول نکردند چون کله هفتمی را ببرید دعا کرد که یا الهی
شکل پسر من چون حسین گردان همچنان شد ایشان همانرا بردند و صالح سر حسین را آورده
بر و همراه کرده دفن کرد بدان ای فرزند درین شهر در که سوار یک کافر نبود بلکه همه مسلمانان
واکثر اصحاب رسول الله را دیده بودند زیرا که کافر را بعد از بعثت رسول الله تا این غایت در
روم مدخل و فتحی نرسیده است مگر در آخر الزمان برسد و آنچه در قتل کرده صنف رافضی بیان
کرده است همه افترا و بهتان است و بسبب انقطاع عقیده مردمان از خاندان است زیرا که
بخاندان رسول الله این طور کارهای ناشائسته چگونه میرسد و مسلمانان چگونه ایشان را
خوار میپنداشتند و سبب جنگ از ناقبول کردن حسین بود امر پادشاه را و یزید لشکر را
محض برای قتل او نفرستاده بود بلکه برای گرفتن او فرستاده بود تا گناه خود را بیند و عذر خواهد
که من چه گناه دارم و آنچه بعضی مصنفان گفته اند که یزید بقتل او راضی شد کافر شده

احیاء العلوم مے آرد کہ آن قول را اعتبار نیست زیرا کہ از زبان او کسے نشنیدہ و از دل
او کسے خبر ندارد و گمان بد بردن بر مسلمان نہی ست کہ ظُنُّوا الْمُؤْمِنِيْنَ خَيْرًا واقع شدہ ہست و
ایضا بقصاص امیر حسین کشتن یزید سرداران لشکر را نیز علامت نارضامندی اوست چہ اگر راضی
بودے سرداران لشکر را چرا کشتے زیرا کہ او را در دنیا از ہیچ کس بیم و ترس نبود منقولست
کہ چون زین العابدین علی اصغر را در پیش یزید حاضر آوردند زین العابدین بر تخت قریب
نشست یزید دستہا را بر گردن خود انداخت و استادہ شد و گفت ای امیرزادہ باید کہ مرا
بخش و بحل کن زیرا کہ من لشکر را برای قتل و نفرستادہ بودم بلکہ میخواستم کہ گناہ خود را بدو
عرضہ کنم کہ چہ گناہ دارم چون یزید بغایت الحاح و تضرع و زاری نمود علی اصغر قبول
نکرد ارکان دولت با و ہمراہ در شفاعت استادند و گفتند کہ ای امیرزادہ تو اولاد رسول
اللہ ہستی و رسول اللہ صلعم را کینہ و طلب انتقام از کسے نبود و بیا تو ازین درگذر زیرا کہ عادت
حبیب ابن مہربان رحمت ست چہ اگر از ایشان روزے ہزار بدی بیاید بدان ننگرند و اگر
از اکابر دنیا و دین خصوصا از عالمان اہل یقین ذرہ از ہزار صادر شود آنرا از اقلیمے باقلیمے
رسانند بعد از ان علی اصغر گفت کہ بخشم اما بہ چند شرط شرط اول اینکہ قاتلان پدرم را
قصاص کنی در حال دوازدہ نفر سرداران لشکر را بیاوردند گفت کہ اے بدبختان ہیچ کسے
شما را بکشتن فرمودہ بودم ہمہ انگشت نہادند گفتند شمر بن جوشن او را انگشت و شمر را عمر بن سعد بکشت
گفت بسبب بے وفائی شما بخشم ہمہ را زندہ پوست کشید شرط دوم اینکہ پیش ازین
امیر حسن و حسین و فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہما را در خطبہ جمعہ یاد نمیکردند گفت اینہا را یاد بکنم یزید
قبول کرد شرط سوم اینکہ بادشاہی مدینہ را بمن سپار قبول کرد شرط چہارم
اینکہ اہل و عیال و اصحاب ما ہمچنان بہ ہیئت خود چنانکہ مستورات اند ہمہ انوشتہ و بدرقہ
ہمراہ کن تا بمدینہ برسم یزید قبول کرد و پنج ہزار سوار را بدو ہمراہ کرد چون براہ بہ معرفت امام محمد
حنفیہ بمدینہ پیش آمد و دوازدہ پادشاہان بدو ہمراہ بودند و پادشاہی مدینہ بدو نیز ہمراہ بود و قریب
تمام کہ مقصد من کار دوست امام محمد حنفیہ گفت ای نور دیدہ من این چہ حال ہست گفت شرط از
شرط خون پدر را نخشیدم امام محمد حنفیہ گفت رضا کردہ تا من زندہ ام ولایت از من ہست

قصاص فمن عفو لهم بیاز من لشما نمیرسد آن پنجهزار لشکر را بکشتند و بطرف روم روان شدند
چون برسیدند یزید را در قلعه محصور کردند بیرون قلعه سواران جنگ کردند نوتغان بن
زرین با سه هزار سوار سوداگر بود دران روز شهید شد اما لشکر یزید هم شکست دادند مدتے
همچنان مے کردند اما در مصاف امام حنیفه کسی نمے استاد و هر روز شکست میخوردند پس
چاره جز این ندیدند که نزدیک دروازه قلعه چاهها کندیدند و اندک خس و خاشاک بر بالاے
آن انداختند چون امام ابو حنیفه بنجبر بر دروازه تاخت با یکے از اصحاب در چاه افتاد
اورا گرفتند اما دست راست او نیز شهید شد و به درون قلعه در آوردند و در شب اتفاق
کردند که فردا امام را از بیرون قلعه بکشتند دران شب آن همراه امام بگریخت و این خبر را
بلشکر امام برساند قمقمه گفت اے جوانان شما خود را مهیا دارید و من در برج قلعه تنها
شوم چون اورا بیرون کشند من دروازه را بگیرم قمقمه پنهان شد و لشکر ساخته شد چون
علی الصباح اول از دروازه بر آمد همان کارد سیصد منی بر متعقبان او کوفت که مردان
بلا عدد در یک کرت مردند و دروازه را بگرفت در حال لشکر را در حصار در آورد و آن
هژده لک را تمام همه کشتند اما یزید موے ریش را کندید و سیاهی دیگ بر روے خود مالید
تا سیاه وش شد و پوستین را باژگونه بپوشید یعنی موے را بیرون کرد و چرمش اندرون و ریسمان
کاه را بر میان بست و دامن او میان فرو [illegible] روان شد و از قلعه بر آمد ایشان چون
یزید را نیافتند پادشاهی روم را بعلی اصغر سپردند و دست امام محمد حنیفه را در آوردند و دعا کردند
متصل شد چون یکسان زرین در بیابان میرفتند دیدند که شخصے بدین هیئت گاه گاهے میرود
و گاه چوب را بطریق خداع ایشان دانستند که یزید است گرفته و پیش علی اصغر آوردند علی اصغر
گفت که چون یکبار عفو کردم قتلش روا نباشد اما بند سخت نهاده چنانکه چاهے بکند و بر بالاے آن
چوبے را دراز نهاد و بوقت شام اورا از آن چوب کشید و در چاه آویزان مے کرد و مروان نام
حکیمے بود که دائم اوقات در میان اصحاب فتنه انگیزی میکرد مقدار دو میل از دو زمین را شگاف
کرده با این چاه رسید یزید را بیرون کرده برد و سه صد کس فرو شب اورا نگاه میکردند آورده بود
کشکش چون طبل آماس کرده سه صد گزدم سیاه در وے پیدا شد که شب و روز از درد آن نالان بود

شبے در خواب دید که در پیش امیر حسین رضی الله عنه استاده است و فوطه بگردن انداخته و زاری و تضرع نمود که
یا امیر بر من هیچ گناه نیست که از گناه من درگذر و مرا بخشش امیر نمی بخشید یزید گفت یا ابن رسول
الله رسول را کینه نبود ترا نیز نمی باید چون جد را بر شفیع آورد گفت بخشیدم گناه ترا از لب
شادی چون بیدار شد تا عجب هیچ خورد و شکمش بترقید و آن کژدمان بیرون آمدند و آن
سیصد کس که بخوردند همگی بمردند و تا این غایت کژدم سیاه را عادت است که کسے را نخورد
اگر بخورد میمیرد و این قصه جنگ میان اصحاب که روافض بکذب و بهتان بدل کرده اند خدا تعالی
ما را و شما را و جمله مومنان او مصدقان را بحرمت شهیدان دشت کربلا بیامرزد و بر دین
مصطفوی مقیم دارد آمین یا رب العالمین **مسئله** گوشت و شیر جانور پلیدی خوار
رو هست یا نه **جواب** هست حبس دا ختلفوا فی لحم الجلالة وشرب لبنها واکل بیضها فقال
مالک وابو حنیفة والشافعی رحمهم الله تعالی یباح ذلک وان لم یحبس مع استحبابهم حبسها
وقال احمد یحرم الا ان یحبس الطیر ثلث ایام روایة واحدة واختلف الروایة عنه فی
الابل والبقر والغنم فروی عنه ثلاثة ایام کالطیر وهو الاظهر والثانیة اربعون یوما
نقل من اختلاف الائمة **مسئله** اگر شخصے زراعت را بآب پلید آب دهد آن زراعت خوردن
شاید یا نه **جواب** شاید واختلفوا فی اکل الزروع والثمار والبقول اذا کان سقیها بماء
النجس او علفها بالنجاسة فقال ابو حنیفة ومالک والشافعی رحمهم الله تعالی هی مباحة و
قال احمد یحرم اکلها ویحکم بنجاستها اختلاف الائمة **مسئله** پس خورده زاغ حلال ست
یا نه **جواب** حلال ست فی خزانة الفتاوی **مسئله** سور الغراب طاهر بای حال کان
لانه یمسح منقاره فی کل زمان وقال ابو القاسم هو الصحیح وعلیه الفتوی **مسئله** لو
تصرف المرأة فی ملک زوجها لا یجوز وعلیه الفتوی **مسئله** فی المحیط لو باعت المرأة مال
زوجها واشترت شیئا بثمن زوجها بغیر اذنه بطل فتاوی سمرقندی **مسئله** رجل یصلی
علی القباء والقمیص کیف یطرحه قال شمس الائمة یجعل قفاه تحت رجلیه ویسجد علی
ذیله والبطانة تحته وکذا علی جلد الحیوان شرح هدایه **مسئله** اگر زنے بد عزیزه گرفتار
باشد باید که سوره کافرون و اخلاص و سوره فلق و ناس بترتیب نوشته بدهد که بخورد

فی الحال خلاص شود و اگر سوره والضحی نوشته در کمر بندد فی الحال خلاص شود اما بعد از زوال
آفتاب تمام ورد کند والا بروده آن زن خواهد افتاد **مسئله** قال شرف الائمة الاسکندری لا
یقبل شهادة الرعیة للشحنة وللرئیس والعامل لجهلهم ومیلهم خوفا منهم وکذا شهادة
المزارع فیه وکذلک لا یقبل شهادة من یاکل فی السوق وبین الناس لان ذلک لا
یفعل من کان له مروة معدن **فائده** از خواجه احمد گیسوی رح منقول ست هر که راتب لرزه
شود باید که این کلمات را بخواند و بدمد مجربست و اگر چنین نوشته آب کرده خورد نیز مجربست
اینست ایترکانی رفتان دورفتان سنک نان دورکنون دورمنون دورکنون متون
جنون دور یا حسن ابلیق فلیدی کنیر المدی کثیر المدی برحمتک یا ارحم الراحمین **مسئله** در
کوهستانی می آرد که اگر مسافر به مقیم اقتدا کند در نماز چهارگانی باید که دو رکعت را نیت کند زیرا که اگر چهار
رکعت را نیت کند جامع باشد میان نفل و فرض در یک نیت و این جائز نباشد و باید که بعد از نماز دو
رکعت اول دو رکعت اخیره را بنا بر تبعیت امام بجا آرد زیرا که تبعیت امام واجبست و این سماع
استاد خواجه لطف الله متع الله المقتبسین بطول بقاءه **مسئله** اذا مات الرجل وترک امرأة او طلق
امرأة وتزوجت المرأة بزوج آخر لا یجوز لابیه واخیه وعمه وغیرهم ان یاخذ منه شیا وان
اخذ فهو حرام نقل هدایة **مسئله** اگر غلام کسی بدزدی اقرار کرد بحضور خواجه دست او را ببرند
و اگر کسی غلام و یا کنیزک را با چیزی از متاع خانه بدزدد چه واجب آید جواب درین صورت
نیز قطع دست ست و مال ایشان را نیز ضامن باشد تحفة الاسلام **مسئله** اگر بر دزدی مال
دزدیده گواهان گواهی دهند بشنوند یا نه جواب بشنوند اما اگر گواهی بر دزدی دیرینه بدهند
نشنوند و مسموع نباشد زیرا که چون توقف بگواهی کرد گوئی رضا بدزدی دارد پس هر که رضا
بدزدی دارد گواهی او در باب دزدی قبول نباشد و حد توقف نزد بعضی یک روز ست و نزد
بعضی سه شبانه روز ست تحفة الاسلام **مسئله** رجل اشتری بقرة علی انها حاملة فاذا هی لم
یکن فانه یرد الفساد البیع من فتاوی تاتارخانی **مسئله** ولو لم یشترط فوجدها حاملة لا
یردها بخلاف الجاریة لان الحمل فی البهائم زیادة فی الجاریة عیب تاتارخانی **مسئله** رجل
مات ولم یترک شیا للورثة وطلب الفقرا من الورثة دین المیت ما علیه من القرض فلا

حق للعزماء من الورثة خلاصه مسئله چون شخصے نیت روزه در شب کند باز دران شب
ازان نیت بگردد وآن روزه بروے لازم گردد یانے جواب نے اذا نوی فی اللیل ثم رجع فیه
صح الرجوع خزانة الفتاوی مسئله بول الهرة لا یکون نجسا لعموم البلوی وبه اخذ الفقیه
ابو اللیث ومن منیة الفقهاء ان هذه المسالة فی الهرة الذکور اما فی الانثی وتنجس بالاتفاق
امنیه مسئله اگر شخصے بر دیگرے غله چون جو وگندم وغیره قرض دارد باجل معلوم ووقت
اجل غله یافته نشود قاضی تا فصل دیگر او را مهلت دهد عجائب الغرائب مسئله اگر کسے بهائم
را وطی کند گوشت آن بهائم خوردن شاید یا نه جواب شاید اما اصح آنست که وطی کننده خود
نخورد و دیگران بخورند تحفه الفقهاء واختلفوا هل یجوز ان یاکل منها هو وغیره فقال
ابو حنیفة رح لا یاکل هو منها ویاکل منها غیره وقال احمد رح یاکل منها هو وغیره وللشافعی
الشافعی رح وجهان وقال مالک لا یاکل منها هو ولا غیره ویحرم اکلها علی الاطلاق
الائمة مسئله واختلفوا فی رجل کره رجلا علی ان یقتل اخره فقال ابو حنیفة رح یجب
القتل علی المکره دون المباشر وقال مالک واحمد رحمهما الله علیهما یقتل المکره والمکره فقال
الشافعی رح یقتل المکره وفی المکره روایتان واختلفوا فی صفة المکره فقال مالک رح
ان کان المکره سلطان او متغلبا او سیدا مع عبده اقید منهما جمیعا الا ان یکون العبد
عجمیا جاهلا بتحریم ذلک فلا یجب القود وقال الباقون یصح الاکراه من کل
بد عادتنا اختلاف الائمة مسئله بعد صحابه هیچ احدے ابر دیگرے فضل نیست مگر اهل علم وتقوی را
گفته اند که اولاد خلفاے راشدین بترتیب پدران خود فضیلت دارند بر فرزندان دیگران
چون فرزندان ابو بکر صدیق رض بر فرزندان فاروق و فرزندان او بر فرزندان عثمان رض و فرزندان
او بر فرزندان مرتضی رض اما بر فرزندان بی بی فاطمه زهری رضی الله عنها فضیلت ندارند زیرا که ایشان را
نسبت برسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دارند اعتماد مسئله المستحب ان یجدد النکاح مع امرأة ذات
کل شهر لدفع شبهة البینونة الحاصلة عن التکلم بکلمة الکفر وللزوج ان یصیر وکیلا من امرأته
تزوج نفسها بحضور شاهدین کلما وقع فی قلبه شک وشبهه - فتاوی زندوسی اما در مشکلات
حنفی آورده است که مهر دیگر بجبر واین عقد لازم شود پس باید که اول بیان مهر اولیه را از خود ساقط

کند یعنی بخشش کند از زن بعده بدان مهر عقد بندد و اگر زن نه بخشد حیله آنست که گوید مر زن را
ای زن حقوق خود را بمن بخشش چون حقوق نه بخشد مهر نیز یکی از حقوق باشد و بخشیده شود **مسئله**
ذبح کردن مسلمان یعنی آنکه بغیر کلمه چیزی دیگر نمیداند و یهود و ترسا و گنگ و کودک و زن ختنه
ناکرده حلال ست و علیه الفتوی کنز العباد و یجب ان یعلم انه اذا کان فی المسألة وجوه یوجب التکفیر
ووجه واحد یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر لتحسین الظن بالمسلم ثم
ان کانت نیة القائل الوجه الذی یمنع التکفیر فهو مسلم وما کان خطاء من الالفاظ لا یوجب
الکفر فقائل مؤمن علی حاله ولا یؤمر بتجدید النکاح ولکن یؤمر بالاستغفار والرجوع عن ذلک
ذخیره **مسئله** رجل قال لآخر خرق ثوب فلان فالضمان علی الذی خرق لا علی الآمر خلافا
اذا امر غیره باخذ مال الغیر فالضمان علی الآخذ مال الغیر فالضمان علی الآخذ ولا رجوع علی الآمر
محیط **مسئله** اذا سال الماء من فم النائم فاصاب الثوب طاهر سواء من ماء الفم او منبعثا من الجوف
لان الغالب ان الماء الذی یخرج من الفم حالة النوم متولد من البلغم فیکون طاهرا کیف ما کان
عند ابی حنیفة ومحمد رحمهما الله وعلیه الفتوی واقعات حسامی **مسئله** البقار اذا ترک البقور
علی ید اجنبی یحفظها هل یکون ضامنا قال ان ترکها مدة یسیرة مثل ان یاکل ویشرب او یبول
او یتغوط او یتوضأ ونحو ذلک لم یضمن لان هذا المقدار عفو فصول اشنزوشنی و در فتاوی
قرآن خوانی می آرد که اگر خواب کرد و بهائم از وی غائب شد و بغیبت از وی هلاک شد چون شیر خورد و یا
دزد برد بقدار ضامن باشد **مسئله** تعزیر کردن کسی را بمال جائز ست یا نه **جواب** جائز
ست بطریقی که قاضی مصلحت بیند اما درین سه امور لازم ست که مطلقا تعزیر بکند اول درینکه
شخصی بمسجد حاضر نشود برای خمس اوقات صلوة دوم اینکه شخصی برای کندیدن حجی حاضر نشود سوم
و اینکه شخصی در صف قتال شکست او کند دستور القضاة **فائده** خرقه پوشانیدن و شجره
دادن مریدان را جائز ست اما مرید شخصی باشد که هرگز در خانه او فسق و فجور صادر نشود و الا آن
مرید بآفات دینی و دنیاوی و هلاکت اموال گرفتار شود **منقول ست** که حضرت رسالت
پناه صلعم را سه خرقه تبرک باصحابه رسیده هست یکی را با چادر خود همراه پاره پاره کرده بهر یکی از
اصحاب تبرک داد آن خرقه که در شب معراج آورده با میر المومنین علی مرتضی رض داده بود و خرقه دیگر

مسئله قصه اویس قرنی رضی الله عنه

با اویس قرنی فرستاده بود و معلوم باد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم اویس قرنی را
ندیده بود بلکه اویس قرنی بغیب بدو ایمان آورده بود و جهت جبرئیل علیه السلام او را خبر کرده بود گاهی
روی به یمن می نشست اصحاب رضی الله عنهم می گفتند یا رسول الله روی به یمن نشستن شما از بسیار مینماید
چرا گفت اِنِّی لَاَجِدُ نَفَسَ الرَّحْمٰنِ مِنَ الْیَمَنِ **قصه او آنست** که در یمن شهریست قرن
نام دران شهر بیوه زنی بود پسری داشت اویس نام اما از کفاف هیچ نداشتند چون بعثت
نبوت رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدند هر دو بغیب ایمان آوردند و همیشه صائم الدهر بودند
و این پیره زن بغایت پیری رسیده بود اویس از محبت رسول الله صلعم هرگز آرام نمیگرفت
اما از خدمت مادر خلاصی نمی یافت و در روز اشتربانی میکرد و شبانگاه دو نان جوین حاصل
می آورد و هر دو بدان افطار میکردند **آورده اند** که در یمن گرگان اشتران را نمیخوردند اما اویس
در تمام روز عبادت الله میکرد و گرگان اشتران ورا رعایت و پاسبانی و مراعات میکردند
آورده اند که چون از شهادت دندان مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شنید
معلومش نشد که کدام دندان باشد تا بموافقت او دندان خود را نیز بکند و بشکند اما باحتیاط
همگی دندان خود را کشید باز بر رویید باز بکشید بگذا تا هفت بار دندانش باز میرویید او میکشید
چون رحلت حضرت قریب شد فرمود که این خرقه مرا در یمن مرتضی و فاروق روان کنند و با اویس
قرنی بدهند تا هر که اویس بپوشانند او باشد و کیفیت احوالش معلوم کرد که چنان و چنین
میداشت چون ایشان برسیدند در قرن جوانان اویس نام بجدی بودند که در حساب نمی آمدند
بعد از مدتی شخصی با ایشان بیان کرد که درین شهر اشتربانی اویس نام هست و او صاف حمیده
او بیان کرد ایشان گفتند که همان باشد بعد از ملاقات واقعه را بازنمودند اویس گفت خرقه را
درمیان نهم تا بگردن هر که در آید از او باشد گفتند بهترا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده هست که هر که این خرقه را بپوشد شفاعت امت مرا در دنیا بجا آرد چون درمیان نهادند
خرقه بالا پرید و در گردن اویس آویخت اویس رضی الله عنه در حال از سر بکشید و بوسه کرد و بنهاد و گفت
اول حق شفاعت را بجا آرم از ایشان دور تر رفت و غسل کرد بعد از دوگانه سر بسجده بنهاد
هاتفی آواز داد که ای اویس نصف امت رسول الله را بتو بخشیدم سر بالا نکرد باز هاتفی آواز داد

که دو حصه امت را بتو بخشیدم هنوز سر بالا نکرد باز هاتفی آواز داد که بمقدار عدد پشم گوسفندان
صفا و منا امت را بتو بخشیدم و صفا و منا دو قبائل اند در عرب که ایشان را گوسفندان بسیار
هنوز سر بالا نکرد اما چون از نا آمدن او و برشد فاروق و مرتضی رض هر دو در عقب او روان
شدند چون اویس شکستگی پای ایشان را شنید سر بالا کرد و گفت ای امیرین اگر شما آمده نمی
بودید حق تعالی تمام امت رسول الله را بمن می بخشید پس در خطره هیچ احدی نگذرد که اویس
افضل از خلفای راشدین بود از آن خرقه بدو رسید زیرا که این الطاف الهی بود که گاهی بر اکابر
میشود و گاهی بر اصاغر و از اویس قرنی سلسله از آن نماند که خرقه بخدمت نه آورده بود و در حجر
است فی العلوم آورده است که کلاه گرفتن نیز فائده تمام دارد حتی که در عرصه عرصات میان
او و میان دوزخ هفتاد صندوق پیدا شود که هر خرق این نیا بوده باشد و معلوم باد
که هر سلسله تعلق با بوبکر صدیق دارد کلاه او یک ترکی می باید و کلاه فاروق رض دو ترکی می باشد
و کلاه ذی النورین سه ترکی میباشد و کلاه مرتضی چهار ترکی می باید بدان ای فرزند
که هیچ احدی را نرسد که انگشت تعرض دراز کند اندر آنکه در شجره چرا اسمای اولیاء الله نویسند
بعده اسم مکرم رسول الله و اسم معظم واجب تعالی می آرند زیرا که مقصود اصلی ما جز این نیست که
این اسمار را شفیع آریم بدرگاه لم یزل تا امور کلی ما بطریق اسهل و اجمل سرانجام یابد پس چون
زبانهای ما ملوث ست از گناه اول اسماء اولیاء الله را یاد میکنیم تا لائق یاد کردن اسم خلفای
راشدین گردیم و چون اسم ایشان را بر زبان رانیم زبان ما پاک می گردد تا مستحق ذکر اسم شریف
رسول الله گردیم و چون اسم او را از صدق دل و یقین بر زبان رانیم زبان ما پاکتر گردد تا نام
ذات واجب الوجود بر زبان رانیم زیرا که رسیدن بدرگاه لم یزل بی همراهی سواران نیز رو
محال ست و دیگر آنکه گفته اند التاخیر یفید التعظیم و دیگر آنکه اسمای معظم چون درخت اند و اولیا
چون برگ هر چند برگ سربلندی و رو بهوا دارد اما ازین رو که قیامش بدرخت ست پس
در نظر او بی بهای دارد زیرا که آب درخت برگ را هم رسیده و رونمایش کشیده و عوام الناس از
درخت به برگ مغرور باشند و ندانند که برگ را هستی نیست بخود مگر از درخت پس متعرض
باین سخن چون مغرور به برگ است و وجه تقدیم ایشان از آنست تا شخصی برگ را بیند نیز دریا

سایہ آنحضرت بجوید یعنی تا اولیا را شفیع بیارد بتذکرہ شریف اسم ذات نرسد واللہ تعالی اعلم

مسئلہ رجل علیہ دین فنسی حتی مات قال شداد رحمہ اللہ ان کان الذی بثمن مبیع او قرض لا یوخذ بہ یوم القیمۃ وان کان غصبا کان ماخوذا قاضیخان **مسئلہ** لا یکرہ الکلام عند الاذان بالاجماع ای للسامع فتاوی کامل من تکلم فی الاذان خیف علیہ من زوال الایمان ھذا محمول علی المؤذن دون السامع خزانۃ الجلالی **مسئلہ** اذا اشتری شیئا فصار مغبونا فیہ قال قاضیخان ابو علی النسفی لہ ولایۃ الفسخ وھو اختیار الامام ابی بکر وقال القاضی جمال الدین اذا غرا البائع بان قال قیمتہ بھذا المقدار فلہ ولایۃ الفسخ محیط **مسئلہ** نام خدائے عزوجل بھر زبانے کہ یاد کند حلال باشد ذبیحہ ابو ذر رضی اللہ عنہ را پرسیدند کہ اگر گرگ پای و سر گوسفند بکند و گوسفند جز آن زندہ ماند ذبح کردن او شاید یا نہ **جواب** شاید بیان دو سینہ و در فتاوی خواندہ ام نیز ہمچنین آمدہ است و در ملتقط مے گوید کہ اگر گربہ سر ماکیان را از تن جدا کرد و او مے جنبید بذبح حلال نشود و اگر سر گوسفند بشمشیر و یا بکارد زد و جدا کرد خوردن حلال باشد لیکن فعل مکروہ باشد اگر در وقت بسمل کردن مرغ و گنجشک را سر از تن جدا شد از سبب تیزی کارد او را بخورند و مرا و را نخورند پیش از انکہ حیوان را بسمل کنند مرے دست و پائے از حیوان برید مگر پوست را گذاشت معلق دران و بعد آن گاو را بسمل کردند انگاہ پوست را ازان حیوان چون گاو و گوسفند وغیرھا برید و آن عضو را جدا کرد حلال باشد آن عضو را بخورند لفظ عربی اینست العضو المبان یحل ہ جل مذبوح روئے مذبوحہ سوی کعبہ آوردن سنت ست بوقت ذبح باتفاق و اگر روئے مذبوحہ بقبلہ نکند مکروہ باشد ولیکن حلال باشد اکل آن کفایۃ الاسلام **مسئلہ** شخصے بقرضدار خود دست دراز کردہ بود کہ تا قرض من ادا کنی مرا نخواہم ماند شخصے دیگر درآمد او را از دست او خلاص کرد اگر بطریق کفالت و ضمانت خلاص کرد قرض کنندہ طلب کند و اگر بے ضمانت خلاص کرد قرض از قرضدار طلب کنند کنز الدقائق در مجالس الاسلام قاضی شمس الدین مسطور ست کہ روزے شیخ شرف الدین منیری قدس سرہ از حضرت قاضی شمس الدین سوال کرد کہ یا شیخ مشکلے دارم در اینکہ سبب وجوب سجدہ تلاوت چہ چیز باشد قاضی گفت اے فرزند معلوم باد کہ این سجدہ خالی از قید

از غیبت یا فتد و قصه و عید است و یا قصه و عید پس اگر قصه بو عید است سجده برائے شکر و رضا است
و اگر قصه و عید است سجده از برائے خوف خدا است **مسئله** لا یجوز لاحد ان یدخل فی ولایة
الغیر للمنازعة معه واخذ مملکته وماله لان فیه ایقاظ الفتنة النائمة قال شیخ الامام حسام الدین
رحمه الله علیه من ایقظ الفتنة فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین قال ابو عبد الله الحامدی
رحمه الله علیه من دخل فی ولایة الغیر مع عسکرة القاهرة للنازعة واخذ ملکه وماله بلا موجب ولم
یمتنع عن الایذاء لقول الجمهور یجب القتال ویقاتل بکل ما یقاتل به مع اهل الحرب کالرمی
بالنبل والمنجنیق وارسال الماء علیه والیه والقاء الحرق علیه واخذ امواله واسبابه ظلما وزجر
له وعبرة وتنبیها لغیره وقال شیخنا الامام العبد الجبار الحکیم الزاهد الامام الاجل برهان الدین
الواعظ وهذا بالاجماع اما التصرف فی امواله واسبابه ظلما فقد قیل انه یباح وهو الصحیح وان کان
القاهر مسلما او ذمیا والمقهور حربیا یزول ملکه عن امواله بالاستیلاء و بقهرهما وان کان ذمیا
لا یملك القاهر اموال المقهور وکذا اذا کانا مسلمین لان اموال المسلمین معصومة لا یملك بالقهر
والاستیلاء لا یحل التصرف فیها وهذا اذا لم یکن بادیا بالظلم اما اذا کان بادیا بالظلم فعلیه لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین یباح اخذ اموالهم واسباب ظلمهم والتصرف فیها دفعا للفتنة القائمة و
عبرة للعالم قال ابو مطیع لما افتی ابو یوسف رحمه الله علیه بجواز اخذ مال البادی بالظلم والتصرف
فیه اخبر بذلك اباحنیفة رح قال المجیب مصیب کان محمد بن الحسن رح جالسا عنده ولم یتکلم
بشیء وکان هذا منهم بالاجماع فتاوی غرائب **مسئله** البیضة اذا خرجت من الدجاجة المیتة
اکلت وکذا اللبن الخارج من ضرع الشاة المیتة فتاوی سراجی **مسئله** من رای فقیرا فی المسجد
اغنی وراح فی بیته واکل الطعام فکانما اکل لحم الخنزیر ودم الحیض فتاوی خانیه **مسئله**
مال شخصے مسلمان چون اسپ وگاؤ واشتر وگوسفند وغیر ذلک بغیبت از صاحب مال بیرو ذبح
کردن آنرا نشاید و اگر ذبح کرد ضامن باشد اما در تحفه ملکی مے آرد که اگر ذابح با دیانت بود که از و
هرگز بدی وحرام خواری صادر نشده باشد بذبح کردن ضامن نباشد و معلوم باد که
این اختلاف در ذبح مواشی ماکولات ست که اما ذبح کردن خر و اشتر و کلب وغیر ذلک اگر
آن ذابح با دیانت باشد ویا بے دیانت بهر تقدیر ضامن باشد **مسئله** چون غسل پلید شود

پاک کرده شود یا نه **جواب** پاک کرده شود باید که آوند عسل را با آتش بار کنند و آن عسل را بچوب
وزن کنند و آن جائے را نشانه کنند و بمقدارے آب بران اندازد که اگر آن چیز نشستنی
مے بود بدان آب نشسته میشد و بجوشانند آب بتمامه مے سوزد و عسل باقی ماند چون بوزن آب
چوب رسد باز بدان مقدار آب دیگر اندازد همچنان سه کرت آب را در و بسوزاند پاک گردد نقل
مجموعه سلطانی **مسئله** سئل در آنچه زید دراز گوش خود را فروخته است به خالد به بیع فاسد
واین دراز گوش در دست خالد نقصان یافته است به آفت سماویه شرعاً درین صورت
رسد زید را که این دراز گوش را از خالد مع ارش النقصان بگیرد یا نه **جواب** رسد و کذلک
اذا کان النقصان بفعل المشتری وذکر فی بیوع الخلاصة وان کان بفعل الاجنبی
فالبائع بالخیار فی الارش ان شاء اخذ من الجانی لا یرجع علی المشتری والمشتری یرجع
الجانی کما فی الغصب ذکر فی القنیة فی باب البیع الفاسد اشتری جاریة بشراء فاسد ونقص
عند المشتری بزیادة یردها ما نقص ولو ولدت یردها وولدها ولو نقصها عیبها یردها ونقصان
قیمتها لانه مضمون بالقبض والاوصاف یضمن بالقبض فتاوی قاضی خانی **مسئله** اگر در
شیره موش افتد و بمیرد باید که موش را یکشد پیش از آنکه ریخته شود و بماند آن شیره را تا آنکه
خمر گردد بعد از آن خمر را سرکه کند حلال میشود فی الخزانه **مسئله** سرکه شراب مشروع ست و سرکه
حاصل میشود بدانکه نمک در خمر اندازد و در پیش آفتاب بنهد و یا خود سرکه شود سراجی **فائده** هر که
این اسم را بوقت چاشت از برای دفع دشمنان هفتاد و پنجهزار بار بخواند آن کار را و بنهایت رسد
درین کار سوگند فرموده اند که بهر یک نباید گفت و اگر نه عالم فتنه گیرد این سریست که در پیشانی
مهتر عزرائیل نوشته است اسم این ست یعنی درین حروفها ی-آ-هر-ذ-ل-هر **مسئله** کنیز خود
بغلام خود نکاح کرد و مهر مسمی نکرد لازم شود یا نه **جواب** نه و بعضی گفته اند که هرگز لازم نشود مجمع
المسائل **مسئله** تزویج کردن زنے را بجبر و نکاح کردن بر وی و مهر لازم شود چگونه باشد حل مشکل
این ست که این شخص ست که بزنے زنا میکند و در عین آن زنا برائے زن نکاح کند به وی و دو مهر لازم
شود یکے مهر مسمی که در همین عقد نامیده بود و دیگر مهر که بسبب زنا لازم شده است زیرا که چون در بین
زنا قبل از خروج ذکر نکاح کرد حد ساقط شد پس فدیه حد مهر مثل لازم مے شود **مسئله** دجل

زنا بامرأة فتزوجها وهي حامل منه او زنا بها فعليه مهران مهر مثل بالزنا لانه سقط الحد حين تزوجها

قبل تمام الزنا ومهر آخر وهو المسمى بالنكاح عجيبة المسائل مسئله فى الفتاوى البداهى

سئل عن علماء بخارا عن رجل جاء فى مجلس فلان وجلس فوق المتعلم عالما بالعبادات مثل

الصلوة او الزكوة والحج والصوم والحيض والنفاس هل يجب عليه شئ ام لا فاجابوا بان هذا

على اربعة اوجه استخفاف او حقارة او اهانة او مزاح ولو تقدم على وجه الاستخفاف طلقت

امرأته ولو كان على وجه الحقارة او الاهانة يكفر ولو كان على وجه المزاح يعزر ويشهر والفتوى على قولهم

فى زماننا رضى العلماء مسئله در کنز آورده است که در حد سرقه صلح بمال جائز ست اما در حواشی او

می آرد که صلح چنان کند که اگر ده درم سرقه کرده باشد برابر او پنجاه درم از دزد طلب کند تا تاوان

یکی به پنج میشود و غیر او را تنبیه بود وایضا فدیه دست بریدن ساقط میشود مسئله ایضاح

آورده است که بیع و شرا برچند نوع ست یک نوع او حرام ست چنانکه گوشت که در وی کرمان افتاده

باشند زیرا که بجهت افتادن کرم گوشت حرام میشود و یا چون خوک و یا خمر و یا حر الاصل زیرا که وی

عجائب الغرائب آورده است که اگر بائع مشتری را گوید که این چیز را بدان شرط میفروشم که عاری

است یعنی ملک غیر ست به سرقه و یا بغصب گرفته ام و یا شخصی حر الاصل ست که من بوی شمارا

بارجوع میباشد و آن چیز در ملک مشتری هلاک شد و یا خود اگر مشتری را رسد که ثمن خود را

از بائع باز گیرد و این چنین بیع مطلقا روا نباشد و نوع دیگر فاسد ست و فاسد را دو وجه

است یک رسیده به نقصان نرسیده یک مرد از وی بیع چه اگر احد متعاقدین فسخ کند شاید که چنانکه گوشت

کند و بوی شود مکروه شود حرام پس اگر فسخ کند شاید و اگر صلح سازد بیع روا باشد و یا چون مال او

لبن بلبن و در فتاوی سراجی آورده است اگر شخصی شیر را بکسی به بیدان شرط که باو

شیر را زیاده کند و او در دو سه روز و لیکن از مدتی احد از متعاقدین فسخ کند بدین که این شیر

بمن غلبه بدین حکم شرع او را غلبه رسد پس شیر را بشیر دادن روا باشد اما با فساد اما در

قدوری آورده است که شیر را ده گاو را بشیر بز و گوسفند بهر بهای که گردد پس روا باشد

تفرق را ضم بیع کرده و آن بیع جائز باشد اما اثم گردد چنانکه شخصی در شهر خود غله از شهر خود جمع

کند و با دیگران به بیع گران بفروشد و یا شخصی پیشه اینکار داد ... [illegible]

بنا باید چون نیک و بد یعنی نیک خواهی کار و اشیان کند و یا چون یک کس بیع را سر انجام
داده باشد دیگری در میان در آید و یا در وقت اذان جمعه یعنی بعد اذان جمعه درین صورتها
بیع کند جائز باشد اما آن شخص آثم گردد مسئله گواهی حربی بر حربی دیگر رواست با خلاف
ملت ایشان و گواهی حربی بر ذمی روا نیست و گواهی ذمی بر ذمی رواست با اختلاف ملت
ایشان و گواهی اعرابی و روستائی بر شهری روا نیست زیرا که اولی حروف نحو تواند بجای
آورد و گواهی شهری بر اعرابی روا است و گواهی اعرابی بر اعرابی دیگر نیز روا است زیرا که
دران ولایت جز مانند ایشان یافته نشود نسخه منی مسئله اذا ادعی عیب بالذباب لا
یثبت حتی یقیم البینة وان اقام بینة العیب یثبت العیب فی ان قال البائع ان مات علی
عیب الذباب فهو علی یرد علیه وان اقام بینة علی ذلک لان البائع غیره علی ذلک
الصحیح ان عیب الذباب لا یثبت لانه لا یعتبر وقت ضربه قیل یعنی وقت الشتاء وقیل
وقت الصیف وقیل وقت الربیع شرح هدایه مسئله چون مسافر در نماز چهار رکعتی با امام
مقیم اقتدا کرد چهار رکعت اتمام کردن بروی فرض میشود و اگر بر قعده اول نشست نمازش فاسد
شود و اگر در شفعه اول اقتدا کرد نیز تمام کردن لازم بود و اگر در شفعه آخر اقتدا کرد نیز چهار رکعت
را تمام کردن لازم بود مسئله آورده اند که روزی زنی بخدمت رسول الله حاضر شد گفت
یا رسول الله شوهر من دوستی ندارد گفت برو یاد کن نا مشروع عاقده به هنری بگذاشتم
کرت زنی سوال کرد رسول الله صلعم همین جواب داد بعد از ان گفت یا رسول الله من
حق او چیزی کرده ام از ان پس من دوستی او در قدر بر وی افزاید حضرت رسالت پناه
بعلیچه درشتی و اعراض فرمود و او را از پیش خود دور کرد حتی که آن زن که بر و استاده بود
آنرا نیز بر پاره انداخت پس گفته اند که اگر شخصی اندک چیزی از سحر بداند و دانسته باشد چه
اگر بسیار باشد خود جهان بکند از رو سحر آن کس کافر گردد و فاسقی نبود مسئله اگر کسی از
جهت مهمان چراغ نهد و یا از جهت ایشان مرغ و یا گوسفند و غیر ذلک را بکشد و یا گوشت
و یا تاج خروس را ببرد و بدان تعویذ نویسد پس آن کافر شود و زنش طلاق شود اگر تجدید
نکاح کرد فبها و الا همیشه زنا کار است تفسیر یعقوبی مسئله یوسف نیز غالیه خوردن روا

باشد. بستان ابو اللیث سمرقندی **مسئله** در دلیل العارفین مسطور است که چون زن شوهر را نزدیکی حاصل میشود دران میان مهتر جبرئیل علیه السلام پاره خاک از موضع مدفن آن طفل مے گیرد و در رحم زن فرشته است که آنرا ملک الارحام میگویند بدست آن میدهد چون از طرف مادر و پدر آب در رحم قرار مے گیرد آن خاک بدان مے آمیزد و بمدت چهل روز در دست یابیدن گیرد پس منزله پنیر میگردد بعده فرشته دیگر از دست او میگیرد و مدت چهل روز میپالد تا اندامهای او درست میشود چون گوشت و پوست واستخوان و عروق پس از حضرت عزت خطاب مے آید که اے فرشته سرش مهیا کن و فواید اکل و شرب و کلام و سمع و بصر و شم و ذوق در وے من می نهم و پا بها یش راست کن که قوت مشی من میدهم و دستها یش راست کن که قوت بطش من میدهم بعد از ترتیب جمله اندام مدت ده روز همچنان افتاده باشد بے روح بعد ازان گفته اند که حیات بمنزله اسپ ابلق است هر چیزی را که لیسے میکند زنده میشود پس او را پیچ اوزنده میشود بعد ازان هر دو گرده در روده زنده میشوند که این ارواح نباتی گویند بعد ازان کافی است میان جگر بند در روده که مخرج نفس از نهست بدان که حیات بالا سرایت میکند و نفس پیدا میشود پس این هنگام حیوان نام مے یابد بعد ازان فرشته است که آنرا ملک الارواح میگویند روح را داخل میکند که آنرا ارواح نفسانی و جاری گویند که سمع و بصر و ذوق خاصیت اوست و روی طفل در شکم مادر بطرف ناف میباشد یعنی پشت او بطرف پشت مادر و روی او بطرف روی مادر مے باشد و پس شیخ شهید **ابو علی رودباری** آورده است که نفس جدا است ارواح جدا زیرا که در حالت خواب ارواح بیرون می آید و در حالت بیداری داخل میشود و در وقت موت هر دو میروند خلاف ملحدان را که نزدیک ایشان ارواح و نفس فرقی نیست **و منقولست** که چون ارواح در رحم مے آید چهار خط را همراه مے آرد یکی آنرا اجل که مقدار کذا و کذا سنین و شهور و ایام عمر او باشد و در فلان ساعت اجل منقبض میشود کما قال الله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون یعنی مقدار یک گرفتن و چه پس و پیش نشود اما نزدیک اعتزال مقتول با اجل خود مرده باشد چه اگر قاتل نکشتی مدت چهل روز زنده بودی اما نزدیک اهل سنت و جماعت این قول معتبر نیست و خط دیگر رزق او نوشته مے باشد که مقدار کذا و کذا این شخص خورد و خط دیگر عمل او نوشته میباشد که مقدار کذا و کذا عمل از و در وجود مے آید خواه نیکی خواه بدی و در خط

دیگر مذهب او نوشته میباشد که این کس بدوزخ میرود و یا به بهشت منقولست که هرگاه کودک
بعد از ولادت از انست که او تا این غایت جمله امور غیب را یاد میداشته باشد اما درین حالت
فرشته می آید و بپیشانی او میزند تا تمامه آن یاد را فراموش میکند ازان اندوه در گریه میشود
منقولست که طفل بعد از ولادت در مدت چهار ماه گریه میکند دران اثنا لا اله الا الله
بیان میکند و در چهار ماه دیگر محمد رسول الله را بیان میکند و در چهار ماه دیگر اگر مادر و پدرش
مسلمان بودند میگوید اللهم اغفر لی ولوالدی و اگر مادر و پدرش کافر بودند میگوید اللهم
العن علی والدی مسئله اگر طفل گریه کند باید که سوره لایلاف را نوشته در گلویش بندد آرام
شود مسئله بدانکه دیدار باری تعالی را دیدن رحمت و روزی خواهد شد بعد از دخول در بهشت
سوی سان مردی زنان را هم دران اختلاف مر اهل روافض و حشویان را که نزدیک روافض بغیر از
بی بی فاطمه زهرا زنان دیگر نه بینند و نزدیک حشویان که بغیر از بی بی عائشه صدیقه
زنان دیگر نه بینند و این قول آنها محض باطل ست شرح عقائد مسئله در دور مجالس آورده
است که زنی بود صاحب جمال از غایت گریه کردن چشمان اوی کور شده بودند و از وی پرسیدند
که چرا گریه میکنی گفت شنیدم که فردای قیامت زنان را دیدار نباشد گفتندش که این ضعیف
این قول روافض ست اهل زنان را دیدار باشد گفت پس ازین قرار نشوم از گریه زیرا که
چشمان من از جهت دیدار او کور شده است مسئله چون شخصی چهار زنان داشته باشد و
زن پنجم را نکاح کردن خواهد روا باشد یا نه جواب حیله آنست که از زن اولینه که او را
بعقد در آورده باشد اذن خواهد اگر اذن داد بعد ازین هر چند زنان که بکند لا الی نهایه
روا باشد و این روایت در مشکلات حدر خانی مسطور ست اما مفتی را شاید که این مسئله
را بر دانشمندان زور آور بگذارند بعد ازان فتوی دهد مسئله رجل نوی السفر فی رمضان
وهو صائم فقبل ان یخرج من العمرانات ان اکل علیه الکفارة فتاوی سراجی و قوان خوا
مسئله شخصی پیش کفار اسیر شده بود و نمیداند که ماه رمضان کدام باشد پس تحری کرد
یک ماه را روزه داشته است شرعا اگر تحری موافقت افتد روا باشد یا نه جواب باشد
اما اگر معلوم شود که آن تحری قبل از رمضان بود و یا بعد از رمضان بود نیز آن روزه محسوب

باشد باید مستحب بود یا باشد فتاوی قرآن خوانی **مسئله** مستاجر را روا نباشد که دابه مستاجر را بزند
بهمانی عند ابی حنیفه اگر بزند و هلاک شود ضامن باشد و همچنین بکشیدن لگام عقب بلکه آواز آنچنان
سپسند تا بپرد و عندهما بضرب معتاد ضامن نباشد و اگر دابه عاریت را بزند نیز ضامن شود باتفاق اما
اگر وی را امر زدن کرده و در غیر موضع معتاد بزند و هلاک شود باجماع ضامن شود فتاوی لوا در **مسئله** اگر
شخصے اهل الحرب رفته در پیش یکے عهد کرده که کسوت و طعام را امین داده باشی و من بندگی شمار قبول
کردم که قدیم الایام در پیش شما باشم و بعد از مدت آنکس خواهد که از پیش وی بیرون رفتن تواند یا نه **جواب**
تواند و آنچه از طعام و کسوت بیکے داده است آنچه آنکس کرده است بر وی برابر شود و هیچ احدا را
دیگرے چیزے طلب ارد نقل از تاتارخانی **مسئله** در فتاوی قنجار آورده است که در سفر نیت را
قصر نیت نیت پیدا کرد ایشان در کل مسافر مخیر است و قبل ایشان در حال نزول و ترک در حال
رفتن در فتاوے ظهیری و خلاصه نباید سخن داشته نقل صلوة تاجینی **مسئله** مکروه است آنکه
با اهل هوا و بدعت کردن چون جمیله و قدریه و روافضیه و خطابیه و مشبهیه آنکه قرآن را مخلوق
گویند اقتدا با ایشان مطلق درست نیست نقل از تاجینی **مسئله** مکروه است تکرار جماعت
کردن در مسجد که اهل آن مسجد نماز بجماعت گذارده باشند و این در صورتے مکروه است که قوم آخر
از قوم اول اکثر باشند اما اگر یکے بیکے و در یک گوشه باشند مکروه نباشد و در جامع صغیر خانی گفته
است را این جمله در صورت نیست که آن مسجد در شارع عام نباشد اما اگر در شارع عام باشد تکرار جماعت
با بانگ نماز و اقامت مکروه نیست زیرا که امام معلوم و سنین شرط است از برای کراهیت و این جائے
معلوم نے نقل صلوة تاجینی **مسئله** نماز گذاردن بر فوق مسجد مکروه باشد اگر جائے یابد در صحن مسجد
و اگر جائے نیابد مکروه نباشد نقل تاجینی **مسئله** چون زنے وفات یابد باید که موی جائے او را دو دو
گیسو کند یکے را بجانب راست بر بالائے قمیص بر فوق صدر او باند و دیگر را بجانب چپ همچنان کند
سوال اگر مرده موئے داشته باشد او را چه باید کرد و گیسو کرده همچنان بطریق مذکور باند یا تشبیه
بزنان مے شود اگر دو گیسو کرده متعاقب او باندن آن نیز تشبیه بزنان شود از آنکه زنان سه ام
دو گیسو مے باشد و هم نیز ده مے شود و اگر بر سر پیچیده باندن آن نیز قالب موضع مے شود لیکن چه باید
کرد **جواب** باید کرد و بنائے هر دو را گیسو ساز و یکے را پس پشت در زیر ...

نهند و دیگری را در زیر دیگر کتف او نهند و سوم را در زیر پشت او برابر گردن نهند نقل از
خلاصة الفقه **مسئله** اگر مردی کالای خرید بدانکه او را سه روز خیار کرد بعد از آن اگر تصرف
کرد در آن مبیعه چنانکه اسپ بود بر نشست و یا ستور بود بار کرد و یا ماده گاو بود بدوشید و
یا کنیزک بود وطی کرد و یا بوسه داد بشهوت یا او را مس کرد درین حال همه جایز او را خیار
باطل باشد و بیع جایز و لازم آید رد نتواند کرد و نیز اگر کنیزک بشرط بکر خرید پس کالبه پیدا شد
بطریق که زبان داشته بوطی رد نتوان کرد کفایة الاسلام **باب در دانستن**
راه فقیری هزار و یک منزل است و چهل و چهار مقام است **باب** اندر بیان خرقه
سوال اگر ترا پرسند که خرقه چیست و چند معنی دارد **جواب** بگو که خرقه پوشش پنج
معنی اطلاق کرده اند اول خرقه اصلی است که لم یزل خواست تا کسوف خلق بر موجودات
پوشاند قوله تعالی اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون آفرینش خرقه اصلی است که بر
دو عالم را پوشاند خرقه دوم عرش و خرقه سوم زمین است و خرقه چهارم لیل و نهار است
قوله تعالی وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا النهار معاشا و خرقه پنجم بیم است
باب اندر بیان خرقه اصلی بر دو وجه است آورده اند پس جمله موجودات
از کتم عدم بصحرای وجود آورده اند و این وجود مرهم بود چون ایشان را از نیستی هستی
آورده و این خرقه را با ایشان داده است و معنی خرقه اصلی نام نهاده اند و این خرقه دوم عشق
است و این خرقه را نیز موجود آورده است اول عشق را آفریدن و با پیدا کردن و تعلیم علم شناسند
و حال [illegible] چیزی نتوان داد که عشق نیست

قال النبي [illegible] من اكل الطعام في بيت المصيبة في اليوم الاول تبرا منه الايمان ومن اكل
الطعام في اليوم الثاني تبرا منه الملائكة [illegible] ومن اكل الطعام في اليوم الثالث فقد تبرا منه
الرحمن [illegible] ان الله [illegible] الذين ياكلون الطعام في بيت المصيبة قبل مضي
ثلاث ايام [illegible] المستحقون ويستحب الاطعام لاهل
المصيبة [illegible] ان النبي صلى الله عليه وسلم اطعمهم [illegible] ايام التعزية وانما
كان فيهم [illegible] لا يجوز لانه اعانة على المصيبة وذلك معنى مختار الفتوى ان اعرابيا جاء الى

النبی علیه الصلوٰة والسلام فقال یا رسول الله ان ابی مات والطعام یرسل مع الجنازة ما شان
ذلك الطعام هو حلال ام حرام فقال النبی صلی الله علیه وسلم هو حلال وامر الصحابة باکله ولکن یکره
ان کان بین القبور من مجید الواعظین ومن لم یاکل الطعام الذی یرفعون مع الجنازة فهو مبتدع ویتابع
الیهود لانهم لا یرفعوا مع الجنازة ولم یاکل اياما من مقدسی من الذخیرة الطعام الذی یحمل خلف الجنازة
یحل اکله لا المصیبة یحملون هذا الطعام لاجل حامل الجنازة فیحل اکله فی الملتقط لو حملوا
الطعام خلف الجنازة یحل اکله ولعموم البلوی وقد وقع فی بعض النسخ لا یباح اکله هذا الطعام
فهو مخالفة النسخة المتقدمین والمتاخرین واتحاد بعدم الاباحة المکروه کلا من زین وسی فی الطحاوی
وسئل عن ابن عباس رضی الله تعالی عنه عن الرجل یقوم باللیل ویصوم بالنهار ولا یحضر بالجماعة
هو قال فی النار قال النبی صلی الله علیه وسلم من منع میراث وارث حرم الله تعالی میراثه عن الجنة
فی تفسیر ابی طالب الکرمانی فوائد نوعه تعوید چشم زخم بد نظران اگر کسی ... این تعویذ
را نوشته نگہدارد خدا تعالی او را از آفت نظر بدان و بهر ... که بدان نظر رسیده باشد بر زعفران
رب العالمین شفا یا مجرب ... بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ برب ... و انها
قائمین ... یا بس وما قائم سر القین باعین ردة العین الی العین ... یا عظیم
یا عظیم یا الله یا الله برحمتك یا ارحم الراحمین نوع دیگر اگر کسی را چشم تاریک
بیارد و بیخ زعفران را و بسایید ... چشم ... ازان ...
پنبه آلوده کرده بالائے چشم نهد بعد ازان ... از گل کند و بالائے چشم ماند روشن گردد
بفرمان الله تعالی مجرب است نوع دیگر روشنائی تلخه ماهی و مشک و زعفران کف
دریا کسی این جمله را آس کند و با شهد آمیزد و در چشم کشد روشن گردد ان شاء الله تعالی
نوع دیگر برگ سپند را بگیرد و بکوبد همراه شیر کند و شب بمالد علی الصباح و در دهن بگیرد
دهن و گنده بوئے و جمله علت برطرف شود و بحکم باری تعالی نوع دیگر اگر کسی را
بلائے عرق شود هم بدست و پائے بمالد عرق کم شود ان شاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست ابواب و فصول و مسائل و حکایات ارشاد الطالبین

تمام فہرست کتاب ارشاد الطالبین